مقدمه ترجمه

به نام خداوند بخشنده و مهربان .

خوانندگان گرامی این کتاب از روی ترجمه عربی آن به فارسی برگردانده شد . گاهی از ترجه آزاد و گاهی از ترجه تحت اللفظی استفاده شده است. و هرچند تلاش شده ترجه خوبی ارایه گردد اما به دلیل عدم تسلط کامل مترجم به عربی حدود 15 کلمه و اصطلاح بدون ترجمه و عینا آورده شده اند. از استادانی که این کتاب را می خوانند خواهش می کنیم آنها را ترجمه و اصلاح کنند .

بخش هایی از متن کتاب را که نادرست می دانستم حذف کرده ام که تعداد صفحات آن از انگشتان دست کمتر است. اگر در این کتاب چیزی برخلاف شریعت باشد از روی جهل این جانب بوده است و لطفا آن را اصلاح کنید.

در منابع و ماخذ این کتاب پریشانی اندکی وجود دارد که احتمالا مترجم عرب آن را ایجاد کرده است اما مطالب آن رسا و روشن هستند امید وارم مورد استفاده همه کسانی واقع شود که فارسی می دانند.

هرکس می تواند این کتاب را اصلاح و بهبود بخشد دریغ نکند.

مقدمه

150سال قبل فردی به نام چارلز داروین به سفری پنج ساله رفت و با استفاده از مشاهدات شخصی خود نظریه ای را بنا نهاد که هیچ اصل و اساسی جز تخیل خود وی نداشت. این نظریه به نظریه تکامل معروف شد و عبارت بود از مجموعه ای از خیالات، حدس ها و گمان ها.

بر اساس این نظریه مواد به طور تصادفی به وجود آمدند و سپس با هم ترکیب شده و تصادفا یک سلول زنده راتشکیل دادند. این سلول در مرحله بعدی به موجود زنده ای تبدیل شد . به عبارت دیگر تکامل یافت. این نظریه می گوید که همه جانداران ازمیکروبها تا انسان از این موجود اولیه مشتق شده اند.

این نظریه هیچ اصل و اساس علمی ای ندارد و تکنولوژی در زمان داروین بسیار ابتدائی بوده است. در چنین شرایطی این نظریه توانست طرفدارانی پیدا کند. کسانی که معتقد به فلسفه ماتریالیسم بودند برای این نظریه تبلیغات گسترده ای انجام داده و می دهند.آنها این نظریه را با دیده اغماض می نگرند و حتی برای تایید آن زمانی که هیچ دلیلی علمی ای وجود ندارد در آزمایشگاه ها به جعل مدرک می پردازند.

میکروسکوپی تک عدسی که داروین در مطالعات خود به کار می برد نشان دهنده فناوری اولیه آن زمان است

اما این کوشش داروینیست ها ناخواسته به ضرر تکامل انجامیده و باعث شده است توده ها هرچه بیشتر از پوچی این نظریه با خبر شوند.

در آغاز قرن بیستم دانش بشر پیشرفت سرسام آوری کرد.

علوم جدیدی مانند علم جانداران ذره بینی،ریاضیات زیست، زیست شناسی سلول،زیست شیمی، ژنتیک، کالبد

فسیل های ثبت شده اولین دلیل برای رد کردن نظریه داروین هستند زیرا نشان می دهند موجودات در طول ملیون ها سال دچار هیچ تغییری نشده اند. در این شکل نوعی حشره را می بینید و در کنار آن فسیلی از همان حشسره که به پنجاه ملیون سال قبل مربوط می شود این حشره در طول 50ملیون سال کوچکترین تغییری نکرده است.

شکافی،فیزیولوژی،آنتروپولوژی،فسیل شناسی و... به وجود آمدند تا دلایل بی شماری برای رد نظریه تکامل ارایه دهند. شاید فسیل ها بیش از هر علم دیگری به این نظریه ضربه زده باشند. درک این امر بسیار ملموس است زیرا آنها به جاندارانی مربوط می شوند که ملیون ها سال قبل می زیسته اند وچون هیچ فرقی با موجودات امروزی ندارند بنابراین در می یابیم که آنها در طول تاریخ حیات خود هرگز تغییری نکرده اند و از یکدیگر به وجود نیامده اند.

این امر نشان می دهد که موجودات زنده در مراحل موهومی که نظریه تکامل پیشنهاد می کند به وجود نیامده اند. هر موجودی به یکباره و بدون نقص به ظاهر شده و تا زمانی که انقراض یافته و یا به زمان حال رسیده بدون تغییر مانده است. بنابراین باید پذیرفت یک ذات قدرتمند و حکیم آنها را آفریده است.

با دقت در این فسیل ها می بینیم که جانداران از روز اول تا کنون هیچ تغییری نکرده اند و طی ملیون ها سال همه ویژگی های جانداران محفوظ مانده است. بنابراین این حقیقت را می توانیم استنباط کنیم که موجودات برای اولین بار به یکباره و کامل پا به عرصه وجود گذاشته اند و قدیمی ترین آنها نیز دارای ویژگی های کنونی خود هستند.

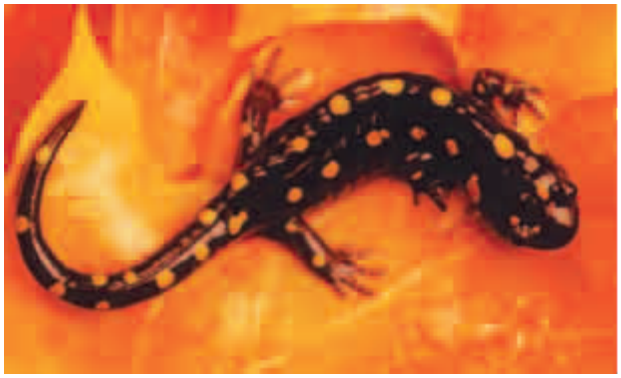

در پایین فسیلی از سمندر را می بینیم که 125 ملیون سال عمر دارد و در بالا نمونه زنده آن را می بینیم همانطور که ملاحظه می کنید هیچ فرقی بین آنها وجود ندارد

این کتاب از یک جهت شما را با مفهوم فسیل وچگونگی تشکیل آنها و محل استخراج آنها آشنا می کند و از دیگر سو برخی از نمونه های فسیل را به شما معرفی می کند که صدها ملیون سال از عمرآنها می گذرد و با این وجود هیچ تغییری در ساختار آنها ایجاد نشده است. این فسیل ها با زبان حال به شما می گویند که:" ما تکامل نیافتیم آفریده شده ایم". این فسیل ها تنها بخش بسیار کوچکی از صدها ملیون فسیلی می باشند که در گوشه گوشه جهان پیدا شده اند. اما همین مقدار هم کافی است تا نظریه داروین را برای همیشه از دایره علم خارج کند.

فسیلی از سرخس مربوط به سیصد ملیون سال قبل و نمونه زنده آن در سمت چپ .می بینیم که ساختار آن در طول صدها ملیون سال مصون مانده است.

فسیل چیست؟

فسیل یا سنگواره را به طور کل می توان اثر اجزای جاندارانی دانست که مدتها قبل می زیسته اند و در اثر عوامل طبیعی به زمان امروزی ما رسیده اند. یا می توان گفت هر گاه بخشی از بدن موجودی که در روزگاران دور می زیسته است و یا اثری از آن به ما برسد درواقع ما به فسیل دست یافته ایم.

هر گاه جانداران مرده به جای آنکه تجزیه شوند به بخشی از پوسته زمین تبدیل شوند فسیل شکل می گیرد. وقتی جانوری و یا گیاهی بمیرد و آن را لایه ضخیمی از گل و لای بپوشاند این پدیده رخ می دهد از این رو جای جای زمین مملو از فسیل است. اولین و آخرین فسیل از موجودات منقرض شده هیچ فرقی با هم ندارند و موجوداتی که در حال حاضر زندگی می کنند نیز با فسیل اجداد خود که صدها ملیون سال قبل می زیسته اند تفاوتی ندارند. لذا به وضوح می بینیم که موجودات برای اولین بار در شکل کامل خود ظاهر می شوند و درطول ملیون ها سال هیچ تغییری نمی کنند بنابراین می توان گفت که موجودات ناگهان از نیستی پا به هستی گذاشته اند و این معنایی جز آفرینش نمی تواند داشته باشد.

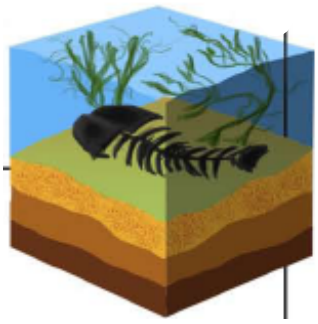

پس از مرگ جاندار قسمت های نرم بدن به سرعت تجزیه می شوند وقبل از اینکه بافت های سخت مانند استخوانها تجزیه شوند باید گل و لای زیادی آنها را بپوشاند تا فسیل تشکیل یابد.

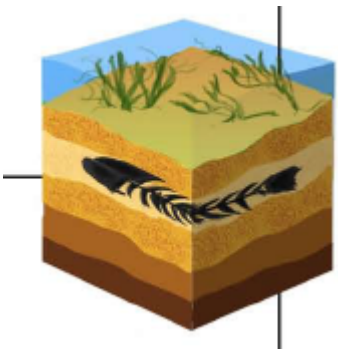

با گذشت سالیان دراز لایه های جدیدی از رسوب روی بدن جاندار قرار می گیرد. به نحوی که فکر می کنیم در عمق زمین فرو رفته است. اما در واقع لایه ی جدیدی از خاک روی آن را پوشانده است.این لایه ها به مرور در اثر فشار لایه های بالاتر فشرده و به لایه هایی از سنگ تبدیل می شوند در این حالت استخوانها با فلز های موجود در محیط اطراف خود تبادل جا می کنند به این ترتیب قالب کاملی از بدن جاندار تشکیل می شود.

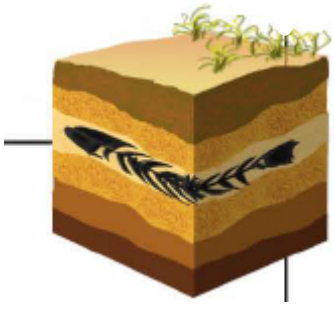

زمین رفته رفته در اثر حرکات تکتونیک حرکت می کند و لایه ای که فسیل در آن است به بالای سطح زمین می آید.

فسیلی که به سطح زمین آمده است یا خود ظاهر می شود و یا بعد از حفاری به آن دست می یابند.

این فسیل برگ درختی است که قدمت آن به 55تا5/65ملیون سال قبل یعنی دوره پالئوسین برمی گردد. این فسیل را درمونتانا پیدا کرده اند.

فسیلی از یک قورباغه که در پنجاه ملیون سال قبل می زیسته است و نمونه زنده امروزی آن . می بینیم که هیچ تفاوتی بین ساختار این دو وجود ندارد.

فسیل خرچنگ دریایی در سمت چپ که قدمت آن 23تا38 ملیون سال است و نمونه زنده آن که در سمت راست می بینید.

فسیلی ازستاره دریایی که 443تا490ملیون سال از عمر آن می گذرد. با مقایسه آن با ستاره دریایی امروزی که در سمت راست می بینیم در می یابیم که این گونه جانور واقعا در طول ملیون ها سال هیچ تفاوتی نکرده است.

هیچ فسیلی وجود ندارد که ثابت کند جانداران در طول نسل ها از مراحلتکامل عبور کرده اند. به جز تعداد اندکی فسیل که داروینیست ها ارایه می دهند و ارزش علمی ندارند. ثابت شده است برخی از فسیل هایی که آنها به عنوان نمونه های انتقالی یا حد واسط به جهان معرفی کرده اند ساختگی اند. از این رونتیجه میگیریم نظریه تکامل به حدی ضعیف و غیر علمی است که طرفدارن آن به جعل و دروغ پناه می برند. در150سالی که از عمر نظریه داروین می گذرد صدها ملیون فسیل در سراسر دنیا کشف شده است که همگی نشان میدهدند ماهی ها،پرندگان، حشرات، خزندگان و... از روز اول پیدایش خود به شکل امروزی خود بوده اند. و تا کنون فسیلی پیدا نشده است کهنشان دهد ماهی ها به خزنده و خزندگان به پرنده تبدیل شده باشند. خلاصه این که فسیل ها نظریه تکامل را که قایل به تولد و اشتقاق گونه ها از همدیگر است به کلی رد می کنند.

هیچ تفاوتی بین میگویی که در 70تا 250ملیونن سال قبل می زیسته و آنچه که در زمان کنونی ما زندگی می کند وجود ندارد.

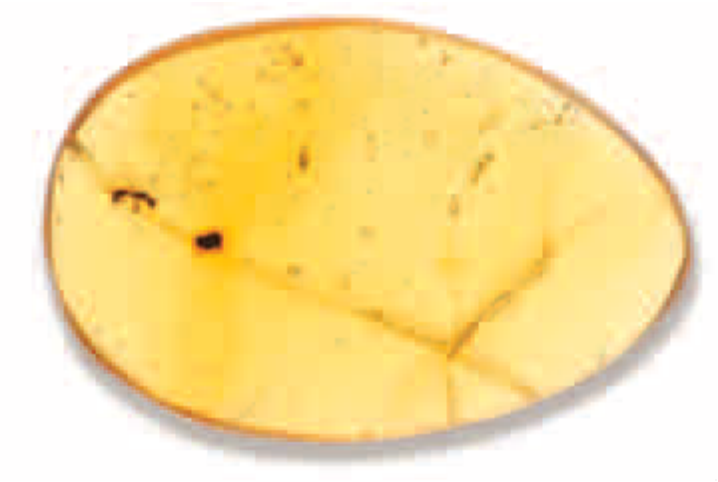

مورچه بال دار درون کهربا که 15 تا 20ملیون سال از قدمت آن می گذرد اما گونی که چند روز قبل به این دام افتاده است. هرگاه حشرات در صمغ درختان گیر کنند حتی بافت های نرم آنها نیز محفوظ می ماند.

فسیل ها نشان می دهند که موجودات خیالی ای که در این تصویر می بینیم هرگز وجود نداشته اند. بلکه موجودات امروزی کاملا با فسیل های خود مطابقت می کنند. و در طول زندگی خود هیچ تغییری بر انها وارد نیامده است.

طرفداران نظریه داروین ادعا می کنند که گونه های موجودات در طول حیات خود از محیط اثر می پذیرند و تغییرات بسیار ریزی در آنها ایجاد می شود این تغییرات بسیار ریز در طول ملیون ها سال از آنها گونه های کاملا متفاوت و کاملتری می سازد. این نظریه که علم آن را رد می کند معتقد است که ماهی ها به خزنده و خزندگان به پرنده تبدیل می شوند. لازمه این امر آن است که موجوداتی وجود داشته باشند که صفات مشترکی با هر دو گونه مبدا و مقصد داشته باشند مثلا موجودی نیمه ماهی و نیمه خزنده و یا موجودی که نصف آن مگس و نصف دیگر آن عنکبوت است و یا نصف آن مارمولک ونصف دیگر آن پرنده باشد. اما با وجود اینکه 150سال است برای پیدا کردن یک نمونه حد واسط دل زمین را می شکافند هیچ دلیلی بروجود این فرایند در طبیعت پیدا نشده است. بلکه کاملا برعکس می بینیم که خرگوش ها، ماهی ها،تمساح ها،پرندگان بر همین شکل امروزی خود باقی مانده اند. این فسیل ها نشان می دهند که موجودات زنده تکامل یافته نیستند بلکه ناگهان آفریده شده اند.

فسیل ها علاوه بر موجودات زنده در مورد تغییر سطح زمین در اثر حرکت لایه ها،گذشته کره زمین و دگرگونی های آب و هوایی اطلاعات مفیدی به ما می دهند. از زمان تمدن یونان فسیل ها توجه انسان را به خود جلب کرده اند ولی در اواسط قرن هفدهم مطالعه آنهابه یک شاخه علمی تبدیل شد. مولفی به نام رابرت هوک در سال 1665 کتابی به نام "Micrographia" و در سال 1668 کتاب دیگری به نام "Discourse of Earthquake" منتشر کرد این پژوهش ها را فرد دیگری به نام نیلس استنسن که نیکولا استانو نیز نامیده می شود دنبال کرد. در آن زمان اکثر متفکران بر این باور بودند که فسیل ها تقلید طبیعت از جانداران است و نه بقایای موجودات زنده. دلیل این تفکر این بود که آنها معمولا فسیل ها را در جاهایی می یافتند که نمی توانستند از لحاظ زمین شناسی آن را تفسیر کنند. به عنوان مثال نمی توانستند بفهمند فسیل یک ماهی در بالای یک کوه مرتفع

محققی که در ادیاکارای استرالیا به دنبال فسیل می گردد

چکار می کند. استانو نیز مانند لئوناردو داوینچی فکر می کرد سطح آب دریا ها در طول تاریخ پایین آمده است اما هوک معتقد بود که کوه ها در اثر زلزله از دل دریاها سربرآورده اند.

بعد از اینکه هوک و استانو صراحتا گفتند فسیل ها بقایای جاندارانی هستند که در روزگاران دور می زیسته اند و بعد از تحول علم زمین شناسی در قرن های 18و19 جمع آوری فسیل ها متحول و به یک شاخه علمی منظم تبدیل شد. در قرن هجدهم استخراج فلزات و تلاش برای ایجاد خطوط راه آهن فرصت مطالعه اعماق زمین را در اختیار دانشمندان قرار داد.

زمین شناسی جدید ثابت کرد که سطح زمین از " صفحه ها" یی تشکیل شده است که در اقیانوس ها حرکت کرده و جغرافیای جهان را تغییر می دهند. به عنوان مثال کوه ها نتیجه برخورد صفحات بزرگ با یکدیگر هستند. بنابراین بسیاری از مناطق کوهستانی امروز زمانی زیر آب بوده است.

بنابراین ثابت شد که فسیل های نهفته در لایه های زمین مهمترین ابزار در شناخت گذشته زمین هستند. پژوهش های زمین شناختی ثابت کرد که فسیل هایی که در سطح زمین دیده می شوند به هنگام تشکیل لایه های سنگی بالا آمده اند.

فسیل های هر لایه با لایه دیگر فرق دارند . همانگونه که امضای فردی با فرد دیگر تفاوت دارد. بنابراین اگر دو لایه سنگ در هر جای جهان دارای یک نوع فسیل باشند این دو لایه متعلق به یک زمان هستند. البته امکان دارد در لایه ای دو نوع **فسیل امضایی** وجود داشته باشد. آن هم بسته به محیطی است که لایه در آن تشکیل شده است. مثلا ممکن است این لایه بستر رودخانه ای بوده باشد و یا یک صخره مرجانی.

دانشمندان با استفاده از این فسیل ها که حکم امضا را دارند توانسته اند یک جدول زمانی تدوین کنند که هنوز هم کاربرد دارد.

برخی از فسیل ها بسیار معروف و عمر آنها مشخص است و برای تعیین عمر لایه ها مورد استفاده قرار می گیرند. این نوع فسیل ها را اصطلاحا " فسیل های فهرست" می نامند. اکثر این فسیل ها به راحتی شناخته و به وفور یافت می شوند و به دوره تاریخی معینی تعلق دارند .

در شکل زیر فسیلی از شکم پایان را می بینید که در زمان trilobite،دوره سیلوری(417-443ملیون سال) و دوره اردیویچی(443-490ملیون سال قبل) می زیسته است. بنابراین در هر لایه ای پیدا شود عمر آن لایه همین حدود خواهد بود.

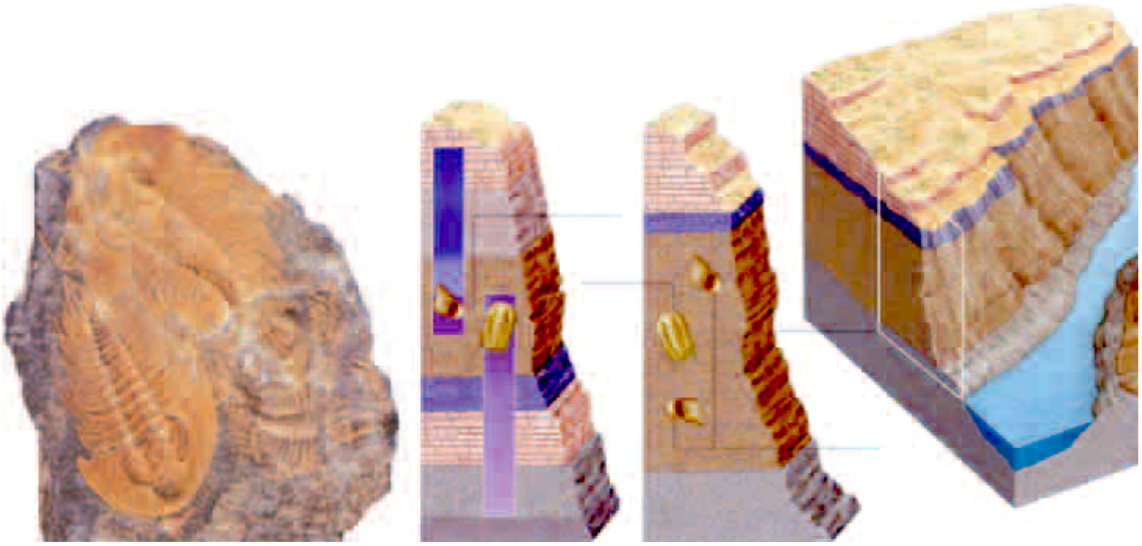

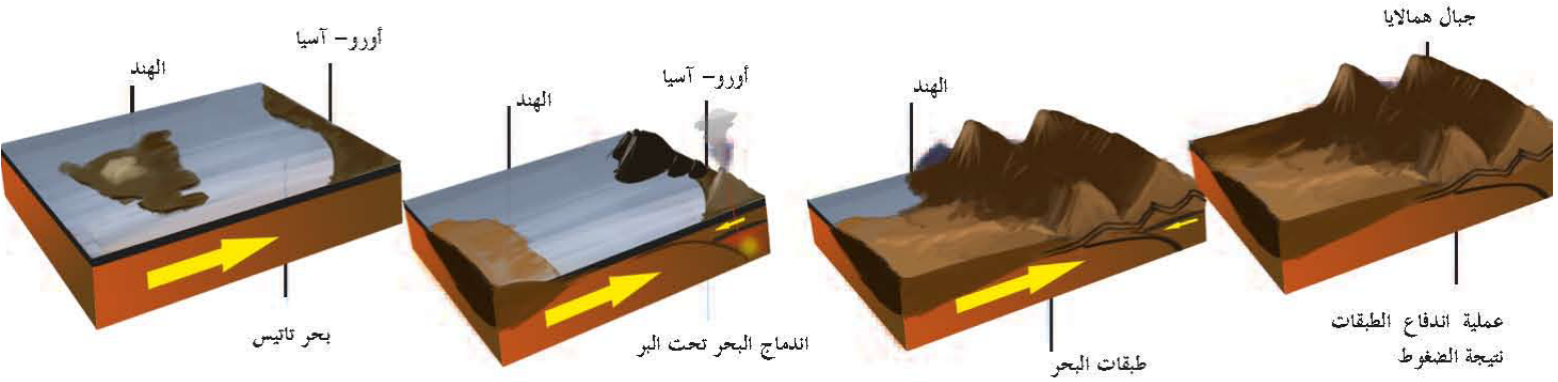

زمین شناسی ثابت کرده است که صفحه های زمین همواره در حال حرکت هستند و کوهها در اثر برخورد آنها به وجود می آیند. در تصویر بالا چگونگی تشکیل رشته کوه هیمالایا را می بینیم. 145 ملیون سال قبل صفحه هند با صفحه اورو-آسیا برخورد کرده است و یک چین خوردگی بسیار بزرگ پدید آمده است که امروز ما آن را هیمالایا می نامیم.

تشکیل فسیل ها

فسیل معمولا از باقی ماندن بخش های سخت جاندار مانند استخوان، دندان، ناخن و.. تشکیل می شود اما این تنها راه فسیل شدن نیست. و مفهوم فسیل بسیار فراتراز این است . فسیل هایی

زنبور عسل وحشی که 28 تا 54 ملیون سال عمر دارد و در داخل کهربا به فسیل یا سنگواره تبدیل شده است.

وجود دارد که تمامی اجزای بدن جاندار را حفظ کرده اند. به عنوان مثال ماموت های منجمد قطب نوعی از این فسیل ها به شمار می آیند. همین طور خزندگان کوچک و حشراتی که داخل کهربا به دام افتاده اند.

وقتی جانداری می میرد قسمت های نرم بدنش در اثر عوامل طبیعی و یا باکتری بلافاصله شروع به تجزیه شدن می کند. اما بافت های محکم از قبیل استخوان تا مدت ها باقی می ماند واغلب فرصت شرکت در فرایندهای فیزیکی و شیمیائی که به تشکیل فسیل می انجامد را خواهد داشت. به همین دلیل معمولا استخوان هاودندان های مهره داران و یا پوسته (brachiopod) و نرم تنان، دندان های سخت پوستان و تریلوبیت، ساختار کلی مرجان ها و اسفنج ها و گونه های درختی گیاهان که محکم ترند به فسیل تبدیل می شوند.

محیط جاندار و عوامل محیطی اثر مهمی در تشکیل فسیل دارند. به عنوان مثال فضای زیر آب برای تشکیل فسیل مناسب تر از خشکی است.

رایج ترین طریق برای تشکیل فسیل فلزی شدن می باشد. در این فرایند مواد فلزی موجود در آب جای لاشه جاندار را پر می کند.

مراحل این فرایند به ترتیب زیر است:

بعد از مرگ ، در اسرع وقت باید رابطه بین بدن جاندار و هوا قطع شود. برای اینکار باید در زیر ماسه یا گل و لای دفن شود. در ماه های بعد باید مکان دفن جانور با لایه های جدیدی از خاک پوشیده شود. این لایه ها برای جانور نقش سپر را بازی و آن را از عوامل خارجی و تحولات فیزیکی حفظ می کنند. به مرور زمان این لایه ها فشرد شده و لاشه حیوان مترها زیر زمین و یا زیر سطح دریا فرو می رود این پدیده صدها سال به طول می انجامد. بخش های سخت بدن جاندار نیز به مرور فاسد می شود و آب موجود در خلل و فرج زیر زمین به داخل این بافت ها نفوذ می کند و مواد فلزی محلول دراین آب جای مواد شیمیایی این بافت ها را می گیرد.

به احتمال زیاد این سنجاقک که در گل و لای گیر کرده است به فسیل تبدیل شود تا برای نسل های آینده ثابت کند که مطلقا هیچ تکاملی صورت نگرفته است.

این مواد فلزی همان هایی هستند که سنگ ها را تشکیل می دهند مانند کلسایت،بارایت،سیلیس و آهن. این مواد به نحوی جای قسمت ها بدن جاندار را پر می کند که گوئی از آن کپی برداشته است. در پایان فسیل شکل جاندار را به خود می گیرد ولی ماده تشکیل دهند آن سنگ است و نه استخوانهای آن.

در **فلزی شدن** می توان حالت های مختلفی را ملاحظه کرد:

هرگاه استخوان های موجود بعد از اینکه پر از مواد رسوبی شدند متلاشی و تجزیه شوند در این حالت فسیل در قالب داخلی خود تشکیل می گردد.

هرگاه همه استخوان با مواد رسوبی جایگزین شود در این حالت اسکلت به طور کلی کپی می شود.

هر گاه در اثر فشار شکل استخوان ها بر روی سنگ باقی بماند در این صورت فقط به شکل بیرونی استخوانبندی دست می یابیم.

2

1

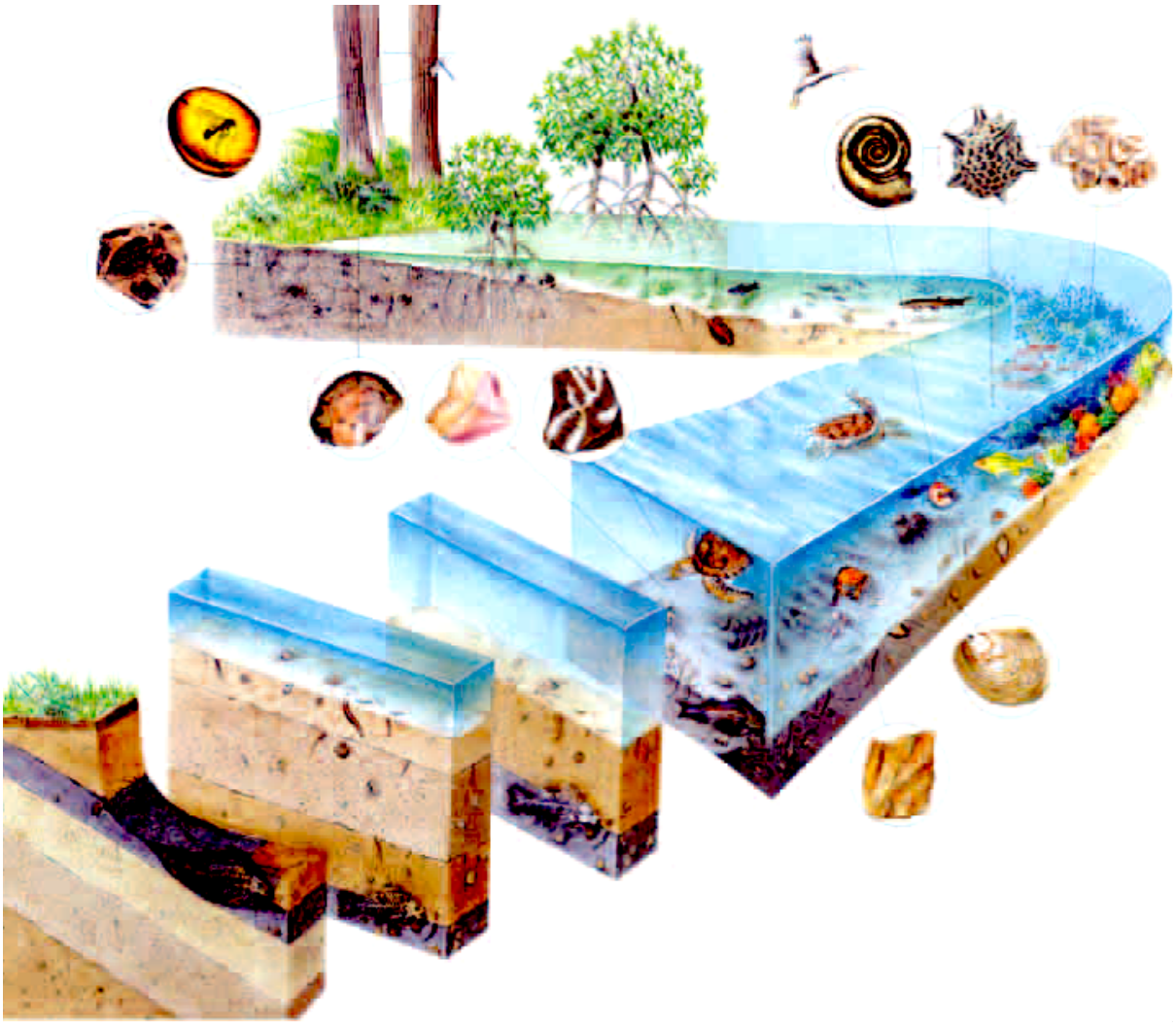

3

6

1. مرجان ها: جانورانی دریایی
2. الشعوعی : یکی از کرم های
3. نرمتنی با دو پوسته: با پوس
4. کرابتولیت:فسیل جانورهایی معمولا در گل سیاه رنگ یاف
5. دندان های کوسه: استخوان هستند.
6. فسیل اثر: رد یا اثر جانور

این ماهی که از عمر آن 50 ملیون سال می گذرد نشان می دهد که ماهی ها همواره ماهی بوده اند.

کهربای پشه خاکی که 15-20ملیون سال عمر دارد.

فسیل گیاهـان اغـلب بـه روش دیگری تشکیل می شـونـد. این کار توسط باکتری صورت می گیرد. در این فرایند اکسیژن و نیتروژن جـای خـود را بـه کربـن و هیدروژن می دهـند. بـاکتری یک تغییر شمیایی در سـاختـار سـلولـزوپـروتئین مـوجـود در گیاهـان ایجاد می کند.در اثر تغییر دما و فشار یا عوامل شیمیائی دیگر ذرات بافت را از هم جدا می کند و فقط الیاف کربـن بـرجـا می مـانـد. همه مـواد ارگانیک مانند دی اکسید کربن، متان، سولفات هیدروزن و بخار آب و... از بین می رود. در اثـر این پـدیده بـاتـلاق هـایی که در دوره کربنی(290-354) بـه جنگل تبدیل شده بودند امروزه معادن زغال سنگ هستند.

هرگاه موجوداتی که در آب های غنی از کلسیم زندگی می کنند با تراورتان پوشیده شوند فسیل تشکیل می شود. در این حالت آثار موجود زنده بعد از این که تجزیه شد بر روی این سنگ ها قابل رویت می شود.

بـه نـدرت همه بدن جـاندار و از جمله بـافت هـای نـرم آن مـانند مو، پر و پوست آن بـه فسیل تبدیل می گردد. فسیل هایی از موجودات زنده دوران ماقبل کمبری (4.6میلیارد- تـا 543 ملیون سال قبل)وجود دارد که حتی بـافت هـای نـرم آنـها نیز در حد بسیار خـوبی حفظ شده است. از دوران کمبری(543تـا 490ملیون سال قبل) تا به امروز فسیل هایی از موجودات وجود دارند که بافت های نرم بدن نیز فسیل شده اند . این امر به ما کمک می کند تا علاوه بر قسمت های سخت جاندار بتوانیم بافت های نرم بدن و ساختار داخلی اشان را نیزمطالعه و بررسی کنیم.

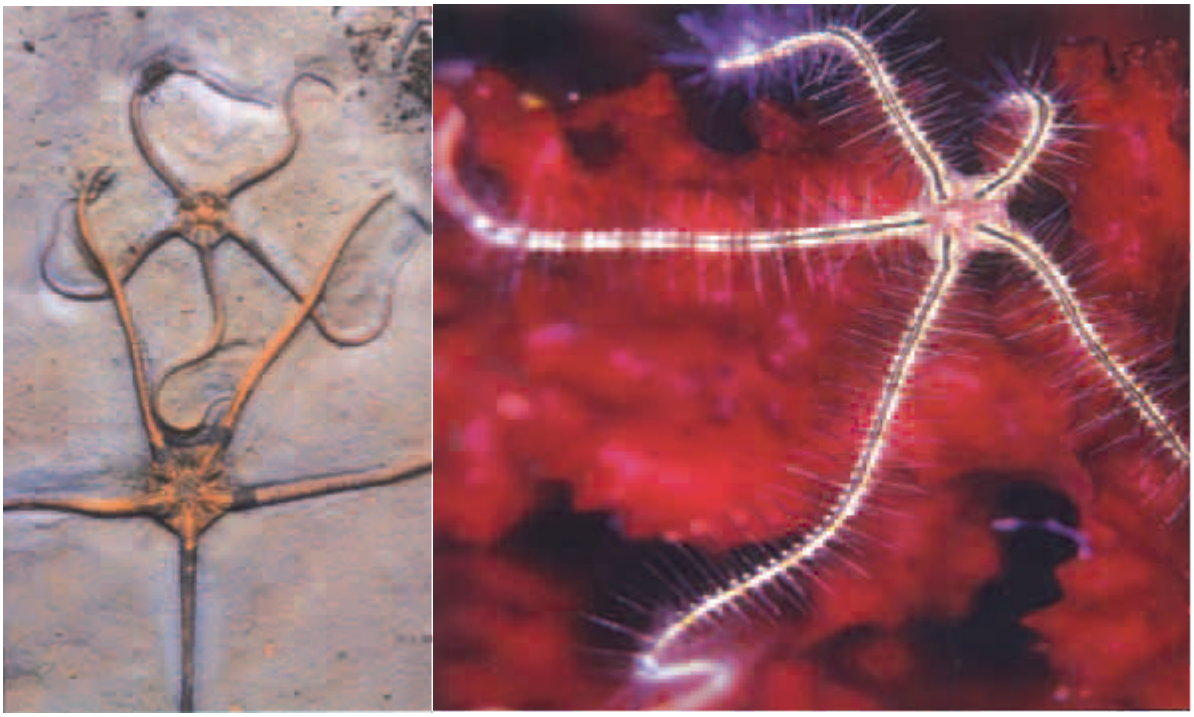

گاهی برخی از جانداران حساس می توانند به فسیل تبدیل شوند. هیچ فرقی بین ستاره دریایی ای که در دوره ژوراسیک(144-206میلیون سال قبل) می زیسته و ستاره ای که امروز در دریا ها زندگی می کند وجود ندارد.

پوست و پولک های این ماهی که به دوره تریاسی برمی گردد و روی هم رفته 203تا 250میلیون سال قدمت دارد به فسیل تبدیل شده است. این نشان می دهد که 250میلیونسالقبل ماهی ها نیز مانند امروز دارای پولک بوده اند.

این فسیل ها، حشرات و خزندگانی که در صمغ درختان جنگلهای بالتیک محبوس شده اند و ماموت های منجمد قطب همگی بافت های نرمشان فسیل شده است و ما می توانیم با استفاده از آنها اطلاعات زیادی در مورد ساختارهایشان به دست بیاوریم.

فسیل ها تنها به موجودات کوچک محدود نمی شوند تعداد بسیار زیادی از فسیل موجودات بزرگ محفوظ مانده است. بزرگترین فسیل جهان کوهی در ایتالیاست که در واقع توده بزرگی از مرجان است. این سنگ های مرجانی که بزرگترین " ارتفاع زنده" جهان به شمار می روند از اسفنج های اهکی تشکیل شده اند. در گذشته این کوه در دریای تتیس بوده ودر اثر حرکات تکتونیک بیرون آمده است. این کوه مملو از جاندارانی است که در دوره تریاسی در سنگ های مرجانی می زیسته اند. از

دیگر جـاهـای مـهم فسیل هـای بـزرگ می تـوان "Chengjiang" در چین و"Burgess Shale" در کانادا را نام برد این دو مکان هزاران فسیل از موجودات زنده دوران کمبری را در بر دارند. همچنین معدن های کهربای جمهوری دومینیک و سواحل غربی دریای بالتیک از مهمترین محل های فسیل در جـهان بـه حـساب می آیند. از جـمله جـاهـای دیگر"Green River" در ایالـت "Wyoming" و "Eichtatt" در آلمان و "خجوله" در لبنان را می توان نام برد.

بزرگترین اسفنج مرجانی جهان: این اسفنج 145 ملیون سال قدمت دارد و از اعماق دریای تتیس اروپا سربرآورده است .امروزه از آن دریای بزرگ تنها چند رودخانه برجا مانده است. اسفنج هایی که امروزه زندگی می کنند با این اسفنج ها هیچ فرقی ندارد این امر نشان می دهد که تکامل هرگز صورت نگرفته است.

مطالعه فسیل ها را در چند مجموعه می توان انجام داد؟

مجموعه ای از فسیل ها را" جهان" می نامند. در قرن نوزدهم فسیل ها را به دو دسته اصلی تقسیم می کردند: گیاهان و جانوران. بعدا با گسترش مفاهیم علمی و کشف فسیل های بیشتر مانند فسیل جاندارانی از قبیل باکتری و نرم تنان تعریف مجموعه های جدید ضروری گشت. آخرین بار در سال 1963 فسیل ها را به پنج " جهان" تقسیم کردند.که عبارتند از:

فسیل های جهان جانوران(Animalia) که قدیمی ترین نمونه های آن به 600ملیون سال قبل بر می گردد.

فسیل های جهان گیاهان(Plantae) که قدیمی ترین آنها 500 ملیون سال عمر دارد.

فسیل های جهان باکتری بدون هسته (Monera). که قدیمی ترین آنها 9/3میلیارد سال قدمت دارد.

فسیل های جانداران تک سلولی(Protoctista). که قدیمی ترین آنها 7/1میلیارد سال از عمرشانمی گذرد.

جانداران چند سلولی (نرم تنان). که قدیمی ترین آنها 550 ملیون سال عمر دارد.

مراحل زمین شناسی و علم زمین شناسی

در پایان قرن هجدهم و آغاز قرن بیستم با احداث راه آهن و حفر تونل ها جمع آوری اطلاعات در مورد زمین شروع شد. ویلیام اسمیت، بانی تونل های بریتانیا ،متوجه شباهت زیاد سنگ های استخراج شده در سومرست(Somerset) که به دوره ژوراسیک(144-206 ملیون سال) تعلق داشتند و سنگ های سواحل دریای شمال شد. اوبا جمع آوری سنگ ها و فسیل های اقصی نقاط انگلستان توانست اولین نقشه زمین شناسی را از سطح زمین در انگلستان طراحی کند. و حتی با توجه به نمونه هایی که از زیر زمین برخی نواحی داشت توانست نقشه هایی از زیر زمین نیز برای آن مناطق رسم کند.

نقشه های زمین شناختی ای که بانی زمین شناسی بریتانیا،ویلیام اسمیت رسم کرد نقشی اساسی در پیشرفت علم زمین شناسی جدید ایفا نمود.

این نقشه ها به پیشرفت علم زمین شناسی معاصر و تعیین جدول زمانی زمین شناختی برای کره زمین کمک شایانی کرد. با استفاده از این اطلاعات شناخت نوع لایه موجود در زیر زمین و محتویات آن (مانند آهن، زغال سنگ و...)حتی در صورتیکه سطح آن با انواع گیاهان پوشیده شده باشد.میسر شد.

فسیل ها در دسترسی به این اطلاعات نقشی حیاتی بازی کردند. با استفاده از آنها بشر توانست بداند در گذشته چه موجوداتی زندگی می کرده اند و همچنین توانست دوره های گذشته را تقسیم بندی کند. بدین

ترتیب جدول زمانی تهیه شد بنا براین جدول تاریخ زمین به ائون ها و ائون ها به دوران ها و دوران ها به دوره ها تقسیم می شوند.

1.دوره ماقبل کمبرین(6/4 میلیارد تا 543 ملیون سال قبل)

این دوره طولانی ترین دوره تاریخ کره زمین است. این دوره را به چند دوره کوچکتر تقسیم می کنند. فاصله بین 6/4تا8/3میلیارد سال قبل راHadean Eraمی نامند آغاز تشکیل پوسته زمین در این دوران بوده است. دوره بعدی یعنی از 8/3تا5/2میلیارد سال قبل را

Archean Era می نامند دوره بعد از این دوره که از5/2 میلیارد تا 543میلیارد سال قبل را شامل می گرددProterozoic Era نامیده اند. در این دوره ها تعداد بسیار زیادی از جانداران ذره بینی به فسیل تبدیل شده اند.

2. دورهPhanerozoic Eon(از 543 ملیون سال قبل تا به امروز)

کلمه فانیروزوئیک به معنای" حیات مرئی و مشهود" است. این دوره به سه دوره زمانی تقسیم می گردد:(Paleozoic Era) یا دوران قدیم. دوره (Mesozoic Era) یا دوران میانی و(Cenozoic Era) یا دوران جدید.

2.1- 543 Paleozoic Eraتا 251 ملیون سال قبل و آن را دوره قدیمی می توان معنا کرد.

دوره قدیمی که سیصد ملیون سال به طول انجامید اولین و مهمترین دوره فانیروزئیک است. در ایندوره هوا معتدل و مرطوب بوده و چند دوران یخبندان به وقوع پیوست. دوره قدیمی به شش دوران تقسیم می گردد: دوره کمبرین Cambrian، دوره اردویچیOrdovician،دوره سلوریSilurian ،دوره دوونی Devonian، دوره کربنیCarboniferous، دوره پرمینPermian.

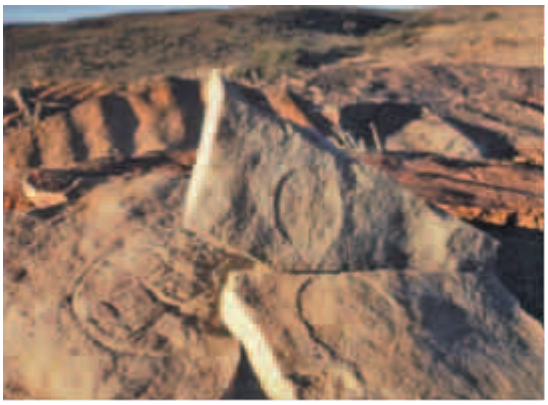

سنگ های دوره ماقبل کمبری(6/4 میلیارد تا 543ملیون سال قبل) در گرینلند

تپه های" ادیاکارا"(Ediacara)در استرالیاصخره هایی را در برگرفته اند که قدمت آنها به دوران ماقبل کمبرین برمی گردد. فسیل های قنادیل دریا که در این عکس می بینید بین 570 تا 543 ملیون سال از عمر آنها می گذرد. فسیل این جانوران که صد ها ملیون سال قبل می زیسته اند به کلی نظریه داروین را رد می کند. آنها برای اثبات نظریه خود که عبارت است از کامل شدن موجودات به صورت بسیار آرام و پیوسته باید1) نمونه های حد واسط فراوانی ارایه دهند که اختلاف آنها با یکدیگر بسیار جزئی باشد چون آنها معتقدند که این فرایند ملیون ها سال به طول انجامیده است 2) باید فسیل های جوان تر کامل تر نیز باشند 3) باید در هر عصر وزمانی سلول اولیه کاملتر گردد و جانداران جدیدی به وجود بیاید. ولی فسیل ها می گویند که گونه ها بسیار از هم متمایزند و هیچ رابطه تکاملی ای با هم ندارند.

دوره کمبرین(543-490 ملیون سال قبل)

همه خانواده های اصلی جاندارانی که منقرض شده اند یا در دوران کنونی زندگی می کنند در این دوره به وجود آمده اند (Phylum: خانواده اصلی از جانداران که در تقسیم بندی بعد از جهان قرار می گیرد فیلوم نامیده می شود در این تقسیم بندی تعداد اندام های موجودات زنده،بافت ها،گونه ها و هماهنگی بدنی آنها و ترکیبات داخلی دیگرلحاظ شده است. در دوران ما 35 فیلوم زندگی می کنند این تعداد در دوران کمبرین به 50 نیز می رسیده است). ظهور جانداران به حدی ناگهانی و فراگیر بوده است که دانشمندان آن را"انفجار کمبری" نامیده اند. دیرین شناس تکاملی " استفان جی گولد" این حادثه را" عجیب ترین و جالب توجه ترین رویداد تاریخ حیات" نامیده است و جانور شناس تکاملی،توماس اس. ری، در این خصوص نوشته است" منشا جانداران چند سلولی به حدی خارق العاده است که به اندازه خود شروع حیات اهمیت دارد".

با نگاهی به اطلاعاتی که دیرین شناسی (علم مطالعات قدیمی) در مورد انفجار کمبرین به ما می دهد روشن می شود که این موجودات راخداوند متعال آفریده است. چون در دوران ماقبل کمبری عمدتا موجودات تک سلولی می زیسته اند. در حالی که جانداران چند سلولی بسیار اندکی وجود داشته آن هم

ویژگی های متمایز و ترکیبات پیچیده ای مانند چشم و پا نداشته اند. و از طرفی هیچ دلیلی بر وجود تکامل تدریجی و جزء به جزء به موجودات دوره کمبرین وجود ندارد. به عبارت دیگر در دوره ماقبل کمبرین هیچ فسیلی پیدا نشده است که بتوان آن را جد این موجودات دانست. در این جو آرام که جانداران تک سلولی می زیسته اند به یکباره یک تنوع زیستی حیرت انگیز با ویژگی های پیچیده به وجود آمده است. حاصل این انفجار جاندارانی با ویژگی های کاملا متفاوت ازموجودات دوره کمبرین به لحاظ منشا و ترکیبات پیچیده بوده است. این شکاف به حدی عمیق است که طرفداران این نظریه نتوانسته اند حتی در سطح تئوری دلیلی بر خویشاوندنی موجودات قبل وبعد از این انفجار بیاورند چه رسد به اینکه بین آنها تسلسل و پیوستگی را به اثبات رسانند.

دوره کمبرین شاهد پیدایش موجوداتی پیچیده به صورت ناگهانی بوده است این حقیقت را تنها در آفرینش می توان توجیه کرد. زیرا ساختار کامل موجودات تنها به معنی آفریده شدن آنها از سوی فردی است که ما اورا خدا می نامیم. این حقیقت را در آرشیو فسیل ها به روشنی می توان دید. ولی نظریه تکامل مستلزم وجود مراحل نقصان فراوانی است. یعنی موجودات ناقص به مرور زمان کامل شده اند. ولی ما در این فسیل ها موجود ناقصی نمی بینیم.

دوره اردویشی (490تا 443 ملیون سال قبل)

در این دوره تعداد زیادی از بی مهرگان دریایی می زیسته اند. آرشیو فسیل ها نشان می دهد که خانواده جانوران دریایی در دوره اردویچی بسیار غنی بوده است. فسیل هایی از گیاهان خشکی نیز از این دوره کشف شده است. این دوره شاهد تغییر آب و هوایی شدیدی بوده که باعث انقراض برخی از جانداران شده است. این وضعیت را که در دوران یخبندان به وقوع پیوسته است " انقراض اردویچی" می نامیم.

هنوز هم برخی از گونه های جاندارانی که در دوره اردویچی زندگی می کرده اند وجود دارند.یکی از این موجودات خرچنگ نعل اسبی است. فسیل های از این جاندار به دست آمدهاست که 450ملیون سال قدمت دارد. این جاندار دقیقا همان ویژگی های نیم میلیارد سال پیش را دارد و در این مدت مدید کوچکترین تغییری در نسل آن به وجود نیامده است. قدیمی ترین فسیل عنکبوت دریایی نیز 425 ملیون سال قدمت دارد. که خود نشان می دهد جانوران از روز اول به صورت کامل به وجود آمده اند. همه این حقایق نشان می دهد که تکامل تدریجی هرگز وجود نداشته است.

سنگ های موجود در" نیو فاوند لند" یکی از مهمترین جاهایی است که انتقال از دوره کمبرین به اردویچی را نشان می دهد.

خرچنگ نعل اسبی 450میلیون سال قبل و نمونه زنده ان. هیچ فرقی نمی توانیم بین این دو موجود بیابیم.

دوره سیلوری(443-417 ملیون سال)

با افزایش درجه حرارت و آب شدن یخ ها برخی از قارات شاهد طغیان آب بوده از این رو فسیل بسیاری از گیاهان خشکی نیز تشکیل شده است. فسیل هایی از خارپوستان مانند نیلوفر دریایی و بند پایان مانند عقرب دریایی و انواع ماهی ها مانند ماهی بی فک و ماهی زره دار و انواع مختلف عنکبوت کشف شده است که همگی به این دوره مربوط می شوند.

دوره دیوونی(354 تا417 ملیون سال)

فسیل ماهی های زیادی از این دوره کشف شده است. در دوره دیوونی یک " انقراض دسته جمعی" صورت گرفته است. صخره های مرجانی نیز از این پدیده درامان نبوده اند. مرجان-Tabulat Stromatoporoids در این دوره از بین رفته است.

ماهی هایی که در این دوره می زیسته اند با ماهی های ها عصر ما تفاوتی ندارند. بنابراین جانداران در طـول ملیون هـا سـال هیچ تغییر کوچک یا بـزرگی نکرده انـد. از این رو نـظریه تغییر و تکامـل تدریجی یکبار دیگر رد می شود.

دوره کربنی(354-290ملیون سال قبل)

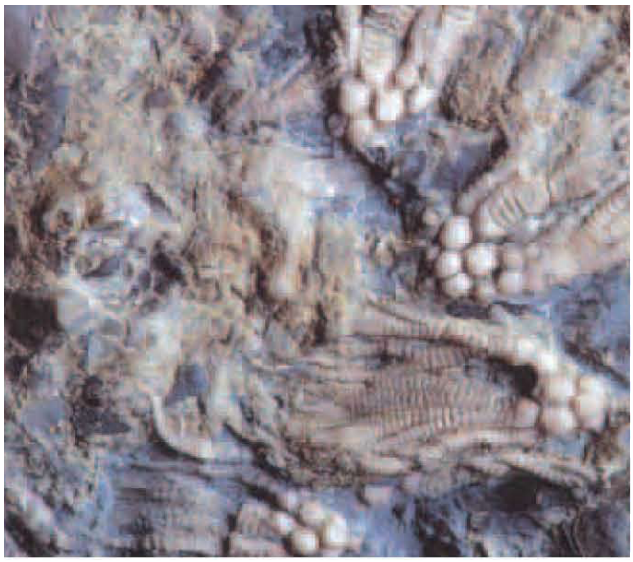

نیلوفردریایی که در دوره سیلوری می زیسته اند.

ایندوره که به عصر زغال سنگ نیز معروف است خود به دو دوره کوچکتر تقسیم می گردد. دوره کربن پایین یاMississipianو کربن بالایی یا Pennsylvanian . بالا و پایین رفتن سطح زمین در اثر برخورد قاره ها با یکدیگر و با لا و پایین رفتن سطح آب دریا ها در اثر ذوب شدن یخ های قطب از مهمترین رویدادهایی است که در این دوره چهره زمین و حیات را دگرگون کرده است. تعداد زیادی فسیل از جانداران دریایی و خشکی مربوط به این دوره در دست است. معروف ترین این فسیل ها فسیل Coelacanth است. داروینیسم مدت زیادی این ماهی را به عنوان یک نمونه انتقالی معرفی می کردند تا اینکه این ماهی با حضور خود همه خیالبافی های آنها را در هم پیچید. این جاندار در عصر ما همچنان زنده است و همانند سایر موجودات در طول این سال های دراز دچارهیچ تغییر و تحولی نشده است. کوئلاکانث یک فسیل زنده است که ادعای تکامل جزء به جزء را رد می کند. فسیل های زنده فراوانی وجود دارد که این ادعا را رد می کنند اما ظهور کولکانث بعد از اینکه به عنوان یک نمونه حد واسط معرفی شده بود ضربه مهلکی به نظریه تکامل زد زیرا آنها تبلیغات گسترده ای بر روی این موجود انجام داده بودند.

" کولاکانث" زنده در حالی که در دریا های امروز شنا می کند.

فسیل کولکانث که 410 ملون سال عمر دارد.

فسیلی از این عنکبوت را می بینید که 295 تا 355 ملیون سال قدمت دارد ولی هیچ فرقی با آن ندارد.

دوره پرمین(290-248ملیون سال)

پایان این دوره که آخرین دوره پالئوزوئیک است با یک انقراض دسته جمعی همراه بوده است. از روی فسیل های بایگانی شده می توان فهمید که این حادثه باعث انقراض 90تا95% جانداران شده است. ولی با این وصف هنوز هم برخی از جانوران آن دوره زنده هستند مانند سنجاقک که 230ملیون و عنکبوت که 240ملیون سال قبل به وجود آمده است. فسیل های ایندوره نیز نشان می دهند که هیچ تکامل و تغییری در موجودات به وجود نیامده است.

2.ب- Mesozoic Eraدوره میانی(65-248 ملوین سال قبل)

ایندوره به سه دوره دیگر تقسیم می شود: دوره تریاسیک، دوره ژوراسیک و دوره کرتاسه یا گچ. دایناسور ها در دوره میانی یا مسوزوئیک زندگی کرده و منقرض شده اند.

دوره تریاسیک(248-206 ملیون سال)

با شروع این دوره حیات وارد مرحله جدیدی شده است که آن را دوره میانی نامیده اند. و در سراسر جهان فسیل های زیادی از جانداران این دوره پیدا شده است. بایگانی فسیل ها از غنای حیات خشکی و

دریایی در این دوره می گوید. اما باز هم برخلاف آرزوی تکاملی ها در این دوره نیز هیچ فسیل انتقالی ای یافته نشده است.

جنگلی هایی از فسیل در آریزونا که بقایایی گیاهان دوره تریاسیک است. این جنگل ها از گیاهانی به نام "اوروکاری شیلی" تشکیل می شده اند و دلیل دیگری بر عدم تکامل هستند. چون این فسیل ها که 248 -206ملیون سال قبل می زیسته اند با نمونه هایی که امروز زندگی می کنند فرقی ندارند.

دانشمندانی که در حال انجام تحقیق بر روی فسیل های دوره تریاسیک هستند.

دوره ژوراسیک(206-144 ملیون سال)

در این دوره تعداد دایناسور ها متنوع تر و بیشتر از سایر دوره های مسوزوئیک است. در پایان دوره ژوراسیک برخی از انواع آمونیه،خزندگان دریایی،صدف ها و صدف خوراکی منقرض شده اند. نسل بسیاری از جانداران ایندوره هنوز هم باقیست. آرشیو فسیل ها شاهد این امرمی باشد. به عنوان مثال فسیل هایی از تمساح و همچنین سوسمار های تواتارا که200ملیون سال قدمت دارند کشف شده اند. تعداد زیادی فسیل میگو که در این دوره زندگی می کرده اند نیز پیدا شده است. هیچ کدام از این موجودات یک ذره نیز با فرزندان خود که معاصر ماهستند فرقی ندارند.

سوسمار تواتارا که 200ملیون سال قدمت دارد و نمونه امروزی آن

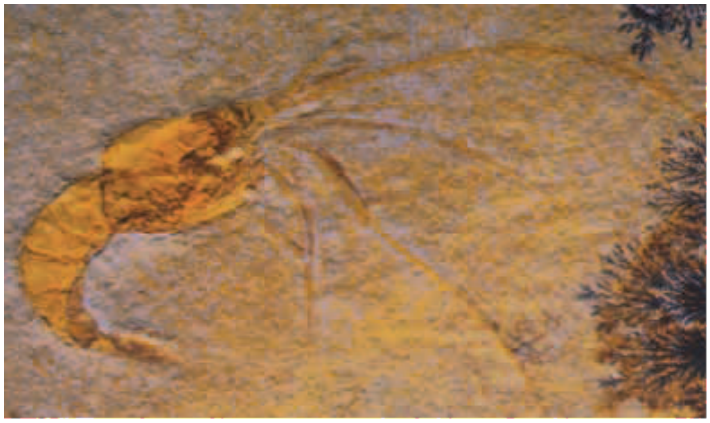

فسیل میگویی که 144-206 ملیون سال قبل می زیسته است و فرقی با میگویی که در دریاهای امروز زندگی می کند ندارد

سنتجاقکی که امروز می بینیم در 150 ملیون سال قبل هم کاملا به همین شکل بوده است.

دوره کرتاسه یا گچی (144-65 ملوین سال قبل)

دوره گچی آخرین دوره مسوزوئیک است همه دایناسور ها ،برخی از خزندگان خشکی و گیاهان در این دوره انقراض یافته اند.

بسیاری دیگر از جانوران مانند ستاره دریایی،خرچنگ،عقرب دریایی ،عنکبوت، سنجاقک، لاک پشت و برخی از انواع ماهی ها و گیاهان تا امروز باقی مانده اند. فسیل دریایی 135 ملیون سال قبل،فسیل

فسیل ماهی و خفاش که 65-144 ملیون سال قدمت دارد و در فرانسه پیدا شده است.

خرچنگ نعل اسبی 140 ملیون سال قبل و برگ درخت کنکو که 125 ملیون سال قدمت دارد همگی به این دوره مربوط می شوند. همه این موجودات زنده مانند امروز از ملوین ها سال قبل بدون تغییر برجا مانده اند. این فسیل ها نیز ادعای داروینیست ها را در مورد تاریخ طبیعت نقض می کنند.

2ت. دوران جدید یا Cenozoic Era(از 65 ملیون سال قبل تا کنون)

با پایان دوره کرتاسه دوران جدید آغاز می شود که زمان حال ما را نیز در بر می گیرد. دانشمندان دیرین شناسی و زمین شناسان این دوران را در دو دوره نابرابر به نام های عصر سوم وعصر چهارم رده بندی کرده اند. عصر سوم از 65 تا 8/1ملیون سال قبل را شامل می شود در حالی که دوره چهارم از 8/1 ملیون سال قبل را در بر می گیرد.اخیرا دوران جدید را برای مطالعه به سه قسمت تقسیم کرده اند. در نظام جدید این سه دوره عبارتند ازپالئوسینPaleocene،نئوسینNeocene، و کوارترنری.Quaternary (یک چهارمی). در دوران جدید هم مانند سایر دوره ها فسیل ها بسیار متنوعند. همه این فسیل ها نظریه تکامل را که براساس آن همه موجودات زنده از جد مشترکی به وجود آمده اند به کلی رد می کند.

یکی از مهمترین مشخصات این فسیل ها این است که در طول دوران های زمین شناسی دچار تغییرو تحول نشده اند. به عبارت دیگرشکل هیچ کدام از جانداران از روز اول پیدایش تا زمان انقراض و یا تا امروز تغییر نکرده است. ثابت ماندن ساختار اولیه موجودات در طول صدها ملیون سال قوی ترین دلیل برعدم تغییر جانداران است.

تاریخ جانداران نظریه تکامل را به کلی و به طور حتم رد می کند. و خداوند دانا و توانا کسیست که جانوران را از نیستی به وجود آورده و زمین را برای زندگی آماده کرده است.

فسیل ها بیشتر در کجا یافت می شوند؟

فسیل ها در سراسر جهان پراکنده هستند. در برخی از انواع سنگها نمی توان فسیلی پیدا کرد در حالی که برخی دیگر سرشار از فسیل هستند. زمین شناسان سنگ ها را به سه دسته تقسیم کرده اند:

سنگ های آذرینIgneous

سنگ های رسوبیSedimentary

سنگ های دگرگونیMetamorphic

سنگ های آذرین به سنگ هایی مانند چخماق و بازالت گفته می شود. این سنگ

قدیمی ترین سنگ های جهان که عمری بین 8/3تا3/3میلیارد سال دارند در گرینلند می باشند.

ها از سرد شدن مواد مذابی که از داخل زمین بیرون می جهند به وجود می آیند. سنگ های رسوبی نیز از ته نشین شدن مواد و ذرات معلق در آب تشکیل می گردند. به این ترتیب که این مواد پس از ته نشین شدن متراکم و به هم فشرده و به سنگ تبدیل می شوند. هرگاه سنگهای آذرین و رسوبی مدت زمان بسیار زیادی تحت فشار وحرارات قرار گیرند به سنگ های دگرگونی تبدیل می شوند.

معمولا در سنگ های آذرین فسیلی یافت نمی شود مگر آنکه تعدادی از گیاهان و جانوران در آن گیر کرده باشند. همچنین به دلیلدما وفشار بالایی که سنگ های دگرگونی در آن به وجود می آید به ندرت فسیلی در آنها کشف می شود و اگر هم فسیلی پیدا شود اغلب ناقص و تغییر یافته خواهد بود. فسیل ها را غالبا در سنگ های رسوبی و رسوبات پیدا می کنند.

اکثر سنگ های رسوبی از موادی به وجود می آیند که توسط باد و آب انتقال یافته اند و یا از فرسایش دیگر سنگ ها حاصل شده اند. البته زغال سنگ نیز یک سنگ رسوبی به شمار می آید ولی با این وجود از بقایای گیاهان وجانوران به و جود آمده است. سنگ های رسوبی ای که از اجزای کوچکتر و یا دانه هایی تشکیل شده اند را سنگ های تخریبی می نامنند مانند ماسه سنگ یا چیست. اگر مواد انتقال یابنده دچار فرسایش شوند سنگ های رسوبی غیرتخریبی در اثر رسوب شیمیایی و یا تبخیر به وجود خواهند آمد مانند سنگ آهک و دولومیت . سنگ های رسوبی معمولا ترکیبی از این دو هستند یعنی تخریبی و غیر تخریبی . فسیل ها را غالبا درچیست،ماسه سنگ و یا سنگ آهک پیدا می کنند که همه آنها از کربنات کلسیم تشکیل شده اند.

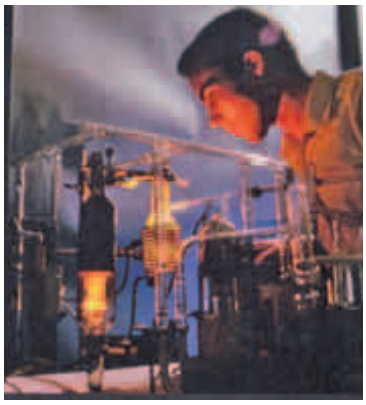

با بررسی بقایایی مواد رادیواکتیو در سنگ ها می توان عمر آنها را تعیین کرد.

فسیل ها را چگونه کشف و استخراج می کنند؟

ابزارهایی که زمین شناسان برای استخراج فسیل ها به کار می برند بسیار ساده اند مانند چکش،ماله ،ابزار های نوک تیز مختلف،قطب نما، فرچه و غربال.

البته گاهی فسیل ها از لایه سنگی نرمی که در آن به وجود آمده اند جدا شده و به سطح زمین می آیند. در این صورت فقط کافیست تا فسیل را با فرچه تمیز کنیم. اما در اغلب اوقات جمع آوریآنها به این راحتی نیست. چون اغلب سنگ مادر فسیل سخت بوده و جدا کردن فسیل از آن بسیار مشکل است. پژوهشگران برای اینکه فسیل را از دل سنگ بیرون آورند باید در ابتدا محل های شکستن سنگ را تعیین کنند. تعیین این نقاط براساس محل لایه های جایگاه سنگ ها صورت می گیرد. چیست به عنوان مثال دارای لایه لایه است که می توان از طریق آن محل شکستن سنگ را تعیین کرد. اما گچ دارای این سطوح نیست. برای اینکه فسیل ها آسیب نبینند باید علامت هایی مانند اختلاف رنگ و بافت را در نقاط شکست مورد توجه قرار داد .

بعد از استخراج فسیل عملیات های زیادی بر روی آن انجام می گیرد. نخست باید آن را حفظ و تثبیت کرد تا به آزمایشگاه برسد. گاهی برای این کار از چسب های شیمیایی استفاده می کنند. اما در فسیل های بزرگ برای آنها قالب های بزرگی از ژیپس درست می کنند. و جاهای حساس آن را در ورق های مرطوبی می پیچند و سپس آن را در ژیپس فرو می برند تا مبادا در حین حمل آسیبی به آن برسد.

یکی از مهمترین مراحل استخراج فسیل جمع آوری سنگ های مناسب است که اختمال می رود حاوی فسیل باشند همچنین باید این سنگ ها را با روش مناسب شکست.

بعدا باید فسیل را با دقت تمیز کنند به نحوی که همه ویژگی های آن نمایانشود. اگر فسیل از سنگ مادر خود سفت تر باشد تمیزکردن آن بسیار راحت است. اما اگر فسیل نرم تر از سنگ باشد باید از مواد شیمیایی برای تمیز کردن آن بهره جست. یکی از رایج ترین روش ها تمیز کردن فسیل با استفاده از اسید است در این روش همه صفات فسیل آشکار می گردد. اگر فسیل بسیار سست بنیه باشد با استفاده از اشعه ایکس و نرم افزار های شبکه بندی کامپیوترجای آن را در درون سنگ تعیین می کنند. در این روش می توان حتی قبل از استخراج فسیل به شکل آن پی برد.

گاهی برای نگهداری فسیل ها در حین حمل و نقل از گچ یا همان ژیپس استفاده می کنند. در این تصویر عملیات پوشاندن فسیل ها را با استفاده از گچ می بینید.

تمیز کردن فسیل ها با استفاده از اسید

سنگ حاوی فسیل را در اسید فرو می برند تا زمـــانی که بـــخش کوچکی از آن آشکار می شود.

بخش رو نموده را می شویند و با ماده مقاوم در برابر اسید می پوشانند.

باردیگر فسیل را در اسید فرو می برند. این کار مدت زمان زیادی تکرار می شود.

هر بار باید بخش آشکار شده را شست و با ماده مقاوم در برابر اسید پوشاند

دست آخرفسیل به طور کامل از سنگ مادر خلاص می شود. در این حالت آن را شسته تا از اسید و ماده مقاوم در برابرآن پاک شود.

حقیقتی که قسیل ها از آن پرده برداشته اند این است: جانداران خلق شده اند.

فسیل های جمع آوری شده تا کنون دارای دو ویژگی بسیار مهم هستند که هردو با ادعاهای نظریه تکامل در تضادند.

1-**ثبات و یکسانی**:گونه ها در طول زندگی بر روی کره زمین هیچ تغییر و تحولی نیافته اند. و اولین نمونه فسیل هر گونه با آخرین نمونهقبل از انقراض آن کاملا انطباق دارد. و تغییرات ظاهری آنها محدود و در راستای معینیست.

2-**پیدایش ناگهانی**: ظهور گونه ای از جانداران در منطقه معینی از طریق تغییر تدریجی اجداد آن نیست بلکه به یکباره و به صورت کاملابی نقصی ظاهر می شود.

این دو ویژگی به معنای آن است که جاندران خلق شده اند و از طریق یک سیر تدریجی به وجود نیامده اند چون موجودات ویژگی های خود را به مرور به دست نیاورده اند بلکه از روز اول ظهور خود همه این ویژگی ها و صفات را دارا بوده اند.

رد نظریه تکامل از طریق فسیل های جمع آوری شده حقیقتی است که خود داروین متوجه آن شده بود ولی طرفداران او خود را به نادانی می زنند. داروین در کتاب خود**"اصل انواع"** در بخشی تحت عنوان**" معایب نظریه"** گفته است که نمی توان آرشیو فسیل ها را از طریق نظریه تکامل توجیه کرد.

واگر واقعا جانوران از طریق تغییرات بسیار کندی از جانوران دیگری مشتق شده اند چرا ما تعداد بسیار زیادی از این گونه های انتقالی یا حد واسط را نمی یابیم؟و چرا طبیعت در بی نظمی نیست بلکه هرچیزی در آن کاملا منظم و مشخص است؟ فرض کنیم که تعداد بسیار زیادی از این اشکال انتقالی در لایه های زیرین زمین مدفون است که ما نمی توانیم به آنها دست بیابیم..اما چرا ساختارهای زمین شناختی و لایه های زمین حاوی این روابط انتقالی نیستند؟ زمین شناسی یک سیر تدریجی را تقدیم نمی کند شاید این امر بزرگترین اعتراض به نظریه من باشد.(چارلز داروین،اصل انواع، چاپ اول،ص 172).

اگر داروین 140 سال قبل برای دفاع از نظریه خود می توانست ادعا کند که اشکالی انتقالی را بعد ها خواهند یافت جنین ادعایی را امروز به هیچ وجهی نمی توان نمود. یافته های دیرین شناختی امروزه می گویند که آرشیو فسیل ها به حدی غنیست که می توان 250هزار گونه را در بین ملیون ها فسیل یافته شده در سراسر جهان تعریف کرد. و اگر تا کنون فسیل حد واسطی پیدا نشده باشد در حفاری های آینده نیز کشف نخواهد شد.

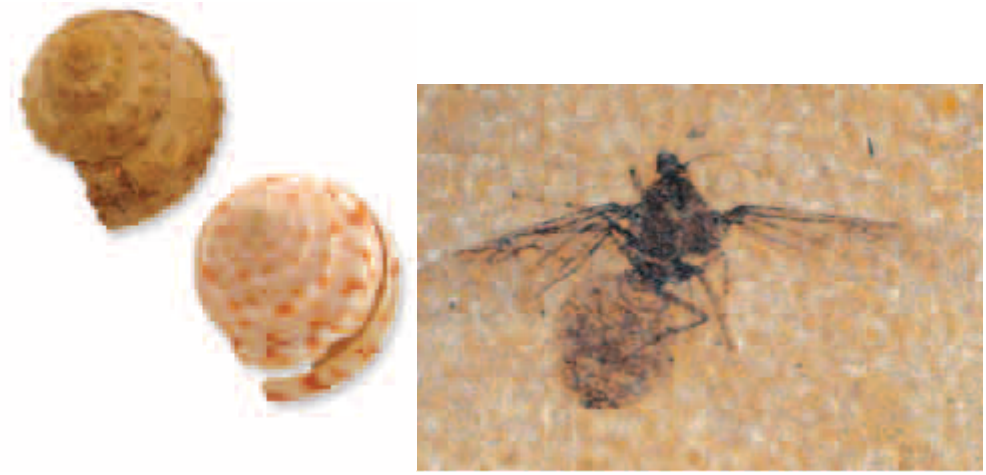

شکل سمت چپ- فسیل حلزونی که در شکل می بینید به دوران ژوراسیک(144-206میلیون سال قبل) بر می گردد. اما حلزون های دیگری از همین خانواده در دوران کمبرین(543-490 میلیون سال قبل) می زیسته اند. باقی ماندن حلزون برساختار خود در طول صدها میلیون سال قوی ترین دلیل برای ابطال نظریه داروین است.

شکل سمت راست-فسیل زنبور عسلی در 37-54میلیون سال قبل

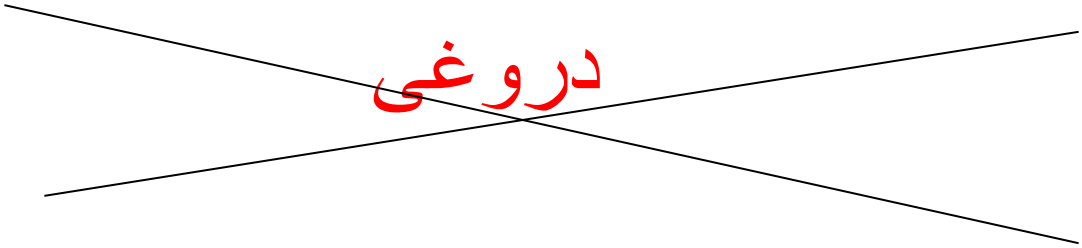

موجودات زنده در فسیل ها به صورت کاملا جدا و متمایز پدیدار می شوند. و تا کنون در لایه های زمین فسیل موجودات عجیب و غریبی که به طور مثال حد واسط بین تمساح و سنجاب باشند پیدا نشده است. بلکه سنجاب از روز اول سنجاب بوده و تمساح تمساح. همه این واقعیت ها به ما ثابت می کند که تکامل موجودات زنده در طول ملیون ها سال تنها در خیال می گنجد.

آرشیو فسیل ها در عین حال که حتی یک نمونه برای تایید نظریه داروین ندارد، ملیون ها نمونه برای رد آن ارایه می کند. مهمترین دلیل بر اینکه تکامل اشتباه است " فسیل های زنده" می باشد. این نام به فسیل هایی اطلاق می شود که نمونه های زنده آنها امروز وجود دارد این موجودات با اجداد خود که در طول صدها ملیون سال قبل می زیسته اند هیچ تفاوتی ندارند و در طول این مدت های مدید بدون تغییر مانده اند.

یکی از دانشمندان تکاملی به نام نیلز الدریج اعتراف می کند که نظریه تکامل هیچ توجیهی برای فسیل های زنده ندارد:

به نظر می رسد بین موجودی که در عصر حاضر زندگی می کند و اجداد فسیل شده آن که در روزگاران زمین شناختی بسیار دور می زیسته اند فرقی وجود ندارد. فسیل های زنده بارز ترین دلیل برای ثبات گونه ها در طول زمان به حساب می آیند... ما نتوانسته ایم راز فسیل های زنده را کشف کنیم..(http://www.nwcreation.net/fossilsliving.html)

تعداد بسیار زیادی از گیاهان وجود دارند که از

دوره تریاسی(248-206میلیون سال قبل) ثابت مانده است. یکی از این گیاهان درخت کنکوست. فسیلی که در این تصویر می بینید به دوره ژوراسیک(206-144میلیون سال قبل) برمی گردد.

رازی که نیلز الدریج می خواست بداند حقیقت روشنی است. فسیل های زنده دلیل روشنی بر عدم تکامل موجودات زنده یعنی آفرینش آنهاست. اما داروینست ها می ترسند که این حقیقت ،ایدئولوژی 150ساله اشان را برچیند. امروزه حقایق از زمان داروین روشن تر شده است. و تعداد کسانی که این حقیقت را درک می کنند روز به روز افزایش می یابد و در مقابل پیروان حکایت ها و داستان های بی اساس رو به کاهشند. دیگر نمی توان مانند زمان داروین حقایق را مخفی نگه داشت دانش های ژنتیک،زمین شناسی،دیرین شناسی و... به طور پیوسته در حال روشن کردن حقیقت آفرینش هستند.

ادعاهای برخلاف عقل داروینیست ها،و فریب و نیرنگ هایی که برای انحراف افکار عمومی به کار بسته اند نشانگر ناتوانی آنها در توجیه افکارشان است. و بی گمان نسل های آینده ایمان انسان ها به نظریه داروین را زیر سوال خواهد برد.

سوره دخان

رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِن كُنتُم مُّوقِنِينَ ﴿٧﴾

پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است اگر یقین دارید (۷)

لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿٨﴾

خدایی جز او نیست او زندگی میبخشد و میمیراند پروردگار شما و پروردگار پدران شماست (۸)

بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ ﴿٩﴾

ولی نه آنها به شك و شبهه خویش سرگرمند (۹)

سوره شوری

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِن دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ ﴿٢٩﴾

و از نشانههای [قدرت] اوست آفرینش آسمانها و زمین و آنچه از [انواع] جنبنده در میان آن دو پراکنده است و او هرگاه بخواهد بر گردآوردن آنان تواناست (٢٩)

نمونه فسیل هایی که در آمریکا یافت شده اند.

نمونه هایی از فسیل های یافت شده در ایالات متحده آمریکا

لایه هـای زمین شـناختی گـرین ریور در ایالات متحـده آمـریکا یکی از مـهمترین مـنابـع دوره ایوسنی(34-55ملیون سـال قـبل) بـه شمار می آیند. معروف است که اولین حفاری در این منطقه در دهه 50 قرن نـوزدهـم انـجام گـرفـت. دکتر جـان ایوانـس در سـال 1856 فسیل مـاهی هـایی را که در این مـنطقه پیدا کرده بود بـه جهان علم معرفی کرد و بدین ترتیب سازند گرین ریور وارد ادبیات علم شد.

گـرین ریور در اصـل یکی از شـاخـه هـای رود کولـورادوست و سـازنـد آن نیز حوضـچه دریاچـه هـای کوهستانی بوده است. این حوضچه میدانی در سه ایالـت مـختلف را در بـر می گیرد. بخشی از این میدان در کوه هـای یونیتا واقـع در شـمال شـرقی یوتـاه

است. بخش دیگر در شمال شرقی کوه های یونیتا یعنی شمال غرب کولورادو قرار دارد. و بخش وسیع دیگری از آن در جنوب غربی ویومینگ واقع شده است.ساختار سنگی گرین ریور از لایه های متمایزی تشکیل شده است هر چه بیشتر به عمق فرو رویم درون این لایه ها بیشتربه صورت یکنواخت ظاهر می شود.

در حفاری هایی که تا کنون در گرین ریور انجام شده است بیش از شصت گونه فسیل ازمهره داران امروزی پیدا شده است. یازده فسیل از آنها به خزندگان مربوط می گردد. همچنین تعداد بیشماری از فسیل های بی مهرگان زنده در این مکان کشف شده است.

دو دانشمند را می بینیم که بر روی فسیل یک دایناسور که در لایه های موجود در یوتاه کشف شده است کار می کنند

یکی دیگر از ایالت های آمریکا که فسیل های بسیاری در آن کشف شده است ایالت اوهایوست. مطالعات زمینشناختی ثابت کرده اند که 510ملیون سال قبل اوهایو در جنوب خط استوا قرار داشته است. در حالیکه قاره آمریکا در اثر رانش قاره ای به سمت محلی که امروز در آن قرار دارد در حرکت بوده ایالت اوهایو را آب بارها پوشانده است. به همین دلیل در آنجا وسایر ایالت های آمریکا که دارای لایه های غنی از فسیل هستندمانند یوتاه تعداد بسیار زیادی از فسیل های دوران پالئوسینی(543-251ملیون سال قبل) استخراج شده است. از لایه های فسیل موجود در یوتاه فسیل های زنده متنوعی پیدا شده است مانند: بی مهرگان، جانوران دریایی گوناگون،خزندگان و پستانداران . با توجه به فسیل های موجودات ذره بینی که در کوه های یونیتا پیدا شده اند می توان فهمید که در این منطقه لایه های فسیلی ای وجود دارد که به دوران کمبرین بر می گردند.

همه فسیل های کشف شده در آمریکا مانند سایر فسیل های جهان به حقیقت یکسانی به نام خلقت اشاره می کنند. تفاوتی بین ماهی های سفید پوست (lates fish)، سفره ماهی ها،نیلوفرهای دریایی،odonata(vraver آب)،مگس ها،عنکبوت ها،خرچنگ ها و لاک پشتهایی که در گذشته های بسیار دور می زیسته اند و نمونه های زنده امروزی وجود ندارد. جانداران در طول صدها ملیون سال هیچ تغییری نکرده اند به عبارت دیگر جانداران تکامل نیافته اند. فسیل های جمع آوری شده نظریه

تکامل را رد وشواهد جدیدی بر حقیقت آفرینش ارایه می کند.

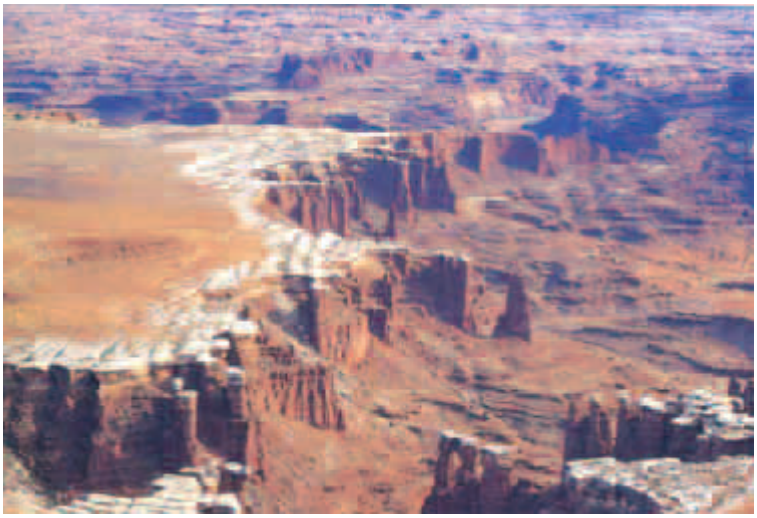

یک میدان فسیلی در ویومینگ

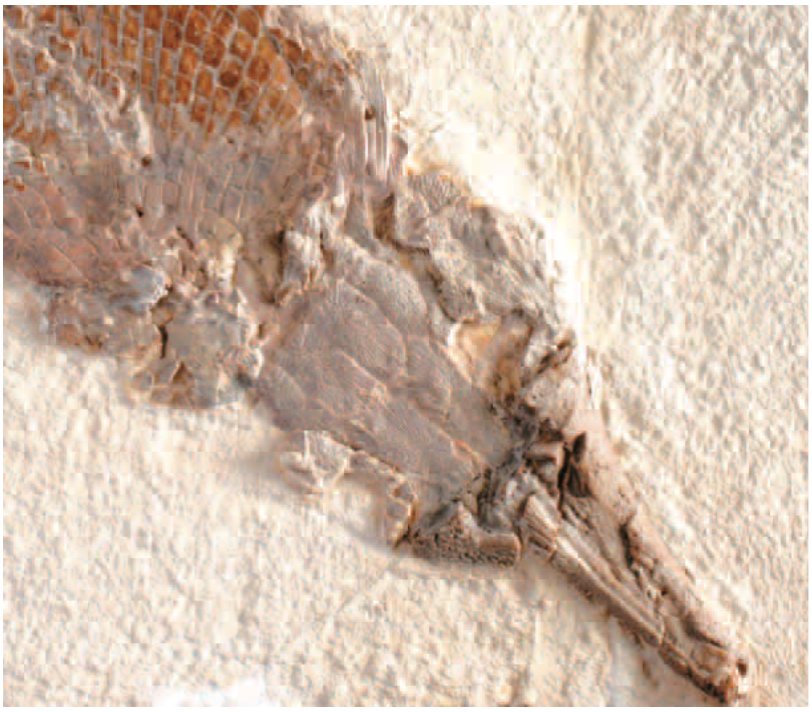

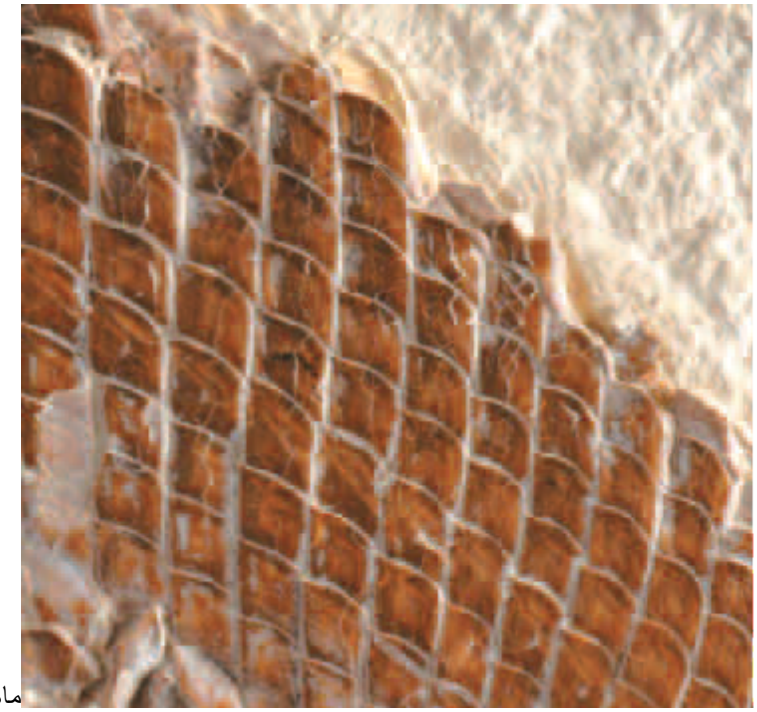

ماهی درنای استخوان دار

دوره :زمان سینوزیکی،زمان ایوسینی

عمر:37-54ملیون سال

مکان: سازند گرین ریور،ویومینگ،ایالات متحده آمریکا

صدها فسیلی که از ماهی درنای استخوان دار پیدا شده نشان می دهد که این موجودات زنده در طول ملیون ها سال دچار کوچکترین تغییری نشده اند. نمونه زنده و مرده ماهی که در این تصاویر می بینید هیچ فرقی با هم ندارند. این تطابق را داروینیسم به هیچ وجه نمی تواند توجیه کند و بار دیگر حقیقت آفرینش را ثابت می شود.

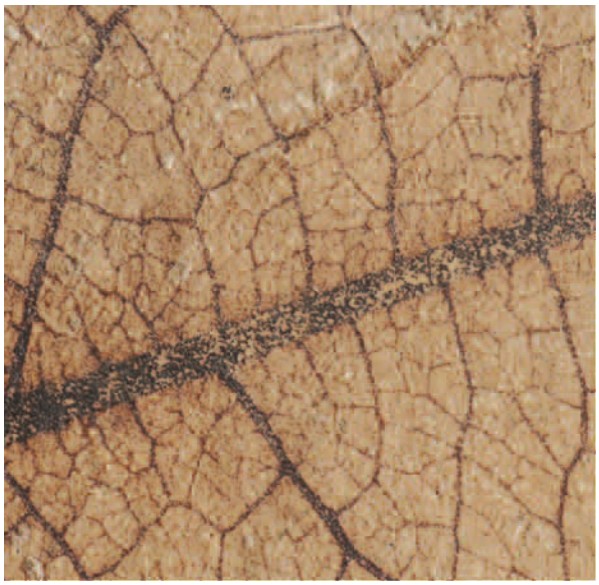

برگ درخت سپیدار

دوره: دوران سنوزوئیک ،دوره ایوسینی

عمر:37-54ملیون سال قبل

مکان: سازند گرین ریور،ویومینگ، ایالات متحده آمریکا

برگه درخت سپیداری که در تصویر می بینید همانند هر گیاه دیگری نشان می دهد که در طول ملیون ها سال هیچ تغییر و تحولی برآن وارد نیامده است و این خود این گمان را که موجودات زنده در اثر تغییر و تحول کند و تدریجی از یکدیگر به وجود آمده اند رد می کند.

سفره ماهی درخشان

دوره: دوران سینوزوئیک،دوره ایوسینی

عمر:37 تا 54 ملیون سال قبل

مکان: ویومینگ ، ایالت متحده امریکا

سفره ماهی درخشان دارای ساختار غضروفی است و در مواجهه با خطر از طریق نیش زدن توسط سوزنی سمی که در دمش قرار گرفته است از خود دفاع می کند. چشم های این موجود در بالای بدن و دهانش در پایین آن قرار دارد و همانند کوسه از طریق حس بویایی و دستگاه ردیابی الکتریکی به دنبال شکار می گردد. این ماهی بیشتر عمر خود را در کف دریاها و اقیانوس ها مدفون است به نحوی که تنها چشم ها و دم آن دیده می شود.

فسیلی که در این تصویر می بینید خود نشان می دهد که سفره ماهی درخشان نیز از دیر باز به صورت کنونی خود بوده و با گذشت ملیون ها سال هیچ تکاملی در آن صورت نگرفته است. اگر پندارهای تکاملی ها درست می بود تعداد بسیار زیادی از حالت های حدواسط این موجود به فسیل تبدیل می شد. اما هر فسیلی که از این موجود کشف شده کاملا با نمونه های امروزی آن مطابق و بنابراین زعم تکامل باطل است.

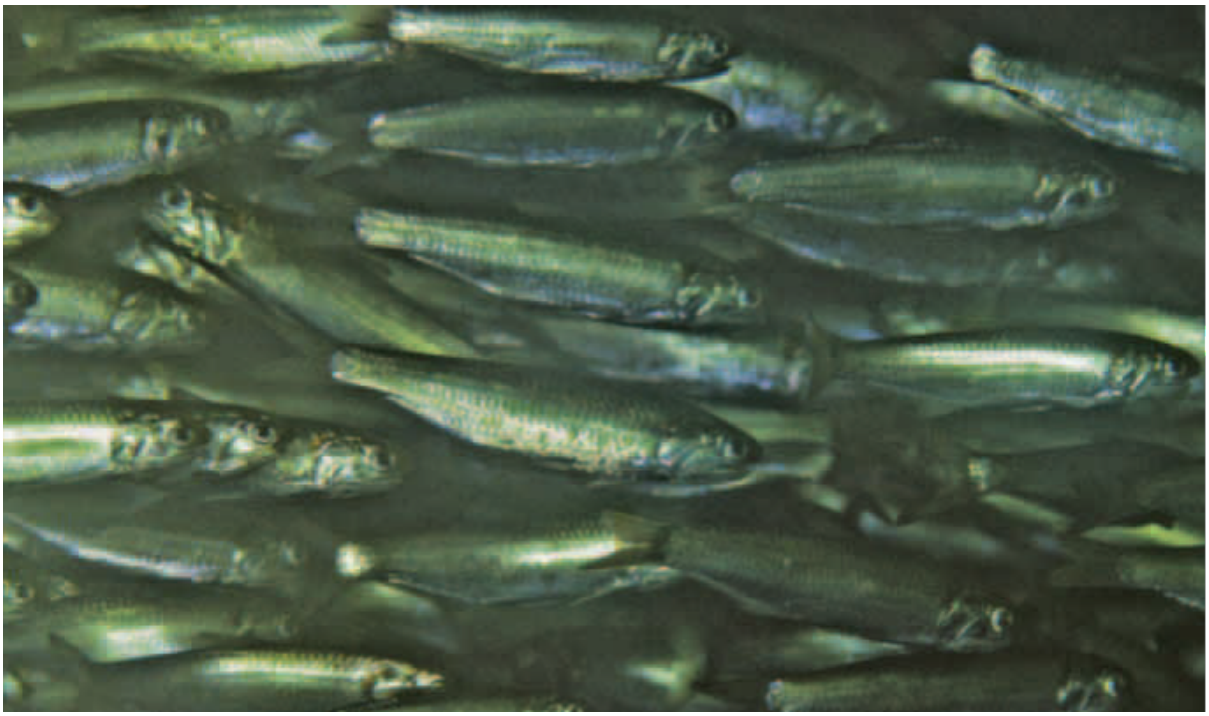

ساردین

دوره: دوران سینوزوئیک ،دوره ایوسینی

عمر:37-54ملیون سال قبل

مکان: سازند گرین ریور،ویومینگ، ایالات متحده آمریکا

اگر تکامل صحیح بود باید اختلاف زیادی بین فسیل ماهی ساردین و نمونه های کنونی آن وجود می داشت اما هیچ اثری از این تکامل تا به امروز مشاهده نشده و در آینده نیز مشاهده نخواهد شد چون موجودات زنده برخلاف آنچه که داروینیسم می پندارد نتیجه تصادف کور نبوده بلکه آفریده خداوند قادر و متعال هستند.

شاه ماهی

دوره: دوران سینوزوئیک ،دوره ایوسینی

عمر:37-54ملیون سال قبل

مکان: سازند گرین ریور،ویومینگ، ایالات متحده آمریکا

فسیل های زنده ثابت کرده اند که جاندارن در طول مراحل متمادی به وجود نیامده اند بلکه به یکباره آفریده شده اند. این موجودات به واسطه تغییر تصادفی به شکل امروزی خود تبدیل نشده اند بلکه خداوند آنها را بدون هیچ عیب و نقصی به وجود آورده است و آنها در طول حیات خود نیز هیچ تغییر و تحولی پیدا نکرده اند.

فسیل شاه ماهی ای که در شکل فوق می بینید یکی از شواهد این حقیقت مهم است و شکل نمونه های زنده آن دقیقا با فسیل ملیون ها سال قبل آن همسان است و نشان می دهد که نظریه تکامل از دروغ ها و دلایل بی اساس به هم آمده است.

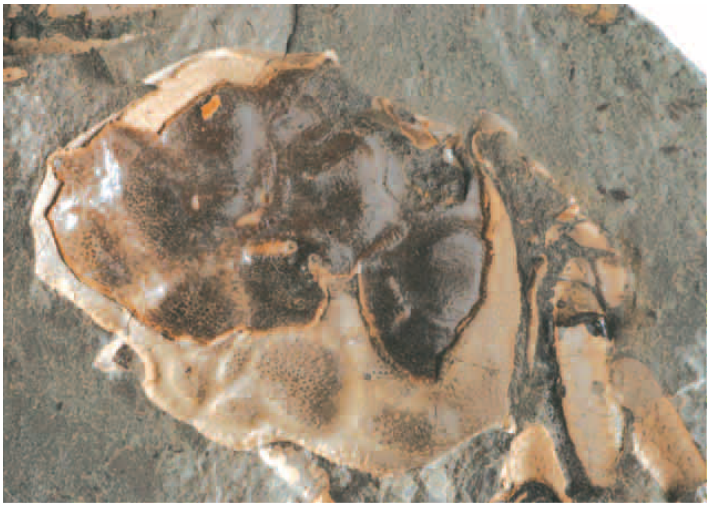

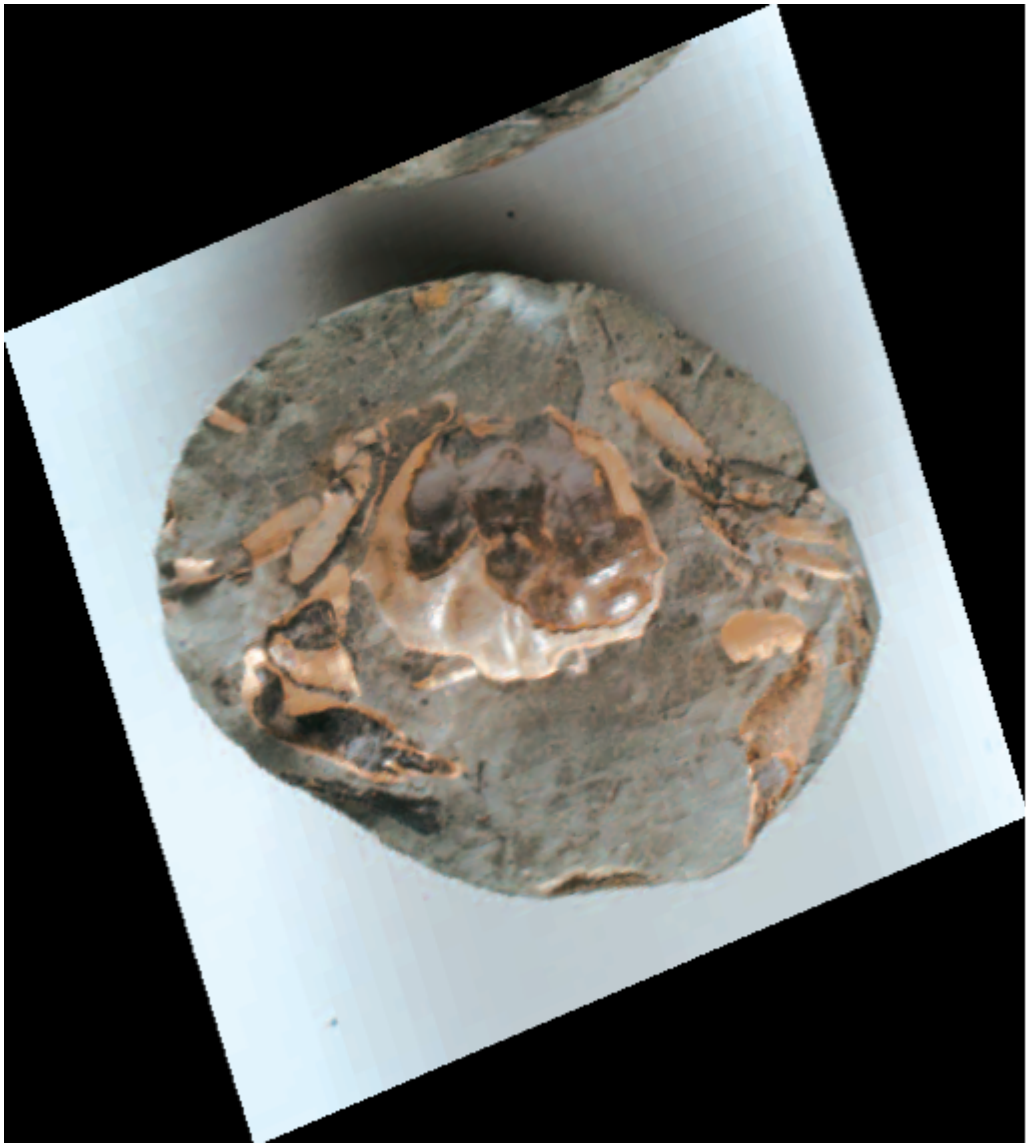

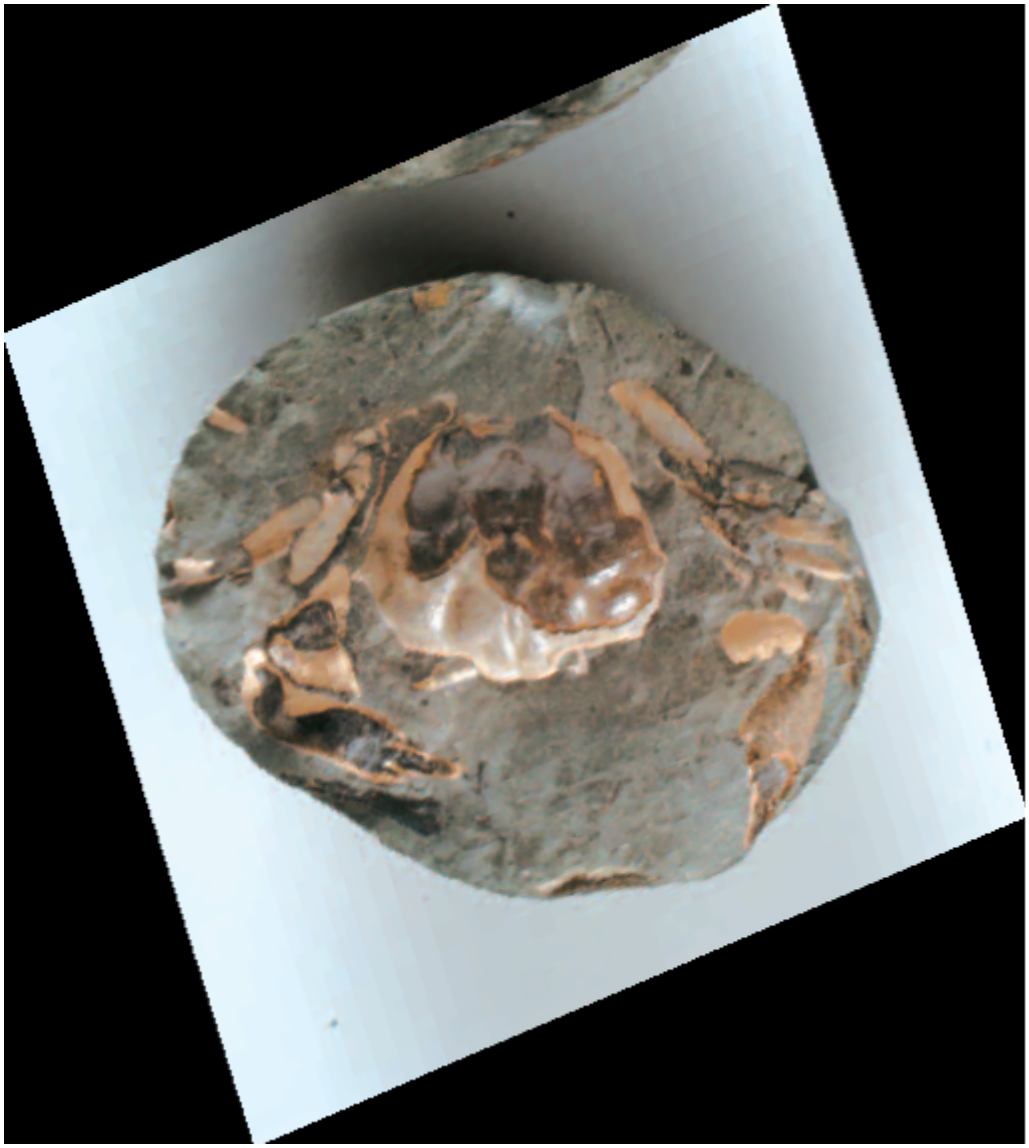

خرچنگ دریایی

دوره: زمان سینوزئیک، دوره ایوسینی.

عمر: 50میلیون سال قبل

مکان :اورگون(Oregon)،ایالات متحده آمریکا

یکی از بارز ترین خصایص آرشیو فسیل ها عدم تغییر آنها در طول دوران های زمین شناختی است. به عبارت دیگر هر گونه از موجودات از زمان نخستین پیدایش آن در فسیل ها تا زمانی که کاملا منقرض می شود یا به زمان ما می رسد بر همان شکل خود باقی می ماند . و این دلیل واضح نشان می دهد که موجو دات زنده هرگز دچار تغییر و تکامل نشده اند.

خرچنگ ها که همه صفات و ویژگی های خود را حفظ کرده اند یکی دیگر از این دست دلایل به شمار می روند. خرچنگ هایی که در زمان ما زندگی می کنند از هر لحاظ با آنهایی که ملیون ها سال قبل می زیسته اند شبیهند.

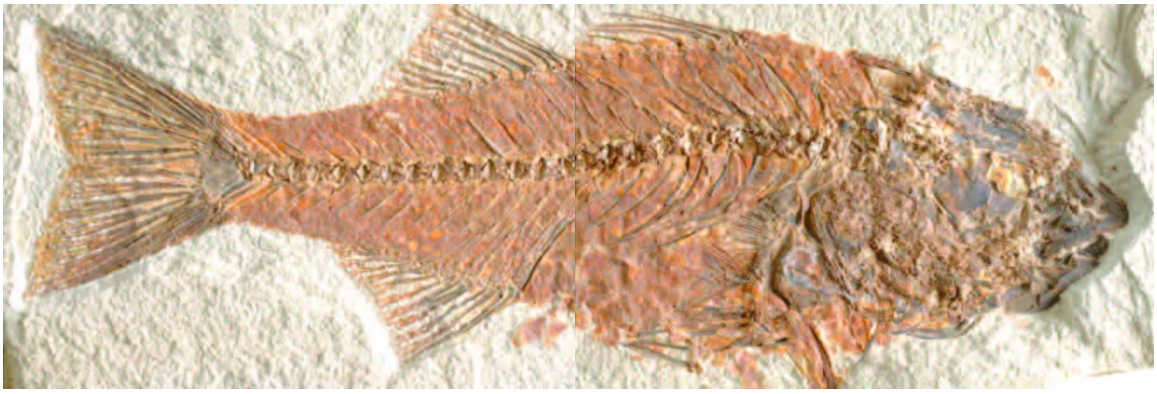

ماهی خاردار

دوره:سینوزوئیک، دوران ایوسینی

عمر:37-54ملیون سال

مکان: سازند گرین ریور،یوتاه،ایالات متحده امریکا

ماهی خاردار در آبهای شیرین نیمکره شمالی زندگی می کند و به راحتی می تواند با درجه حرارت های گوناگون و شرایط آب و هوایی مختلف سازگاری پیدا کند. فسیل های این ماهی یک بار دیگر ادعاهای تکامل را رد می کند. این فسیل ها که نمونه ای از آن را در شکل می بینید ثابت کرده اند که ماهی خاردار در طول ملیون ها سال دچار هیچ تغییر و تحولی نشده است. از هیچ گونه ای مشتق نشده و هیچ گونه دیگری از آن مشتق نشده است. نمونه های امروزی این ماهی همان ساختار ملیون ها سال قبل خود را دارند.

برگ درخت سماق

دوره: سینوزوئیک، دوران ایوسینی

عمر:37-54 ملیون سال قبل

مکان: سازند گرین ریور،یوتاه، ایالات متحده امریکا

فسیل های گیاهی نیز همانند سایر فسیل ها یک باره با تمام ویژگی ها و سیستم های پیچیده خود پدیدار شده اند. صدها فسیل گیاهی پیدا شده این امر را تایید می کنند هیچ فسیل گیاهی ای وجود ندارد که داروینیست ها بتوانند آن را دستاوویزی برای نظریه خود قرار دهند. هیچ نمونه بینابینی در میان فسیل های گیاهی دیده نمی شود. یکی از این فسیل ها که دروغ داروینیسم را به اثبات می رساند فسیل درخت سماق است که همراه با نمونه زنده آن در تصویر دیده می شود.

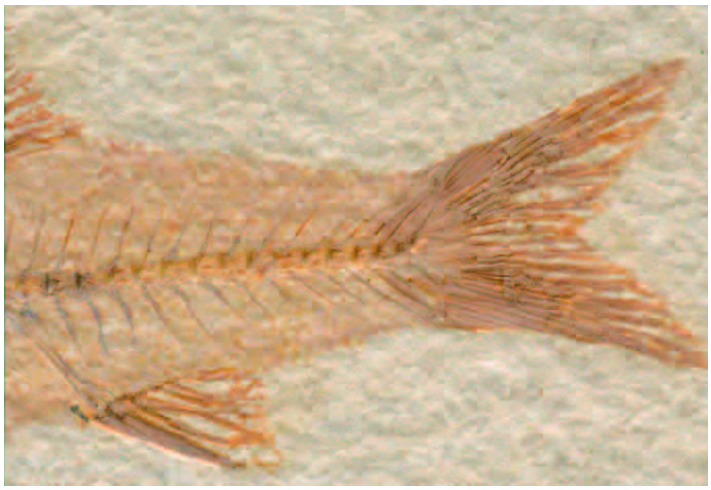

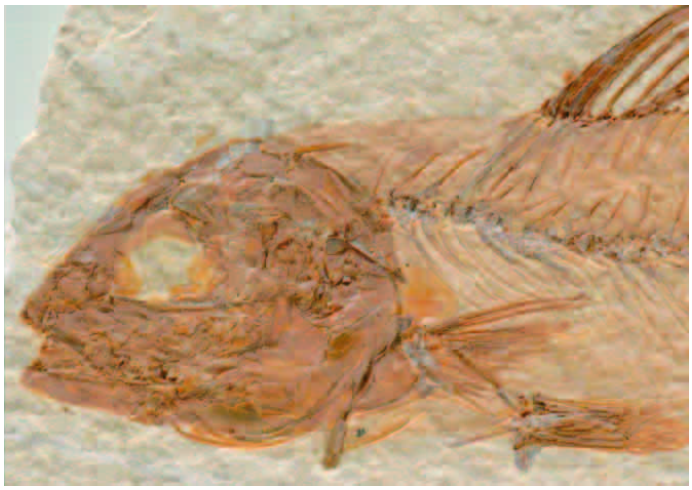

ماهی lates(سفید پوست)

دوره: دوران سینوزوئیک، دوره ایوسینی

عمر:54-37 ملیون سال قبل

مکان: سازند گرین ریور،ویومینگ،ایالات متحده آمریکا

این ماهی به خانواده سالمون تعلق دارد. به همه ماهی های این خانوده سفید پوست اطلاق می گردد. این ماهی عموما در رودخانه ها و دریا ها و دریاچه های آب گرم زندگی می کند. این ماهی که در تصویر دیده می شود ثابت می کند که از ملیون ها سال قبل بدون تغییر و تحول مانده است. و اگر موجود زنده ای ملیون ها سال قبل به صورت کنونی خود و عاری از هر عیب و نقصی به وجود آمده باشد خود قوی ترین دلیل بر رد تکامل می باشد. و این تنها یک نمونه از ملیون ها فسیل دیگریست که هر یک نشان می دهند هیچ تکاملی روی نداده است.

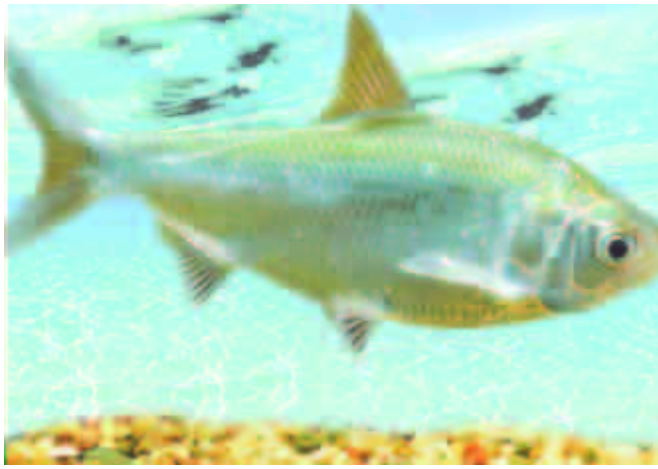

دو شاه ماهی

دوره: دوران سینوزوئیک، دوره ایوسینی

عمر:54-37 ملی.ن سال قبل

مکان: سازند گرین ریور،ویومینگ،ایالات متحده آمریکا

شاه ماهی نیز همانند سایر جانداران در طول ملیون ها سال دچار تغییر و تحولی نشده است. و در 35 ملیون سال قبل نیزبر ساختار کنونی خود بوده اند. این امر گمان تکامل را به کلی رد می کند. در تصویر دو نوع مختلف از شاه ماهی را می بینید که در کنار یکدیگر به فسیل تبدیل شده اند. این دو فسیل نشان می دهند که موجودات زنده تکامل نیافته اند.

تریلوبایت

دوره: سینوزوئیک، دوره دیوونین

عمر: 380ملیون سال قبل

مکان:اوهایو، ایالت متحده آمریکا

این جانور یکی از مهمترین موجودات زنده ایست که در دوره کمبرین به وجود آمده و در سراسر جهان می زیسته و بیش از همه جانوران این دوره از خود رد برجای گذاشته است. شگفت انگیز ترین صفت این جاندار چشم هایی مجهز به چند عدسی اوست. هریک از این چشم ها دارای تعداد بسیار زیادی واحد تابع چشم است. هریک از این واحد ها به تنهایی یک عدسی است که همانند

چشم های مرکب مگس وظیفه خود را جداگانه انجام می دهد. هرکدام از این عدسی ها تصویر مختلفی را رصد می کند که جزئی از تصویر بزرگ تر را تشکیل می دهد.

مطالعات و پژوهش ها کشف کرده اند که یک چشم تریلوبایت دارای بیش از سه هزار عدسی است. یعنی بیش از سه هزار تصویر گوناگون به مغزش می رسیده است. این امر به نوبه خود پیچیدگی چشم و مغز موجودی را که بیش از سیصدو پنجاه ملیون سال قبل می زیسته است نشان می دهد. چنین ساختار بی عیبی به هیچ شکلی نمی تواند از تکامل به وجود بیاید.

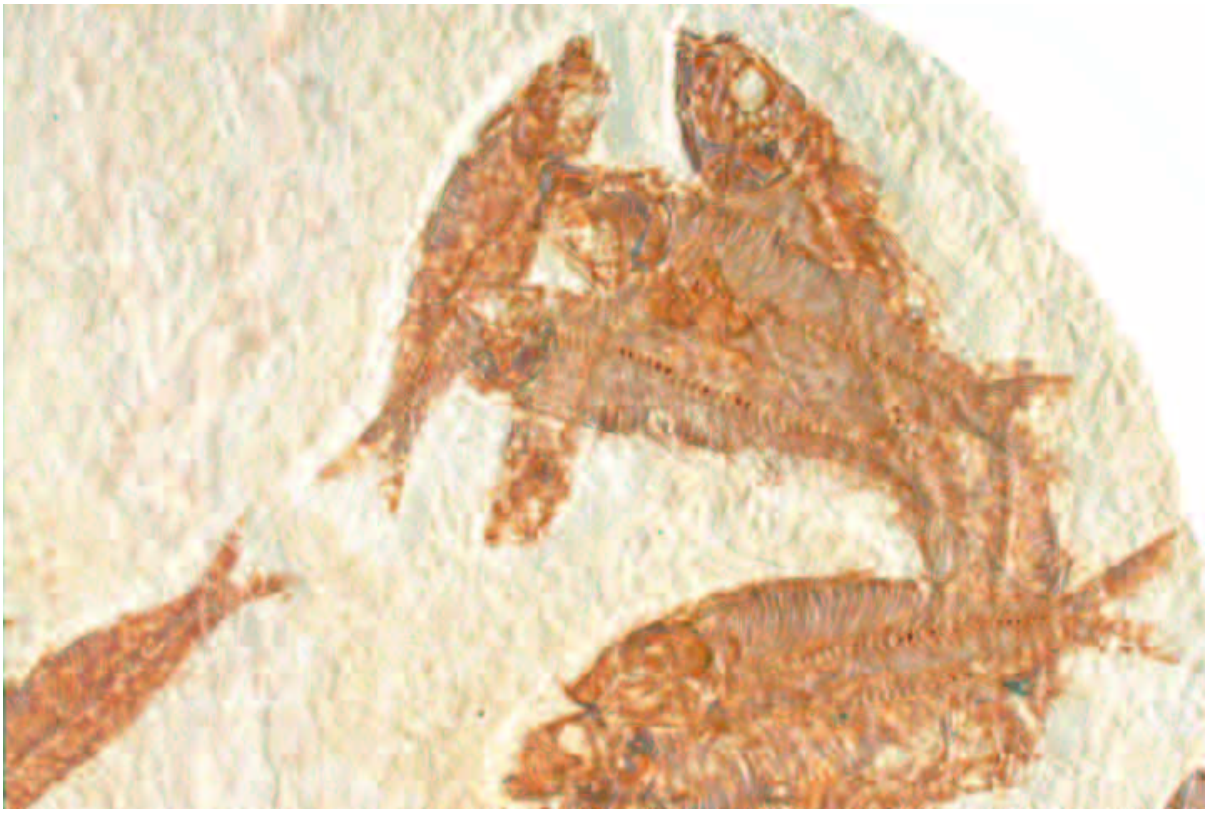

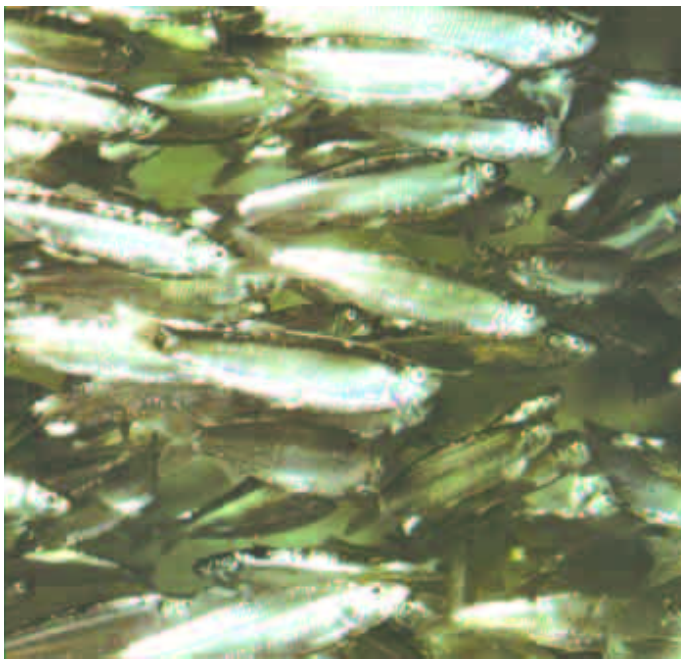

شاه ماهی

دوره: سینوزوئیک،دوران ایوسینی

عمر:37-54ملیون سال قبل

مکان: سازند گرین ریور،ویومینگ،ایالات متحده امریکا

در تصویر شاه ماهی ها را می بینید که به طور دسته جمعی فسیل شده اند. بدون آنکه باله ها و دم هایشان از بین رود گودی چشم ها و ساختارشان نیز به تفصیل محفوظ مانده است که به وضوح نشان می دهد تاریخ حیات هرگز تکاملی به خود ندیده است.

هزار پا

دوره: پالئوزوئیک،دوران کربنی

عمر: 300 ملیون سال قبل

مکان: مازون کریک،برادود، ایلینویس، ایالات متحده آمریکا

در این عکس فسیل یک هزارپا را می بینید که 300 ملیون سال قبل می زیسته و هیچ تفاوتی با هزارپاهای امروزی نداشته و همانند بسیاری دیگر از جاندارن تکامل نیافته بلکه آفریده شده است.

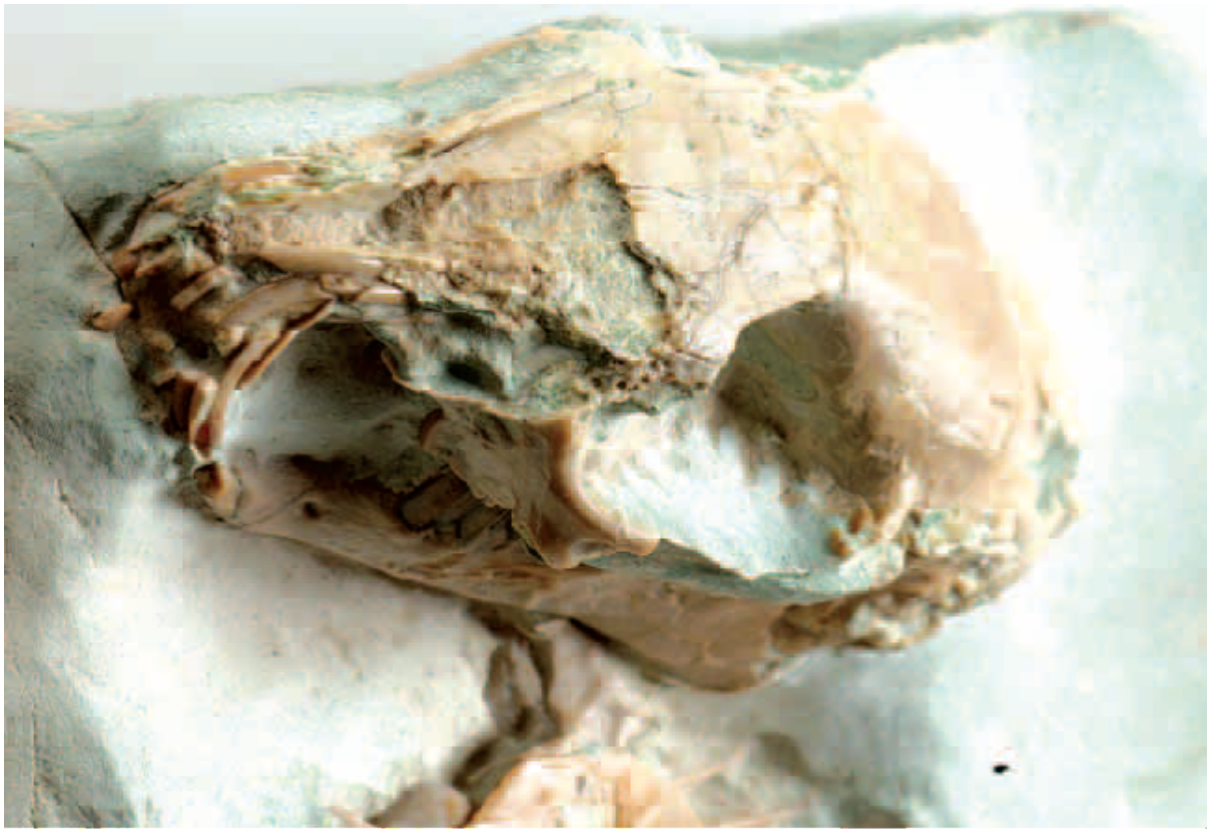

بچه خرگوش

دوره: سینوزوئیک،دوران ایوسینی

عمر: 30ملیون سال

مکان: سازند وایت ریور،ویومینگ، ایالات متحده آمریکا

همانگونه که در عکس ها می بینید نمی توان هیچ تفاوتی در ساختار خرگوش های سی ملیون سال قبل و امروز مشاهده کرد. در طول تاریخ زمین خرگوش ها همچنان خرگوش بوده اند پس نه از راه تکامل که از طریق آفرینش به وجود آمده اند.

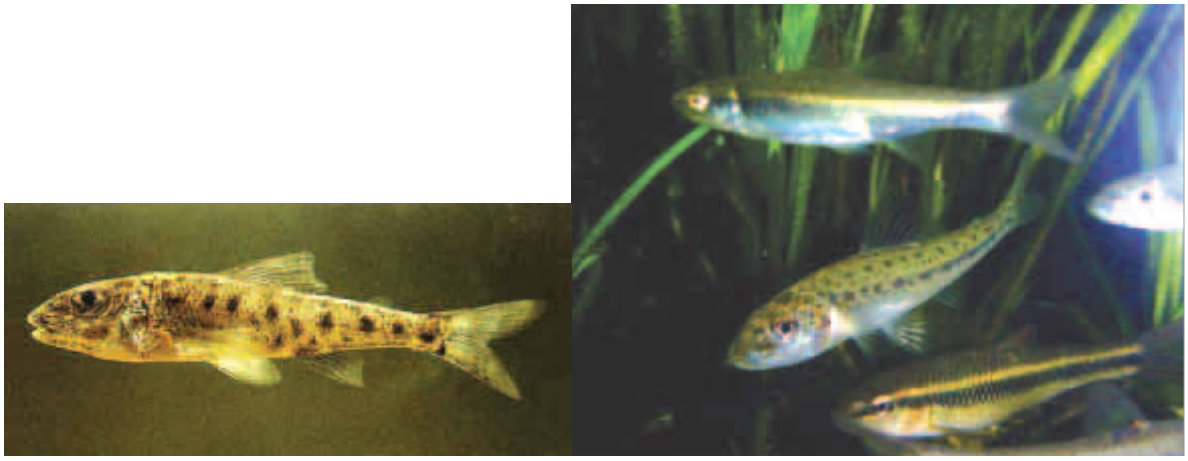

ماهی سفیدپوست(lates)

دوره: دوران سینوزوئیک،دوره ایوسینی

عمر: 50ملیون سال

مکان: سازند گرین ریور،ویومینگ، ایالات متحده آمریکا

در بین آرشیو فسیل ها انواع مختلف ماهی سفیدپوست(lates) به چشم می خورد که از ملیون ها سال قبل تا امروزصفات یکسانی داشته اند و هیچ گونه تغییری در آنها مشاهده نمی شود.

درخت شاه بلوط دریایی

دوره: پالئوزوئیک،دوره کربنی

عمر:295 ملیون سال قبل

مکان: سازند وینچل،تگزاس،آمریکا

این جانور از موجودات دریایی خاردار است که در همه دریاهای دنیا وجود دارد. فسیل های 295ملیون ساله آن نشان می دهند که این موجود با همه سیستم های پیچیده خود در آن زمان به وجود آمده وتا کنون کوچکترین تغییری نیافته است.

داروینیسم در برابر این فسیل ها که هر یک دلیلی بر رد تکامل به حساب می آیند مات و مبهوت مانده است.

برگ چنار

دوره: سینوزوئیک، دوران ایوسینی

عمر: 50میلیون سال

مکان: کولورادو،ایالات متحده آمریکا

گیاهان خشکی نیز همانند سایر موجودات نه تنها کمکی به نظریه داروین نمی کنند بلکه آن را به چالش می کشند. هیچ سلسله فسیلی وجود ندارد که دلیلی هر چند کوچک برای تایید شجره نامه تکامل گیاهان که در اکثر کتاب های زیست تشناختی وجود دارد ارایه دهد. از بیشتر گیاهان موجود فسیل هایی پیدا شده است. اما در بین این خیل عظیم فسیل هیچ موردی تحول از گونه ای به گونه دیگر را تایید نمی کند. هر یک ازگونه ها کاملا متمایز و دارای ویژگی های منحصری بوده و می باشند و با انواع دیگر هیچ رابطه ای نداشته ونداردیکی از دانشمندان معتقد به تکامل که اولسون نام دارد و متخصص معایش انسان در زمان های قدیم است می گوید:" بیشتر گیاهان امروزی به یکباره پدید آمده اند بدون آنکه دارای اجدادی نزدیک به خود باشند ".

E.C.Olsun ,The Evolution of Life, New York,The New American Library,1965, p.9

برگ چناری که در این تصاویر می بینید شاهد خوبی برای این امر است.

ماهی ماسه(sandfish)

دوره:دوران سینوزوئیک، دوره ایوسینی

عمر: 50 ملیون سال.

مکان: سازند گرین ریور،ویومینگ،ایالات متحده آمریکا

بیش از پنجاه ملیون سال از عمر این نوع ماهی می گذرد اما در این مدت هیچ تغییری بر آن عارض نیامده است. این فسیل که کاملا بر ماهی های ماسه که در دوره ما زندگی می کنند منطبق است دلیل دیگری بر بطلان نظریه تکامل به حساب می آید.

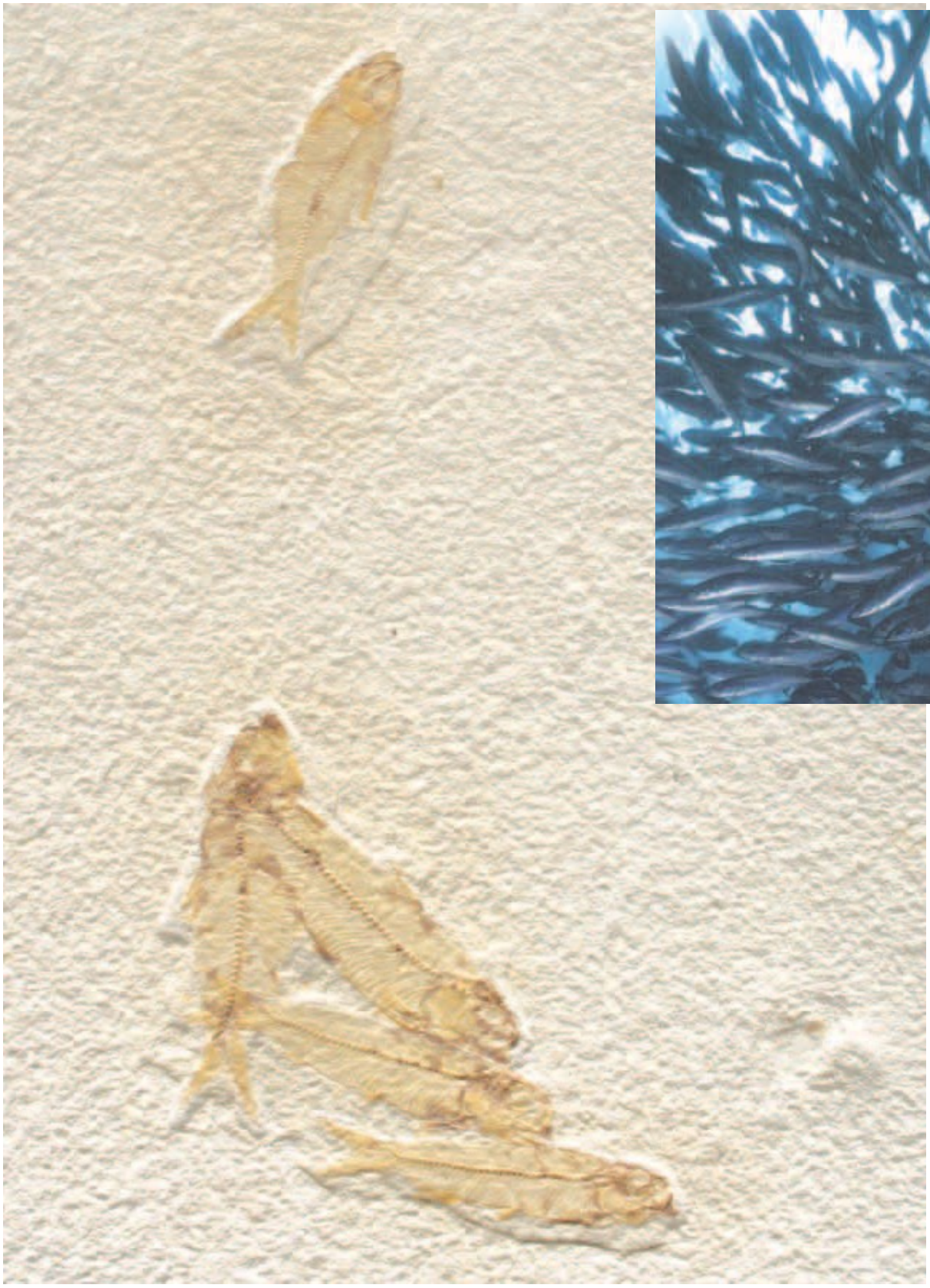

شاه ماهی

دوره: سینوزوئیک،دوران ایوسینی

عمر:55ملیون سال

مکان: سازند گرین ریور،ویومینگ،ایالات متحده آمریکا

هیچ تفاوتی بین بقایای فسیل های زنده و نمونه های کنونی آنها وجود ندارد. بنابراین اینها اسنادی هستند که به روشنی بیان می کنند که گونه ها هرگز تکاملی به خود ندیده اند. فسیل 55 ملیون ساله ای که در تصاویر فوق می بینید یکی از این موارد است.

برگ دخت گینکو(Ginkgo)

دوره: سینوزوئیک،دوران ایوسنی

عمر:54-65ملیون سال.

مکان: سازند(Sentinnel Bute) داکوتای شمالی،ایالات متحده آمریکا

گیاهان با صفاتی که امروز دارا می باشند ناگهان ظاهر شده اند و این نشان می دهد که آنها نیز همانند دیگر موجودات آفریده شده اند.

فسیل برگ گینکو که در تصویر می بیند تقریبا 65 ملیون سال قدمت دارد و نشان می دهد که درخت گینکو نیز مانند سایر گیاهان هرگز پروسه تکامل را طی نکرده است. ساختار رگ ها و خطوط کلی برگ درخت نیز به طور مفصل به فسیل تبدیل شده اند. و این فسیل که 12 سلنتی متر طول دارد ثابت می کند که این درخت بر همان ساختار ملیونها سال قبل خود باقی مانده است. برگ درخت گینکوی امروزی با گذشتگان خود هیچ تفاوتی ندارد.

شاه ماهی

دوره: سینوزوئیک،دوران ایوسینی

عمر: 55 ملیون سال

مکان: سازند گرین ریور،ویومینگ، ایالات متحده آمریکا

هرچند داروینیست ها نمی خواهند قبول کنند اما واضح است که فسیل ها از چه حقیقتی پرده برداشته اند. ملیون ها فسیل از جاهای مختلف زمین گردآوری شده و هریک نشان می دهند که موجودات زنده نه تکامل یافته که آفریده شده اند. فسیل شاه ماهی ای که در این تصویر می بینید نشان می دهد که تکامل یک نیرنگ است.

خورشیدماهی

دوره: سینوزوئیک،دوران ایوسینی

عمر:37-54ملیون سال

مکان: سازند گرین ریور،ویومینگ،ایالات متحده آمریکا

گونه های زیادی از خورشید ماهی هم اکنون در دریاها زندگی می کنند. فسیلی که در عکس مشاهده می کنید روشن می سازد که تکاملی بر آن صورت نگرفته است. کارکرد اندام های این ماهی نیز در طول ملیون ها سال هیچ تغییری نکرده است. ساختار و شکل این ماهی در 55 ملیون سال قبل نیز با ساختار و شکل آن در زمان حال فرقی ندارد.

ماهی دهان گرد

دوره:پالئوزوئیک، دوران پرمین

عمر: 300ملیون سال

مکان: مازون کریک،برادوود، ایلینویس، ایالات متحده آمریکا.

منطقه برادوود ازلحاظ تنوع فسیل تا حدی غنی است. فسیل های این منطقه غالبا در رسوبات زغال سنگ موجود در آن یافت می شوند. ماهی دهان گرد یکی از انواع ماهی های بدون فک است. این ماهی در آبهای کم عمق زندگی می کند اما بعضی از انواع آن در اقیانوس ها مهاجرت های طولانی انجام می دهد.

این فسیل نشان می دهد که ماهی های دهان گرد از 300ملیون سال قبل تغییری نکرده است و در طول ملیون ها سال ساختار و صفات خود را حفظ نموده است. تفاوتی بین ماهی های دهان گردی که در حال حاضر زندگی می کنند و اجداد آنها وجود ندارد از این رو تکامل واقعیت نداشته و ندارد.

ماهی سفیدپوست(lates)

دوره: سینوزوئیک،دوران ایوسینی.

عمر: 50ملیون سال قبل.

مکان:سازند گرین ریور،ویومینگ،ایالات متحده آمریکا.

داروینیسم گمان می کند که ماهی ها از جانداران بی مهره دریایی به وجود آمده اند . به نحویکه دوزیستان و ماهیان عصر ما از ماهی جد مفروضی مشتق شده اند و خزندگان از دوزیستان و به همین ترتیب پرندگان و پستانداران از خزندگان به وجود آمده اند و آخرین حلقه این زنجیر بشر است که از میمون تکامل یافته است. اما آنها برای اثبات این حدس و گمان ها باید فسیل هایی از جانداران تکامل یافته را کشف کنند که تبدیل این گونه ها را به یکدیگر نشان دهد ولی همانطور که دیدید هیچ اثری از این موجودات خیالی پیدا نشده است.

از سوی دیگر ملیون ها فسیل ثابت می کنند که پروسه خیالی تکامل هرگز به وقوع نپیوسته است. این فسیل ها به طور قاطع نشان داده اند که ماهی ها،پرندگان،خزندگان وپستانداران و انسان همواره بر همان شکلی هستند که اولین بار باآن ظاهر می شوند، تغییر و تحولی در آنها رخ نمی دهد. فسیل ماهی سفیدپوست(lates) که در تصویر می بینید و 50 ملیون سال عمر دارد نشان می دهد که موجودات زنده تکاملی نیافته اند بلکه خلق شده اند.

دم ماهی سفیدپوست(lates)

دوره: سینوزوئیک، دوران میوسینی

عمر:15 ملیون سال

مکان: سازندStewart Springs،نوادا، ایالات متحده آمریکا

گاهی فقط برخی ازقسمت های موجودات زنده به تبدیل می شوند. در این تصویر دم ماهی قشر البیاض را می بینیم که 15 ملیون سال از عمر آن می گذرد و همانگونه که می بینیم با دم نوادگانش که در دوران ما زندگی می کنند هیچ تفاوتی ندارد.

برگ درخت سپیدار

دوره: سینوزوئیک،دوران ایوسینی

عمر:15 ملیون سال

مکان: سازند Steward Springs،نوادا، ایالات متحده آمریکا.

درختان سپیدار نیز که به خانواده Salicaceaeتعلق دارند بدون هیچ تغییری تا کنون به زندگی خود ادامه داده اند. صفات اندامی و ساختاری این درختان نیز از لحظه پیدایش تا زمان حال تغییری نکرده است. برگدرخت سپیداری که 15 ملیون سال قدمت دارد و پیش روی شماست این حقیقت را تایید می کند.

سنجاقک

دوره:سینوزوئیک،دوران ایوسینی

عمر:37-48ملیون سال

مکان: ایالات متحده آمریکا

ثابت ماندن ترکیب حشره سنجاقک نیز مانند همه جانووران دیگر بطلان نظریه تکامل را ثابت می کند. نظریه تکامل در قرن نوزدهم یعنی در زمان عقب ماندگی علم به وجود آمد و به دلیل جهلی که در آن دوره جهان را فرا گرفته بود مورد قبول واقع شد اما در قرن بیستم و بیست و یکم با حقایق علمی به کلی از بین رفت.

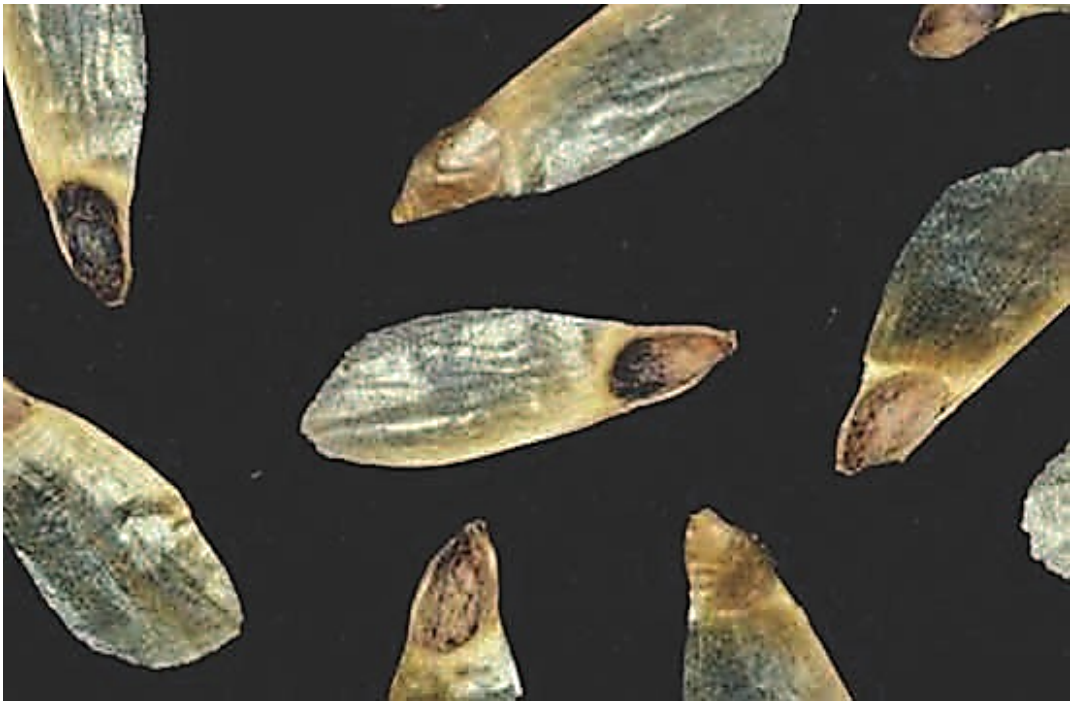

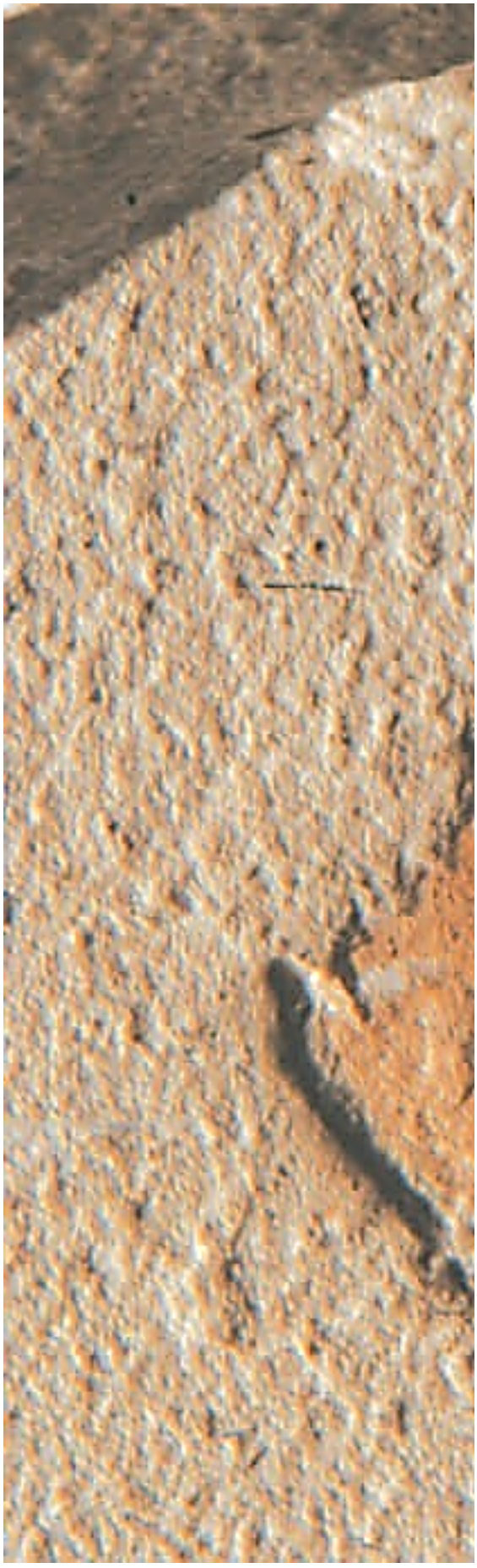

بذر درخت صنوبر

دوره: سینوزوئیک، دوران میوسینی

عمر:15 ملیون سال

مکان: سازند Stewart Springs، نوادا، ایالات متحده آمریکا

صنوبر یک اسم کلی است که به حدود 35 نوع درخت همیشه سبز اطلاق می شود این درختان در هر چهارفصل سبزند و از راسته صنوبریان به شمار می روند. آرشیو فسیل ها بار دیگر نشان می دهد که این گیاهان نیز در طول ملیون ها سال دستخوش تغییر و تحولی نشده اند. تخم درخت صنوبری که در تصویر می بینید به 15 ملیون سال قبل مربوط می گردد با این حال با تخم صنوبر های امروزی هیچ تفاوتی ندارد و در این مدت طولانی هیچ فرع و انشعابی از آن به وجود نیامده است.

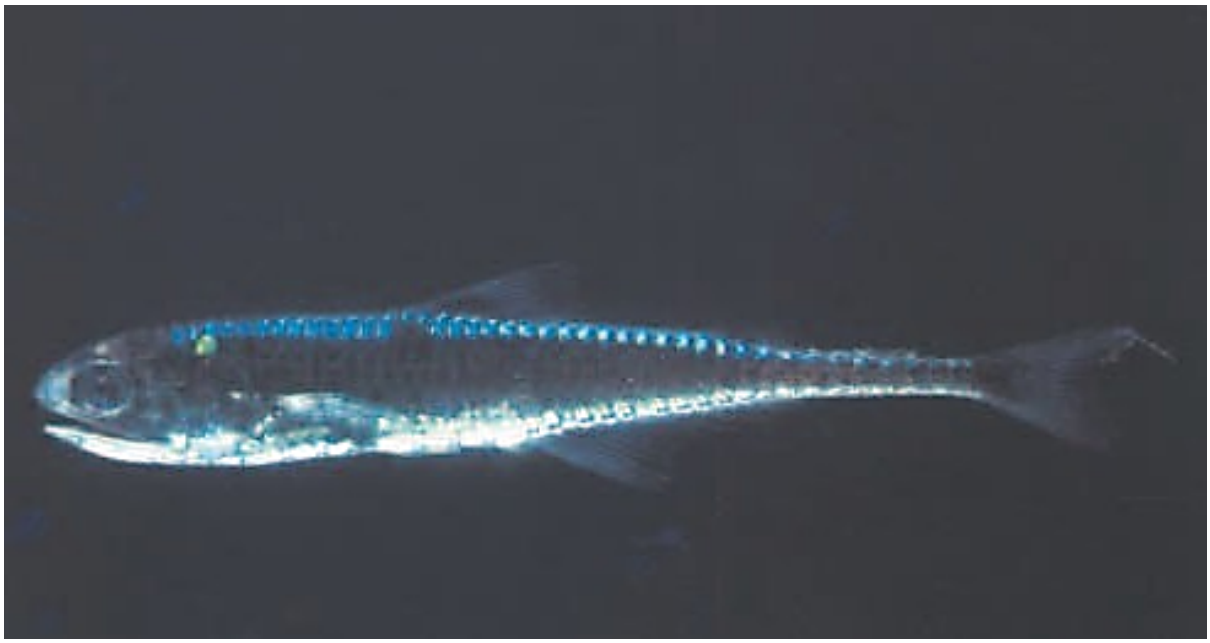

ماهی درخشان

دوره: سینوزوئیک،دوران میوسینی

عمر:5-23ملیون سال .

مکان: سازند Puente،کالیفورنیا،ایالات متحده آمریکا.

ماهی های درخشان در اعماق اقیانوس های مختلف زندگی می کنند و دارای اندام های تولید کننده نور می باشند. این اندام ها اغلب در ناحیه شکم قرار دارد. از آنجا که این ماهی در آبهای عمیق و تاریک زندگی می کند برای روشن کردن محیط اطراف خود و ترساندن دشمنانش ازاین نور بهره می گیرد. این واقعیت که ساختار این ماهی به حدی پیچیده و کامل است که توانایی تولید نور را دارد داروینیسم را به تنگ آورده است.

برگ درخت تنوج

دوره: سینوزوئیک، میوسینی

مکان: سازند Stewart Springs،نوادا، ایالات متحده امریکا

عمر فسیل تنوجی که در تصویر می بینید 15 ملیون سال تخمین زده شده است. این فسیل از هر لحاظ با نمونه های امروزی خود برابری می کند. عدم روی دادن هیچ تغییری در برگ این درختان در این سالیان دراز بار دیگر دلیلی است بر اینکه موجودات هرگز تکامل نیافته اند بلکه از آغاز پیدایش خود کامل بوده اند.

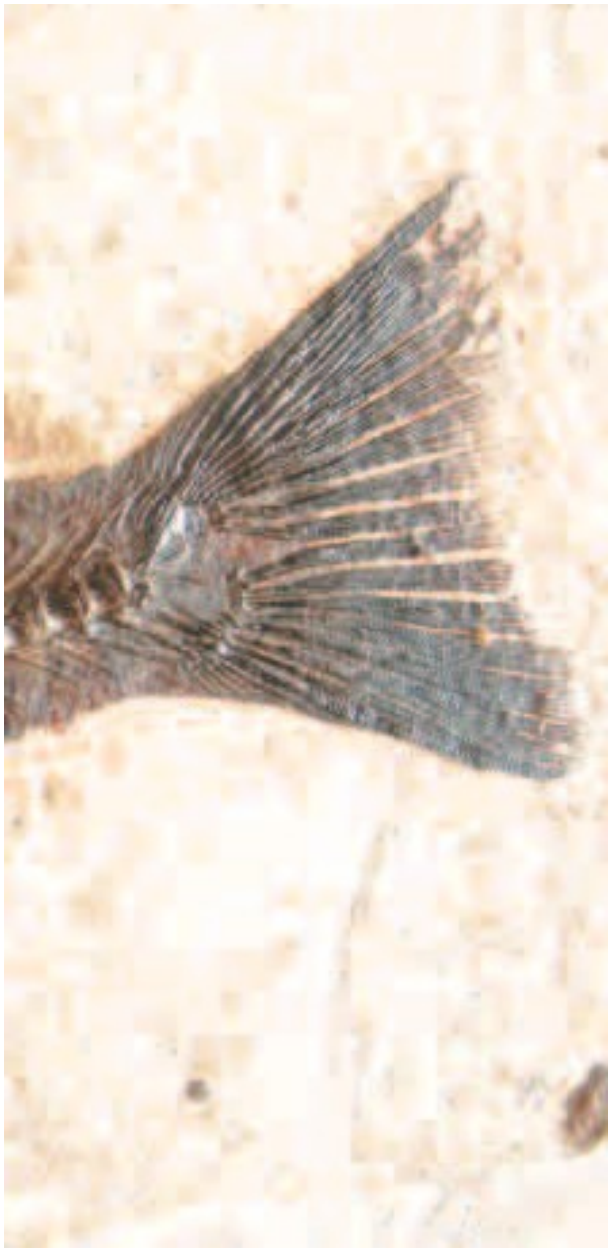

ماهی خاردار

دوره: سینوزوئیک، دوران ایوسینی

عمر: 37-54ملیون سال

مکان: سازند گرین ریور،ویومینگ،ایالات متحده امریکا

براساس اوهام اروینیست ها،اجداد اولین ماهیان مهره دار جانداران بی مهره بوده اند. اما این موجودات سخت پوست که فاقد استخوان و ستون فقرات بوده اند چگونه توانسته اند به جانداران مهره دار تبدیل شوند؟ این سوالی است که داروینیسم نتوانست برای آن جوابی بیابد. برای اینکه استخوانبندی در داخل این موجودات شکل بگیرد باید تغییرات بزرگی روی دهد و پوست سخت آنها نیز محو شود. برای چنین تحول بزرگی باید نمونه های انتقالی فراوانی به وجود آمده باشد اما هیچ نمونه ای وجود ندارد که داروینیست ها بتوانند آن را حد واسط بی مهرگان ومهره داران تلقی کنند.

اما ملیون ها فسیل تایید می کنند که ماهی ها همچنان ماهی بوده اند. فسیلی که در فوق می بینید37-54 ملیون سال قدمت دارد و یکی نمونه از انهاست.

شاه ماهی

دوره: سینوزوئیک، دوران ایوسینی

عمر: 55 ملیون سال

مکان: سازند گرین ریور،ویومینگ، ایالات متحده آمریکا

شاه ماهی در آبهای کم عمق و گرم زندگی می کند و اغلب در دریای بالتیک و اقیانوس اطلس شمالی یافت می شود. صفات عمومی شاه ماهی ها که بیش از 200 نوع دارند تقریبا یکسان است. همه آنها نقره ای رنگ و برپشت خود دارای یک باله هستند. فسیل فوق 20سانتیمتر طول دارد و از عمق 2200متری سازند گرین ریور استخراج شده است. این فسیل نیز همانند سایر فسیل ها نشان می دهد که تا کنون تکاملی صورت نگرفته است. داروینیست ها در مقابل سیل عظیم فسیل ها عاجز مانده اند.

برگ درخت بید

دوره: سینوزوئیک،ایوسینی

عمر:37-54 ملیون سال

مکان: سازند گرین ریور،اوتاه،ایالات متحده آمریکا.

فسیل ها نشان می دهند که گیاهان در کنار سایر جانداران بدون تغییر مانده اند. آنها همه دستگاه هایی را که امروز دارند ملیون ها سال پیش با همه تفصیلات دارا بوده اند. هزاران فسیل گیاهی که از گوشه گوشه جهان جمع آوری شده است نظریه تکامل را به چالش می کشد. برگ درخت بیدی که در تصویر می بینید به ما می گوید که این راسته از گیاهان نیز بدون هیچ تغییری به بقای خود ادامه داده اند. این فسیل نیز نشان می دهد که گیاهان تکامل نیافته که آفریده شده اند.

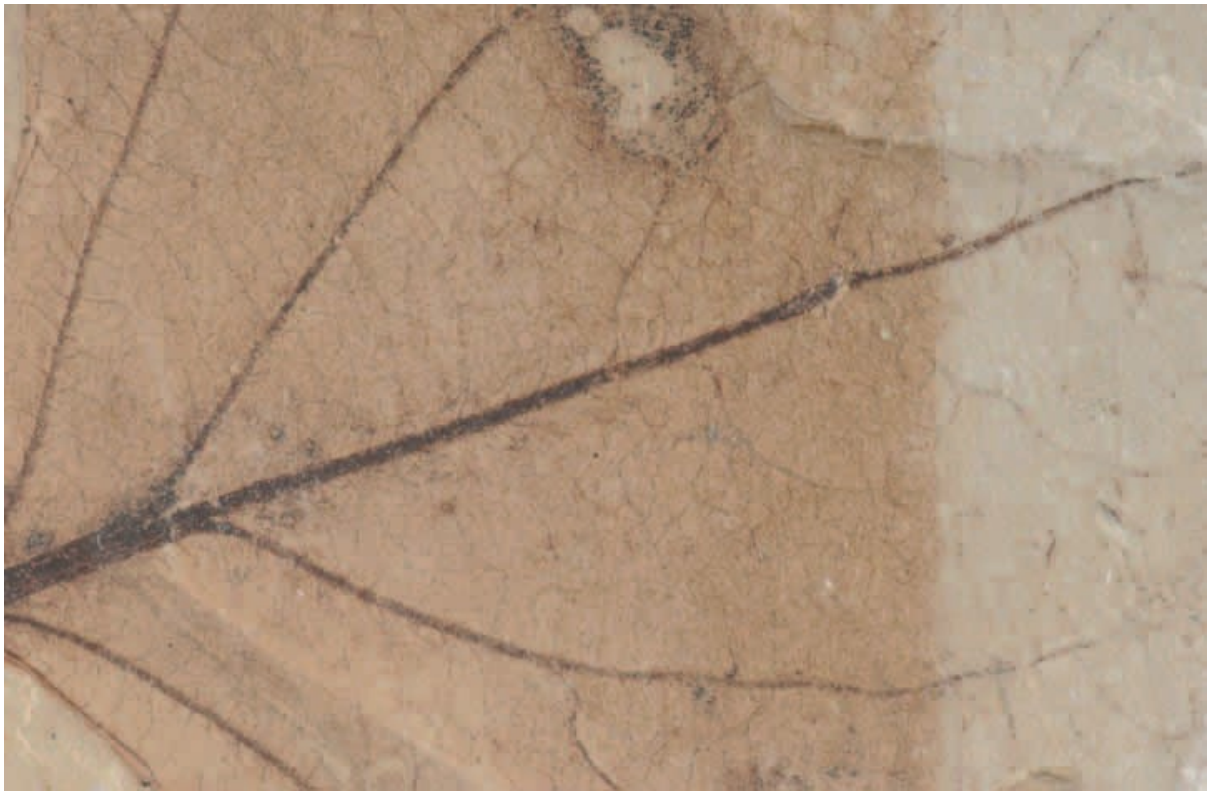

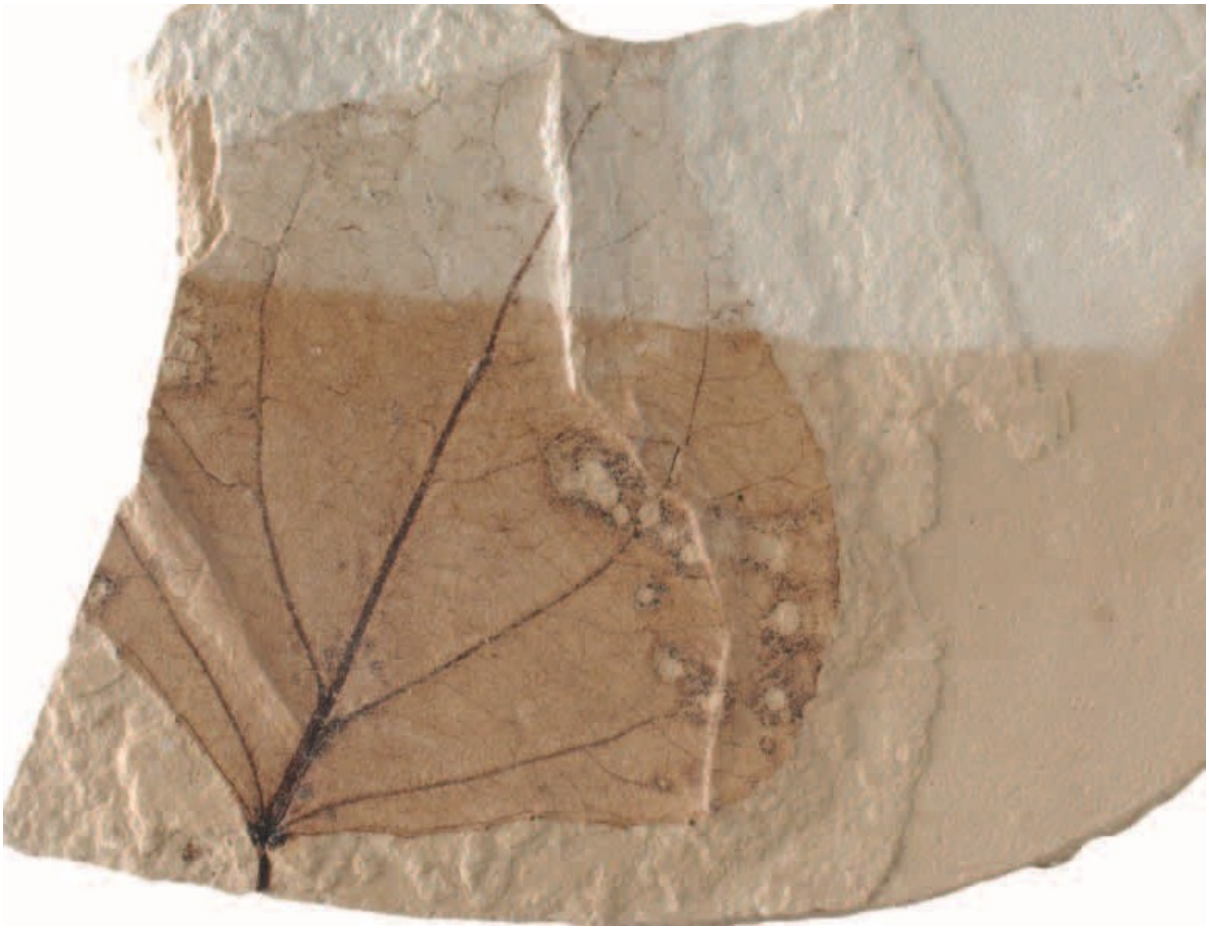

برگ سپیدار

دوره: سینوزوئیک،ایوسینی

عمر:37-54ملیون سال

مکان: ایالات متحده امریکا

این فسیل خود نشان می دهد که درخت سپیدار بر همان شکل و ساختار 54 ملیون سال قبل خود باقی مانده است. درختی که در طول 50 ملیون سال هیچ تغییری نکرده باشد ثابت می کند که تکامل تنها یک نیرنگ است. تکامل در هیچ روزگاری روی نداده است و هستی با همه موجوداتش مخلوق خدای سبحان است.

برگ درخت بلوط

دوره: سینوزوئیک، دوران ایوسینی

عمر:45ملیون سال

مکان :سازند گرین ریور، ویومینگ،ایالات متحده آمریکا

فسیل گیاهان ثابت کرده اند که تکامل هرگز به وقوع نپیوسته و آنها دارای اجداد افسانه ای نیستند.ماهی ها همواره ماهی بوده اند پرندگان،عنکبوت ها و درختان نیز همچنان دارای ساختار و شکل ثابت بوده اند. این برگ درخت بلوط نیز که 45 ملیون سال قدمت دارد این حقیقت را تایید می کند.

برگ درخت مو

دوره: سینوزوئیک،دوران الیگوسینی

عمر: 23-38 ملیون سال

مکان:سازندMuddy Creek، Montana،ایالات متحده آمریکا

فسیل برگ درخت مو که 23-38 ملیون سال قدمت دارد همانند سایر جانداران هیچ نشانی از تغییر و تحول ندارد و نشان می دهد که آفریده شده است. تفاوتی بین برگ مو های کنونی و برگ موهای چندین ملیون سال پیش وجود ندارد.

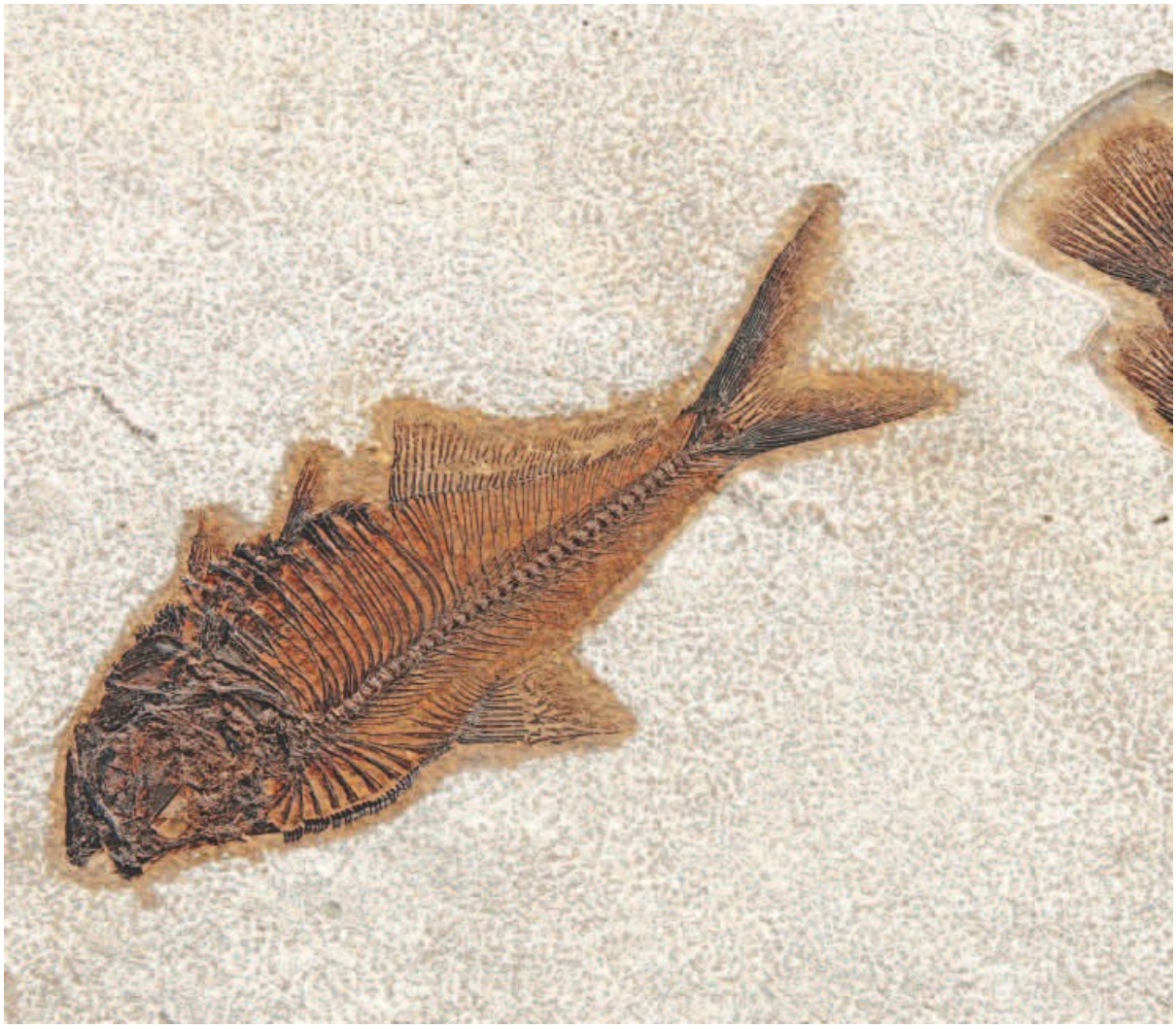

شاهی ماهی و خورشید ماهی

دوره: سینوزوئیک، دوران ایوسینی

عمر: 37-54 ملیون سال

مکان،سازند گرین ریور،ویومینگ، ایالات متحده امریکا

خورشید ماهی و شاه ماهی بیش از هر گونه دیگری در آرشیو فسیل ها یافت می شوند. و هر بار که فسیلی از این دو کشف می گردد آشکار می کند که موجودات زنده در اثر تکامل به شکل کنونی خود در نیامده اند. این فسیل نیز ثابت می کند که خورشید ماهی ها و شاه ماهی های امروزی هیچ تفاوتی با اجداد خود ندارند.

برگ درخت سماق

دوره: سینوزوئیک، ایوسینی

عمر:37-54 ملیون سال

مکان: سازند گرین ریور،کلورادو،ایالات متحده آمریکا

فسیل سماق 37-54 ملیون سال پیش با سماقی که در زمان ما زندگی می کند هیچ تفاوتی ندارد بنابراین موجودات دراثر تکامل به شکل کنونی خود در نیامده و هرگز تغییری نکرده است.

جمجمه خرس

دوره: سینوزوئیک، دوران پالئوسینی

عمر:50ملیون سال

مکان: میشیگان،ایالات متحده آمریکا

تکاملی ها گمان می کنند که به دلیلی وجوه تشابهی که بین سگ و خرس وجود دارد ،این دو از جد مشترکی پدید آمده اند. ولی آرشیو فسیل ها نشان می دهد که این تفکر اشتباه است. تا امروز فسیلی کشف نشده است که نصف آن خرس و نصف دیگر آن سگ باشد. از طرف دیگر صد ها فسیل از خرس وسگ کشف شده است که نشان می دهد در طول ملیون ها سال تفاوتی نکرده اند. جمجمه خرس سیاه که در تصویر مشاهده می کنید یکی از این فسیل هاست.

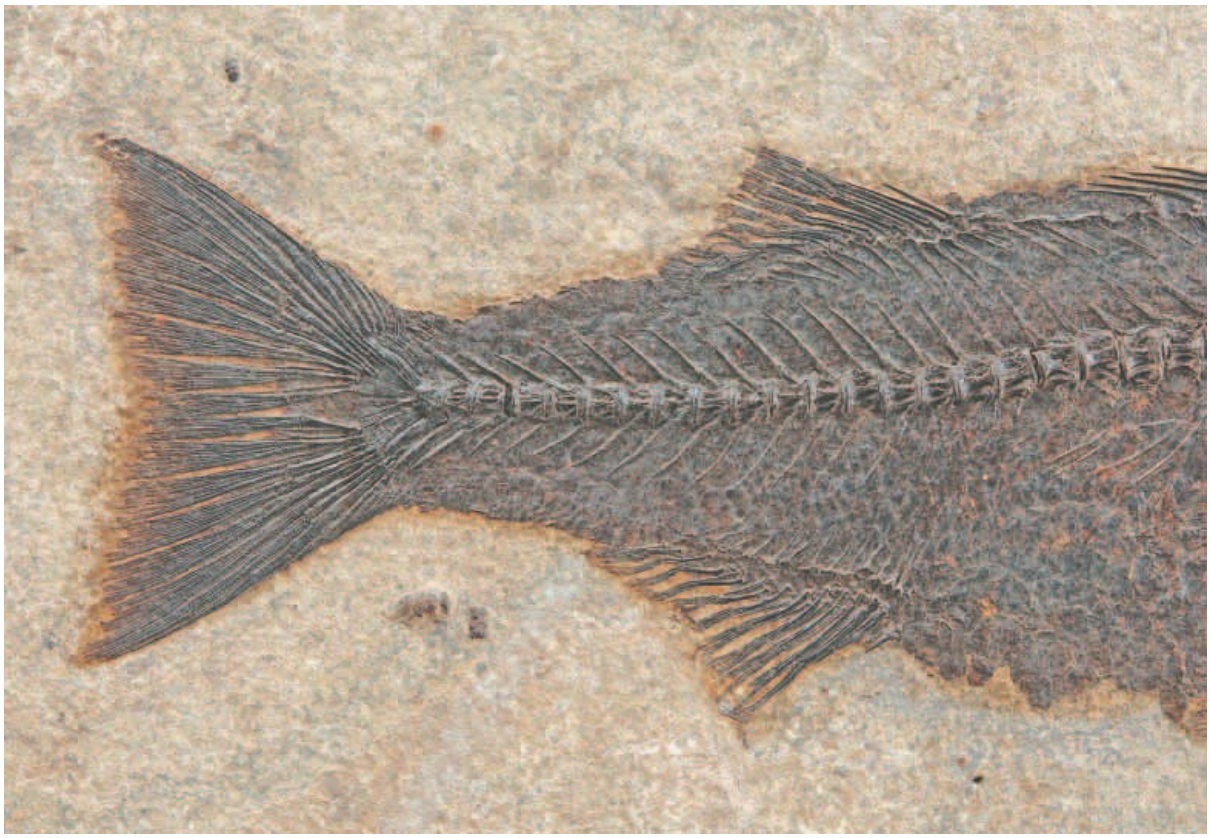

ماهی خاردار

دوره: سینوزوئیک، ایوسینی

عمر: 37-54میلیون سال

مکان: سازند گرین ریور،ویومینگ،ایالات متحده آمریکا

ماهی خاردار امروزی با اجداد 37-54 میلیون ساله خود فرقی ندارد و این خود دلیل دیگری بر عدم تکامل موجودات است.

خورشیدماهی:

دوره: سینوزوئیک، ایوسینی

عمر: 37-54 ملیون سال

مکان: سازند گرین ریور،ویومینگ، ایالات متحده آمریکا

یک و نیم قرن است که داروینیست ها در تمام جهان به دنبال فسیلی می گردند که ادعای آنها را در خصوص پیدایش ماهی ها ثابت کند. اما دریغا که هر فسیلی که کشف می شود بیش از پیش نشان می دهد که ماهی ها آفریده شده اند و نه تکامل یافته. آنها هر گز نتوانستند فسیلی از موجودات بینابینی که در نظریه اشان وجود دارد بیایند. بلکه برعکس هزاران فسیل از ماهی ها کشف شد که نشان دادند ماهی ها در طول تاریخ همیشه به شکل کنونی خود بوده اند. یکی از این فسیل ها خورشید ماهی است که عمر آن 37-54 ملیون سال تخمین زده شده است. داروینیست ها در برابر این فسیل ها که هر یک دلیلی بر آفرینش هستند ساکت مانده اند.

برگ درخت گردوی آمریکای شمالی

دوره: سینوزوئیک، دوران پالئوسینی

عمر: 54-65 ملیون سال .

مکان: داکوتای شمالی، ایالات متحده آمریکا

برگ درخت گردوی آمریکای شمالی که در این فسیل دیده می شود دلیلی بر عدم تکامل این گونه است. ملاحظه فرمودید که در این فسیل ها هیچ گونه ای تکامل نیافته بلکه از روز اول کامل بوده است.

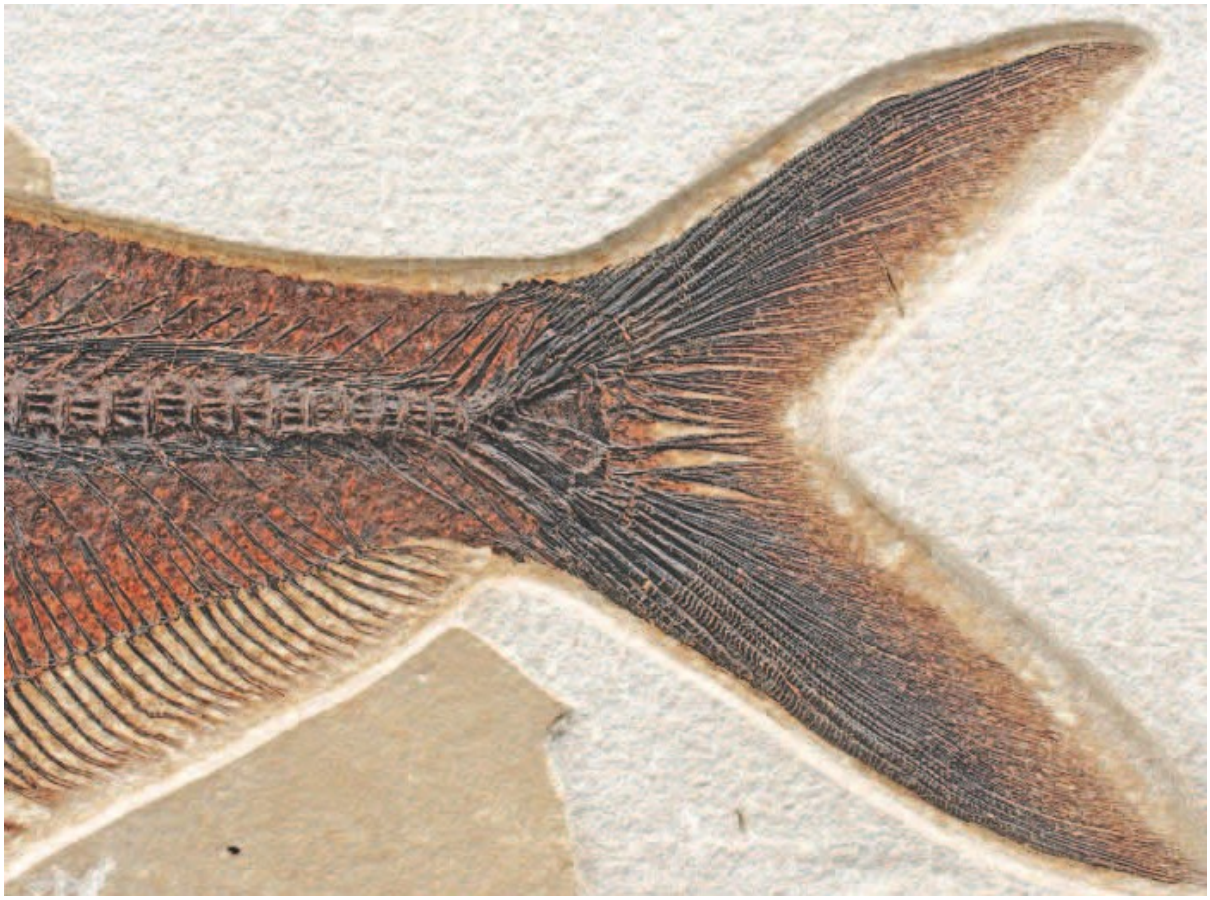

شاه ماهی:

دوره: سینوزوئیک، دوران ایوسینی

عمر: 37-54 ملیون سال

مکان: سازند گرین ریور،ویومینگ،ایالات متحده آمریکا

کوچکترین فرقی بین شاه ماهی های امروز و دوره سینوزوئیک وجود ندارد بنابراین این موجودات از آغاز پیدایش خود کامل بوده اند.

برگ درخت انجیر

دوره: سینوزوئیک، پالئوسینی

عمر:54-65 ملیون سال قبل

مکان: داکوتای شمالی، ایالات متحده آمریکا

انجیر گونه ای گیاه است و به راسته توتسانان تعلق دارد که دارای بیش از 800نوع است.در طول ملیون ها سال نه برگ ها و نه میوه درخت زیتون هیچ تغییری نکرده است. این حالت خود نشان می دهد که درختان زیتون هرگز تکامل نیافته اند. از دلایلی که این حقیقت را به روشنی نشان می دهد فسیل زیتونی است که 54-65 ملیون سال از عمر آن می گذرد.

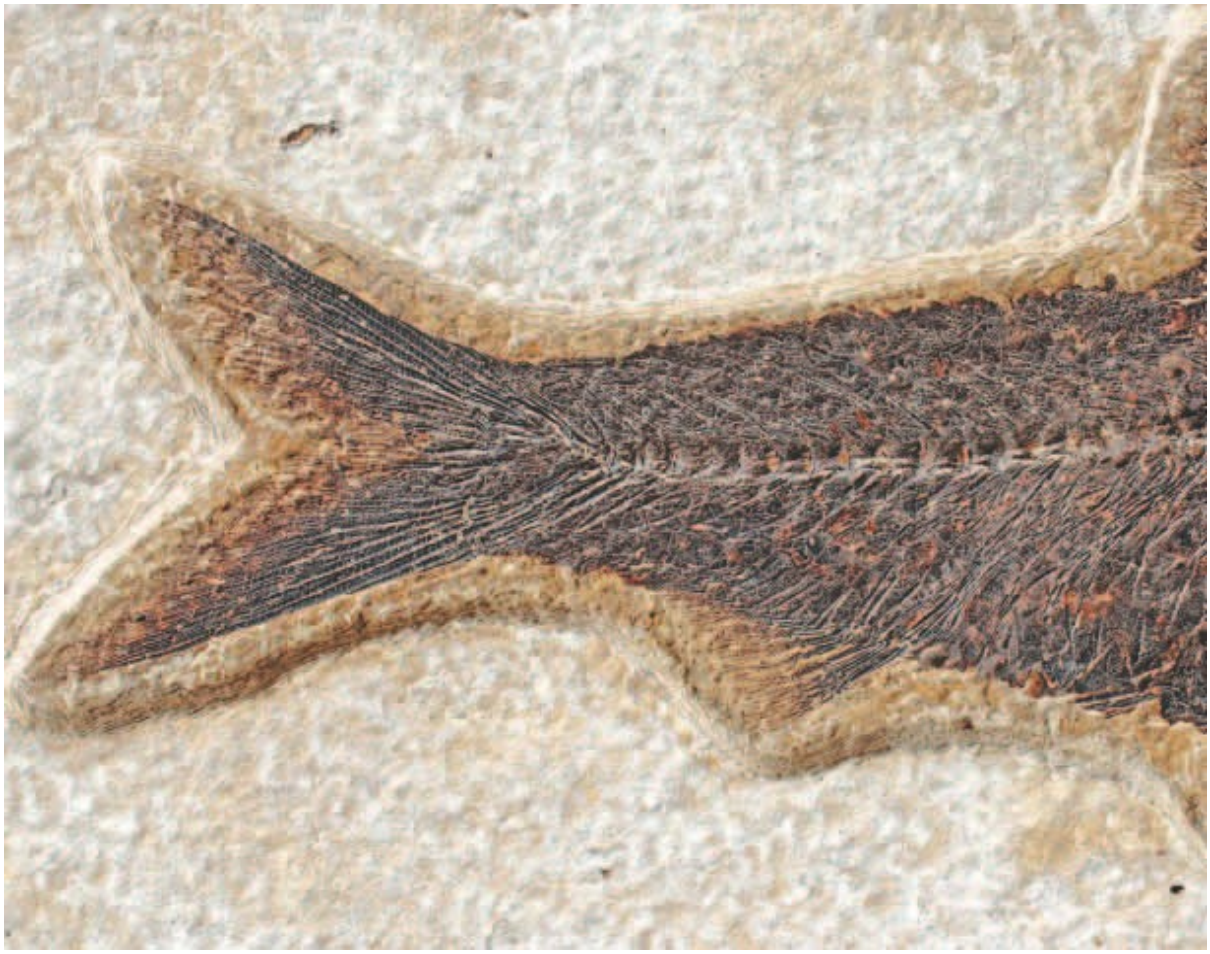

شاه ماهی ها

دوره: سینوزوئیک، دوران ایوسنی

عمر:37-54 ملیون سال قبل

مکان: سازند گرین ریور،ویومینگ، ایالات متحده آمریکا

نظریه تکامل چیزی بیش از یک قصه خیالی نیست که به شکل قاطع رد شده است. اکتشافات علمی فراوان براین امر صحه می گذارند. فسیل ها یکی از مهمترین این اکتشافات هستند. شاه ماهی ها که در طول تاریخ تغییری نکرده اند به ما می گویند که تکامل یک نیرنگ بزرگ است.

حشره ای از پشیزبالان

دوره:سینوزوئیک،دوران پالئوسینی

عمر:11هزار تا1.8ملیون سال

مکان: کالیفرنیا،ایالات متحده آمریکا

این حشره تفاوتی با هم نوعان خود در عصر حاضر ما ندارد و دلیل دیگری است براین واقعیت که خداوند آن را به طور کامل خلق کرده است نه اینکه در اثر تغییر و تحول به تکامل رسیده باشد.

برگ درخت شاه بلوط خشکی

دوره: زمان سینوزوئیک، دوران پالئوسینی

عمر:54-65میلیون سال

مکان: داکوتای شمالی

این گیاه نیز با نمونه زنده خود که در عصر ما زندگی می کند کوچکترین تفاوتی ندارد بنابراین تکامل درمورد آن نیز صادق نیست.

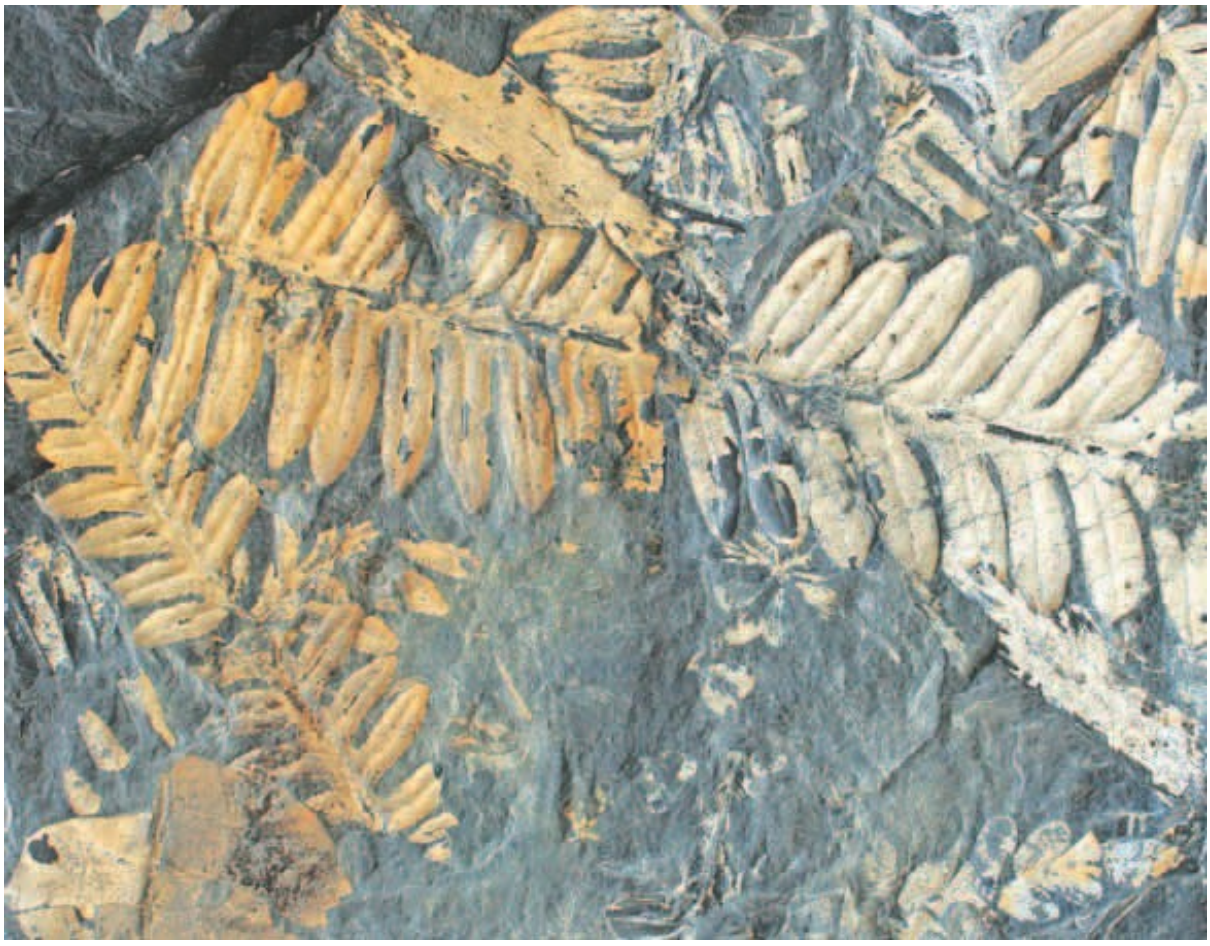

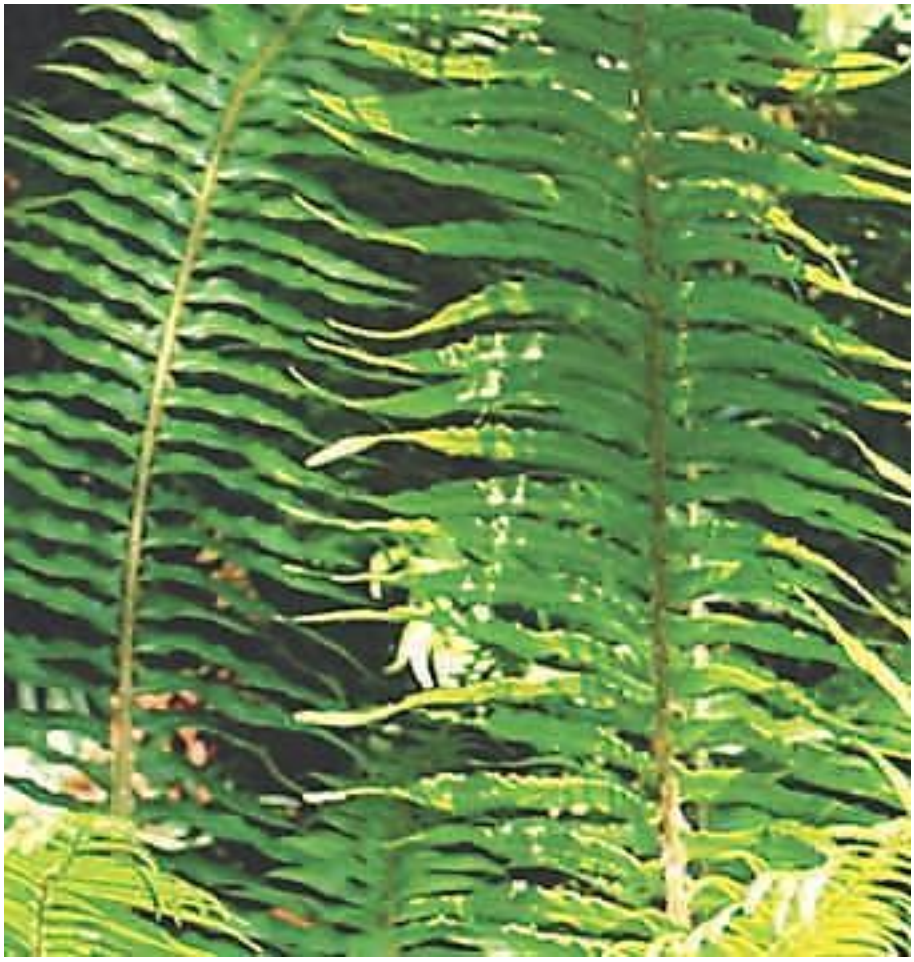

گیاه سرخس

دوره: پالئوزوئیک، دوران کربنی

عمر:286-360ملیون سال قبل.

مکان: پنسیلوانیا،ایالات متحده آمریکا

گیاه سرخس صد ها ملیون سال پیش نیز دقیقا صفات امروزی خود را داشته است. آرشیو فسیل ها به خوبی این حقیقت را آشکار می کنند. این فسیل دقیقا با سرخس های امروز مطابقت دارد.

شاه ماهی

دوره: سینوزوئیک، پالئوسینی

عمر:37-54 ملیون سال

مکان: سازند گرین ریور،ویومینگ،ایالات متحده آمریکا

در میان ملیون ها فسیلی که تا کنون کشف شده اند حتی یک فسیل از موجود حد واسطی به چشم نمی خورد که به عنوان مثال نصفی از آن شاه ماهی و نصف دیگر آن خورشید ماهی باشد. یاماهی ای که نصف آن کوسه و نصف دیگرش سفیدپوست(lates) باشد. فسیل ها به ما می گویند که شاه ماهی ها پیوسته شاه ماهی بوده اند،کوسه ها پیوسته کوسه وماهی خاردار پیوسته ماهی خاردار بوده است. این فسیل نیز که به 37-54 ملیون سال قبل مربوط می شود گویای این امر است.

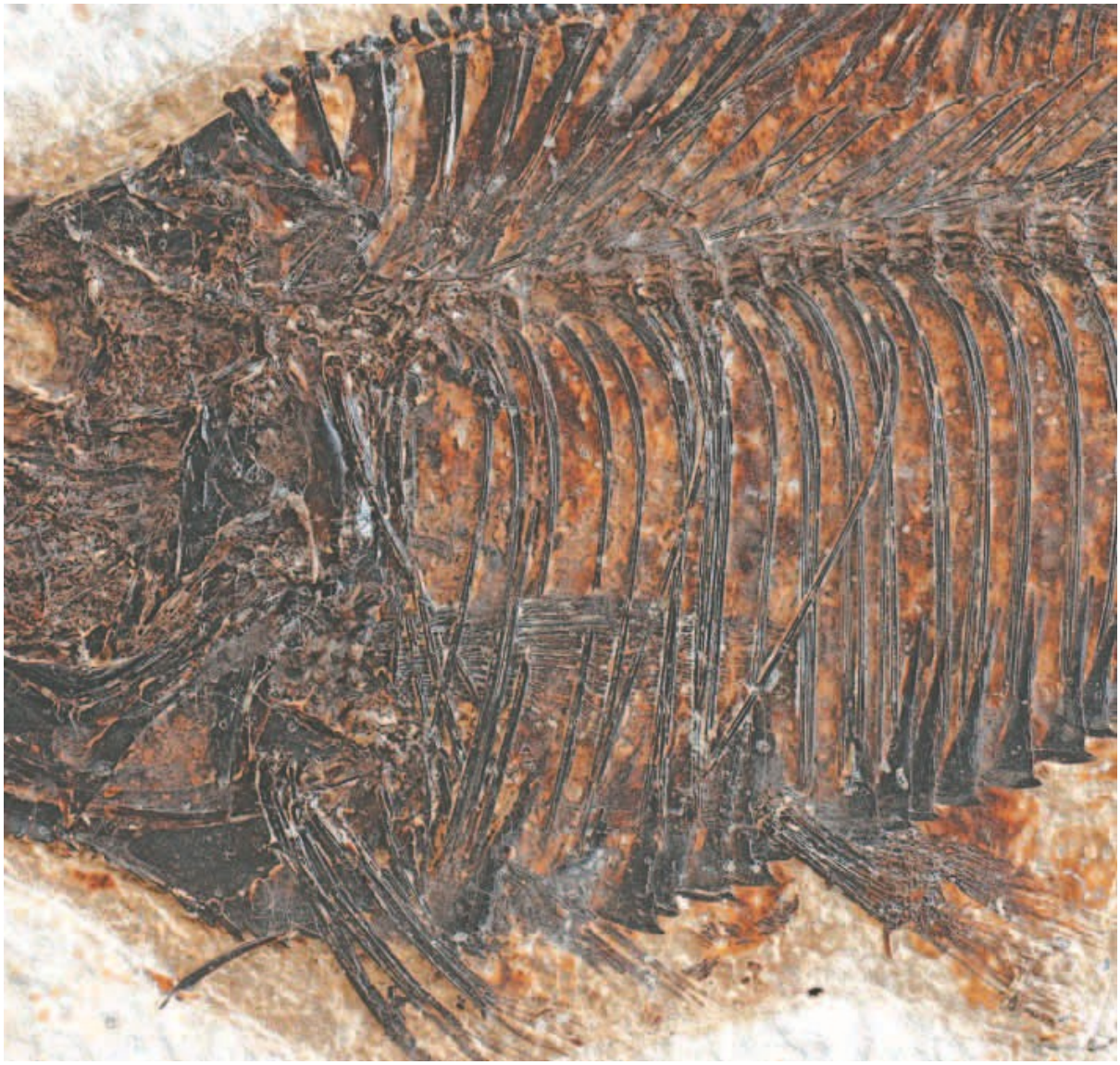

شاه ماهی

دوره: سینوزوئیک، دوران ایوسینی

عمر: 37-54 ملیون سال

مکان: سازند گرین ریور،ویومینگ، ایالات متحده آمریکا

علم فسیل شناسی در عصر کنونی ما نشان داده است که فسیل ها بسیار غنی هستند. و از بین خیل عظیم فسیل ها داروینیست ها حتی نمی توانند یک فسیل را به عنوان دلیلی بر نظریه خود مورد استفاده قرار دهند. فسیل های بایگانی شده حقیقت آفرینش را تایید و تکامل را رد می کند. شاه ماهی ای که در شکل می بینید یکی از دلایلی است که بطلان نظریه تکامل را نشان می دهد.

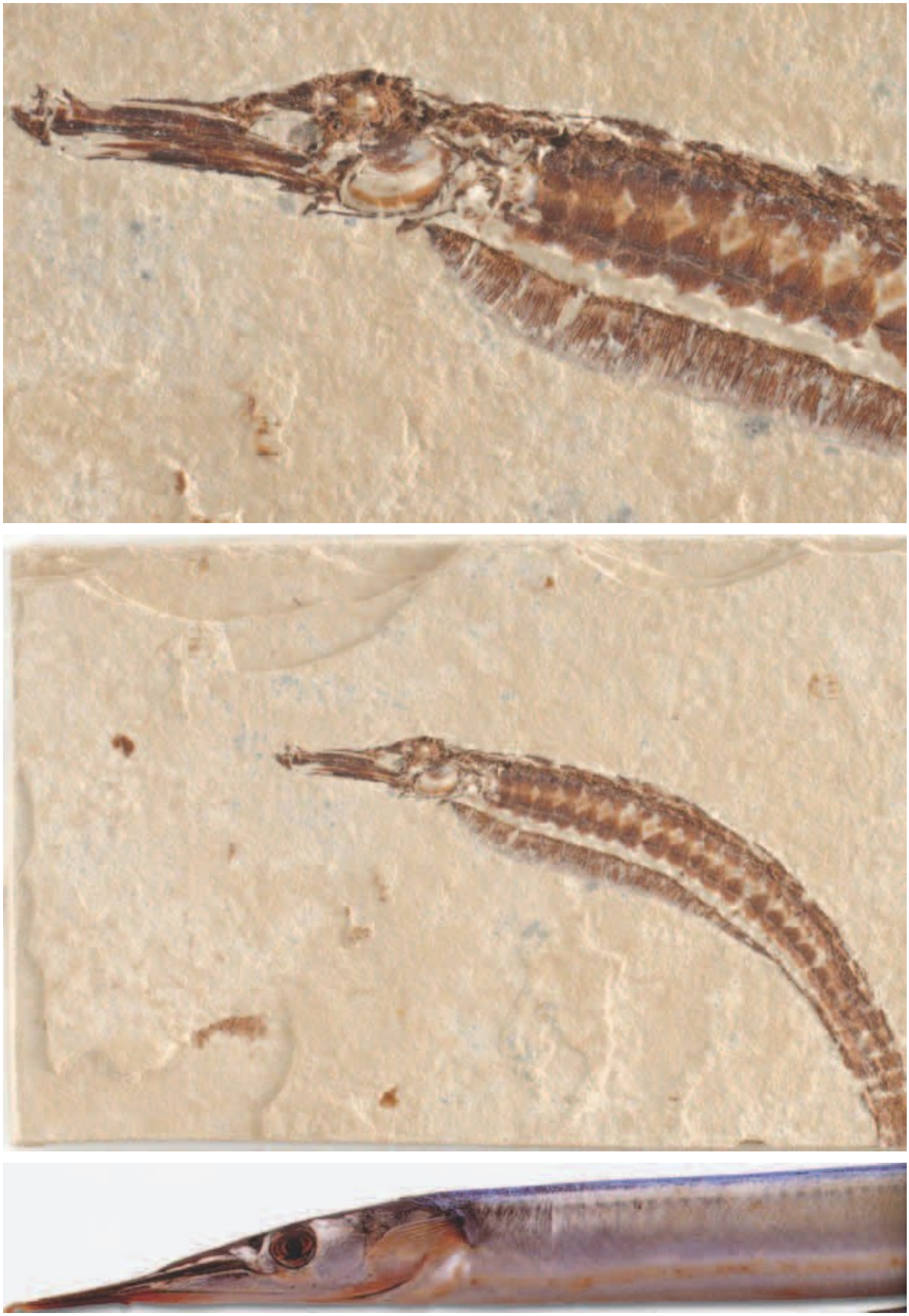

ماهی سوزن دریایی

دوره: سینوزوئیک، دوره میوسینی

عمر:23-5ملیون سال

مکان: کالیفرنیا،ایالات متحده آمریکا

سوزن دریایی یک ماهی کوچک اندام است و با اسب دریایی در راسته (Syngathoidei) قرار می گیرند. سوزن ماهی هایی که امروزه در دریا ها زندگی می کنند با پدران آن زمان خود کوچک ترین فرقی ندارند. این امر داروینیسم را که می پندارد موجودات در اثر تغییر و تکامل از گونه های دیگری به وجود آمده اند تکذیب می کند.

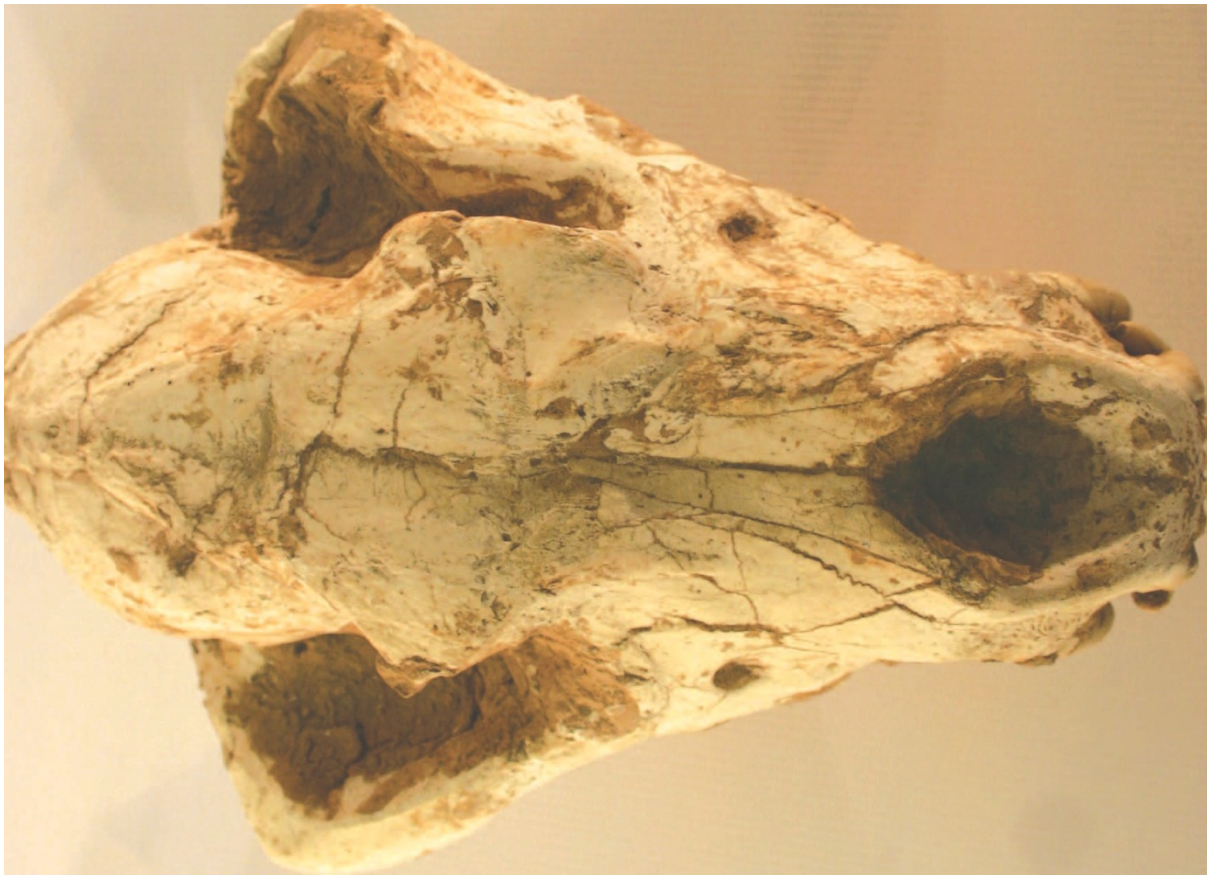

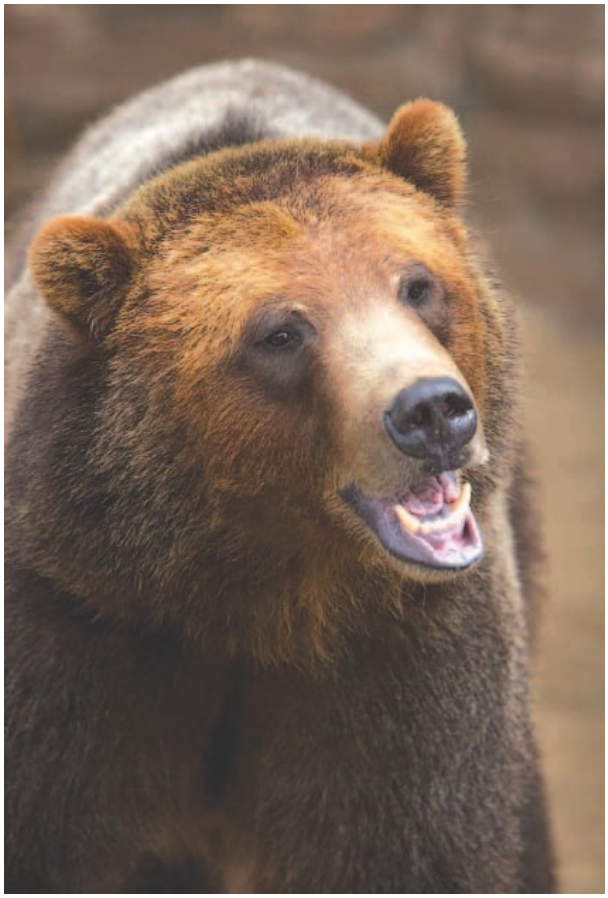

جمجمه خرس

دوره: سینوزوئیک،دوران کرتاسه

عمر: 89ملیون سال

مکان: چین

با مشاهده بایگانی فسیل ها در می یابیم که همه این موجودات ،کامل آفریده شده اند. هر کدام ازآنها از هر لحاظ کامل بوده است. هیچ مرحله انتقالی بینابین وجود ندارد هیچ عضو ناقصی به چشم نمی خورد. در هیچ یک از جمجمه،ستوان فقرات، دست یا پا نقصی وجود ندارد. همین طور هیچ دلیلی وجود ندارد که به ما بگوید خرس از موجود دیگری به وجود آمده است. بلکه فسیل های بسیار زیادی از خرس کشف شده است که به ما می گویند خرس از روزی که به وجود آمده است خرس بوده است. یکی ازاین فسیل ها مربوط به جمجمه خرسی است که حدودا 89 سال از عمر آن می گذرد.

برگ دغدغان و ملخ

دوره: سینوزوئیک، دوران ایوسینی

عمر:54-37 ملیون سال

مکان:ایالات متحده امریکا

در این تصویر می بینیم که ملخ و برگ در خت دغدغان همراه با هم فسیل شده اند با دقت در این فسیل در می یابیم که برگ این درخت و حشره مذکور 50 ملیون سال قبل نیز دقیقا ساختار امروزی خود را داشته اند. این حقیقت داروینیسم را به سکوت وا داشته است. در برابر این حقایق علمی تکاملی ها جوابی ندارند. علم ثابت کرده که تکامل دروغی بزرگ و آفرینش حقیقتی بزرگتر است.

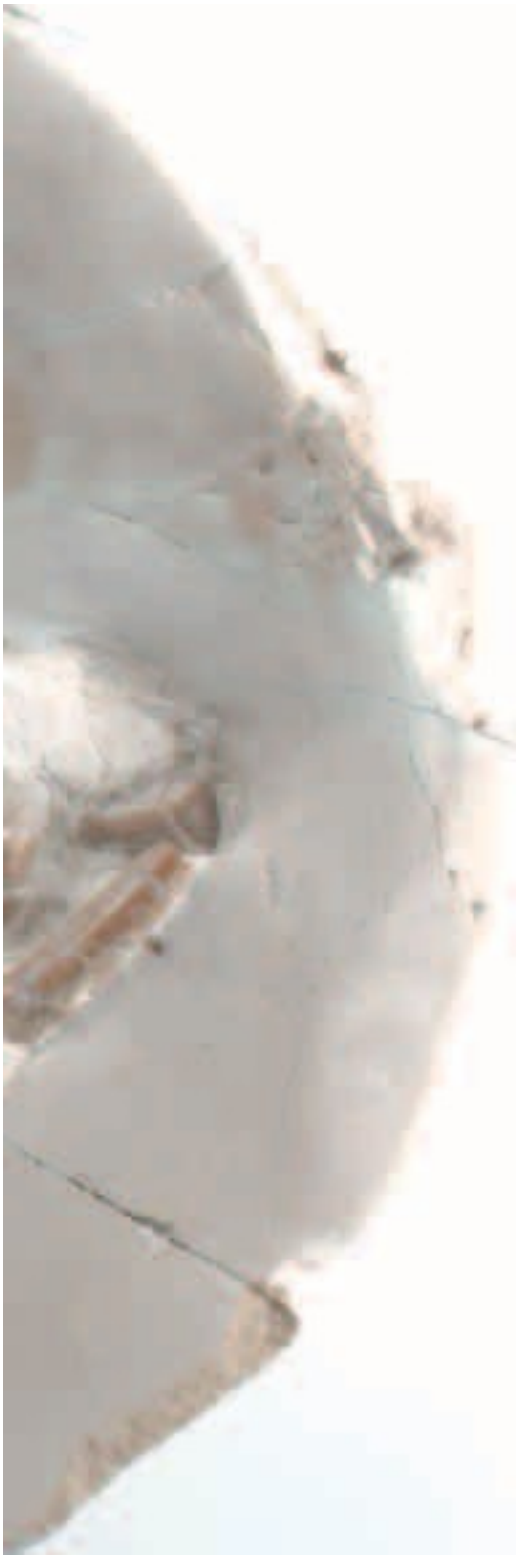

جمجه کرگدن

دوره: سینوزوئیک، دوران الیگوسینی

عمر:33 ملیون سال

مکان: Converse County،ویومینگ،ایالات متحده آمریکا

فسیلی که در تصویر می بینید ثابت می کند که کوچکترین فرقی بین کرگدن های 33 ملیون سال پیش و امروز وجود نداشته است. جانداران که در طول ملیون ها سال تغییری نکرده اند با زبان حال نظریه تکامل را تکذیب می کنند.

خرگوش

دوره: سینوزوئیک، دوران الیگوسینی

عمر:33 ملیون سال قبل

مکان: کانورس کانتی،ویومینگ، ایالات متحده آمریکا

حتی یک مورد از فسیل ها تغییر تدریجی موجودات در طول ملیون ها سال را ثابت نمی کند. به عنوان مثال در بین ملیون ها فسیل پیدا شده موجودی وجود ندارد که نصف بدن آن تمساح و نصف دیگرش خرگوش باشد یا نصفی از آن مار و نصف دیگرش

خرگوش باشد. از سوی دیگر همه فسیل های خرگوش پیدا شده که به هزاران عدد می رسند نشان می دهند که خرگوش ها از آغاز پیدایش کاملا خرگوش بوده اند. در حقیقت فسیل ها به ما می گویند که موجودات زنده تکامل نیافته اند بلکه خداوند آنها را کامل آفریده است.

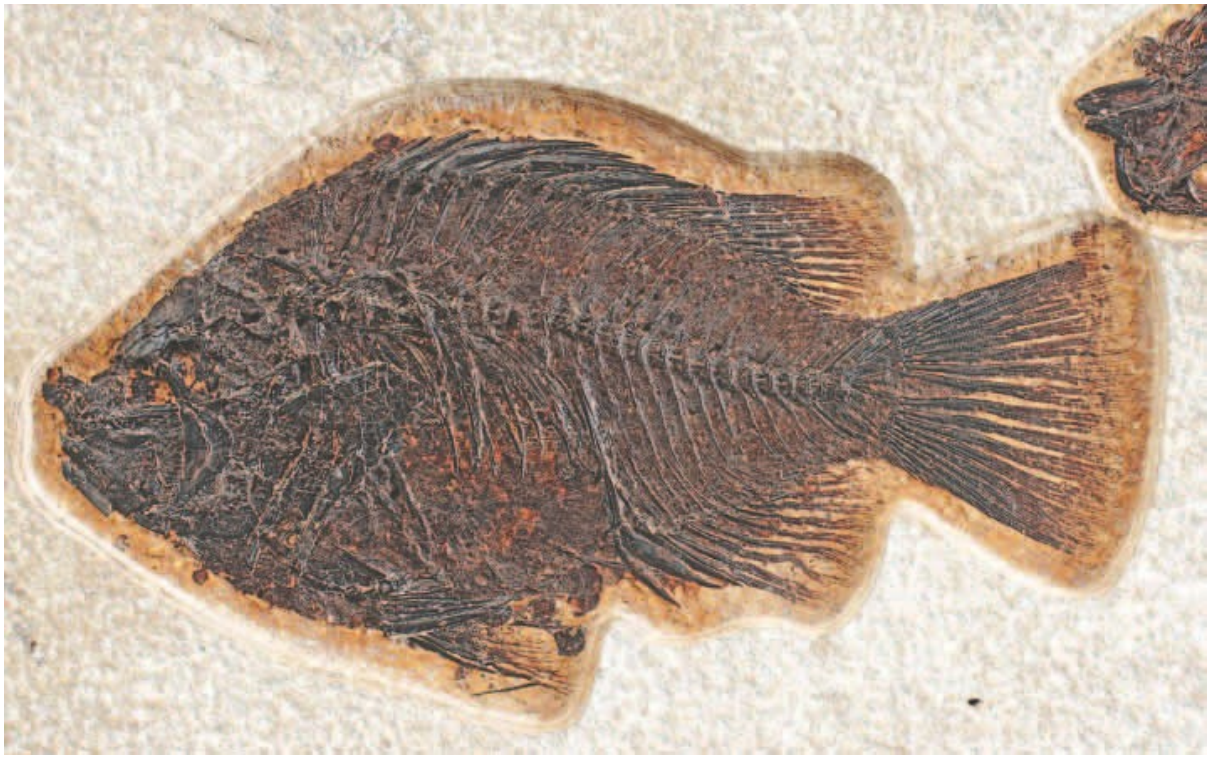

خورشید ماهی و شاه ماهی:

دوره: سینوزوئیک، دوران ایوسینی

عمر: 37-54 ملیون سال

مکان:گرین ریور: ویومینگ، ایالات متحده آمریکا

فسیل ها که وجود هیچ نوع تغییری را در جانوران و گیاهان نشان نمی دهند ضربه مهلکی به نظریه داروین وارد کرده اند. همانگونه که می دانیم براساس این نظریه فقط جاندارانی که می توانند خود را با محیط اطراف خود سازگار کنند زنده می مانند و در اثر تغییرات نامنظمی تکامل می یابند و به گونه ای دیگر تبدیل می شوند. ولی فسیل های زنده ثابت کرده اند که این داستان کاملا بی اساس است زیرا بنا به آن گونه ها در طول زمان با تغییر شرایط تغییر می کنند.

برگ درخت بید

دوره: سینوزوئیک، دوران ایوسینی

عمر: 37-54 ملیون سال قبل

مکان: سازند گرین ریور، اوتاه،ایالات متحده آمریکا

گیاهان که در طول ملیون ها سال ساختار و شکل خود را کاملا حفظ کرده اند ضربه بزرگی بر پیکره نظریه داروین وارد کرده اند. برگ درخت بید که 37-54 ملیون سال قدمت دارد نیز همانند سایر گیاهان و حیوانات از آغاز پیدایش خود بدون تغییر مانده است. نمونه های امروزی این درخت دقیقا با نمونه های 37-54 ملیون سال قبل خود مطابقت دارد. بنابراین تغییر آهسته و پیوسته موجودات که لازمه نظریه داروین است واقعیت ندارد در نتیجه این نظریه صحیح نیست.

برگ دهشت

دوره: سینوزوئیک، دوران ایوسینی

عمر:37-54 ملیون سال

مکان: سازند گرین ریور، اوتاه، ایالات متحده آمریکا

از برگ و میوه درخت دهشت روغن استخراج می کنند . این درخت به راسته لاوریات تعلق دارد. از برگ این درخت به عنوان توابل نیز استفاده می کنند. محل اصلی این درخت آسیاست و در ترکیه و اطراف دریای مدیترانه بسیار یافت می شود. برگ درخت دهشتی که در تصویر می بینید نشان می دهد که درخت غار نیز مانند سایر گیاهان تکاملی به خود ندیده است. این گیاه که 37-54 ملیون سال قدمت دارد دارای همان صفات و ویژگی های امروزی خود است.

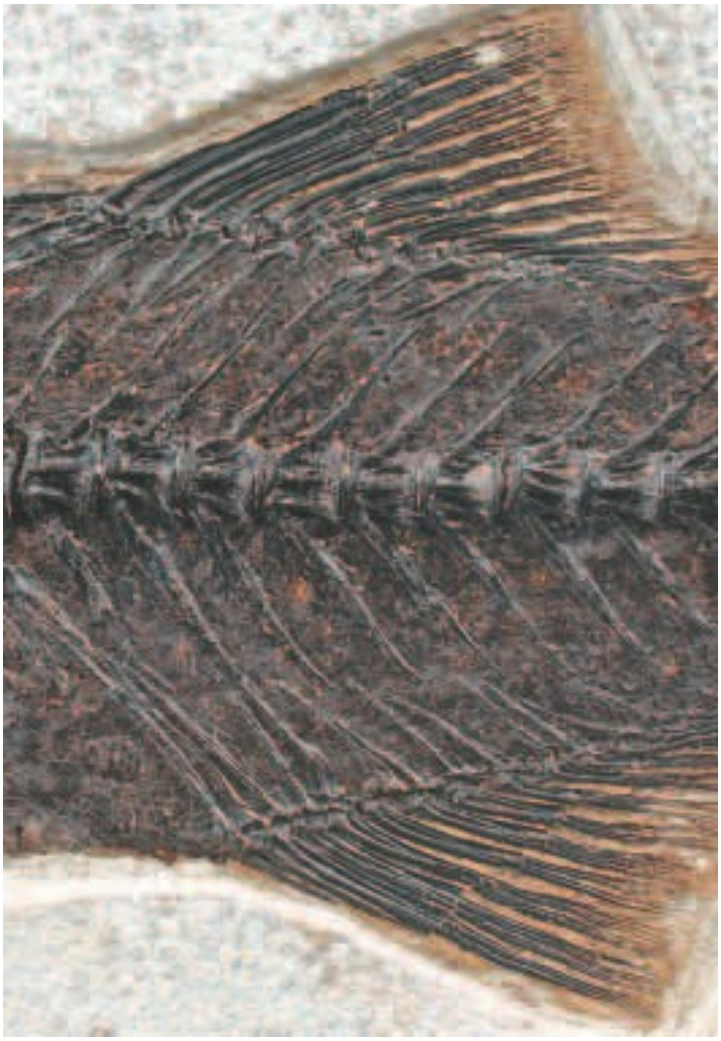

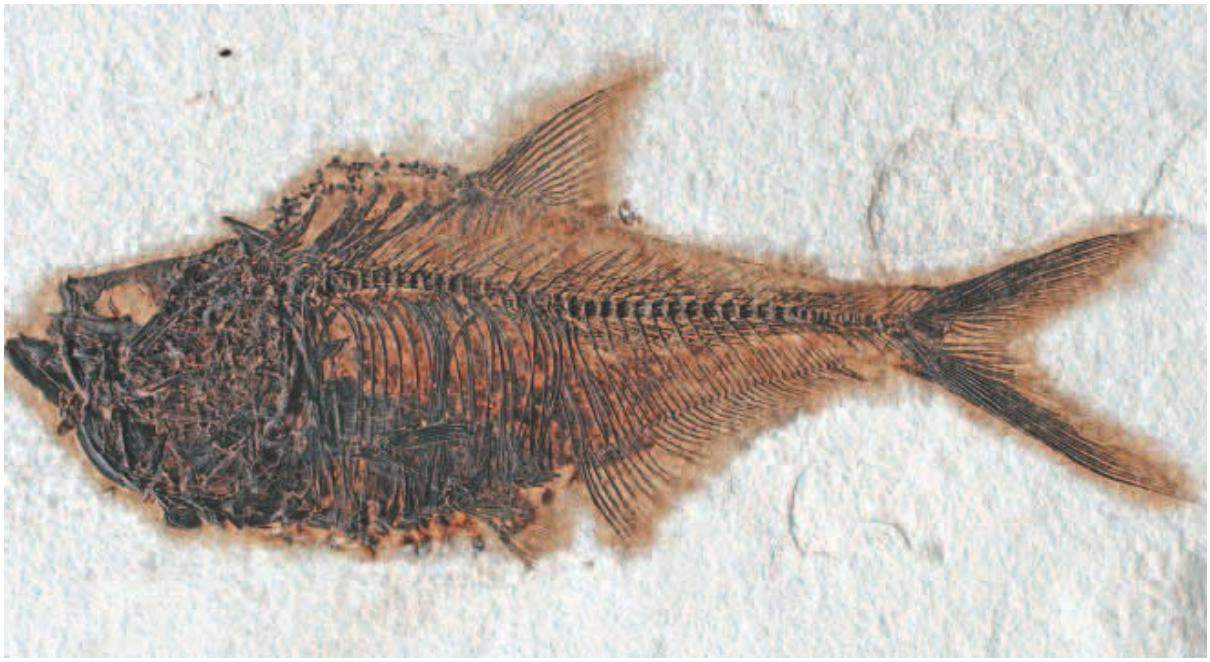

ماهی خاردار
شاه ماهی

شاه ماهی و ماهی خاردار

دوره: سینوزوئیک، دوران ایوسینی

عمر: 37-54 ملیون سال

مکان: سازند گرین ریور،ویومینگ، ایالات متحده آمریکا

در این فسیل که شاه ماهی و ماهی خاردار همراه با هم فسیل شده اند یک بار دیگر می بینیم که این دو نوع ماهی در طول ملیون ها سال تغییری نکرده اند. وهیچ تفاوتی بین ماهی های خاردار و شاه ماهی امروز و آن زمان وجود ندارد. حال آنکه بنابه نظریه تکامل موجودات ملیون ها سال قبل به کلی متفاوت از امروز بوده اند و این روند بسیار کند تکامل است که آنها را رفته رفته به صورت بی نقص امروز درآورده است.

خرگوش:

دوره: سینوزوئیک، دوران الیگوسینی

عمر: 23-38 ملیون سال قبل

مکان: سازند وایت ریور،ویومینگ، ایالات متحده آمریکا

خرگوش هایی که امروز می بینیم با این خرگوش که 23تا38 ملیون سال پیش زندگی می کرده است هیچ تفاوتی ندارد. خرگوش ها که در طول ملیون ها سال تغییری نکرده اند ثابت می کنند که در اثر تغییر و تکامل به حالت امروزی خود در نیامده اند بلکه از ابتدا به همین شکل کامل و بی عیب و نفص آفریده شده اند.

جمجمه آهو:

دوره: سینوزوئیک، دوره الیگوسینی

عمر: 23تا38 ملیون سال

مکان: Nebraska،ایالات متحده آمریکا

نبود فرق بین آهویی که 23 تا 38 ملیون سال پیش می زیسته است و آهویی که امروز زندگی می کند بدین معنی است که این جاندار در طول ملیون ها سال تغییری نکرده است اما داروینیسم می گوید موجودات همواره درحال تغیربوده و هستند تا به تکامل برسند. اگر این نظریه درست است چرا این آهو و هر موجود دیگر دقیقا با فسیل خود مطابق است.

لاک پشت

دوره: سینوزوئیک، دوره ایوسینی

عمر: 37-54 ملیون سال

مکان: ایالات متحده آمریکا

فسیل شناسی همانند سایر علوم دلایل بی شماری بر رد خرافه های داروین ارایه کرده است. یکی از این دلایل فسیل لاک پشتی است که 37-54 ملیون سال عمر دارد. این موجود نیز که در طول ملیون ها سال تغییری نکرده است خود دلیل مهمی در رد داروین است. چرا که او و پیروانش بر این باورند که جانداران طی تغییرات نامحسوسی در طول ملیون ها سال به تکامل رسیده اند و این روند همچنان ادامه دارد.

صدف دو کفه ای

دوره : سینوزوئیک، دوره میوسینی

عمر: 12.5-13 ملیون سال.

مکان: سازندKalver،مریلند، ایالات متحده آمریکا

صدف یکی از نرم تنان است. این نوع از صدف دارای دو کفه است . این فسیل نشان می دهد که این موجود در طول سالهای دراز تغییر و تکاملی نیافته است.

لاک پشت

دوره: سینوزوئیک، دوران الیگوسینی

عمر:23-38 ملیون سال

مکان: سازند Brule، نبراسکا، ایالات متحده آمریکا

تکاملی ها خود اعتراف می کنند که در بین فسیل ها نمی توان موردی یافت که دال بر تکامل لاک پشت باشد::قدیمی ترین لاک پشت ها را می توان در لایه های فسیلی دوره تریاسی در آلمان یافت، به آسانی می توان آنها را به دلیل لاک های سختشان از سایر گونه ها تشخیص داد. علیرغم این هرگز فسیل های به اصطلاح ابتدایی تر از لاک پشت پیدا نشده است و این در حالی است که لاک پشت ها به راحتی به فسیل تبدیل می شوند.

.(Robert Carroll, Vertebrate Paleontology and Evolution, p.207) .

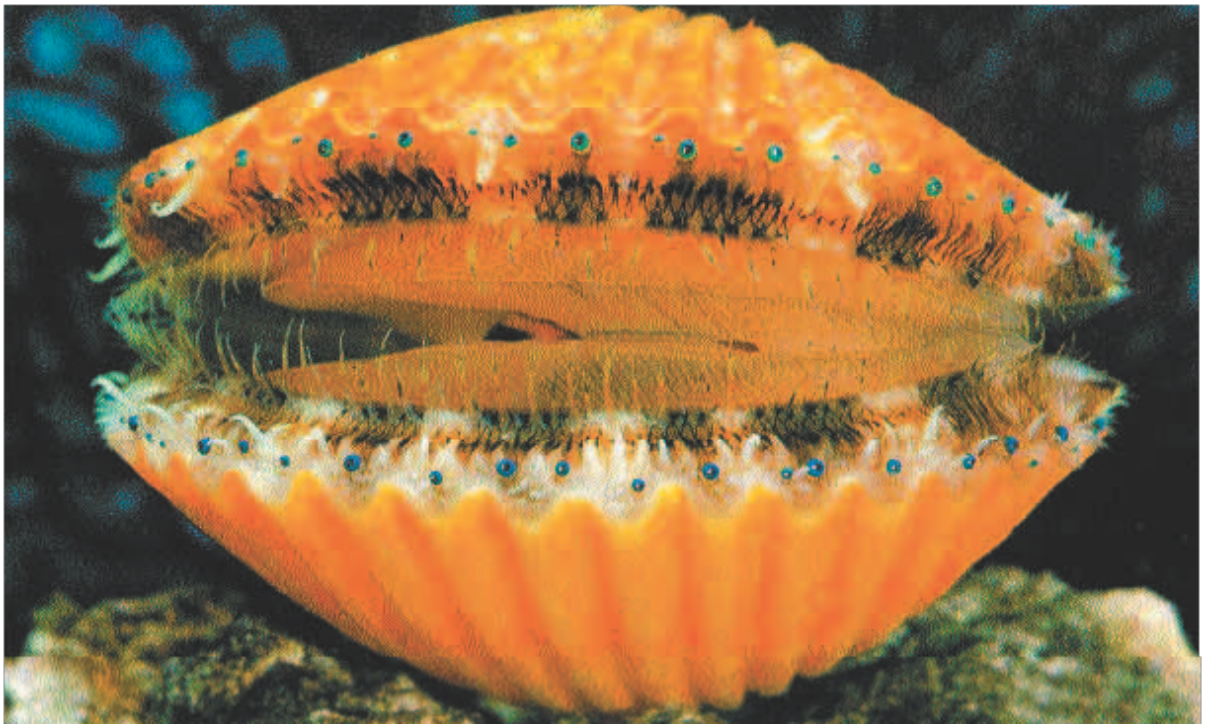

صدف

دوره: پالئوزوئیک، دوره دوونین

عمر:360-410ملیون سال

مکان: سازند جفرسون،ایندیانا، ایالات متحده آمریکا

این نوع از صدف نیز چالش دیگری فرا روی داروینیسم قرار می دهد و نشان می دهد که در طول صدها ملیون سال تغییری نکرده است.

خارپوست دریایی

دوره: پالئوزوئیک، دوره کربونی

عمر: 299-306 ملیون سال

مکان: ایالات متحده آمریکا

فسیلی که در تصویر می بینید تنها یکی از بی شمار دلایلی است که تکامل و تغییر موجودات دراثرگذشت زمان را رد می کند. اگراین خیالات درست می بود این جاندار که 299-306ملیون سال قبل می زیسته است می بایست با همنوعان کنونی خود کاملا متفاوت باشد. اما همانطور که می بینیم کوچکترین فرقی بین این دو وجود ندارد.

ستاره دریایی

دوره: پالئوزوئیک،دوره کربونی

عمر:325-360ملیون سال

مکان:سازند Edwarsville،ایندیانا،ایالات متحده آمریکا

صفات ستاره دریایی امروزی همان هایی هستند که صد ها ملیون سال قبل داشته است. این فسیل که تطابق کامل ستاره های دریایی امروزی و 325-360ملیون سال قبل را نشان می دهد خود ثابت می کند که نظریه داروین فقط یک توهم است.

نمونه هایی از فسیل های کشف شده در کانادا

کانادا از لحاظ ساختار زمین شناسی یکی از قدیمی ترین کشور های جهان است، بخش بزرگی از ساختارهای سنگی آن به دوره ماقبل کمبری(543ملیون-4.6ملیارد سال) بر می گردد. این کشور از لحاظ لایه های فسیل تا حدی غنی است.

یکی از مهمترین لایه های فسیلی موجود در کانادا سازندBurgess Shaleو دارای شهرت جهانی است. این لایه یکی از اکتشافات مهم فسیلی دوران معاصر است. پژوهش ها و بررسی ها نشان داده اند که این منطقه در زمانی که لایه های فسیلی در آن شکل گرفته اند به خط استوا نزدیک بوده است. در آن دوران برگس شیل نزدیک مرزهای جنوبی آمریکای شمالی بوده است.

همانگونه که دانشمند فسیل شناسCharles Doolittle Walcott در اوایل دهه نخست قرن بیستم اشاره کرده است در ابتدا تنها فسیل هایی از بی مهرگان در این منطقه کشف می شد. واصولا برگس

شیل شهرت خود را مدیون فسیل های بی مهرگان است. به کمک این فسیل ها که بیش از 500 ملیون سال قدمت داشتند بیش از 140 گونه شناسایی شد که در دوران کمبرین زندگی می کرده اند. عجیب آن است که این فسیل ها به نژاد های کاملا متفاوتی مربوط می شود که بدون آنکه دارای اجدادی ابتدائی باشند ناگهان پا به عرصه ظهور گذارده اند. حتی منابع تکاملی هم در این باره گفته اند که نمی توان پیدایش این موجودات را از روی نظریه داروین توجیه کرد.

یک ناحیه فسیلی دیگر در کانادا وجود دارد که داخل پارک جنگلی میگوشا واقع است.

عملیات حفاری و جستجوی فسیل در برگس شیل

این منطقه در شبه جزیره جسب دارای تعداد بسیار زیادی از فسیل هاست. اولین فسیل های این منطقه در اواسط دهه اول قرن بیستم کشف شدند عمرسنگ های این ناحیه 350-375 ملیون سال تخمین زده شده است. مطالعات نشان داده که سواحل جسب در حدود 370ملیون سال قبل یک خلیج استوائی بوده است فسیل های موجود در میگوشا دارای تنوع بسیار زیادی هستند از جانداران ذره بینی گرفته تا مهره داران و از بی مهرگان تا گیاهان. برخی از فسیل های قدیمی ترین ماهی ها و گیاهان در این منطقه کشف شده اند. به عنوان مثال این اعتقاد وجود دارد که فسیل گیاه موسوم به Spermasposita قدیمی ترین فسیل شناخته شده از گیاهان گل دار است. این فسیل ها ثابت می کنند که در دورانی به باور داروینیسم حیات در سطحی ابتدائی بوده موجوداتی با ساختارهایی کامل و پیچیده زندگی می کرده اند.

تصویری که عملیات جستجوی فسیل در آلبرتا را نشان می دهد.

برگس شیل

شاه ماهی دندان دار

دوره: سینوزوئیک،دوران ایوسینی

عمر: 50ملیون سال

مکان: سازندکاچ کریک، British Colombia ، کانادا

شاه ماهی دندار یک ماهی با اندازه متوسط است که معمولا در دریاچه های بزرگ و برخی از رودخانه های آمریکا یافت می شود. این ماهی نیز همانند سایر موجودات در طول ملیون ها سال بدون تغییر مانده است. تطابق کامل شاه ماهی های دندان داری که 50 ملیون سال قبل می زیسته اند با هم نوعان امروزیشان را داروینیسم به هیچ وضعی نمی تواند تفسیر کند.

شاخه درخت تبلدی

دوره: سینوزوئیک، دوره ایوسینی

عمر:50ملیون سال

مکان: کام لویس،بریتیش کلمبیا،کانادا

درخت تبلدی بزرگترین درخت جهان است و بسیار عمر می کند. برخی از این درختان 150متر قامت و تقریبا 100سال عمر دارند. این درختان اغلب در آمریکای شمالی زندگی می کنند. این فسیل نشان می دهد که این درخت غول پیکر در طول ملیون ها سال کوچکترین فرقی نکرده است بنابراین اگر طی 50 ملیون سال این موجود تغییری نکرده است پس روند نامح بیب تغییر که مستلزم نظریه تکامل می باشد واقعیت ندارد. از این رو موجودات پیوسته شکل و صفات خود را حفظ کرده و خواهند کرد و به طور ناگهانی پدید آمده اند.

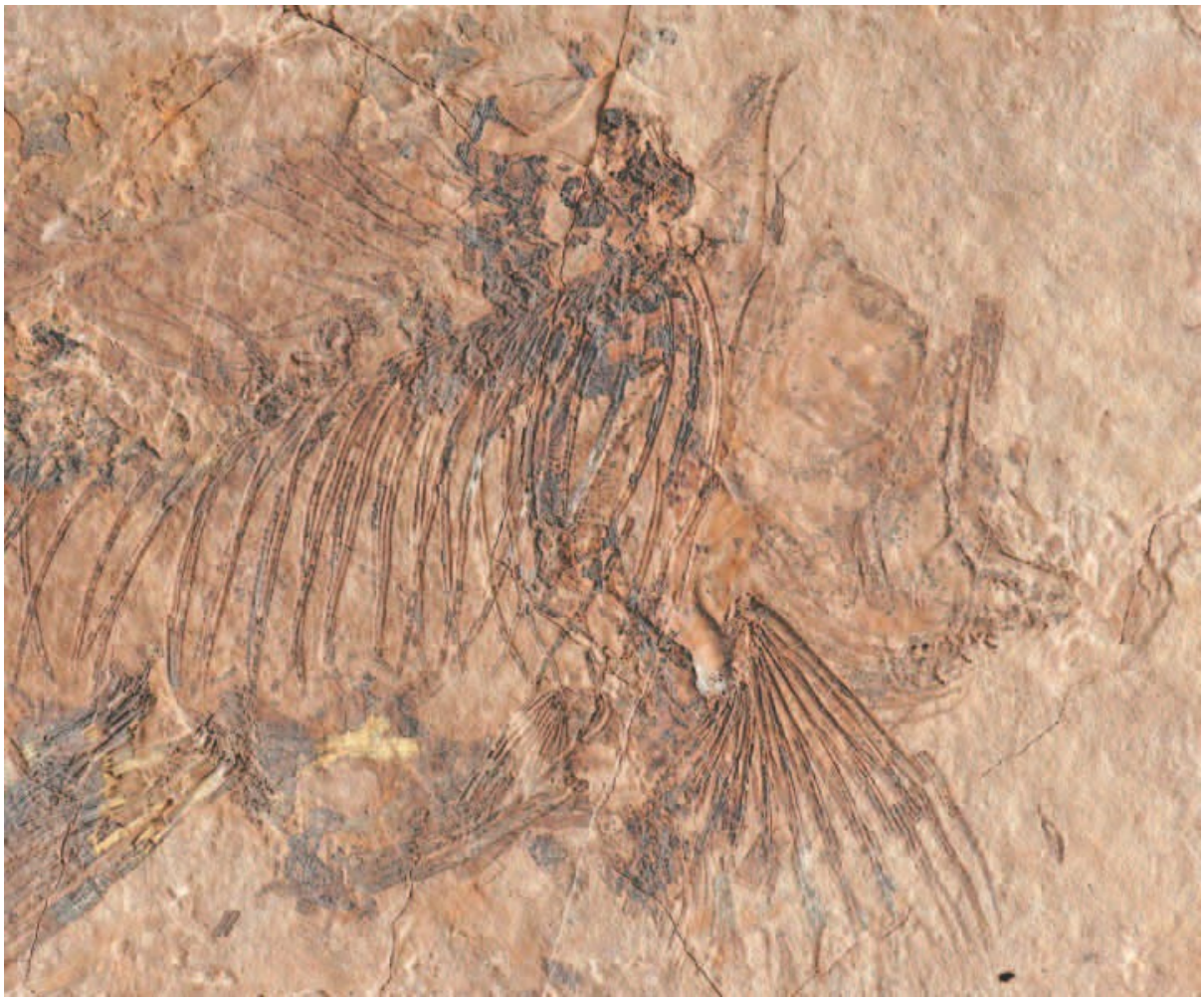

شاه ماهی دندان دار

دوره: سینوزوئیک، دوران ایوسینی

عمر: 50ملیون سال

مکان: سازند کاچ کریک،بریتیش کلمبیا،کانادا

در لایه های فسیلی کانادا تعداد بسیار زیادی از فسیل های این نوع ماهی کشف شده است. این گونه ماهی از آغاز پیدایش تا کنون هیچ تفاوتی به خود ندیده است. این ثبات ساختاروصفات دلیل بسیار مهمی است بر این واقعیت که تکامل هرگز روی نداده است.

پشه مارس،برگ درخت تبلدی

دوره: سینوزوئیک،دوران ایوسینی

عمر: 50ملیون سال

مکان: کام لوپس،بریتیش کلمبیا،کانادا

بیشتر پشه های مارس از گرد و غبار بوته های گیاهان کوچک تغذیه می کنند. این پشه عضو خانواده Bibionidae است. نخستین اعضای این خانواده در دو دوره الیگوسینی (23-33ملیون سال قبل) و میوسینی(5-23ملیون سال قبل) به وجود آمده اند. بایگانی فسیل ها به وضوح نشان داده اند که همه انواع پشه به طور ناگهانی پدیدار شده اند و در طول ملیون ها سال بدون هیچ تغییری به بقای نسل خود ادامه داده اند. این هم خود نشان می دهد که پشه ها هیچ کدام از مراحل تکامل را طی نکرده اند. تکاملی ها نیز اعتراف کرده اند که پیدایش اصل حشرات را نمی توان با نظریه تکامل توجیه کرد. دانشمند داروینیست،Paul Pierre Grasse، در این باره گفته است: در خصوص اصل حشرات باید گفت که ما در تاریکی مطلق قرار داریم.(Evolution of living

(Organisms, New York: Academic Press , 1977 , p.3) . آرشیوفسیل هـا دال بـر این اسـت که حشـرات و هـمه موجودات را خداوند آفریده است.

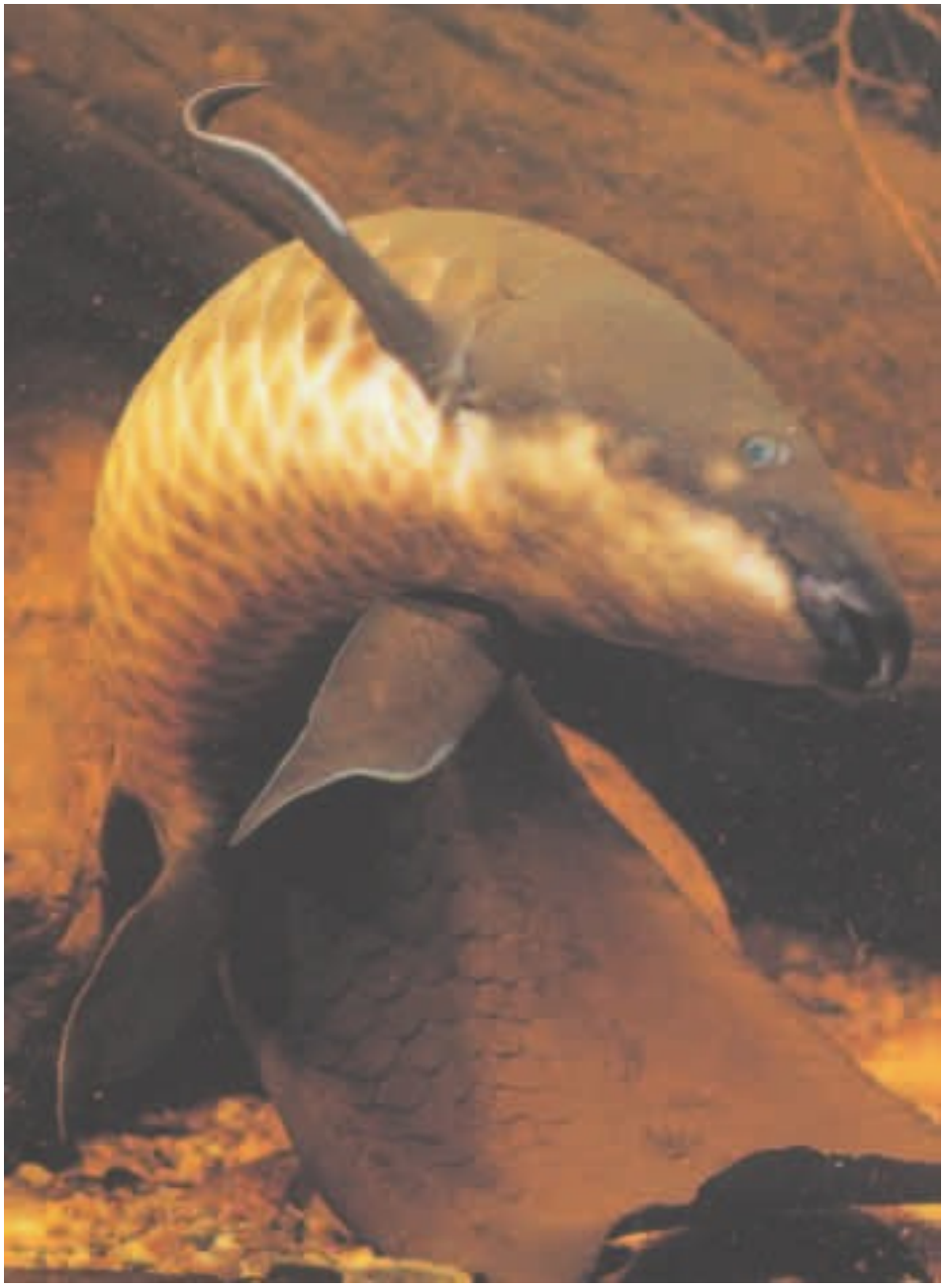

ماهی شش دار

دوره: الیوزوئیک، دوران دوونین

عمر: 350ملیون سال

مکان: میگوشا،کیباک، کانادا

ماهی های شش دار عصر ما در آمریکای جنوبی و آفریقا زندگی می کنند. در صورتی که عمق آب کاهش یابد این ماهی برای اینکه بتواند به حیات خود ادامه دهد خود را در گل و لای مدفون می کند. قدیمی ترین فسیل این ماهی به دوره دوونی(354-417ملیون سال قبل) مربوط می شود. فسیلی که در تصویر می بینید به همان دوران بر می گردد. همانطور که می بینید هیچ تفاوتی بین نمونه های قدیمی و زنده این ماهی وجود ندارد. این ماهی نیز یکی دیگر از شواهدی است که نظریه داروین را رد می کند.

درخت نارون

درخت تبلدی

برگ درخت تبلدی،برگ درخت نارون

دوره: سینوزوئیک، دوره ایوسینی

عمر: 37-54 ملیون سال قبل

مکان: سازند کاچ کریک، بریتیش کلمبیا،کانادا

گیاهان از لحاظ ترکیبات و ساختار های پیچیده متمایزند و محال است این ساختارهای پیچیده در اثر تغییرات تصادفی به وجود آمده و یا همان گونه که تکاملی ها گمان می کنند به نمونه های حد واسط تبدیل شده باشند. آرشیو فسیل ها روشن می کنند که خانواده های مختلف گیاهان به یکباره و بدون مقدمه با همه اندام های پیشرفته خود ظاهر شده اند. و هیچ نمونه ابتدائی ندارند.

فسیل های تبلدی و نارون که در تصویر می بینید برای ابطال نظریه تکامل کافی است این دو نمونه که حدودا 37الی54 ملیون سال قدمت دارند با نمونه های کنونی خود یکسانند.

برگ درخت تبلدی و شاخه شکوفه دار آن

دوره: سینوزوئیک، دوره ایوسینی

مکان: سازند کاچ کریک، بریتیش کلمبیا،کانادا

هرگز تفاوتی بین درختان تبلدی که ملیون ها سال قبل می روئیدند و درختانی که امروز می رویند وجود نداشته است. اگر تغییر تدریجی ای داروین درست می بود این درخت ازملیونهاسال قبل تا کنون به کلی متفاوت می شد.

فسیلفوق از دو روی مثبت ومنفی تشکیل شده است.

برگ درخت قوش

دوره: سینوزوئیک، دوره ایوسینی

عمر: 37-54 ملیون سال

مکان: سازند کاچ کریک، بریتیش کلمبیا،کانادا

این گیاه به راسته بیتولیات تعلق دارد و در سرزمین های شمالی می روید. فسیلی که در عکس می بینید 37-54 ملیون سال عمر داردو با این وصف با نمونه های موجود در عصر ما مو نمی زند. این فسیل ثابت می کند که گیاه قوش نیز همانند سایر جانداران تغییر و تکاملی نیافته است.

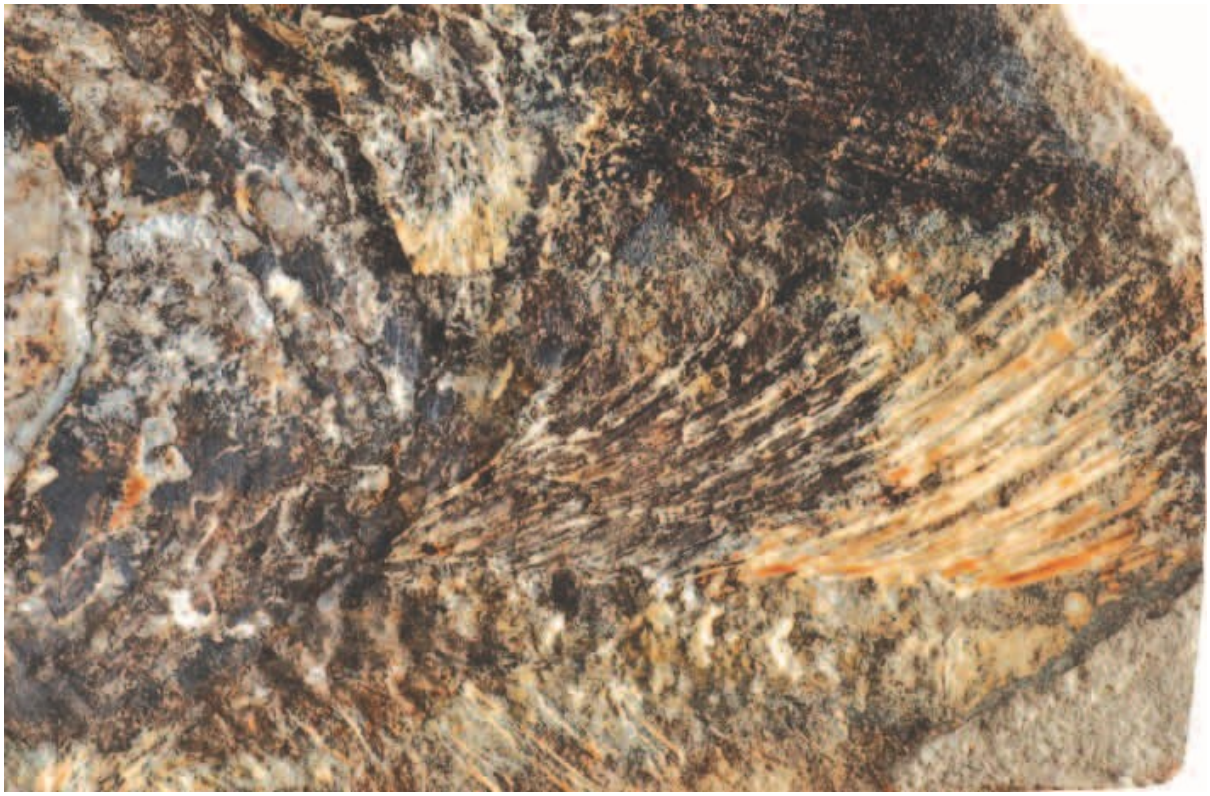

سر ماهی سالمون

دوره: سینوزوئیک، پالیستوسینی

عمر:11هزار تا1.8 ملیون سال

مکان: کاملوپس،بریتیش کلمبیا

تعئاد زیادی فسیل از ماهی سلمون از دوران های مختلف زمین شناسی وجود دارد که همه آنها با ماهی های سالمونی که در دریاهای امروز زندگی می کنند یکسانند. هر فسیلی که کشف می شود داروینیسم را تکذیب می کند و بر این حقیقت تاکید می نماید که ماهی های سالمون نیز مثل سایر موجودات تکامل نیافته اند بلکه آفریده شده اند.

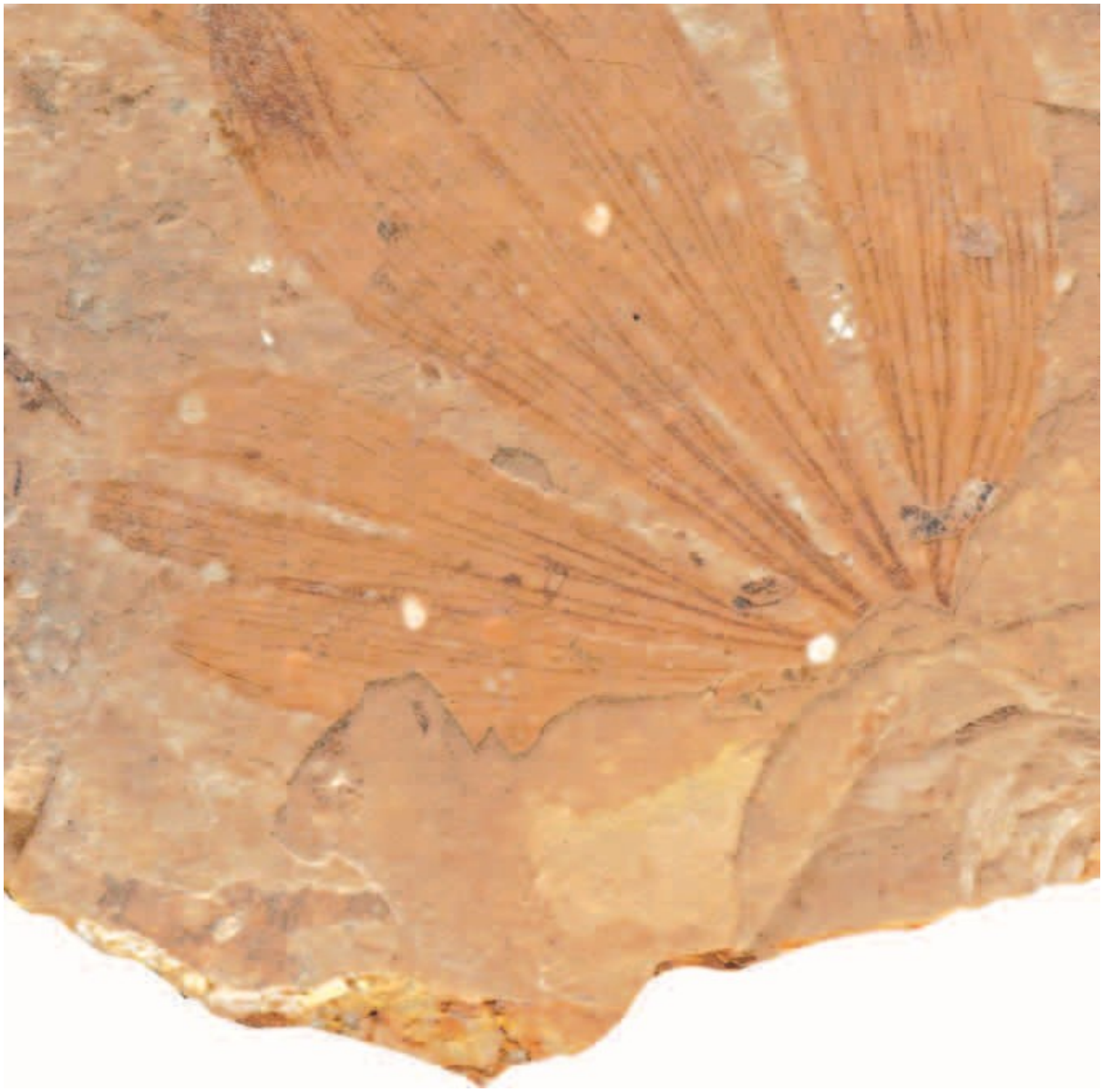

برگ درخت گنکو،برگ درخت تبلدی

دوره: سینوزوئیک، دوره ایوسینی

عمر: 37-54 ملیون سال

مکان: سازند کاچ کریک،بریتیش کلمبیا،کانادا

گنکو درختی است که بیش از هر گیاه دیگری از آن فسیل کشف شده است و به خانواده Ginkgophyta تعلق دارد. گفتنی است که این خانواده فقط همین یک گیاه را در بر می گیرد. قدیمی ترین فسیل این گیاه به 270 ملیون سال قبل مربوط می شود. فسیل فوق به 37-54 ملیون سال قبل تعلق دارد. این گیاه نیز نظریه تکامل را به چالش می کشد.

برگ درخت گنکو

دوره: سینوزوئیک، دوره ایوسنی

عمر: 37-54 ملیون سال

مکان: سازند کاچ کریک، بریتیش کلمبیا، کانادا

اکتشافات فسیلی به شکل قاطعی تکامل گیاهان را رد می کند. یکی از این اکتشافات برگ درخت گنکوست که 37تا 54 ملیون سال قدمت دارد. این فسیل نیز از هر لحاظ با برگ درختانی که امروزه می رویند برابر است.

برگ درخت شمشاد

دوره: سینوزوئیک، دوره ایوسینی

عمر: 50ملیون سال

مکان: سازند کاچ کریک،بریتیش کلمبیا

درخت شمشاد در آب و هوای معتدل می روید و اغلب در آمریکای شمالی،آسیا و اروپا یافت می شود برگ درخت شمشادی که می بینید 50سال قدمت دارد و نظریه تکامل را رد می کند.

برگ گنکو

دوره: سینوزوئیک، دوره ایوسینی

عمر: 37-54 ملیون سال

مکان: سازند کاچ کریک،بریتیش کلمبیا،کانادا

صدها هزار فسیل وجود دارد که ثابت می کند گیاهانهیچ کدام از مراحل موهوم تکامل را طی نکرده اند و در مقابل حتی یک فسیل یافت نمی شود که گمان های نظریه تکامل را تایید کند. یکی از این فسیل ها برگ گنکوست که 37-54 ملیون سال عمر دارد.برگ درخت گنکویی که در طول ملیون ها سال تغییری نکرده است نشان می دهد نظریه تکامل صرفا یک دروغ است.

برگ درخت صنوبر مولانا

دوره: سینوزوئیک، دوره ایوسینی

عمر: 37-54 ملیون سال

مکان: سازند کاچ کریک،بریتیش کلمبیا

برگ درختان صنوبر مولانا که 37-54 ملیون سال قبل روییده اند با نمونه هایی که در عصر حاضر می رویند از هر جهت برابری می کنند. و همه ساختار های پیچیده درختان امروزی را دارند. از این روی دلیلی بر عدم روی دادن پروسه موهوم تکامل محسوب می شوند.

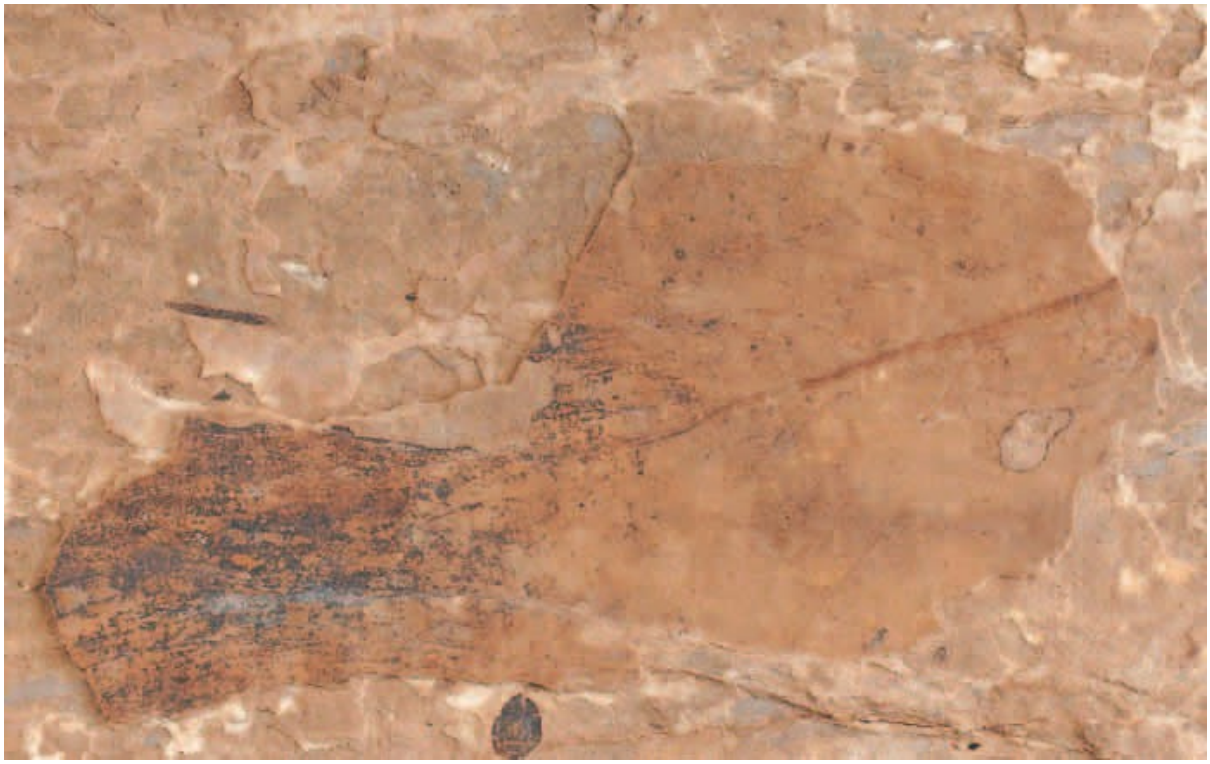

برگ درخت نارون، تبلدی و شمشاد

دوره: سینوزوئیک، دوران ایوسینی

عمر: 37-54 ملیون سال

مکان: سازند کاچ کریک،بریتیش کلمبیا،کانادا

آرشیو فسیل ها ثابت می کند که همه انواع گیاهی از آغاز بدون هیچ تغییری به بقای خود ادامه داده است. اگر یکی از موجودات در طول ملیون ها سال دارای صفات یکسانی باشد تنها چیزی که می توان گفت این است که این جاندار تکامل نیافته بلکه آفریده شده است. یکی دیگر از این شواهد برگ درخت نارون و درخت شمشاد است که در تصویر می بینید.

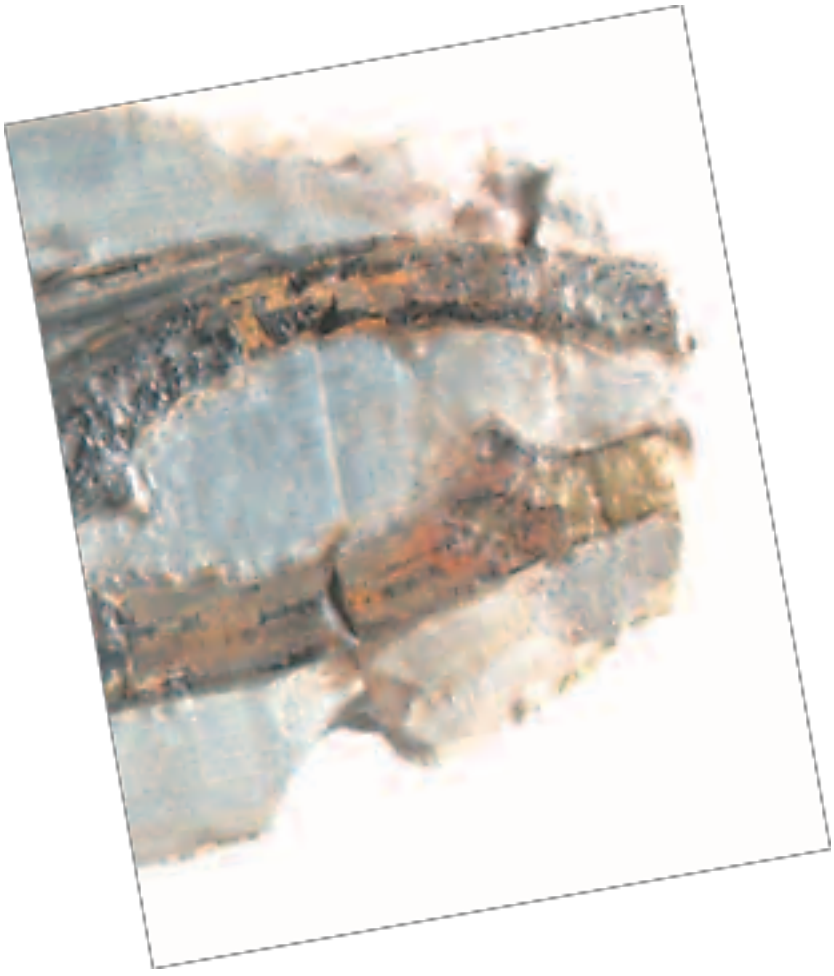

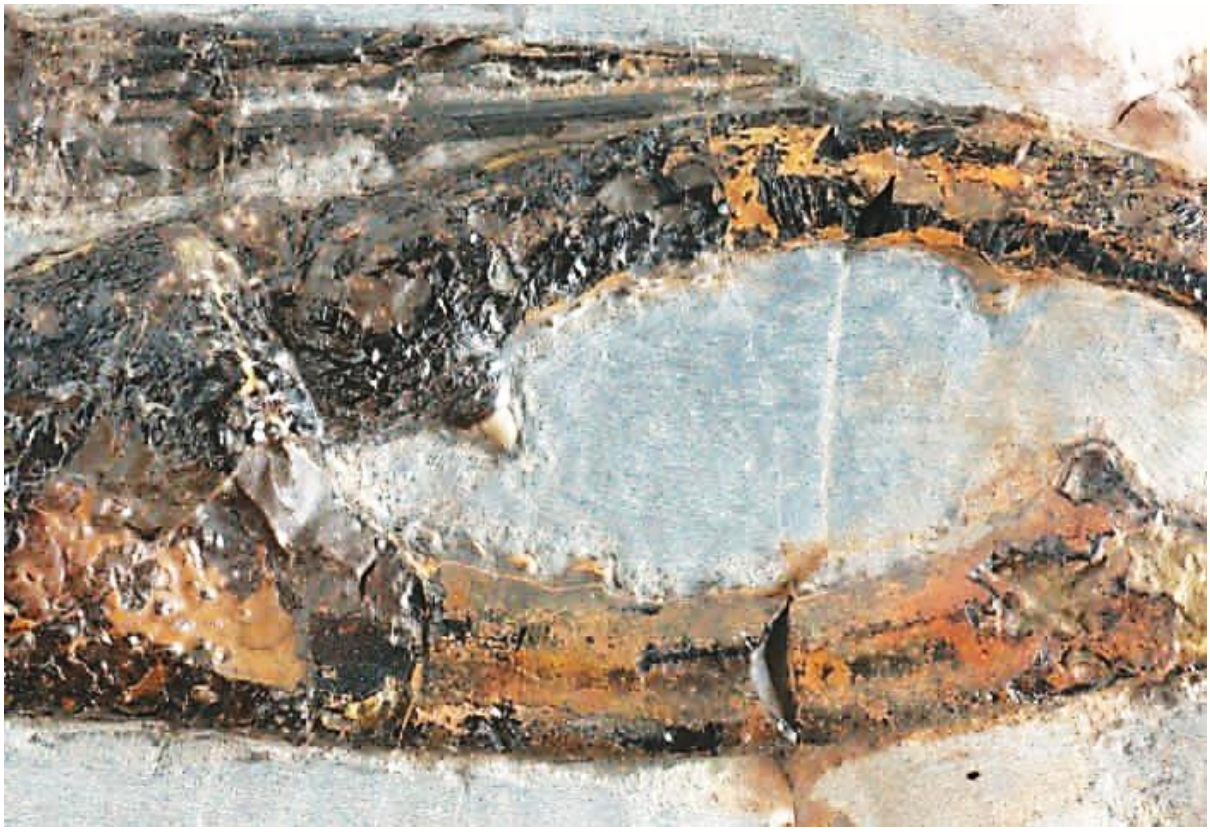

خرچنگ دریایی

دوره: سینوزوئیک، دوره کرتاسه

عمر:65-146ملیون سال

مکان: سازند Pear Paw،کانادا

آرشیو فسیل هایی که در یک و نیم قرن گذشته پیدا شده اند نشان می دهند که گونه ها در طول زمان تغییری نکرده اند تکامل نیافته و به همدیگر تبدیل نشده اند. فسیل خرچنگ دریایی که 65-146 ملیون سال قدمت دارد و با نمونه های زنده خود تفاوتی ندارد بار دیگر این حقیقت را روشن می کند.

نمونه ای از فسیل های کشف شده در جمهوری دومنیک

لایه های کهربا یکی از محیط هـــایی اســـت که فسیل در آن تشکیل می شـــود. کهربـــا از صمغی بـــه وجـــود می آید که درخـتان از خـود تـرشـح می کنند تـــا از خـــود دربـــرابـــر مـــوجـــودات زنـــده کوچک دفاعنمایند. اگر این موجودات ریز درون صـــمغ گیر کنند هـمه جـزئیات بـدن آنـها بـه خوبی حفظ می شود. این صمغ یا رزین از مواد آلی گوناگونی به وجود می آید که در آب حل نمی شـونـد. ودر مـجاورت هـوا بهسـرعـت انجـماد می یابـد. سـپس عملیات پلی مـری شـدن شـروع می شود(مولکول های یک بعدی با هم واکنش می دهند و مـولکول هـای زنجیره ای سـه بـعدی را بـه وجـود می آورند) رزین همچنان سفت و صلب باقی می ماند و جانداری که در آن محبوس شده است در طول ملیون ها سال برحالت خود در آن لحظه باقی می ماند.

امروزه در جهان بیش از صد لایه حاوی کهربا وجود دارد. قدیمی ترین کهربا ها را در کوه های لبنان کشف کرده اند که 130-120ملیون سال قدمت دارند و به دوران کرتاسه تعلق دارند.مطالعاتی که در سال های اخیر انجام شده است نشان می دهد که برخی از لایه های کهربایی جدید به دوران مسوزوئیک تعلق دارد. به عنوان مثال کهرباهای لبنان که 120ملیون سال قدمت دارد و کهرباهای نیوجرسی که 80ملیون سال عمردارند،کهرباهای دریاچهCedar که عمر آنها را 75-80ملیون سال تخمین زده اند،کهرباهای فرانسه که 70ملیون سال قدمتدارند و کهرباهای Pirene.ولی نمونه فسیل های دیگری که در بسیاری از لایه های کهربایی دیگر کشف شده اند غالبا به دو دوره ایوسینی و میوسینی (55-5 ملیون سال) بر میگردند.

در جهان بیش از 100 لایه کهربایی وجود دارد یکی از این لایه ها در نروژ واقع شده و حاوی کهرباهای بالتیک است.

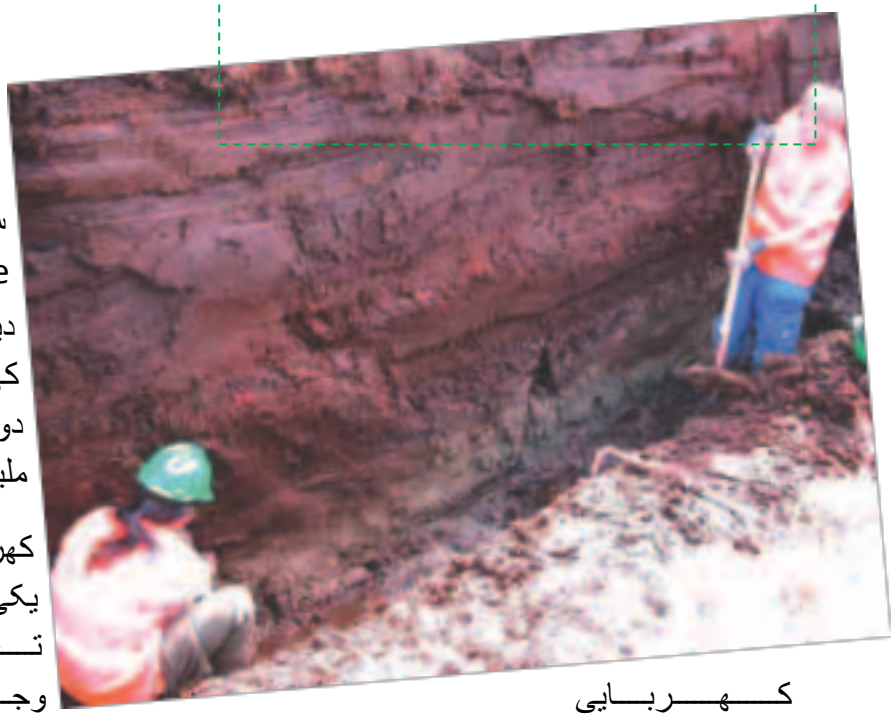

کهربایی

کهربا های جمهوری دومنیک نیز به یکی از دو دوره ایوسینی و میوسینی تعلق دارند. در این کشور دو لایه وجوددارد که یکی ازآنها در شمال شهر سانتیاگو و دیگری معدن های نزدیک قصبه Elvalle واقع در شمال شرقی شهر Santo Domingo می باشد. ثابت شده است که این کهرباها از صمغ درختان مخروطی تشکیل شده اند. مهمترین ویژگی کهرباهای این ناحیه تنوع گونه های زنده فسیل شده در آن است. علاوه بر انواع مختلف حشره، نمونه هایی از قورباغه و عقرب ها در این کهربا ها به دام افتاده اند.

ده ها هزار فسیل کهربایی در جمهموری دومنیک کشف شده همه آنها مانند سایر فسیل هاحقیقت بسیار مهمی را روشن می سازند و آن این است کهموجودات زنده در طول ملیون ها سال هیچ تغییر و تحولی نیافته اند به عبارت دیگر سیر تکامل را طی نکرده اند. پشه ،مورچه، odonataو عنکبوت همواره به شکل امروز خود بوده اند. خلاصه اینکه همه موجودات زنده از لحظه اول پیدایش تا به امروز همین صفات و ویژگی ها را دارا بوده اند. موجودات زنده ای که داخل این کهربا ها به دام افتاده اند کاملا با هم نوعان کنونی خود مطابقت دارند. این واقعیت کمر نظریه داروین را شکسته است و ازدیگر سو حقیقت آفرینش را تایید می کنند.

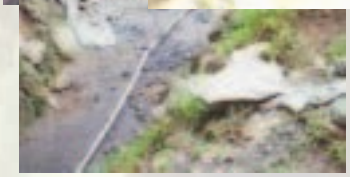

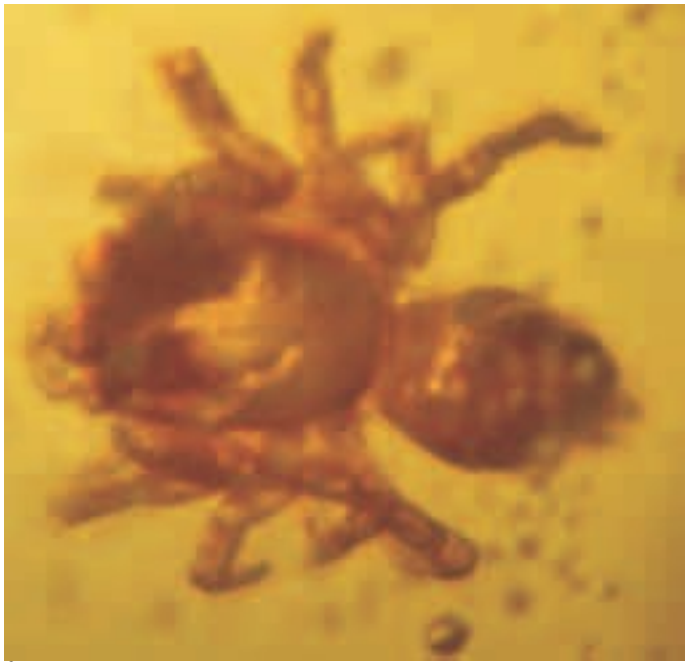

عنکبوت جهنده:

دوره: سینوزوئیک،دوره الیگوسینی

عمر: 25 ملیون سال

مکان:منطقه کوهستانی نزدیک سانتیاگو،جمهوری دومنیک

در این تراشه کهربا عنکبوت جهنده ای از راسته Saltcidae را می بینیم. دلیل نام گذاری این جانوران به این اسم آن است که هنگام شکار تا ارتفاع 50برابر قامت خود بالا می پرد و خود را بر روی شکار می اندازد. علاوه برچهار چشمی که در جلوی سر آن قرار دارد او دارای چهارچشم کوچک دیگر در بالای سر نیز می باشد. او از این چشم های کامل و پیچیده برای رصد شکار خود استفاده می کند.

بنابراین با دقت در این فسیل پی می بریم که این عنکبوت ها ملیون ها سال قبل نیز دارای صفات و ساختار های کاملی بوده اند اند ونکته دیگر اینکه در طول این همه سال کوچکترین تغییری بر آنها عارض نشده است.

انگل برگ ها

دوره: سینوزوئیگ،دوه ایوسینی-الیجوسینی

عمر: 25 ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

انگل برگی که در تصویر می بینید با اینکه به 25میلیون سال قبل مربوط می گردد کوچک ترین تفاوتی با نظایر کنونی خود ندارد. این حشره کوچک قامت دروغ بزرگ داروین را تکذیب می کند.

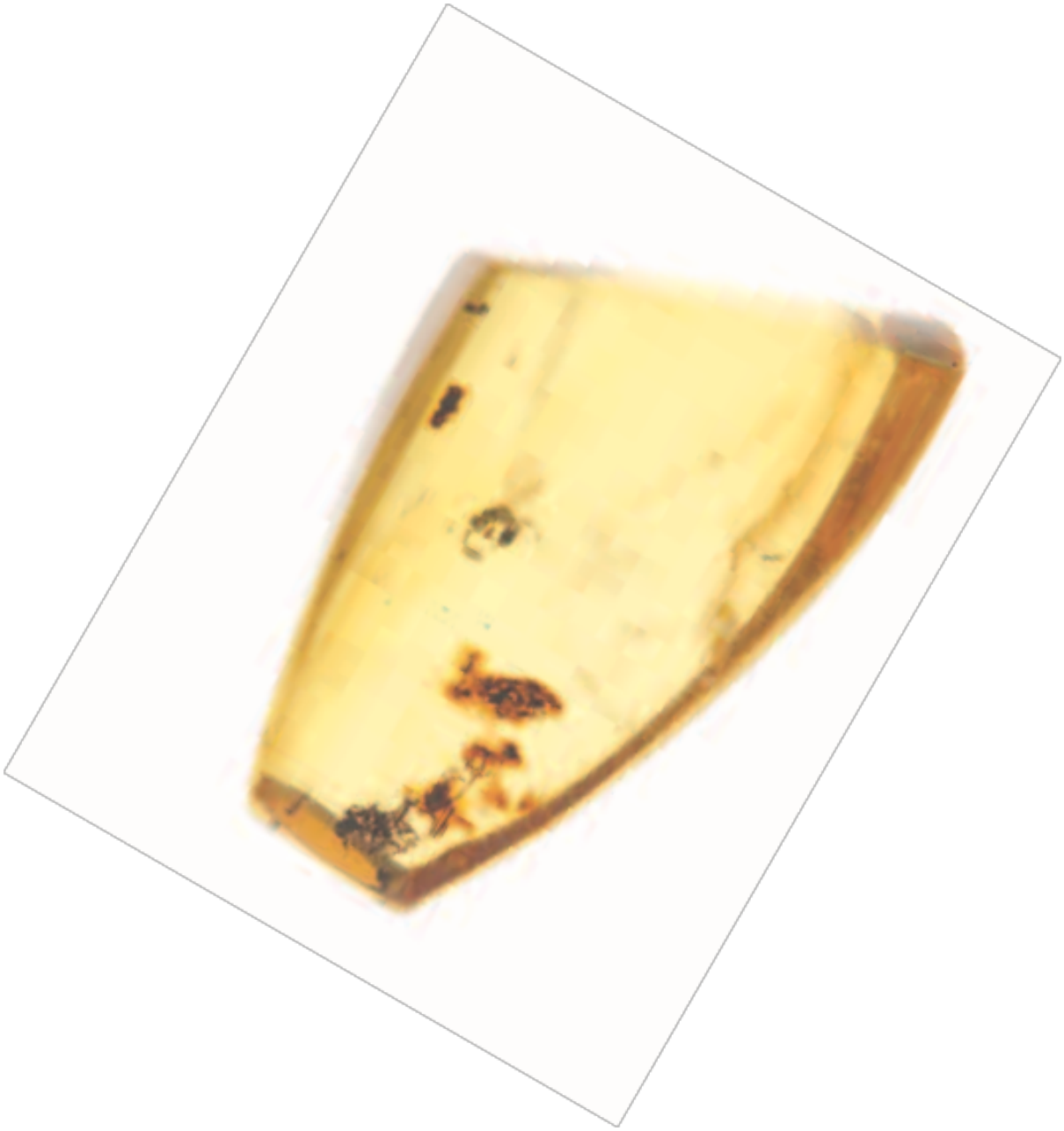

زنبور وحشی

دوره: سینوزوئیک، دوران الیگوسینی

عمر: 34ملیون سال

مکان: منطقه کوهستانی نزدیک سانتیاگو،جمهوری دومنیک

زنبور وحشی معمولا در زیر برگهای فروریخته درختان زندگی می کند. این حشره در مقابل سایر انواع حشرات بسیار آسیب پذیر است. در این تصویر می بینیم که این زنبور در حال پرواز به فسیل تبدیل شده است.

زنبور وحشی نیز طبق این کهربا مانند سایر جانداران تکامل نیافته است.

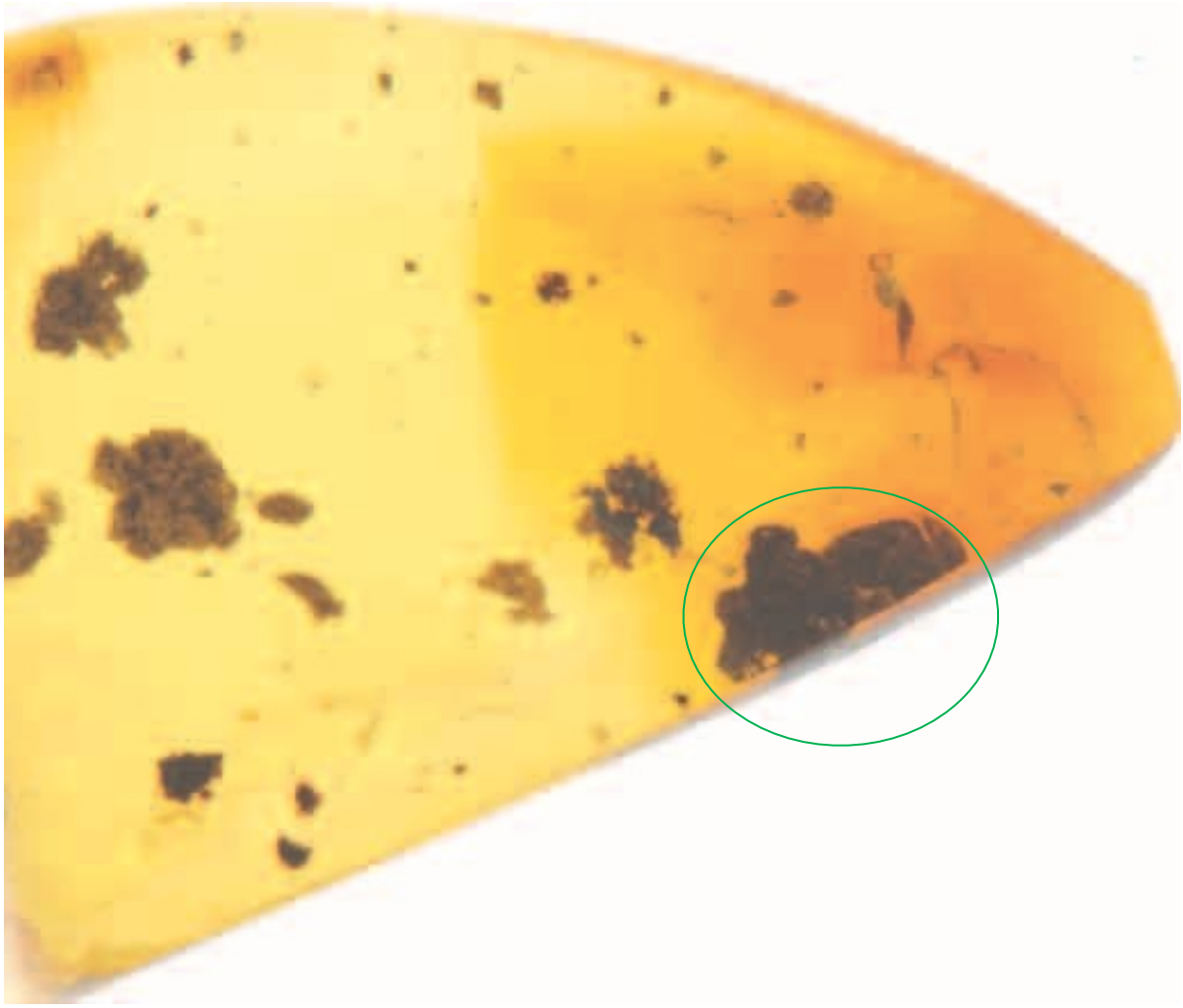

سوسک نعل اسبی

دوره: سینوزوئیک، دوره الیگوسینی

عمر:25 ملیون سال

مکان: منطقه کوهستانی نزدیک سانتیاگو،جمهوری دومنیک

این حشرات معمولا نزدیک کولونی مورچه ها زندگی می کنند. این فسیل 25ملیون ساله دال براین است که حشره مزبور سیر تکاملی ای طی نکرده است چون با فرزندان کنونی خود هیچ تفاوتی ندارد.

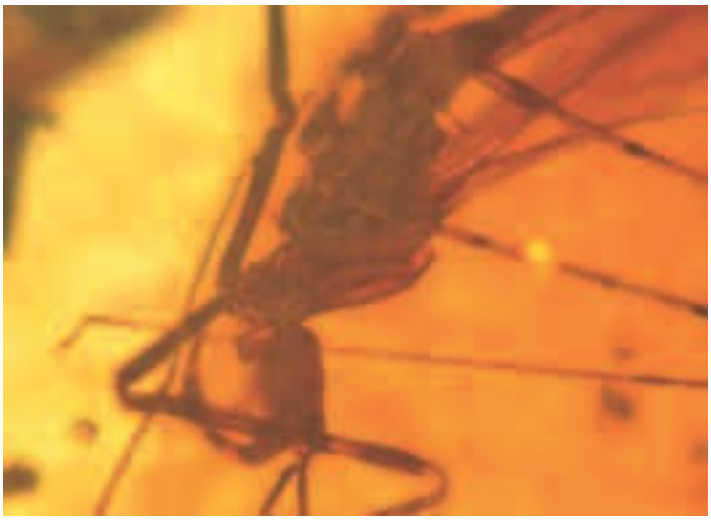

حشره تروریست

دوره:سینوزوئیک،دوره الیگوسینی

عمر:25 ملیون سال

مکان: منطقه کوهستانی نزدیک سانتیاگو،جمهوری دومنیک

در تراشه کهربا حشره ای را می بینید که از نایاب ترین افراد راسته Reduviidae می باشد. این حشره دارای پاهای نخ مانند است و عضو راسته فرعی Emesinae می باشد این حشره به روشی تغذیه می کند که به هضم خارجی معروف است. در این روش شکارچی سمی ازخود ترشح می کند و بر روی قربانی می پاشد با این کار شکار به حالت مایع مانندی در می آید و بعدا آن را می مکد. یکی از خواص بارز سم این حشره سرعت عمل بالای آن است این سم در عرض چند ثانیه شکار را گیج می کند. برخی از این حشرات به دنبال شکار خود بیرون رفته و به جستجو می پردازند اما برخی دیگر در جای خود باقی مانده و به انتظار شکار می نشینند. این حشره همه صفات فرزندانش که معاصر ماهستند را داراست حتی رنگ بالهایش نیز تغییری نکرده است. این فسیل نشان میدهد که حشرات تروریست نیز تکامل نیافته اند.

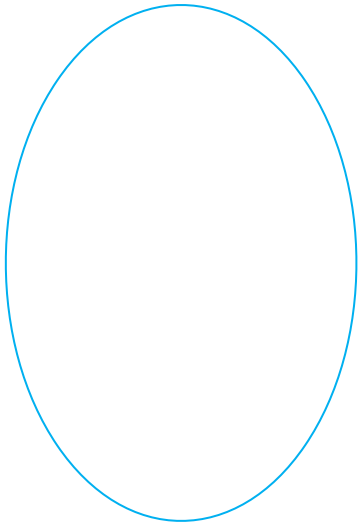

حشره تروریست در حین شکار

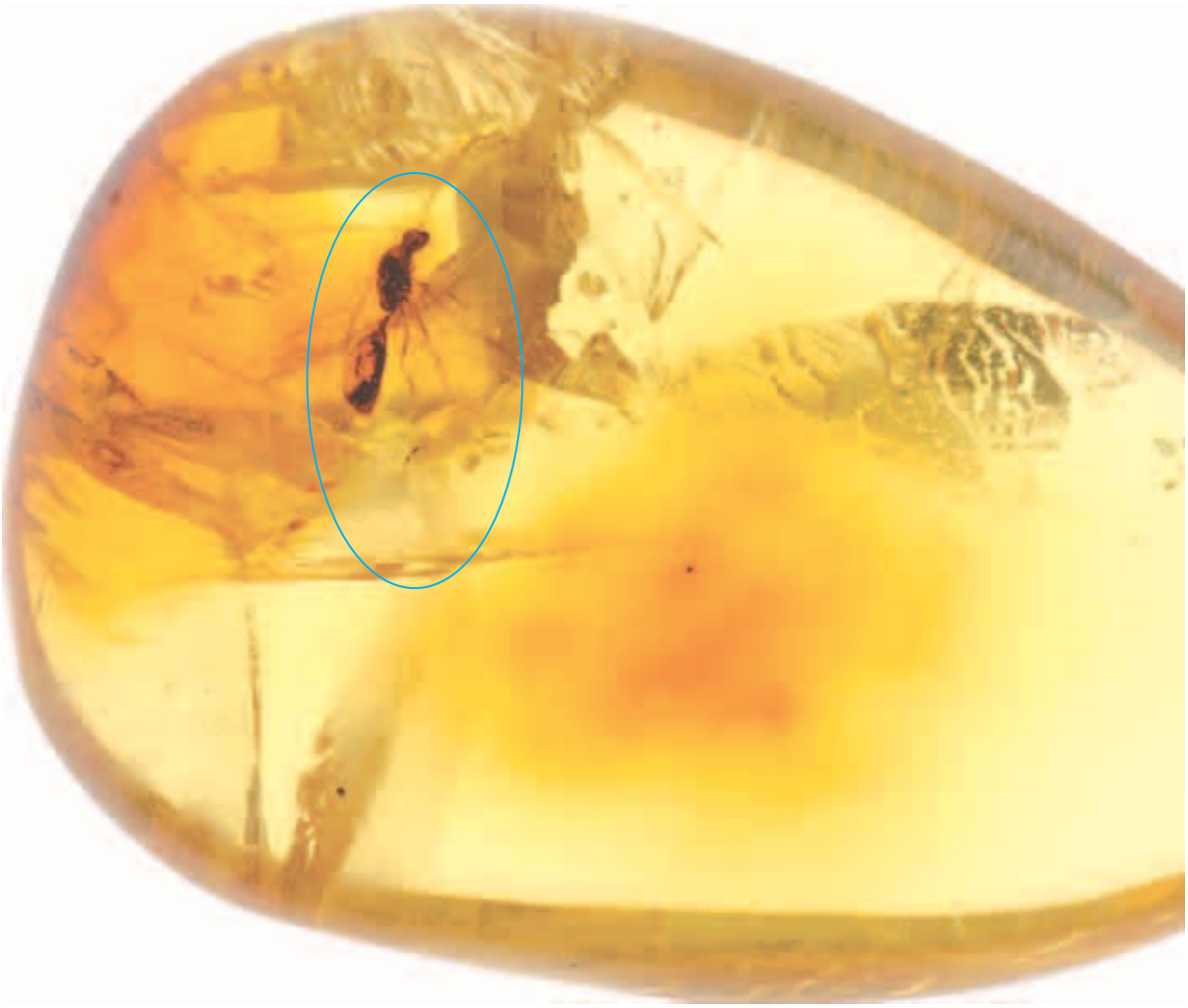

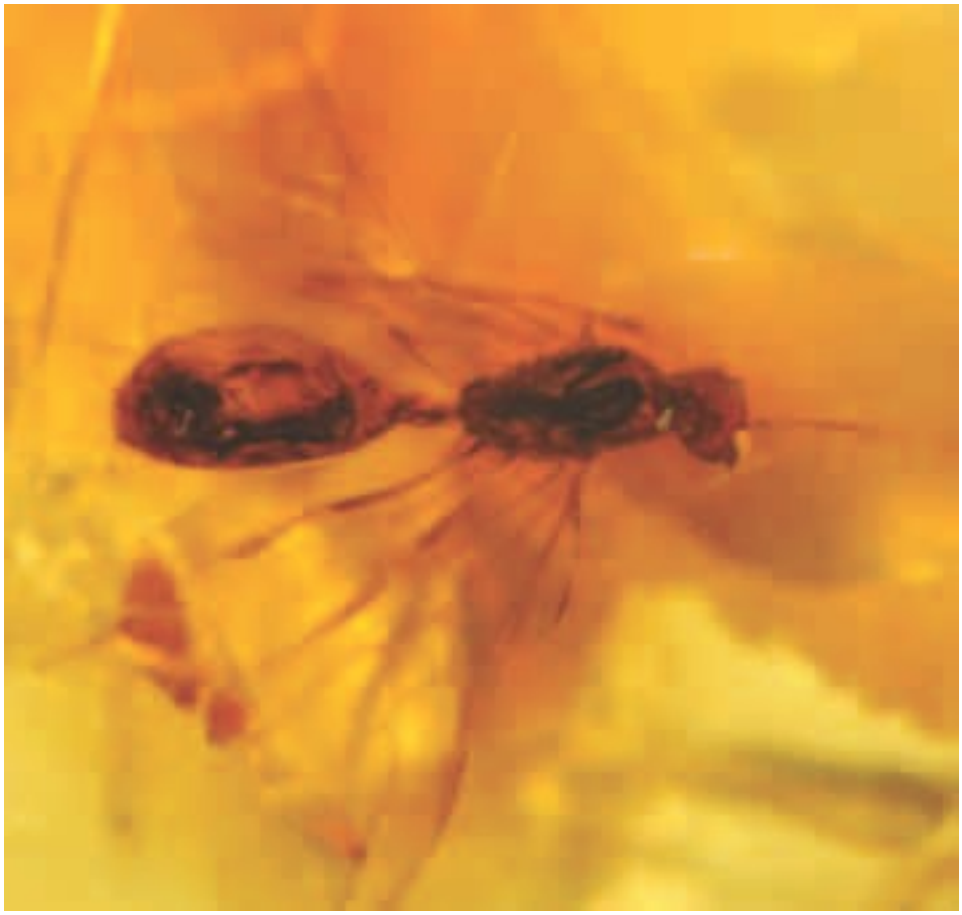

مورچه بالدار

دوره: سینوزوئیک، دوره میوسینی

عمر:25 ملیون سال

مکان:جمهوری دومنیک

یکی از انواع مورچه بالدار دارای بالهای درازی است که طول آنها از 5تا8 میلی متر متفاوت است. این حشره لانه خود را نزدیک به منابع غذا و آب درست می کند. این نوع مورچه در طول ملیون ها سال هرگز کوچک ترین تغییری نکرده است.

فسیل مورچه بالداری که داخل کهرباست و 25ملیون سال قدمت دارد بزرگترین دلیل برای این است که ویژگی ها و صفات آن در طول ملیون ها سال همگی ثابت بوده اند به عبارت دیگر سیر تکامل را طی نکرده است.

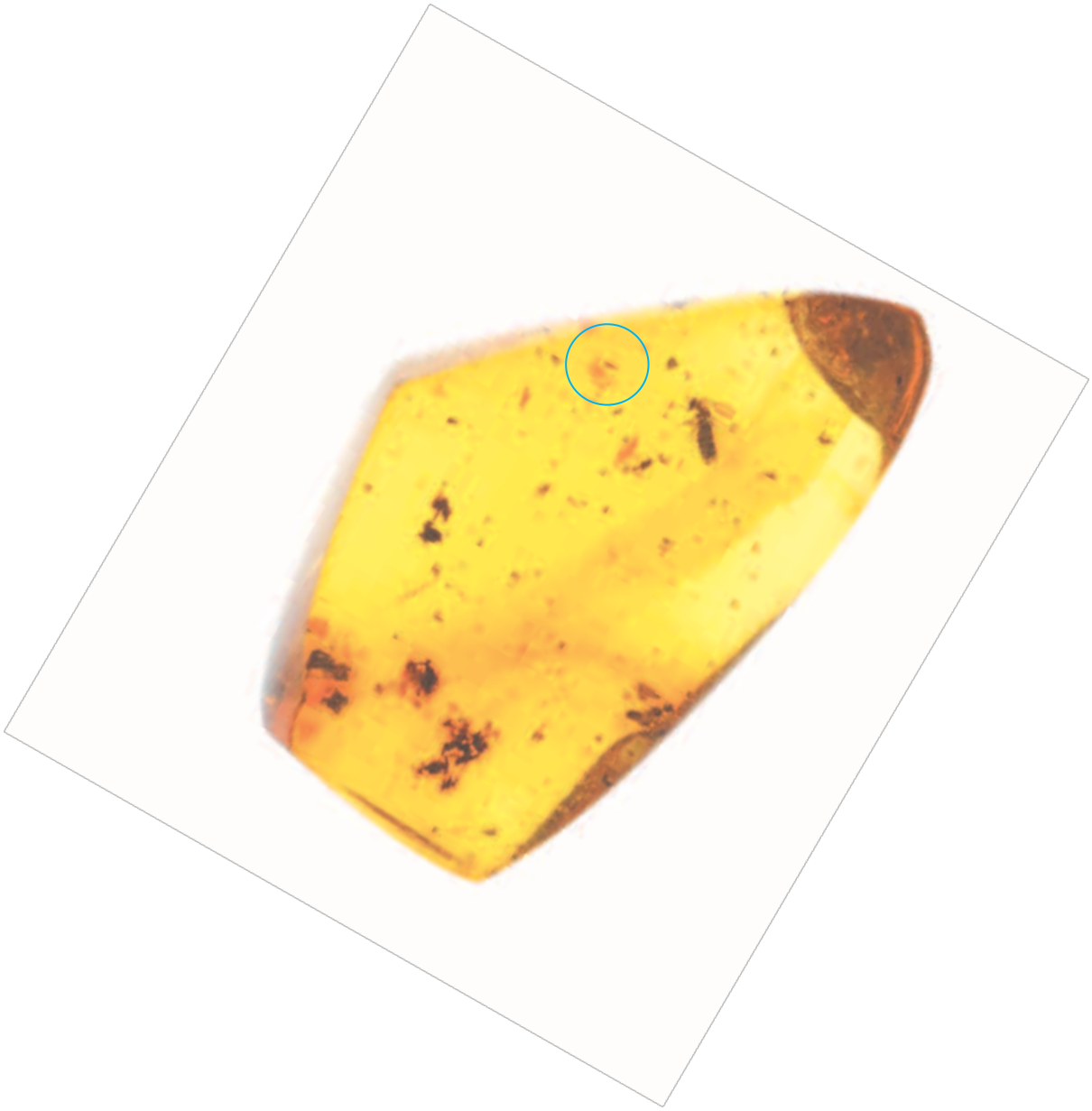

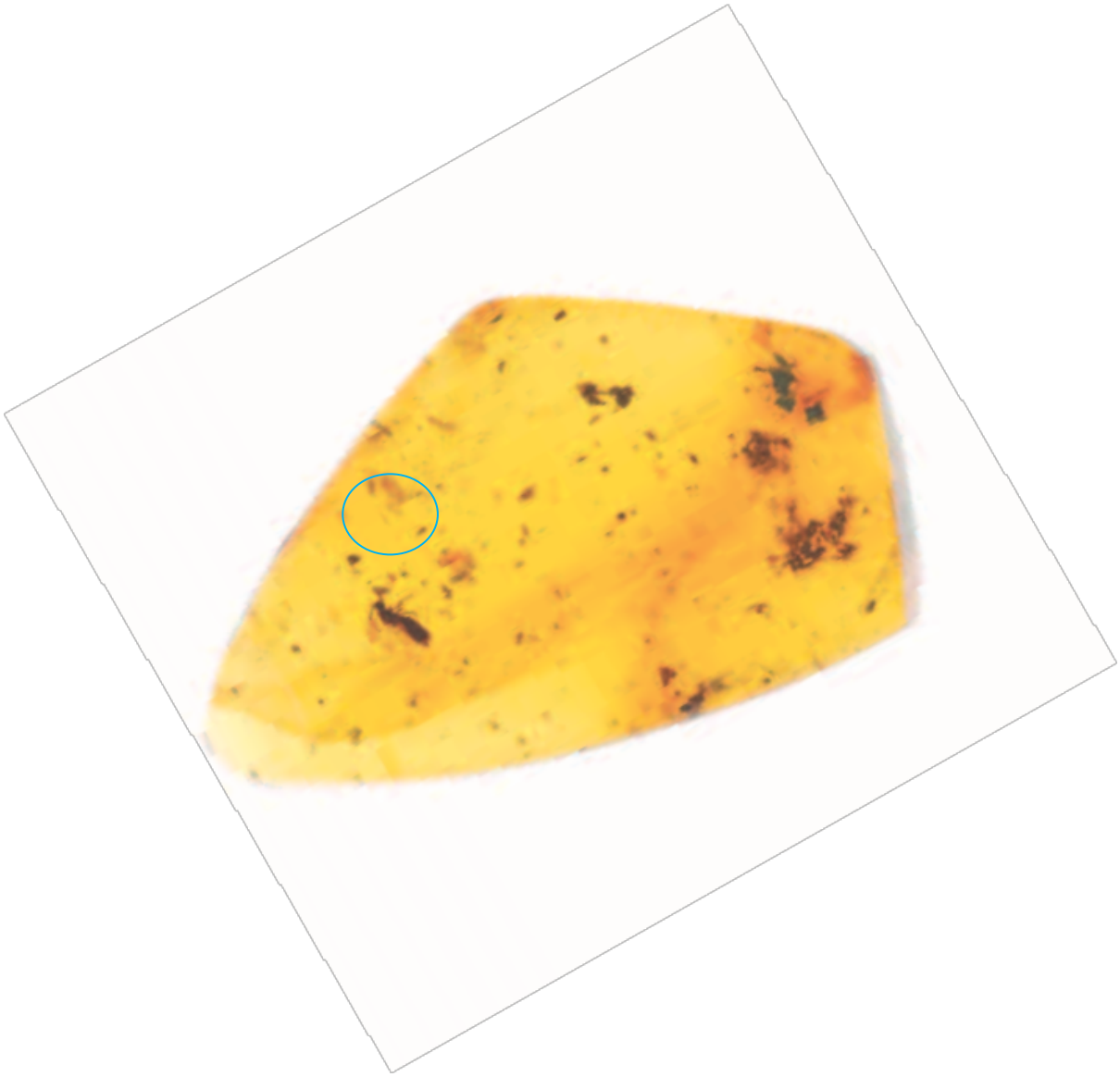

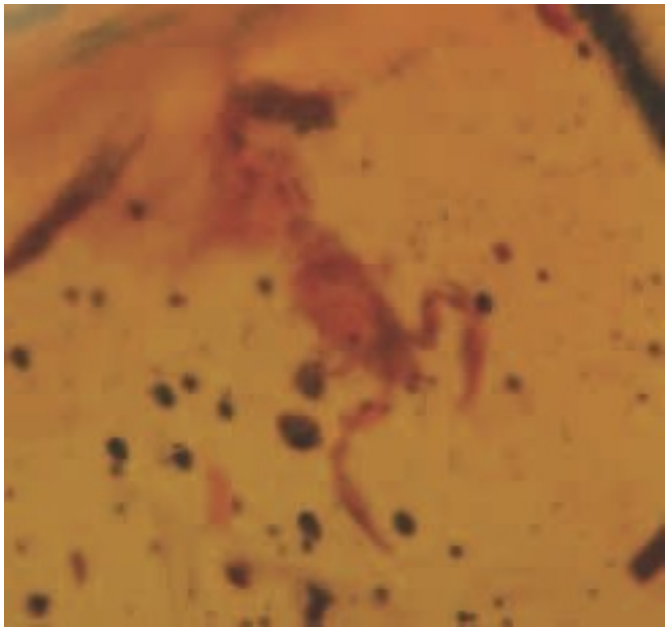

عقرب كاذب

دوره: سینوزوئیک، دوره الیگوسینی

عمر: 25 ملیون سال

مکان: منطقه کوهستانی نزدیک سانتیاگو،جمهوری دومنیک

عقرب کاذب در واقع نوعی عنکبوت شبیه به عقرب است.نیش ها و دم این حشرات مانند عقرب بلند نیست. آنها از چنگال هایشان برای فلج کردن شکار استفاده می کنندو در زیر برگ های فروریخته درختان،خاک و سنگ یافت می شوند. 2000نوع از این حشره در سراسر جهان زندگی می کنند.

با دقت در این فسیل در می یابیم که هیچ تفاوتی بین عقرب های کاذب کنونی و 25 ملیون سال قبل وجود ندارد. این تشابه دلیل محکمی بر عدم تکامل موجودات است.

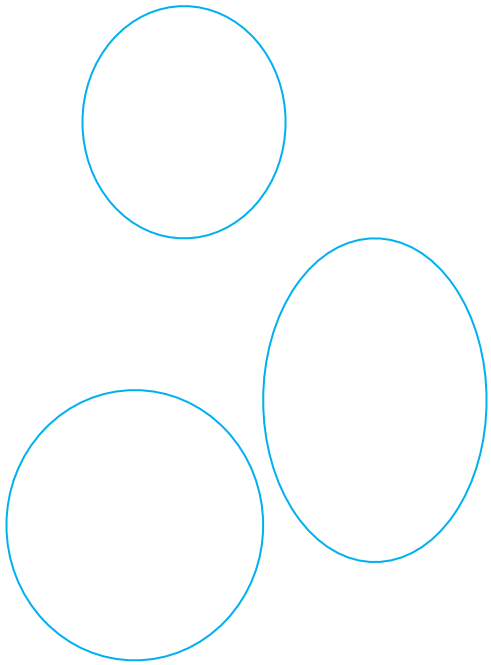

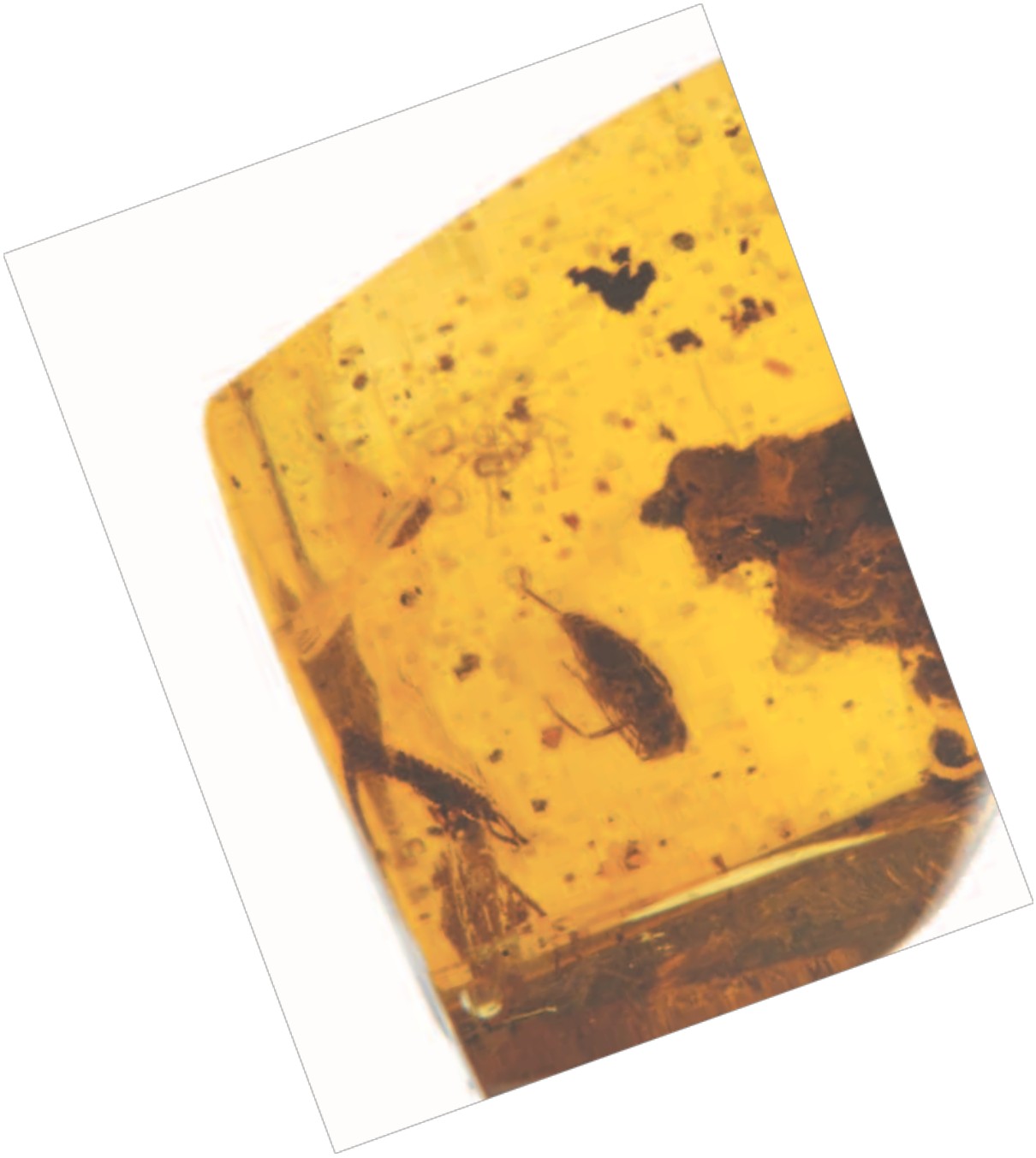

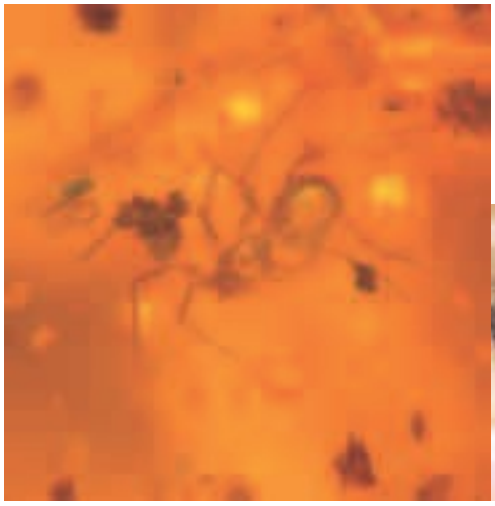

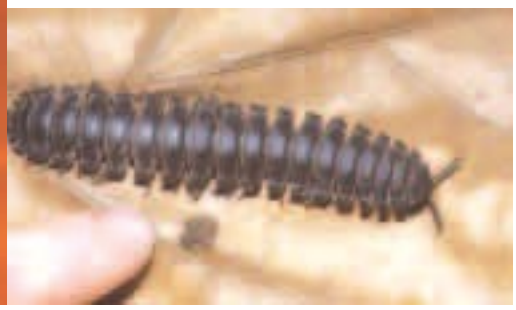

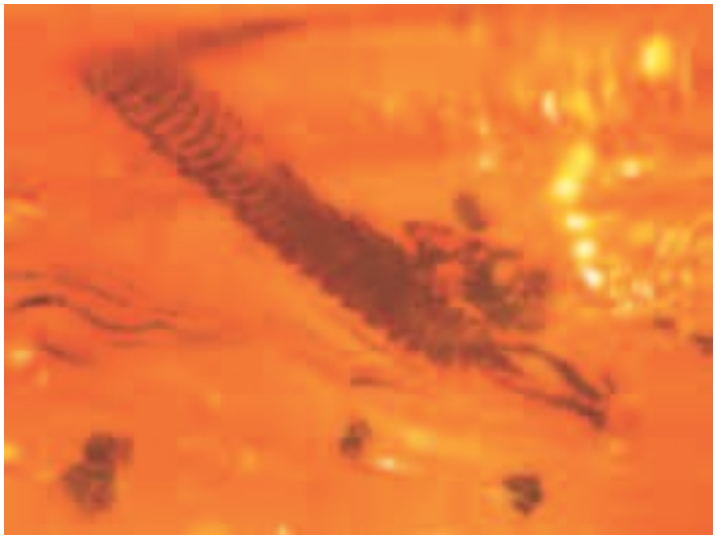

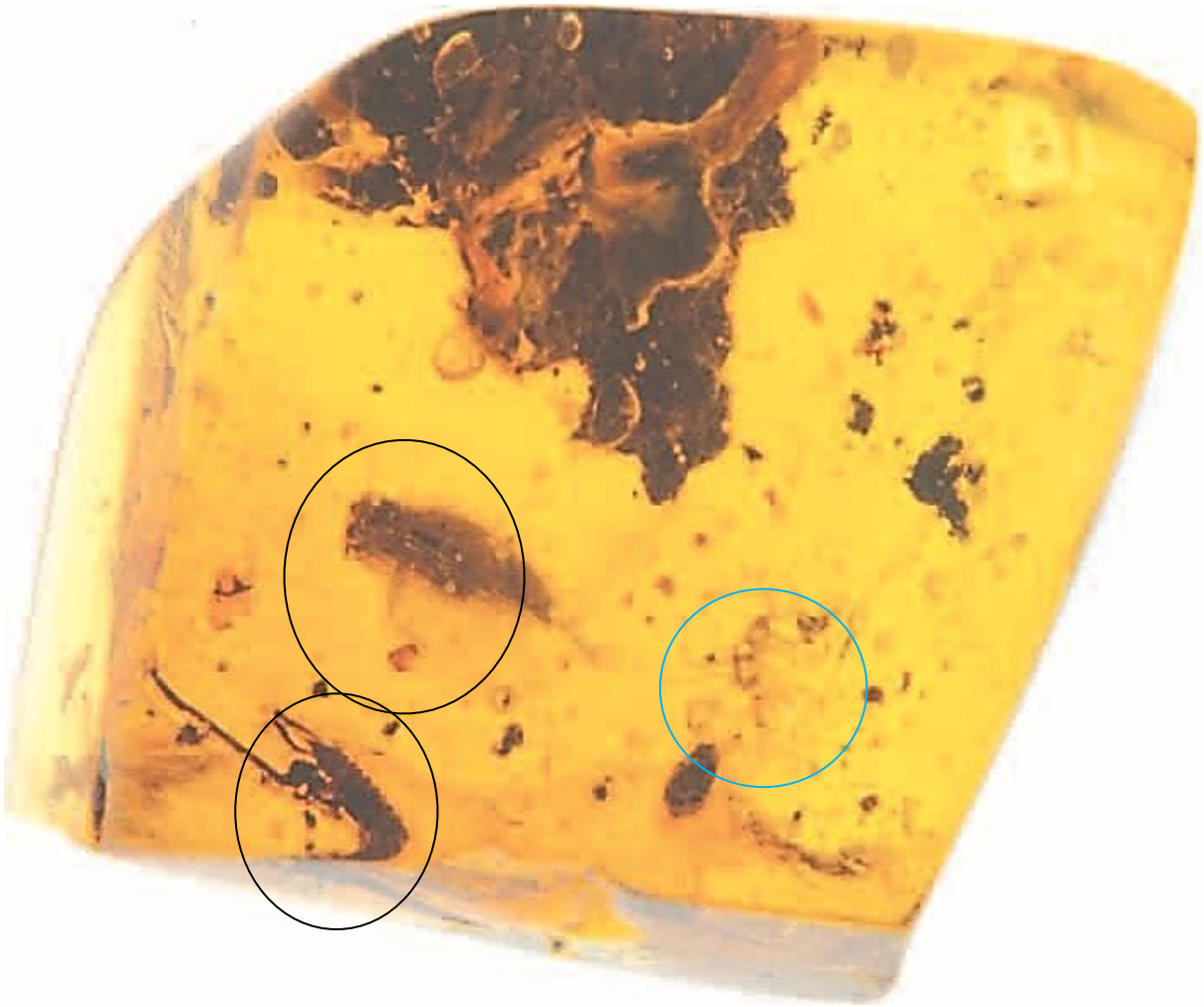

حشره آتشین ،هزارپا،عنکبوت

دوره: سینوزوئیک،دوران الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان: منطقه کوهستانی نزدیک سانتیاگو،جمهوری دومنیک

این حشره به راسته Pyrochroidae تعلق دارد و عموما آن را حشره آتش یا آتشین می نامند. در این فسیل به وضوح شاخک دندانه دار حسگر وی را می بینیم. در این کهربا یک هزارپا و عنکبوت نیز وجود دارد. از روی این فسیل ما به این نتیجه می رسیم که حشره آتش،هزارپا و عنکبوت ها در طول ملیون ها سال هیچ تغییری نکرده اند بنابراین موجودات در مراحل تدریجی به تکامل نرسیده اند بلکه از اول کامل و بی عیب ونقص بوده اند.

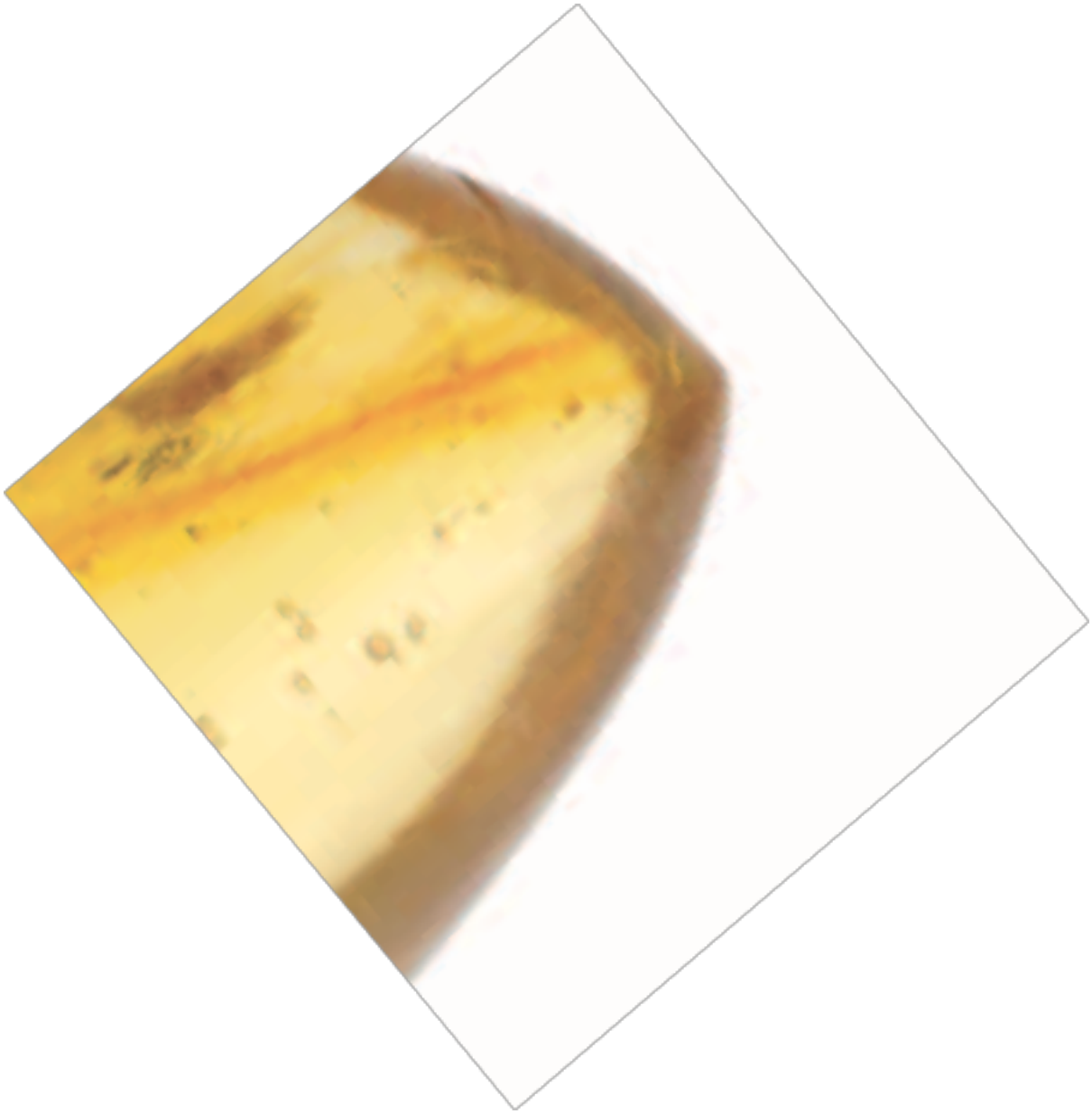

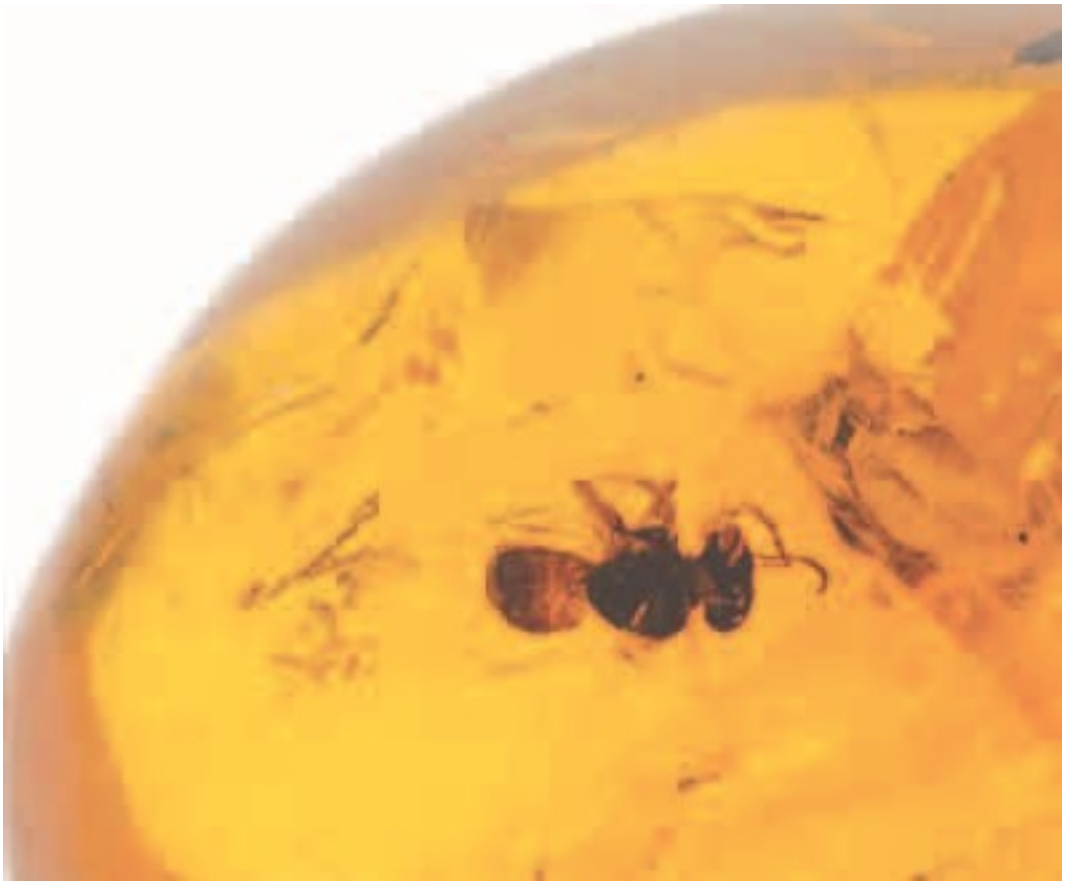

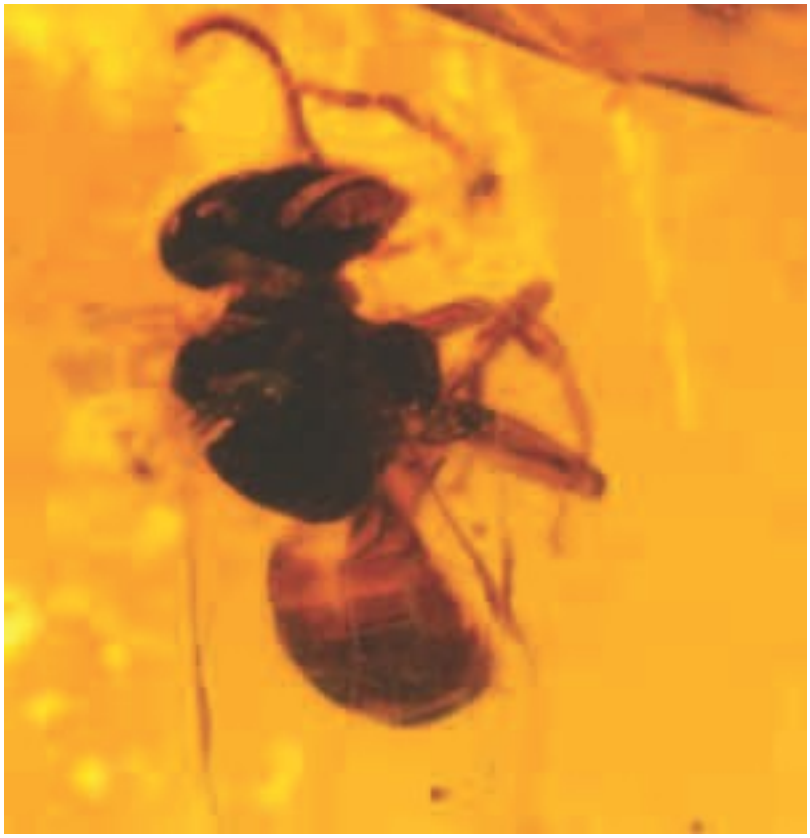

زنبورعسل بدون نیش

دوره: دوران سینوزوئیک،عصر الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

در این عکس دو فسیل از زنبورعسل بی نیش می بینید که داخل کهربا به فسیل تبدیل شده اند. نمونه زنده این جانداران با 25 ملیون سال قبل خود تفاوتی ندارند.

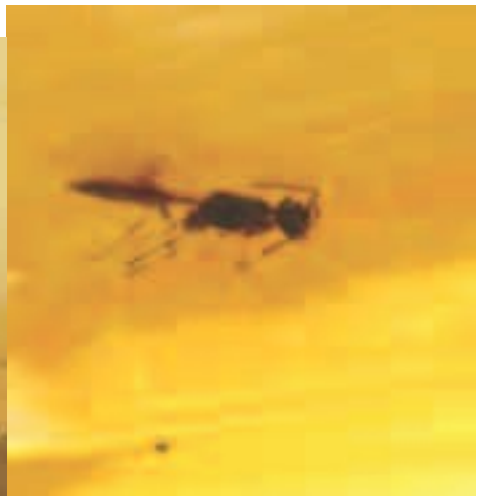

انگل زنبور وحشی، مگس گوژپشت

دوره: دوران سینوزوئیک،عصر الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک.

فسیل این دو حشره که 25ملیون سال قدمت دارد نشان می دهد که حشرات نیز مانند همه موجودات تکامل نیافته اند. این جانداران هنوز هم برساختارهای ملیون ها سال قبل خود باقی مالنده اند و کوچکترین تغییری نکرده اند.

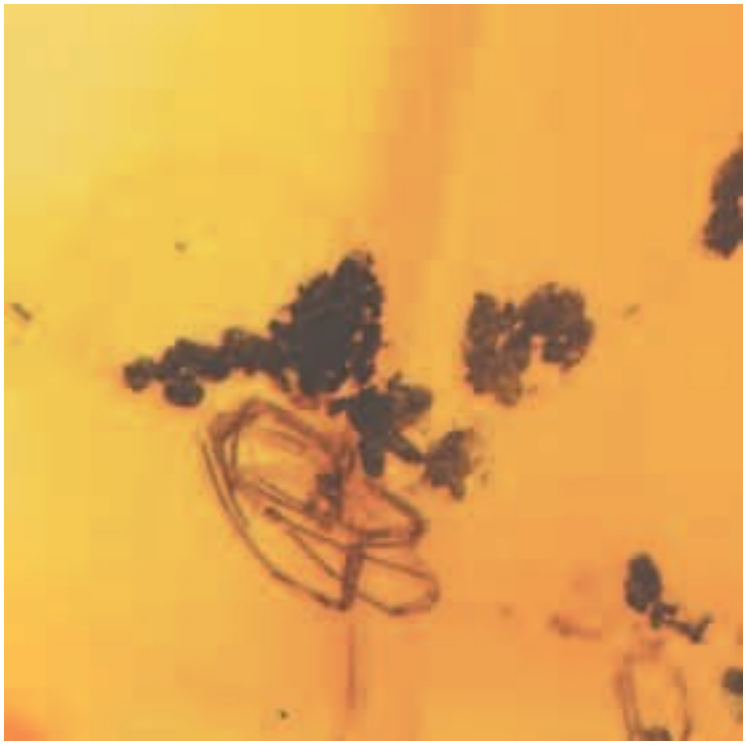

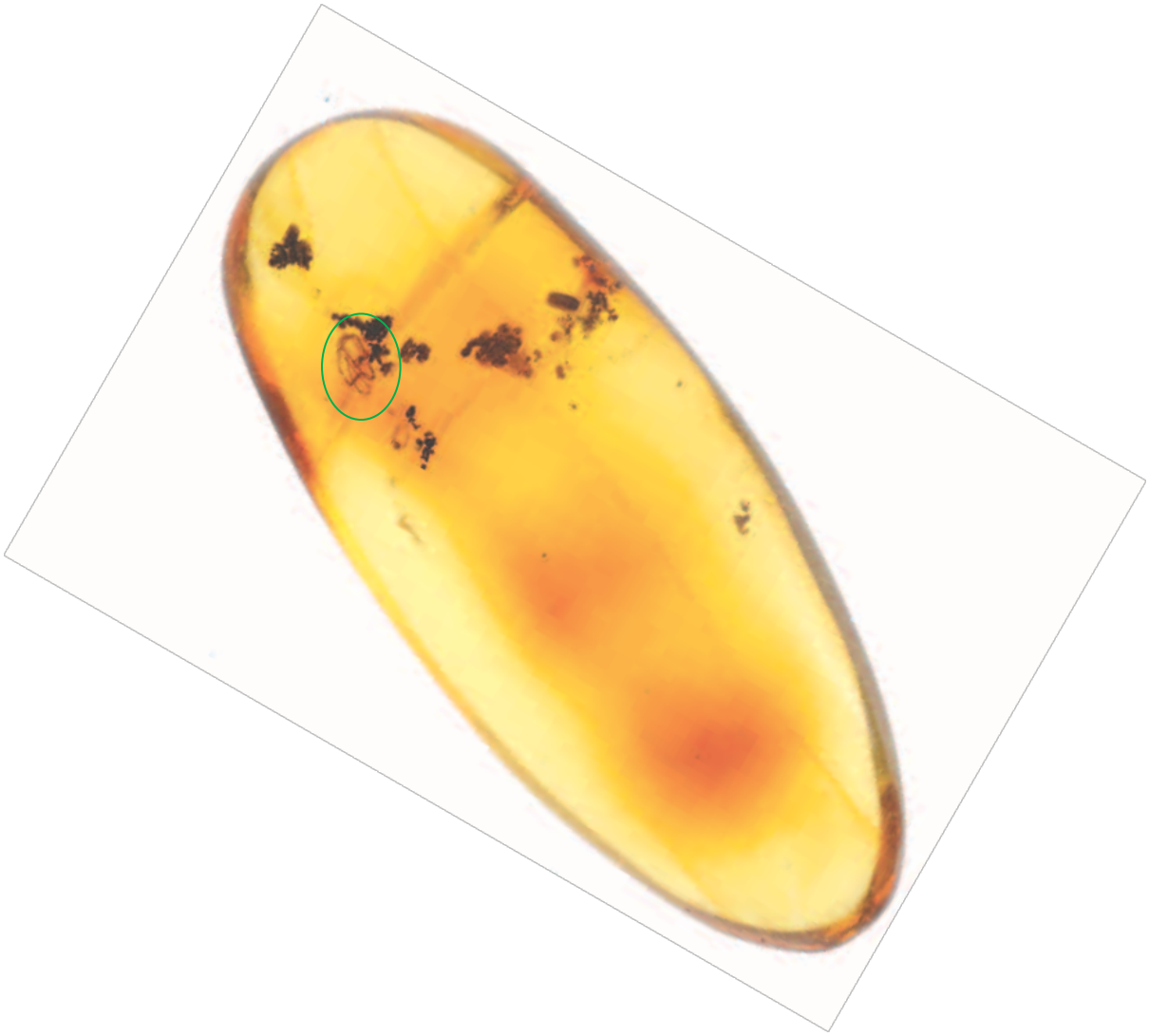

عنکبوت و تار آن

دوره: دوران سینوزوئیک،عصر میوسینی

عمر: 25ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

عنکبوت نیز مانند سایر جانداران در طول ملیون ها سال بدون تغییر مانده است. در این عکس عنکبوتی را می بینیم که همراه با تار خود 25ملیون سال قبل در صمغ درختی گرفتار و به فسیل تبدیل شده است. این جاندار که با نمونه های کنونی خود فرقی ندارد با زبان حال می گوید:

" ما تکامل نیافته ایم بلکه آفریده شده ایم."

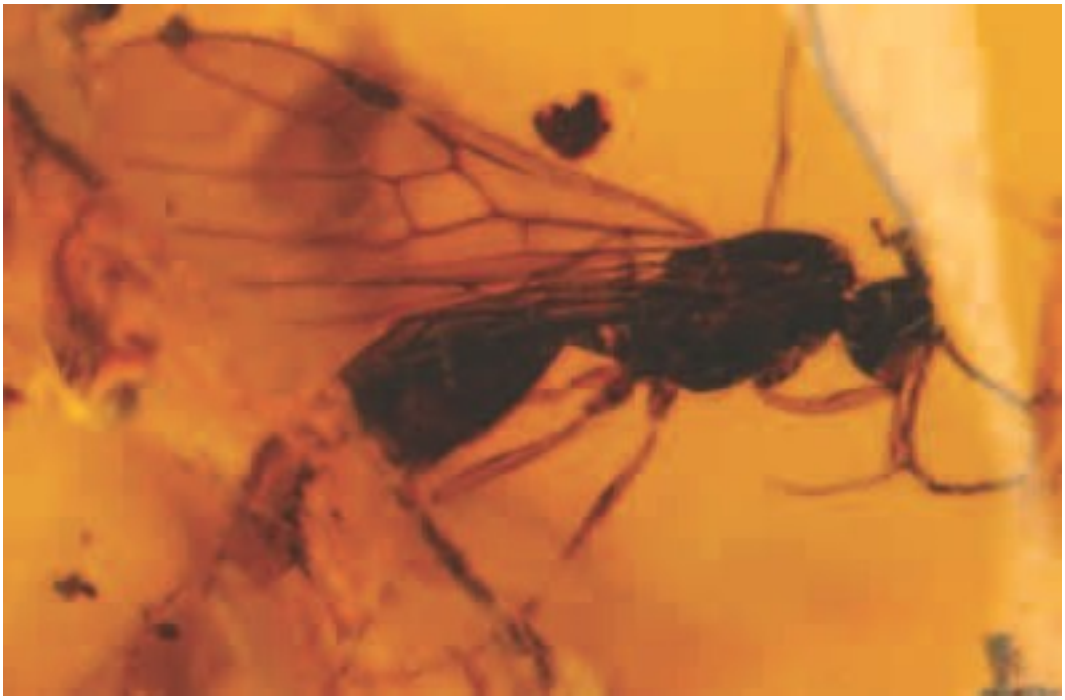

مورچه بالدار و مگس مازو

دوره: دوران سینوزوئیک،عصر الیگوسینی

عمر: 25ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

مورچه بالدار به همراه مگس مازو وجود در طول 25ملیون سال تغییری نکرده است.

حشره سن

دوره: دوران سینوزوئیک، عصرالیگوسینی

عمر:25میلیون سال

مکان:جمهوری دومنیک

حشره سن نیز مانند سایر موجودات با گذشت ملیون ها سال هیچ تغییری نکرده است. این حشرات که با فسیل های ملیون ها سال قبل خود از هرلحاظ یکسانند دلیل دیگری دال برآفرینش بی عیب ونقص موجودات از روز اول می باشند.

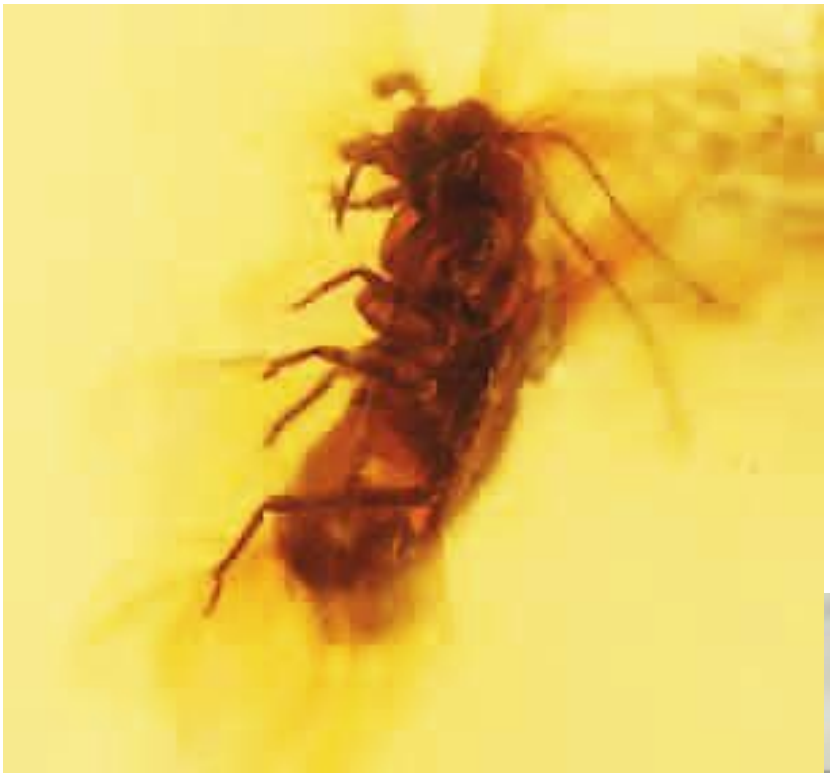

بیب پوست درخت

دوره: دوران سینوزوئیک،عصر میوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان:جمهوری دومنیک

تعدادغیر قابل تصوری فسیل از هزاران نوع حشره وجود دارد که همگی نشان می دهند موجودات از روزی که پا به عرصه ظهور نهاده اند کامل بوده و همواره بدون تغییر مانده اند یکی از این فسیل های زنده مربوط به حشره بیب پوستدرخت است که 25ملیون سال از عمرآن می گذرد.

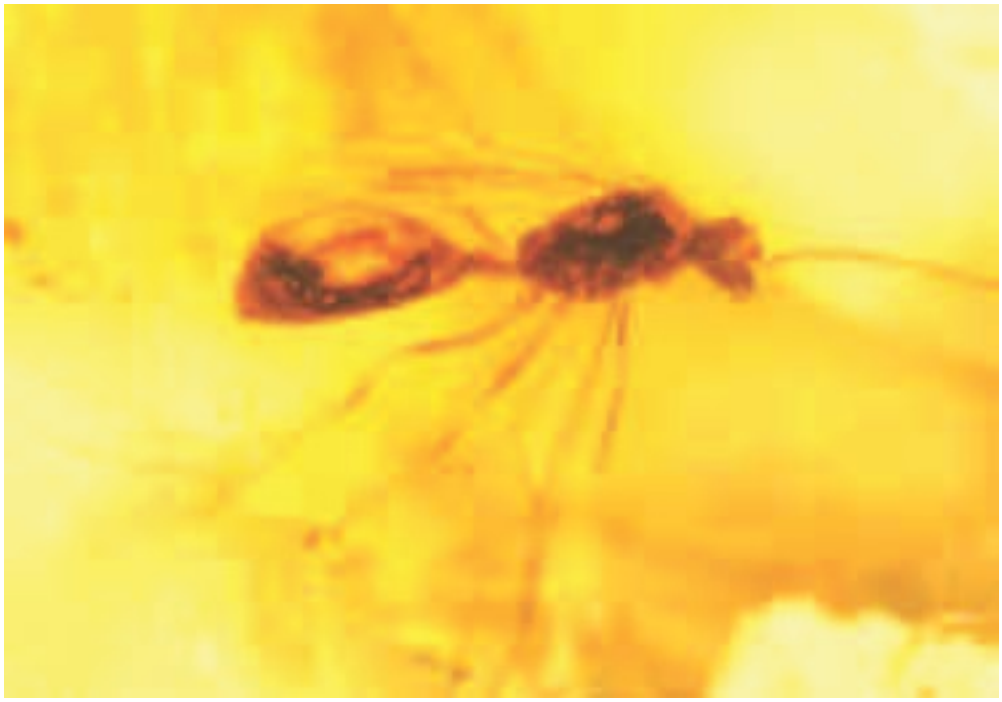

مورچه بالدار

دوره : دوران سینوزوئیک،عصر الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان:جمهوری دومنیک

این فسیل ثایت می کند که 25 ملیون سال قبل مورچه های بالدار کاملا به شکل امروزی خود بوده اند. و این حقیقت با نظریه تکامل که معتقد است موجودات ناقص بوده و رفته رفته کامل شده اند در تضاد است.

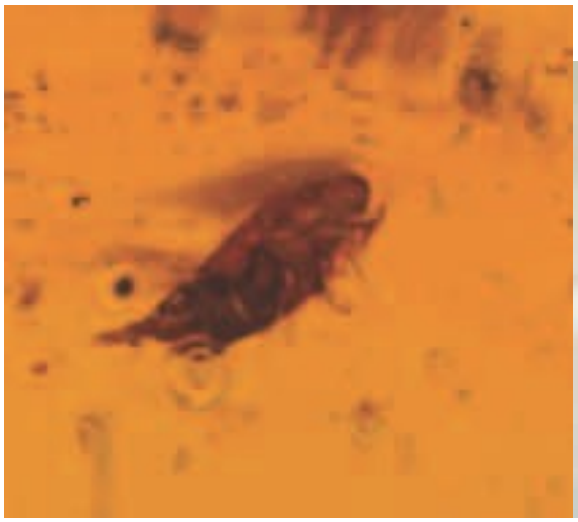

سوسک نعل اسبی

دوره: دوران سینوزوئیک،عصر الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان:جمهوری دومنیک

همه فسیل ها داروین را تکذیب می کنند. او فکر می کرد موجودات مختلف در ملیون ها سال پیش کاملا با شکل کنونی خود متفاوت بوده و به هیچ وجهی مانند امروز متنوع نبوده اند آنها در اصل همگی جد مشترکی داشته که در محیط های گوناگون به صورت های مناسب با آن تکامل یافته و موجودات کنونی را به وجود آورده اند. اما همه فسیل ها گویای این واقعیتند که موجودات هرگز تغییر نکرده اند و هرگونه ای جد مستقلی داشته که صفات خود را ازآن به ارث برده است یکی از این موجودات سوسک نعل اسبی است که کاملا به سوسک های امروزی شبیه است.

عنکبوت

دوره: دوران سینوزوئیک،دوره الیگوسینی

عمر: 25ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

فسیل دیگری از عنکبوت که نشان می دهد گذشت زمان و محیط صفات موجودات را تغییر نمی دهند.

مورچه بالدار

دوره: دوران سینوزوئیک،عصر الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان:جمهوری دومنیک

همانطور که می بینیم مورچه های بالدار در 25ملیون سال پیش هم فرقی با اکنون نداشته اند. بنابراین این موجودات نیز تکامل نیافته اند.

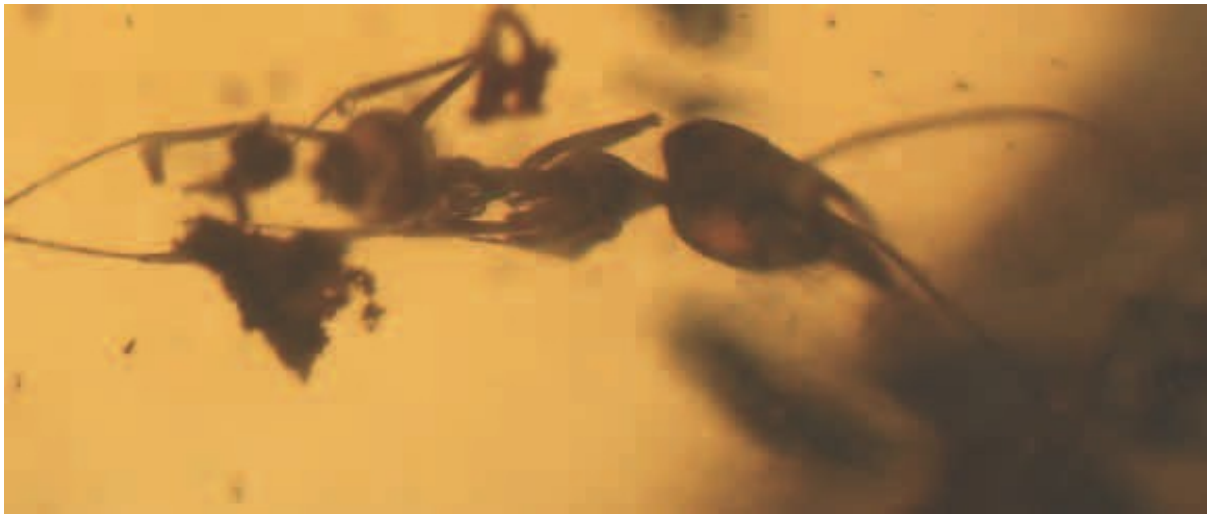

مورچه کارگر

دوره: دوران سینوزوئیک،عصرالیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان:جمهوری دومنیک

این تصویر نشان می دهد که مورچه در25ملیون سال قبل دقیقا به شکل کنونی خود بوده است. بنابراین گذر زمان موجودات را تغییر نداده وآنها را به تکامل نرسانده است.

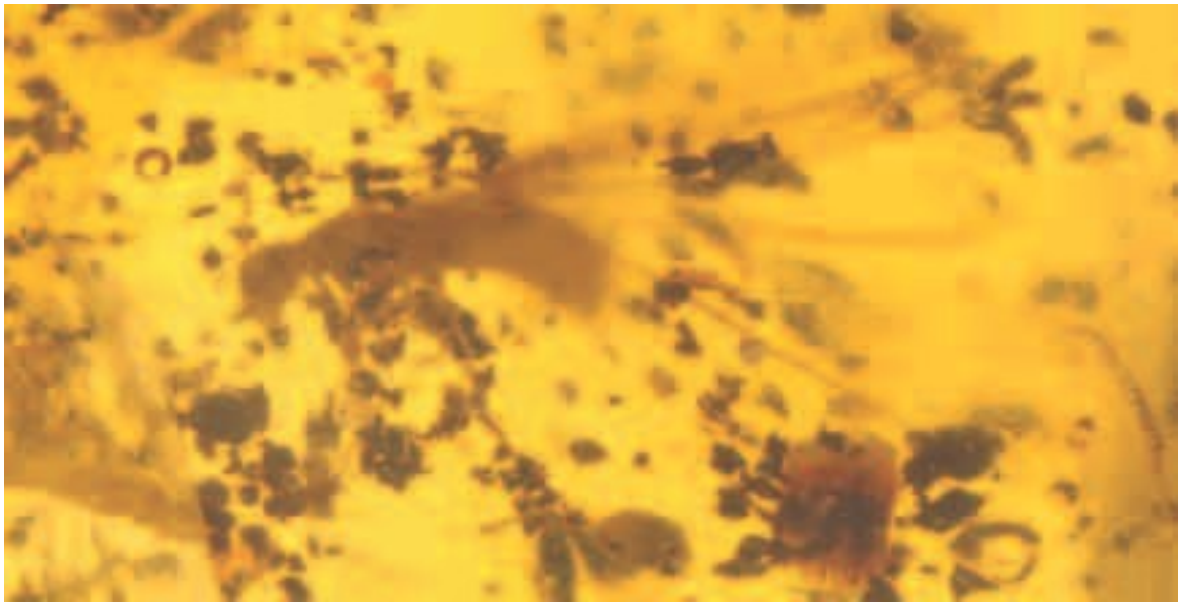

موریانه بالدار

دوره:دوران سینوزوئیک،عصر الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان:جمهوری دومنیک

موریانه بالداری که 25 ملیون سال قبل در صمغ درختان به دام افتاده و به فسیل تبدیل شده است نشان می دهد که این حشره در آن زمان نیز همه ساختارها و اندام های پیچیده خود را دارا بوده است. بنابراین این موجود نیز سیرتکامل را طی نکرده بلکه از ابتدا کامل بوده است.

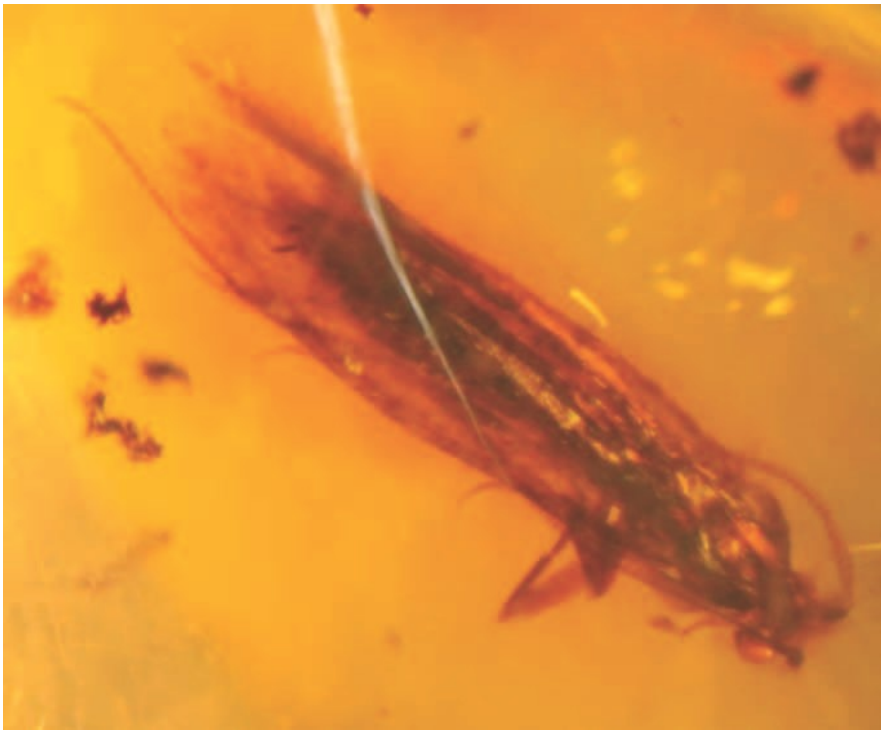

حشره کوچکلانه ، و سه پشه قارچ بال سیاه

دوره: سینوزوئیک،عصر الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان:جمهوری دومنیک

هر یک از این موجودات بدون هیچ تغییری در صفات وساختارهایشان از ملیون ها سال قبل به بقای نسل خود ادامه داده اند. عدم تغییر و تحول در موجودات نشاندهنده عدم تکامل آنهاست.

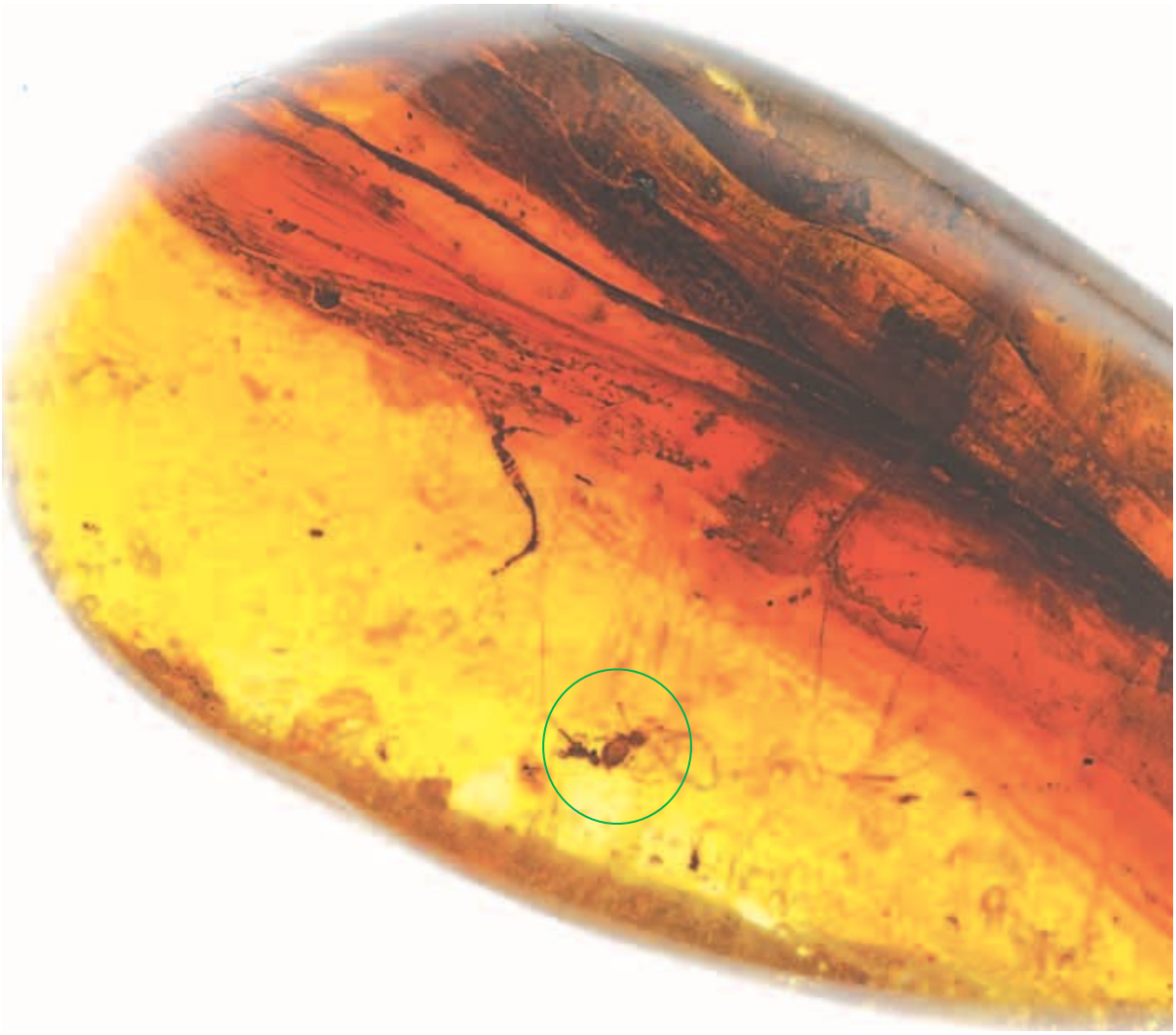

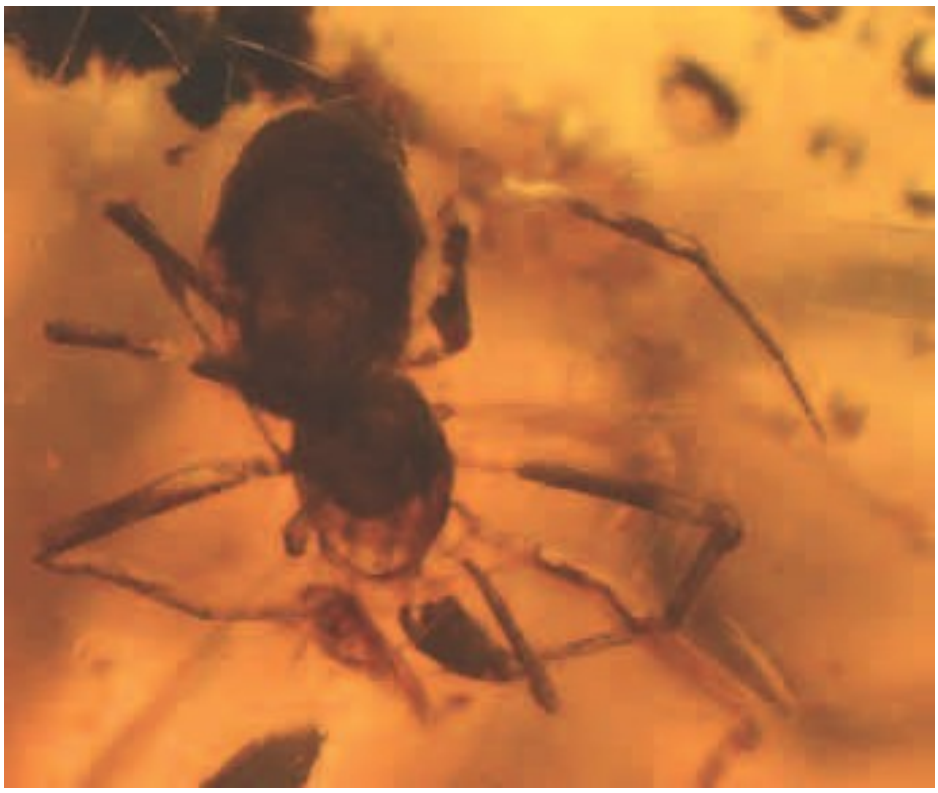

عنکبوت و تار آن

دوره: دوران سینوزوئیک،عصر الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان:جمهوری دومنیک

فسیل دیگری از عنکبوت و تارش را می بینید که در حدود 25ملیون سال قبل می زیسته است و با این وصف از هرلحاظ با عنکبوت های امروزی یکسان است. این ثبات اندام ها و ساختارها نظریه تکامل را رد می کند.

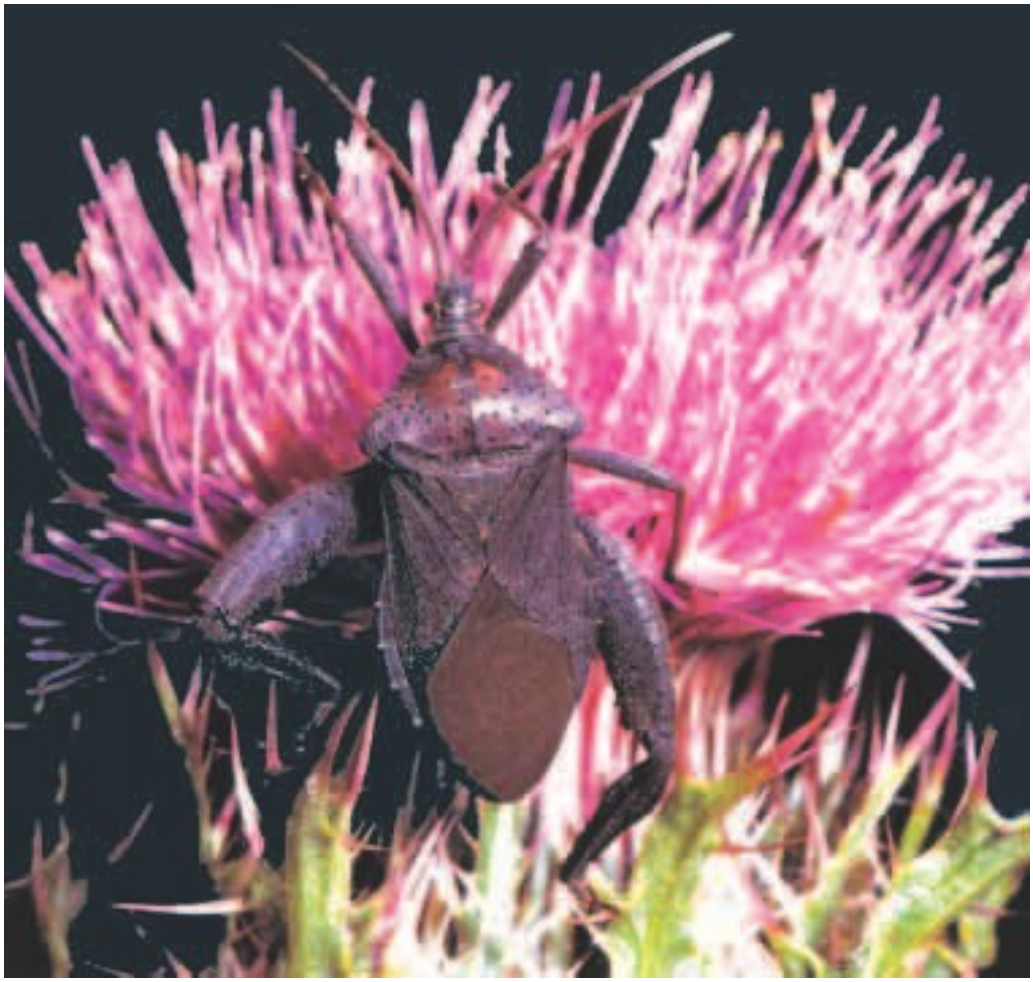

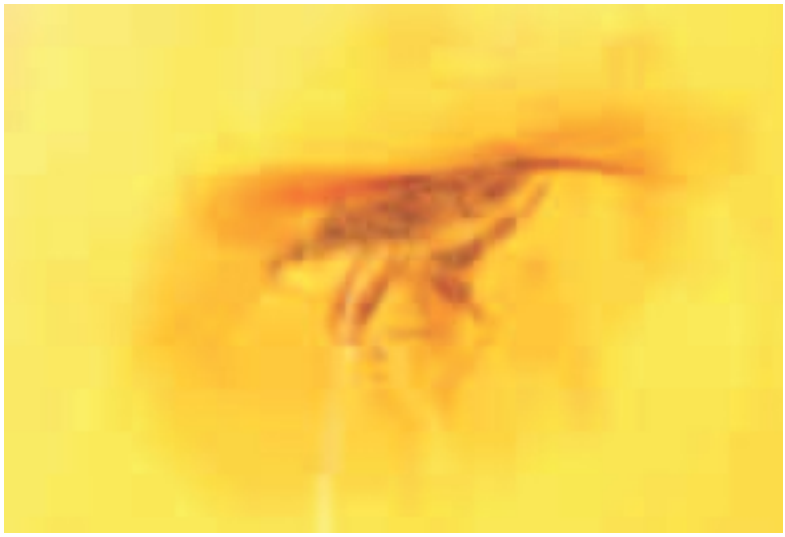

نوعی از ساس رختخواب

دوره: سینوزوئیک،عصرالیجوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

این حشره به راسته Hemipteraتعلق دارد که بیش از 48 هزار گونه را در بر می گیرد. این حشرات به طورناگهانی در فسیل ها ظاهر شده و تا زمان ما بدون تغییر مانده اند. این حشرات نیز نظریه داروین را تکذیب می کنند.

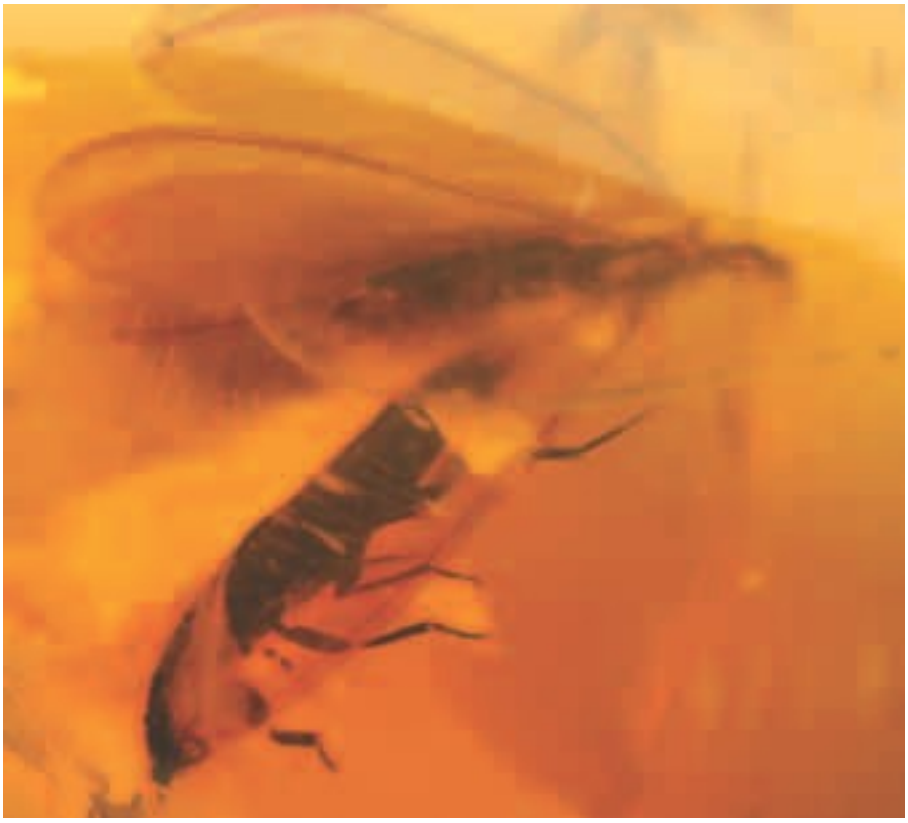

موریانه بالدار

دوره: سینوزوئیک، عصر الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

انواع مختلف حشرات بدون تغییر مانده ونظریه تکامل را در تنگنا قرار داده اند. فسیل این جاندارن دقیقا دارای صفات امروزی هستند بنابراین در اثر تغییرات تدریجی بسیار کند دارای این صفات نشده اند موریانه بالدار و حشره دیگری که همراه با آن در کهربا به دام افتاده اند 25ملیون سال قدمت دارند اما با نمونه های کنونی خود یکسانند.

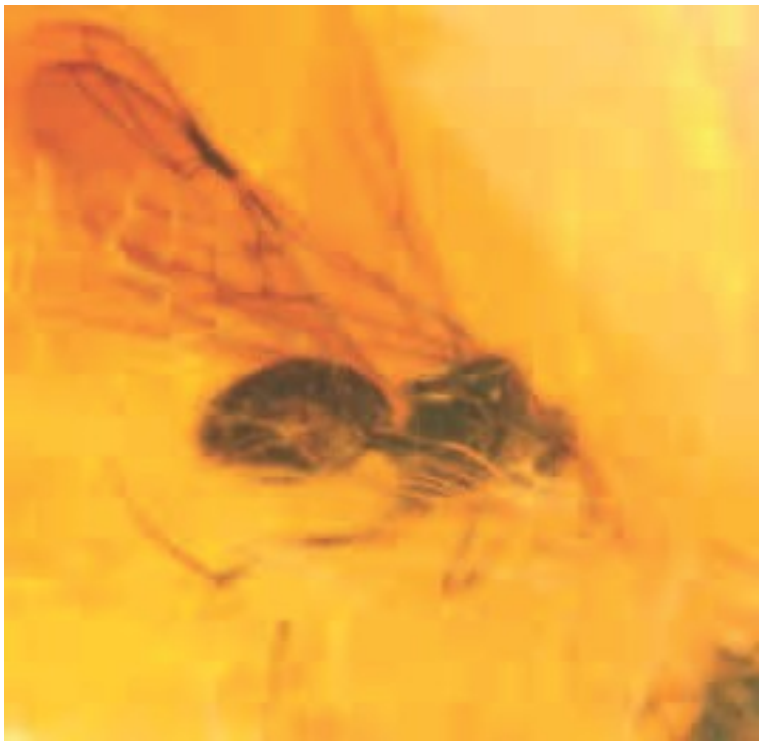

مورچه بالدار

دوره: دوران سینوزوئیک،عصر الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

مورچه بالداری که 25 ملیون سال است تغییری نکرده است بطلان نظریه داروین را می رساند. داروینیسم هرگز نتوانسته است تفسیری برای این ثبات بیاید.

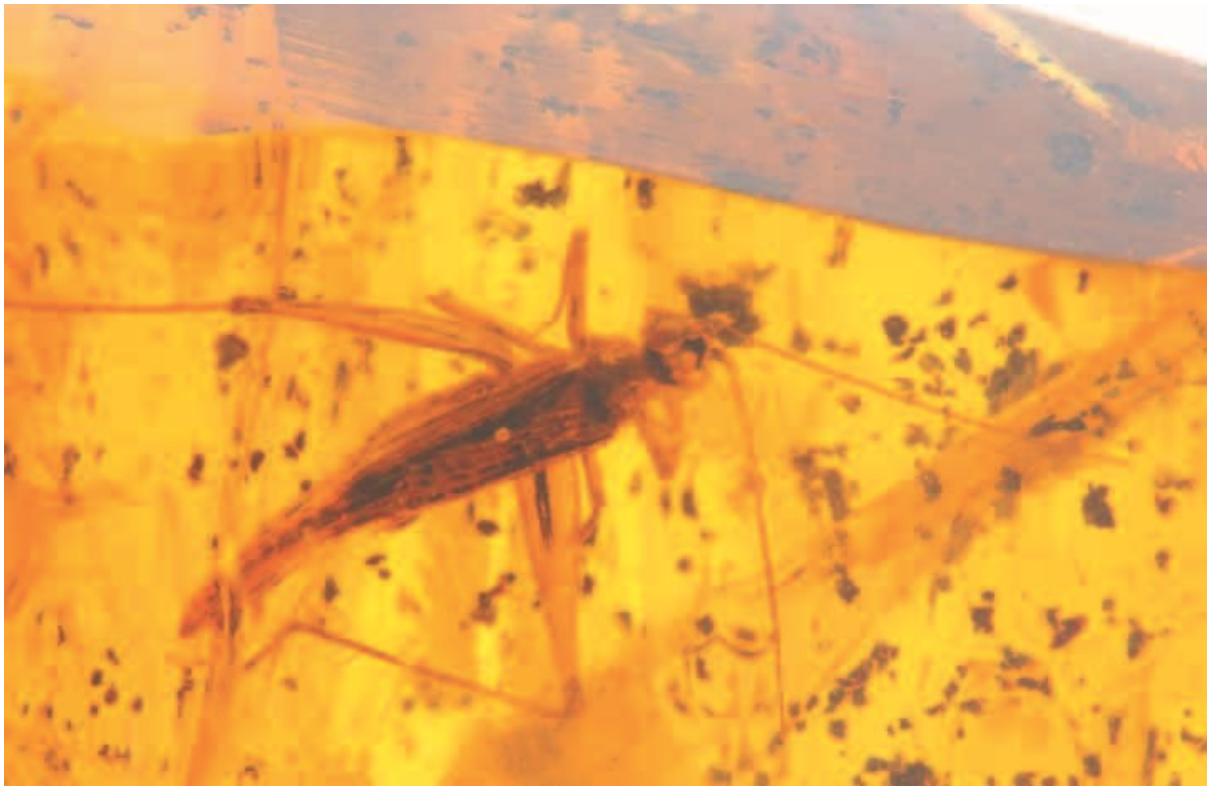

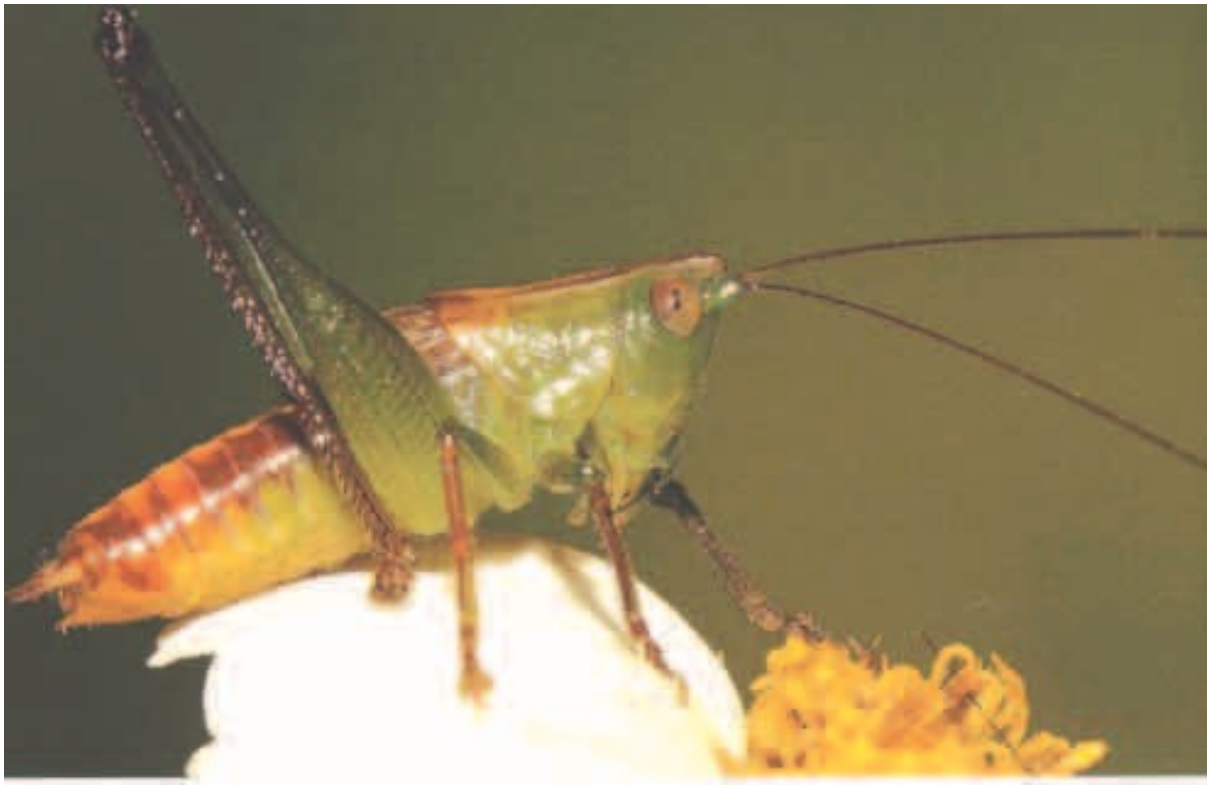

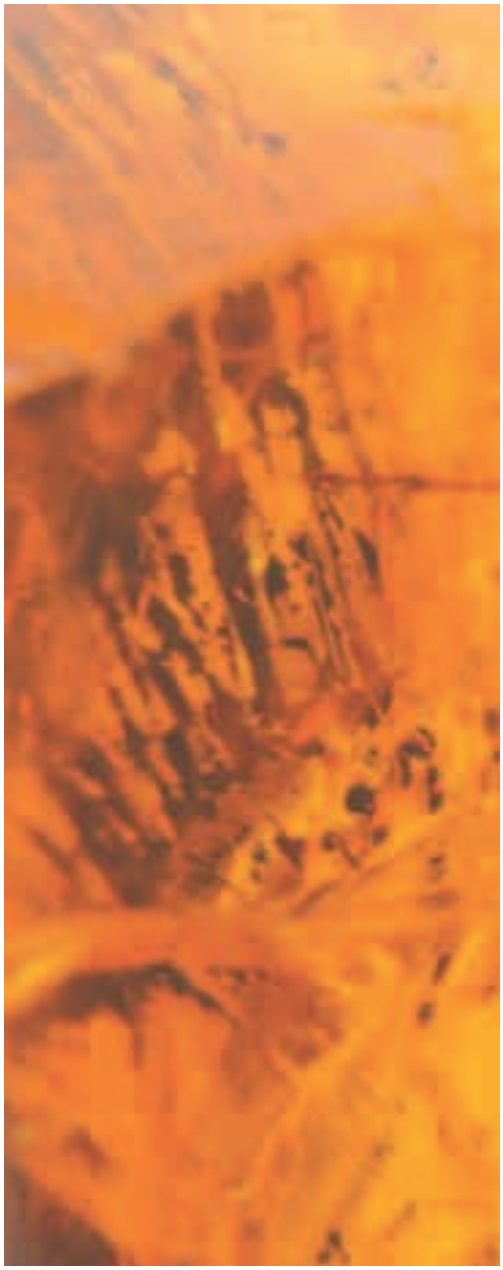

ملخ

دوره: دوران سینوزوئیک،عصر الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان:جمهوری دومنیک

همه فسیل های ملخ با نمونه های زنده کاملا مطابقت می کنند. و عدم تغییر و تحول این حشره در طول 25 ملیون سال هیچ سنخیتی با نظریه تکامل ندارد.

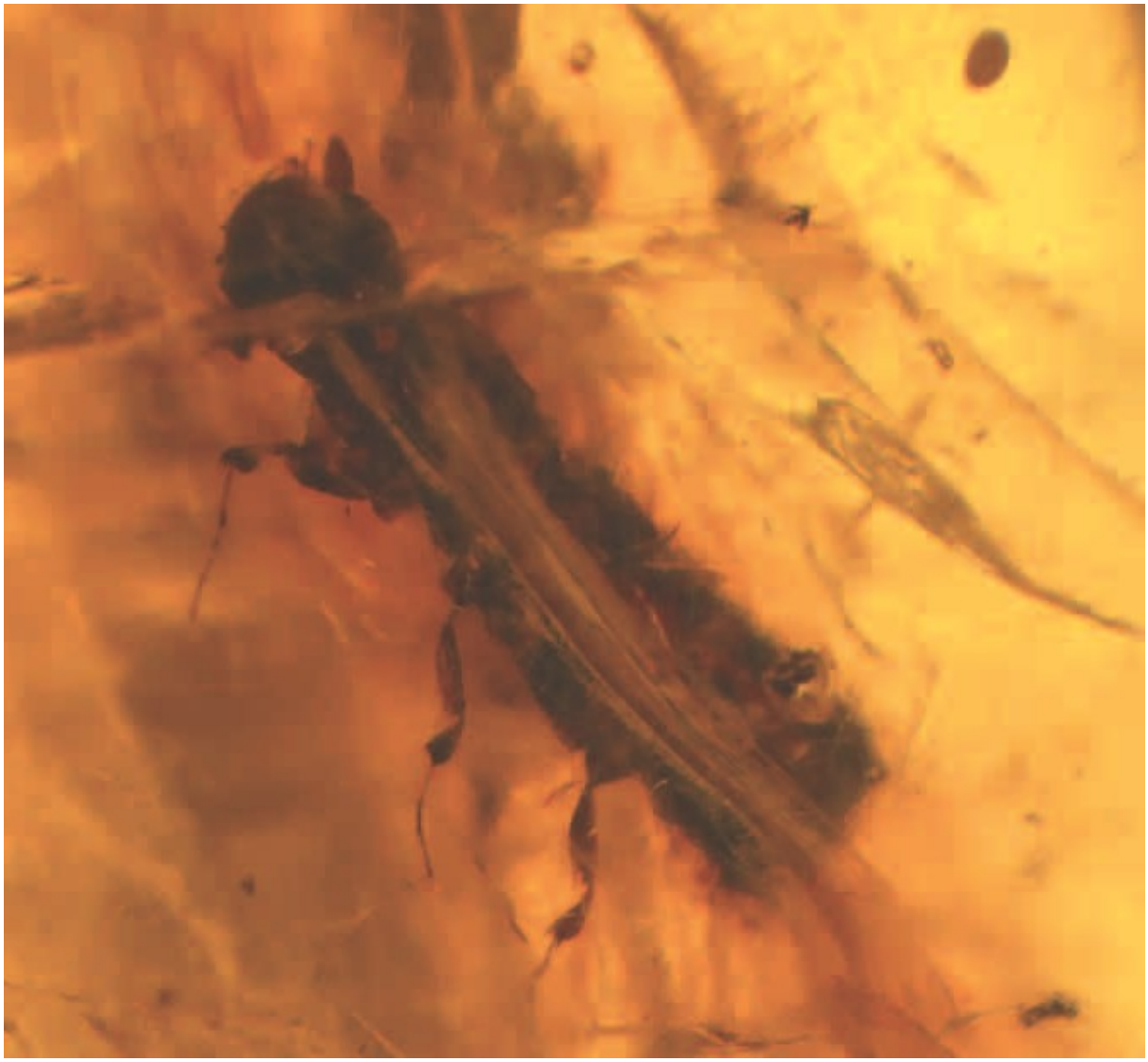

حشره ثقابه

دوره: دوران سینوزوئیک،عصر الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

کسانی که به تکامل اعتقاد دارند نمی توانند فسیلی بیابند که تکامل حشرات را نشان دهد اما ده ها هزار فسیل از حشرات امروزی وجود دارد که ثابت می کند آنها به طور کاملا ناگهانی پا به گیتی نهاده و همه صفات امروزی خود را از همان آغاز داشته اند. یکی از این فسیل ها مربوط به حشره ثقابه است که از 25 ملیون سال قبل تا کنون بدون تغییر مانده است.

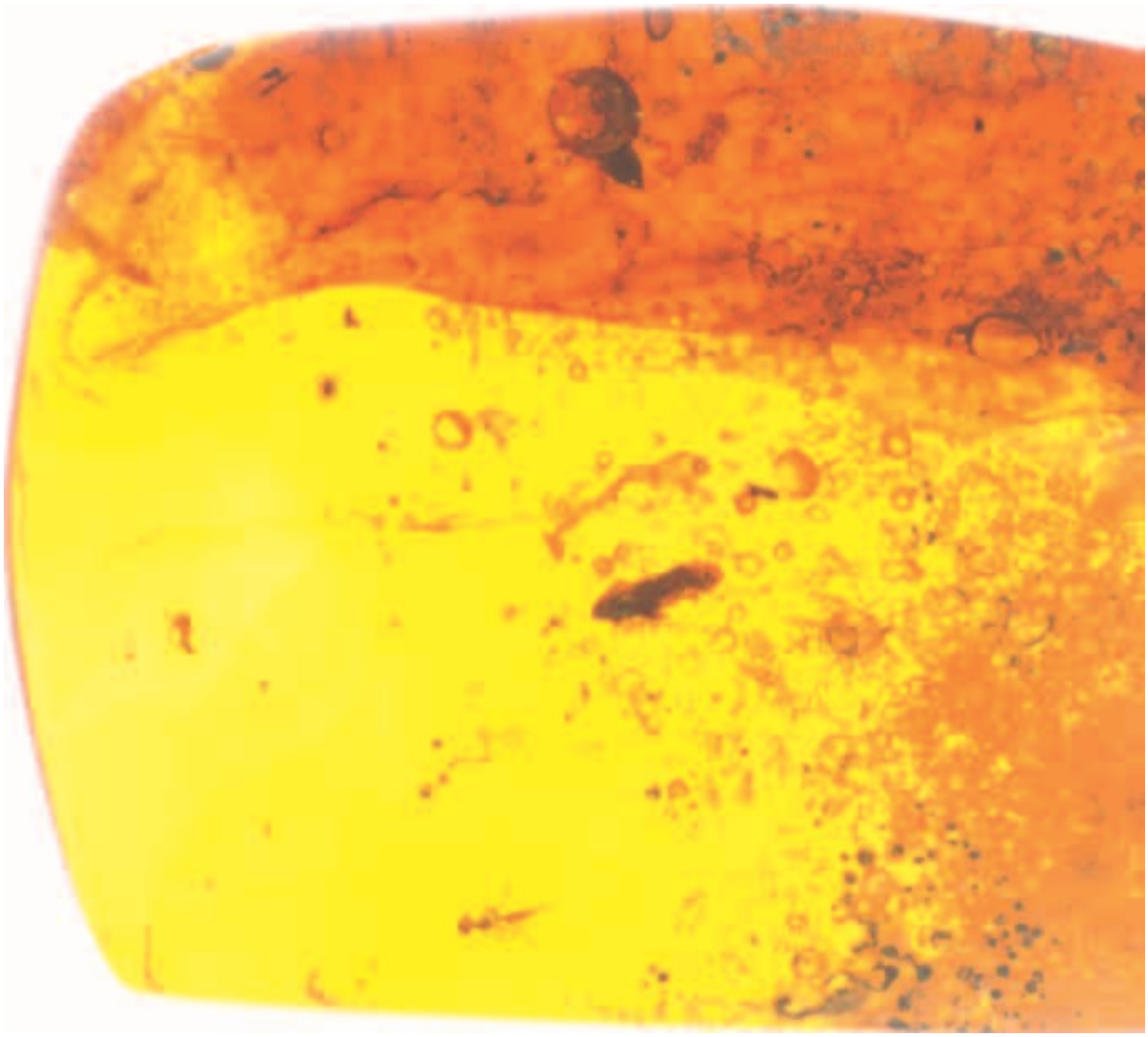

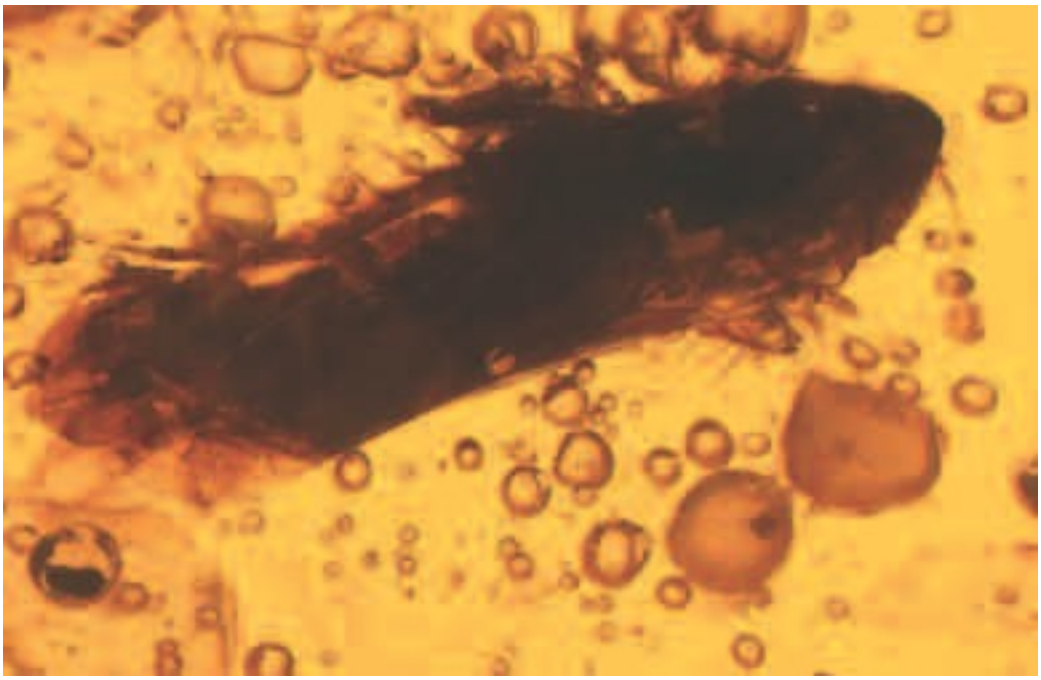

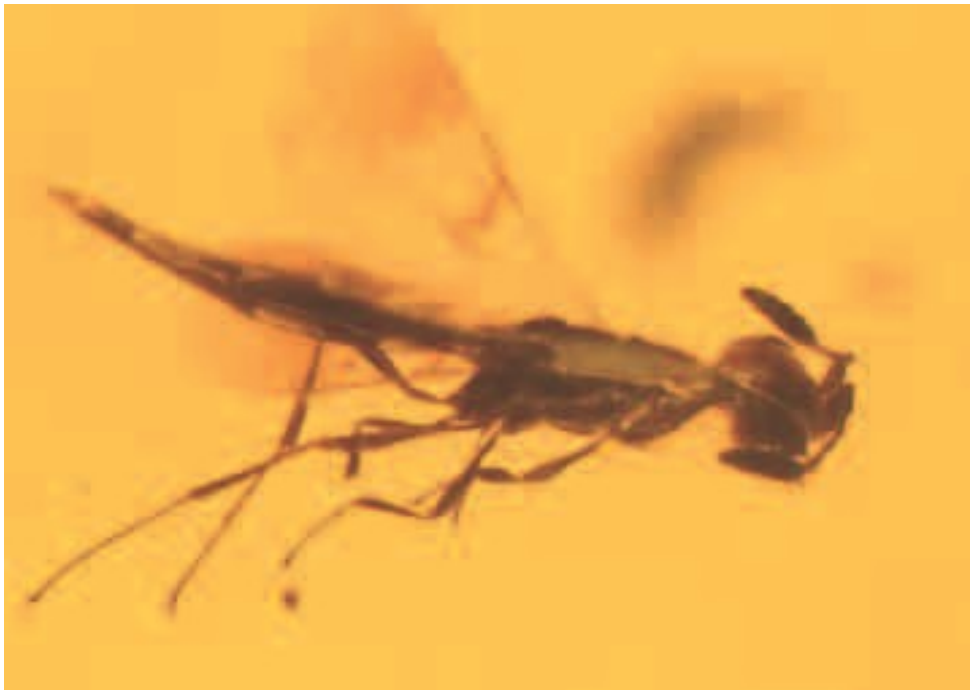

زنبور وحشی و جیرجیرک کوچک

دوره: سینوزوئیک،عصر الیگوسینی

عمر: 25 ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

این دو حشره در کنار هم به فسیل تبدیل شده اند و با فرزندان خود که در عصر ما زندگی می کنند هیچ فرقی ندارند. اما داروین معتقد بود که موجودات برای اینکه به تکامل برسند همواره در حال تغییرهستند بنابراین موجودات امروزی در گذشته های دور صفات ناقص و متفاوتی داشته اند اما این فسیل ها به ما می گویند که موجودات ثابت بوده و تغییری نکرده اند به همین دلیل نظریه تکامل اشتباه است.

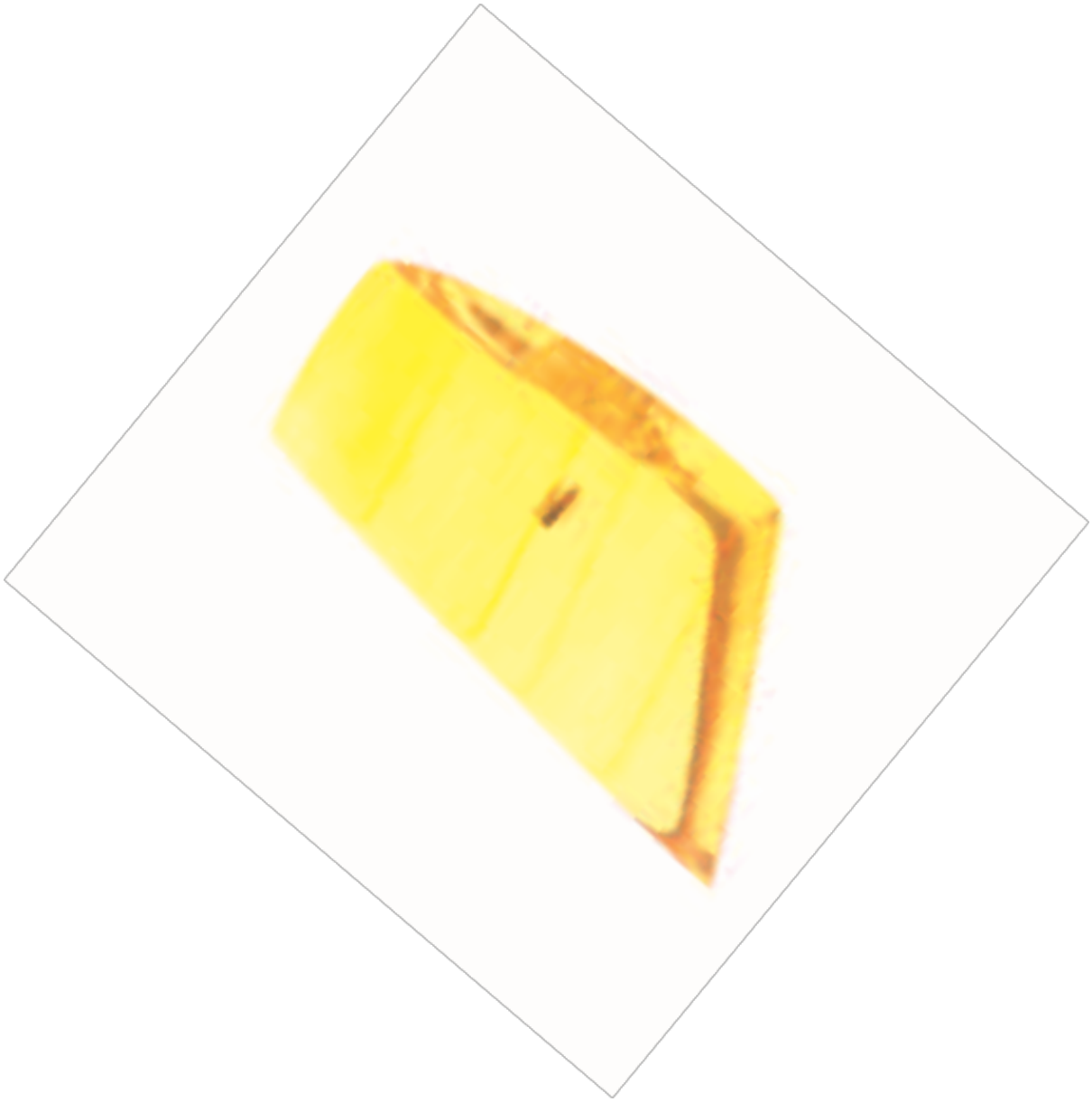

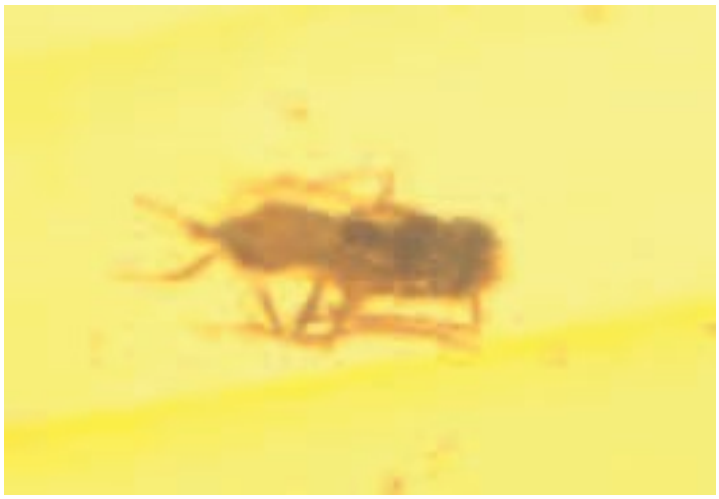

انگل زنبور عسل وحش

دوره: سینوزوئیک، عصر الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان:جمهوری دومنیک

این حشره هم از 25 ملیون سال قبل تاکنون هیچ تغییری نکرده است به بیان بهتر مسیر تکامل را هرگز نپیموده است. این حقیقت را آرشیو فسیل ها تایید می کند و نمی توان آن را انکار کرد.

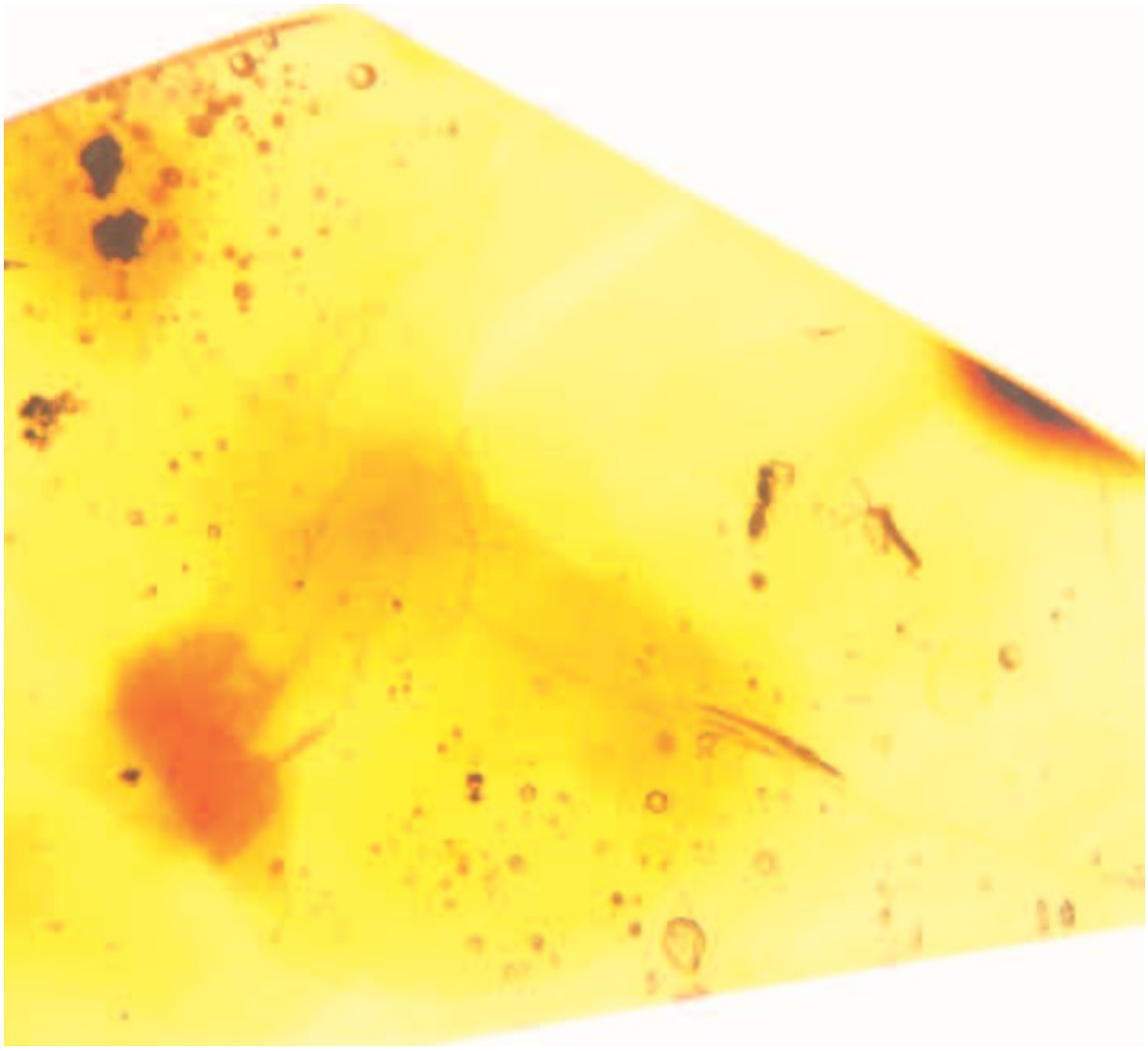

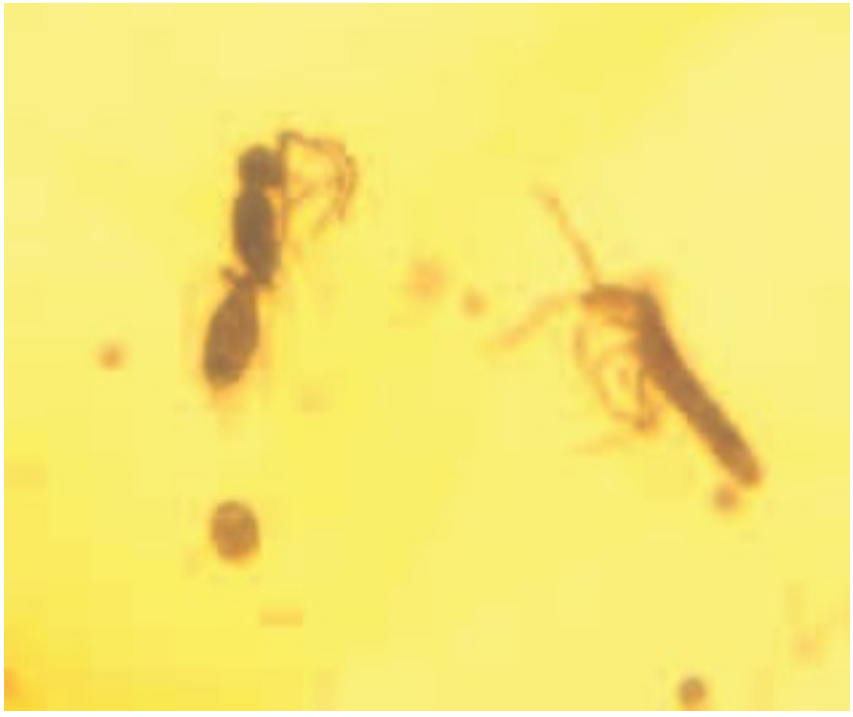

زنبور وحشی کوچک،حشره جهنده با دم

دوره: دوران سینوزوئیک،عصر الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

اکتشاف فسیل ها سبب شکست سخت نظریه داروین شده است. یکی دیگر از فسیل های کشف شده زنبور وحشی و حشره کوچکی موسوم به جهنده با دم است. این دو حشره در تصویر نشان داده شده اند. نمی توان تمایزی بین فسیل و نمونه زنده آن قائل شد. بنابراین گذشت زمان هیچ تاثیری در موجودات زنده ندارد و آنها پیوسته صفات اجداد خود را به ارث می برند.

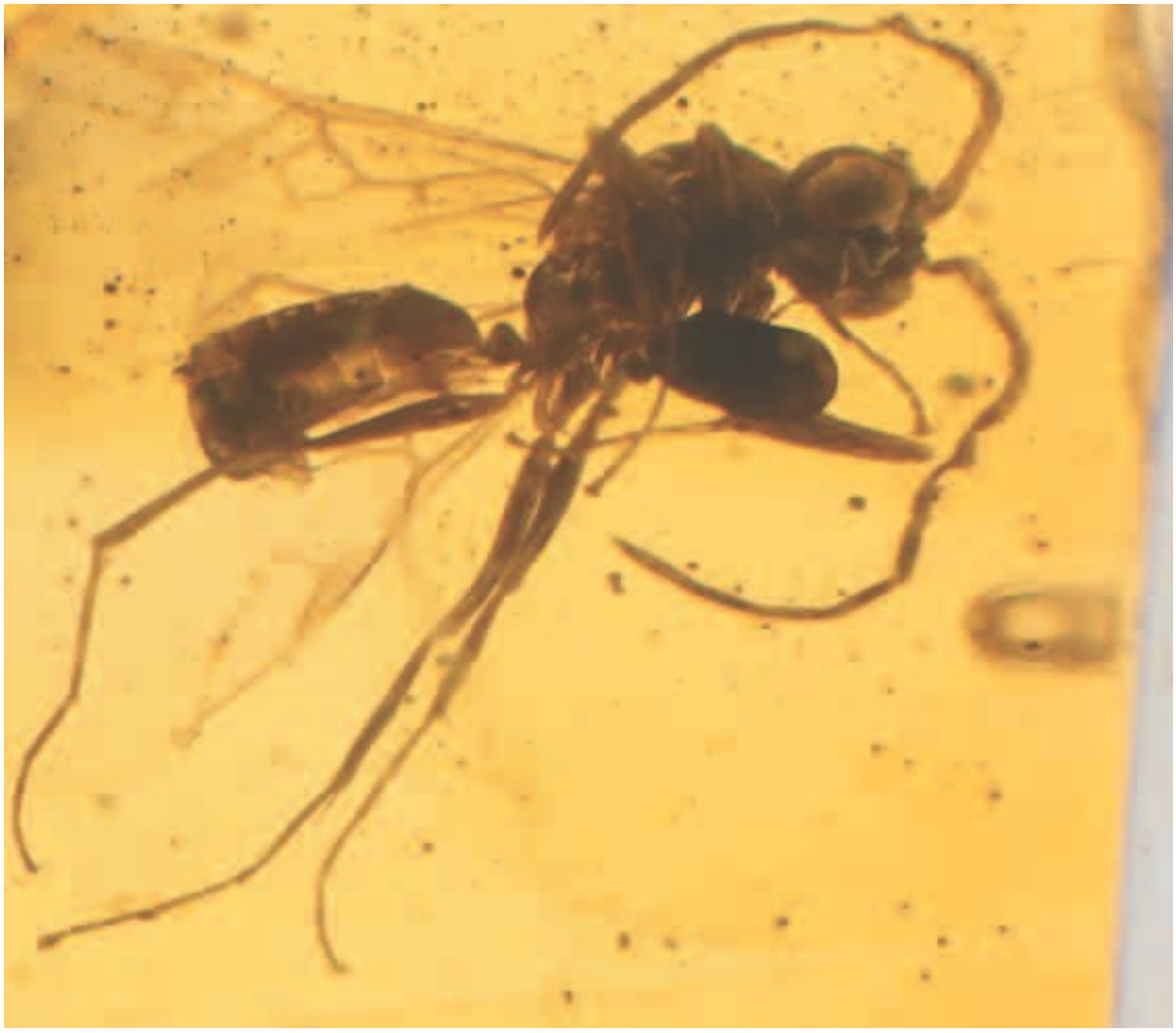

مورچه بالدار

دوره: سینوزوئیک،عصر الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان: منطقه کوهستانی نزدیک سانتیاگو،جمهوری دومنیک

با توجه به فسیل های زیادی که از مورچه های بالدار به دست آمده است می توان فهمید که این حشرات از آغاز پیدایش خود تا کنون هیچ فرقی نکرده اند. به تصویر یکی از این فسیل ها که در بالا نشان داده شده است دقت کنید.

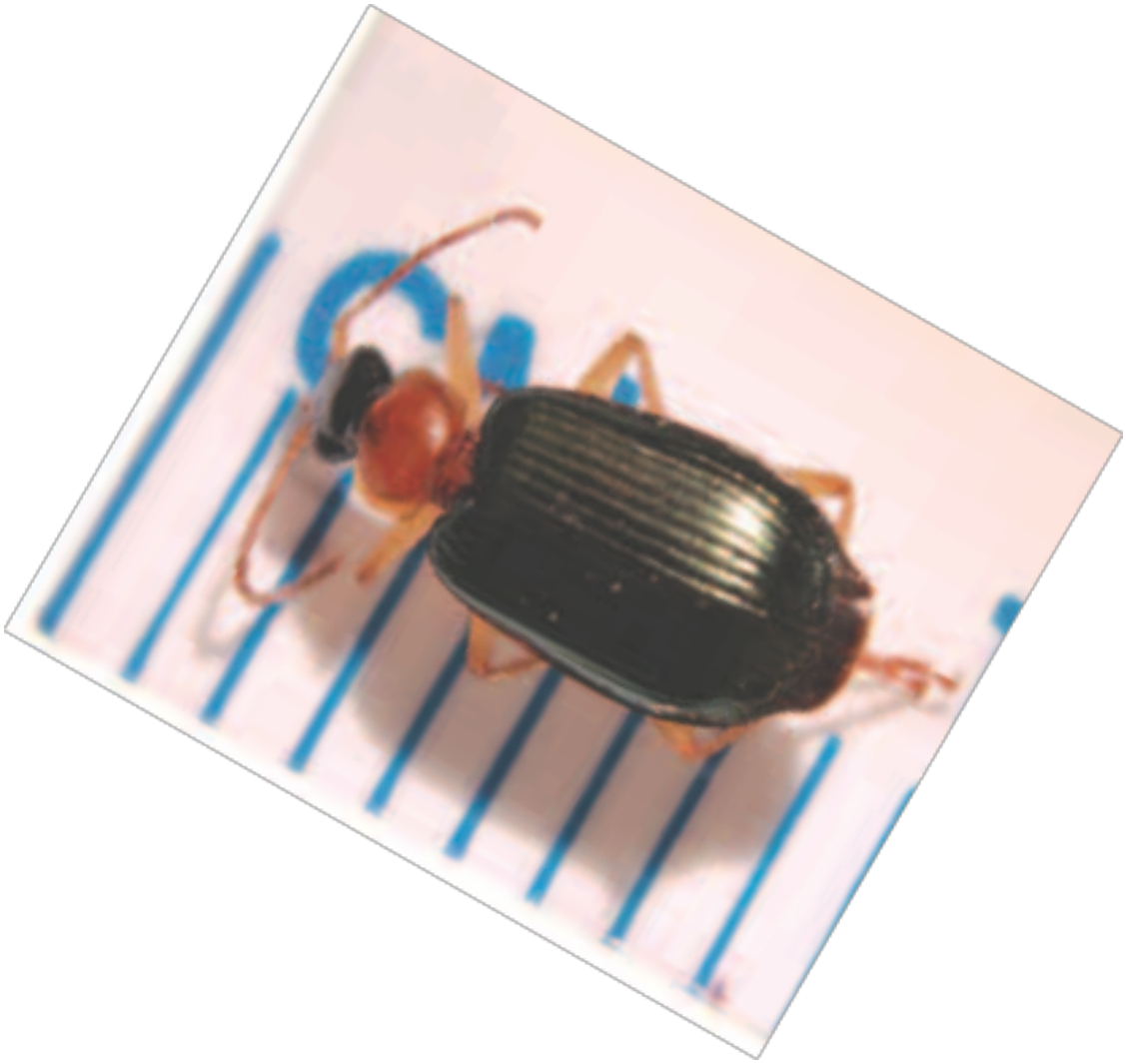

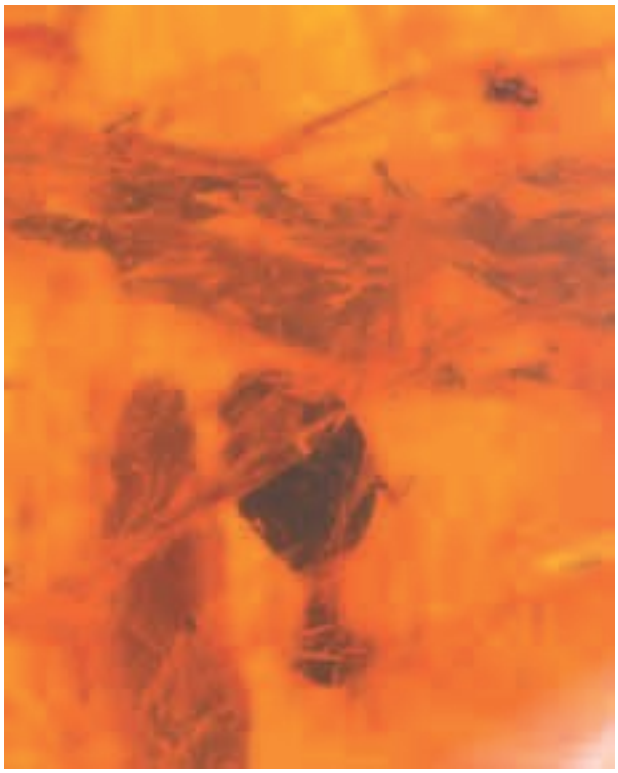

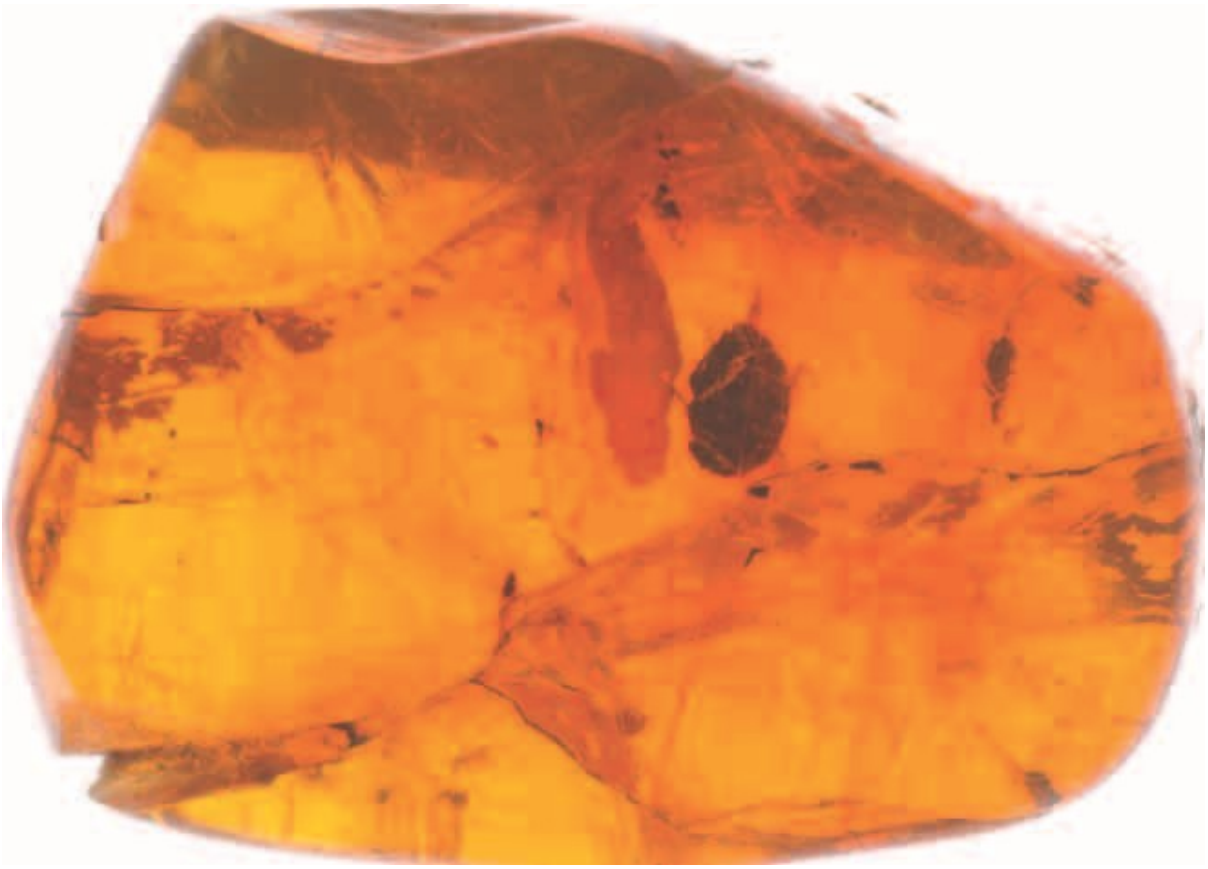

حشره راست دم

دوره:دوران سینوزوئیک،عصر الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

این حشره به راسته Collembola تعلق دارند که 18 خانواده و 6500نوع را در بر می گیرد. داخل کهربا حشره کوچک دیگری نیز به دام افتاده است. این حشرات از هرلحاظ با نمونه های امروزی خود یکسانند. بنابراین فسیل ها به ما می گویند که موجودات از آغاز تا کنون تفاوتی نکرده اند.

256

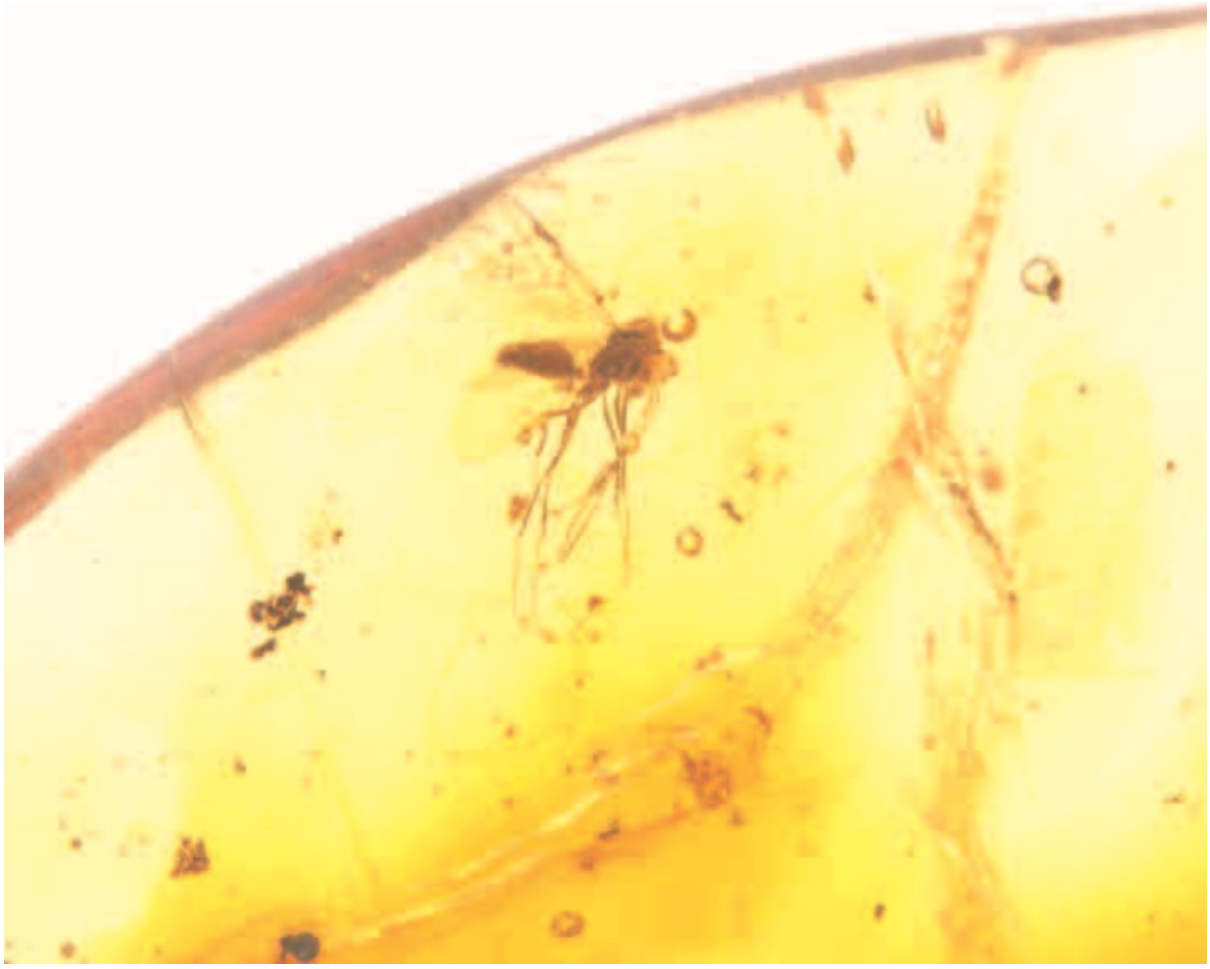

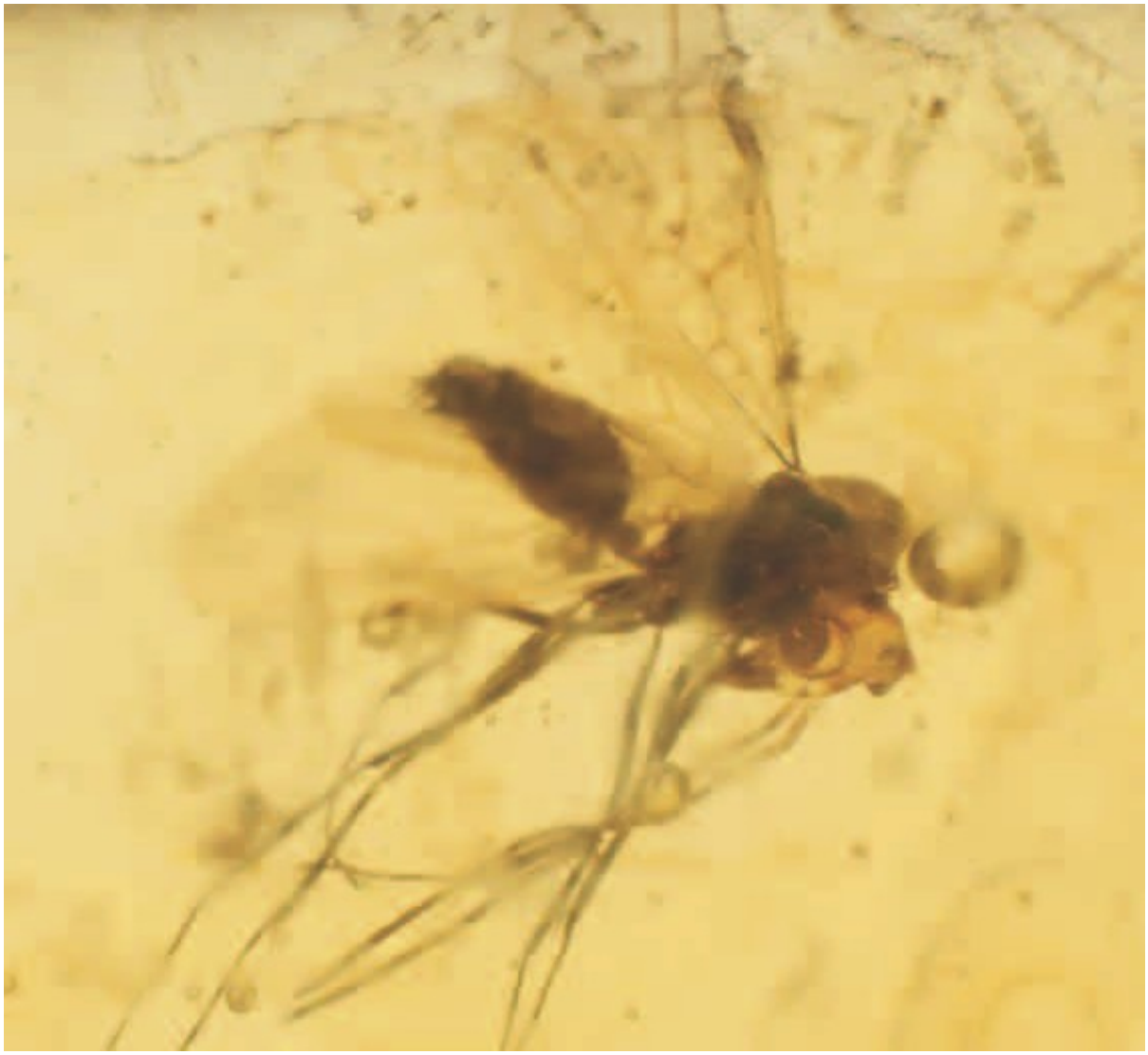

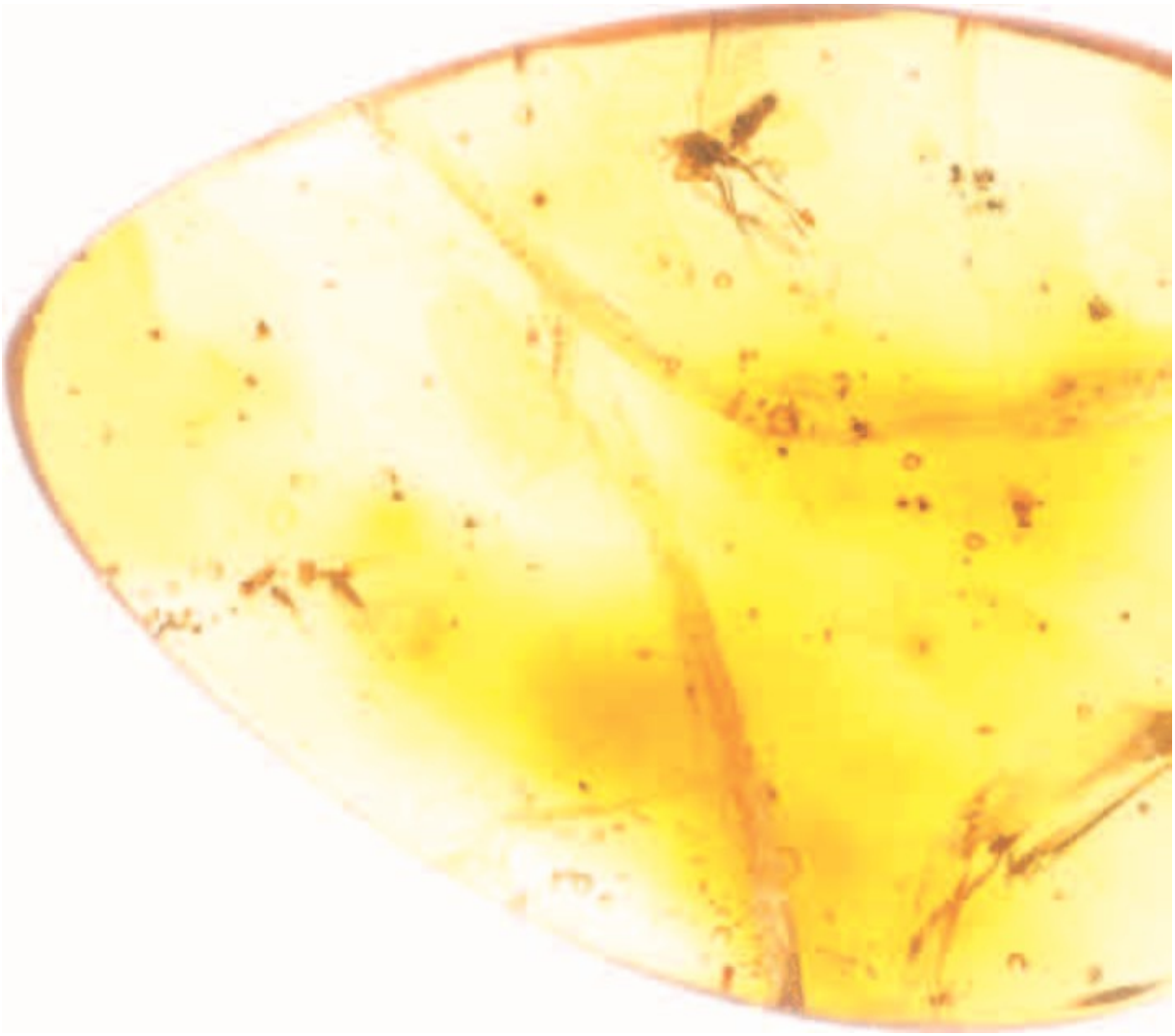

مورچه بالدار و مگس مازو

دوره: سینوزوئیک،دوران ایوسینی-الیجوسینی

عمر:25 ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

مگس مازو نوعی مگس کوچک تر از پشه است. در این قطعه کهربا دو مگس مازو و یک مورچه بالدار با همدیگر به فسیل تبدیل شده اند. این حشرات خود نشان می دهند که تکامل هرگز روی نداده است.

مگس گوژپشت

دوره: سینوزئیک، دوران الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

این نوع مگس که به مگس میوه شباهت دارد بسیار کوچک است. همه فسیل های یافته شده از این موجود نشان می دهد که کوچک ترین تغییری نکرده است. این فسیل هم مصداق بارز مشت نمونه خروار است. داروین عقیده داشت که موجودات در اثر تغییرات بسیار آهسته ای که در نسل های متمادی ایجاد شده به شکل امروزی درآمده اند به زعم او ملیون ها سال قبل آنها ناقص و به کلی موجودات دیگری بوده اند اما اگر این گمان وی درست است چرا ملیون ها سال قبل این موجود وجود داشته و دقیقا مشابه امروز بوده است؟

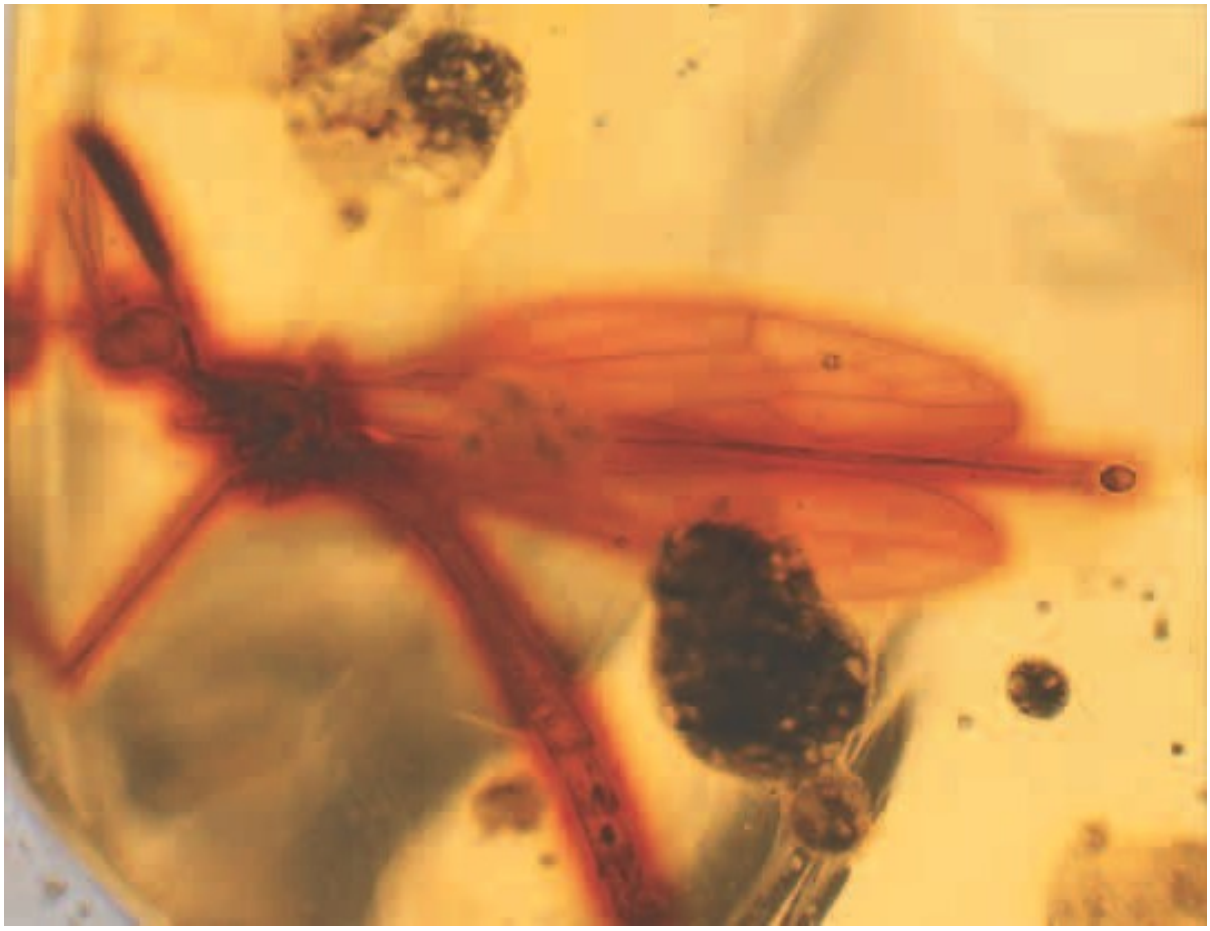

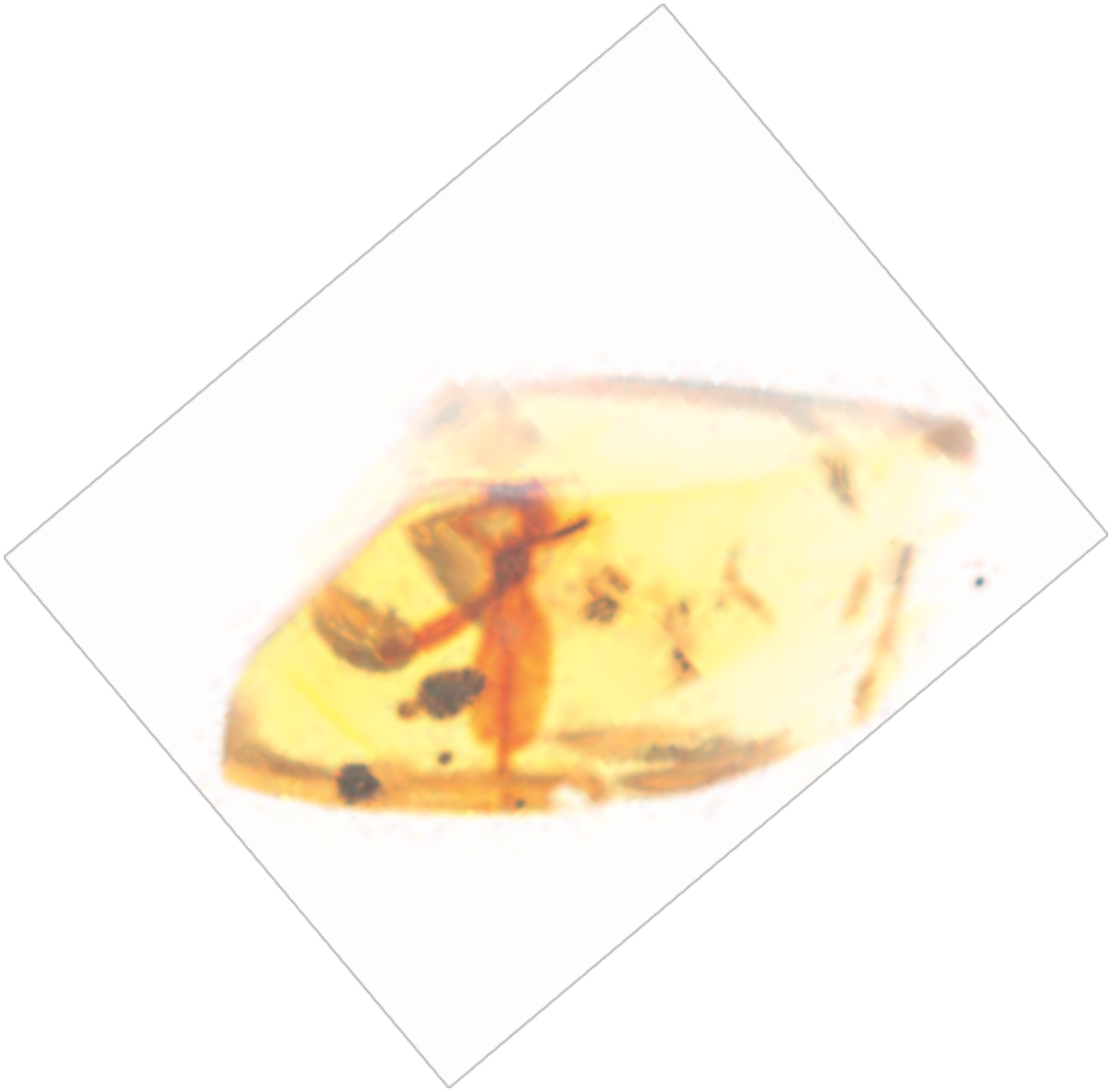

شبشه (ابو شبث)

دوره: سینوزوئیک،دوران الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

ابو شبث نیز در طول 25ملیون سال تفاوتی نکرده است. فسیلی که داخل کهربای فوق می بینید دلیلی براین امر است.

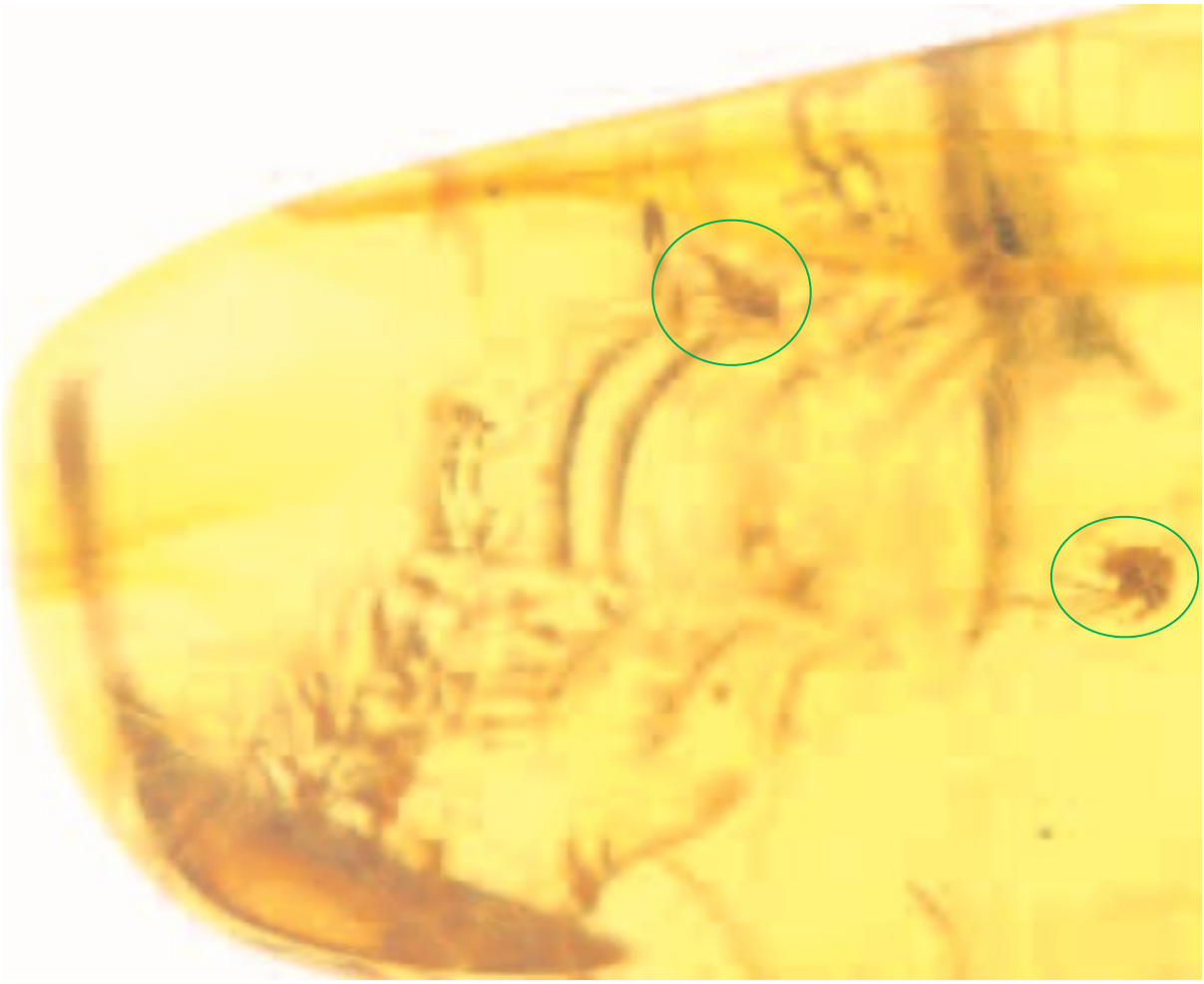

پشه قلرچ بال سیاه

دوره: سینوزوئیک، دوران الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

به نظر می رسد سه مگسبید و یک پشه قلرچ بال سیاه در آن واحد داخل صمغ درخت گیر کرده و به فسیل تبدیل شده اند. این موجودات کوچک که 25 ملیون سال است بدون تنغییر مانده اند پندارهای تکاملی ها را به چالش می کشند.

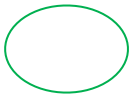

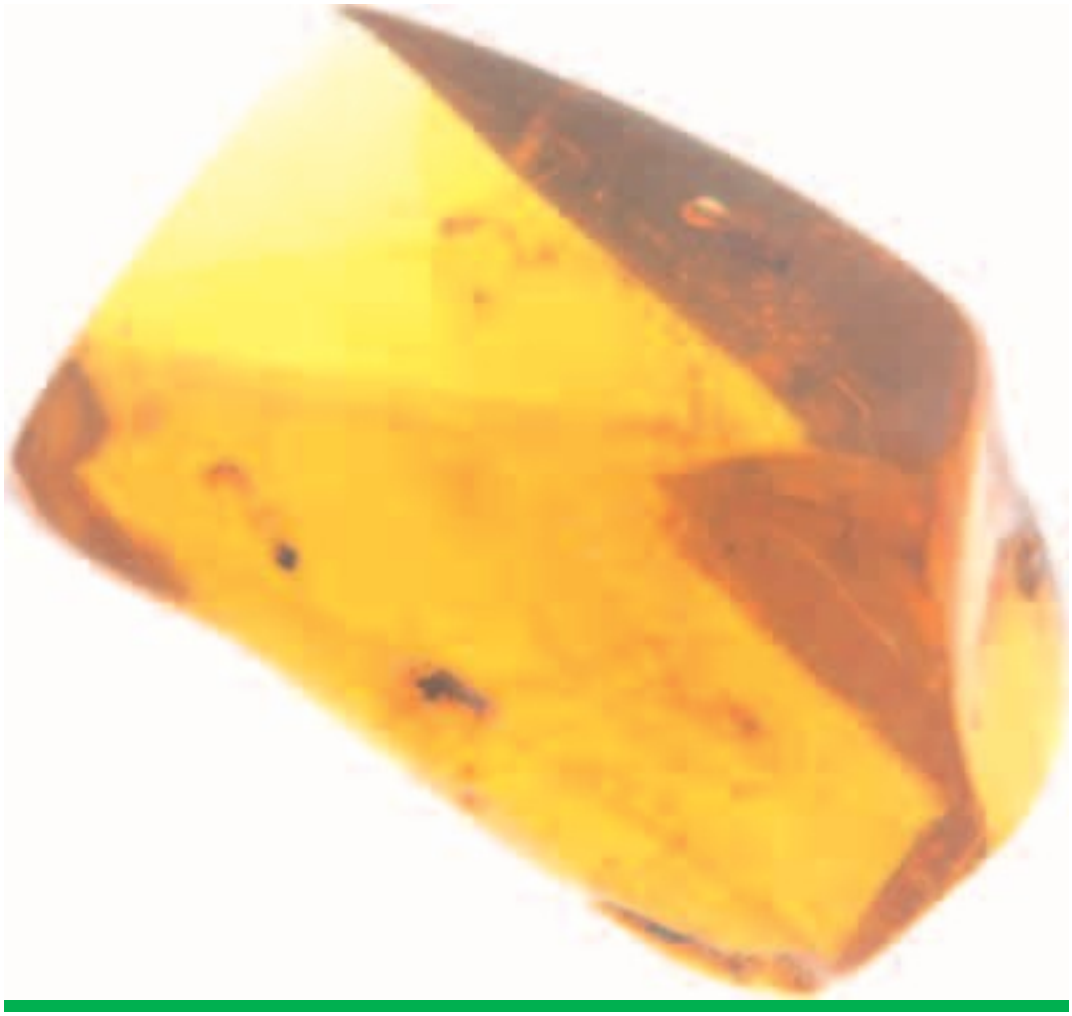

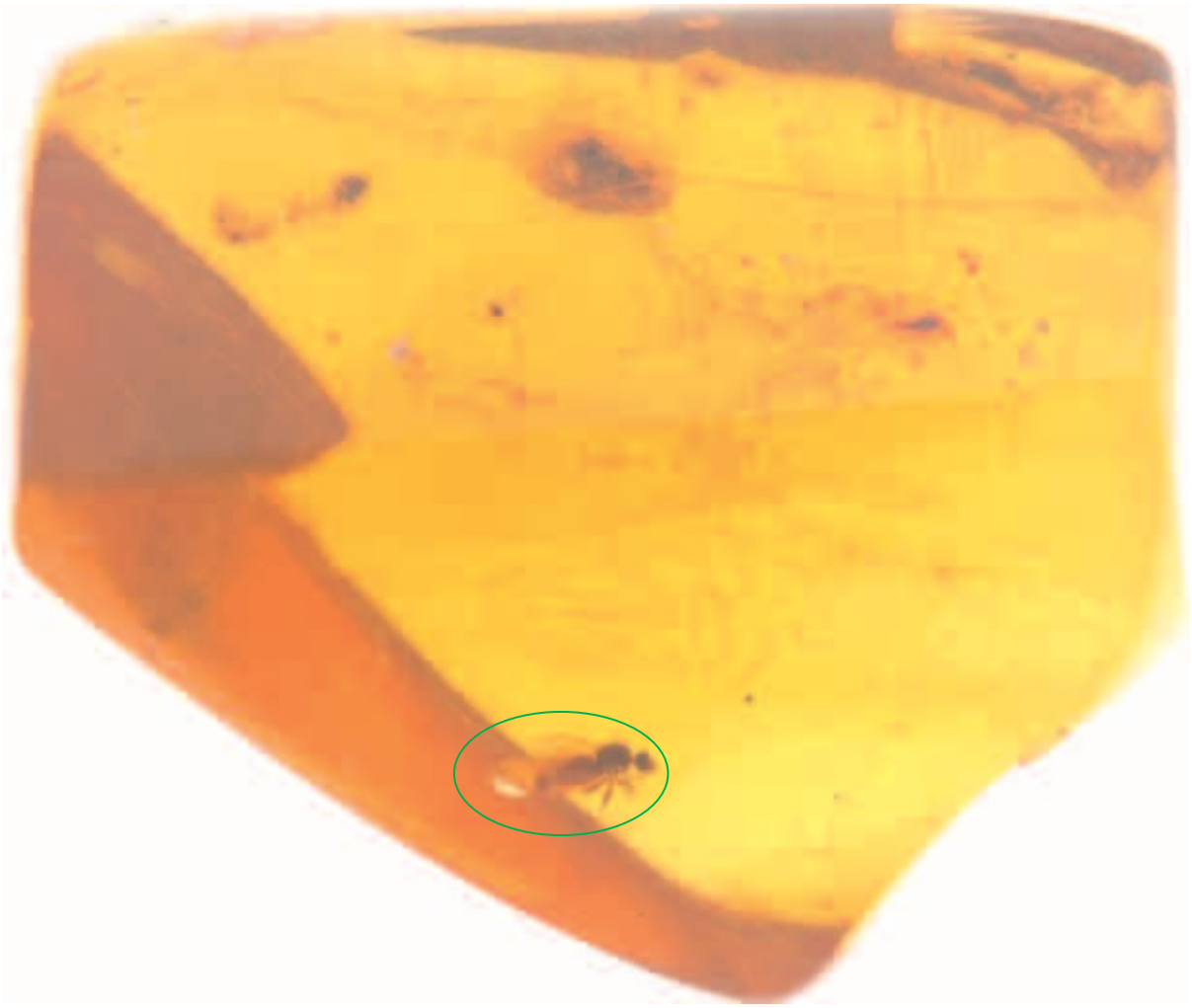

پشه وحشی

دوره: سینوزوئیک،دوران الیگوسینی

عمر: 25ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

داخل کهربا یک پشه وحشی را می بینید که ابدا با نمونه های زنده خود فرقی ندارد.

حشره جهنده با دم

دوره: سینوزوئیک، دوره الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

هرگز تفاوتی بین این فسیل و نمونه های زنده اش وجود ندارد.

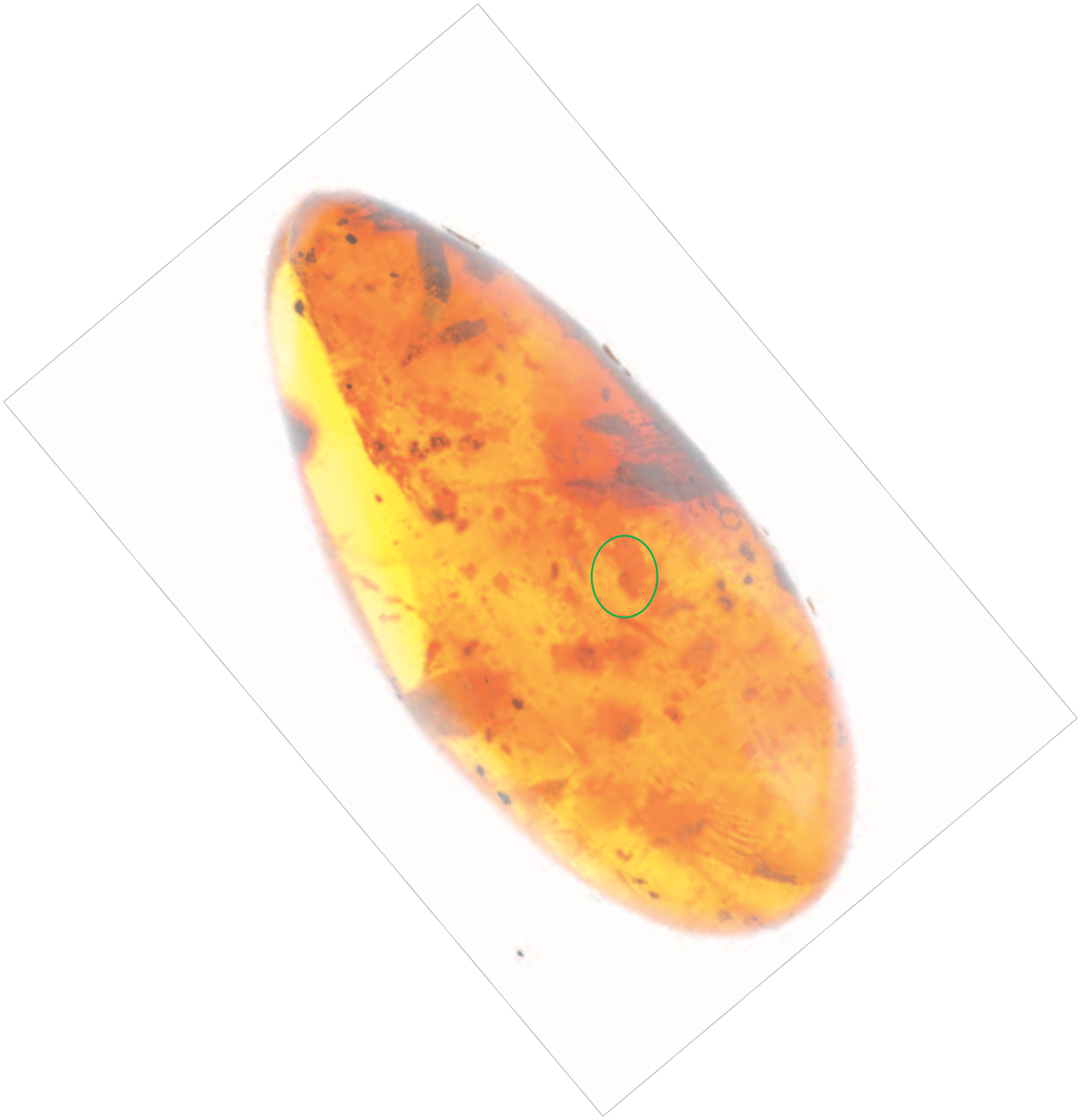

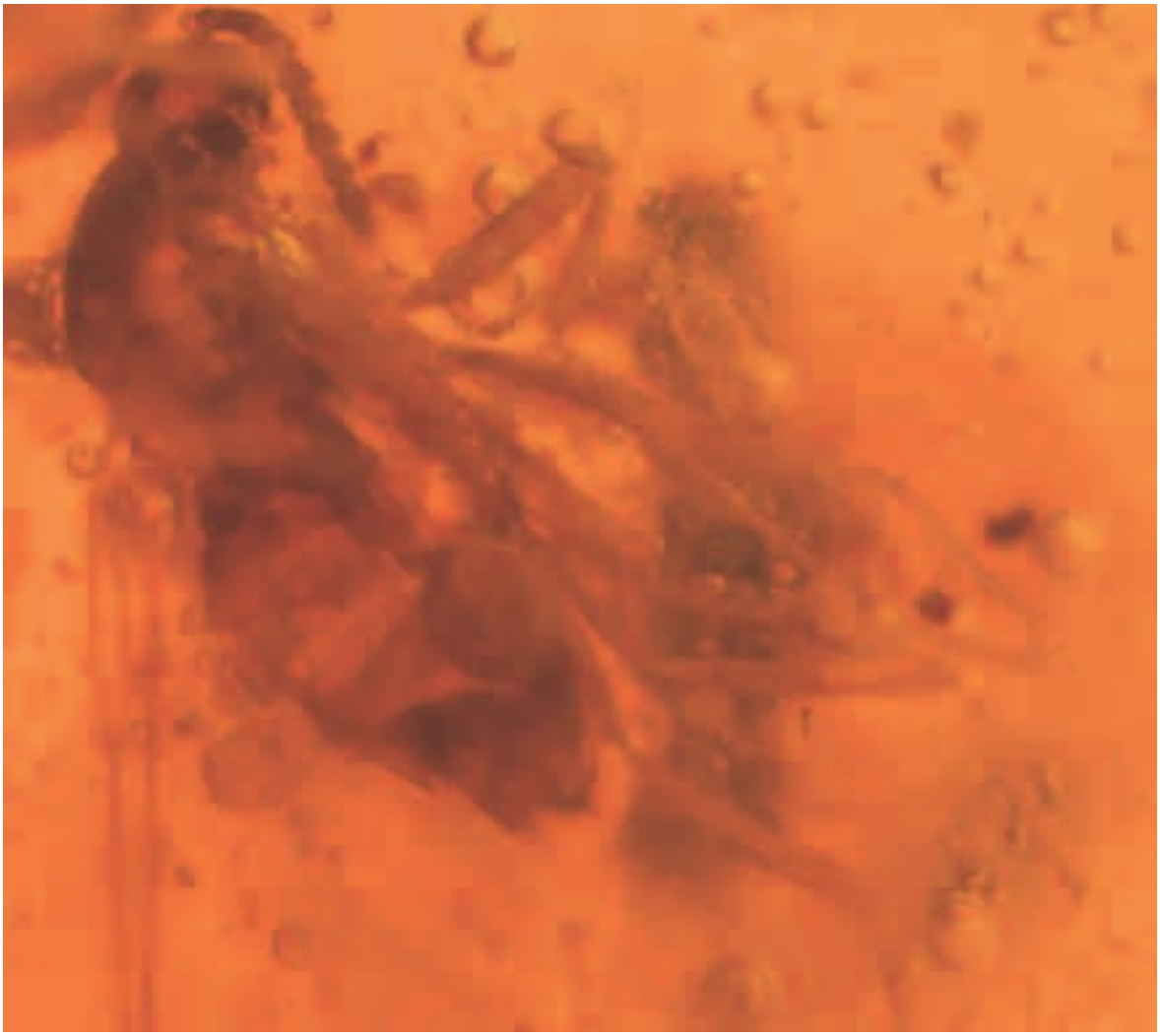

تار عنکبوت و خرمگس

دوره: سینوزوئیک، دوران ایگوسینی

عمر: 25 ملیون سال

مکان : جمهوری دومنیک

یکی دیگر از فسیل هایی که نشان می دهد حشرات در طول ملیون ها سال تغییر پیدا نکرده اند خرمگس است که درحالی که گرفتار تار عنکبوت بوده در کهربا نیز به دام افتاده است. این فسیل 25 ملیون ساله به ما نشان می دهد که خرمگس ها تفاوتی نکرده اند و از طرف دیگر همانطور که عنکبوت ها تغییری نکرده اند تارآنها نیز به شکل کنونی خود باقی مانده است.

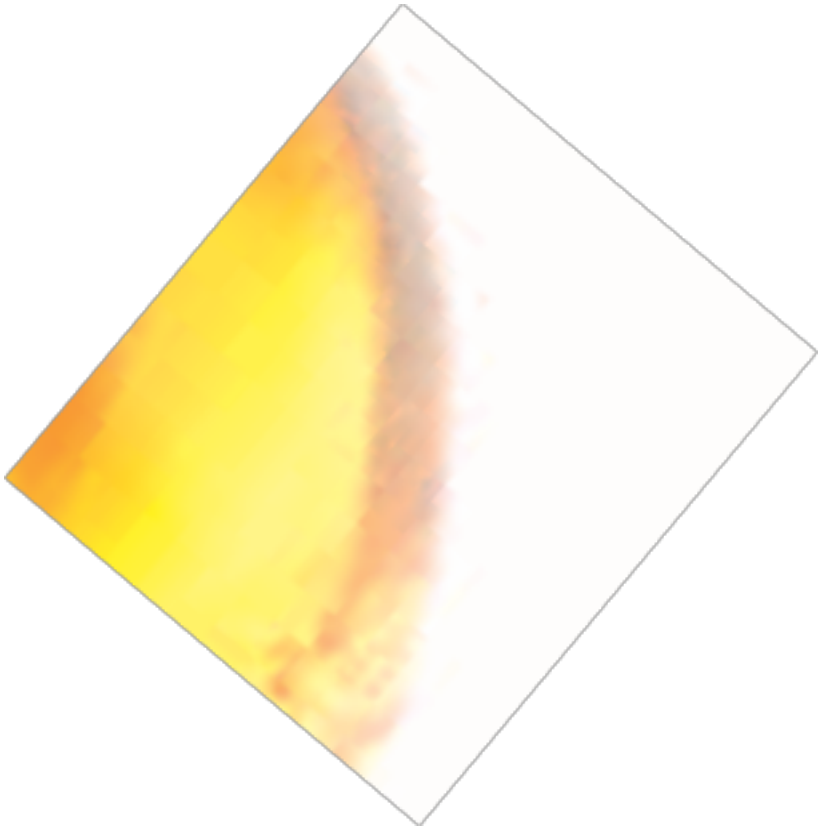

مگس گوژپشت

دوره: سینوزوئیک، دوران الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

همانطوریکه ماهی ها،خزندگان و پرندگان صفات خود را حفظ کرده اند حشرات نیز دچار تغییر و تحول نشده اند. مگس گوژپشتی که در این قطعه کهربا می بینید به 25 ملیون سال قبل تعلق دارد و با این وجود هیچ اختلافی با نمونه های امروزی خود ندارد.

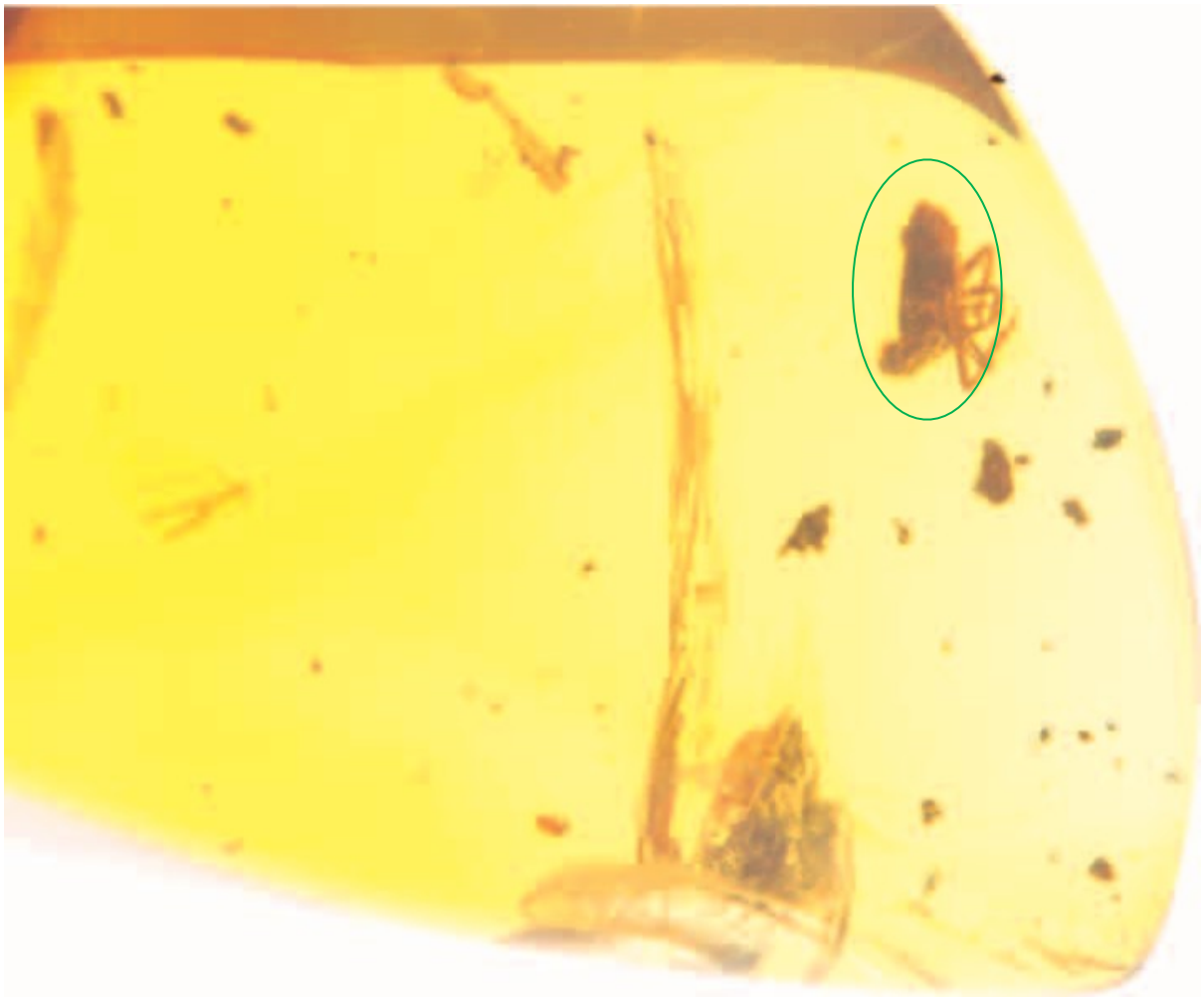

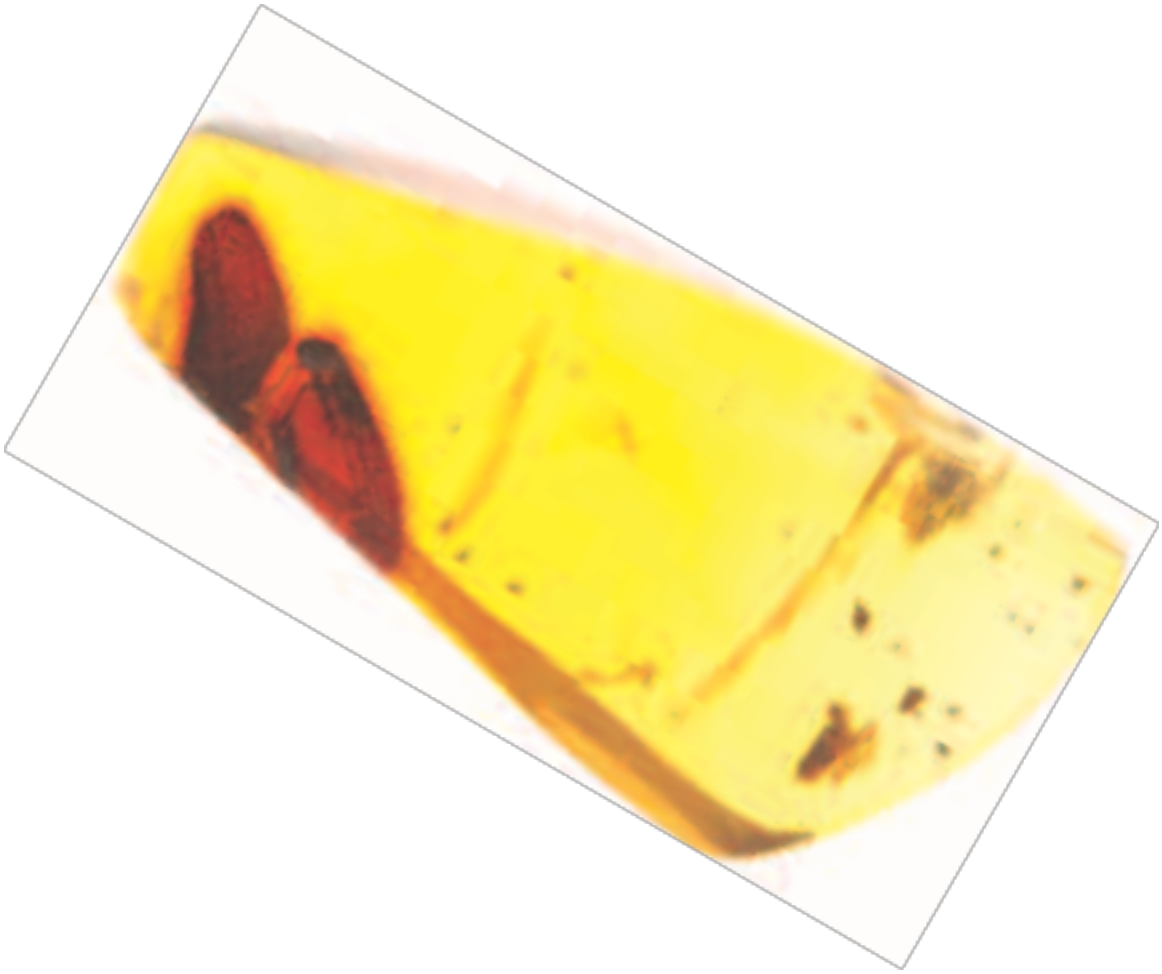

لارو حشره جهنده

دوره: سینوزوئیک، عصر الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

لارو تمام حشرات و از جمله حشرات گیاهی ملیون ها سال است که ویژگی های ثابتی داشته اند. لارو این حشره که در تصویر مشاهده می کنید هم 25 ملیون سال است بدون تغییر مانده است.

حشره دخال الاذن،مورچه کارگر

دوره: سینوزئویک، عصر الیگوسینی

مکان: جمهوری دومنیک

داخل این قطعه کهربا یک حشره دخال الاذن و یک مورچه کارگر را می بینید. دخال الاذن اسمی کلی بوده و به حشراتی اطلاق می شود که به راسته یکسان بالان (Dermaptera)تعلق دارند. تا کنون 1800 نوع و ده خانواده از این حشره کشف شده است.

بارزترین خصوصیتی که همه فسیل های این حشره دارند این است که صفات آنها در طول این همه سال محفوظ مانده است. و این خود دلیلی آشکار بر بطلان نظریه تکامل به حساب میآید.

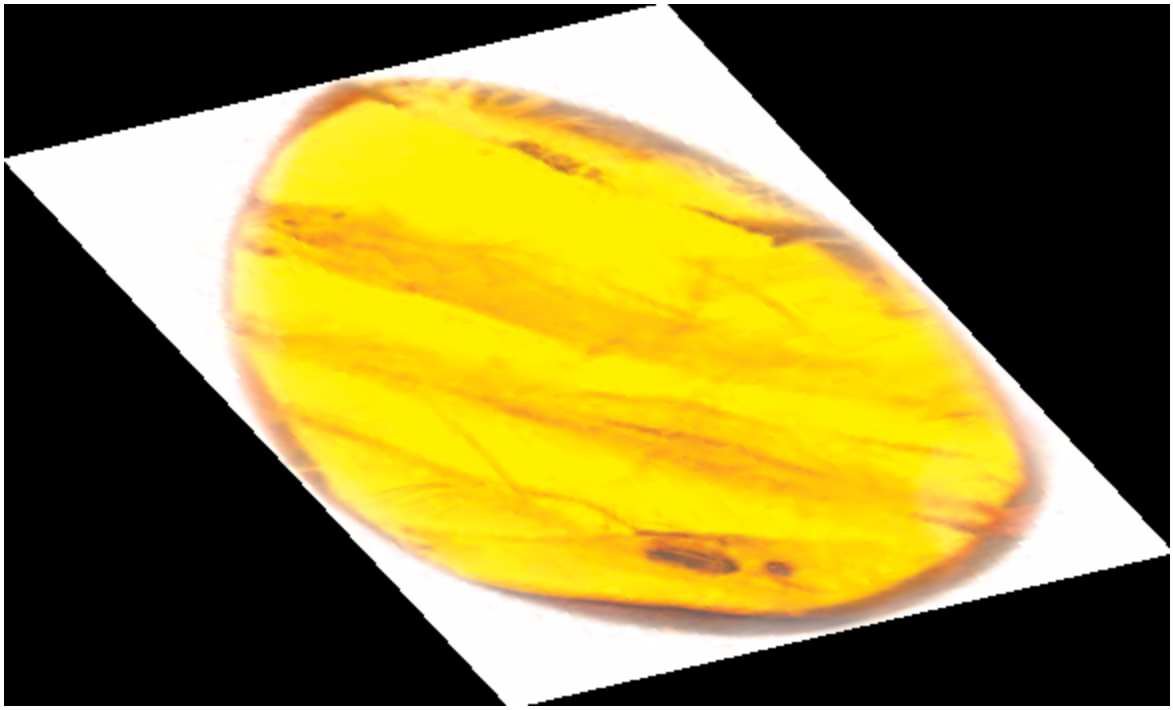

خرمگس

عصر: سینوزوئیک، عصر الیگوسینی

عمر: 25 ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

همه انواع مگس در طول تاریخ صفات ثابتی داشته اند. در این فسیل خرمگسی را می بینیم که 25 ملیون سال قبل می زیسته است و صفات آن با خرمگس های امروزی یکسان است.

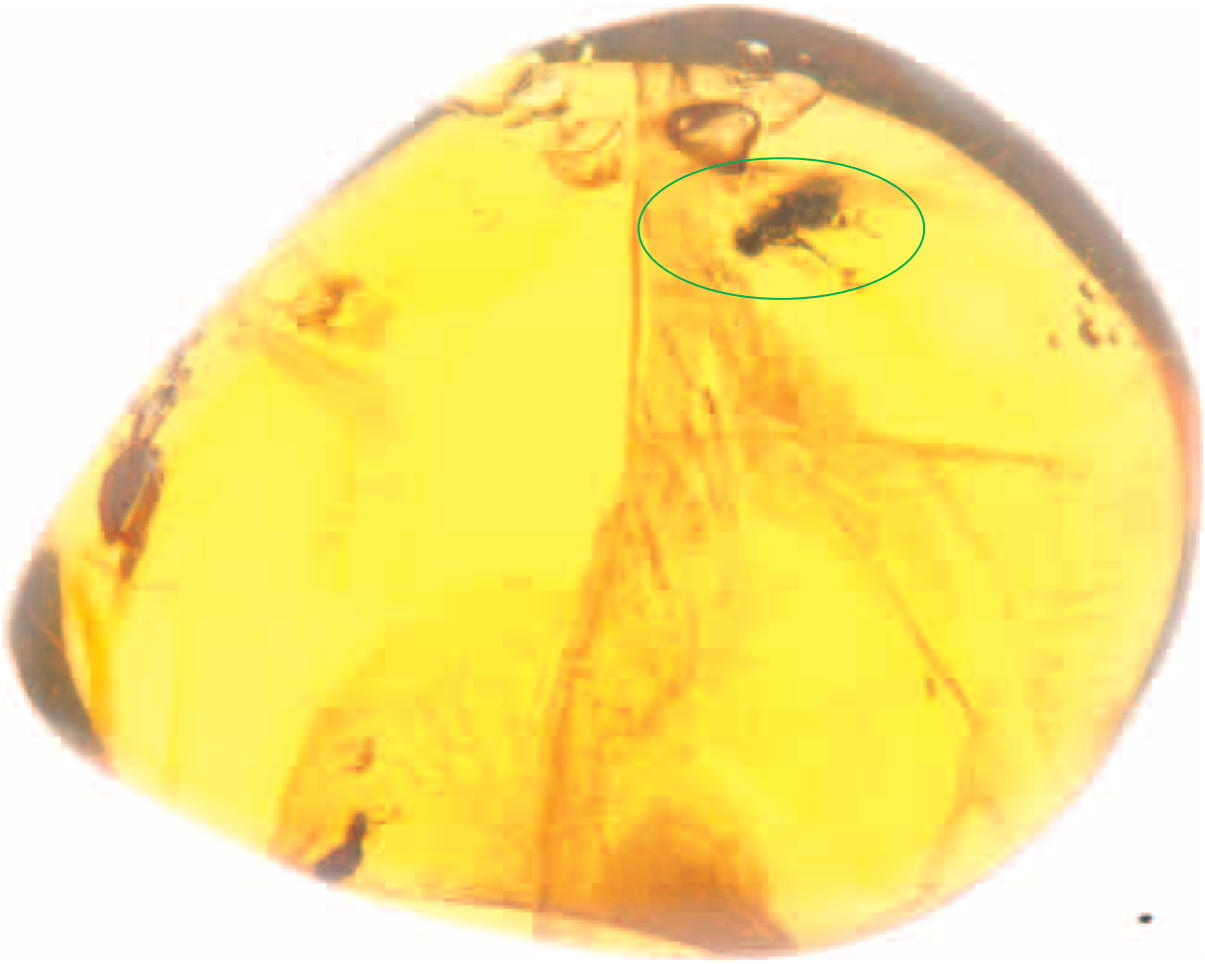

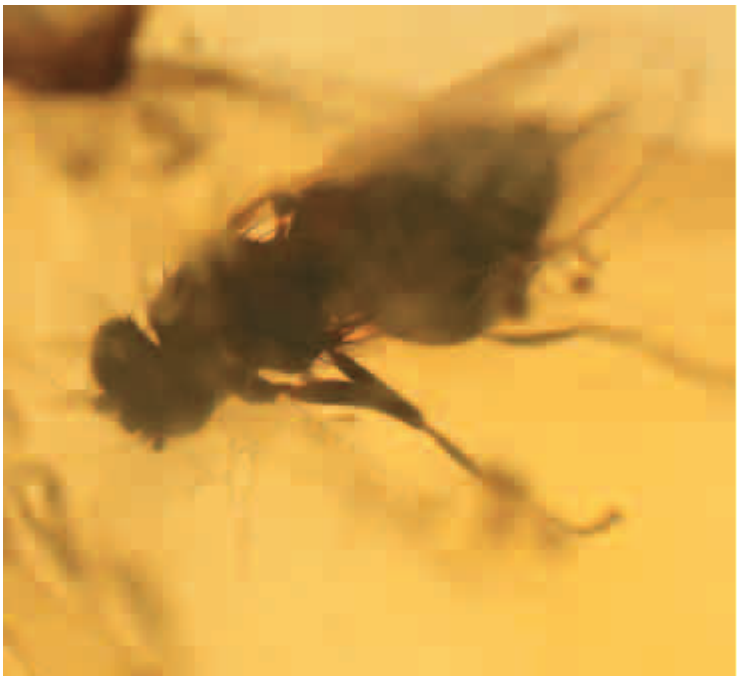

مگس

عصر: سینوزوئیک، دوران الیگوسینی

عمر: 25 ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

مگس نیز از آغاز پیدایش دارای صفات امروزی خود بوده ، تغییر نکرده و از سایر موجودات متولد نشده است. یکی از دلایل این حقیقت فسیل موجود در قطعه کهرباست که 25 ملیون سال از عمر آن می گذرد.

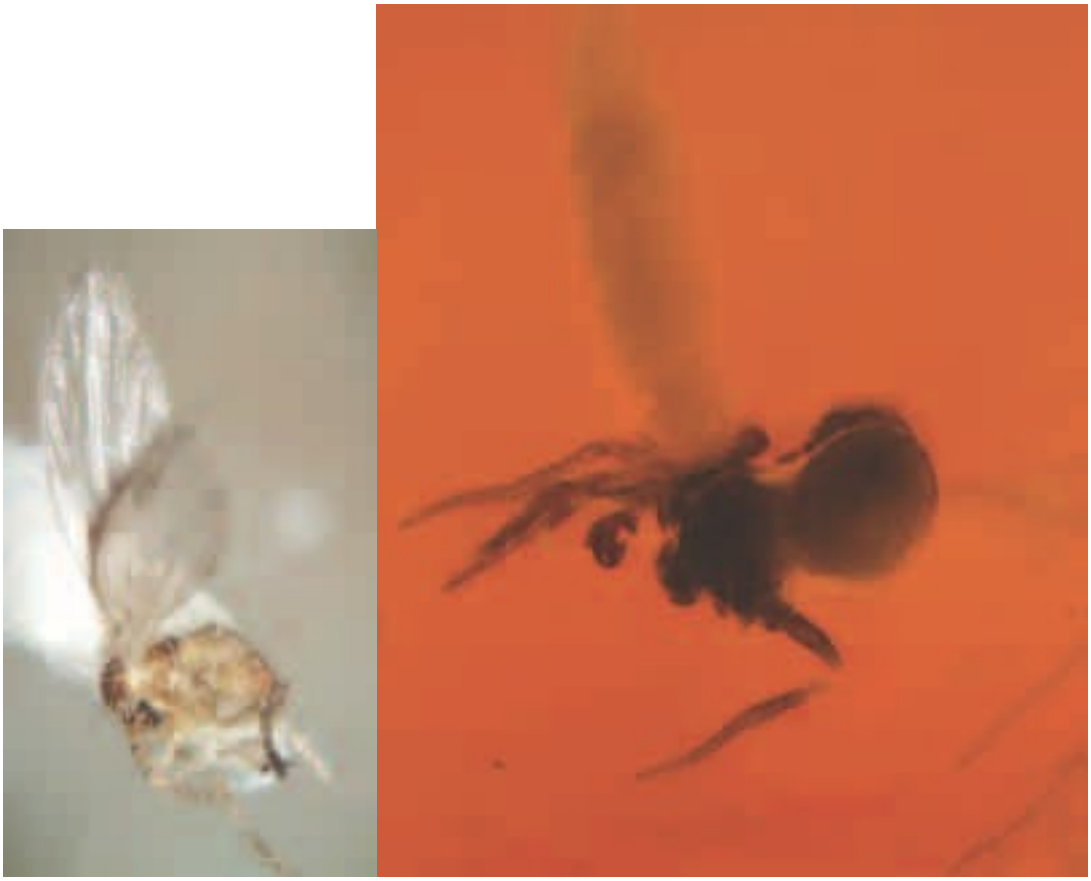

مگس بید

دوره: سینوزوئیک، دوره الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

این حشره نیز در طول ملیون ها سال تغییری نیافته است. فسیل 25 ملیون ساله ای که در شکل می بینید نشان می دهد که این حشرات در گذشته نیز به شکل کنونی خود بوده اند.

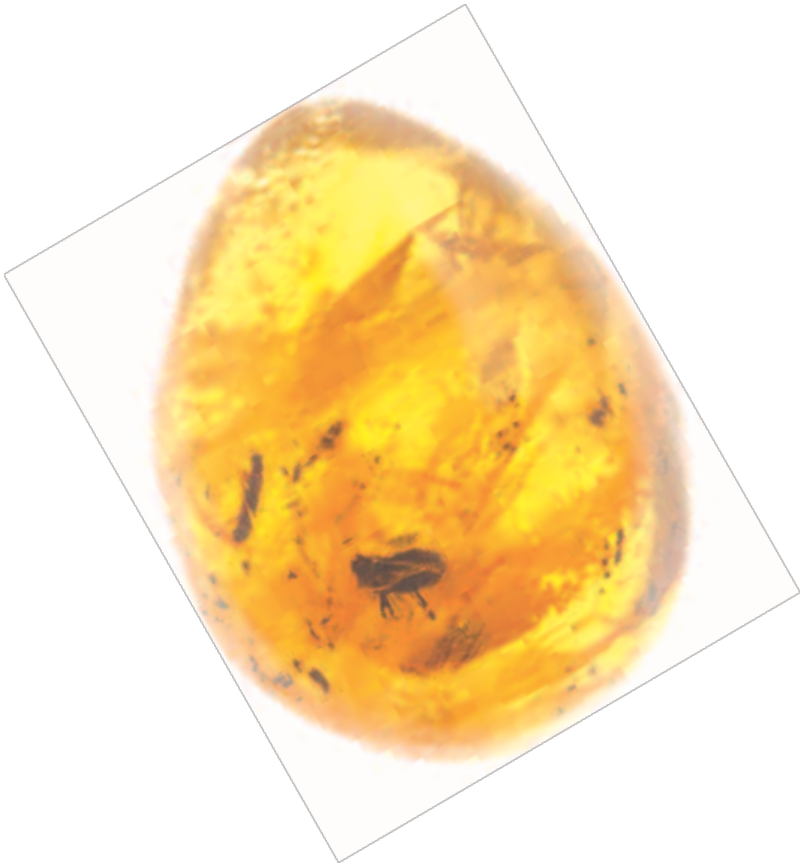

حشره خرطوم دار

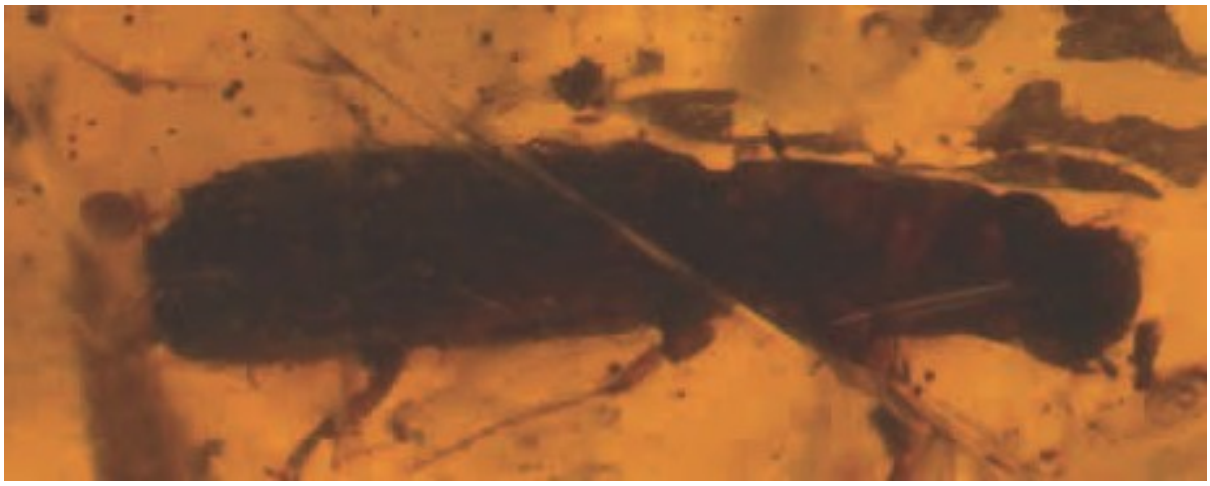

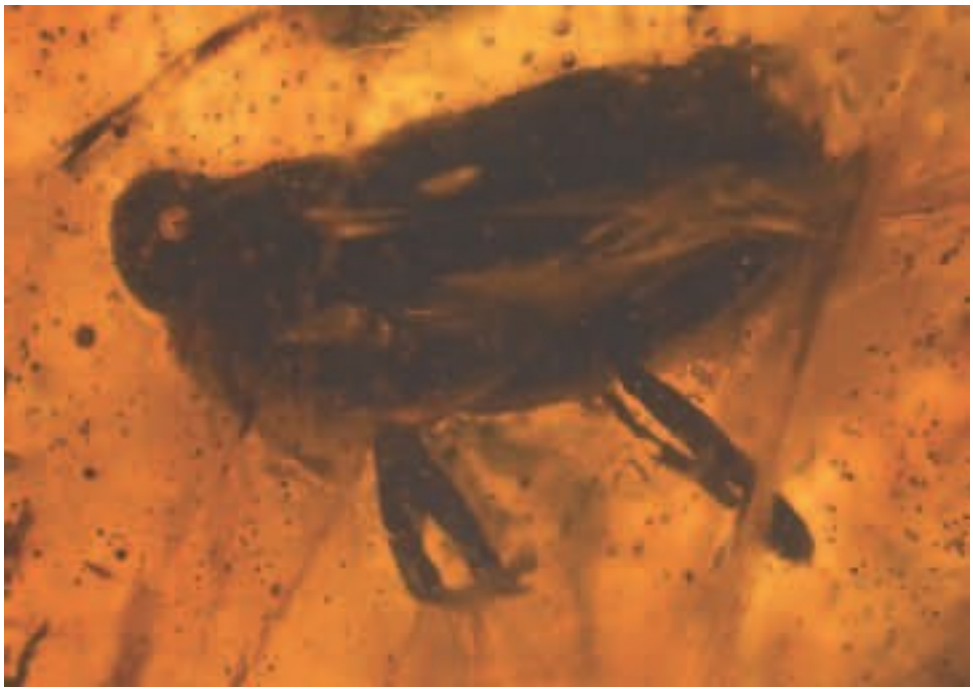

حشره خرطوم دار، و حشره ثقابه

دوره: سینوزوئیک، دوره الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

این دو نوع حشره نیز با گذشت بیش از 25ملیون سال کوچکترین تغییری به خود ندیدهاند و این نمی تواند معنایی به جز این داشته باشد که تکامل گونه ها هرگز روی نداده است.

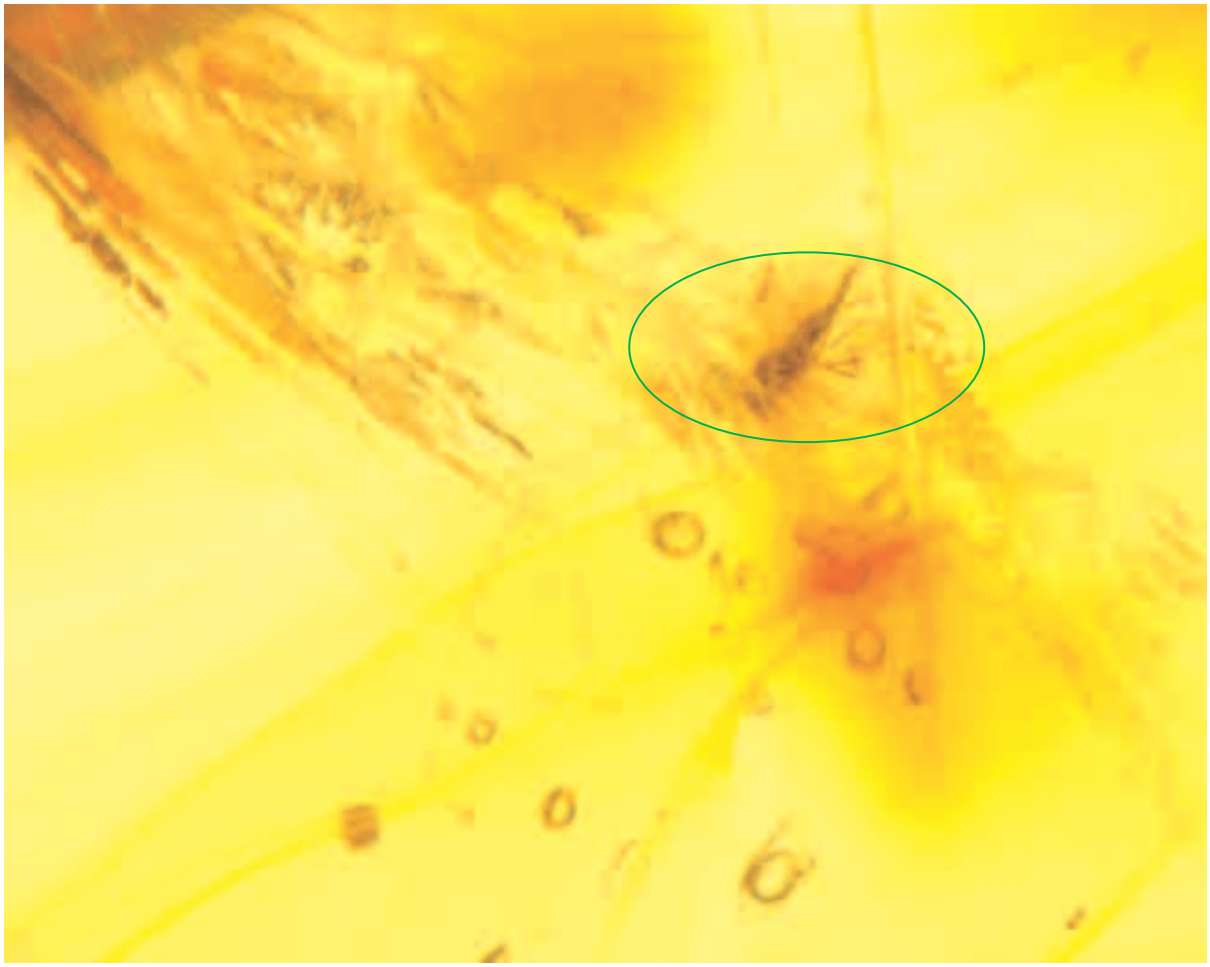

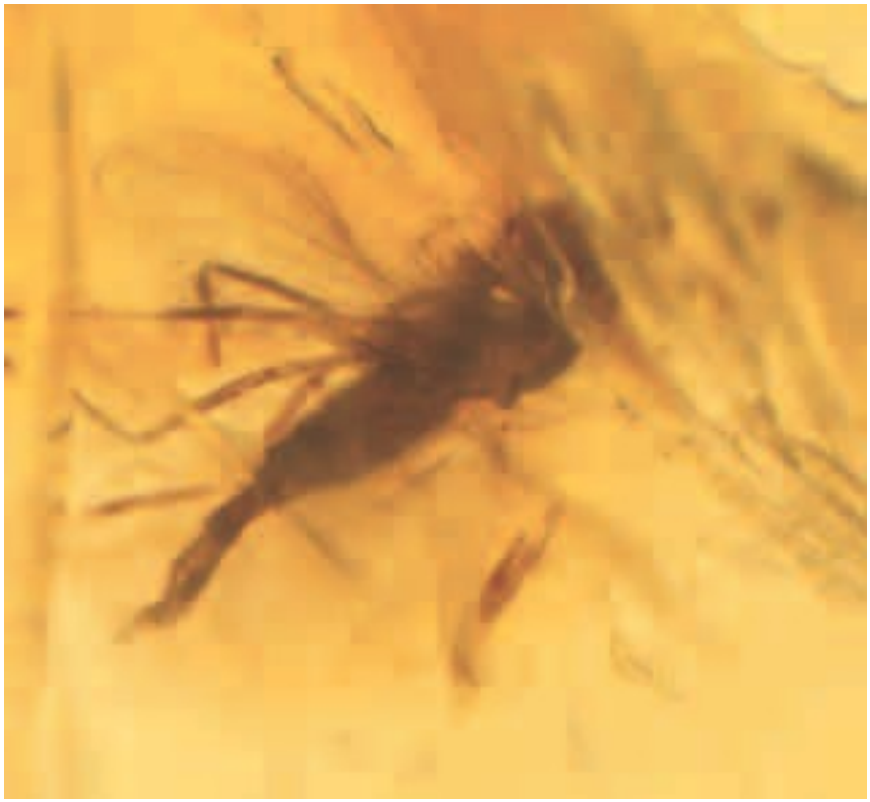

مگس مازو

دوره: سینوزوئیک، دوره الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

مگس مازویی که داخل این تکه کهرباست 25 ملیون سال عمر دارد و از آنجا که با نمونه های زنده خود تفاوتی ندارد به ما می گوید که این حشره نیز تکامل نیافته بلکه از آغاز پیدایش خود کامل بوده است.

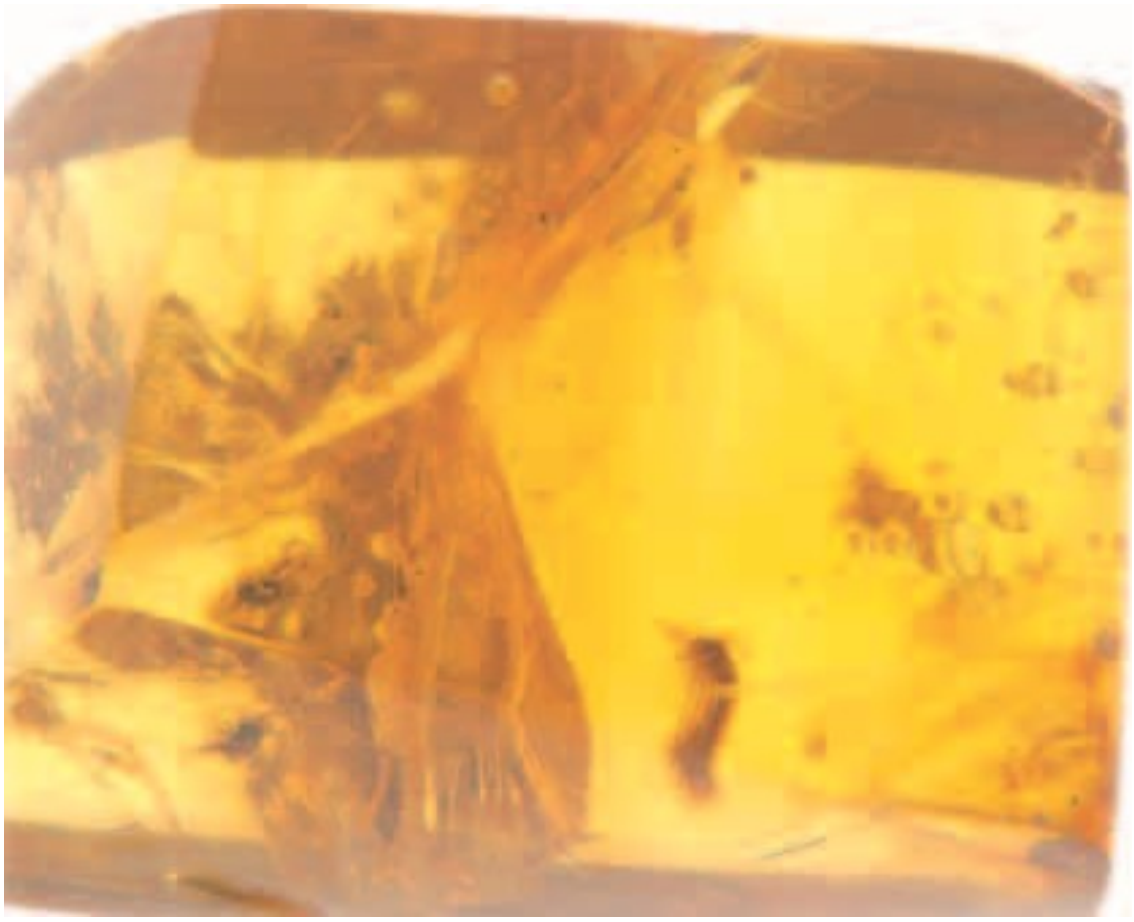

جیرجیرک شب و حشراتی از خانواده نیم بالان

عصر: سینوزوئیک، دوره الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان:جمهوری دومنیک

در این تکه کهربا یک جیرجیرک شب و حشره ای از راسته Hemiptera می بینیم این حشرات هم در طول ملیون ها سال تفاوتی نکرده اند.

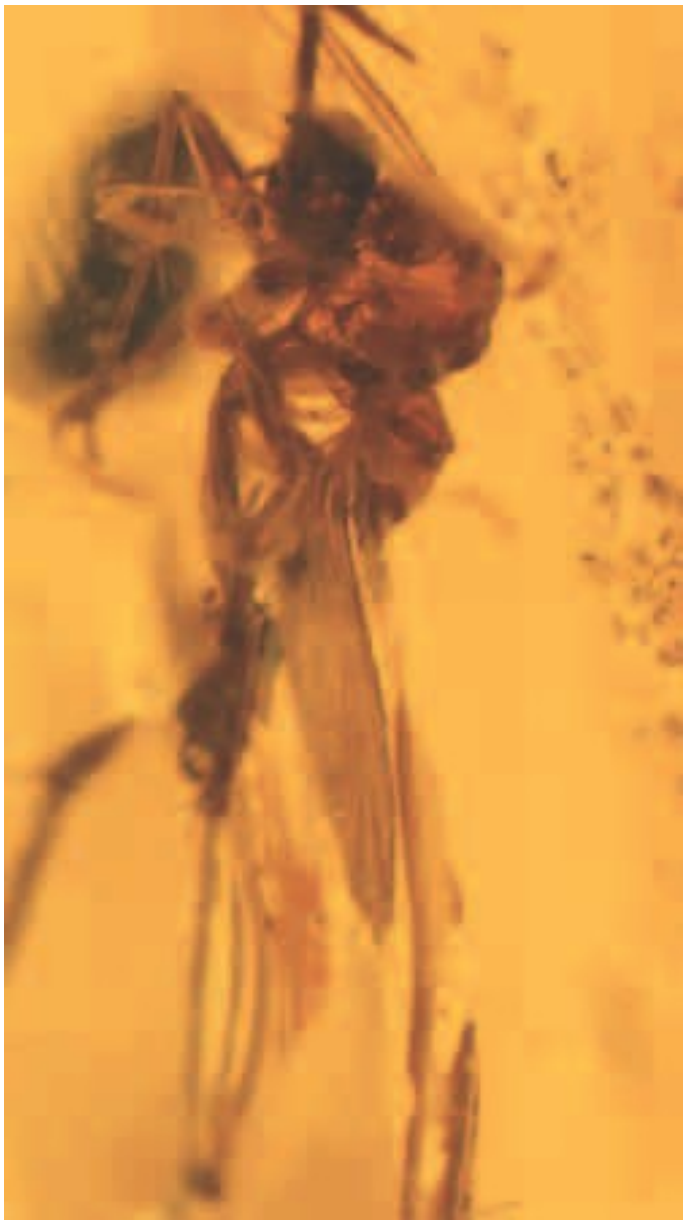

پشه قلرچ

دوره: سینوزوئیک، دوره الیگوسینی

عمر:25 ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

در این عکس فسیلی از پشه قلرچ را می بینید. این جاندارن هنوز هم به همین شکل هستند. عدم تغییر آنها در طول ملیون ها سال حقیقتی است که نظریه تکامل نمی تواند آن را تفسیر کند.

پشه وحشی،مگس مازو

دوره: سینوزوئیک، دوره الیگوسینی

عمر:25 ملیون سال

مکان: جمه.ری دومنیک

این دوحشره 25 ملیون سال قدمت دارند و تماما با نمونه های زنده خود مطابقند. این تطابق نظریه داروین را رد می کند.

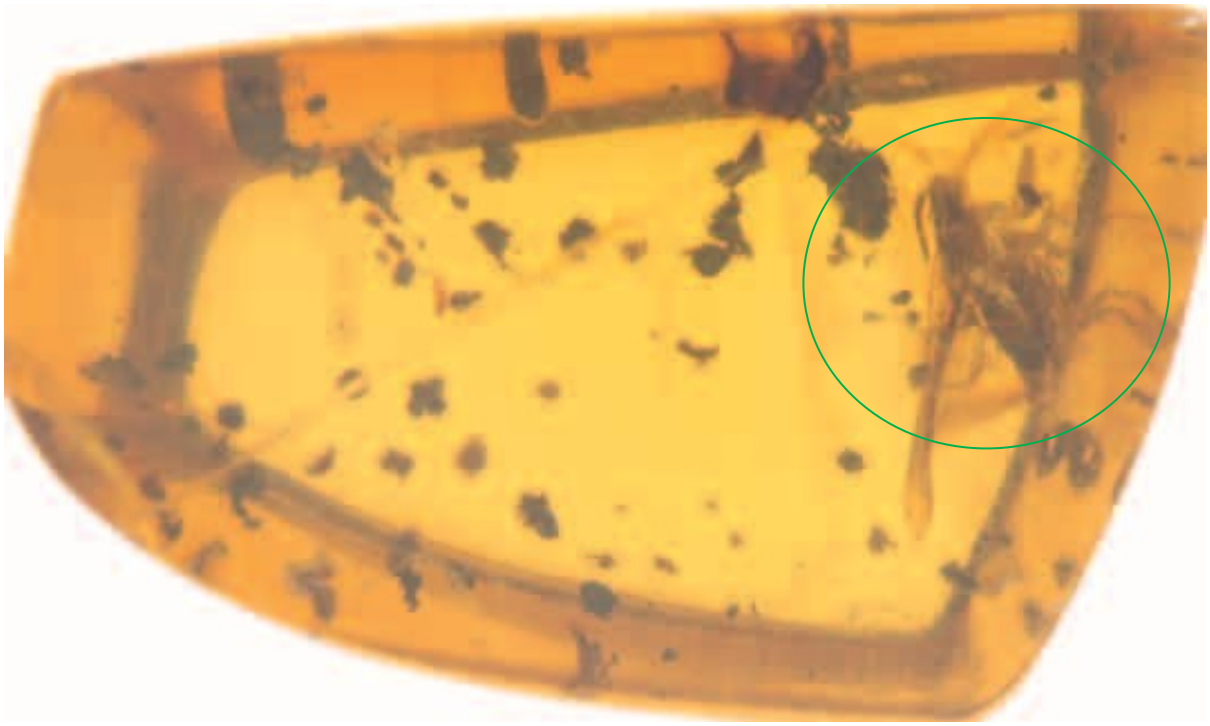

خرمگس

دوره: سینوزوئیک،عصر الیگوسینی

مکان: جمهوری دومنیک

با گذشت 25 ملیون سال خرمگس ها کوچکترین تغییری نکرده اند و این نظریه داروین را رد می کند.

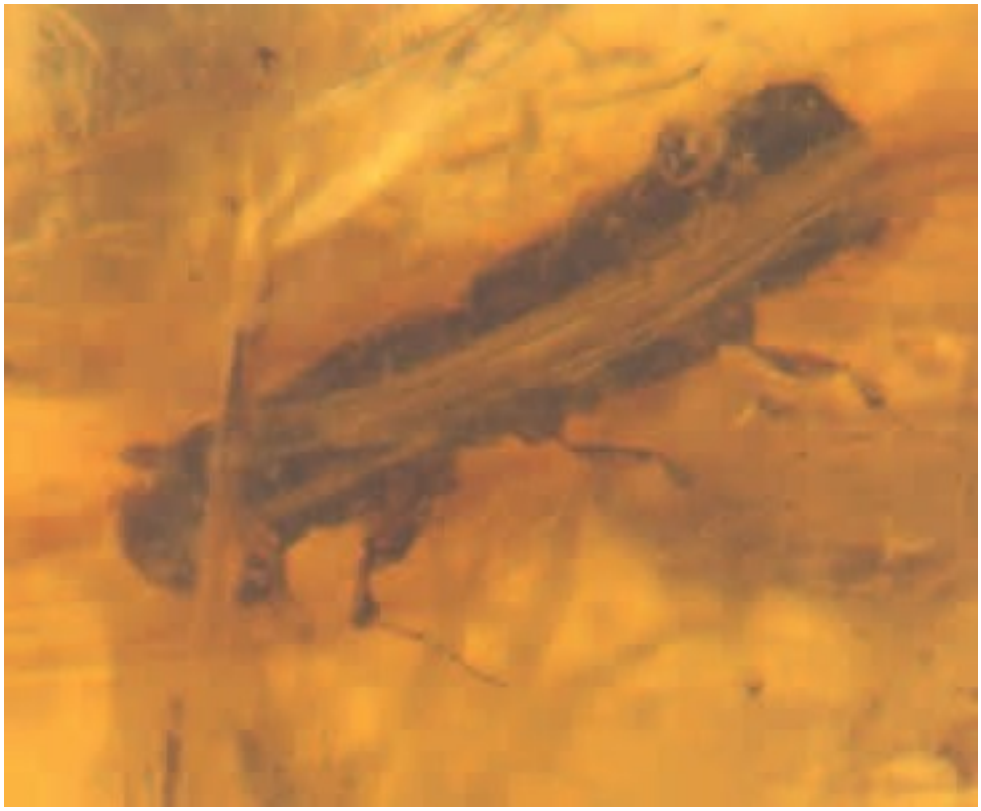

حشره ثقابه

دورهک سینوزوئیک، دوران الیگوسینی

عمر: 25 ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

حشرات ثقابه ای که در زمان ما زندگی می کنند دارای دستگاه ها و صفاتی هستند که ملیون ها سال قبل نیز به آن مجهز بوده اند. فسیل 25 ملیون ساله ای که در این قطعه کهربا می بینید دال به این امر است. بنابراین نمی توان گفت موجودات زنده به مرور دستگاه های پیشرفته کنونی خود را دارا شده اند.

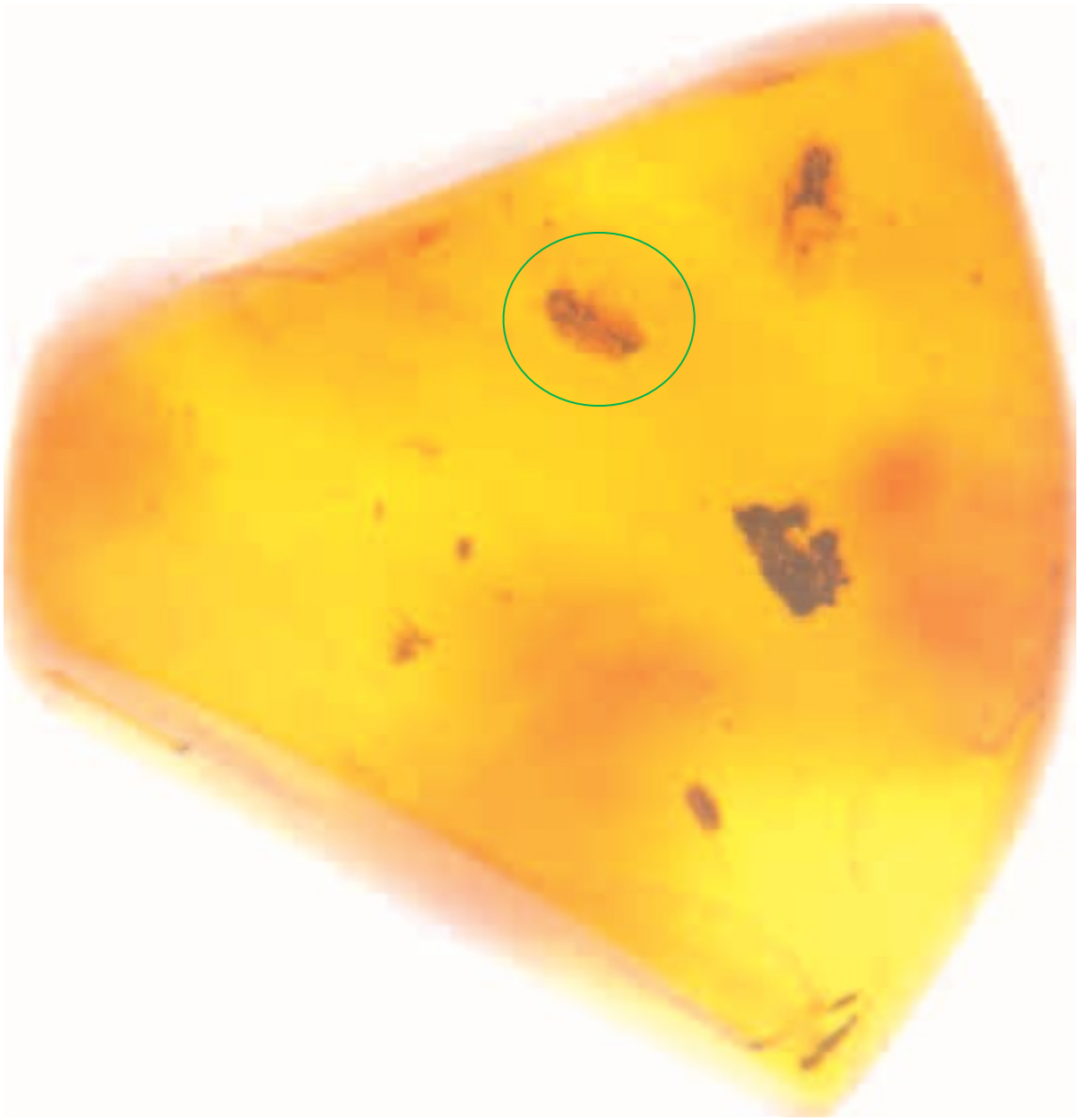

بیب درخت

دوره: سینوزوئیک، عصر الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان: منطقه کوهستانی نزدیک سانتیاگو،جمهوری دومنیک

این حشرات نیز در طول 25 ملیون سال گذشته فرقی نکرده اند حال آنکه بنابه نظریه داروین موجودات در طول ملیون ها سال به کلی دگرگون شده اند.

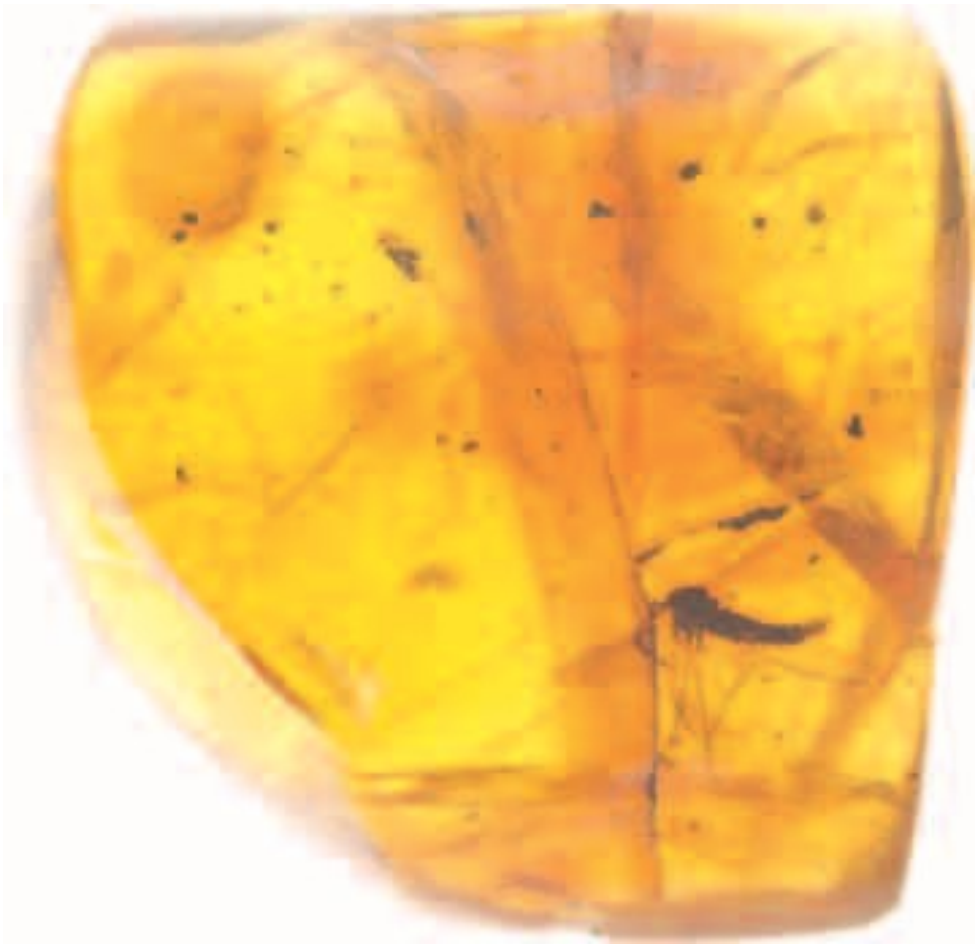

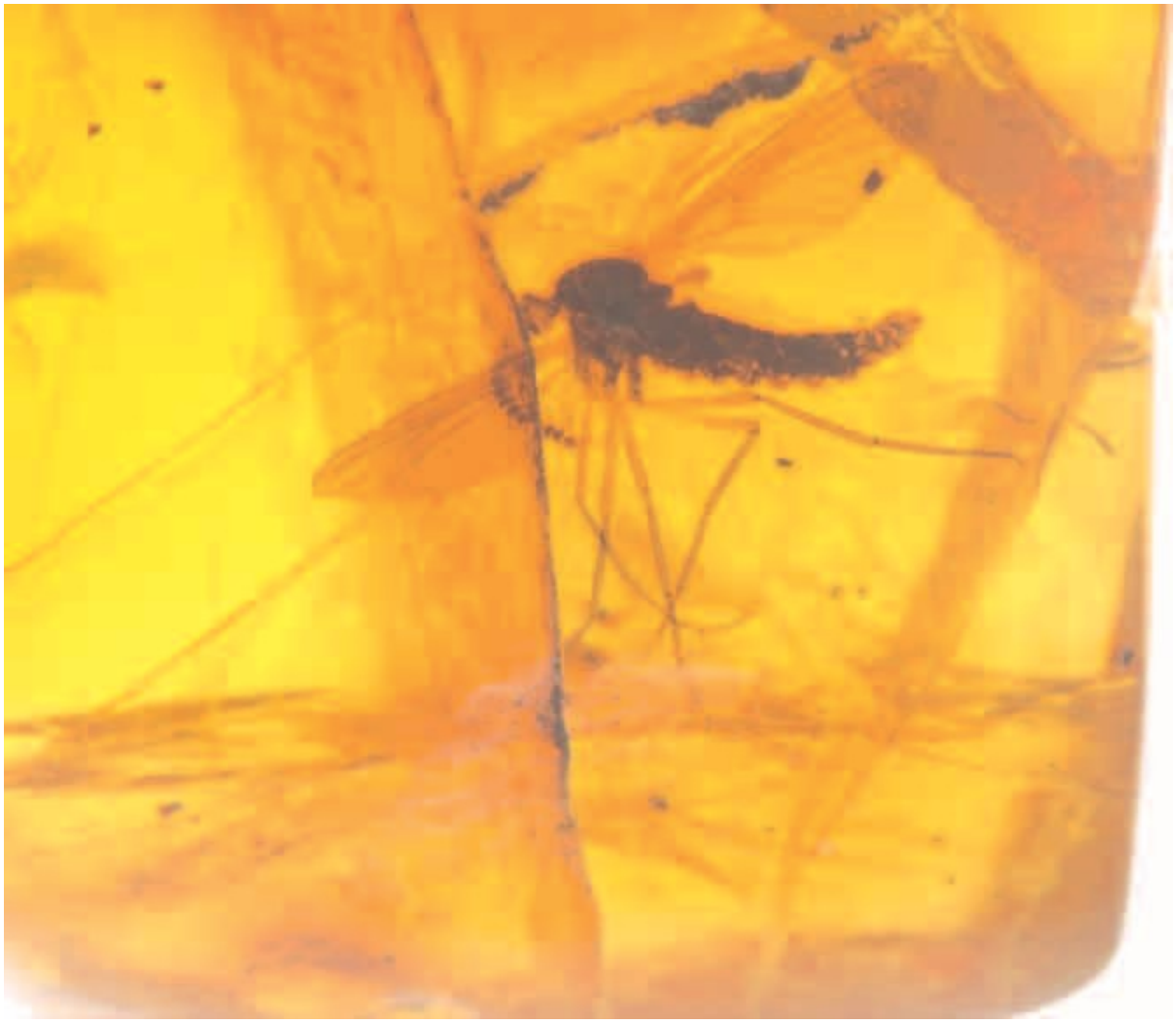

پشه پنجره

دوره: سینوزوئیک، دوره الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

فسیل پشه پنجره ایاست که در تصویر می بینید 25 ملیون سال قدمت دارد اما با نمونه های زنده خود هیچ فرقی ندارد. و این نمی تواند معنایی جز این داشته باشد که موجودات زنده هرگز راه تکامل را نرفته اند.

بیب گندم

دوره: سینوزوئیک، عصر الیگوسینی

عمر:25 ملیون سال

مکان: منطقه کوهستانی نزدیک سانتیاگو،جمهوری دومنیک

حشرات بیب گندم به خانواده کرکیلیونیدای تعلق دارند که بیش از 60هزار نوع را در بر می گیرد. این حشره برای غلات بسیار مضر است. همانطور که می بینید 25 ملیون سال قبل نیز این حشره دقیقا به شکل امروزی خود بوده اند. موجودات زنده از لحظه پیدایش خود هیچ تغییر نکرده اند.

پشهEphemera

دوره: سینوزوئیک، دوران الیگوسینی

عمر: 25ملیون سال

مکان: منطقه کوهستانی نزدیک سانتیاگو،جمهوری دومنیک

پشهEphemera بیش از 2500نوع دارد. این پشه ریز در طول 25 ملیون سال همه جزئیات خود را حفظ کرده و شاهدی بر عدم تکامل موجودات است.

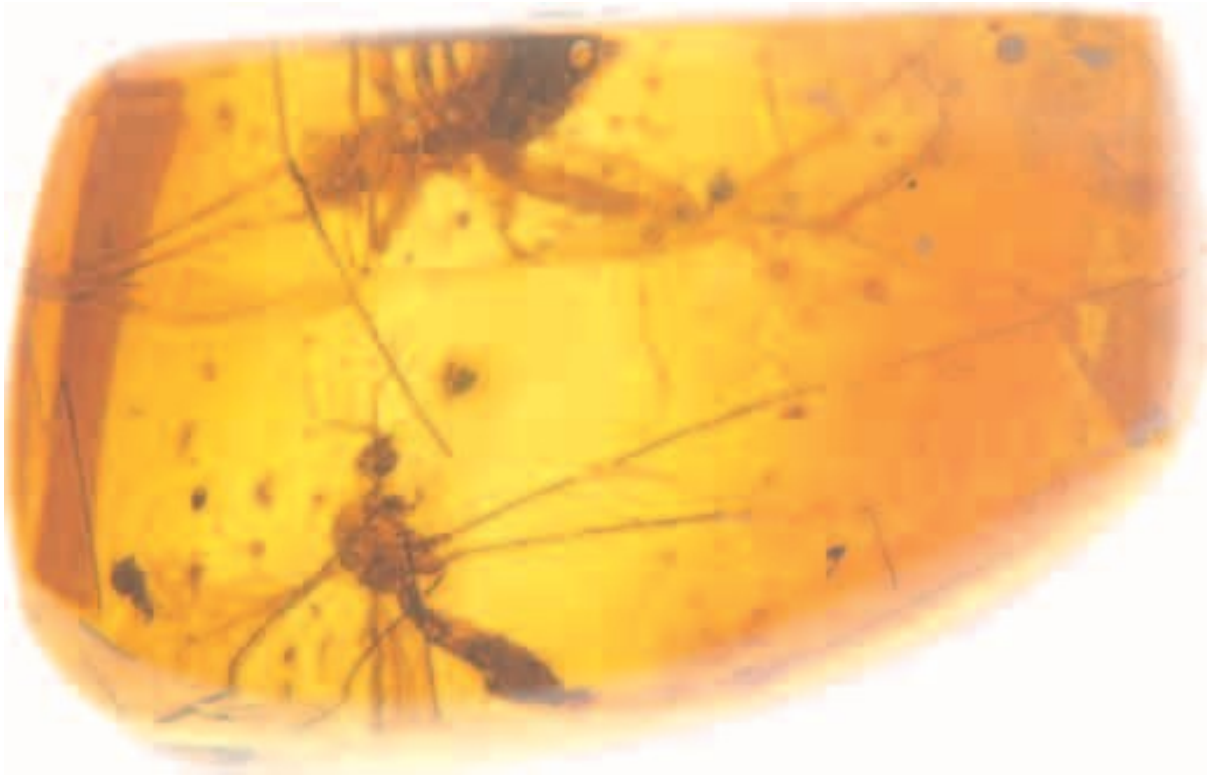

جیرجیرک شب و شبثه

دوره: سینوزوئیک، الیگوسینی

عمر:25 ملیون سال

مکان: منطقه کوهستانی نزدیک سانتیاگو،جمهوری دومنیک

جیرجیرک شب و شبثه به طور همزمان به فسیل تبدیل شده اند. همانطور که ملاحظه می شود این موجودات در طول ملیون ها سال تغییری نکرده اند. و به این حقیقت اشاره دارند که موجودات زنده از یکدیگر به وجود نیامده اندبلکه آفریده شده اند.

مگس بید

دوررره: سینوزوئیک، دوره الیگوسینی

عمر: 25 ملیون سال

مکان: منطقه کوهستانی نزدیک سانتیاگو،جمهوری دومنیک

هیچ تفاوتی بین مگس بیدی که در ملیون ها سال قبل می زیسته و مگس بیدی که در حال حاضر زندگی می کند وجود ندارد. فسیلی که در تصویر می بینید بار دیگر این حقیقت را آشکار می کند.

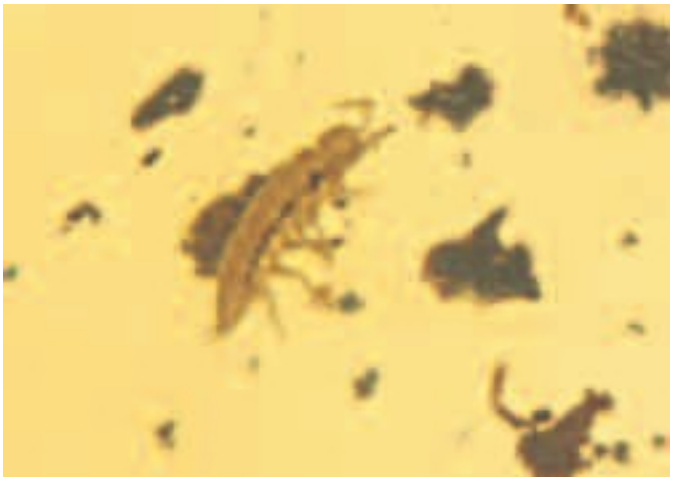

پیله حشره خرخاکی(پاشنه گزک)

دوره: سینوزوئیک، دوره الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

لارو یکی ازمراحل رشداست که برخی از انواع حشرات آن را قبل از بلوغ طی می کنند مرحله لارو بعد از مرحله پیله قرار دارد. همانطور که می بینید کوچگترین تفاوتی بین حشره مسبحه ای که در ملیون ها سال قبل می زیسته است به نمونه های امروزی آن وجود ندارد.

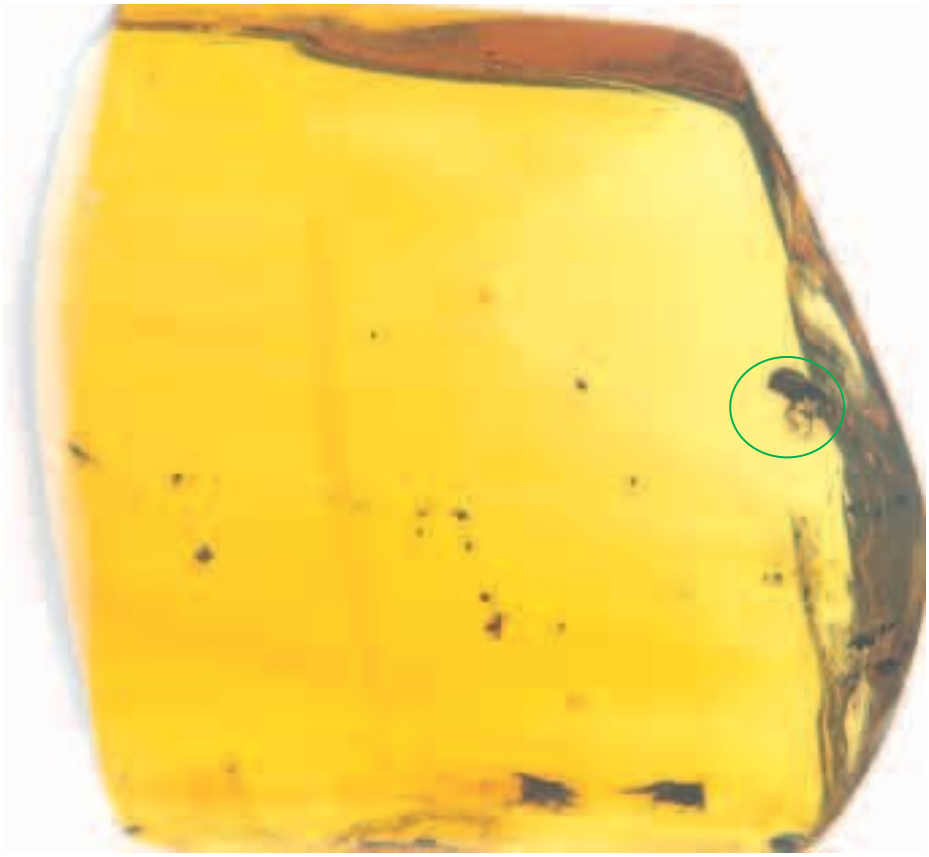

بیب گندم

دوره: سیوزوئیک، عصر ایوسینی-الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

این حشره نیز در طول ملیون ها سال بدون تغییر به حیات خود ادامه داده است. فسیل فوق 25ملیون سال قدمت دارد.

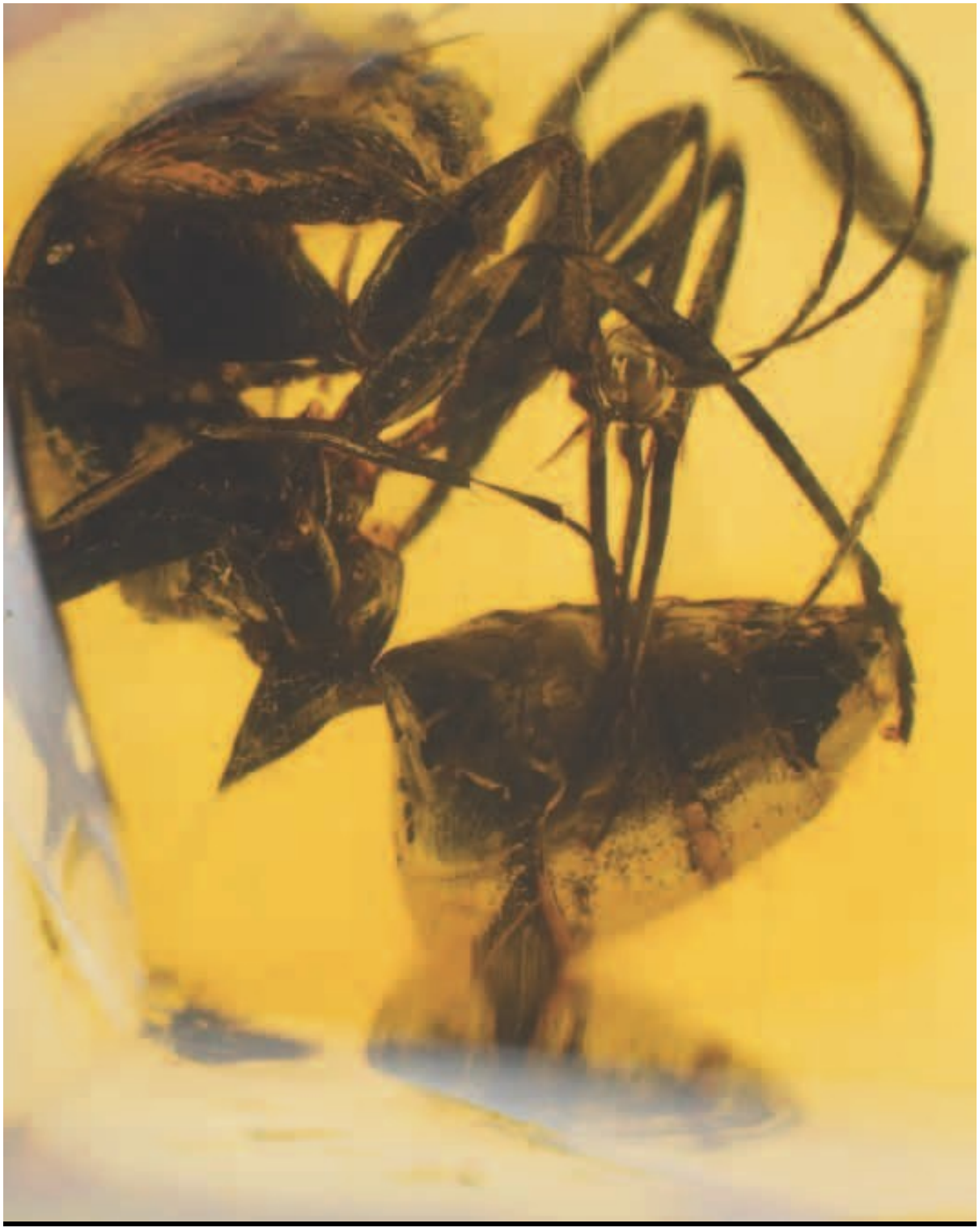

مورچه

دوره: سینوزوئیک،عصر الیگوسینی

عمر: 25ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

مورچه نیز که در طول 25ملیون سال بدون تغییر مانده است یکی از دلایل آفرینش محسوب شده ونظریه تکامل را به چالش می کشد.

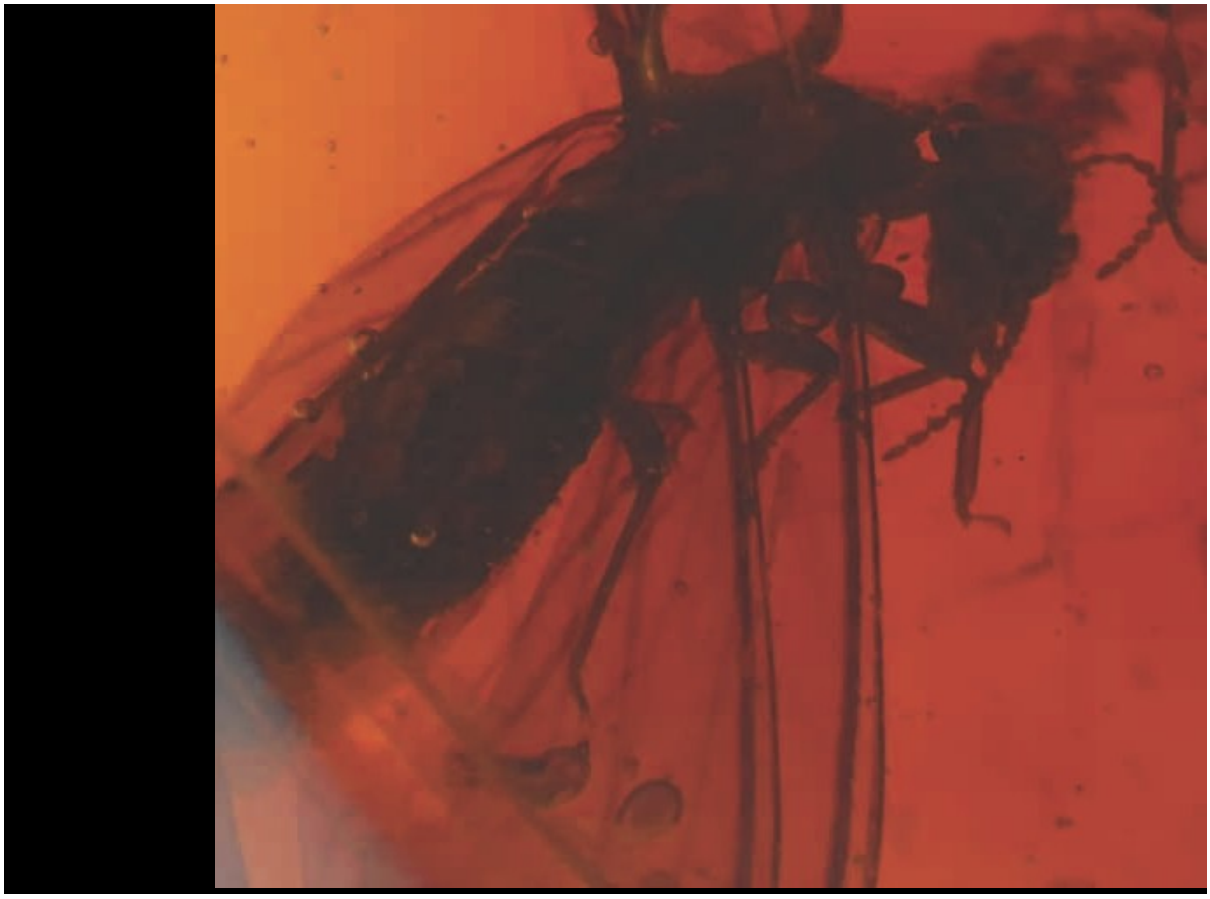

بیب جهنده گیاهی

دوره: سینوزوئیک، عصر الیگوسینی

عمر:25 ملیون سال

مکان: جمهور ی دومنیک

این حشرات از عصاره گیاهان تغذیه و به صورت جهشی حرکت می کنند. در طول25 ملیون سال این جاندار نیز تغییری هرچند کوچک به خود ندیده است . نظریه تکامل بار دیگر پاسخی برای این امر ندارد.

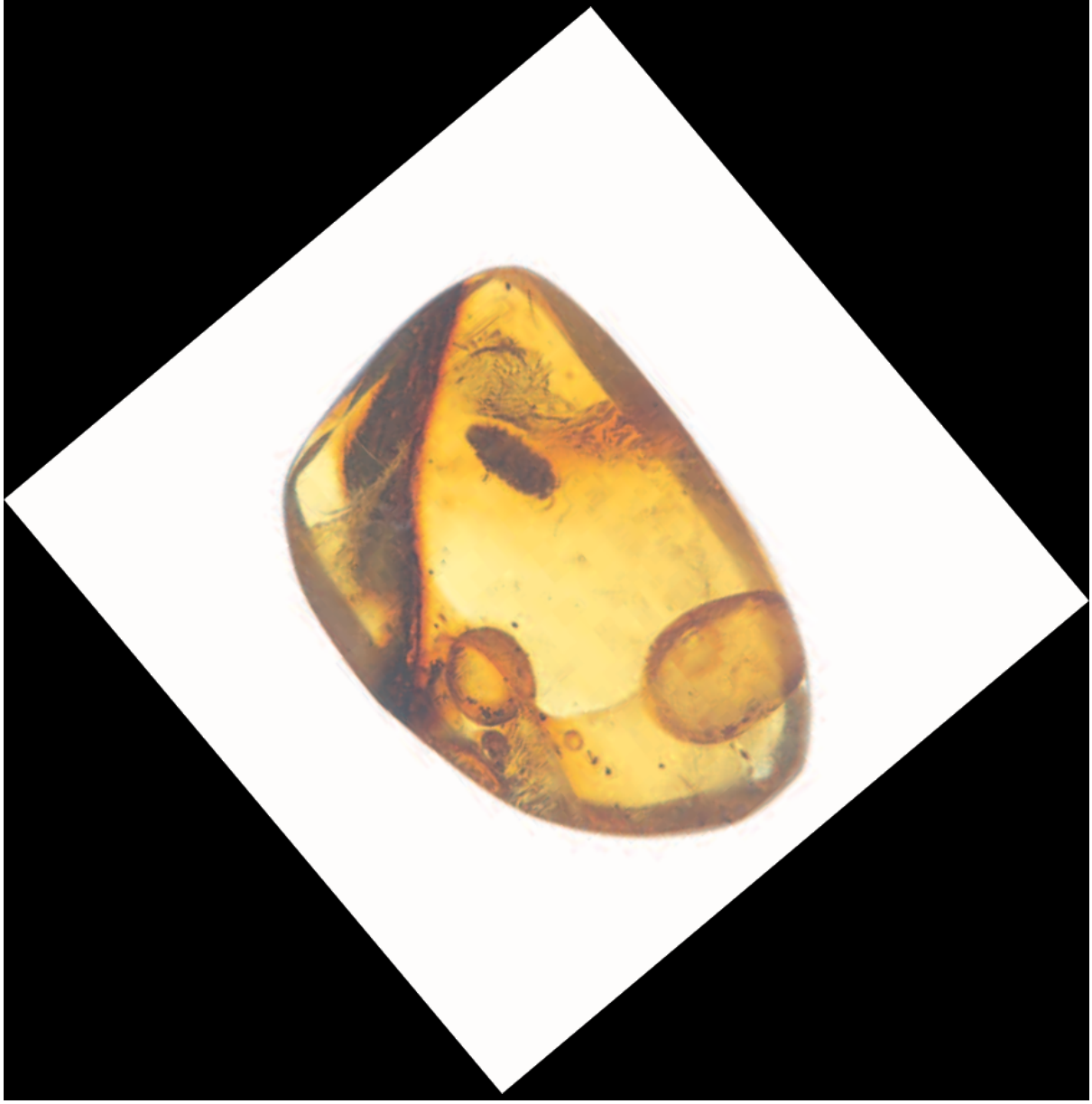

حشره خرخاکی(پاشنه گزک)

دوره: سینوزوئیک،عصر الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

با توجه به این فسیل در می یابیم که گذر زمان هیچ تاثیری در تغییر صفات این موجود نداشته است بنابراین تکامل واقعیت ندارد.

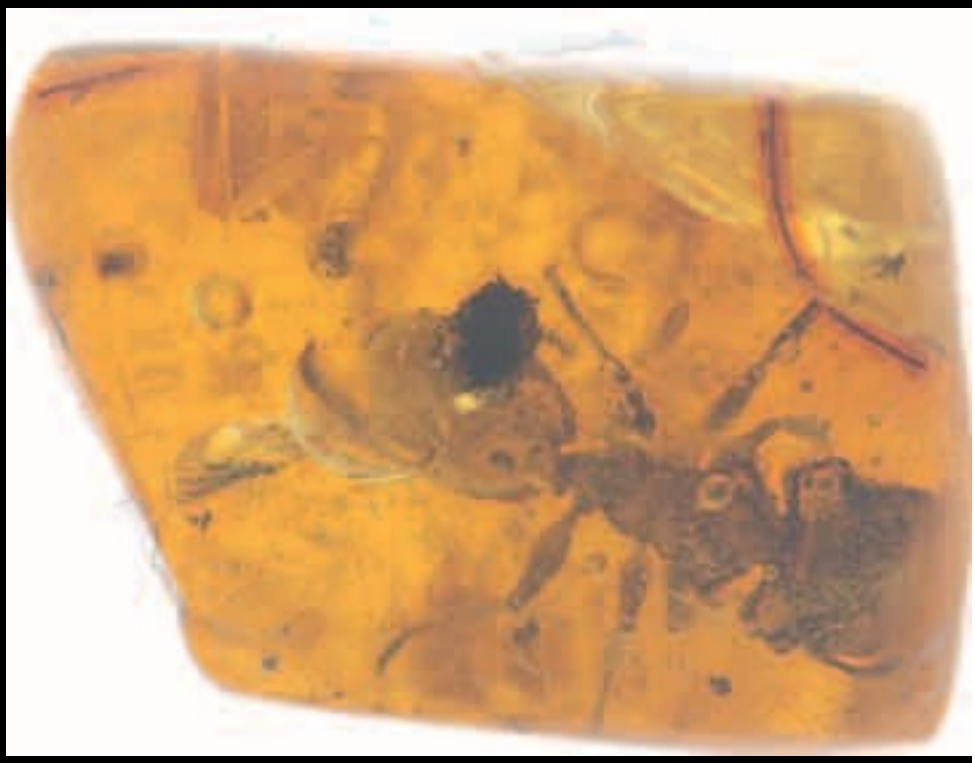

مورچه نجار

دوره: سینوزوئیک، عصر الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

این نوع مورچه هیچ تفوتی با اجداد خود که در 25ملیون سال قبل می زیسته اند ندارد. نظریه داروین برای این فسیل هم و عدم تغییر آن توجیهی ندارد.

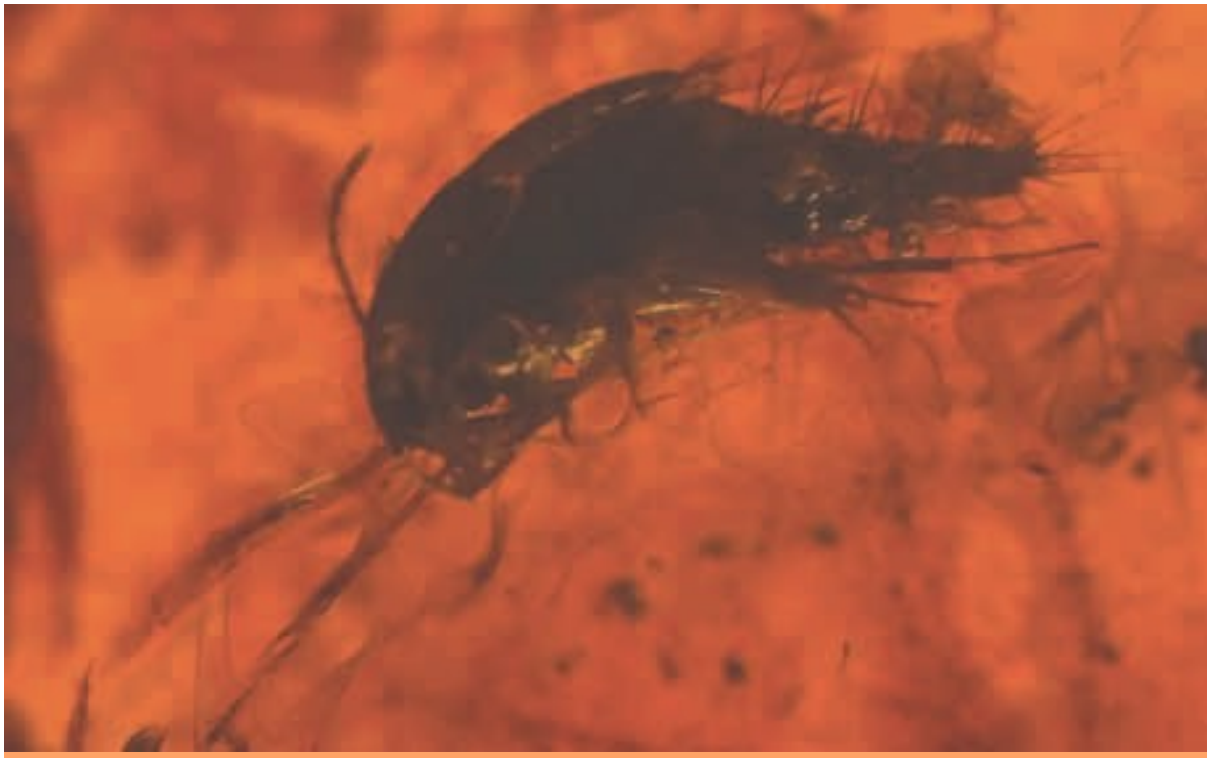

حشره راست دم

دوره: سینوزوئیک،عصر ایوسینی-الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان:جمهوری دومنیک

حشرات راست دم نیز در طول زمان دچار تغییرات تدریجی نشده اند و هیچ تفاوتی با اجداد چند ین ملیون ساله خود ندارند. حال آنکه بنا برنظریه داروین موجودات در اثر تغییرات اندک و پیوسته به صورت کنونی خود درآمده اند.

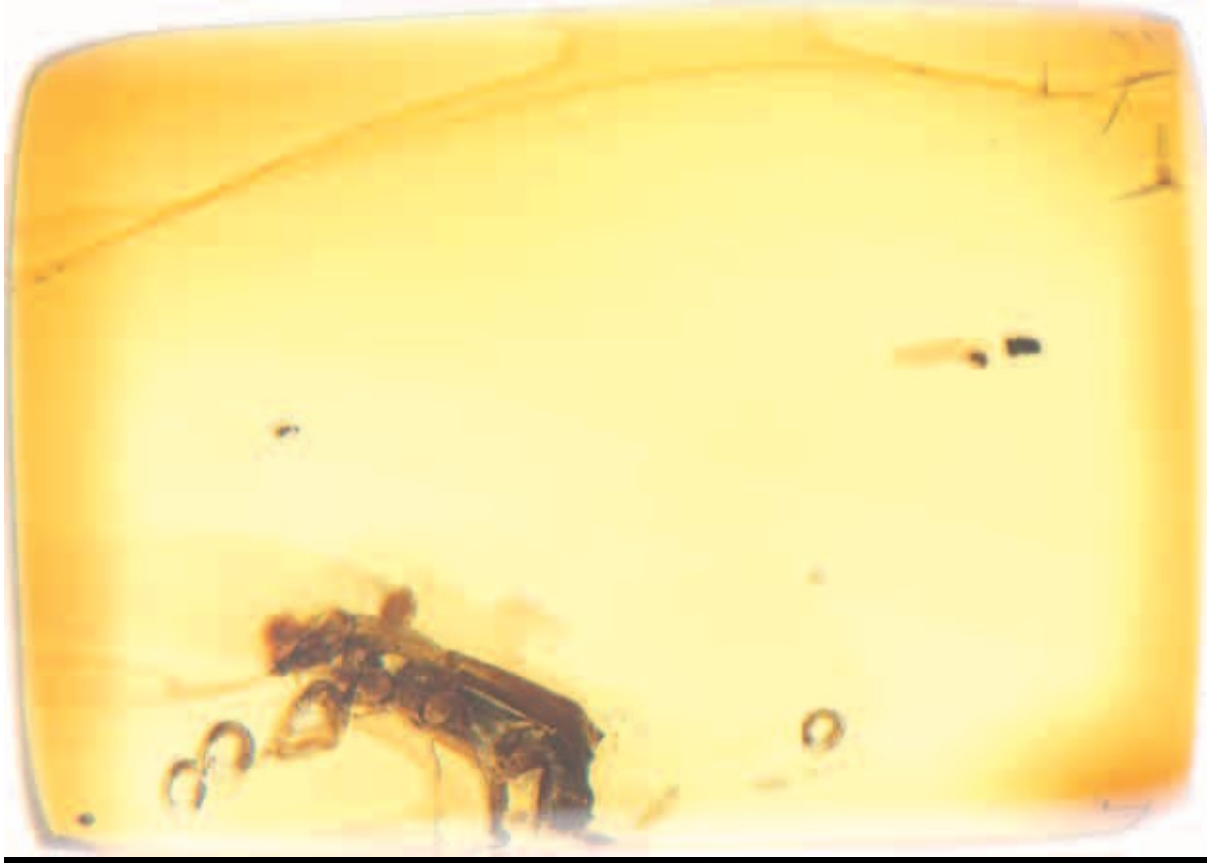

حشرهپوست شجر

دوره: سینوزوئیک،عصر الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان:جمهوری دومنیک

حشره پوست درخت نیز همراه با نوزاد خود داخل کهربا به فسیل تبدیل شده است. این جاندار نیز مانند سایر موجودات زنده بدون تغییر مانده و نظریه داروین را مجددا تکذیب می کند.

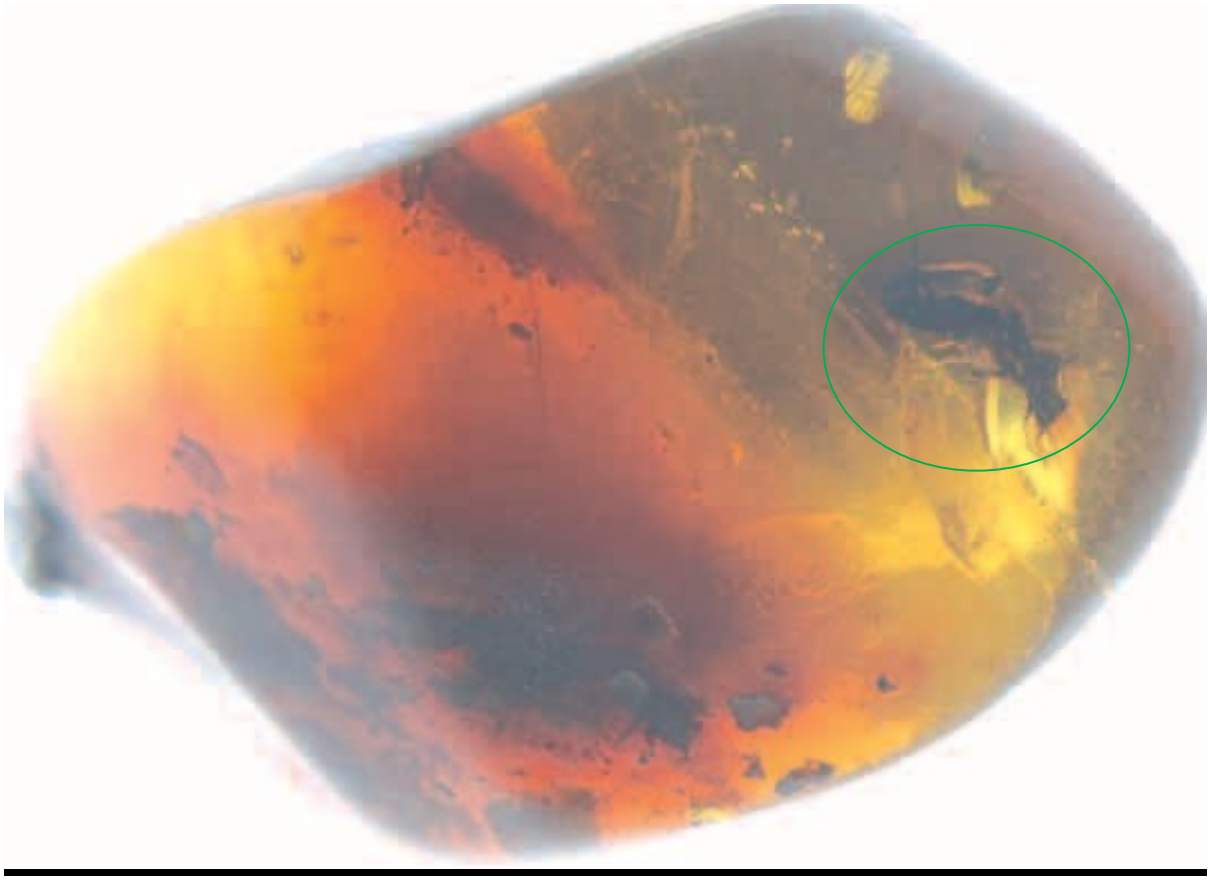

شیر مورچه (cueta variegata)

دوره: سینوزوئیک،عصر الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان:جمهوری دومنیک

شیرمورچه یکی از حشرات بالدارایست که شباهت زیادی به odonata دارد. فسیل سر شیرمورچه ای که در تصویر می بینید با اینکه بیش از 25 ملیون سال قدمت دارد با نمونه های زنده خود از هرلحاظ برابری می کند.

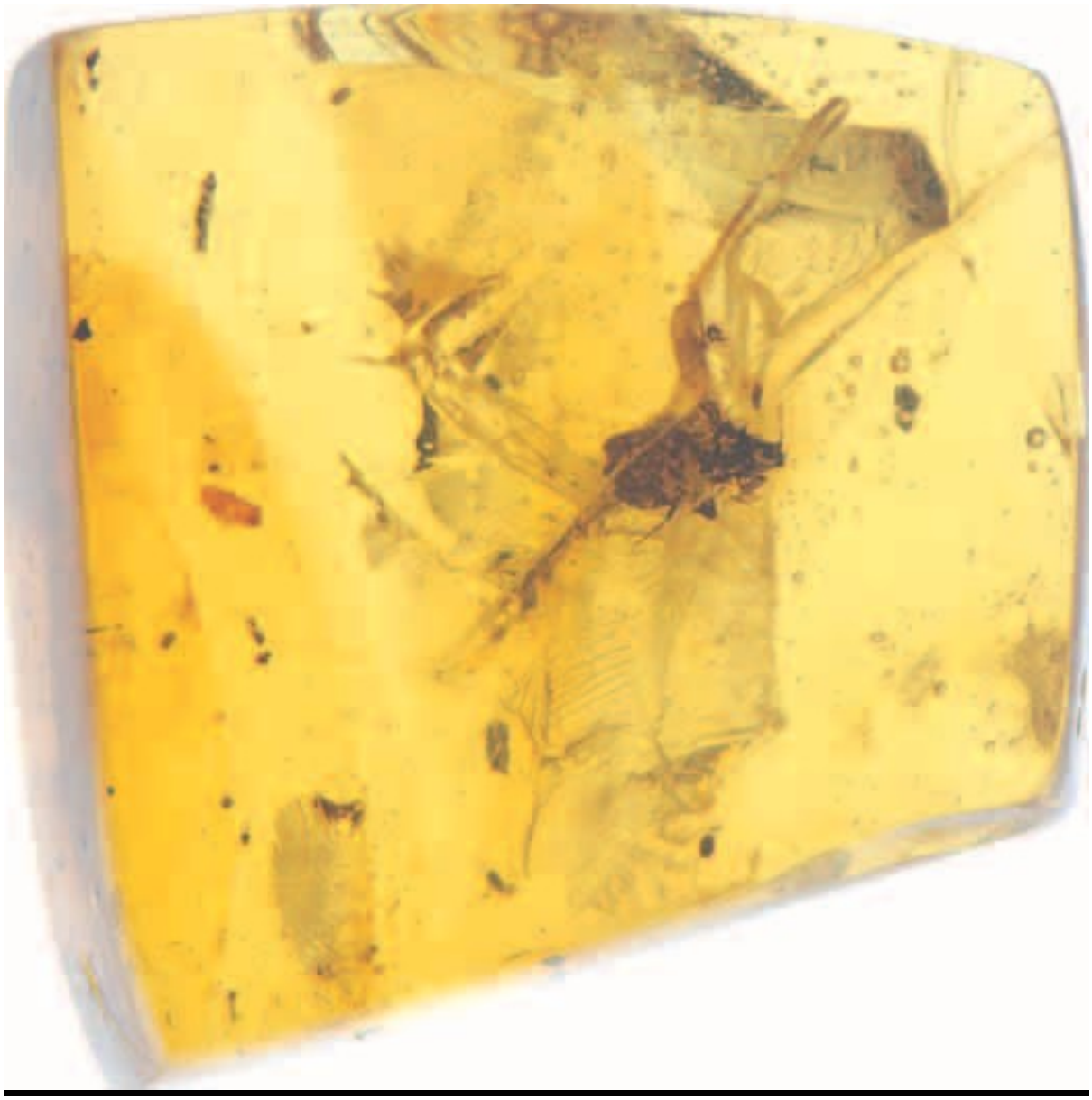

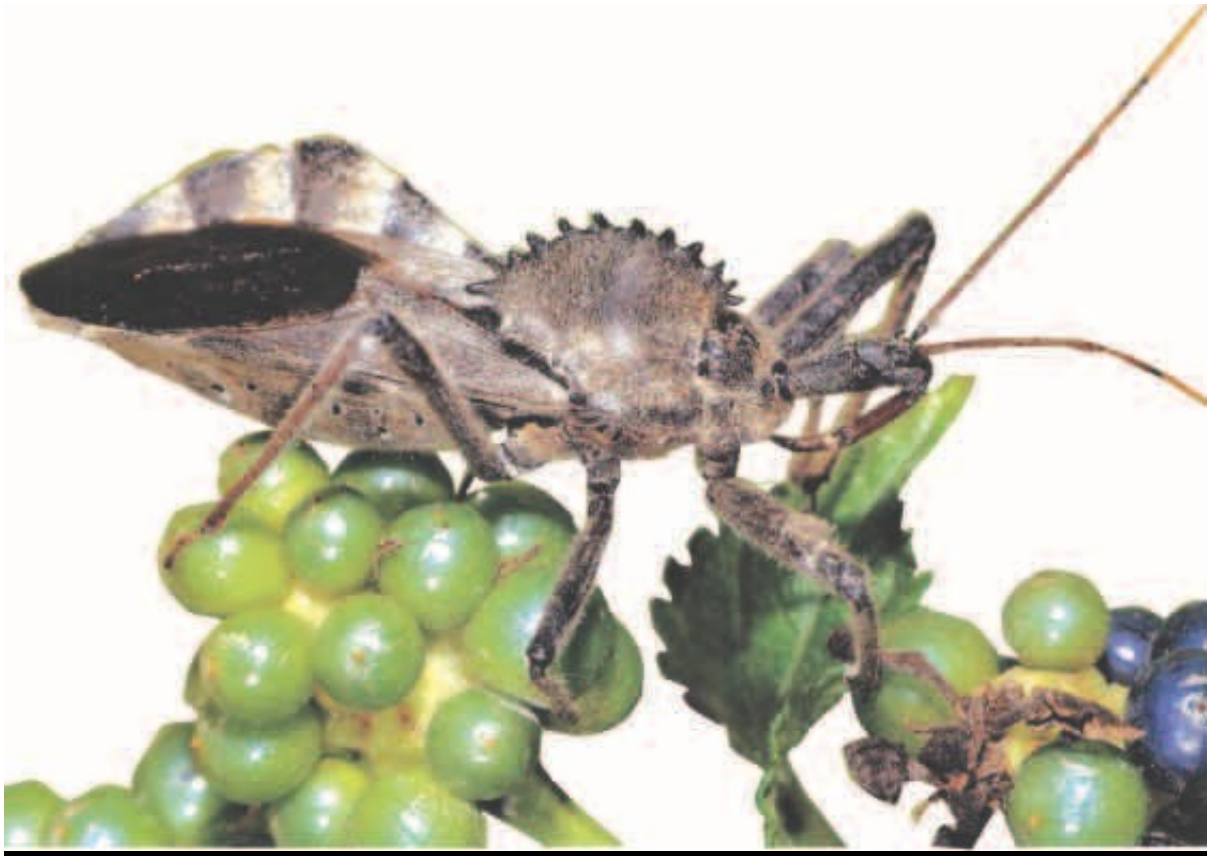

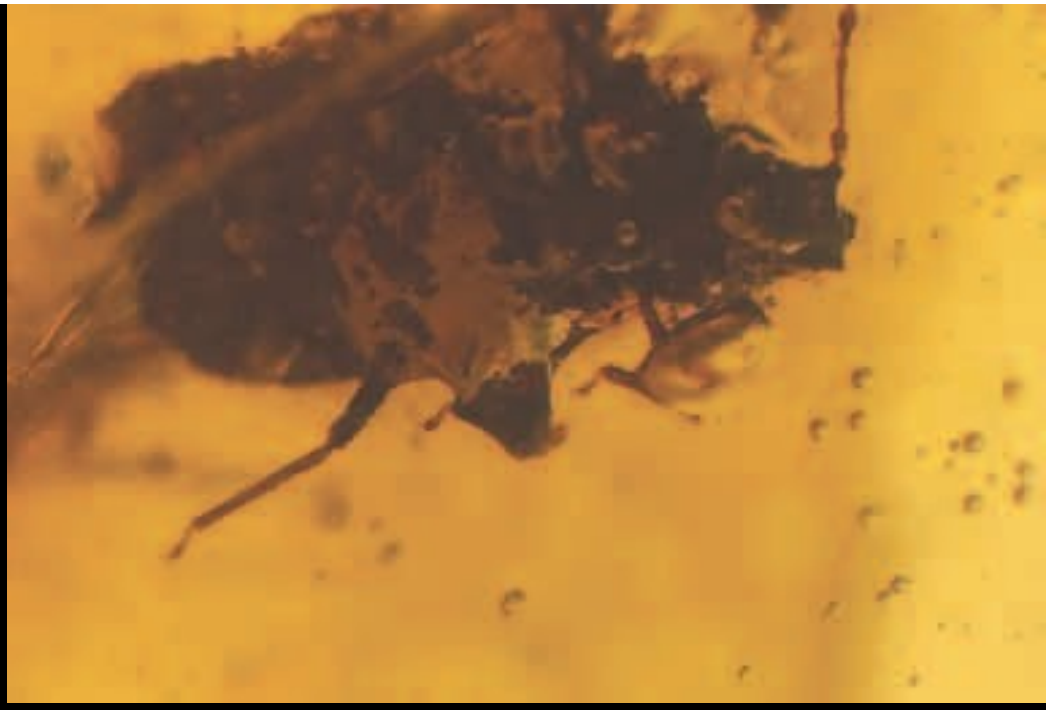

حشره تروریست

دوره: سینوزوئیک،عصر الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

حشره تروریست نیز مانند سایر جانداران تکامل پیدا نکرده است وگرنه می بایست این فسیل تفاوتی زیادی با نمونه های زنده امروزی داشته باشد.

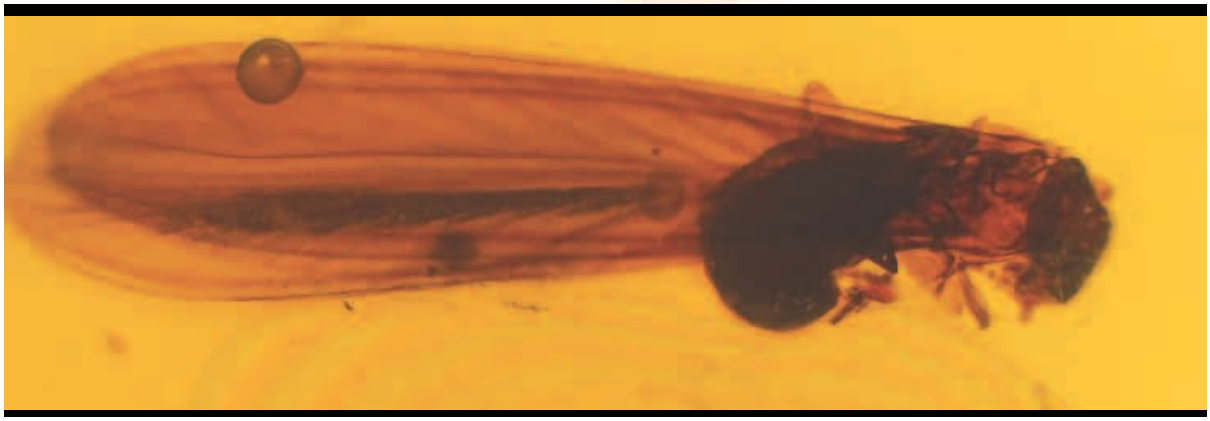

موریانه بالدار

دوره: سینوزوئیک، عصر الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان: منطقه کوهستانی نزدیک سانتیاگو، جمهوری دومنیک

داخل تراشه کهربایی که در تصویر می بینید یک موریانه بالدار به دام افتاده که 25 ملیون سال از عمرآن می گذرد. این جانداران که در طول چندین ملیون سال بدون تغییر مانده اند ثابت می کنند که تکامل ، دروغ و افتراست و آفرینش خداوند حقیقت بسیار روشنی است.

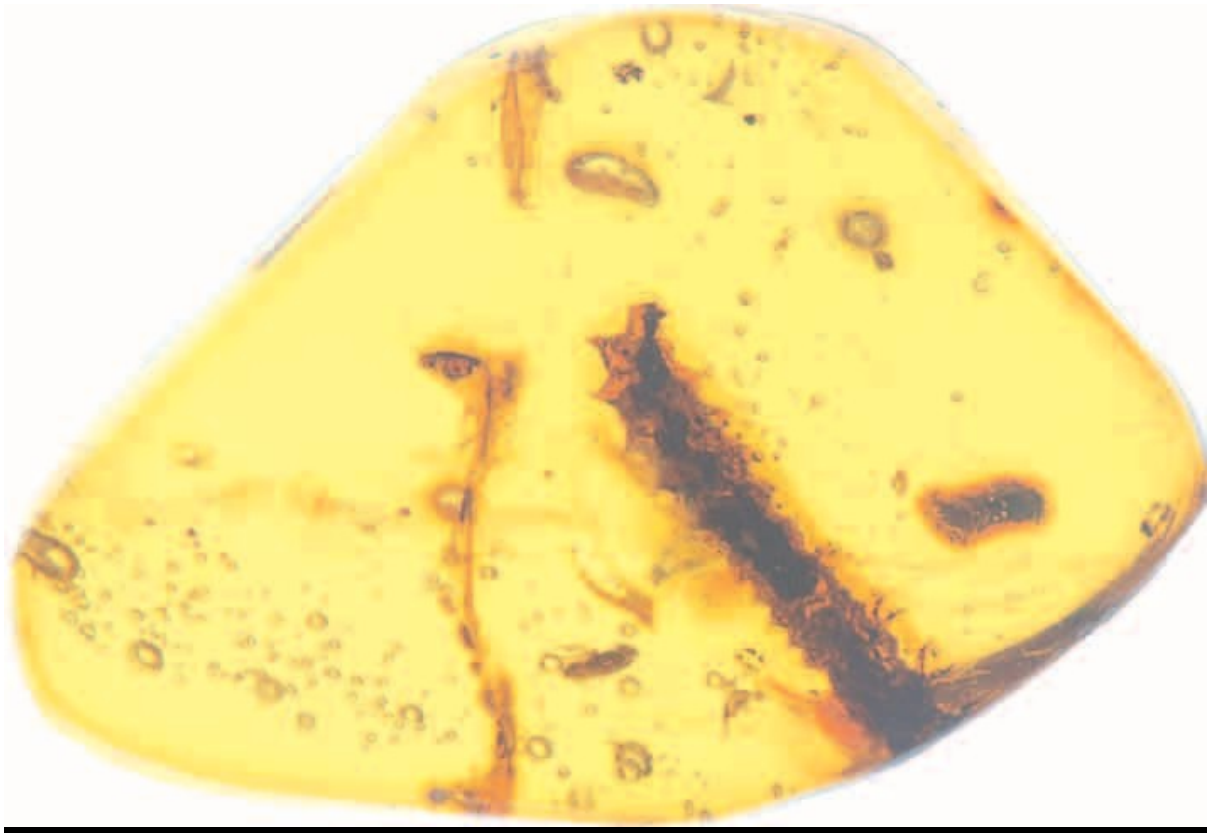

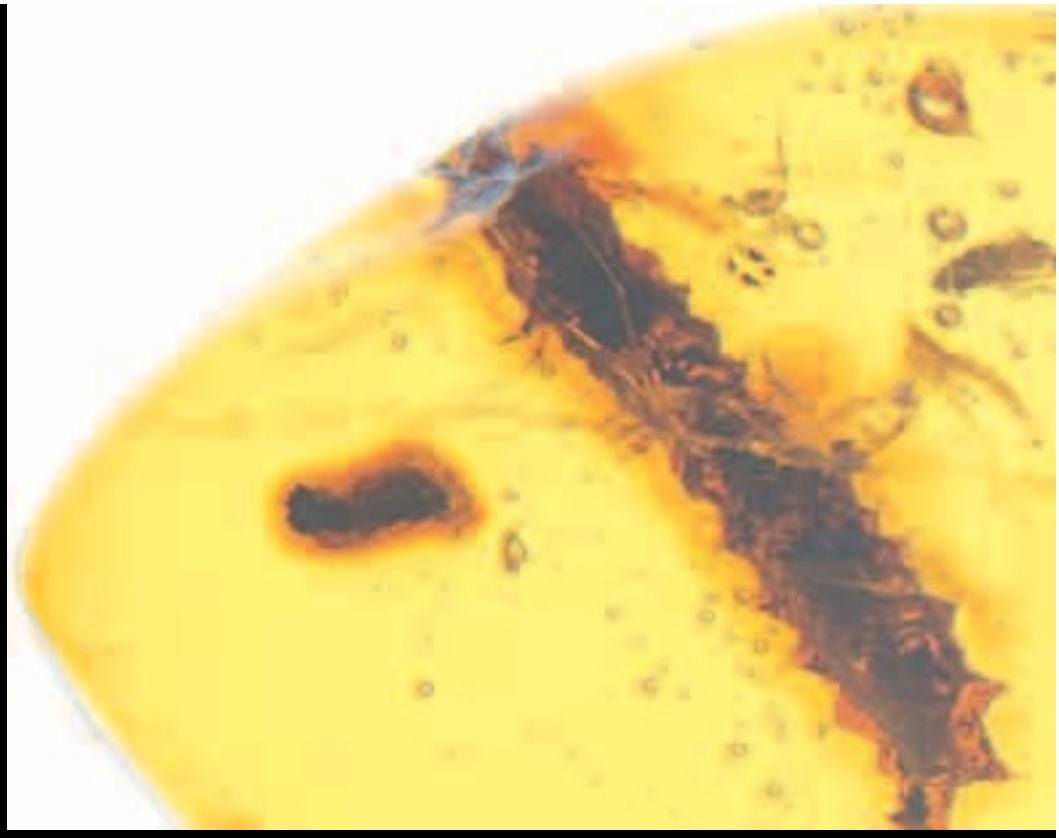

طرطر(یسروع)

دوره: سینوزوئیک، عصر الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

کهربا در کنار سایر انواع فسیل ثابت کرده است که موجودات زنده از اولین لحظه پیدایش تا به امروز دارای صفات و اندام های یکسانی بوده اند. حشرات طرطر نیز همواره به شکل کنونی خود بوده اند.

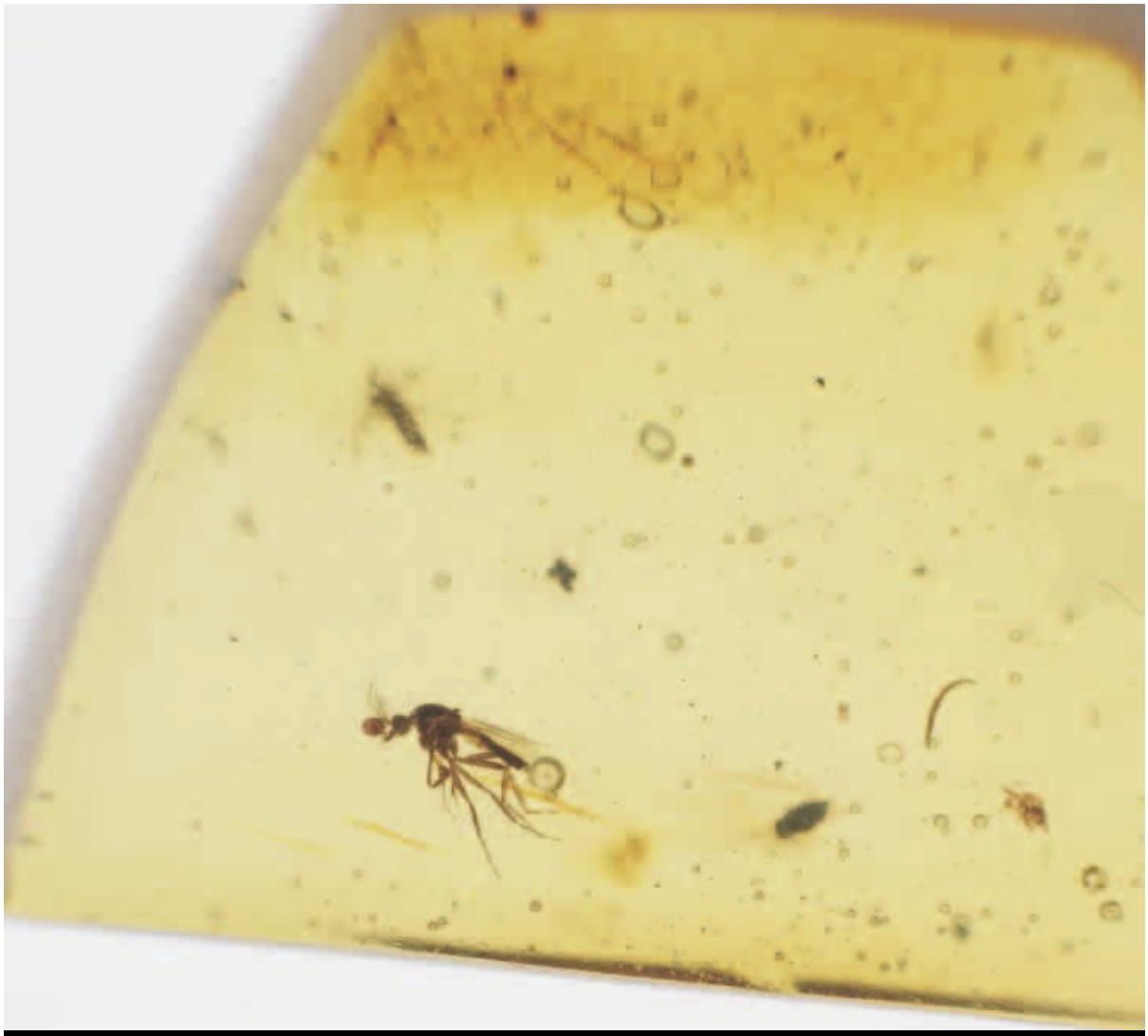

مگس مازو

دوره: سینوزوئیک، عصر الیگوسینی

عمر: 25 ملیون سال

مکان:جمهوری دومنیک

این فسیل ثابت می کند که ساختار موجودات زنده هرگز تغییری نکرده و تکامل هیچگاه به وقوع نپیوسته است.

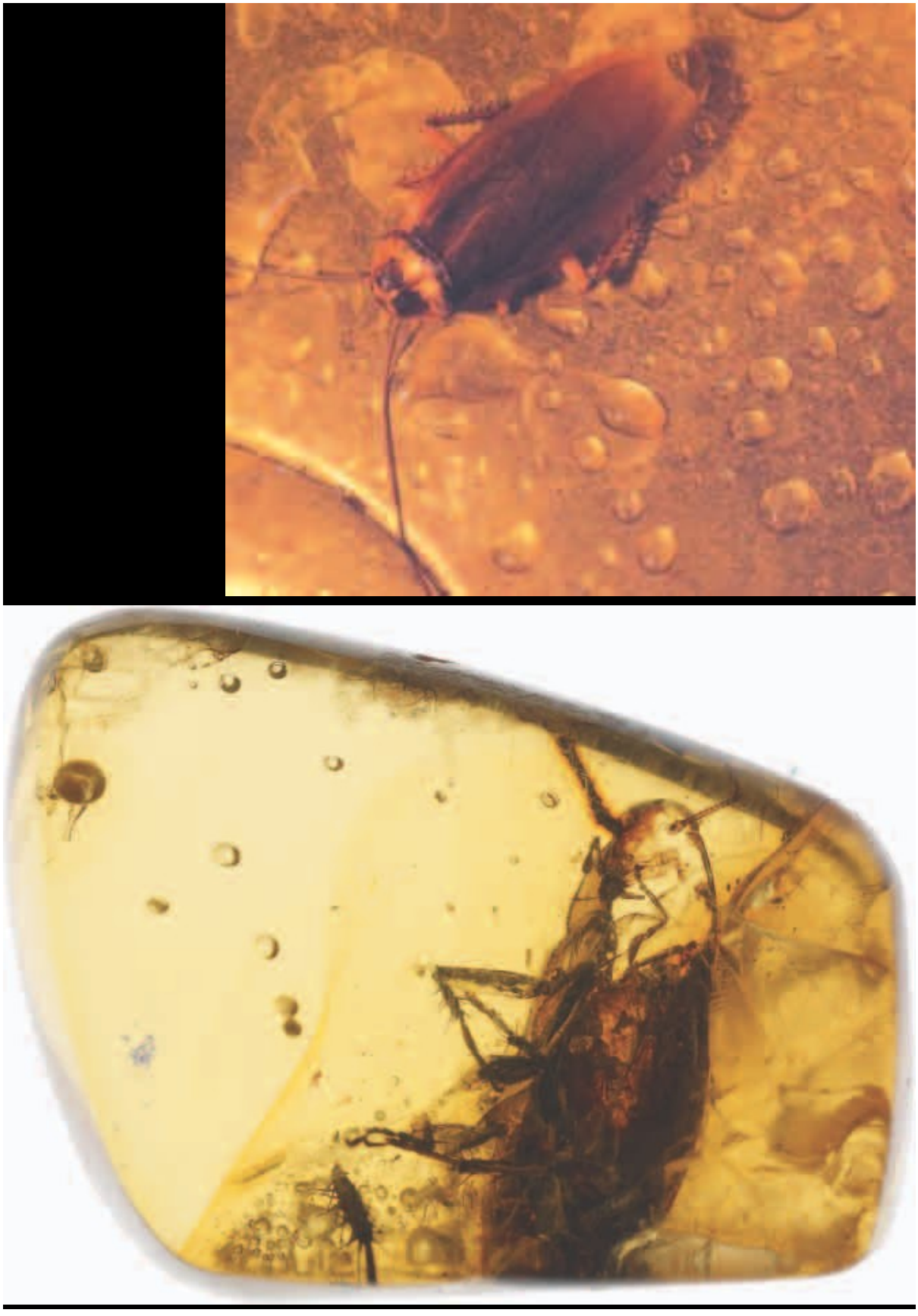

سوسک حمام

دوره: دوران سینوزوئیک، عصر الیگوسینی

عمر:25 ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

فسیل های کشف شده به ما می گویند که سوسک های حمام در طول ملیون ها سال تغییری نکرده اند و این بدین معناست که موجودات زنده تکامل نیافته اند.بلکه آفریده شده اند.

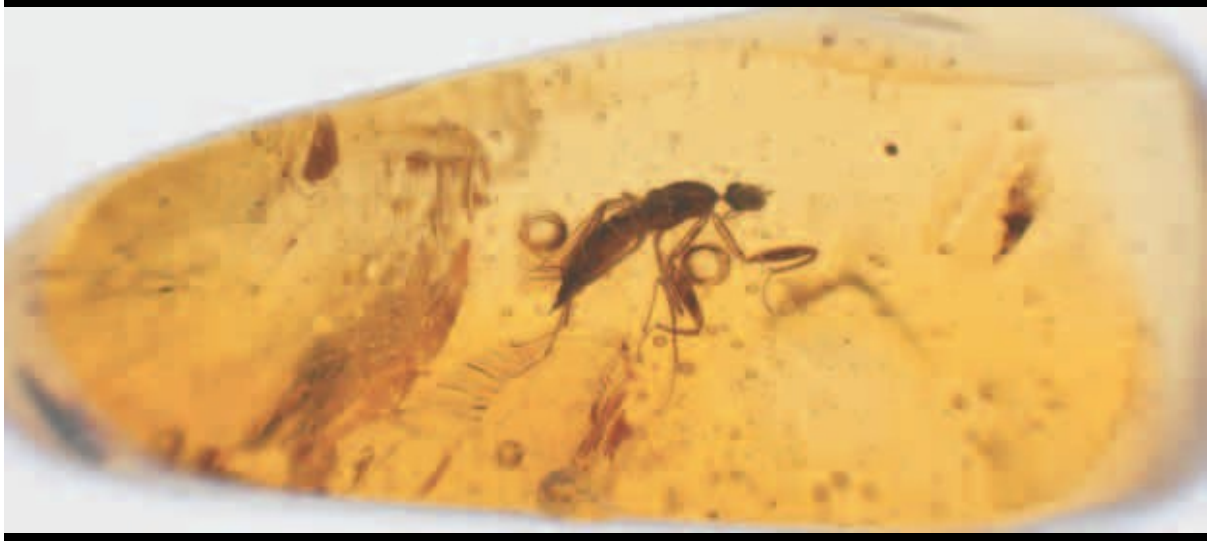

مگس رقاص

دوره: سینوزوئیک، عصر الیگوسینی

عمر:25 ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

از جمله دلایلی که نشان می دهد مگس رقاص همواره به شکل امروز خود بوده است فسیلی است که 25 ملیون سال از قدمت آن می گذرد. بنا براین هیچ فرقی بین این حشره و اجداد بسیار دیرینش وجود ندارد.

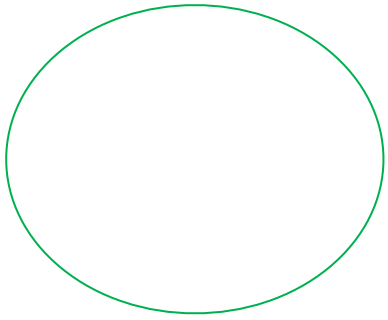

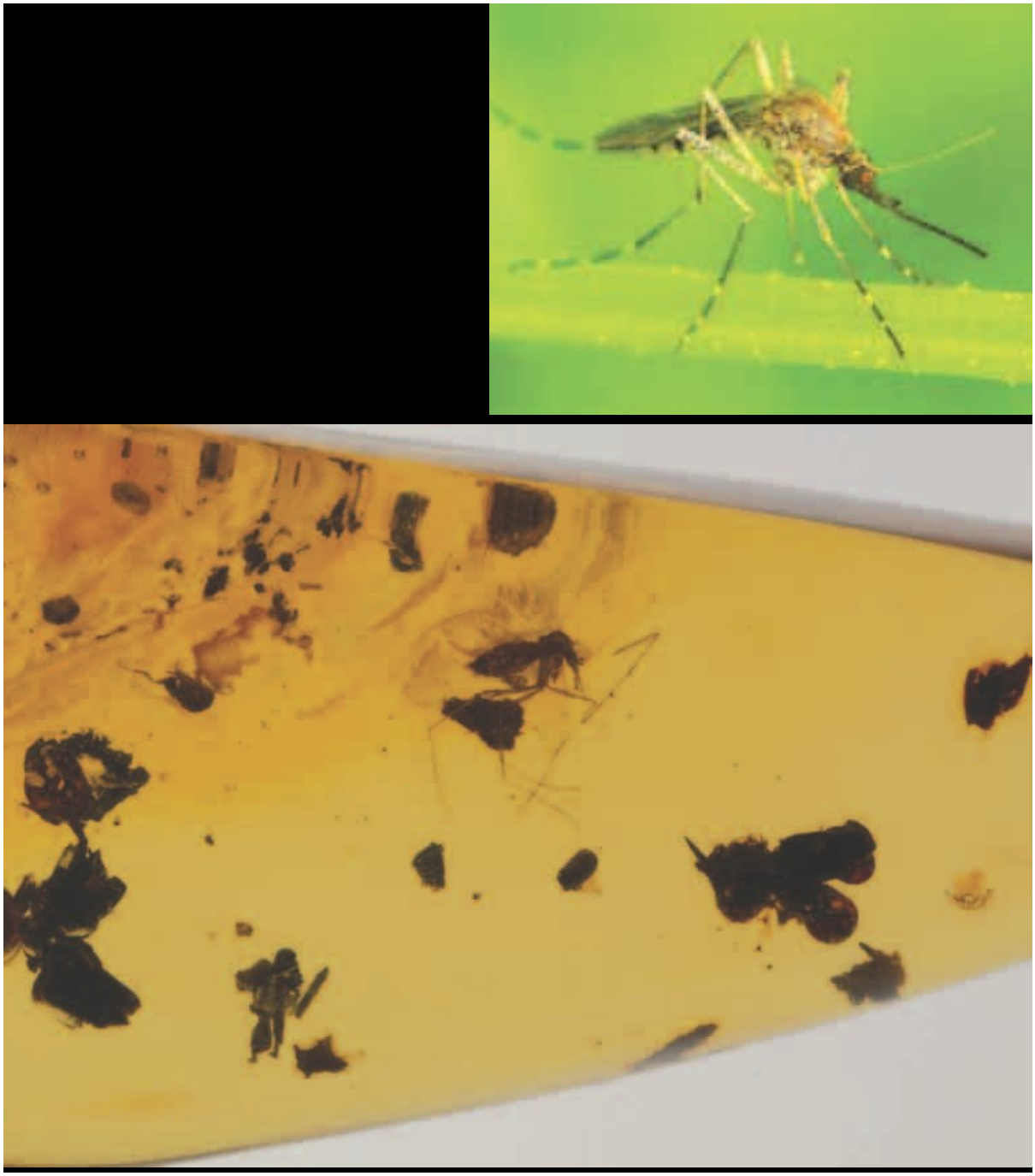

پشه

دوره: دوران سینوزوئیک، عصر الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

ده ها هزار فسیل از پشه به دست آمده است که ثابت می کنند این موجود ازاولین روز پیدایشش تفاوتی نکرده است. فسیل 25 ملیون ساله فوق ثابت می کند که نظریه داروین از واقعیت بسیار فاصله دارد.

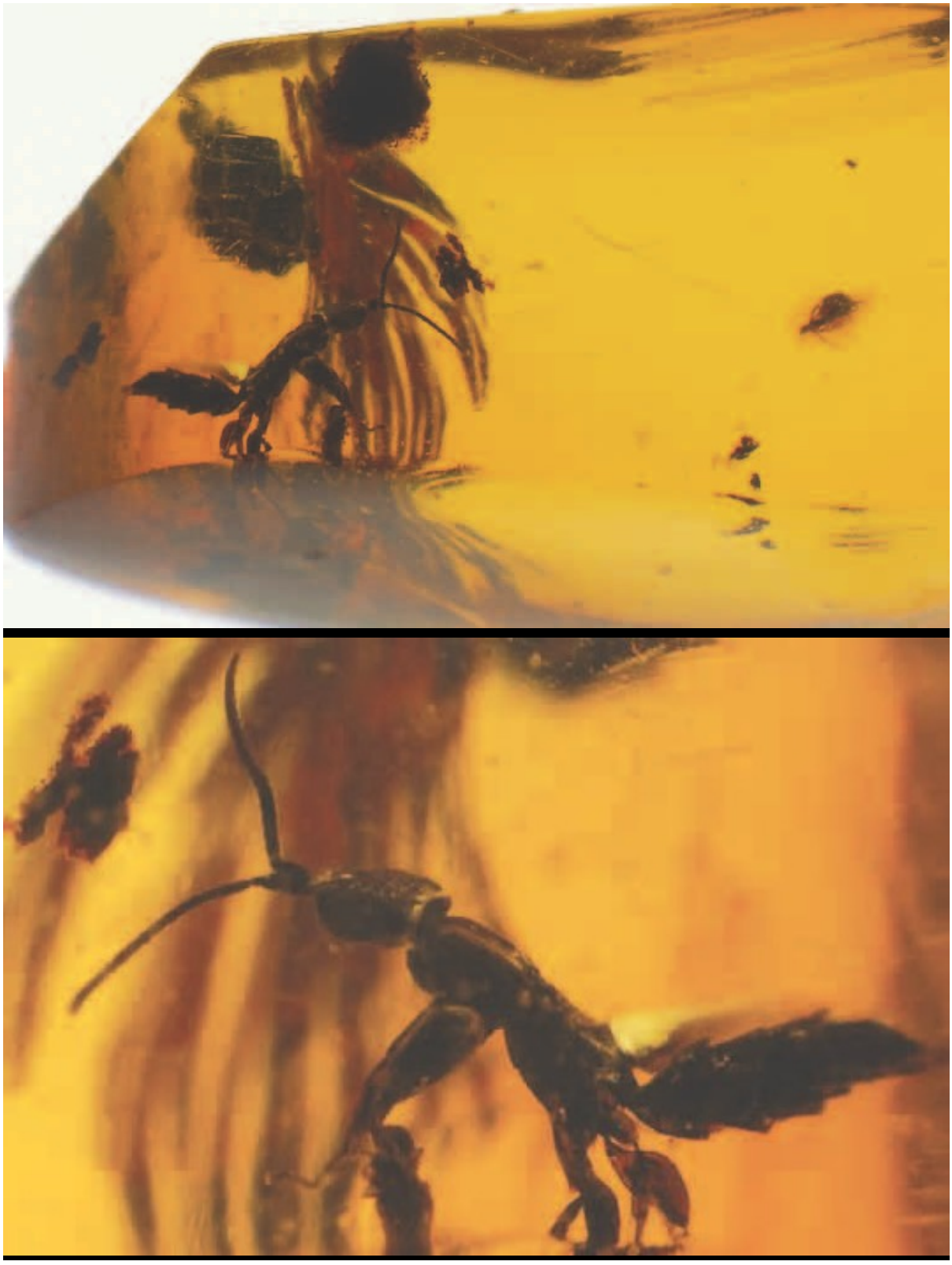

زنبور وحشی

دوره: دوران سینوزوئیک، عصر الیگوسینی

عمر:25 ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

داخل تراشه کهربای فوق یک زنبور فسیل شده وجود دارد که با اینکه 25 ملیون سال از عمرش می گذرد اما گویی همین امروز داخل کهربا گیر افتاده است. یکسانی موجودات در طول تاریخ نظریه داروین را به هیچ وجه تایید نمی کند.

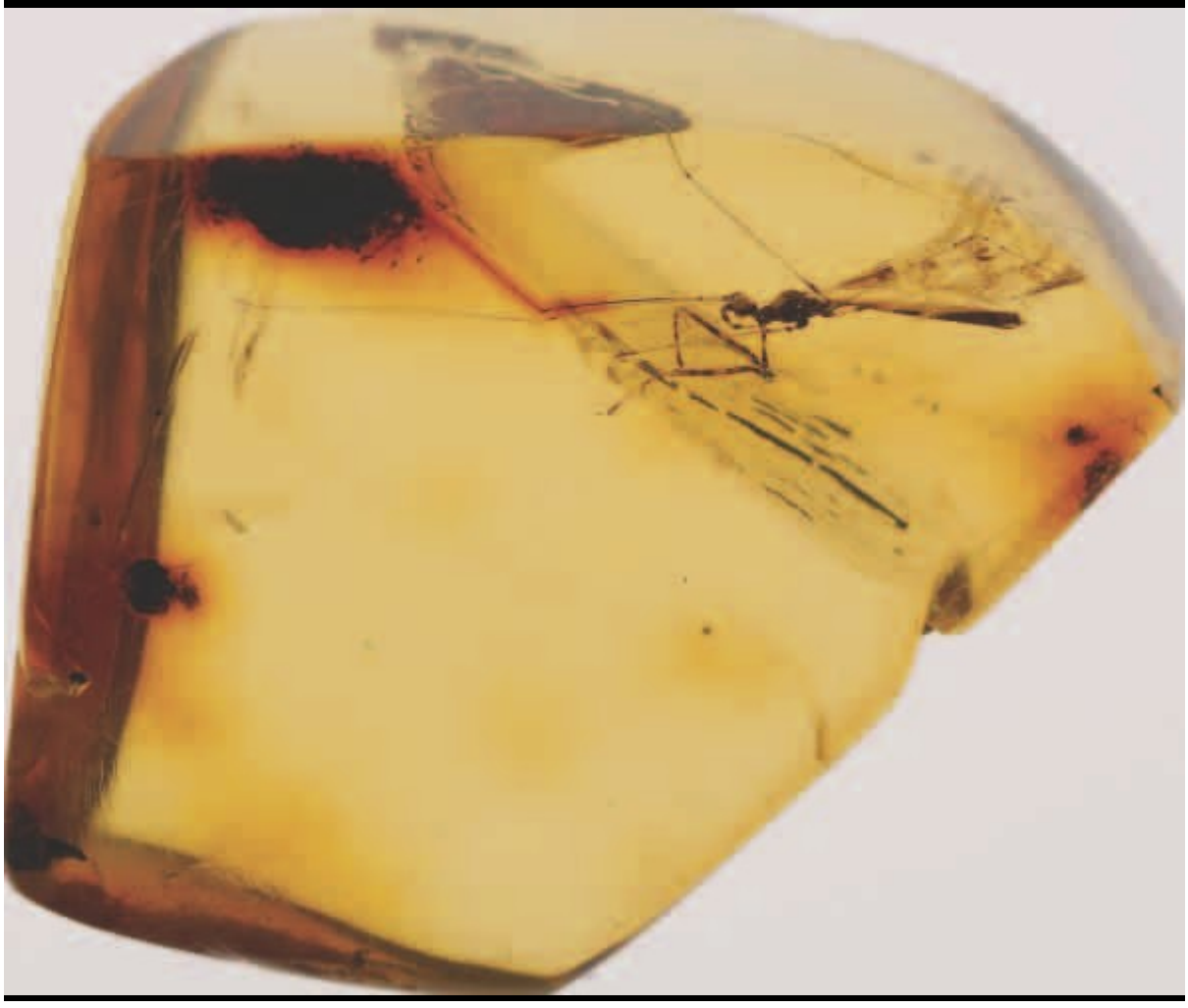

حشره تروریست

دوره: دوران سینوزوئیک، عصر الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

عمر حشره گیر افتاده در این کهربا را 25 ملیون سال تخمین زده اند. این فسیل که تفاوتی با نمونه های معاصر ما ندارد بار دیگر به ما می گوید که موجودات زنده در گذر زمان تفاوتی نکرده اند.

انگل زنبور وحشی

دوره: دوران سینوزوئیک، عصر الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

عمر این حشره حدود 25 ملیون سال است و با این وجود تفاوتی با نمونه های زنده ندارد. این دلیل واضحی است که نظریه داروین را رد می کند.

حشره دخال الاذن

دوره: دوران سینوزوئیک، عصر الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

ملیون ها فسیل کشف شده همگی نظریه داروین را رد می کنند. یکی از این فسیل ها که طرفداران این نظریه را به تنگنا آورده است فسیل فوق است که تقریبا 25 ملیون سال دارد و نشان می دهد که موجودات تغییر و تحولی پیدا نکرده اند.

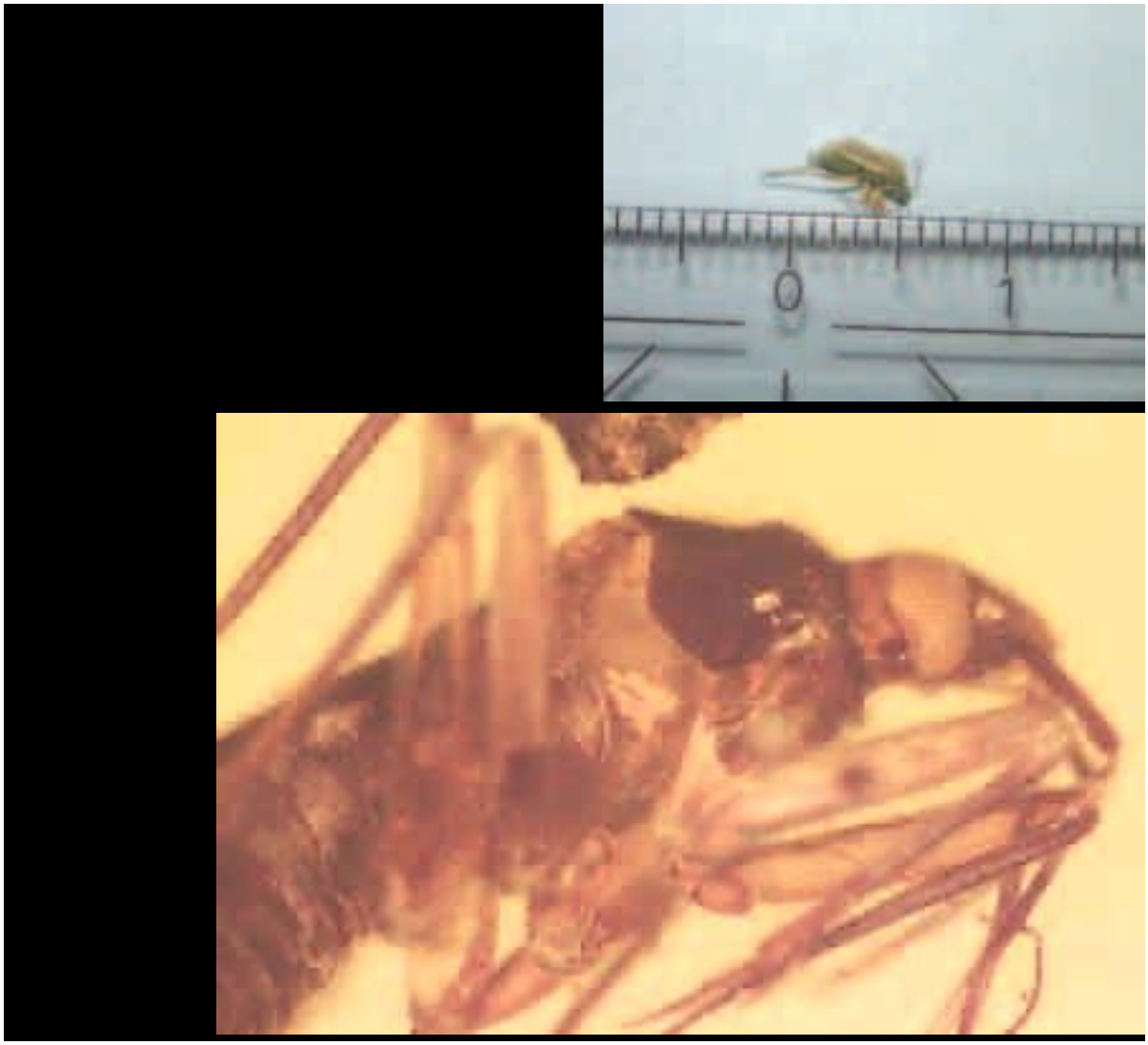
0
1

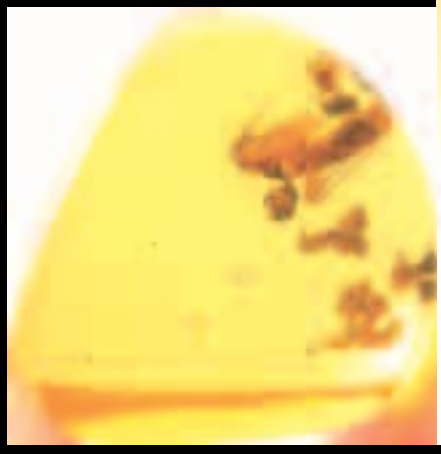

حشره شکوفه

دوره: دوران سینوزوئیک، عصر الیگوسینی

عمر: 25میلیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

این نوع حشرات اغلب بالای شکوفه ها و در فضا های تحتانی برگ های درختان زندگی می کند و داخل بافت های گیاهی شکوفه ها تخم گذاری می کند. این فسیل هم با نمونه های زنده تفاوتی ندارد.

موریانه بالدار

دوره: دوران سینوزئیک، عصر الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

موریانه ها از ملیون ها سال قبل در کلنی ها زندگی می کرده اند این شیوه زندگی آنها امروز نیز بدون هیچ تغییری ادامه دارد. فسیل های 25 ملیون ساله موریانه شاهدی بر این ادعا هستند. همه موریانه هایی که در این مدت زیسته اند دقیقا دارای صفات یکسانی بوده اند. موریانه های کارگر درآن زمان نیز مانند امروز دست به فداکاری می زده اند. با اینکه چشم های این جاندار کور است به غذا به لارو ها ،سربازان و ملکه می پردازد و خانه هایی به ارتفاع چند متر بنا می کند.

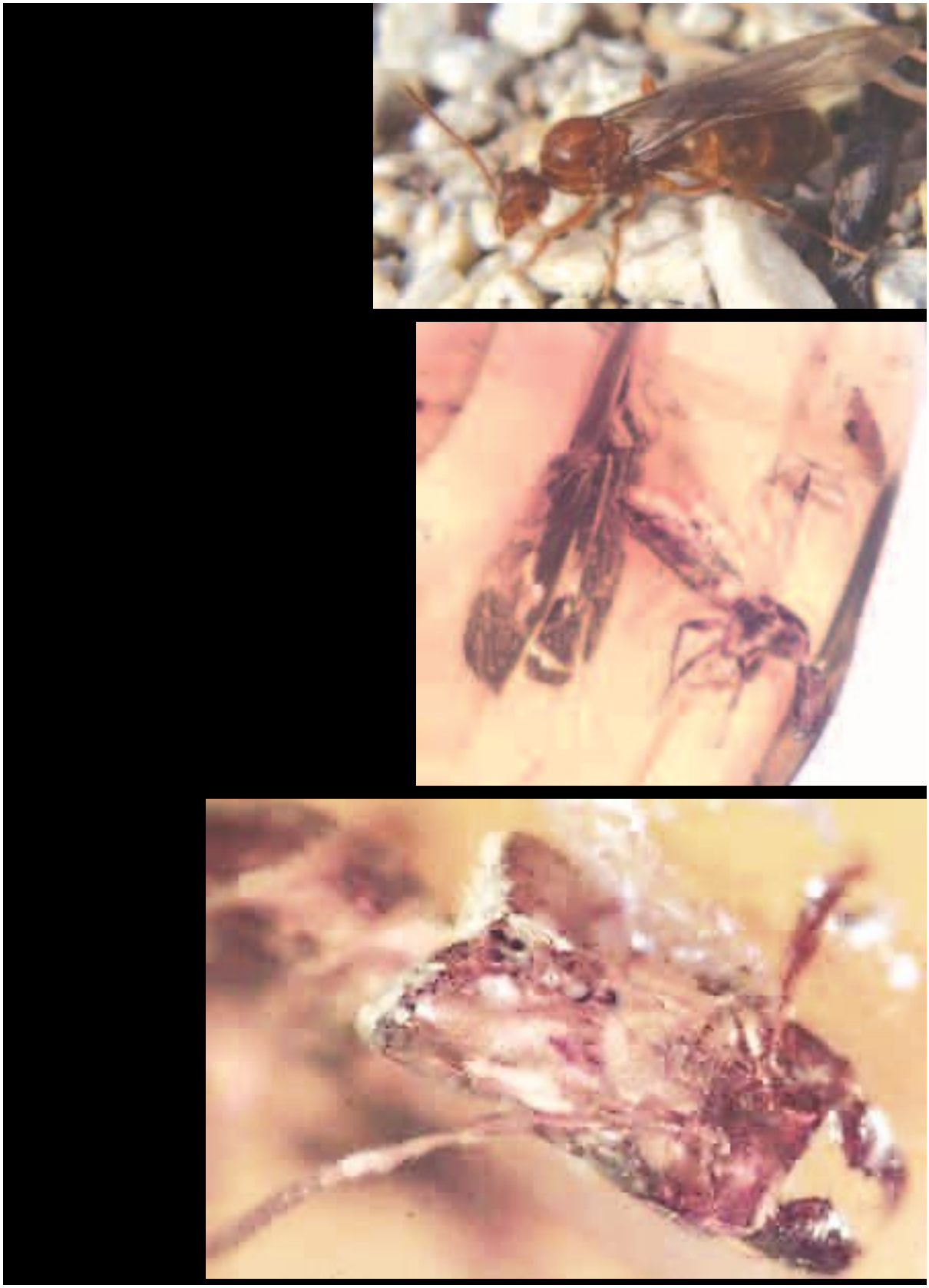

مورچه ملکه

دوره: سینوزوئیک، عصر الیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان: جمهوری دومنیک

ملکه وظیفه برپا کردن کلنی مورچه ها را برعهده دارد. از جمله وظایف موکول شده به مورچه کارگر حمایت از ملکه و تخم های آن است. فسیل مورچه ملکه ای که در این عکس می بینید25 ملیون سال قدمت دارد و نشان می دهد که مورچه های آن زمان تفاوتی با امروز نداشته اند. و این بدین معناست که تکامل گونه ها هرگز به وقوع نپیوسته است و همه جانداران را خداوند عزوجل آفریده است.

نمنه هایی از فسیل های کشف شده در برزیل

ساختار زمین شناسی برزیل کاملا با آمریکای جنوبی مشابه است. بیش از نیمی از ساختارهای سنگی این کشور در دوران ماقبل کمبرین(از4.6ملیارد سال تا543ملیون سال قبل) تشکیل یافته اند. لایه

زیرین بزیل از سنگ های آذرین و دگرگونی به وجود آمده است که آن را لایه های رسوبی پوشانده اند. در حالیکه برخی از این لایه های رسوبی در دوران ماقبل کمبری به وجود آمده اند برخی دیگر از آنها بسیار جوان هستند.

در سنگ های منطقه Sao Franciscoمیدانی از فسیل های موجودات ذره بینی بی شماری کشف شده است که به دوران ماقبل کمبرین تعلق دارند. دو میدان دیگر موجود دربرزیل عبارتند از سازند های Santana وCrato.

بیشتر فسیل های به دست آمده از سازند سانتانا که در حوضچه Araripe واقع شده است به دوران کرتاسه (از 144 تا 65 ملیون سال قبل) مربوط می شوند. مهمترین خصوصیت این سازند این است که فسیل ها را به شکل بسیار مطلوبی حفظ کرده است. فسیل های کشف شده در سازند سانتانا به خزندگان،دوزیستان،بی مهرگان و گیاهان متنوع متعلقند.

عملیات حفاری و کاوش فسیل که در حوضچه آراریپ صورت گرفته است تاکنون به کشف فسیل 25 گونه ماهی انجامیده که به شکل بسیار خوبی محفوظ مانده اند.

یکی از مناطق فسیلی مهم در حوضچه آراریپ؛که در منطقه ceara واقع است.

تا چندی پیش سازند کراتو را بخشی از سانتانا می دانستند. ولی تلاش برای یافتن فسیل منجر به یافتن فسیل انواع حشرات شد که در زمان های قدیم زندگی می کرده اند. این مجموعه از فسیل های حشرات باعث شد تا کراتو را به عنوان سازند مستقلی بشناسند. علاوه بر فسیل حشرات فسیل های زیادی از انواع عنکبوت ها،عقرب ها،خرچنگ ها و گونه های گیاهی فراوانی به دست آمدند. فسیل های چند ملیون ساله ای که از لایه های زمینی برزیل کشف شده اند مجددا حقیقت مهمی را نمایان می کنند وآن این است که این گمان که موجودات زنده به تدریج از جد مشترکی تکامل پیدا کرده اند اساس علمی ندارد. فسیل ها این امر را نفی کرده و نشان می دهند که موجودات آفریده شده اند.

سنگهای آهکی که از سازند کراتو استخراج شده و فسیل ها را در خود جای داده اند.

یکی از مناطقی که تعداد بسیار زیادی فسیل از آنجا کشف شده است صخره های Nova Olinda است.

بی شمار فسیل جمع آوری شده از سازند سانتانا نشان می دهد که موجودات زنده تکامل پیدا نکرده اند.

جیرجیرک

دوره: مسوزوئیک، دوره کرتاسه

عمر:92-108میلیونسال

مکان: سازند کراتو، حوضچه آراریپ؛سیبرا، برزیل

حوضچه آراریپ فسیل های بسیارزیادی از دوره کرتاسه را با جزئیات کامل در خود حفظ کرده است. برخی از آنها در سه بعد حفظ شده اند. در فسیل فوق می توان سامانه عصبی وخونی سر و بال های جیرجیرک را به خوبی شناخت. بنابراین جیرجیرک ها در 92-108میلیون سال قبل هیچ تفاوتی با اکنون نداشته اند.

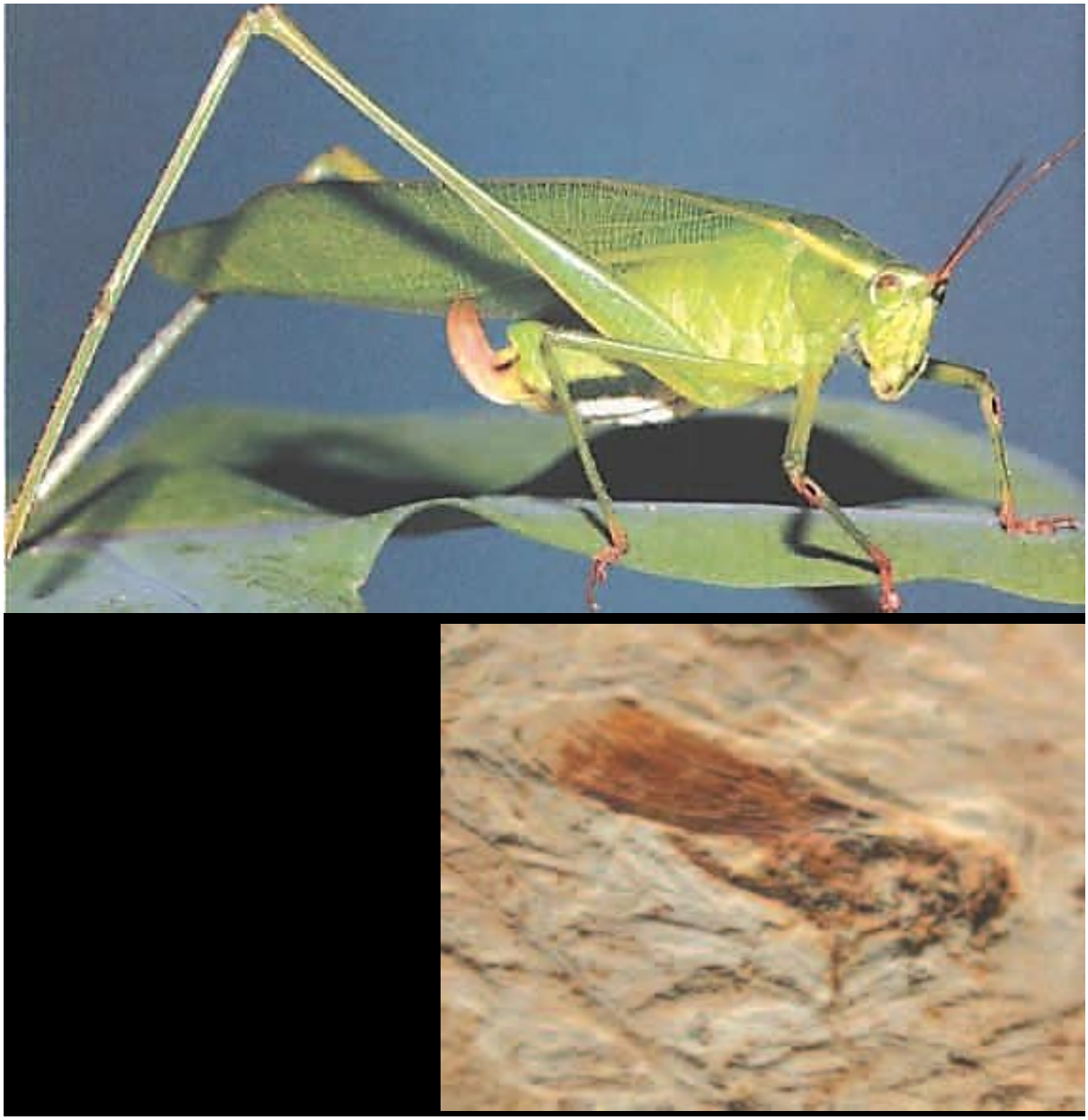

ملخ کشتگاه

دوره: مسوزوئیک، دوره کرتاسه

عمر:128 ملیون سال

مکان: سازند سانتانا،حوضچه آراریپ،سیپرا،برزیل

ملخ کشتگاه عضو خانواده Tettigoniidaeمی باشد. تنها در آمریکای شمالی بیش از 225 نوع از آنزندگی می کنند ولی زیستگاه اغلب این حشرات در مناطق استوائی قرار دارد.

ملخ کشتگاه نیز به همان شکل ملیون ها سال خود باقی مانده است. فسیلی که در فوق می بینید و حدودا 128 ملیون سال عمر دارد دلیلی براین حقیقت به شمار می آید.

جیرجیرک

دوره: مسوزوئیک، دوره کرتاسه

عمر: 146-65میلیون سال

مکان: سازند سانتانا، حوضچه آراریپ، سیپرا، برزیل

ابدا تفاوتی بین جیرجیرکی که در عکس دیده می شود و 65-146 ملیون سال عمر دارد و نمونه هایش که در عصر ما زندگی می کنند وجود ندارد. جیرجیرک هایی که از ملیون ها سال قبل دارای صفات یکسانی بوده اند نشان می دهند که تکامل واقعیت ندارد.

مگس

دوره: مسوزوئیک، دوره کرتاسه

عمر: 125 ملیون سال

مکان: سازند کراتو، حوضچه آراریپ،سیرا برزیل

فسیل های کشف شده ثابت می کنند که حشرات بالدار مانند مگس به یکباره و هم زمان با سایر انواع حشرات پا به عرصه وجود نهاده اند. بنابراین این فرضیه از اعتبار می افتد که حشرات بدون بال به مرور زمان دارای بال و به مگس تبدیل شده اند. از سوی دیگر مگس که در طول ملیون ها سال دچار تغییری نشده است تکامل را تکذیب می کند. فسیل مگسی که در تصویر می بینید تنها یکی از ملیون ها فسیلی است که نظریه داروین را تکذیب می کنند.

ملخ صحرا

دوره: مسوزوئیک، دوره کرتاسه

عمر: 92-108 ملیون سال

مکان: سازند کراتو، حوضچه آراریپ سیپرا،برزیل

فسیل های ملخی که در بالا می بینید 92-108 ملیون سال از عمر آنها می گذرد و نشان می دهند که ملخ ها پیوسته ملخ بوده اند. این حشرات که همواره بر ساختار خود باقی مانده اند ثابت می کنند که موجودات زنده تکامل نیافته بلکه آفریده شده اند.

ماهی اسوکس استخواندار

دوره: مسوزوئیک، دوره کرتاسه

عمر: 110ملیون سال

مکان: سازند سانتانا،حوضچه آراریپ،سیرا ، برزیل

ماهی اسوکس استخواندار از جمله دلایل بی شماری است که نشان می دهند نظریه تکامل خیالی بیش نیست. قدیمی ترین نمونه های ماهی اسوکس استخواندار در دوره ژوراسیک(144-206ملیون سال) زندگی می کرده اند و با گذشت ملیون ها سال تغییری نکرده اند. فسیل موجود در این عکس 110ملیون سال قدمت داشته و با زبان حال می گوید که تکامل نیافته است.

عقرب

دوره: مسوزوئیک، دوره کرتاسه

عمر:110ملیون سال

مکان: سازند سانتانا،حوضچه آرایپ، سیبرا،برزیل

عمر قدیمی ترین عقرب های شناخته شده حتی به 320ملیون سال هم می رسد. عقرب های 320ملیون سال قبل،عقرب های 110ملیون سال پیش و عقرب های امروزی از هر لحاظ یکسانند. این موجودات که از آغاز پیدایش خود تغییری نکرده اند از جمله دلایل آفرینش به حساب می آیند.

جیرجیرک

دوره: مسوزوئیک، دوره کرتاسه

عمر:128میلیون سال

مکان: سازند سانتانا،حوضچه آرایپ، سیبرا،برزیل

اگر موجود زنده ای با گذشت ملیون ها سال تحت شرایط محیطی گوناگون کوچکترین تغییری نکرده باشد نمی توان به هیچ وجه ادعا کرد که این موجود تکامل یافته است. ملیون ها فسیل به دست آمده از موجودات گوناگون این امر را تایید و تبیین می کند. یکی از این فسیل های زنده جیرجیرک است.

جیرجیرک

دوره: مسوزوئیک، دوره کرتاسه

عمر:92-108ملیون سال

مکان: سازند کراتو،حوضچه آراریپ، سیبرا،برزیل

یکی از فسیل های مربوط به جیرجیرک که نشان داده است تکامل تنها بافته خیال داروین است فسیل 92-108ملیون ساله فوق است. جیرجیرک های ملیون ها سال پیش از هر لحاظ با امروز همسان بوده اند. حال آنکه بر اساس نظریه تکامل موجودات همواره درحال تغییر بوده و هستند. این تغییر آرام الزام می دارد که ملیون ها سال قبل هیچ یک از موجودات به شکل امروز خود نبوده اند اما فسیل ها چیز دیگری می گویند.

Science VU/Visuals Unlimited: page 44
Leroy Simon/Visuals Unlimited: page 30
Milton H. Tierney Jr./Visuals Unlimited: page 36
Richard Walters/Visuals Unlimited: page 40
William J. Weber/Visuals Unlimited: page 32
Rick & Nora Bowers/Wildlife Collection: page 38
Ken Deitcher/Wildlife Collection: page 41
Charles Melton/Wildlife Collection: page 42

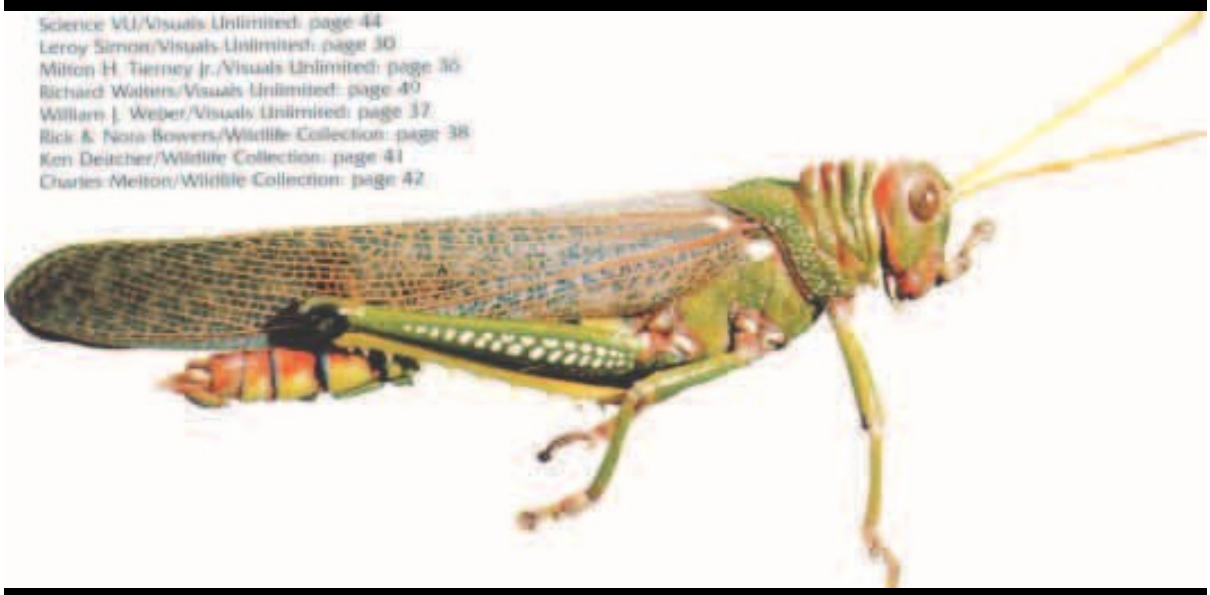

ملخ

دوره: مسوزوئیک، دوره کرتاسه

عمر:92-108ملیون سال

مکان: سازند کراتو،حوضچه آراریپ، سیبرا،برزیل

عمر فسیل ملخ بالا92-108 ملیون سال تخمین زده شده است و با این وصف به داروینیست ها می گوید که ملخ مانند دیگر جانوران حاصل تکامل نیست.

سوسک آب

دوره: مسوزوئیک، دوره کرتاسه

عمر:92-108 ملیون سال

مکان: سازند کراتو،حوضچه آراریپ، سیبرا،برزیل

سوسک آب بخش قابل توجهی از عمر خود را داخل آب می گذراند. تا کنون 5000نوع از آن در سراسر جهان شناخته شده اند که 500 نوع از آنها در آمریکای شمالی زندگی می کنند. این حشره با استفاده از حباب های هوایی که در زیر بال های خود درست می کند می تواند حتی در زیر آب نیز تنفس کند. این موجودات از ملیون ها سال قبل تا کنون مجهز به سیستم های بسیار پیچیده و صفات بی عیب و نقصی بوده اند. سوسک آبی که در این تصویر می بینید 92-108ملیون سال قبل می زیسته است که از هر حیث مشابه نمونه های زنده خود می باشد به عبارت دیگر این جانور نیز تکامل نیافته است.

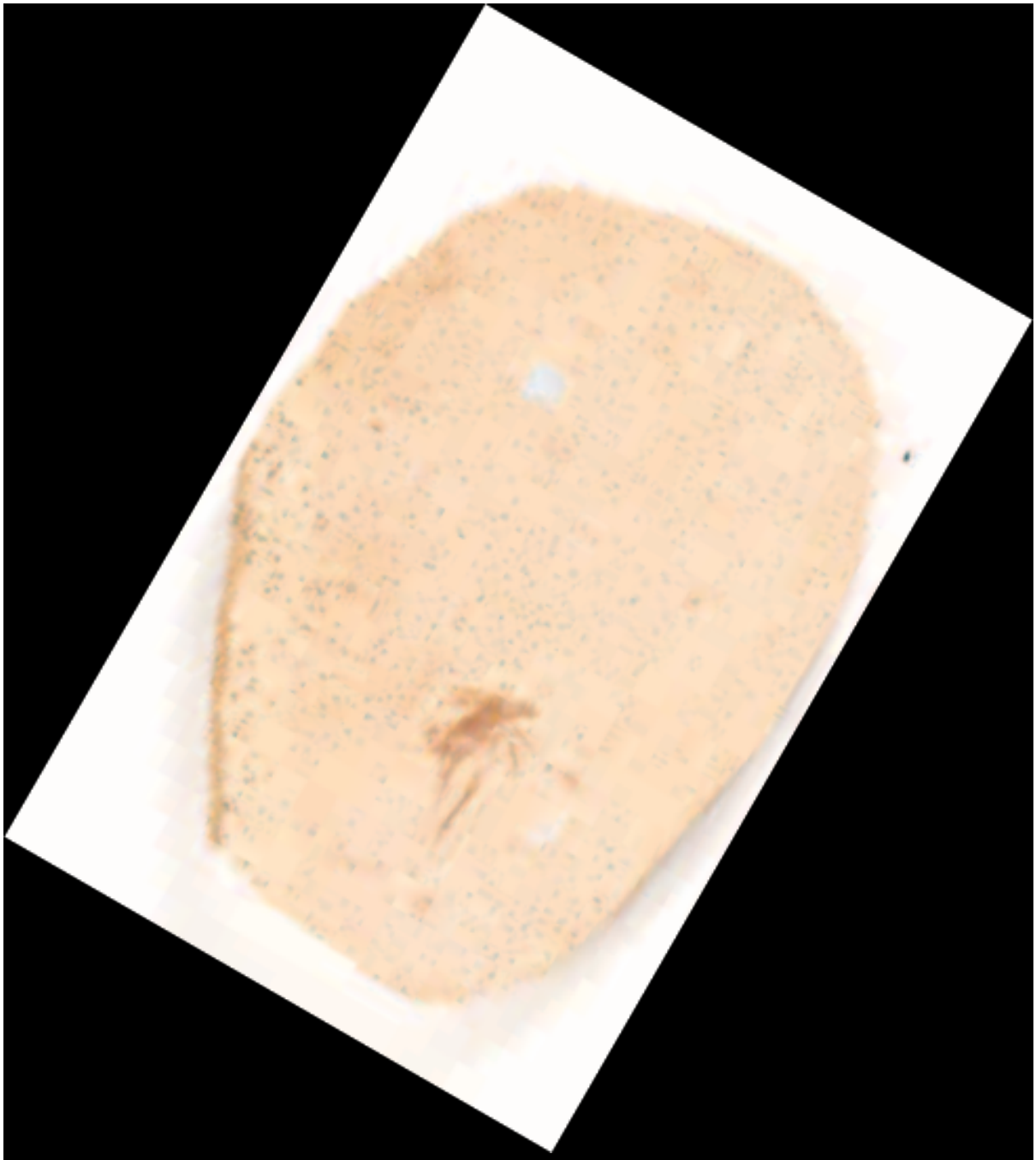

ملخ

دوره: مسوزوئیک، دوره کرتاسه

عمر:125ملیون سال

مکان: سازند کراتو،حوضچه آراریپ، سیبرا،برزیل

ملخ جزو حشرات راست بال به حساب می آید واین صفت آن در همه فسیل ها را آشکار است. ملخ غالبا در مناطق استوائی زندگی می کند اما در بقیه جاها نیز یافت می شود. همه فسیل های کشف شده از ملخ نشان می دهند که این موجودات در طول ملیون ها سال تغییری نکرده اند. فسیل 125ملیون ساله فوق شاهدی براین امراست.

جیرجیرک

دوره: مسوزوئیک، دوره کرتاسه

عمر:125ملیون سال

مکان: سازند کراتو،حوضچه آراریپ، سیبرا،برزیل

جیرجیرک ها نیز درکنار سایر موجودات در طول صدها ملیون سال بدون تغییر مانده اند. فسیل هایی از این حشرات به دست آمده که قدمتشان به 320ملیون سال نیز می رسد. روزنامه Focus از ضربه هولناکی که این حشرات به نظریه داروین وارد آورده اند این گونه تعبیر می کند:

در این نظریه آمده است که فشار های گوناگون مانند شرایط محیطی گوناگون، نزاع و رقابت بین گونه ها به انتخاب طبیعی می انجامد و گونه های برتری که به سرعت تغییر یابند انتخاب می شوند. این گونه ها در طول زمان های بسیار طولانی تغییرات فراوانی می یابند. اما حقیقت چیز دیگری است به عنوان مثال جیرجیرک ها از سرعت زادو ولد بالایی برخوردارند و عمر آنها نیز کوتاه است اما 250ملیون سال است که تغییری نکرده اند.(چالش های تکامل: فسیل های زنده،Focus، آوریل 2003)

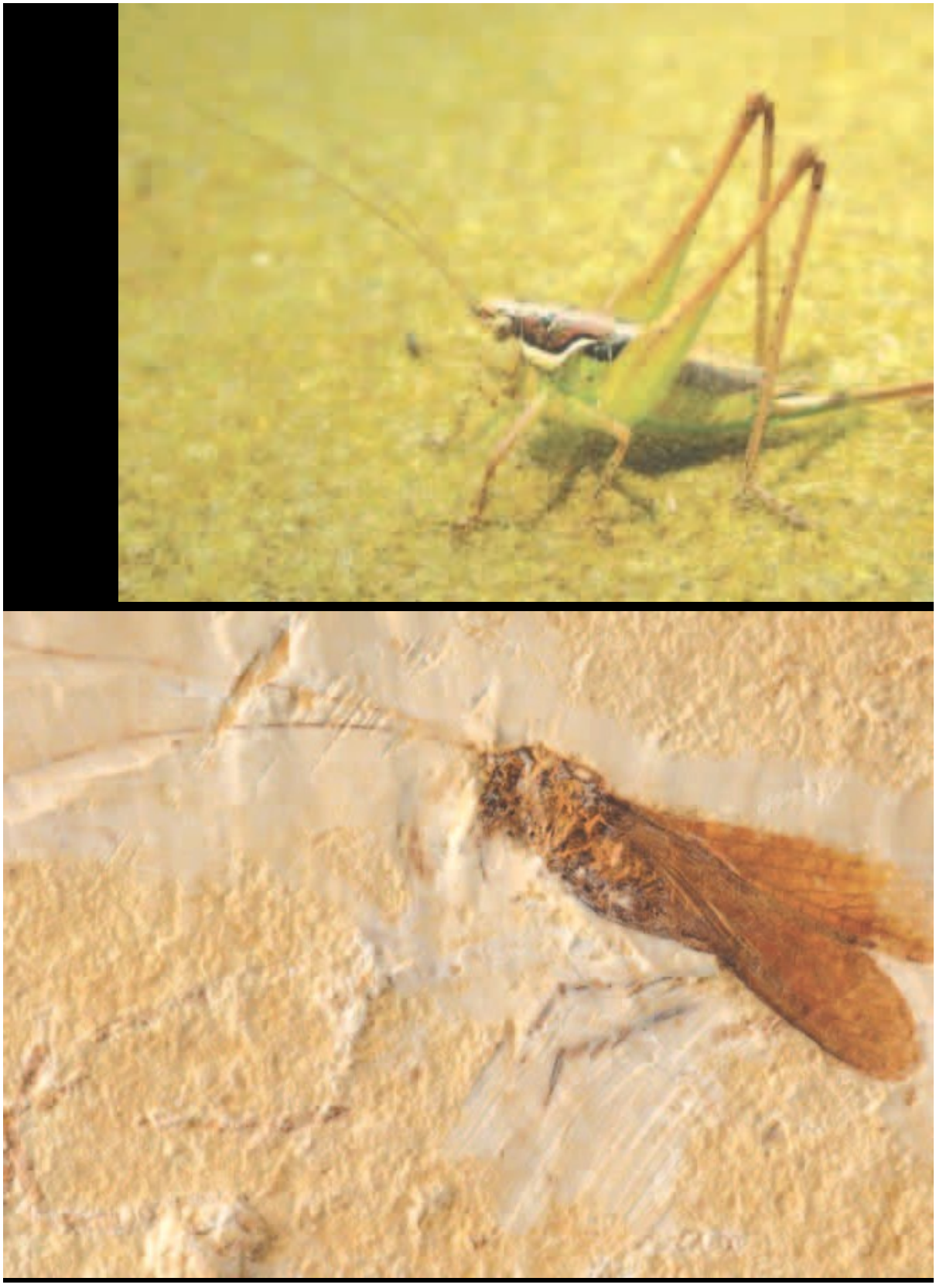

ملخ شاخ دراز

دوره: مسوزوئیک، دوره کرتاسه

عمر:125ملیون سال

مکان: سازند کراتو،حوضچه آراریپ، سیپرا،برزیل

یکی از بارزترین تفاوت های این نوع ملخ با دیگر ملخ ها شاخک های حسگر و دراز آن است. ملخ شاخ دراز نیز مانند هر جاندار دیگر با گذشت زمان بدون تغییر ماندهاست. عدم تفاوت ملخ های 125 ملیون سال قبل و ملخ های امروزی را به روشنی در تصویر فوق می بینیم.

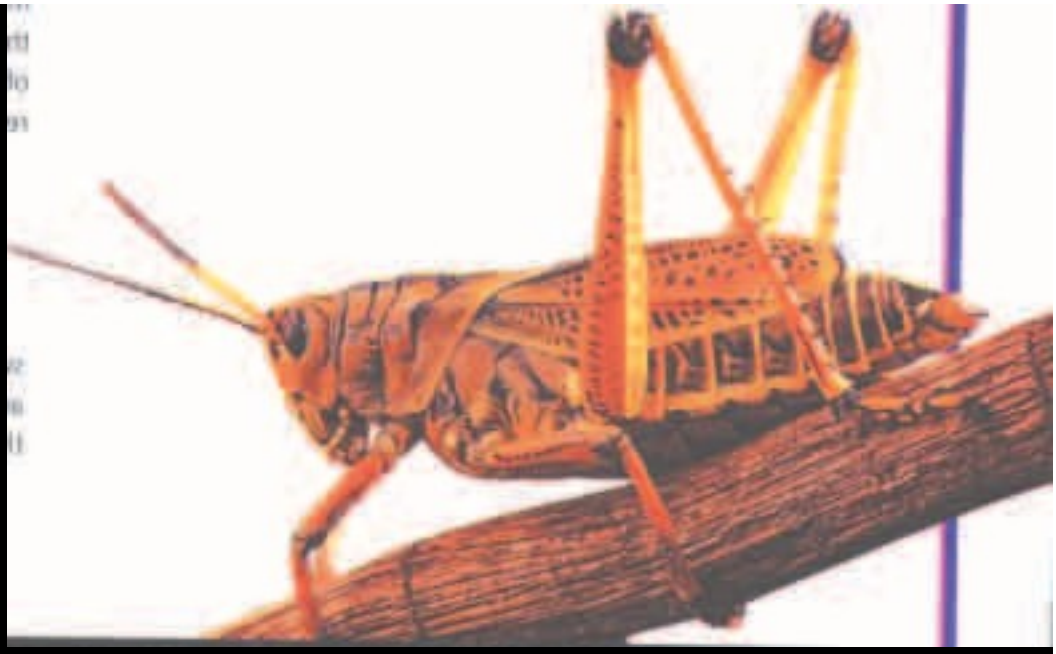

ملخ

دوره: مسوزوئیک، دوره کرتاسه

عمر:125ملیون سال

مکان: سازند کراتو،حوضچه آرایپ، سیبرا،برزیل

فسیل 125 ملیون ساله ملخ دلیلی دیگر ارایه می دهد بر این واقعیت که ملخ پیوسته ملخ بوده است و داروینیسم نمی توانند تفسیری عقلی و علمی برای این امر بیابند.

نمونه هایی از فسیل های پیدا شده در پرو

ساختار زمین شناختی و جغرافیای پرو فرصت اکتشاف فسیل در سراسر این کشور را فراهم نموده است. این کشور دارای سه اقلیم اصلی است: اقلیم ساحلی، اقلیم معتدل که کوه های آند در آن واقعند و حوضچه آمازون که جنگل های آمازون را در خود جای داده است. لایههای حاوی فسیل در مناطق کوهستانی و نواحی شمال کشور واقع شده اند. یکی از لایه های مهم فسیل دارسازند کاجامارکا در شمال است. بیشتر این سازند را سنگ های آهکی تشکیل داده اند. یکی دیگر از سازندهای مهم حاوی فسیل سازند پیسکوست که به دلیل سنگواره های وال معروف است و در جنوب کشور قرار دارد. در این لایه سنگواره هزاران گونه دریایی مانند وال،دلفین،شیرهای دریایی،پنگوئن و لاک پشت های آبی پیدا شده است. این لایه که از ساحل سی کیلومتر فاصله دارد اطلاعات مهمی از زمانهای بسیار

دور پرو درخودگنجانده است.

سازند پیسکو واقع در جنوب پرو یکی از لایه های فسیل دار مهم به شمار می آید.

مهم ترین حقیقتی که با استفاده از فسیل های این منطقه کشف شده است این است که جانداران تکامل پیدانکرده اند. از اواسط قرن نوزدهم پژوهش های فراوانی صورت گرفته است تا فسیلی برای تایید نظریه تکامل بیابند اما همه آنها ناکام مانده اند. با وجود این همه تلاش تاکنون فسیلی پیدا نشده است که بتوان آن را به عناون دلیلی بر نظریه تکامل ارایه داد. همه فسیل هایی که پس از حفاری و کاوش فراوان کشف شده اند عکس نظریه داروین را اثبات کرده اند یعنی جانداران به طور ناگهانی و کاملا بیعیب و نقص بر روی زمین ظاهر گشته اند. علاوه براین بایگانی فسیل ها روشن می کند که موجودات از اولین لحظه پیدایش خود دچار هیچ تغییری نشده اند. و این خود دلیلی بر این امر است که موجودات هرگز تکامل نیافته اند.

سنگ های آهکی موجود در کاجاماركا تعداد زیادی فسیل درخود جای داده اند.

فسیل های جمع آوری شده درپیسکو مانند سایر فسیل ها نشان می دهند که تکامل گونه ها هرگز روی نداده است.

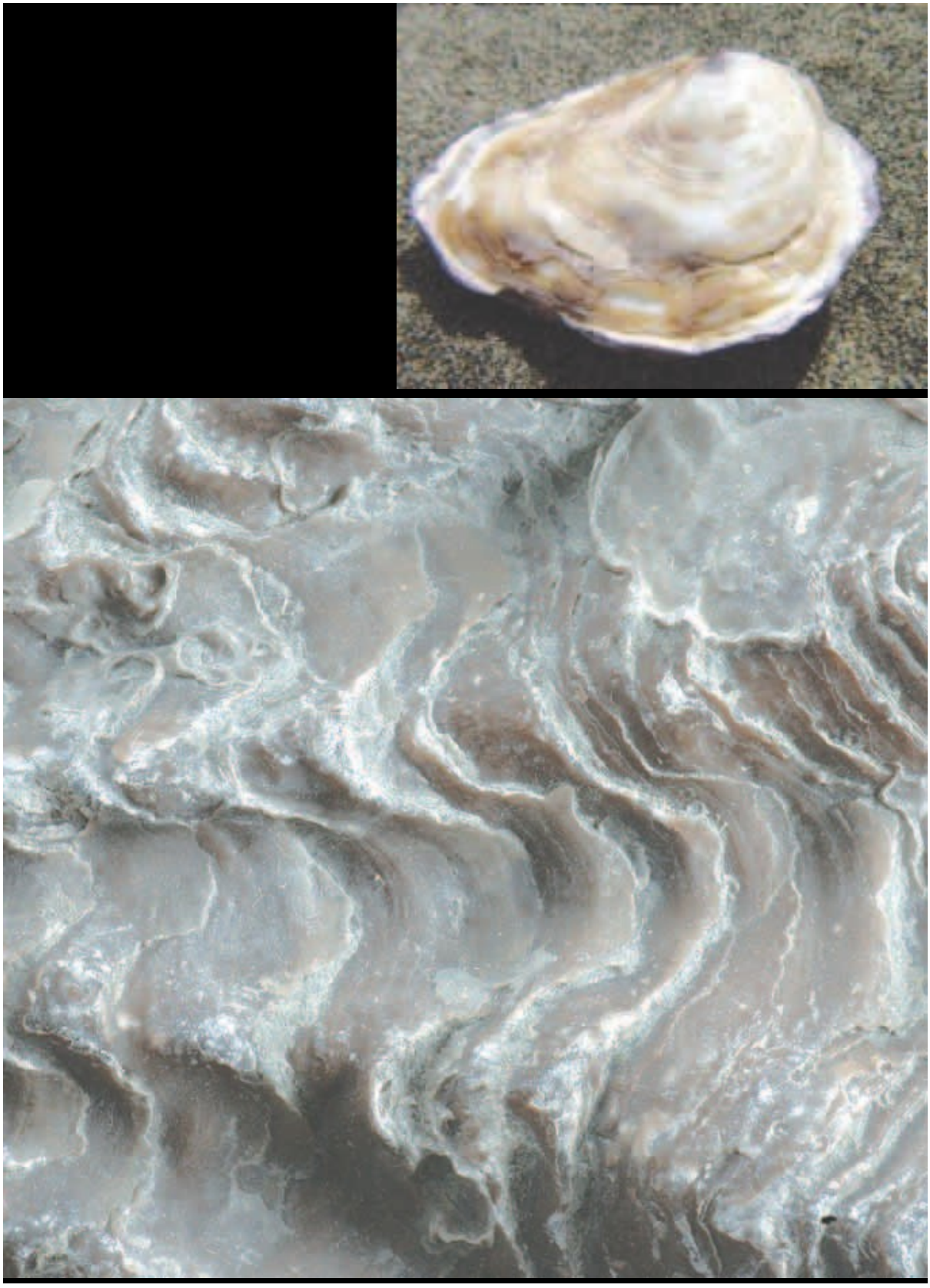

صدف

دوره: سینوزوئیک، دوره میوسینی

عمر: 5-23ملیون سال

مکان: سازند کاجامارکا ،پرو

صدفی که5-23 ملیون سال از عمر آن می گذرد و با صدف های امروزی برابری می کند پندارهای تکامل را باطل نموده است. این موجود که از ملیون ها سال قبل یکسان بوده ، هرگز تکاملی به خود ندیده بلکه آفریده شده است.

صدف

دوره: مسوزوئیک، ژوراسیک

عمر:146-208ملیون سال

مکان: سازندکاجامرکا،پرو

صدفی که در تصویر مشاهده می کنید 146-208ملیونسال قدمت دارد و عینا مانند صدف هایی است که در زمان ما زندگی می کنند و این خود نظریه تکامل را رد می کند.

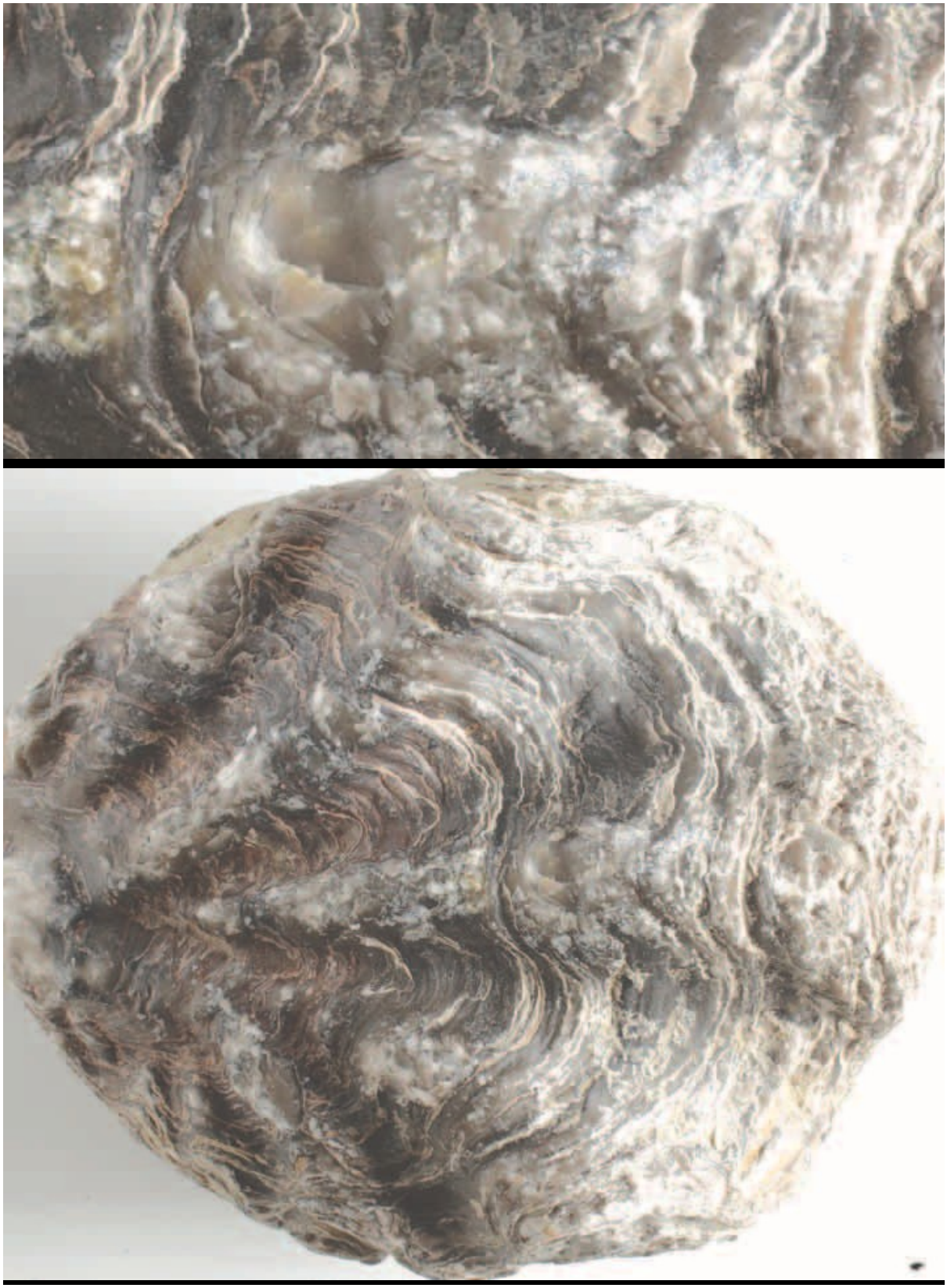

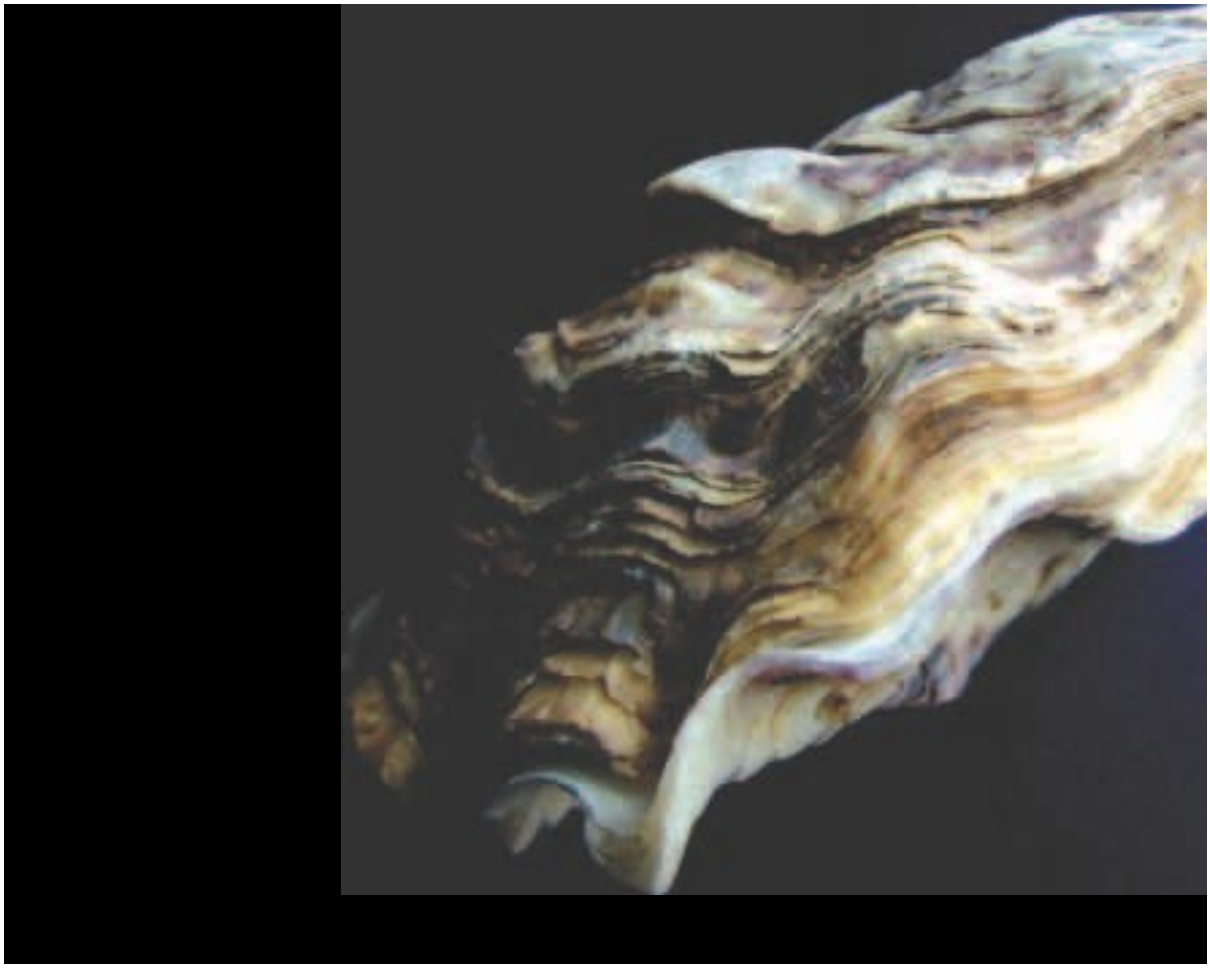

صدف

دوره: مسوزوئیک، ژوراسیک

عمر:146-208ملیون سال

مکان: سازند کاجامارکا ،پرو

بایگانی فسیل ها مملو از جاندارانی است که با موجودات امروزی کاملا یکسانند. یکی از این فسیل ها صدف فوق است که 146-208ملیون سال قدمت دارد. این فسیل نیز مانند دیگر اکتشافات نظریه تکامل را رد می کند.

نمونه هایی ازفسیل های کشف شده درآرژانتین

بخش بزرگی از فسیل های به دست آمده در آرژانتین مختص به اقلیم پاتاگونیا هستند. پاتاگونیا به قسمت های جنوبی شیلی و آرژانتین در قاره آمریکای جنوبی اطلاق می شود. مناطق شرق کوه های آند بخشی از پاتاگونیاست که درخاک کشور آرژانتین قراردارد. این منطقه که امروز زیستگاه جانوران زیادی مانند پنگوئن،وال،کوسه، شترمرغ و فیل دریایی است سرشار از فسیل است.

یکی از لایه های فسیلی موجود در این اقلیم سازند Ischigualasto است که براساس مطالعات زمین شناختی در گذشته یک حوض سیلابی بوده و در معرض باران های شدید موسمی و فعالیت های آتشفشانی قرار داشته است. از ویژگی های این منطقه وجود سنگواره های زیادی از پستانداران و

موجودات دریایی دوران تریاسی(248-206ملیون سال قبل) است. تا دهه پنجاه قرن بیستم اهمیت این منطقه به لحاظ فسیلی مشخص نشده بود. اما بعد از این تاریخ حفاری و کاوش های فراوانی در آن صورت گرفت.

از دیگر مناطق فسیلی مهم در آرژانتین می توان جنگل گرامیللو واقع در Santa Cruz را نام برد. در این منطقه یک جنگل از درختان فسیل شده وجود دارد که حدود 350ملیون سال قدمت دارد. این فسیل ها نشان می دهند که موجودات در طول صدها ملیون سال تغییری نکرده اند.

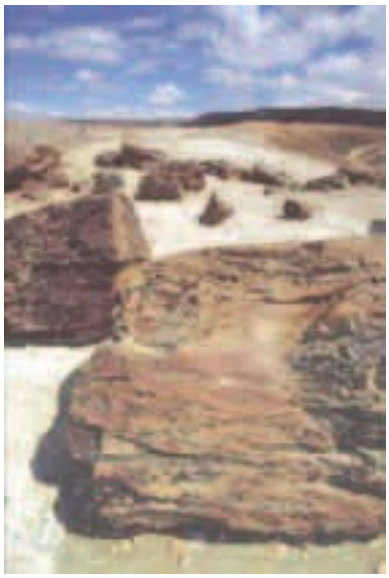

جنگل فسیلی گرامیللو که از درختان فسیل شده تشکیل شده است.

ایشیگولاستو، یک لایه فسیلی مهم که 230میلیون سال قبل یک حوضچه سیلاب بوده است.

نمونه هایی از فسیل های کشف شده در شیلی

خارج از صحرای آتاکاما (Atacama) که در شمال شیلی واقع است فسیل های زیادی پیدا می شود. اما یکی از غنی ترین مناطق پاتاگونیا، در جنوب این کشور واقع شده است. از این گذشته در قسمتی از کوه های آند که در شیلی قرار دارد فسیل های زیلدی را می توان پیدا کرد.

در میدان های فسیلی شیلی سنگواره های زیادی از انواع پستانداران، گونه های دریایی، خزندگان و گیاهان جمع آوری شده است. معروف ترین این میدان ها Quirdina نام دارد. اغلب فسیل های

موجود در این سازند به دوران کرتاسه بر می گردد. به کمک این فسیل ها اطلاعات فراوانی درباره حیات دریایی آن دوران به دست آمده است.
اما برخی از لایه های حاوی فسیل موجود در کشور به ویژه آنهایی که در کوه های آند واقعند به دلیل اکتشافات فسیلی پستانداران معروفند.

همه فسیل های جمع آوری شده از این منطقه بار دیگر داروینیسم را در مضیقه قرار می دهند چون نشان می دهند که جانداران در طول دوران های مختلف زمین شناسی تکامل نیافته اند و هر یک از آنها به همان کیفیتی که در قدیمی ترین فسیل ظاهر می شود در بقیه فسیل ها نیز ظاهر می گردد تا اینکه انقراض می یابد و یا به عصر ما می رسد.و این دلیلی است که نشان می دهد جانداران هرگز دچار تغییر و تحول نشده اند.

فسیل ها ثابت می کنند که حیات در روی زمین به طور ناگهانی آغاز شده است و نه از طریق تکامل. ظهور ناگهانی حیات به معنای آفرینش است و درواقع خداوند موجودات را از نیستی به صورت بی عیب و نقص پدید آورده است. فسیل ها این حقیقت را آشکار می کنند .

فسیل های انواع پستانداران را در لایه های فسیلی کوه های آند پیدا کرده اند.

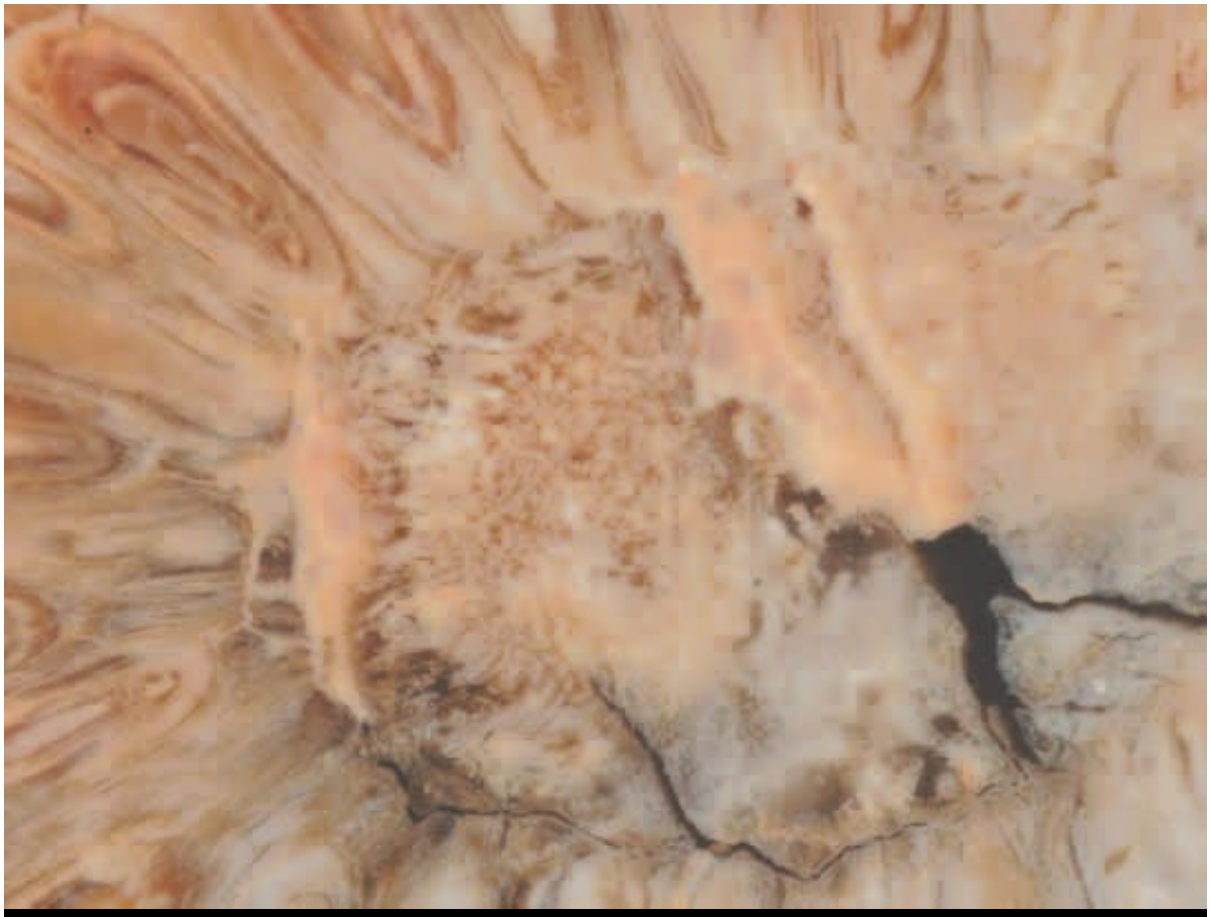

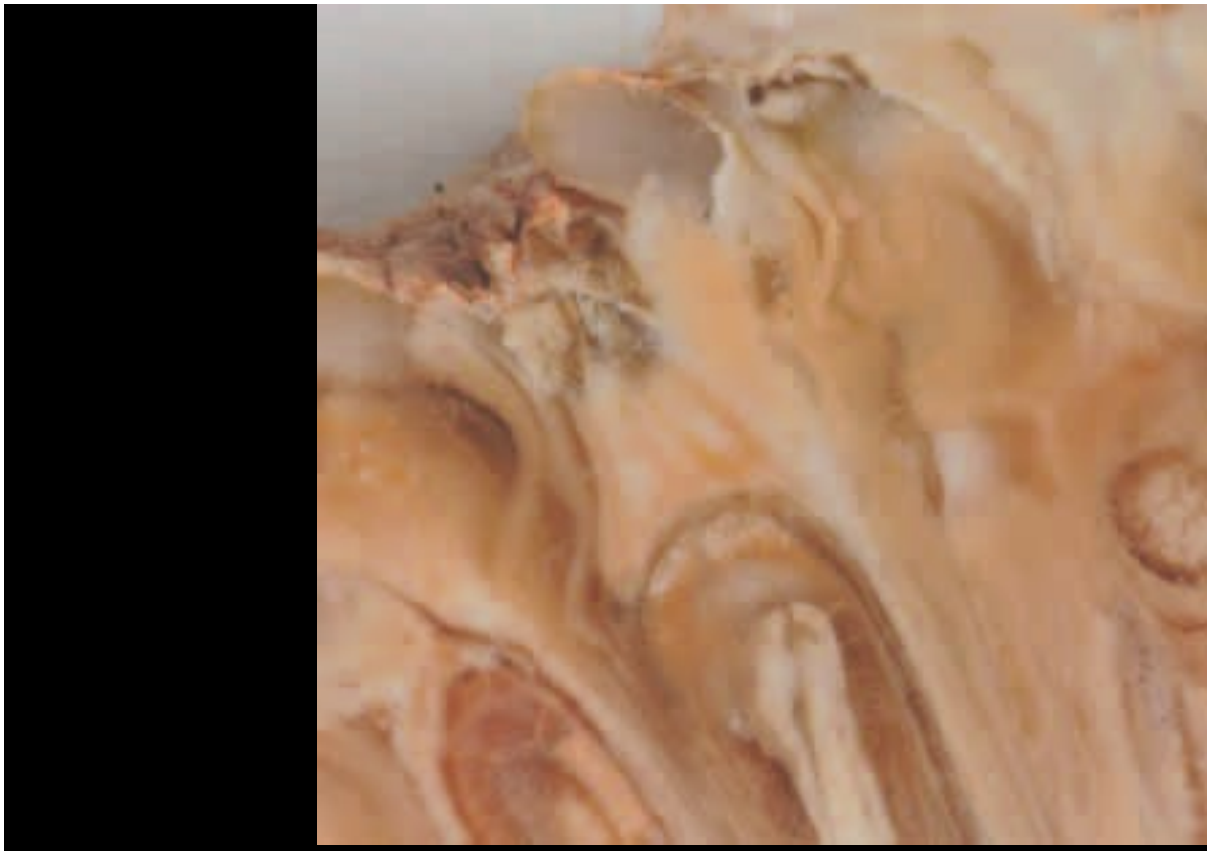

تراشه ای از میوه سرو

دوره: مسوزوئیک، عصر ژوراسیک

عمر:165ملیون سال

مکان: گرامیللو،سانتا کروز،آرژانتین

این تکه از میوه سرو را که 165ملیون سال قبل می زیسته است در جنگل فسیل گرامیللو پیداکرده اند. همه جزئیات این میوه حفظ شده است و این فسیل به تنهایی نشان می دهد که گیاهان تکامل پیدا نکرده اند. و همه صفاتی را که یک میوه سرو امروز یداراست در این سنگواره نیز می توان یافت.

خرچنگ دریایی

دوره: سینوزوئیک، عصر ایوسینی

عمر: 5-23ملیون سال

مکان: ریو دیلابلاتا،آرژانتین

خرچنگ های دریایی را نیز به وفور می توان در فسیل ها یافت. نبود تفاوت بین این فسیل هاو خرچنگ های معاصر ما حقیقت غیر قابل انکاری است. یکی از این نمونه فسیل ها5-23ملیون سال قدمت دارد و کاملا با خرچنگ های امروزی یکسان است.

میوه سرو

دوره: مسوزوئیک، عصر ژوراسیک

عمر:146-208ملیون سال

مکان: آرژانتین

فسیل این سرو نیز کاملا با سرو های امروز یکسان است و چون 146-208ملیون سال قدمت دارد نشان می دهد که نظریه تکامل صحیح نیست. همه فسیل ها ثابت می کنند این نظریه دروغ و افتراست و آفرینش خداوند واضح و آشکار است.

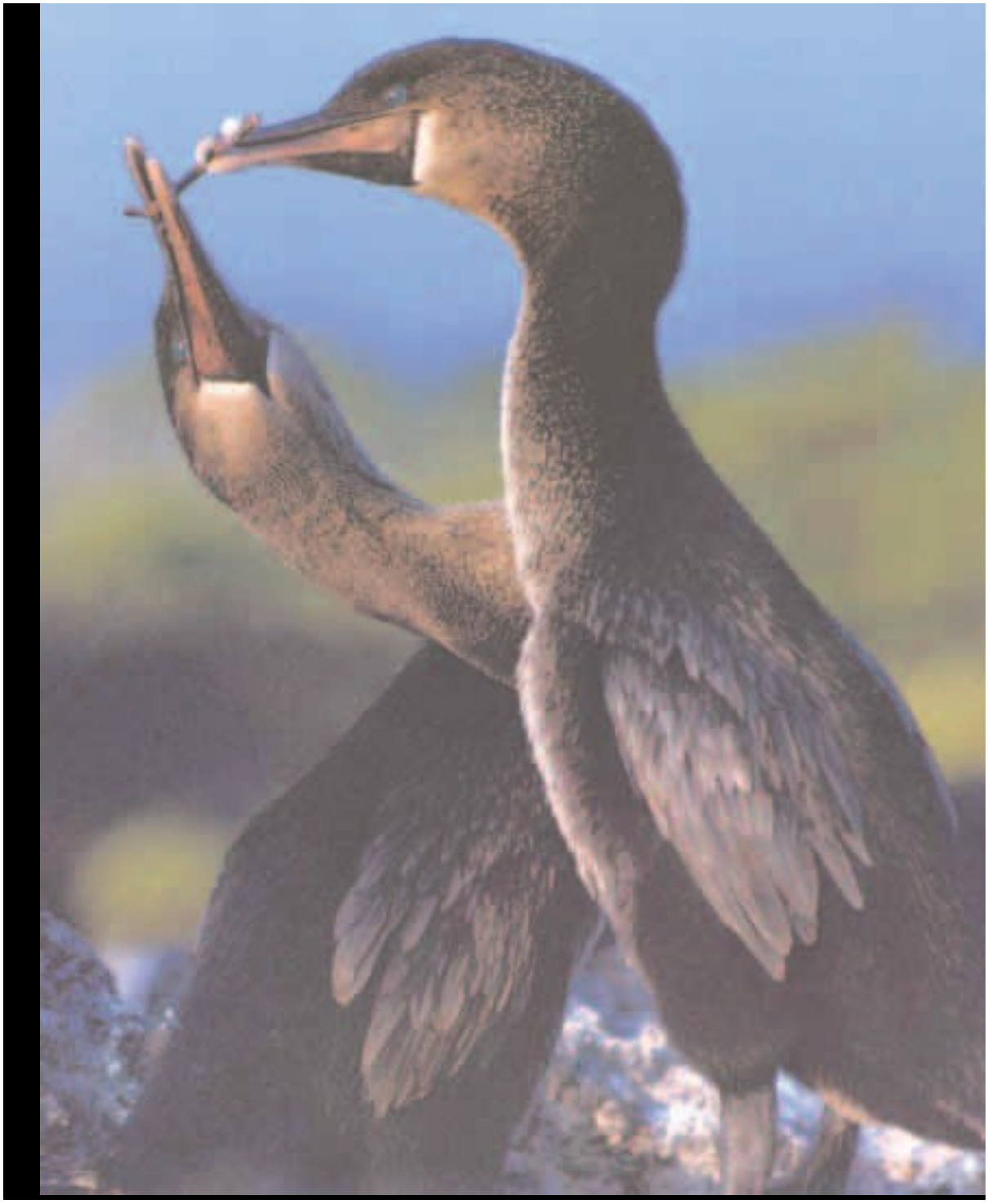

جمجمه قره غاز

دوره: سینوزوئیک، عصر ایوسینی

عمر:18ملیون سال

مکان:شیلی

فسیل قره غازی که در عکس می بینید بالغ بر18ملیون سال است بنابراین 18ملیون سال قبل قره غاز ها به شکل امروزی خود بوده اند. تطابق این فسیل با نمونه زنده اش نشاندهنده آن است که موجودات تغییر وتکامل پیدا نکرده اند.

خرچنگ دریایی

دوره: سینوزوئیک،عصراولیگوسینی

عمر:25ملیون سال

مکان: کونسیبسیون شیلی

فسیل ها نظریه داروین را از هر جهت تکذیب می کنند یکی از فسیل هایی که این کار را می کند مربوط به خرچنگی دریایی است که 25 ملیون سال قبل می زیشته است. این موجودات که حداقل ده ها ملیون سال بدون تغییر مانده اند بار دیگر تکامل را رد می کنند.

جمجمه قره غاز

دوره: سینوزوئیک، عصر میوسینی

عمر:18 ملیون سال

مکان: شیلی

قره غاز یکی از پرندگان دریایی است که به راسته فالاکروکوراسیدی تعلق دارد . این راسته ببیش از 38 نوع را شامل می شود. فسیل های به دست آمده نشان داده اند که ملیون ها سال قبل نیز قره غاز ها دارای صفات امروزی خود بوده اند. این پرندگان که دست زمان تغییری در آنها ایجاد نکرده است بار دیگر نظریه داروین را با شکست مواجه گردانیده اند.

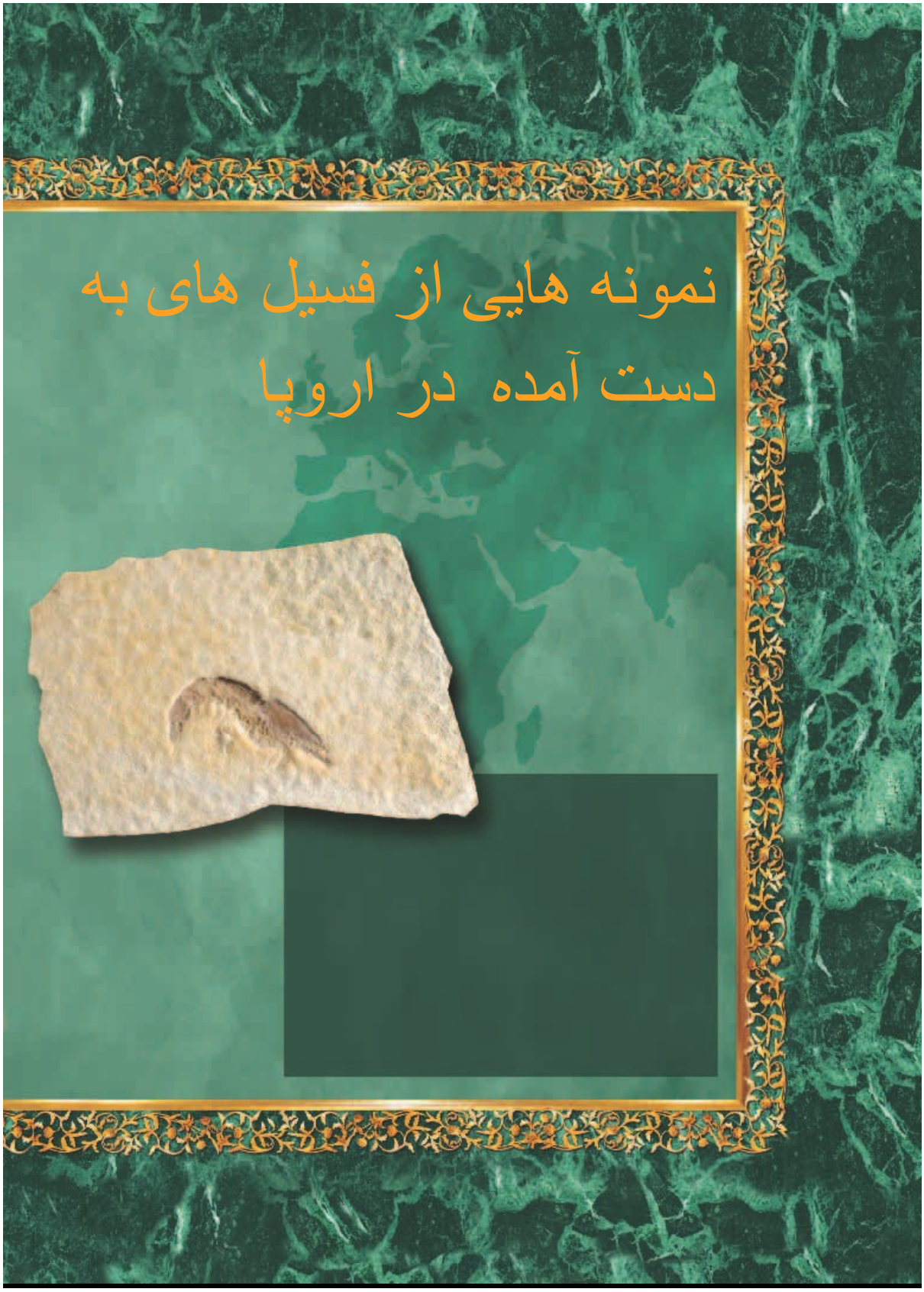
نمونه هایی از فسیل های به
دست آمده در اروپا

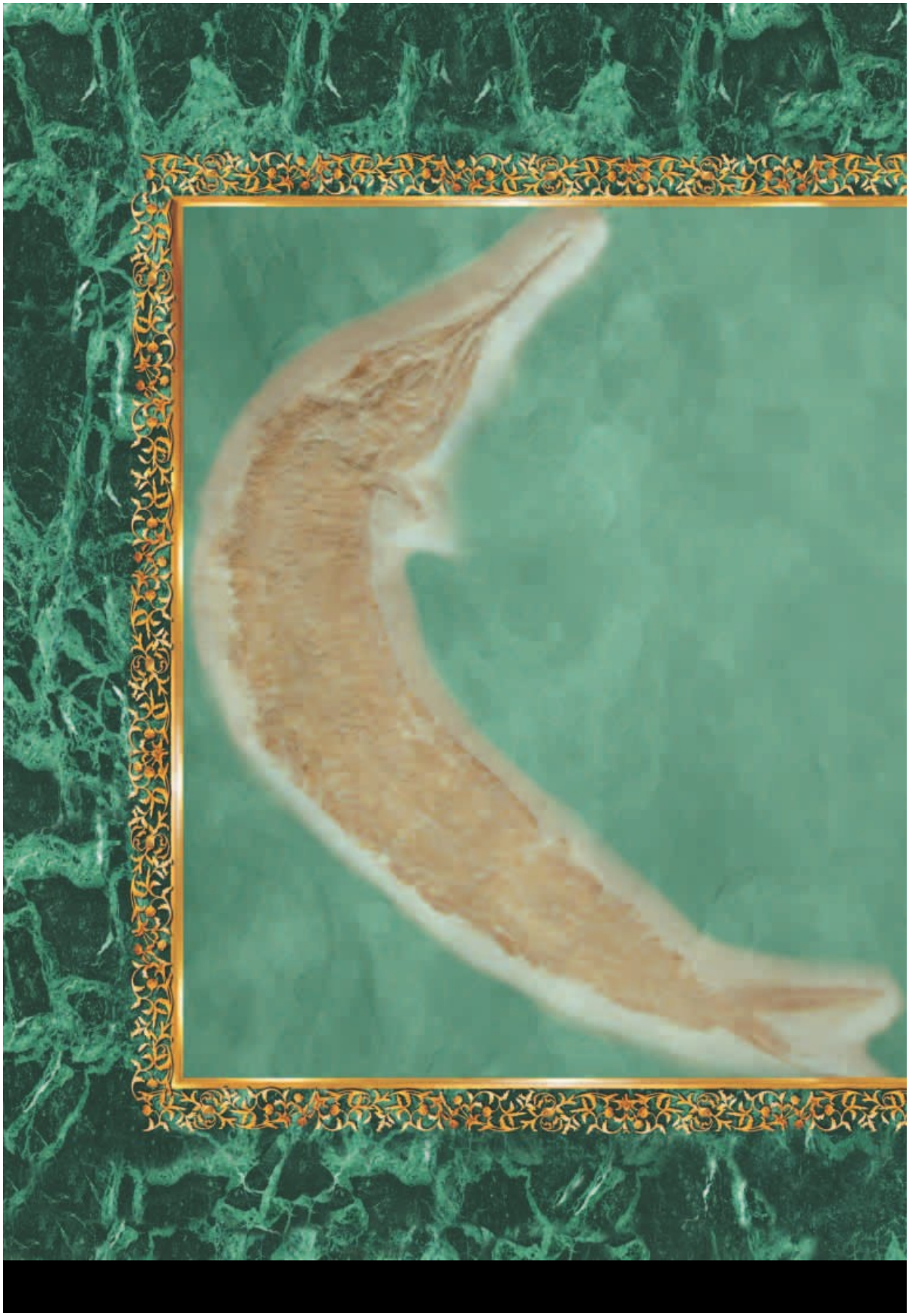

نمونه هایی از فسیل های کشف شده در آلمان

پژوهش های زمین شناختی ثابت کرده اند که بخش وسیعی از اروپای غربی در دوران ژوراسیک (206-144ملیون سالقبل) در زیر دریایی بسیار عمیقی قرار داشته است. از این رو فسیل های بسیار زیادی از موجودات دریایی را در این مناطق یافته اند. به ویژه فسیل های پیدا شده در آلمان جزئیات بسیار زیادی ازحیات دریایی دوران دوونین و ژوراسیک در اختیار دانشمندان قرار داده اند. مهمترین میدان های فسیلی این منطقه عبارتند از: سازند های میسیل،سولنهافن ، هولزمادین و مجموعه حیوانات هونزروکشایسفر است.

مجموعه حیوانات هونزروکشایسفر منطقه ای است که فسیل های زیادی را در خود گنجانده است به ویژه فسیل جاندارانی که در دوران پالئوزوئیک(543-251ملیون سال) می زیسته اند. فسیل هایی که از این منطقه جمع آوری شده اند به دوره دوونی میانی و پاییینی برمی گردند. نکته جالب در مورد این فسیل ها آن است که در برخی از جانداران حتی بافت های نرم نیز به فسیل تبدیل شده اند و این همان چیزی است که در برگس شیل روی داده است. این امر باعث شده است نه تنها اطلاعاتی در مورد ساختار فیزیکی جانداران ماقبل تاریخ به دست آوریم بلکه شناختی از چگونگی زندگی و رفتار آنها نیز پیدا کنیم.

براساس این اطلاعات موجودات در صدها ملیون سال قبل دارای ارگان ها ی پیچیده و حیات پیشرفته ای بوده اند. داروینیسم که می پندارد موجودات در آن زمان از حیاتی ابتدائی برخوردار بوده و رفته رفته تکامل یافته اند در برابر این وضع عاجز مانده اند.

زیرا فسیل های بایگانی شده بدون استثناء از یک سو تکامل را رد و از سوی دیگر بر آفرینش صحه می گذارند.

فسیل هایی که از منطقه هولزمادین جمع آوری شده اند غالبا به موجودات آبهای عمیق متعلقند و بخش قابل توجهی از این موجودات با تمام اندام های بدن خود به فسیل تبدیل شده اند. همچنین فسیل هایی از نرم تنان به دست آمده که به ندرت می توان آنها را در هولزمادین یافت. در مقابل فسیل های منطقه سولنهافن غالبا موجوداتی بوده اند که در آبهای کم عمق خلیج ها و صخره های مرجانی و اسفنجی به سر می برده اند. در این منطقه علاوه بر این ها فسیل هایی از موجودات خشکی مانند حشرات،گیاهان،مگس ها،تمساح ها و پرندگان یافته اند. از جمله این فسیل ها می توان هفت فسیل گوناگون از پرنده آرکیوپتریکس را نام برد که از قدیمی ترین پرندگان به شمار می آید.

سولنهافن یکی از معروف ترین میدان های فسیلی آلمان است که از آن تعداد بسیار زیادی فسیل استخراجشده است.

کاوش برای کشف فسیل در سازند میسیل

لایه فسیلی مهم دیگری که در آلمان قرار دارد سازند میسیل می باشد. این منطقه روزگاری دریاچه ای به عمق بیش از 1000متر و وسعت 700کیلو متر مربع بوده و تعداد بسیار زیادی فسیل از دوران ایوسینی(54-37ملیون سال) از آنجا کشف شده است. در آن زمان میسیل دارای آب و هوایی استوائی بوده است از این رو سنگواره موجوداتی از قبیل گیاهان، پرندگان، خفاش ها،خزندگان،ماهی ها،لاک پشت ها و حشرات را به وفور می توان در آن یافت.

حفاری هایی که در هونزروکشایسفر و شیفرهالدی(Schieferhalde) انجام می شود.

میدان فسیل های هولزمادین نزدیک اشتوتگارت یکی از میدان ها کندوکاو مهم است که تعداد زیادی فسیل مربوط به دوران ژوراسیک دیرین از آنجا به دست آمده است.

میگو

دوره:مسوزوئیک، عصر ژوراسیک

عمر:145ملیون سال

مکان: سازند سولنهافن،آیکشتات،آلمان

میگو یکی از بندپایان است که به تیره سخت پوستان تعلق دارد. بدن آن با زرهی از جنس کربونات کلسیوم پوشیده شده است. برخی از انواع آن در آبهای شیرین و برخی دیگر در آب های شور زندگی می کنند. قدیمی ترین فسیل این جانور به بیش از 200ملیون سال قبل برمی گردد. ولی این فسیل 145 ملیون سال قدمت دارد. این جانور که ساختارش در طول ملیون ها سال بدون تغییر مانده است دلیل زنده ای بر این امر است که جانداران تکامل پیدا نکرده اند.

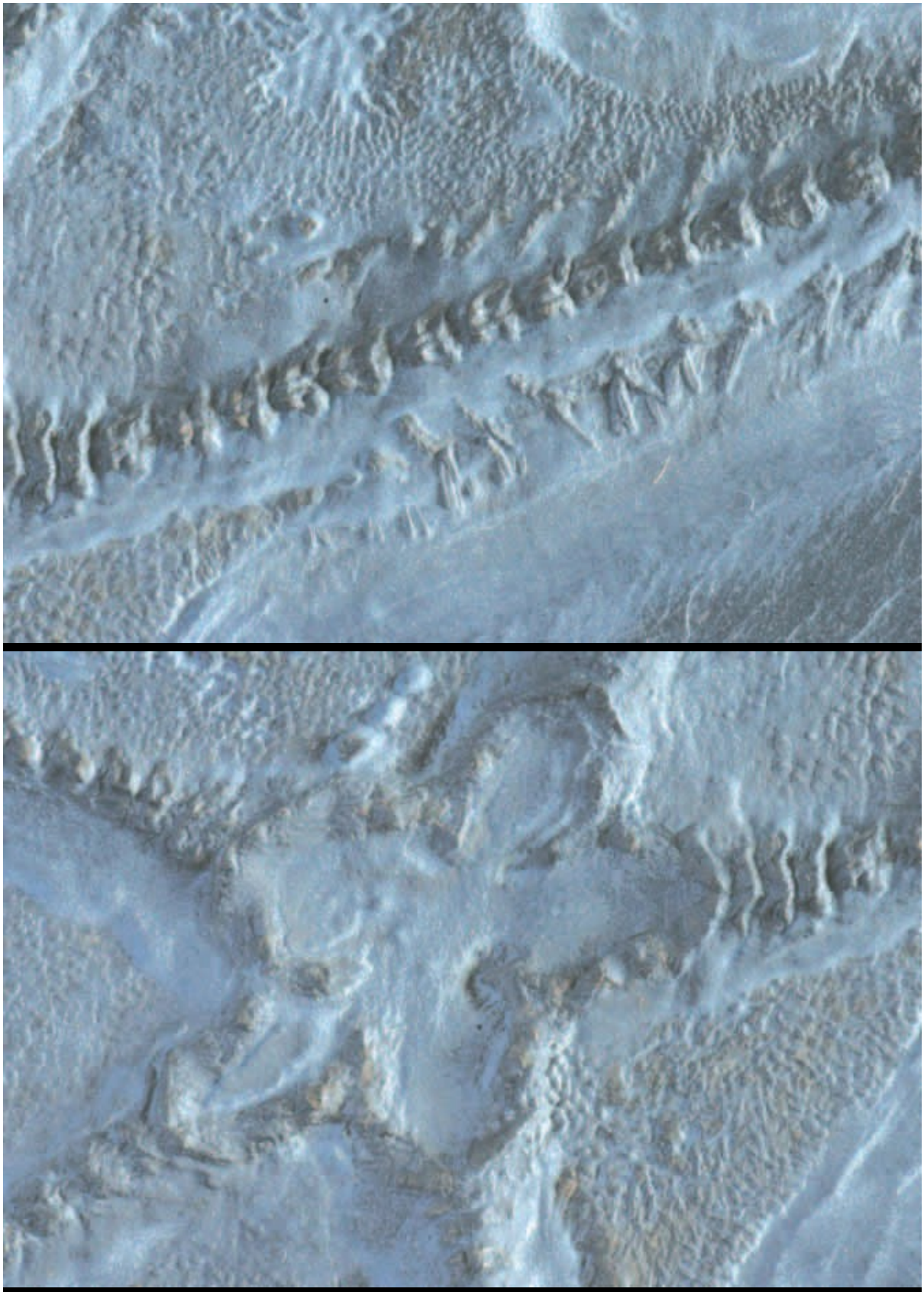

ستاره دریایی

دوره: پالئوزویک، دوره دوونین

عمر: 390ملیون سال

مکان: بوندنباخ،آلمان

هیچ تفاوتی بین ستاره دریایی 390ملیون سال قبل و امروز وجو ندارد. این جاندار نیز که دستخوش هیچ تغییری نشده است تاکید دارد تکامل گونه ها به وقع نپیوسته است.

ماهی درنا تاس

دوره: سینوزوئیک، عصر ایوسینی

عمر:50ملیون سال

مکان: سازند میسیل،آلمان

این نوع ماهی نیز مانند بسیاری دیگر از گونه ها فسیل های فراوانی از خود برجا گذاشته است. عمر دیرین ترین فسیل آن 150ملیون سال است. فسیل های آن از هر حیث با نمونه های امروزی خود یکسانند بنابراین نمی توان گفت که این ماهی تکامل پیدا کرده است. فسیلی که در بالا می بینید 50ملیون سال عمر دارد و تفاوتی با نمونه زنده این جانور نمی کند.

میگو

دوره: مسوزوئیک، دوره ژوراسیک

عمر:150ملیون سال

مکان: حوضچه سولنهافن،آلمان

میگو های 150ملیون سال قبل با امروز تفاوتی نداشته اند. این یکسانی و نبود تفاوت به معنای رد نظریه تکامل است. میگو یا ملخ دریایی از زمانی که به وجود آمده است به همین شکل بوده است. و این موجود نیز مانند سایر جانداران آفریده خداوند است.

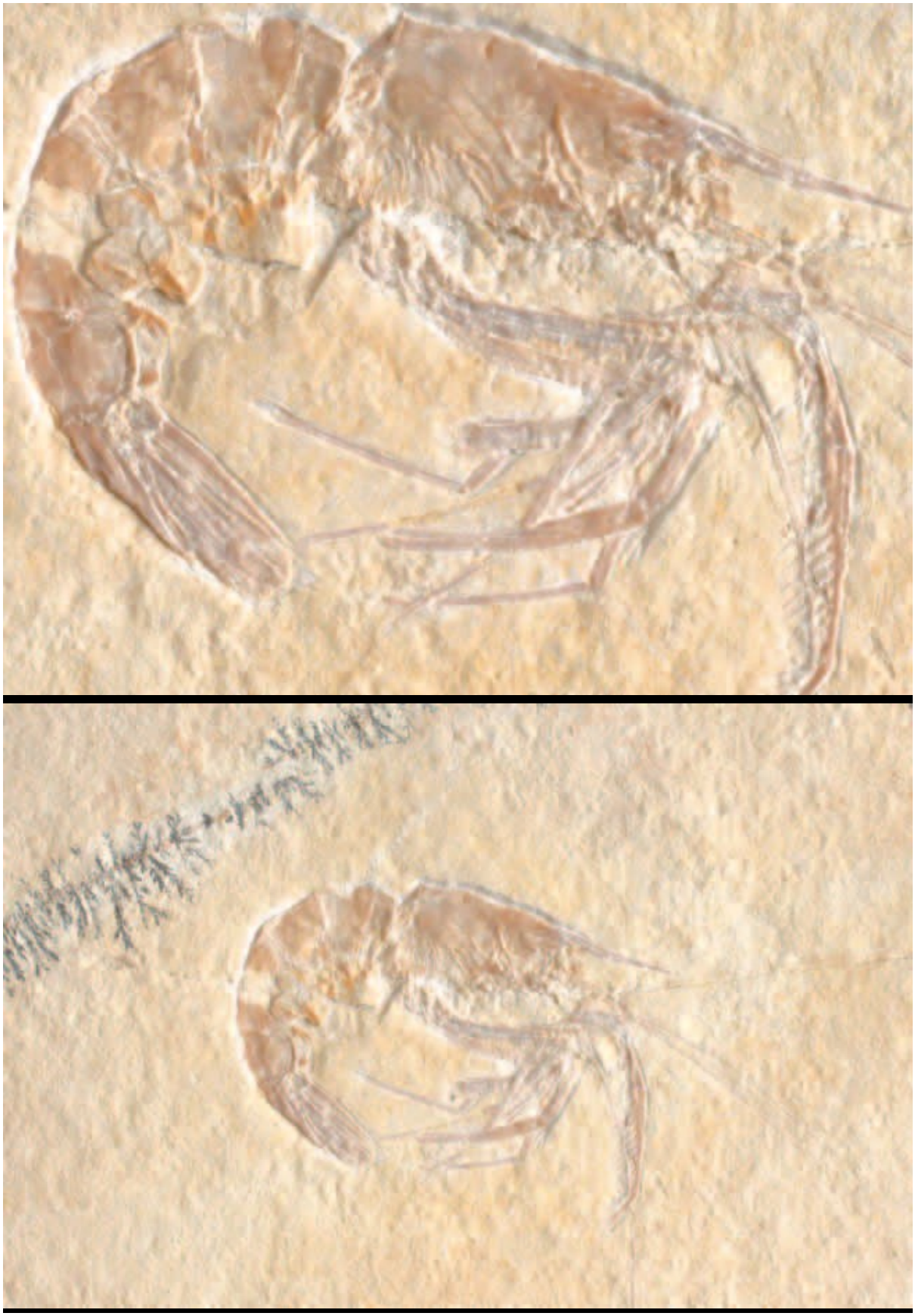

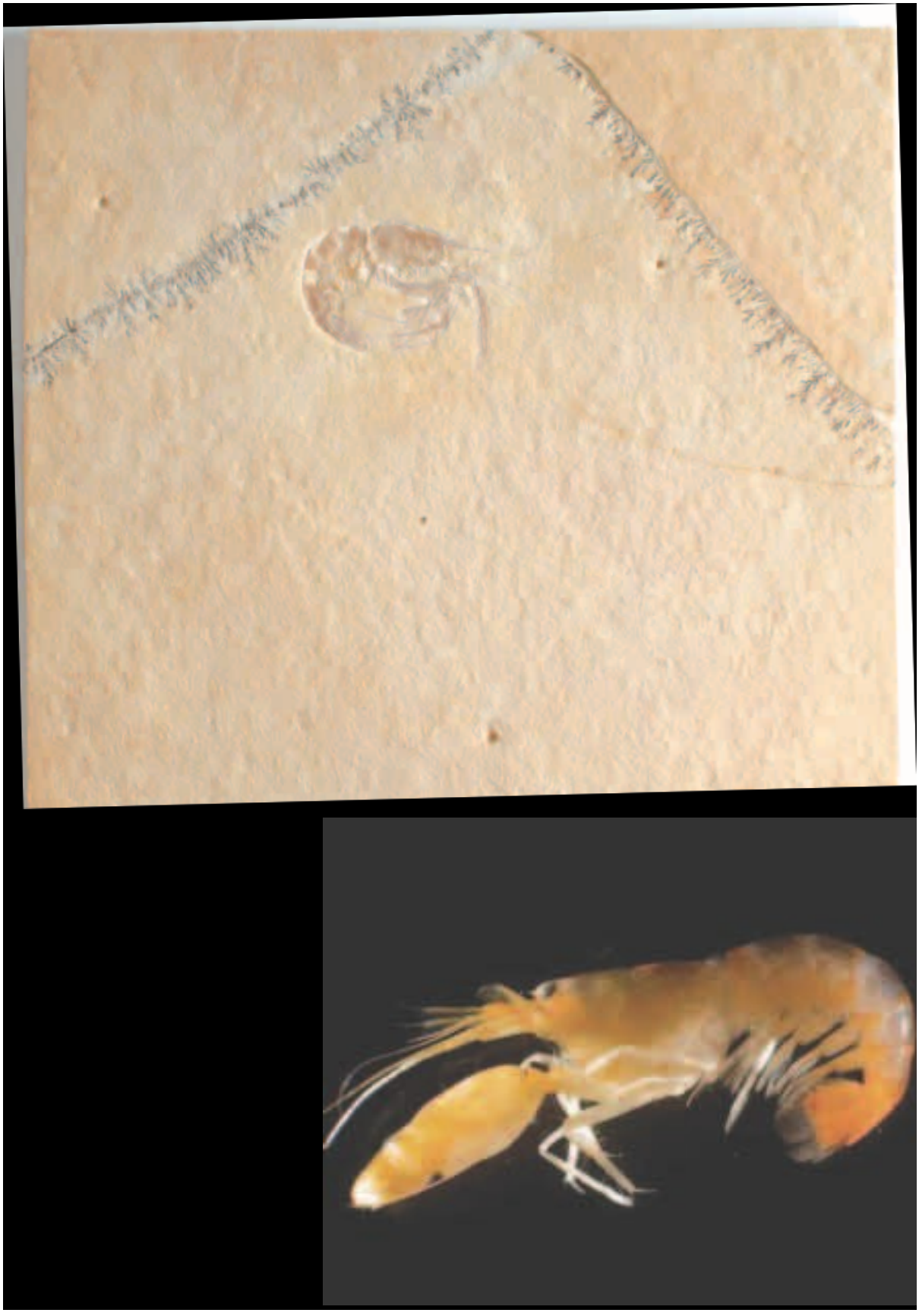

میگو

دوره: مسوزوئیک، دوره ژوراسیک

عمر:145ملیون سال

مکان: سازند سولنهافن،Eichstatt،آلمان

داروینیسم ده ها سال است به دنبال فسیلی می گردد تا این نظریه را تایید کند اما نتوانسته است موردی بیاید و این درحالی است که ملیون ها فسیل عدم وقوع تکامل را ثابت می کنند. هر فسیلی که کشف می شود دلیلی ارایه می دهد که ساختار موجودات زنده از آغاز پیدایش آنها تا کنون تغییری نکرده است و هر موجود از ملیون ها سال پیش ساختار کنونی خود را بدون هیچ کم و کاستی دارا بوده است.

فسیل میگوی فوق یکی از دلایلی است که نشان می دهد تفاوتی بین میگوهای 145 ملیون سال قبل و هم عصر ما وجود ندارد.

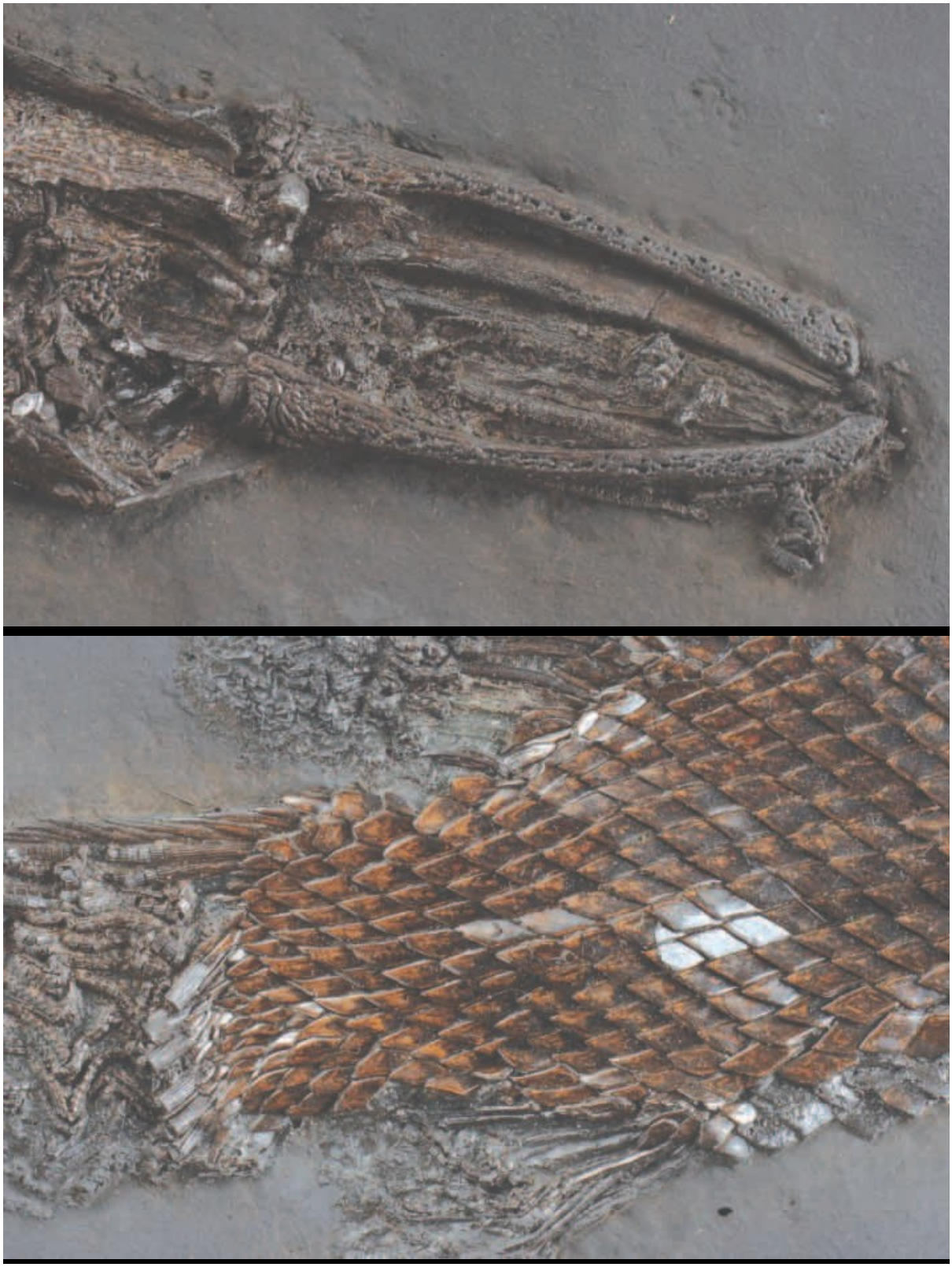

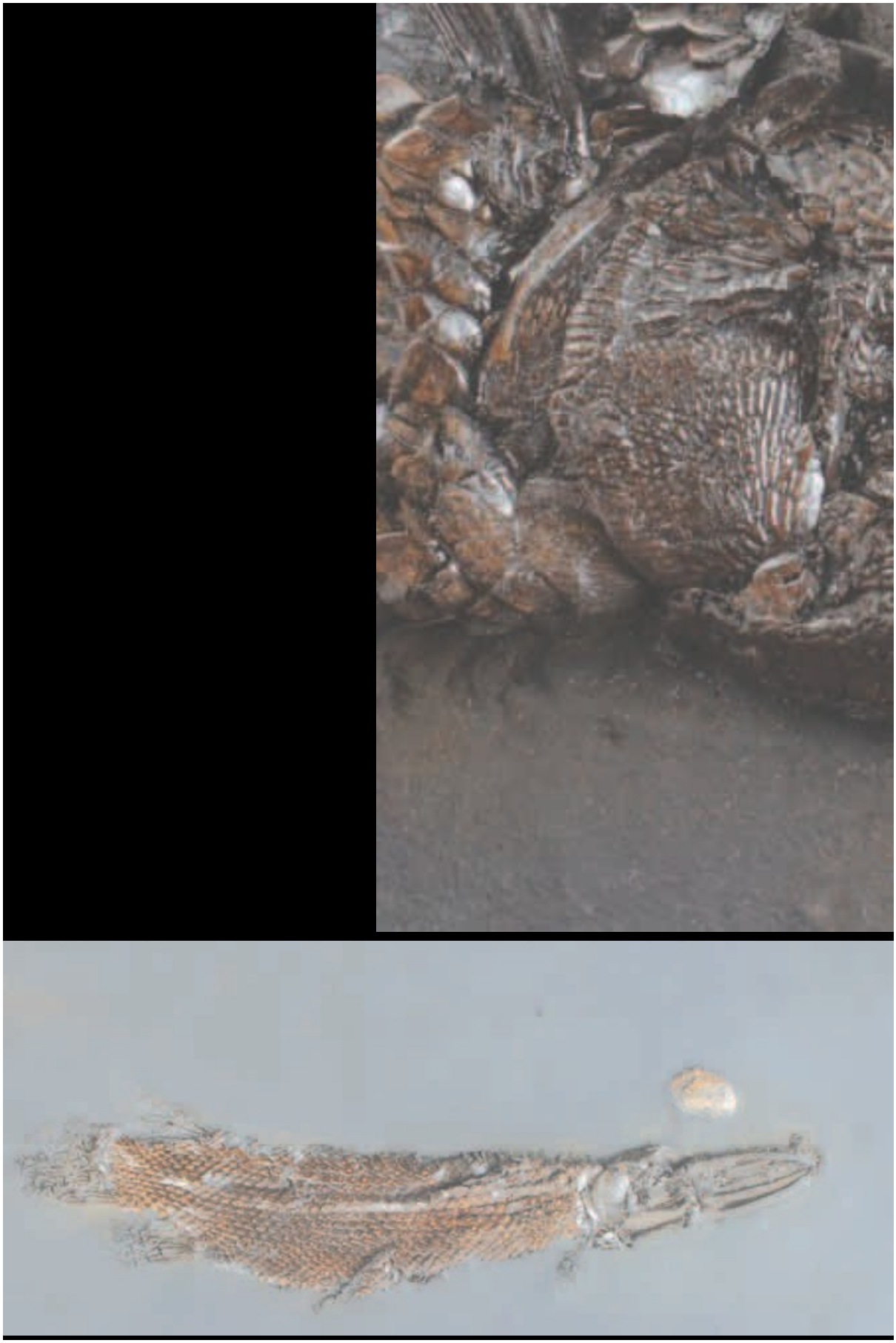

ماهی درناياستخواندار

دوره: سینوزوئیک، ایوسنی

عمر:54-37ملی.ن سال

مکان: میسیل،آلمان

ماهی های درناياستخواندار که قدیمی ترین نوع آنها در حدود 180ملیون سال قبل می زیسته اند هر کدام فسیلی زنده محسوب می گردند. ولی فسیلی که در تصویر می بینید 54-37 ملیون ساله است. این ماهی ها که ده ها ملیون سال است به این شکلند نظریه تکامل را رد می کنند.

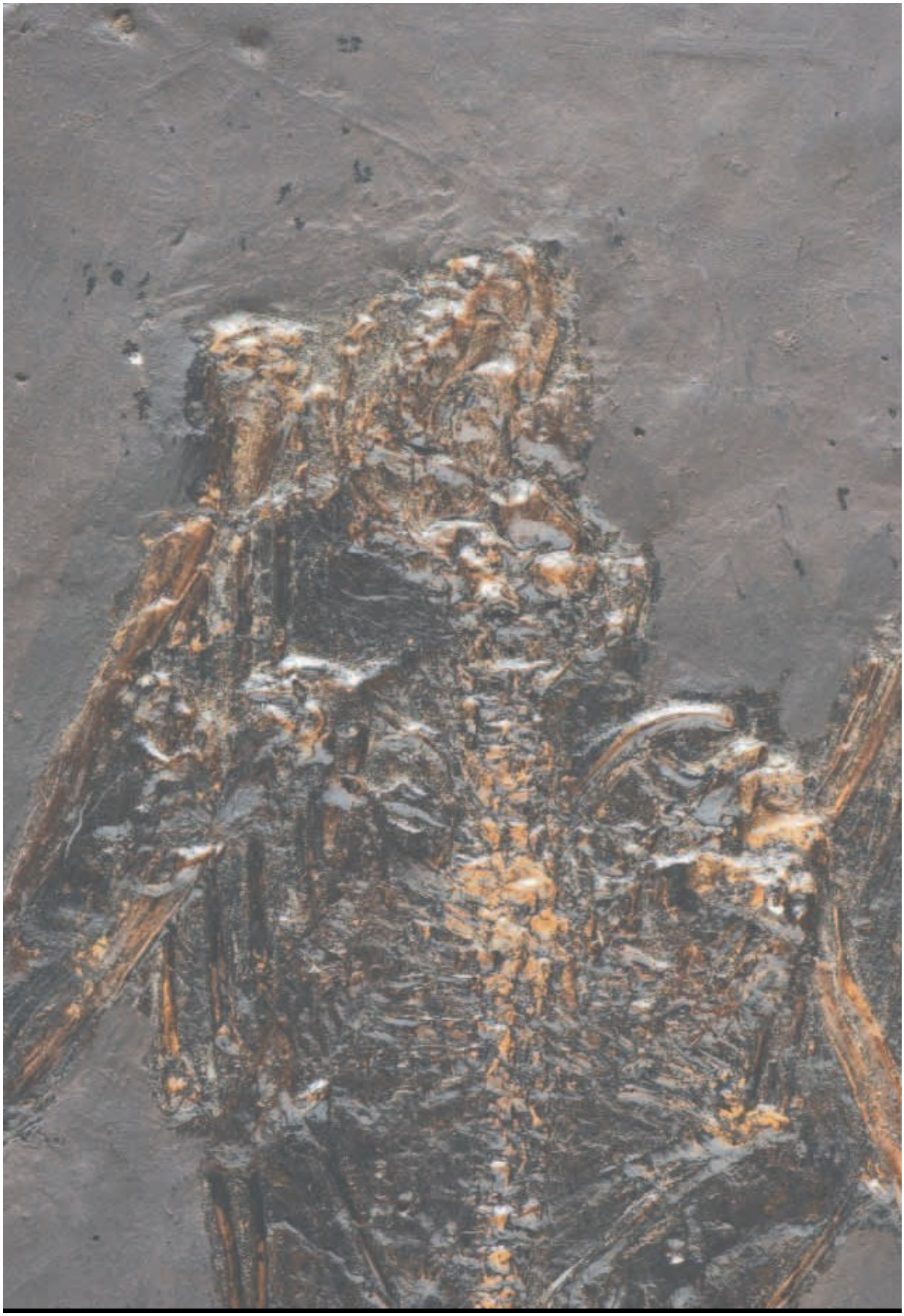

خفاش

دوره: سینوزوئیک، ایوسینی

عمر:54-37 ملیون سال

فسیل های خفاش که ملیون ها سال عمر دارند نظریه تکامل موجودات زنده را رد می کنند و حقیقتی که این موجود از آن پرده بر می دارند آن است که خالق همه موجودات خداوند است.

ماهی کویلاکانث

دوره: مسوزوئیک، دوره ژوراسیک

عمر:145ملیون سال

مکان:سازند سولنهافن،آیکشتات،آلمان

داروینیسم تا مدت های زیادی فسیل کویلاکانث را به عنوان نمونه ای حد واسط که بین ماهی و خزنده قرار داشته است معرفی می کرد تا اینکه نمونه زنده ای از آن صید شد .با کشف نمونه زنده این ماهی که تا کنون حدود 200 عدد از آن صید شده است روشن شد که پندار های تکامل پیرامون این نوع موجود زنده نیرنگی بیش نبوده و ماهی کویلاکانث یک نوع حد واسط نیست. بلکه این ماهی در آب های عمیق زیست کرده و دارای سیستم ها و ارگان های بی عیب بوده و می باشد. عمر قدیمی ترین فسیل های این ماهی به 410ملیون سال نیز می رسد. بنابراین این نوع ماهی حدود نیم میلیارد سال است که بدون تغییر به زندگی خود ادامه داده است.

ولی فسیل فوق 145 ملیون سال عمردارد و ثابت می کند که زعم انتقال از آب به خشکی صرفا یک افسانه است.

خرچنگ دریایی

دوره: مسوزوئیک، دوره ژوراسیک

عمر:208-146ملیون سال

مکان: سازند سولنهافن،آیکشتات،آلمان

چشم های خرچنگ دریایی از اجزاءمربعی شکل منظمی تشکیل یافته هریک از این مربع ها در واقع سطح جلویی یک منشور با قاعده مربعی است. سطح داخلی این منشور های مربعی دارای ساختار آینه ایست به این مفهوم که نور را به طرز قوی ای منعکس می کنند. نور منعکس شده از این سطوح آینه ای به شکل بی عیب و نقصی بالای لایه شبکیه که در جهت پشتی است منعکس می شود. منشور های تشکیل دهنده چشم جانور با زاویه بسیار دقیقی نصب گردیده اند به نحوی که نور همه آنها روی یک نقطه منعکس شود. این سیستم بینایی از صدها ملیون سال قبل در همه جانوران میگو وجود داشته است. جانورانی که 200ملیون سال قبل می زیسته اند و در زمان ما زندگی می کنند از این سیستم پیشرفته برخوردار بوده اند. این واقعیت گمان های داروینیسم را که بنا به آن موجودات زنده به شکل تدریجی تکامل یافته اند باطل می کند.

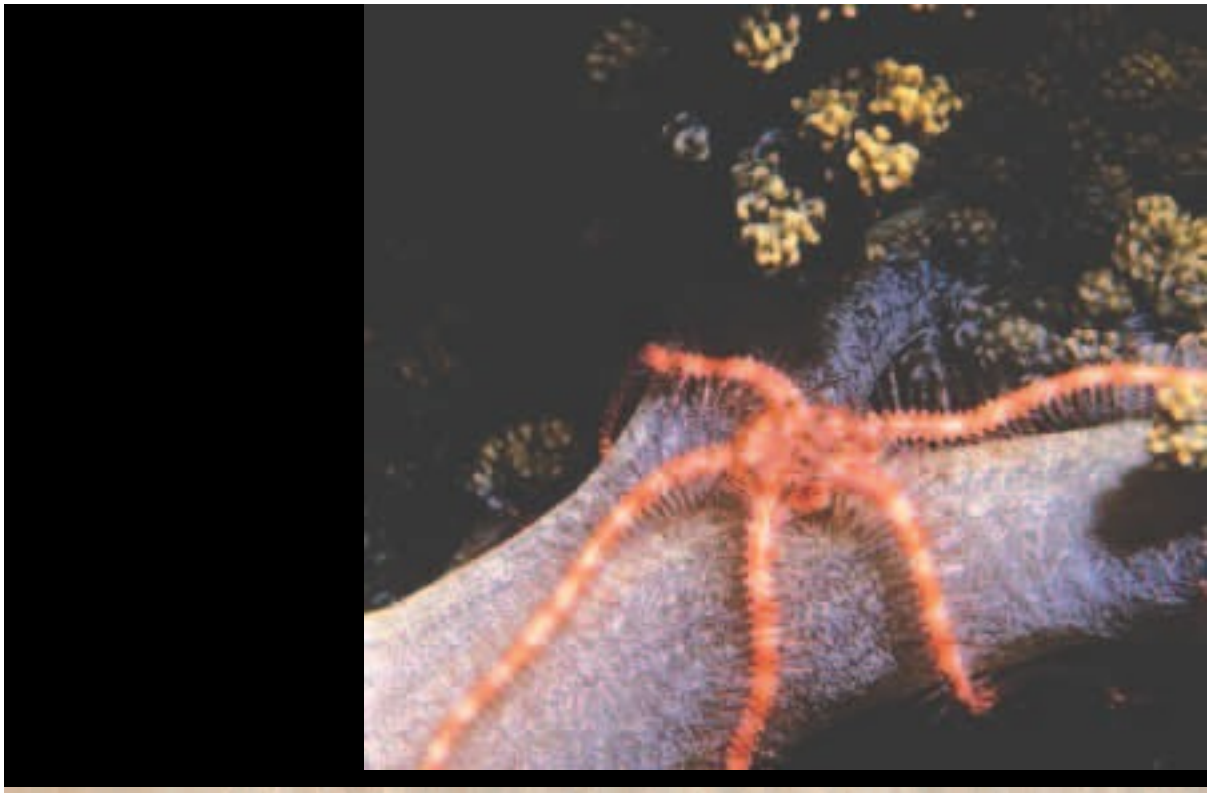

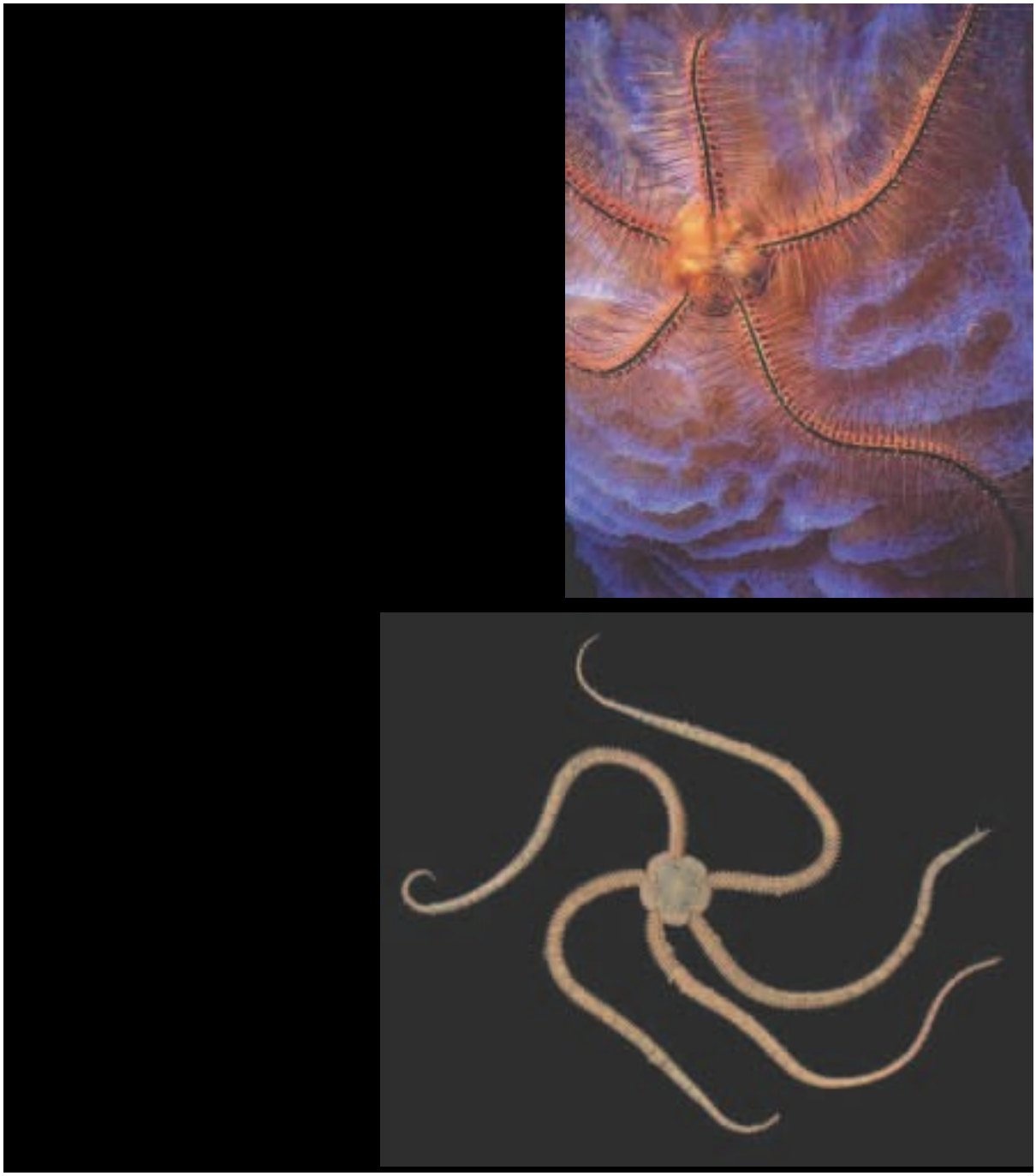

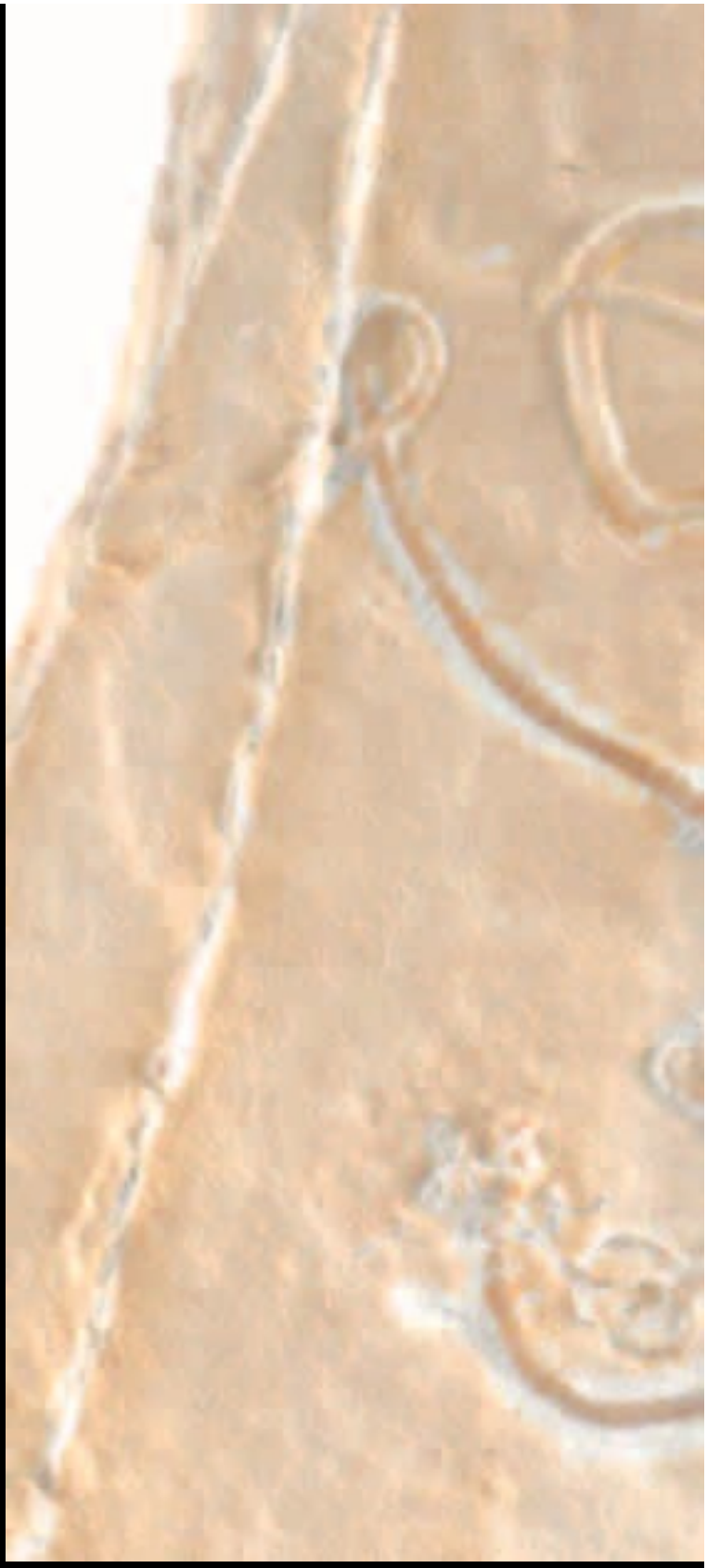

ستاره دریایی

دوره: مسوزوئیک، دوره ژوراسیک

عمر:150ملیون سال

مکان: سازند سولنهافن،آیکشتات،آلمان

ستاره دریایی یک فسیل زنده است که به ضرس قاطع نظریه داروین را رد می کند . ستاره های دریایی 300ملیون سال قبل،245 ملیون سال قبل و نمونه ی150 ملیون ساله فوق هیچ فرقی با نمونه های امروزی ندارند.ستاره های دریایی ای که صدها ملیون سال است ساختار خود را حفظ کرده است نشان می دهد که تکامل دروغ و افترایی بیش نیست.

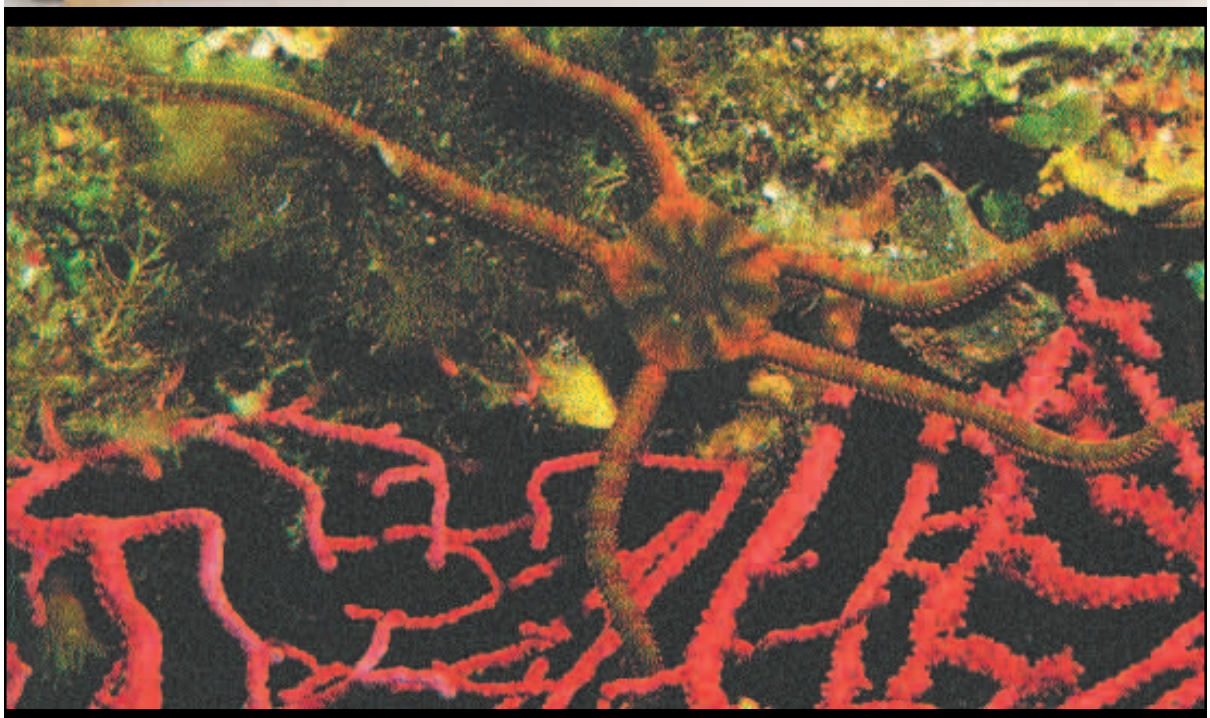

مار ستاره دریایی

دوره: مسوزوئیک، دوره ژوراسیک

عمر:150ملیون سال

مکان: سازند سولنهافن،آلمان

مار ستاره فوق 150ملیون سال قبل می زیسته است وثابت می کند این موجود مطلقا تکامل نیافته است. چون هیچ فرقی بین آن ونمونه زنده ای که در زمان ما وجود دارد مشاهده نمی شود. طرفداران نظریه تکامل در مقابل یکسانی صفات این موجود و اجدادشحرفی برای گفتن ندارند.

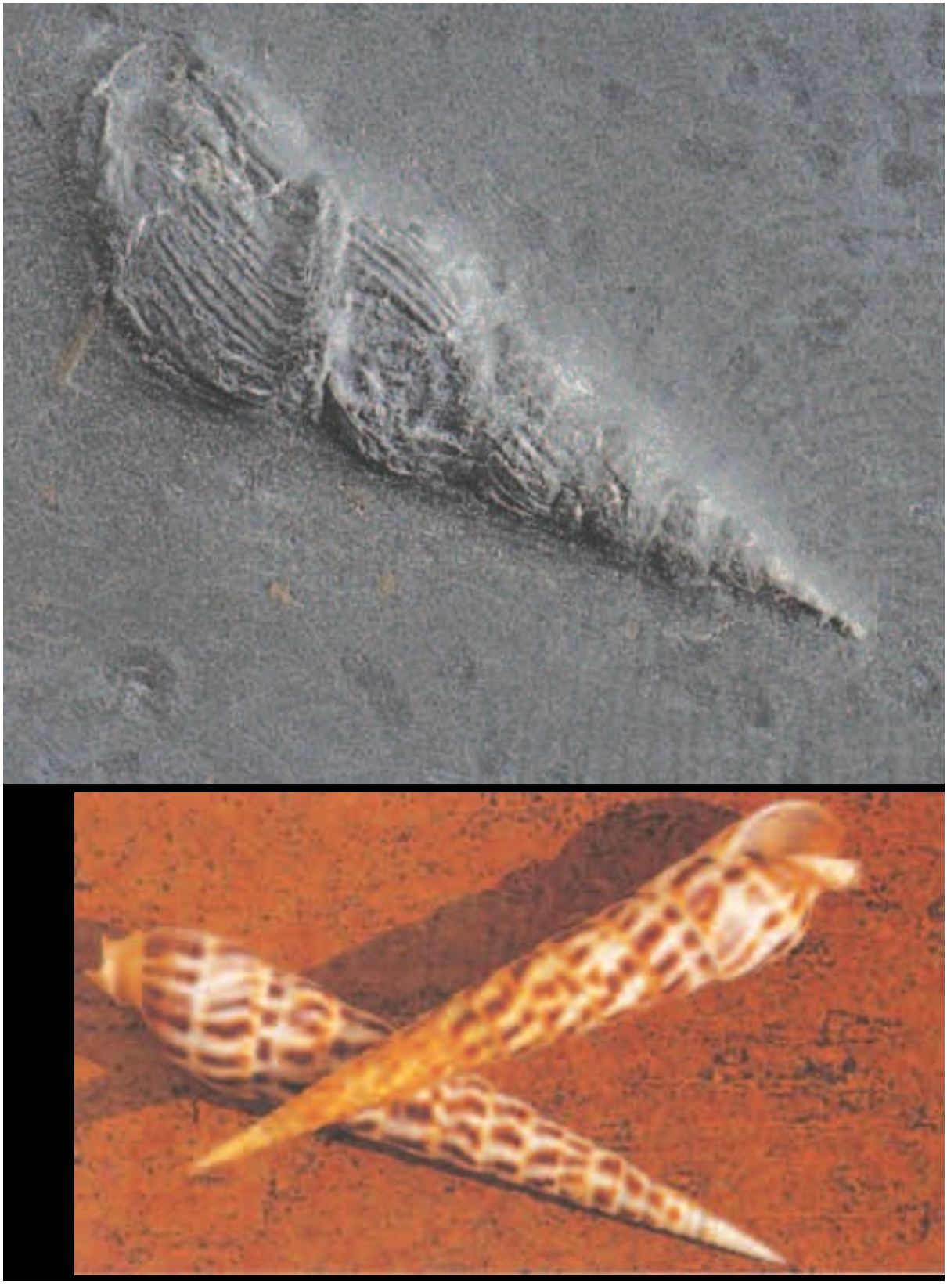

گوش ماهی دریایی

دوره: مسوزوئیک، دوونی

عمر: 360-410ملیون سال.

مکان: بوندنباخ،آلمان

گوش ماهی هایی که 360-410ملیون سال قبل می زیسته اند تفاوتی با نمونه های زنده خود ندارند . این جانوران که گذشت ملیون ها سال تاثیر و تغییری برآنها نداشته است خود نشانگر آنند که موجودات زنده محصول تکامل نیستند.

گوش ماهی دریا

دوره: مسوزوئیک، دوونین

عمر: 410-360میلیون سال قبل

مکان: بوندنباخ،آلمان

گوش ماهی ها جزو نرم تنان به حساب می آیند. قدیمی ترین نمونه های شناخته شده از آن در دوره های پایانی کمبرین یافت می شوند ولی گوش ماهی ای که در این عکس می بینید 360-410میلیون سال قدمت دارد. این جانداران که صدها میلیون سال است ساختار و صفات خود را کاملا حفظ کرده اند چگونه می توانند تکامل یافته باشند؟

میگو

دوره: مسوزوئیک، دوره ژوراسیک

عمر: 208-146ملیون سال

مکان: سازند سولنهافن،آیکشتات،آلمان

میگو ها که صد ها ملیون سال بدون تغییر را پشت سر گذاشته اند نشان می دهند که تکامل پیدا نکرده اند بلکه آفریده شده اند. و اگر جانداری امروز نیز همان صفات ملیون ها سال قبل را داشته باشد محال است از نوع دیگری تکامل یافته باشد. بایگانی فسیل ها شواهدی ارایه می کنند که ثابت می کنند گمان های داروینیسم محلی از اعراب ندارند.

نمونه هایی از فسیل های کشف شده در اسپانیا

مناطق کوهستانی و ارتفاعات بخش اعظم اسپانیا را تشکیل می دهد.24%از مساحت این کشور دارای ارتفاع بیش از 1000متر است. در این کوهستان ها لایه های فسیلی بسیار مهمی نهفته است. ساختار سنگی آن نیز به دو بخش تقسیم می گردد در حالی که شمال و غرب این شبه جزیره عمدتا از سنگ های کریستالی مانند گرانیت و گلسنگ(clay stone) تشکیل یافته بخش های دیگر را سنگ های رسوبی شکل داده اند . در میان این سنگ های رسوبی سنگ آهکی به وفور یافت می شود.

از جمله فسیل هایی که در اسپانیا جمع آوری شده اند فسیل های موجوداتی هستند که پاهایی شبیه به دست دارند، و فسیل جانداران دریایی که در عصر دوونین (417-354ملیون سال) می زیسته اند، فسیل انواع گیاهان و جانورانی که در دوره کربنی زیست می کرده اند(354-290ملیون سال) و تعداد سرسام آوری فسیل از پستانداران،خزندگان،جانوران دریایی،پرندگان و گیاهان مختلف.

همه این فسیل ها داروینیسم را در تنگنای دشواری قرار داده اند. در حالی که حتی یک فسیل نمی توان پیدا کرد که زعم تکامل موجودات در مراحل تدریجی را تایید کند ملیون ها فسیل کشف می شوند که هر یک پیدایش یکباره موجودات و تداوم و عدم تغییر آنها در طول تاریخ کهن زمین را به اثبات می رساند. معنای این کلام واضح است یعنی موجودات محصول تکامل نبوده بلکه آفریده خداوند متعال هستند.

دره عمیق اوردیسا از سنگ های رسوبی آهکی تشکیل یافته و عمق آن به 600متر می رسد.

بردیناس ریالیس اسپانیا

نمونه هایی از فسیل های کشف شده در جمهوری چک

منطقه کوهستانی موجود در اقلیم بوهیمیا قسمت بزرگی از جغرافیای جمهوری چک را تشکیل می دهد.این منطقه که در ارتفاع 900متری از سطح دریا قرار دارد از لحاظ فسیلی بسیار غنی است. در بوهیمیا نمونه فسیل های فراوانی از موجودات عصر کمبرین(543-490ملیون سال قبل) و عصر دوونین(417-354ملیون سال) یافت شده است. علاوه براین فسیل هایی از موجودات ذره بینی که در دوره پروتروزوئیک(2.5ملیارد-545ملیون سال قبل) زندگی می کرده اند به دست آمده است. جالب ترین این فسیل ها فسیل تریلوبایت است که بیش از 1300نوع دارد. دانشمند فسیل شناسی به نام Joachim Barrande 300 نوع از آنها را نام گذاری کرده است به همین دلیل این دسته را تریلوبایت های براندی نامیده اند.

از جمله سازند هایی که تریلوبایت در آن به کثرت یافت می شود سازند جاینچی است. از جاینچی که گویا در عصر کمبری آب و هوای سردسیری داشته سنگواره هایی از جانداران دریایی بسیاری که در زمان پالئوزوئیک(543-251ملیون سال) می زیسته اند کشف شده است.

منابع فسیل موجود در جمهوری چک برای درک تاریخ حقیقی طبیعت از اهمیت بالایی برخوردارند. این کندوکاوها ثابت نموده اند که سیرموهوم تکاملی که داروین می پنداشت در هیچ زمانی مشاهده نشده است و جانداران از جد ابتدائی آنچنانی اشتقاق و تکامل نیافته اند بلکه هر گونه ای به طور ناگهانی در آرشیوفسیل ها به همین گونه می باشد که موجودات زنده امروزی را نشان می دهد. این حقیقت مهم ضربه

از بوهیمیا فسیل هایی به دست آمده است که صد ها ملیون سال قدمت دارند ، هر یک از این
موجودات به همین گونه می باشد که موجودات زنده امروزی را نشان می دهد. این حقیقت مهم ضربه

شـــدیـــــــدی بـــر پیکـــــــرنـــظـــــــریـــــــه تکـــــــامـــل فـــرود آورده اســـت.

Kuzey Denizi
Jutland Yarımadası
Baltık Denizi
KUZEY AV
Ruhr Vadisi
Brittany
Karpat Da
ALPLER
Pireneler
Apennin Dağ
Riviera
Korsika
Adriyatik Denizi
Balkan
Yarımad
Sardinya

گیاه سرخس

دوره: پالئوزوئیک، دوره کربنی

عمر:360-286ملیون سال

مکان: لیون ،اسپانیا

از این فسیل معلوم می شود که سرخس دقیقا همانند 360-286ملیون سال قبل خودش است. این گیاه که با گذشت صد ها ملیون سال بدون تغییر مانده است نشان می دهد که تکامل دروغ و افترایی بیش نیست.

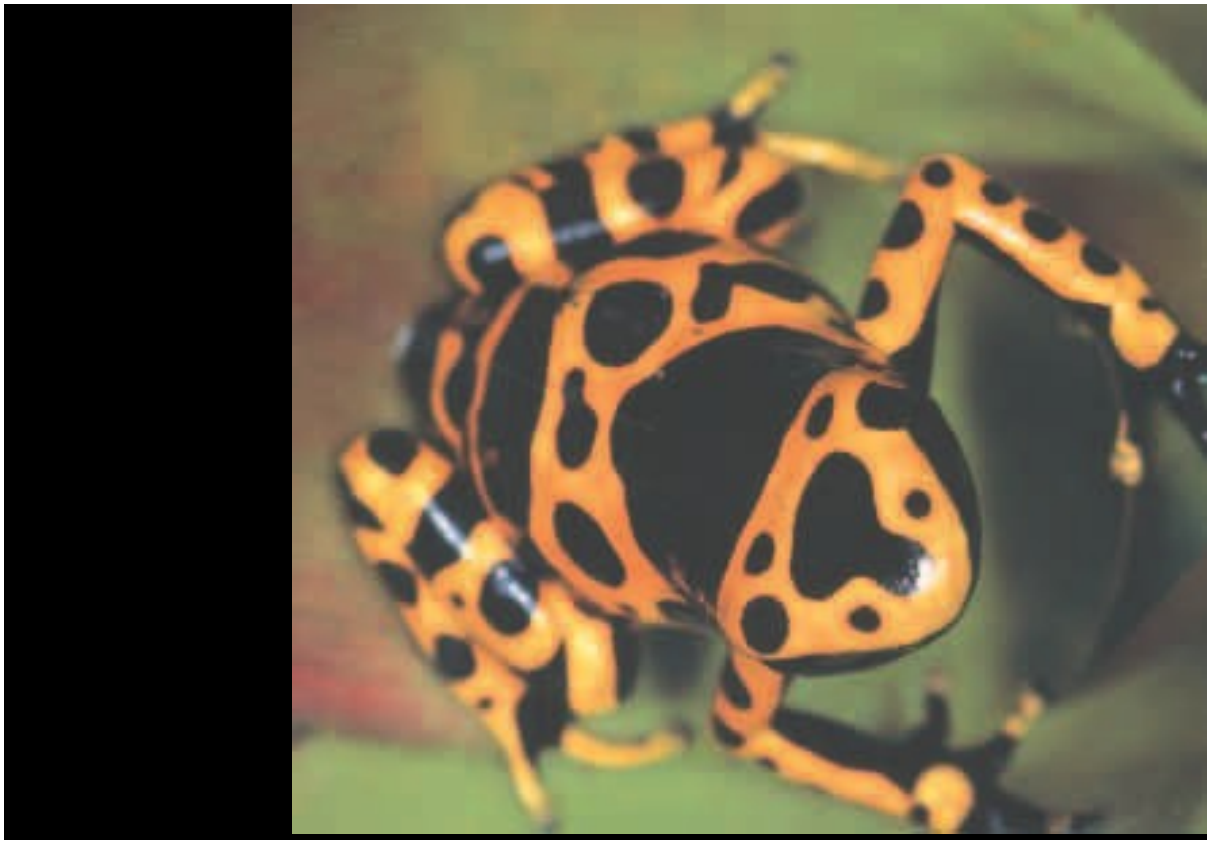

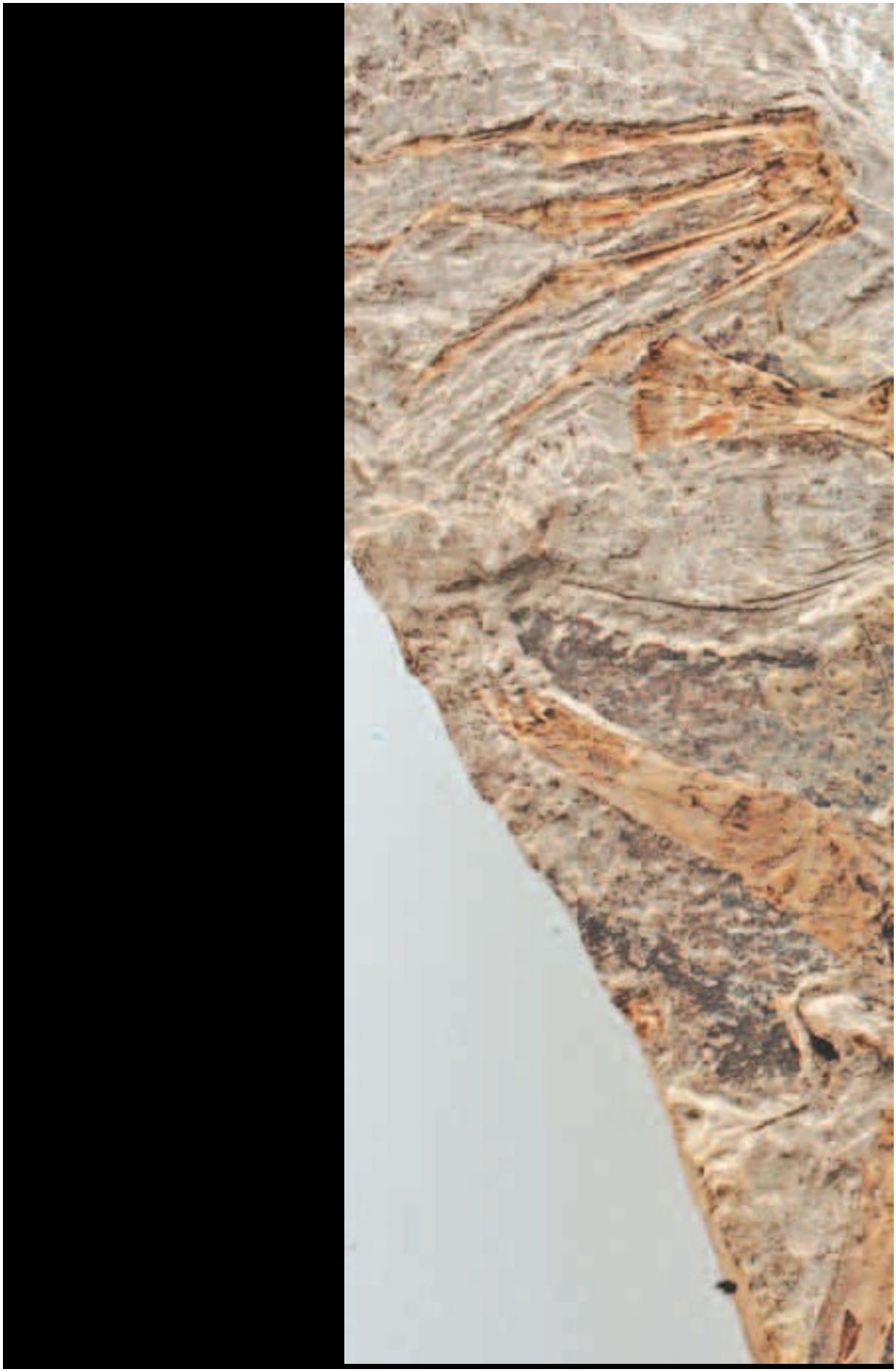

قورباغه

دوره: سینوزوئیک، دوره میوسینی

عمر: 12میلیون سال

مکان:جمهوری چک

از جمله دلایلی که ثابت می کند قورباغه ها همواره قورباغه بوده اند فسیل قورباغه ای است که در تصویر فوق می بینید و 12 میلیون سال از عمر آنمی گذرد. این فسیل هیچ تفاوتی با قورباغه های امروزی ندارد.

نمونه هایی از فسیل های کشف شده در ایتالیا

کف دریای Tethys که بخش بزرگی از اروپا را فراگرفته بود قسمت اعظم ساختار های سنگی کنونی ایتالیا را تشکیل داده است. مطالعات زمین شناختی ثابت کرده است که 165 ملیون سال قبل با جدا شدن Pangea از هم دریای بزرگ تتیس شکل گرفت. این دریا مساحت بزرگی را دربرگرفته بود و به دلیل نزدیکی به خط استوا دارای ویژگی های استوایی بود.

در اثر حرکات تکتونیکی در عصر های مختلف زمین شناسی این دریا آرام آرام به سمت شمال لغزید و قسمت هایی از کف آن بالا آمد و بدین ترتیب دریای مدیترانه شکل گرفت.

در لایه های سنگی ایتالیا که روزگاری کف دریایی تتیس بوده اند فسیل های فراوانی از موجودات دریایی وجود دارند. این فسیل ها نشان می دهند که همه گونه های دریایی ناگهان با ساختارهای پیچیده خود ظاهر و از عدم آفریده شده اند. هیچ فسیلی وجود ندارد که نشان دهد اینجانداران از جد مشترکی به وجود آمده واز یکدیگر مشتق شده باشند. داروینیسم با اکتشاف فسیل ها شکست خورده است. ملیون ها فسیل این حقیقت را مانند روز روشن می کنند.

SWITZERLAND
AUSTRIA
FRANCE
SLOVENIA
Trento
Milan
Verona
Trieste
Turin
Padua
Venice
Genoa
Bologna
SAN MARINO
Pisa
Florence
Ancona
Ligurian Sea
Elba
ITALY
Adriatic Sea
VATICAN CITY
ROME
Bari
Naples
Salerno
Taranto
Sardinia
Tyrrhenian Sea
Mediterranean Sea
Cagliari
Catanzaro
Messina
Palermo
Reggio
Mount Etna
3350m
Catania
Pantelleria
Sicily

لایه های مرمر اغلب در مناطقی یافت می شوند که زمانی محل حضور صخره های مرجانی کف اقیانوس ها بوده اند و اینک به صورت رشته کوه درآمده اند. در این تصویر لایه های مرمر موجود در کوه های آلپ ایتالیا را می بینید.

دره عمیق Butterloch دارای ساختار ی سنگی است که به دوران پرمین(290-248ملیون سال قبل) برمی گردد.

عملیات کندوکاو برای استخراج فسیل در مونتی بولکا

فسیلی از یک ماهی که در منطقه Monte Bolcaی ایتالیا پیدا شده است.

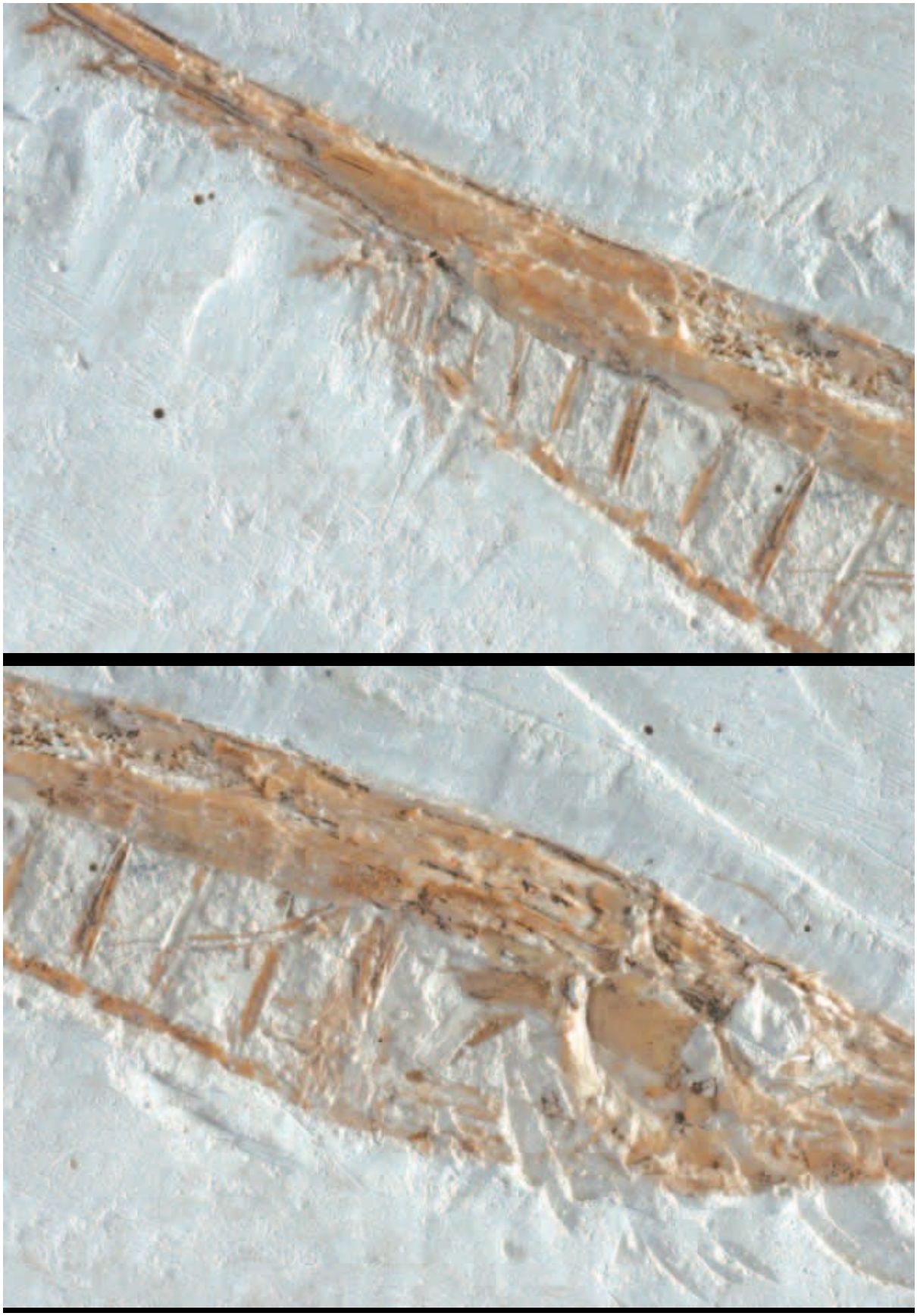

ماهی سفرد

دوره: سینوزوئیک، دوران میوسینی

عمر:6ملیون سال

مکان: Fiume،Marecchia،ایتالیا

این ماهی ها به راسته Sentriscidaeتعلق دارند قسمت جلویی بدن آنها پهن و قسمت پشت آنها سخت است. این ماهی که 6ملیون سال پیش می زیسته همه صفات و ویژگی های ماهی های امروز را داراست بنابراین هیچ یک از مراحل تکامل را پشت سر نگذاشته است.

اسب دریایی

دوره: سینوزوئیک، دوره الیگوسینی

عمر:26میلیون سال

مکان: ایتالیا

اسب های دریایی به راسته Syngnathydae تعلق داشته و مانند دیگر جانداران نظریه تکامل را نقض می کنند عمر فسیل اسب دریایی ای که در تصویر می بینید 26 میلیون سال است و با اسب های دریایی امروزی کاملا مطابقت دارد.

ماهی دم زرد

دوره: سینوزوئیک، دوران ایوسنی

عمر: 48 ملیون سال

مکان: مونتی بولکا،فیرونا،ایتالیا

یکی از فسیل های جمع آوری شده در ایتالیا به ماهی دم زرد تعلق دارد عمر این ماهی 48 ملیون سال تخمین زده شده است. از آنجا که این ماهی همه صفات ماهی های امروزی را با تمام جزئیات داشته است بنابراین تکامل نیافته بلکه از آغاز کامل بوده است.

لارو odonata

دوره: سینوزوئیک، دوران میوسینی

عمر:10ملیون سال

مکان: کوینو،ایتالیا

فسیل های لارو odonata نیز نشان داده اند که گونه ها هرگز تکامل نیافته اند. و هیچ تفاوتی بین لارو odonata که در تصویر می بینید و نظایر امروزی آن ملاحظه نمی شود. این عدم تفاوت نشان می دهد که تکامل فقط یک توهم است.

ماهی سوزن آبی

دوره: سینوزوئیک، دوره میوسینی

عمر: 23-5ملیون سال

مکان: پیرنه،ایتالیا

سوزن های آبی و اسب های دریایی به یک راسته تعلق دارند. این جاندار نیز نظریه تکامل را رد می کند. این جانور که 23-5ملیون سال عمر دارد از هر لحاظ با نمونه های امروزی برابری می کند. پس آیا داروینیسم می تواند هنوز ادعا کند موجودات در طول زمان تغییرات تدریجی یافته اند؟

نمونه فسیل هایی که در انگلستان پیدا شده است.

قدیمی ترین فسیل های کشف شده در انگلستان به دوره سیلوری (443-417ملیون سال) و دیوونی(417-354ملیون سال) بر می گردند. تاریخ زمین شناسی انگلستان بیش از 600ملیون سال قبل آغاز شده است. در طول این مدت آب وهواهای استوائی و یخبندان را نیز تجربه کرده است . از این گذشته سطح دریا در این منطقه تغییرات فراوانی به خود دیده،انفجارات آتشفشانی فراوان و فرسایش زیادی روی داده است. این امر باعث شده است تا فسیل جانوران مختلفی در آن به وجود آیند. قسمت جنوبی کشور بیشترین غنای فسیلی را دارد و بیشترین فسیل ها از این منطقه استخراج شده اند. ناحیه دورسیت یکی از مراکز اصلی فسیل است.

ترکیب سنگی این منطقه ویژگی های متفاوتی دارد. ولی شهرت خود را مدیون نوارساحلی موسوم به "ساحل ژوراسیک" است که همانطور که از اسمش پیداست از صخره های دوران ژوراسیک تشکیل شده است. در این نوار ساحل مراکز فسیل متعددی وجود دارند که از آنجا فسیل صدها گونه زنده با جزئیات کامل استخراج شده است. فسیل های این منطقه برای بار دیگر ثابت می کنند که در طول ملیون ها سال موجودات تغییر و تحولی نیافته اند به عبارت دیگر مسیر تکامل را نپیموده اند.

معدن سنگ کراکی ثیل یکی از مهم ترین مرکزهای فسیل انگلستان به حساب می آید. فسیل های کشف شده از این منطقه نشان داده اند که جانداران هرگز تکامل پیدا نکرده اند.

انگلستان
بورسیت

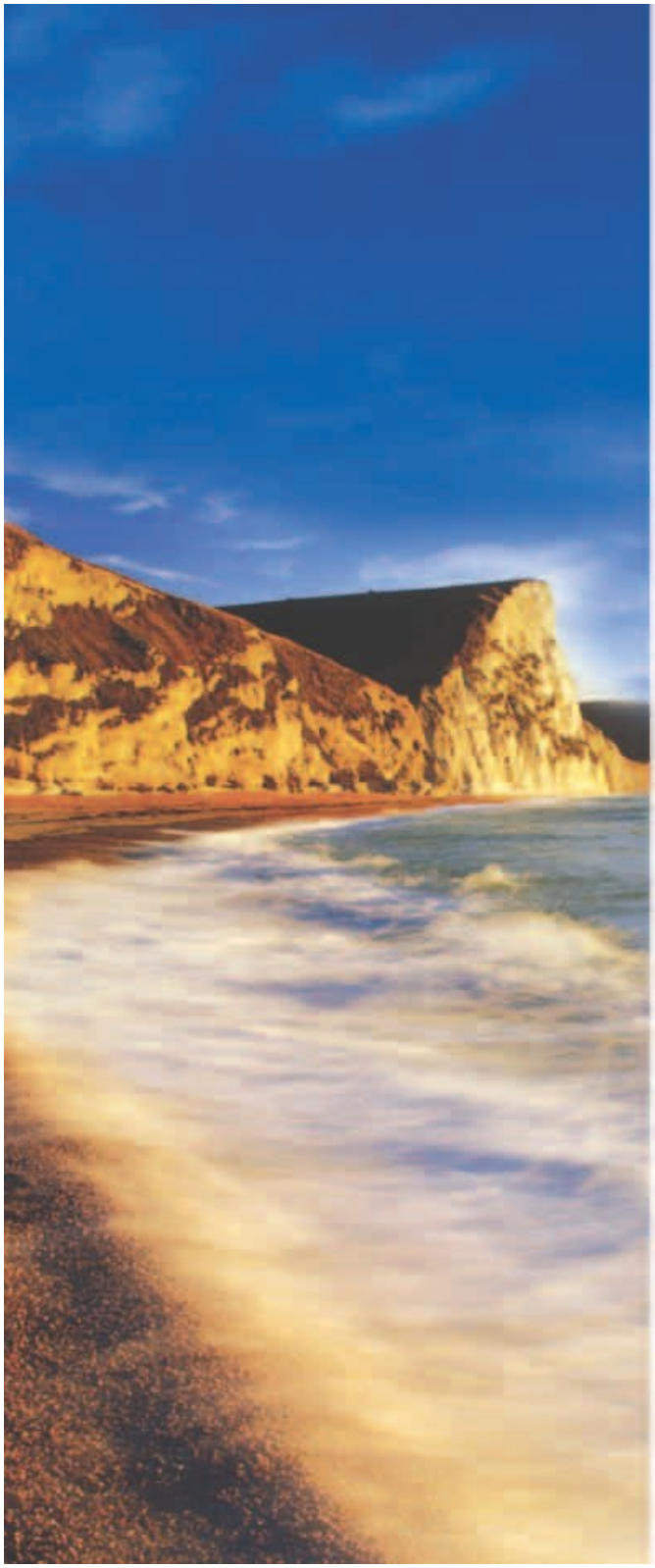

منطقه مهم دیگری در انگلستان وجود دارد که مراکزی از فسیل ها را در برگرفته است این منطقه لانکشایر نام دارد و قدیمی ترین سنگ های آن به دوره کربنی یا زغال سنگی (290-354میلیون سال) مربوط می شوند. دانشمندان متفقند که 340میلیون سال قبل در این منطقه یک دریای معتدل و کم عمق وجود داشته است. به همین دلیل در آن فسیل هایی از جانداران دریایی متفاوتی به دست آمده است.

فسیل های جانوران متفاوتی که از اینجا کشف شده اند نیز ثابت می کنند موجودات به صورت تدریجی یا از یک جد مشترک به وجود نیامده اند بلکه ناگهان خلق شده اند.

نوار ساحلی دورسیت که از سنگ های دوران ژوراسیک تشکیل شده است. فسیل های زیادی را در این سنگ های یافته اند.

در این تصویر می بینیدکه محققان بر روی فسیل صدفی که در ساحل ژوراسیک دورسیت یافته اند مطالعاتی انجام می دهند.

خرچنگ نعل اسبی

دوره:پالئوسینی،دوره کربنی (زغال سنگی)

عمر:300ملیون سال

منطقه: معدن سنگ کاک های اوبین کاست ،لانکشایر،انگلستان

خرچنگ نعل اسبی(اکسیفو سورا) موجود زنده ای است که در دوران کمبرین به وجود آمده است. فسیلی که در تصویر می بینید 300ملیون سال قدمت دارد.. این خرچنگ ها که 300ملیون سال است بدون تغییر مانده اند ادعاهای نظریه تکامل را در مورد تکامل تدریجی رد می کند.

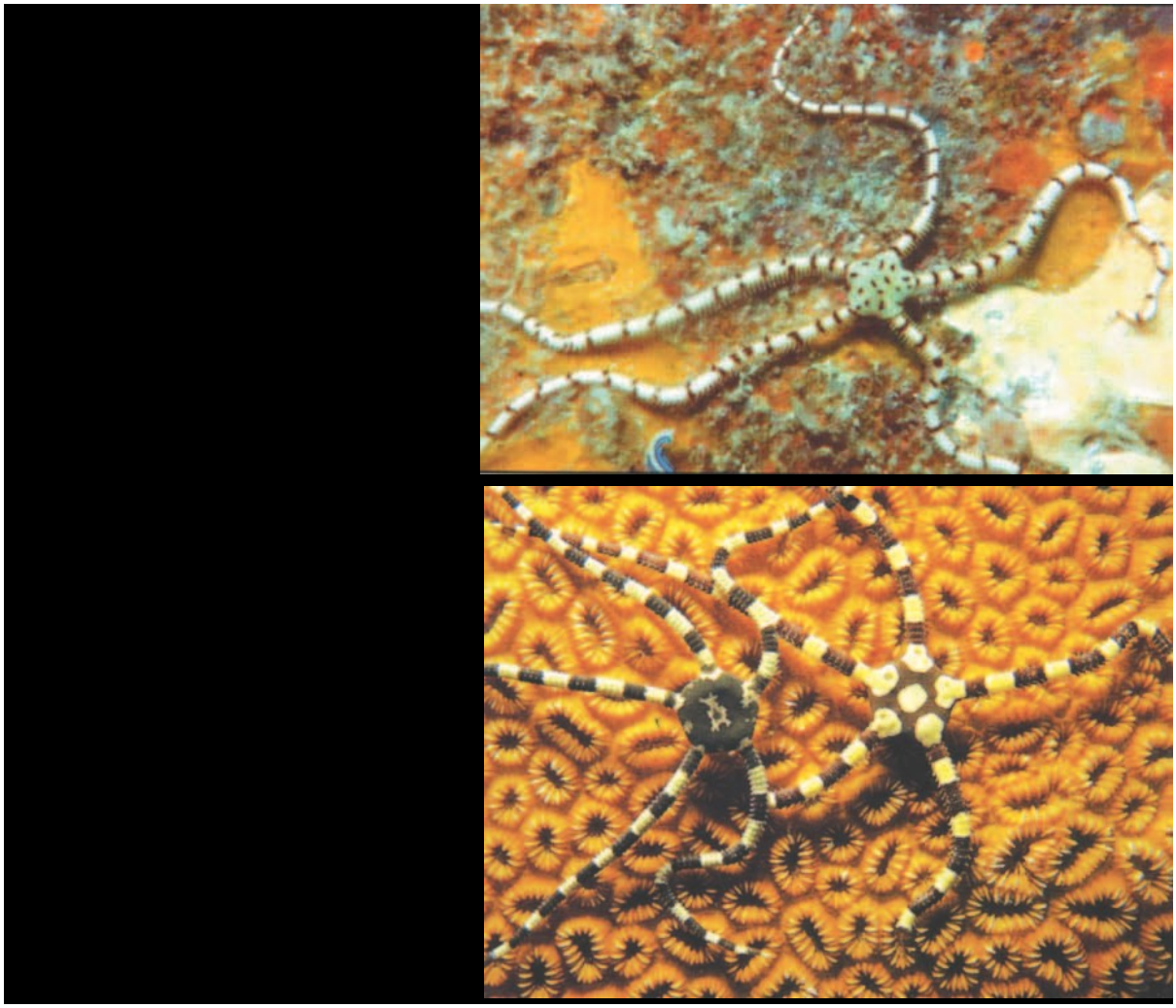

ستاره دریایی

دوره: دوره میانی- عهد ژوراسیک

عمر: 180ملیون سال قبل

مکان:آیپ،دورسیت، انگلستان

فسیل ستاره دریایی ای که 180ملیون سال از عمرآن می گذرد نشان می دهد این جانوران نیز دستخوش تغییر وتحول نشده اند. این فسیل هیچ فرقی با ستاره دریایی امروزی ندارد.

The nautilus's shell i
shelter, strong and

حلزون دریایی (حلزون دریایی (نوتیلوس) لوس)

دوره: دوره میانی- عهد ژوراسیک

عمر:167ملیون سال

مکان: Fresh Water،دورسیت،انگلستان

حلزون دریایی (حلزون دریایی (نوتیلوس) لوس)نیز یکی از هزاران ها جانوری است که از آغاز خلقت تا به امروز بدون تغییر می زیسته است. فسیل 167ملیون ساله ای که در بالا مشاهده می کنید دلیلی بر این امر است.

صدف دو کفه ای

دوره: دوره میانی عهد ژوراسیک

عمر:200ملیون سال

مکان: معدن سنگ کانینجسپی ،همبرسایت،انگلستان

این جانور به راسته سخت پوستان تعلق دارد. نمونه های فسیل شده ای از آن وجود دارد که 200ملیون سال قبل می زیسته اند و از هرلحاظ با نظایر امروزی خود برابرند. این موجودات نیز از روزی که آفریده شده اند تغییری نکرده اند.

حلزون دریایی (نوتیلوس)

دوره: دوره مسوزوئیک -عهد ژوراسیک

عمر: 167ملیون سال

مکان: پورتون برادستوک،دورسیت،انگلستان

حلزون های دریایی (نوتیلوس) که امروز زندگی می کنند همه خصوصیت های آنهایی را که صدها ملیون سال قبل زندگی می کرده اند دارا می باشند.

فسیل های این جاندار به ما می گویند که در دوران های گذشته تغییری نکرده است به عبارت دیگر تکامل پیدا نکرده است. فسیل فوق که 167 میلیون سال قدمت دارد دلیل روشنی است.

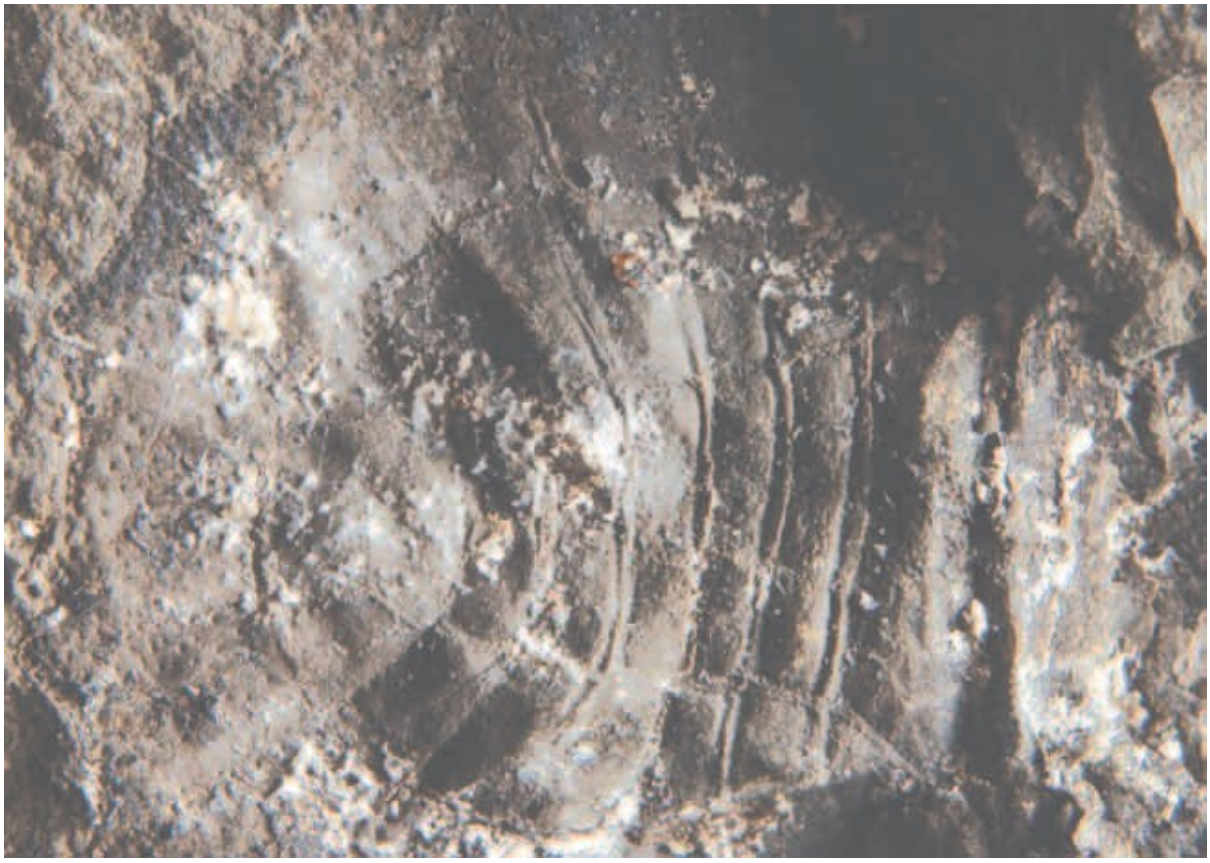

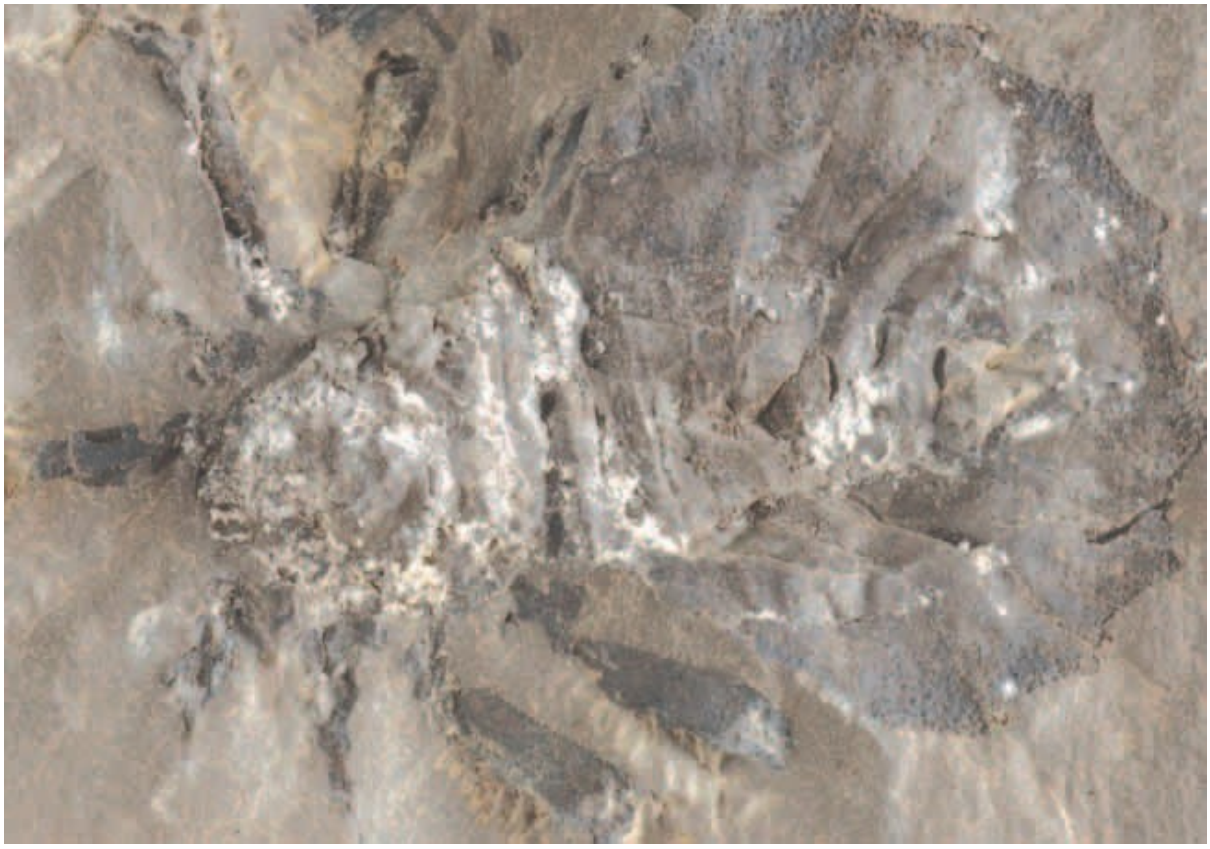

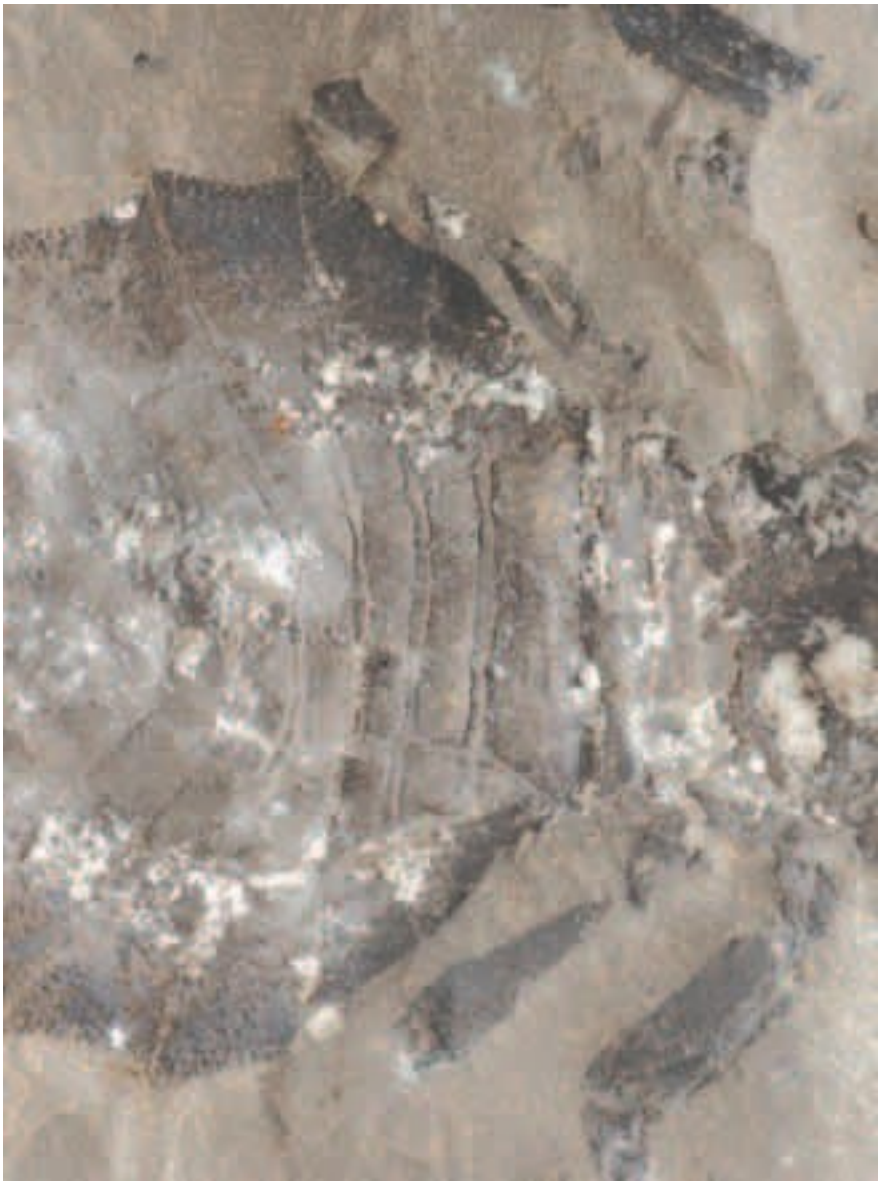

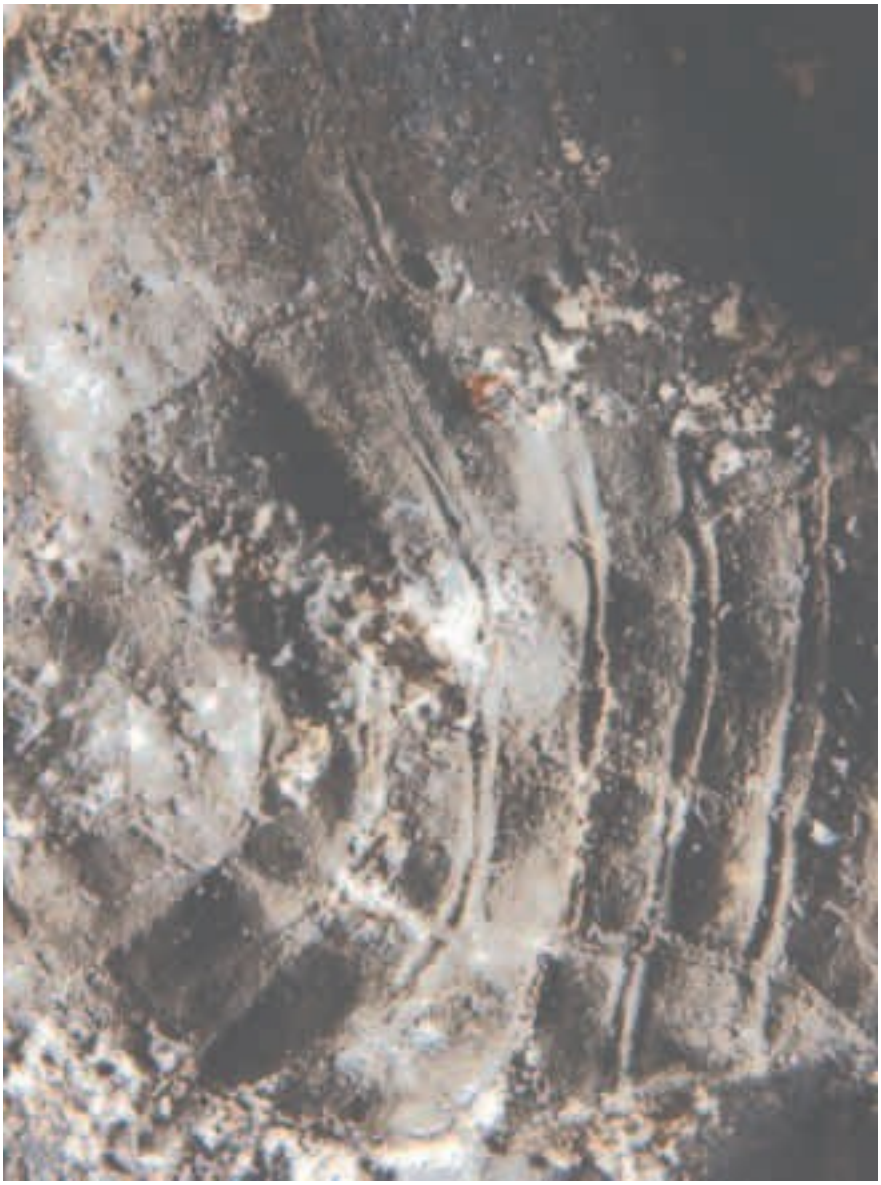

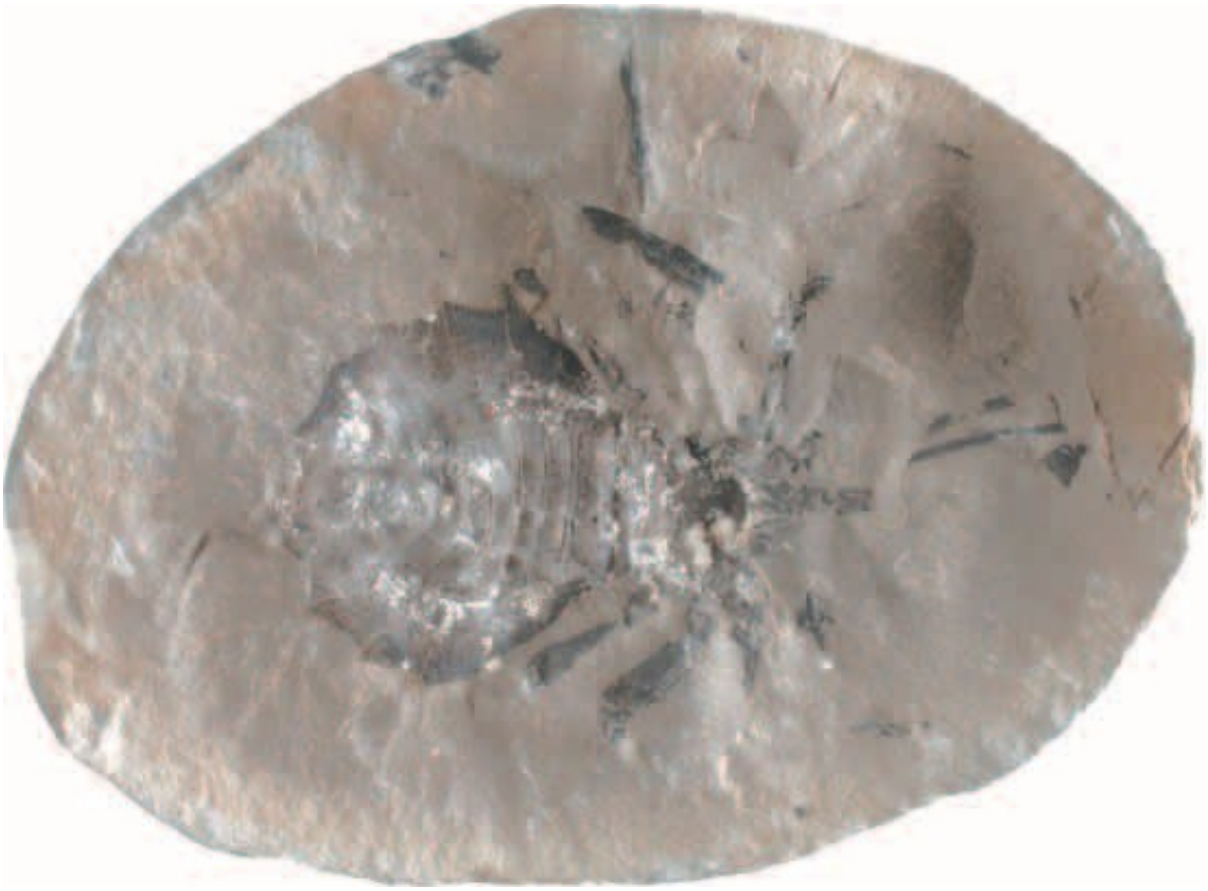

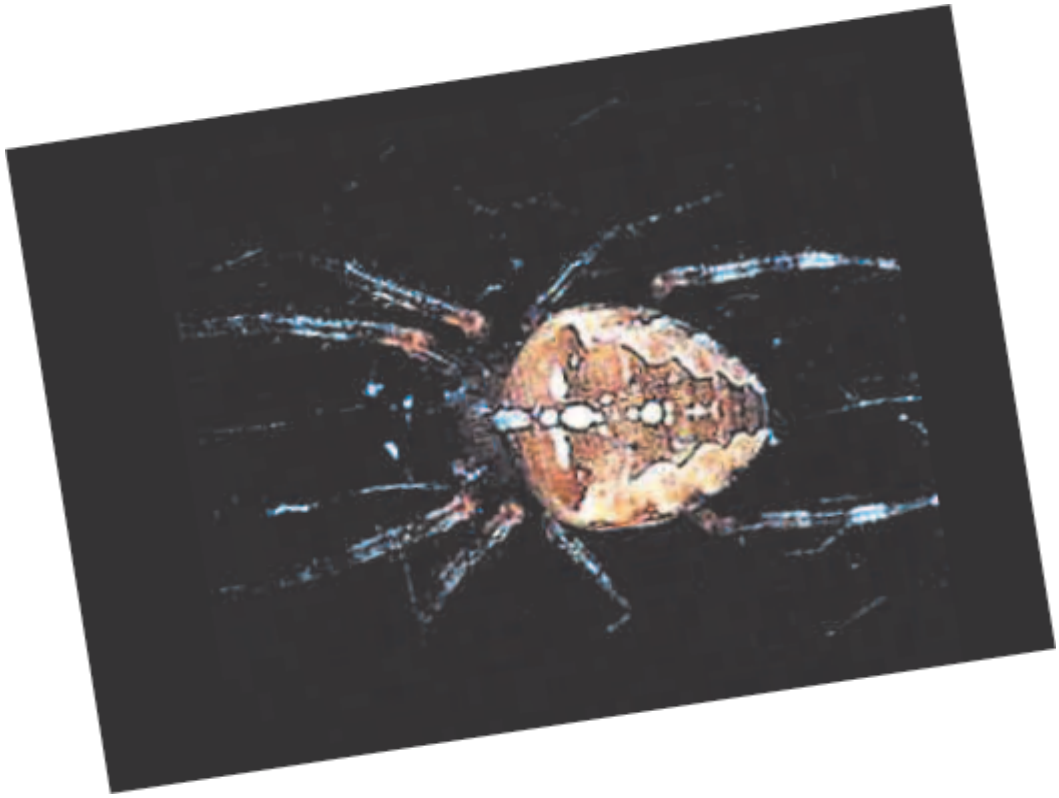

عنکبوت

دوره: پالئوسینی، دوره کربونی(زغال سنگی)

عمر:300میلیون سال

مکان: معدن سنگ کاک های اوبین کاست،لانکشایر،انگلستان

عنکبوت ها مانند 300میلیون سال قبل زندگی می کنند و از جمله جانورانی هستند که ضربه بزرگی به نظریه تکامل وارد کرده اند و همه ادعا های مبنی براین نظریه را به کلی باطل می کنند. با دقت در فسیل عنکبوت ها متوجه می شویم که آنها نیز صدها ملیون سال است دارای صفات یکسانی می باشند.

Inside it's b
Sliced in ha
the tiny roo
lus makes

حلزون دریایی (نوتیلوس)

دوره: دوره مسوزوئیک- عهد ژوراسیک

عمر:167 ملیون سال

مکان: پورتون برادستون،دورسیت،انگلستان

حلزون دریایی دریایی (نوتیلوس)ای که امروزه در دریاهازندگی می کند هیچ تفاوتی با ملیون ها سال قبل خود نکرده است. این شباهت تام دلیلی بر نبود کوچک ترین تغییر در موجودات است.

ماهی جن(کاپروس)

دوره: سینوزوئیک، عصر الیگوسینی

عمر:35میلیون سال

مکان: پولونیا

ماهی جنی که 35میلیون سال قبل می زیسته از هر لحاظ با ماهی های امروزی یکسان است. این مهمترین دلیلی است که نشان می دهد زعم نظریه تکامل باطل است. پژوهش و تفحص در زمینه فسیل ها بیش از 150 سال ادامه داشته است ولی با این وجود فسیلی پیدا نشده که نشان دهد نظریه تکامل صحیح است. همه فسیل های موجود نشان می دهند که جانداران تکامل پیدا نکرده اند.

نمونه هایی از فسیل های پیدا شده در روسیه

در سیبری که بخشی از روسیه است جانوران منجمد فراوانی را یافته اند. علاوه بر این فسیل های بسیار زیاد دیگری را که در کهربا محفوظ مانده اند یافته اند. این فسیل ها در رده کهربا های بالتیک قرار می گیرند. این کهربا ها در امتداد منطقه گسترده ای که از غرب برلین آغاز و در شرق کوه های اورال پایان می یابد پراکنده اند. اکثر کهربا های بالتیک به دوران ایوسینی(54-37میلیون سال قبل) بر می گردند.

اغلب این کهرباهادر منطقه ساملند که امروزه جزو روسیه محسوب می شودو در 40-25متری زیر سطح زمین قرار گرفته اند. لایه حاوی کهربا ها را "خاک آبی" نام نهاده اند. به طور متوسط هر 1000کیلوگرم از این خاک 1کیلوگرم کهربا را داراست و از هر صد کهربا تنها یکی دارای فسیل است.

کهربا ها از نظر رنگ، دوره تشکیل، نوع درختی که صمغ کهربا از آن ترشح شده و خواص فیزیکی با همدیگر متفاوتند. قدیمی ترین کهرباهای شناخته شده به دوره کربنی (زغال سنگی) (354-290میلیون سال) تعلق دارند. بیشتر کهربا های دوره کربنی در انگلستان و آمریکا واقع شده اند.

موجود زنده بعد از چسبیدن به صمغ و قبل از تبدیل شدن به فسیل دو مرحله پیاپی را پشت سر می گذارد. مرحله اول سفت شدن ناشی از تبرید یا خشک شدن است. مرحله دوم عبارت است از اضمحلال بافت های موجود زنده داخل صمغ. در این مرحله در اثر ترکیب شدن مایع صمغ و مایع هایی که از اضمحلال جسم جاندار به وجود می آیند ترکیب خاصی به وجود می آید.

بدن موجود زنده داخل این مایع بالون مانند که از استحکام بالایی برخوردار است محفوظ می ماند. برای اینکه تشکیل کهربا کامل شود لازم است تا مراحل شیمیایی و زمین شناختی فراوانی را پشت سر بگذارد. فسیل های موجود در کهربا ها فرصت مطالعه و پژوهش فراوانی را پیش روی بسیاری از دانشمندان قرار داده است. کهربا ها موجودات را در همان حالتی که بوده اند نگه داشته اند به عنوان مثال جانوری در حال حمل خوراک، جانوری در حالت دفاع از خود، جانوری در کمین و دیگری در حال دفاع از بچه هایش و دیگری در حال ترشح موادی بر ضد دشمنانش است. این نمونه ها به ما ثابت می کنند که خصوصیت های جانداران در طول ملیون ها سال تغییری نکرده به عبارت دیگر مرحله موسوم به تکامل هرگز به وقوع نپیوسته است.

Kuzey Burnu
Barents Denizi
Kola Yarımadası
İSKANDİNAVYA
LAPONYA
Botni Körfezi
Çalılık Bölgesi
Onega Gölü
Ladoga Gölü
Finlandiya Körfezi
Baltık Denizi
KUZEY AVRUPA OVASI
Orta Rusya Platosu
Karpat Dağları
Azak Denizi
Kırım

یکی از محل های کشف فسیل در روسیه

نمونه هایی از فسیل های کشف شده در پولونیا

پولونیا یکی از کشورهایی است که در آن کهربا پیدا می شود. در کل منطقه بالتیک از غنی ترین مناطق جهان به لحاظ کهربا محسوب می گردد. در اینجا فسیل های زیادی داخل کهربا ها کشف شده اند. عمر آنها به 35-40ملیون سال می رسد. اما در این منطقه فسیل های قدیمی تری نیز وجود دارند. مهم ترین ویژگی که کهربا های این منطقه را از سایر جاها متمایز کرده وجود اسیدی به نام اسید سکسینک می باشد. احتمالا این اسید در صمغ درختی که در دوره ایوسینی (54-37ملیون سال قبل) می زیسته است وجود داشته است.

از میان فسیل های کهرباهای بالتیک بندپایان بیشترین سهم را به خود اختصاص داده اند و به ندرت می توان جانورانی مانند حلزون دریایی (نوتیلوس) ،نرم تنان و مهره داران مختلف را در این منطقه یافت. این فسیل ها نشان می دهند که موجودات زنده در طول تاریخ بدون تغییر مانده اند. پشه ها، پروانه ها و لاروها همواره به شکل اینک خود بوده اند. به همین خاطر فسیل ها نظریه تکامل را با چالش جدی مواجه نموده اند. این فسیل ها گاهی موجودات زنده ر ا با تخم ها یا لاروها و یا شکارهایشان حفظ کرده اند حتی گاهی موجودی درحین خروج از لارو به فسیل تبدیل شده است. اما همه آنها ویژگی های ذاتی و طریقه زندگی خود را در طول ده ها ملیون سال بی آنکه تغییری بر آنها عارض آمده باشد حفظ کرده اند.

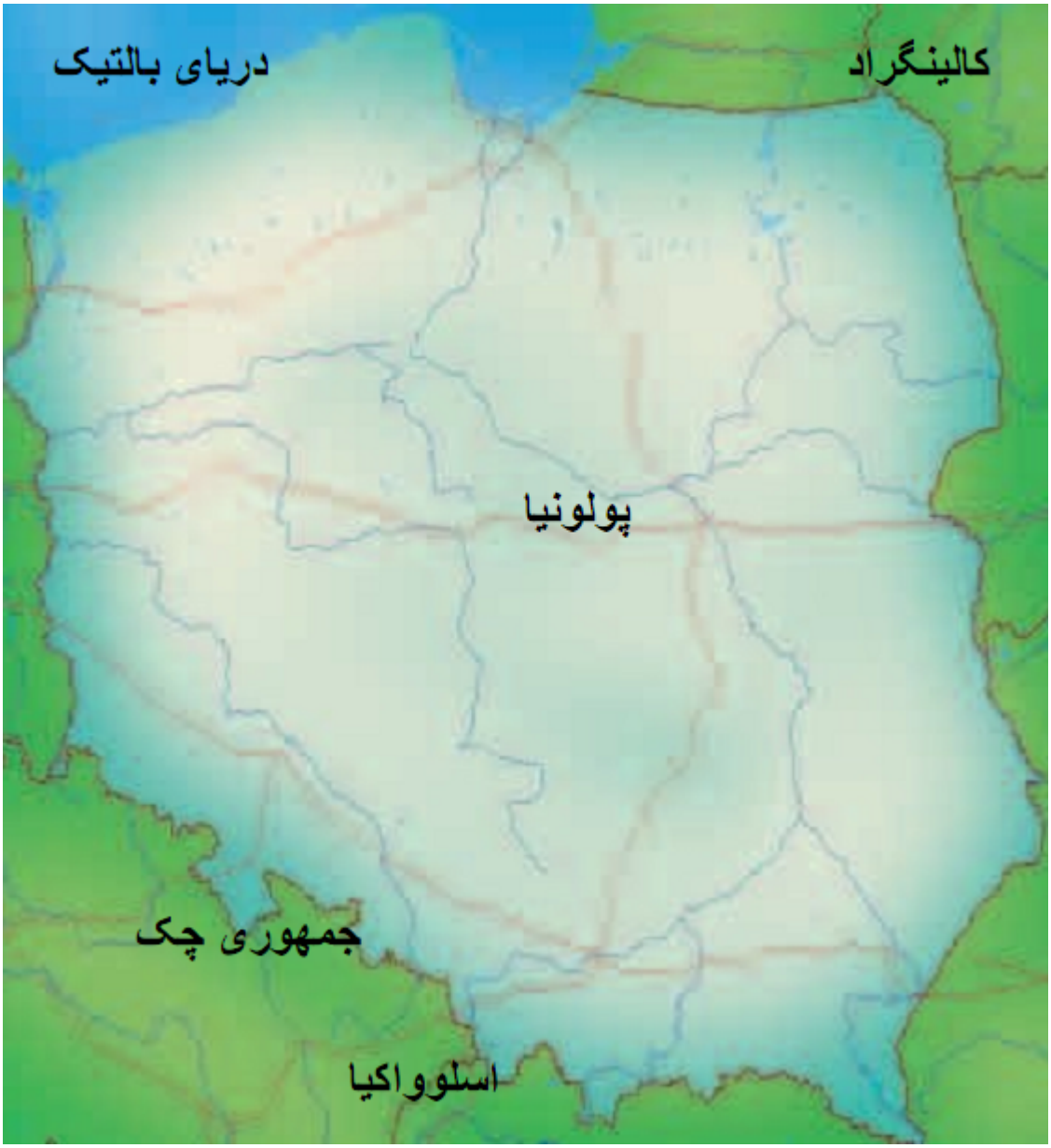
دریای بالتیک
کالینگراد
پولونیا
جمهوری چک
اسلوواکیا

کهربا های بالتیک را در منطقه نسبتا گسترده ای می یابند. در این تصویر یکی از کار های رایج در منطقه را می توان دید.

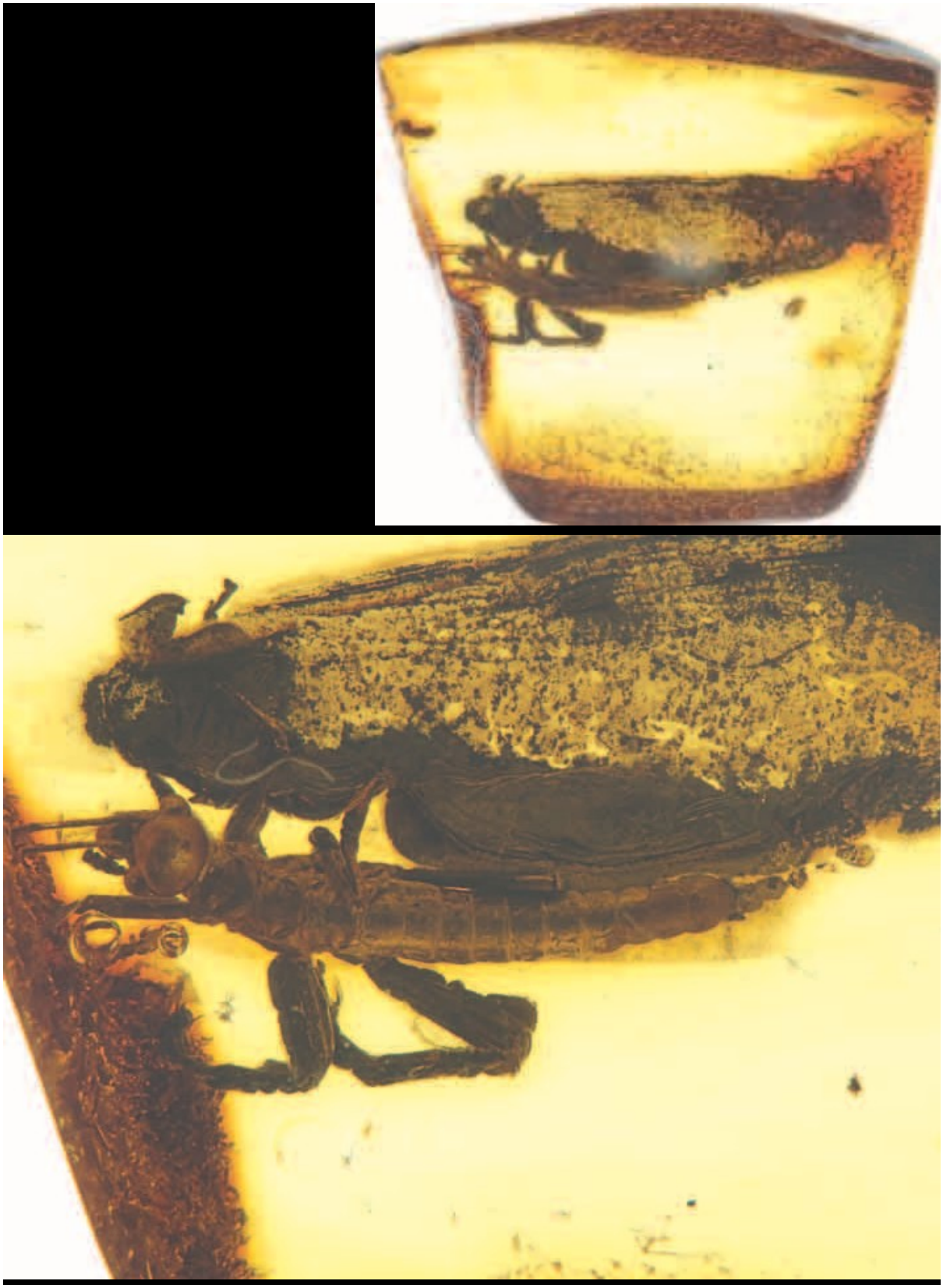

لارو حشره آخوندک

دوره سینوزوئیک، عصر ایوسینی

عمر: 45 ملیون سال

مکان: کالینگراد، روسیه

آخوندک ها در هنر استتار استادند آنها ظاهری شبیه به برگ و یا شاخه درختان دارند از این رو به سختی می توان آنهارا از شاخه ای که بر آنایستاده اند متمایز کرد این حشرات از 45 ملیون سال قبل تا کنون به یک شیوه دفاع می کرده اند. عدم تغییر صفات و ساختارهای این جاندار در طول ملیون ها سال دلیلی بر دروغ بودن تکامل است.

ماده مگس ماسه

دوره: سینوزوئیک، دورهایوسینی

عمر: 45 ملیون سال

مکان: کالینگراد،روسیه

آرشیو فسیل ها از مهم ترین دلایلی است که نظریه تکامل را که بر اساس آن موجودات به تدریج به شکل امروزی خود در آمده اند و پیوسته درحال تغییر بوده و هستند رد می کند. یکی از چیز هایی که این امر را برای ما روشن می سازد فسیل ماده مگس ماسه است که 45 ملیون سال قدمت داشته و با این وجود فرقی با مگس های امروزی ندارد.

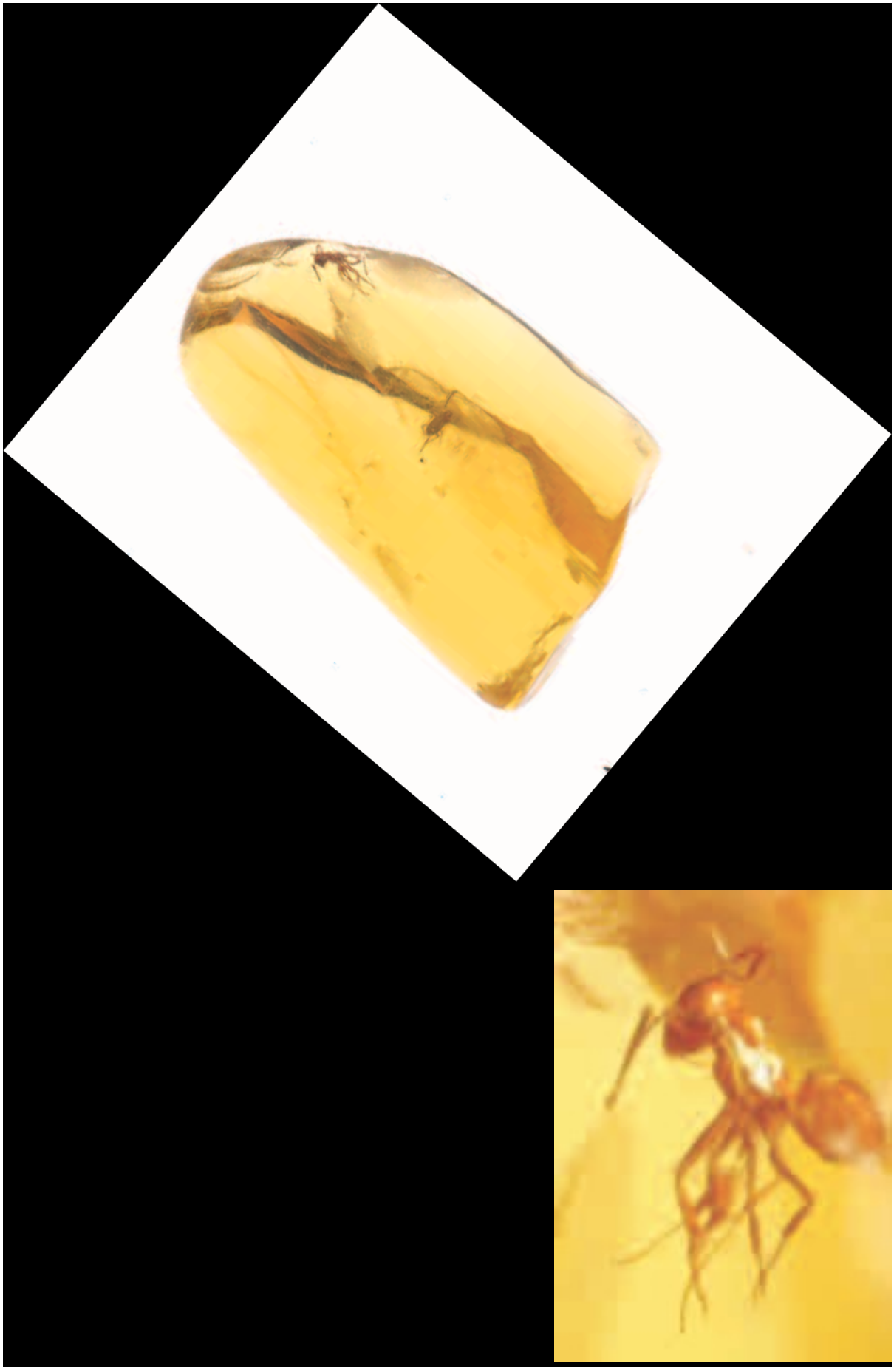

مورچه کارگر و لارو شته

دوره: سینوزوئیک، دوره ایوسینی

عمر: 45 ملیون سال

منطقه: کالینگراد،روسیه

مورچه نامی کلی بوده و به همه موجوداتی اطلاق می شود که دارای بال های غشاء مانند هستند، به شکل کلنی و دسته جمعی زندگی می کنند و لاروهایشان در زیر خاک تشکیل می شوند. مورچه ها حدود 800نوعند که هریک صفات خاص خود را دارند. این کهربا مورچه کارگر و یک حشره نابالغ شته را در خود نگه داشته است. مورچه ها اغلب با شته ها زندگی کرده و تغذیه آنها را برعهده می گیرند.

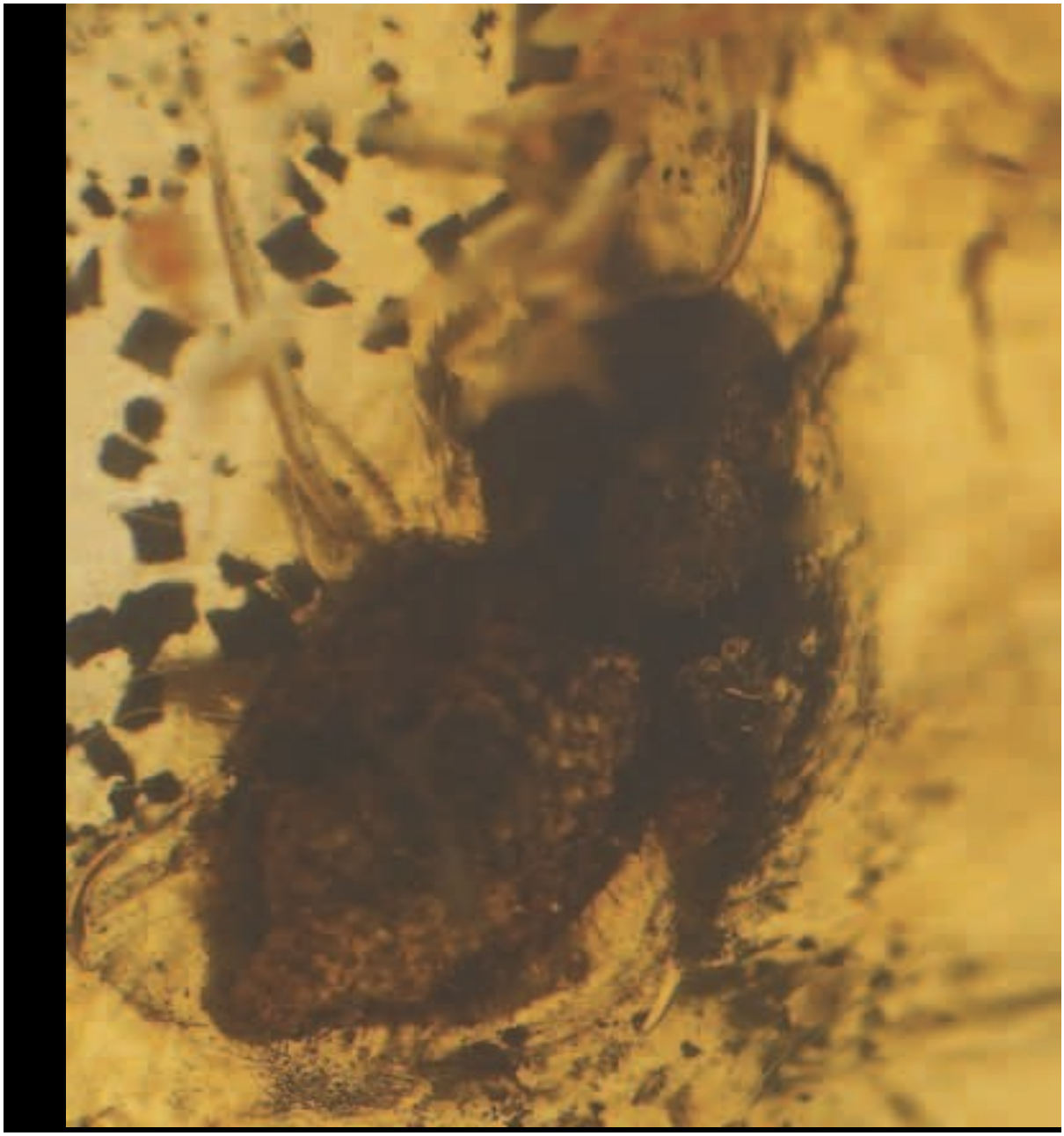

ساس آرد

دوره: سینوزوئیک،- ایوسینی

عمر: 45 ملیون سال

مکان: کالینگراد، روسیه

این حشره به راسته بیمبیگیدی متعلق و فاقد بال است و اغلب بر فراز درختان زندگی می کند و گاهی بر بالای گیاهان و علف ها نیز دیده می شود. عمر فسیلی که در عکس می بینید 45 ملیون سال است و با این وصف تفاوتی با نمونه های زنده خود ندارد. از این لحاظ نظریه تکامل را رد می کند.

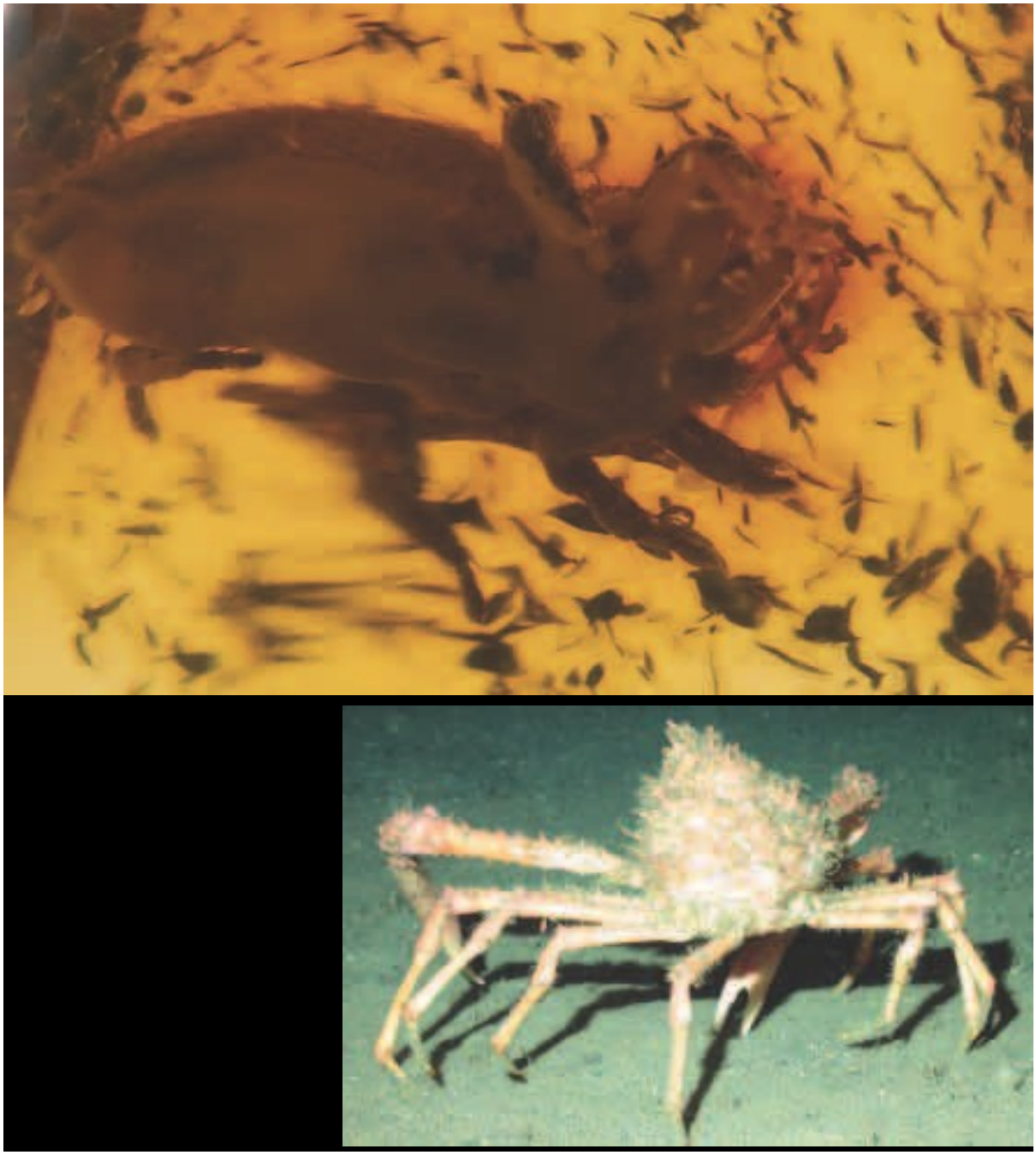

عنکبوت خرچنگی

دوره: سینوزوئیک، عصر ایوسینی

عمر: 45 ملیون سال

مکان: کالینگراد،روسیه

این عنکبوت شبیه خرچنگ کوچکی است و 2000نوع از آن یافت می شود عمر عنکبوتی که در کهربا می بینید 45 ملیون سال و از هر لحاظ شبیه عنکبوت های خرچنگی امروزی است.

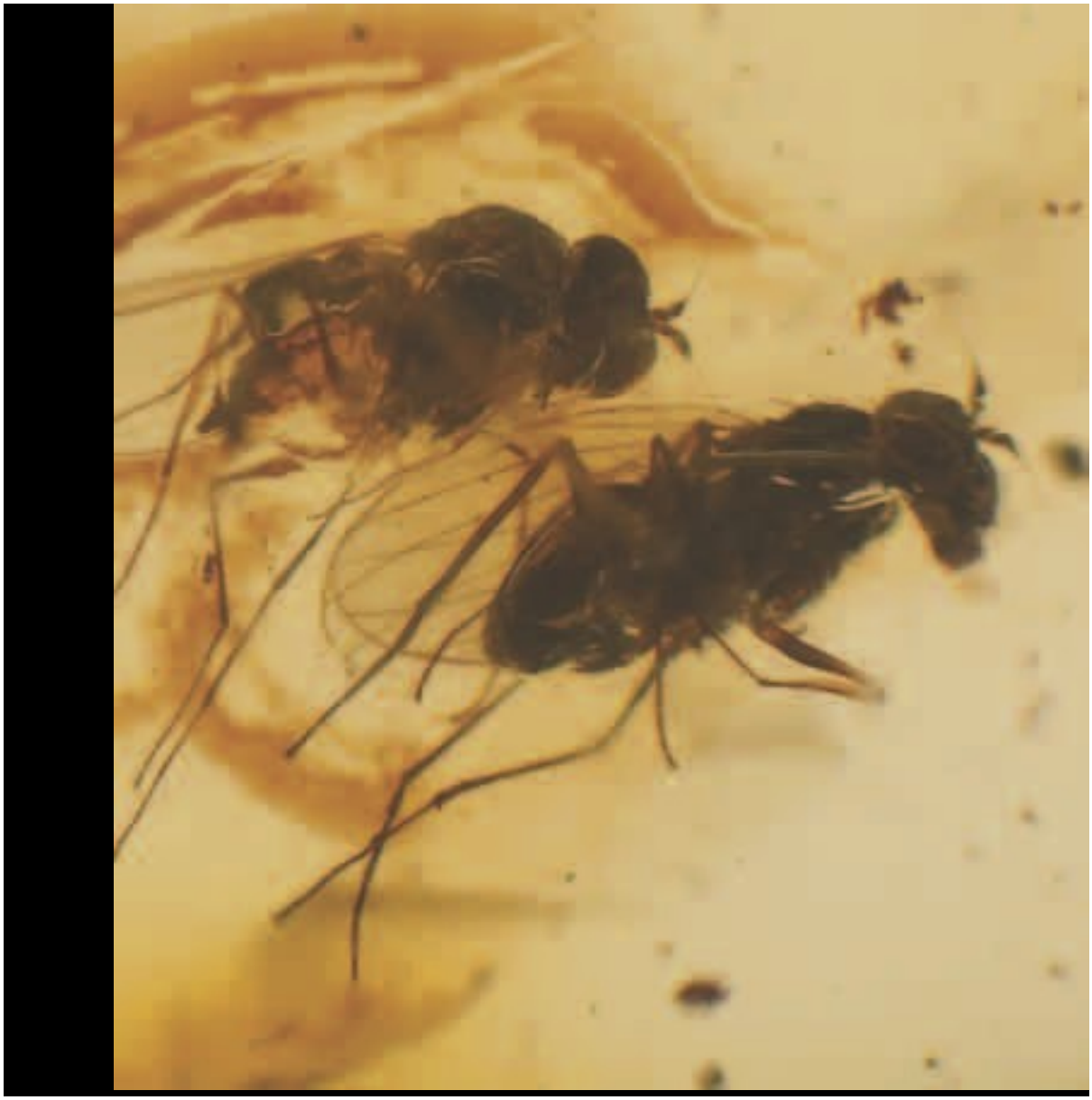

مگس لنگ دراز

دوره: سینوزوئیک- دوره ایوسینی

عمر: 45میلیون سال

مکان: کالینگراد،روسیه

این مگس به راسته دیپتیرا تعلق دارد و همه خصوصیاتش را در طول ملیون ها سال حفظ کرده است. از این رو مگسی که 45 ملیون سال است بدون تغییر مانده عدم صحت نظریه تکامل را به اثبات می رساند.

پشه لرزان

دوره: سینوزوئیک- دوره ایوسینی

عمر: 45 ملیون سال

مکان: کالینگراد، روسیه

داروینیسم نتوانسته است مانند همه جاندارانبرای پیدایش حشرات نیز توجیهی بیابد و نتوانستهزاست توجیهی برای هیچ یک از جانوران داخل کهربا ها بیابد هر یک از این موجودات به تنهایی دلیلی برعدم وقوع تکامل به حساب می آیند.

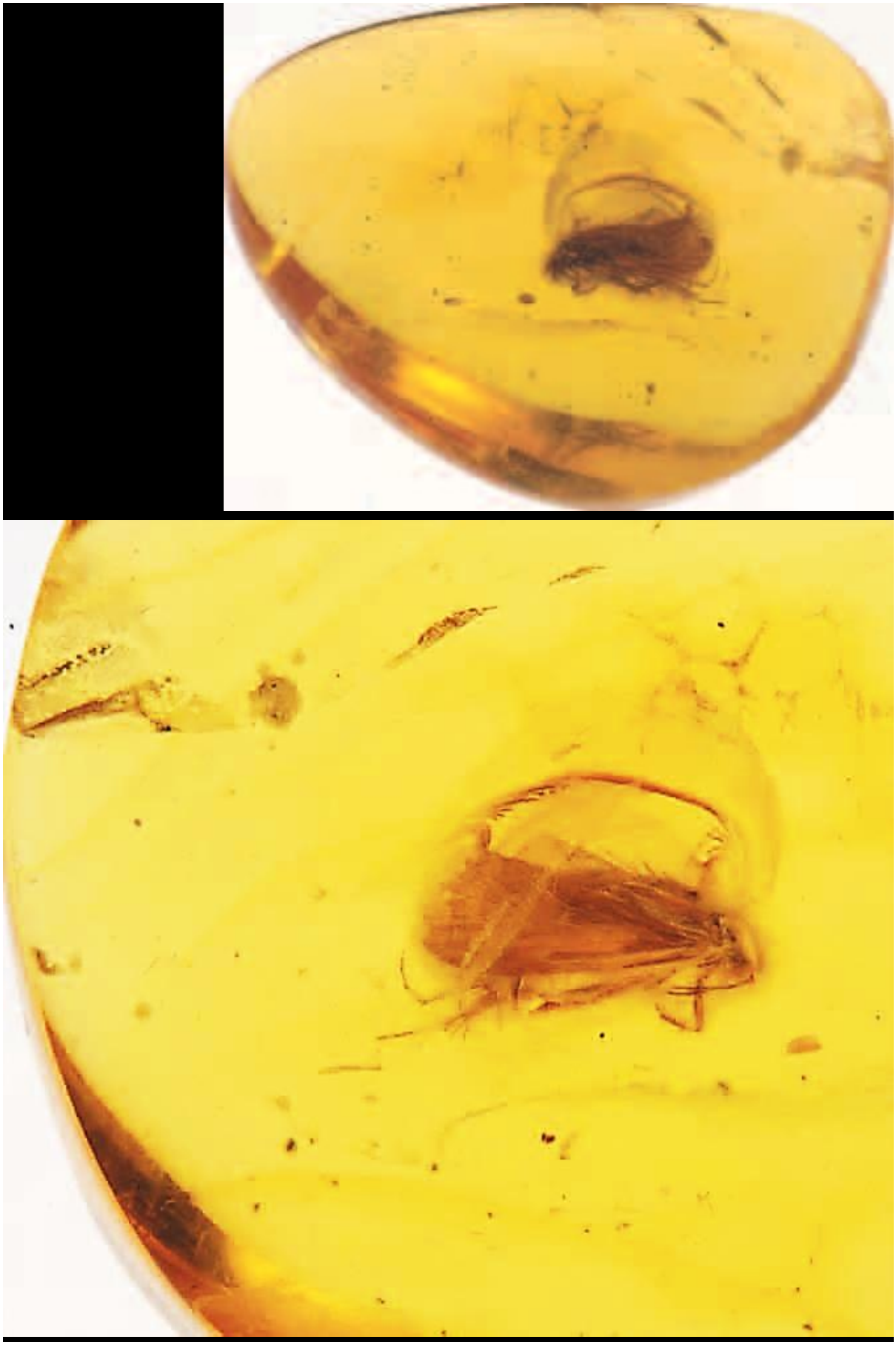

حشره خانگی

دوره: سینوزوئیک- دورهایوسینی

عمر: 54-28ملیونسال

مکان: کالینگراد،روسیه

حشره خانگی به راسته ترکوپترا تعلق دارد از لارو های این حشره به عنوان خوراک در پرورش ماهی ها استفاده می کنند. این حشره در طول ملیون ها سال ساختار و خصوصیت های خود را حفظ کرده است این حشره 54-28 ملیون سال قدمت دارد و دلیلی بر عدم تغییر گونه ها به حساب می آید.

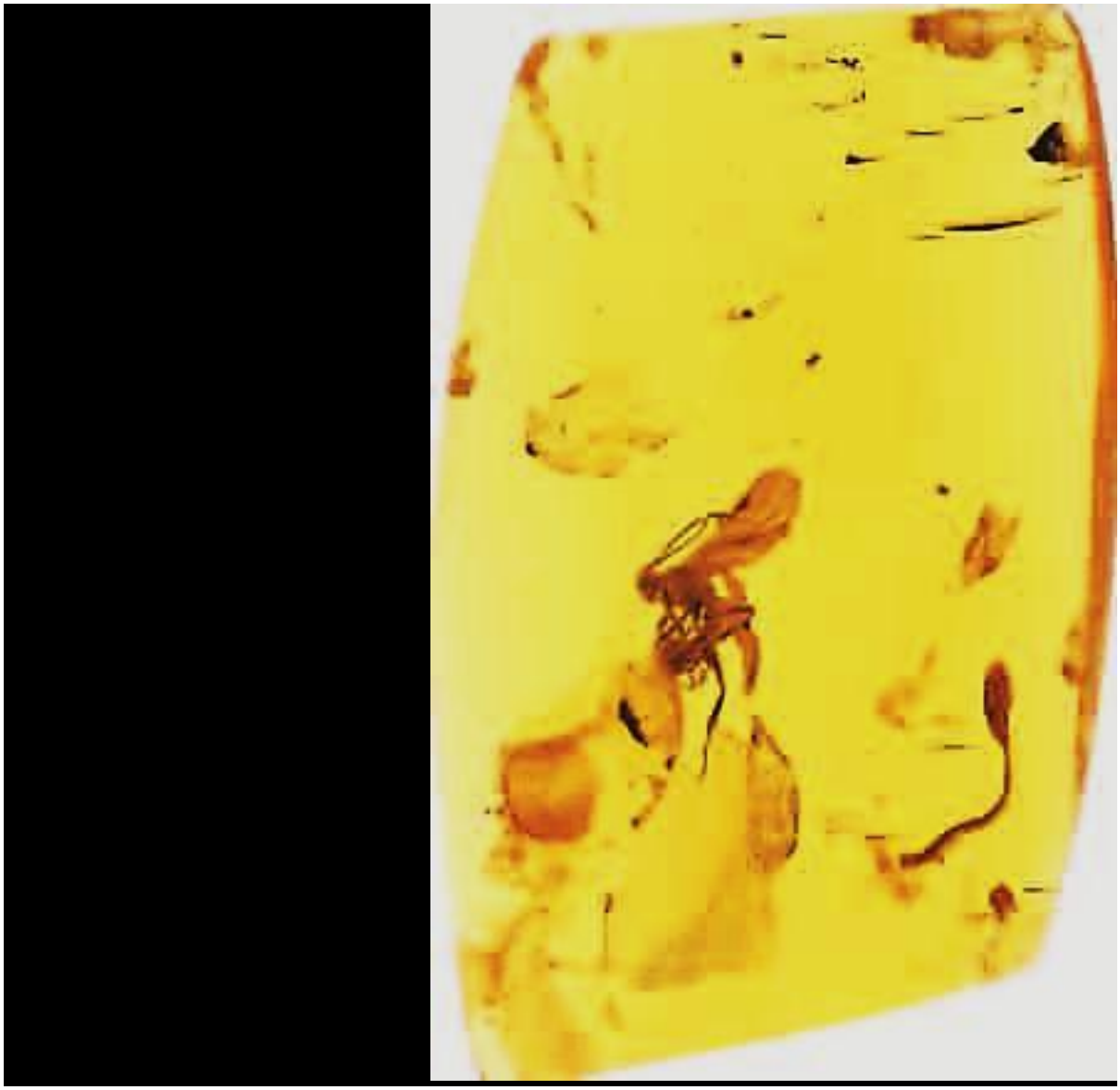

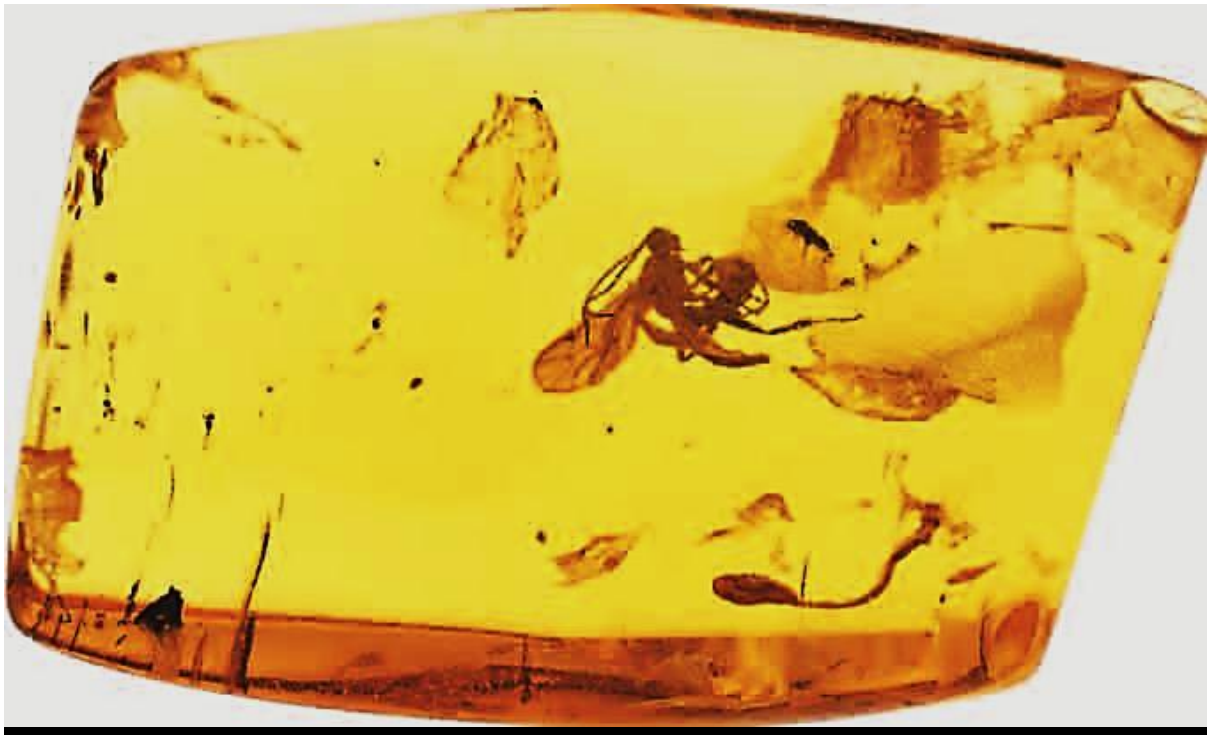

زنبور انگل

دوره: سینوزوئیک-ایوسینی

عمر:54-28 ملیون سال

مکان: کالینگراد،روسیه

در این تصویر یک زنبورعسل انگل را می بینید که عمرآن 28-54 ملیون سال تخمین زده شده است. این حشره نیز در طول ملیون ها سال تغییری نکرده و مانند سایر موجودات در اثر تکامل به وجود نیامده است. بنابراین نتیجه می گیریم که خداوند آن را به طور ناگهانی آفریده است.

سوسک حمام

دوره:سینوزوئیک، دوره ایوسینی

عمر:54-28میلیون سال قبل

مکان: کالینگراد،روسیه

سوسک حمام قدیمی ترین حشره بالدار به شمار می رود. فسیل ها نشان می دهند این حشره بیش از 350میلیون سال قبل یعنی در دوران زغال سنگی به وجود آمدهاست. از مشخصه های این جاندار زائده های حساس جسم آن است که نسبت به کوچکترین حرکت و جریان هوا حساسند. ساختار مقاوم بدن این جاندار حتی دربرابر پرتوهای هسته ای و بال های فوقانی آن از دیگر مشخصه های آن است. این موجود همه این ویژگی ها را از صدها ملیون سال قبل نیز دارا بوده است. سوسک حمامی که در کهربا می بینید کاملا مطابق با نمونه های زنده آن است.

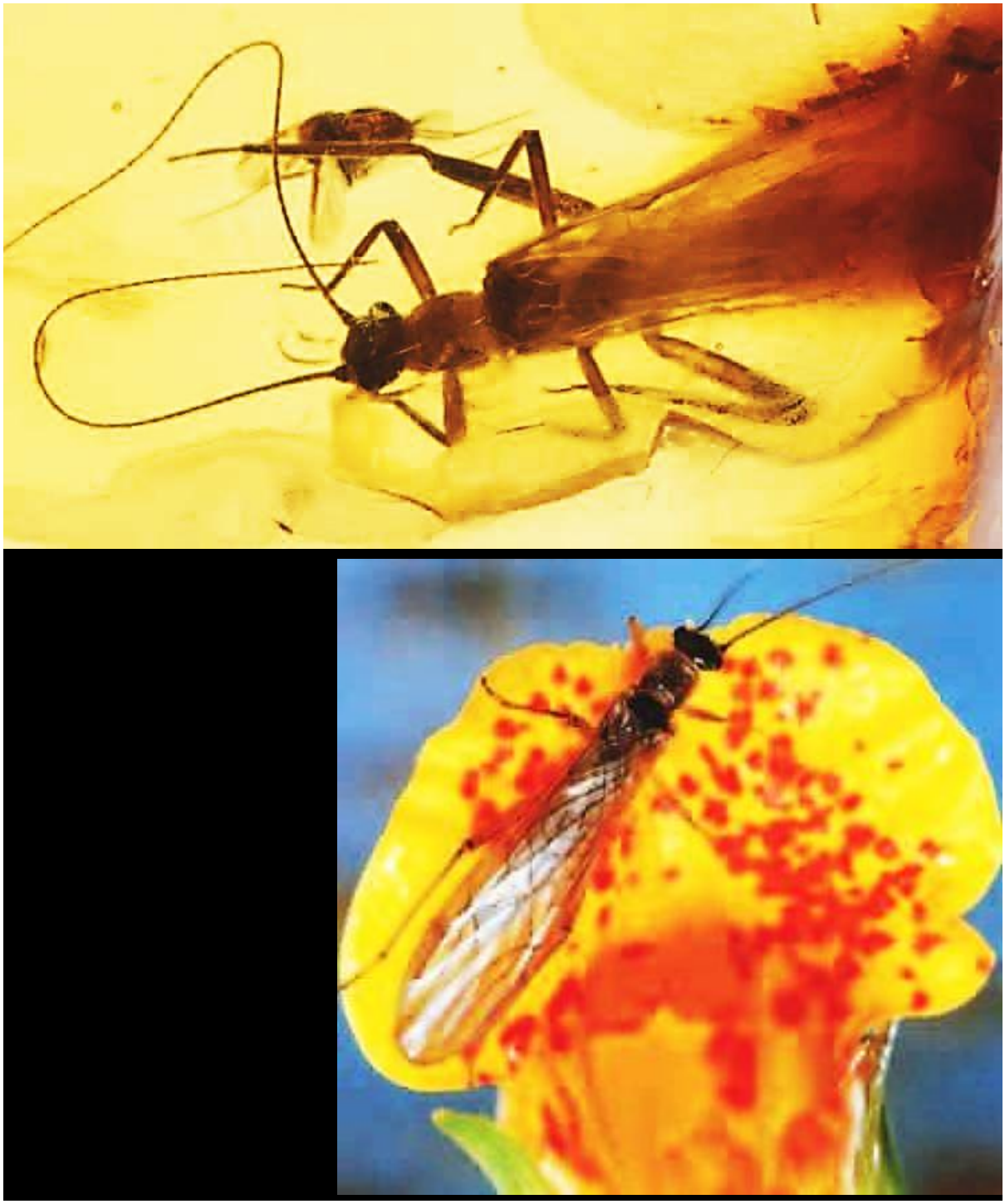

مگس سنگ

دوره: سینوزوئیک-ایوسینی

عمر:54-28ملیون سال

مکان: کالینگراد،روسیه

طول این حشره به 5-50 میلیمتر می رسد. دارای دو شاخک حسگر دراز است و لاروهای آن به عنوان خوراک ماهی در پرورش ماهی ها استفاده میشوند. مگس سنگ همانطور که ملاحظه می کنید در طول ملیون ها سال تغییر ی نکرده است. این فسیل که 54-28ملیون سال قدمت دارد از هر لحاظ با نمونه های کنونی خود برابری می کند.

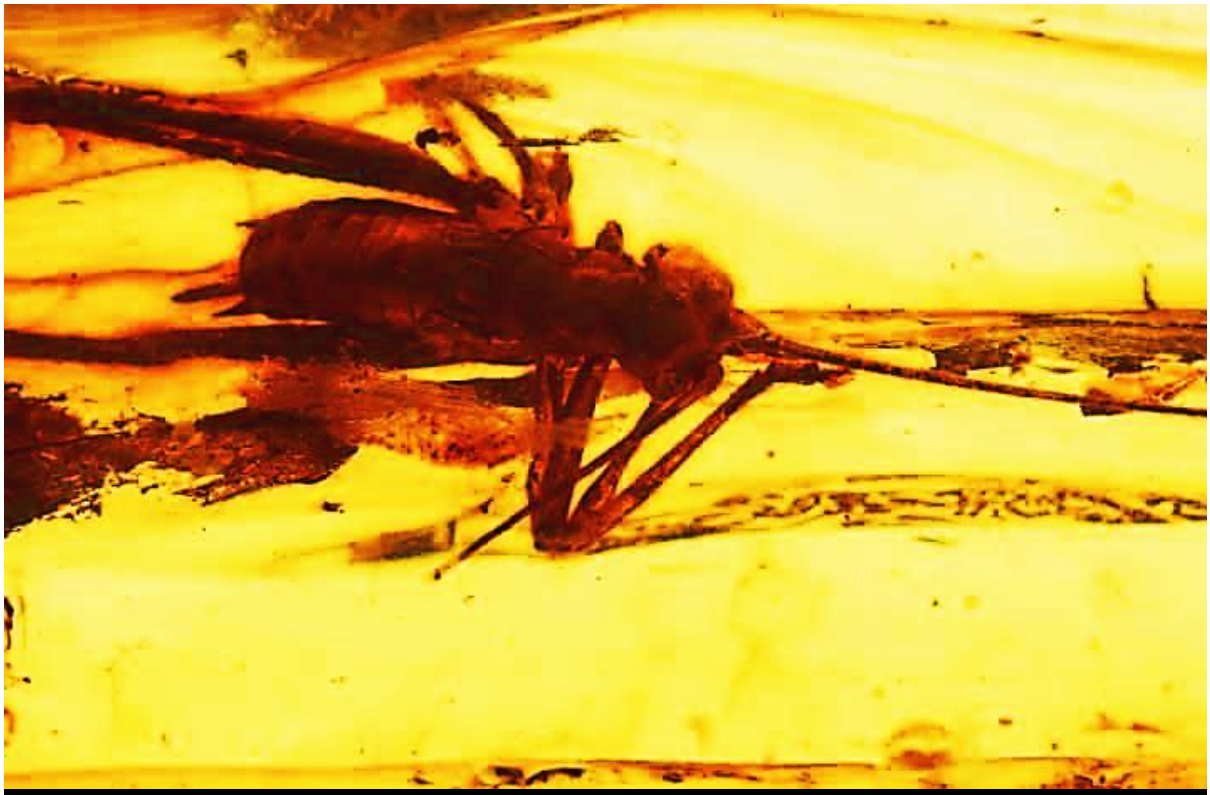

جیرجیرک

دوره: سینوزوئیک- دوران ایوسینی

عمر: 54-28 ملیون سال

مکان: کالینگراد،روسیه

آرشیو فسیل ها نشان می دهند که حشرات از جد موهوم ابتدائی به وجود نیامده اند بلکه هر نوع از آنها به شکلی آنی با همه خصوصیات و جزئیات امروزی به وجود آمده است و همواره این صفات را حفظ کرده است. یکی از این دلایل جیرجیرکیست که 54-28 ملیون سال قبل می زیسته است و از هر لحاظ با نمونه های امروز خود برابری می کند.

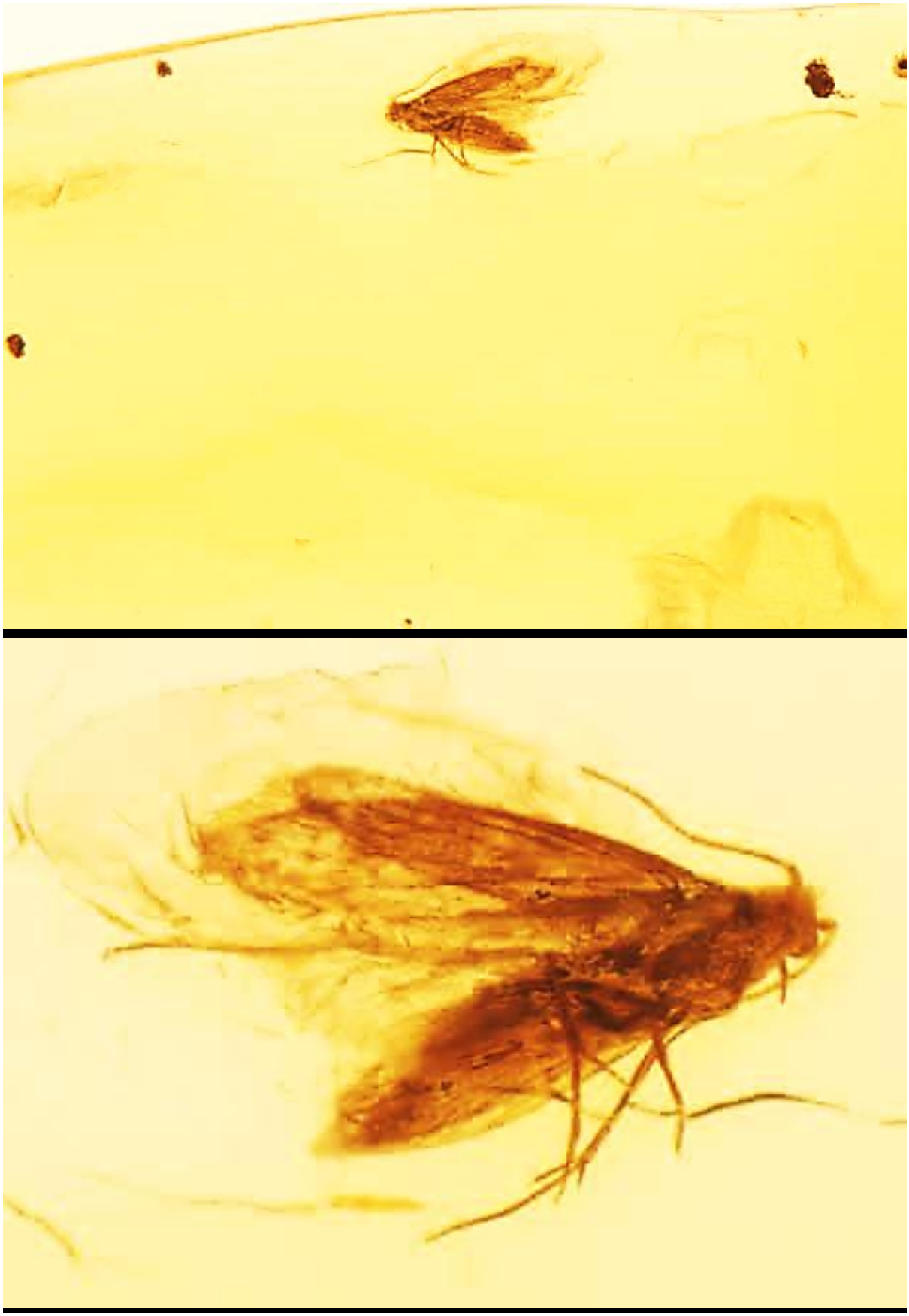

بید

دوره: سینوزوئیک-ایوسینی

عمر:54-28ملیون سال

مکان: کالینگراد،روسیه

بید حشره ای شبیه به پروانه است و هردو در یک خانواده جانوری به نام لپیدوپتیرا قرار می گیرند. در داخل کهربا حشره بیدی به دام افتاده است که با نمونه های امروزی خود کوچک ترین تفاوتی ندارد. و این یک بار دیگر نظریه تکامل تدریجی جانوران را رد می کند.

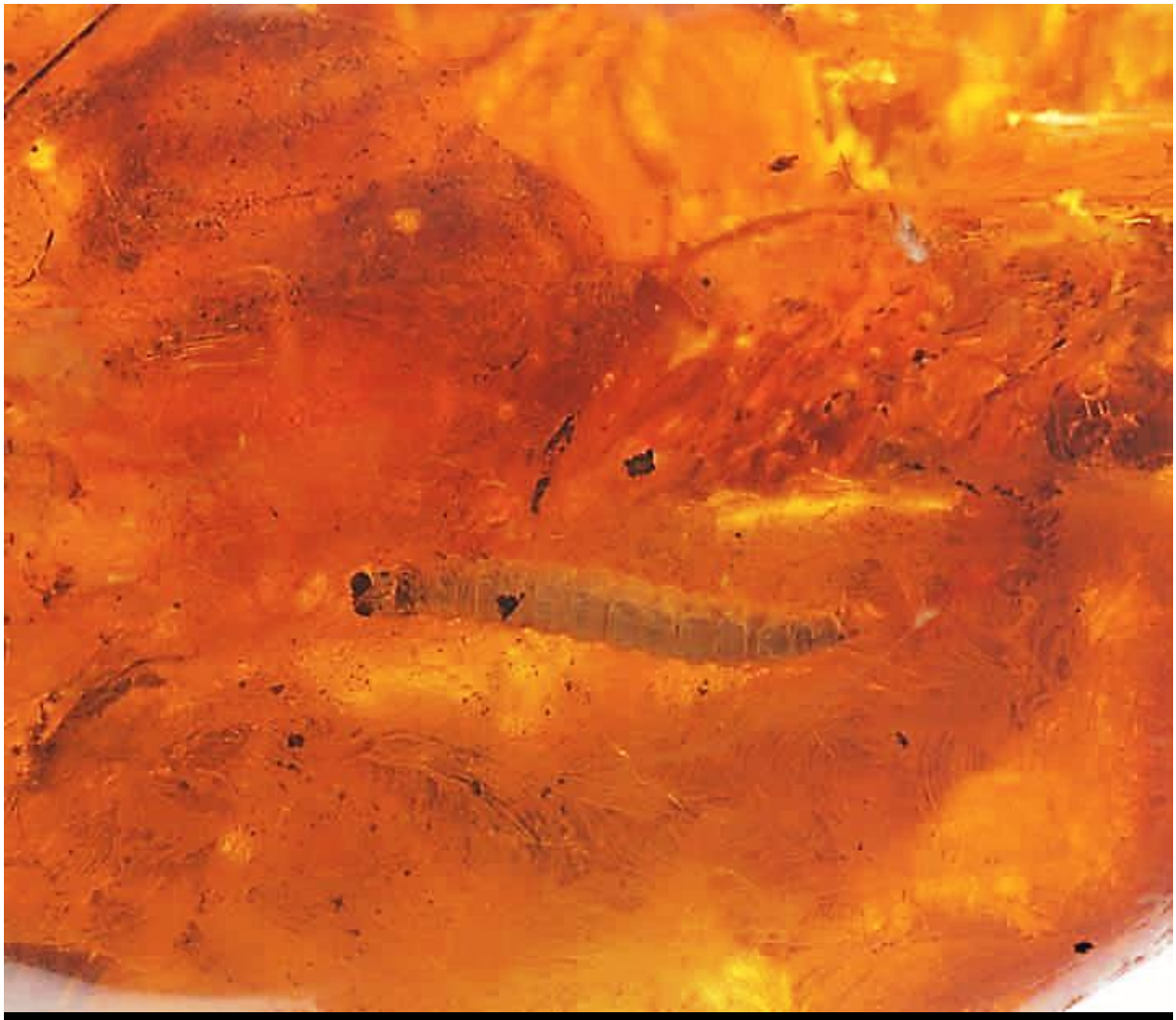

کرم

دوره:سینوزوئیک- دوره ایوسینی

عمر: 54-28میلیون سال

منطقه:کالینگراد

کرم ها همواره شبیه کرم های امروزی بوده اند یکی از دلایلی که این امر را ثابت می کند فسیلی است که54-28 ملیون سال قبل می زیسته و کاملا با لارو های امروزی یکسان است و از این رو ثابت می کند که نظریه تکامل افسانه ای بیش نیست.

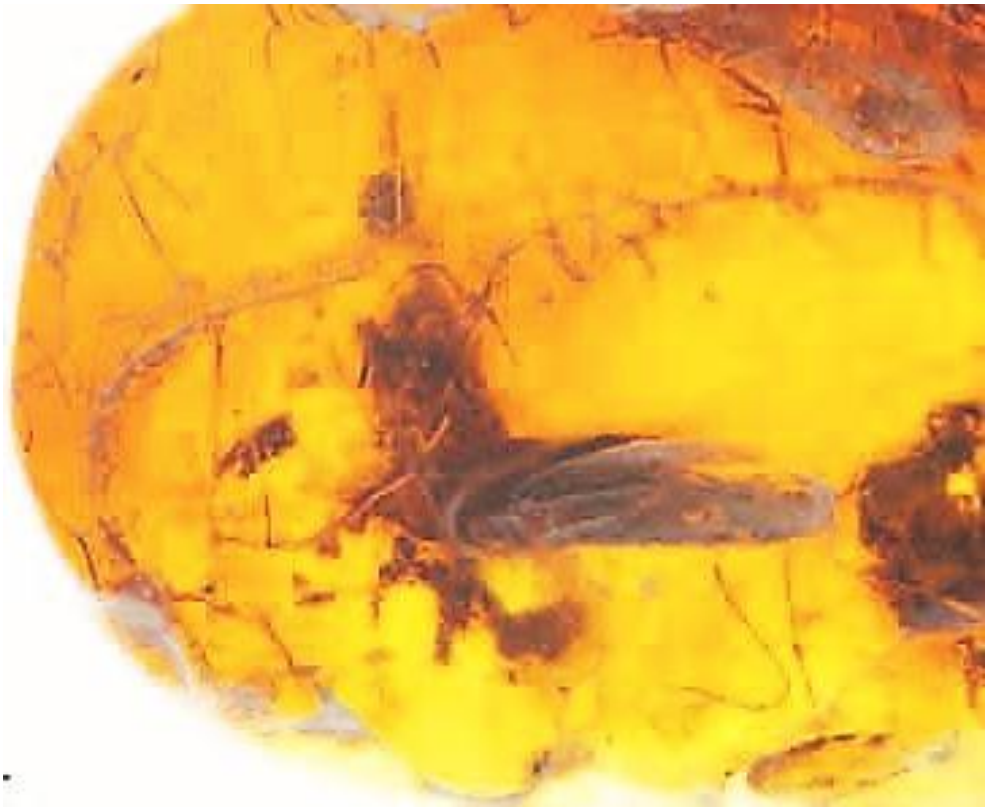

جیرجیرک شب

دوره:سینوزوئیک- دوره ایوسینی

عمر:54-28میلیون سال

مکان: کالینگراد،روسیه

فسیل فوق 54-28 ملیون سال قدمت دارد و با این وجود تفاوتی با جیرجیرک های شب امروزی ندارد. این جانوران در طول ملیون ها سال تغییری نیافته اند و پدید آمدن ناگهانی آنها معنایی جز آفرینش نمی تواند داشته باشد.

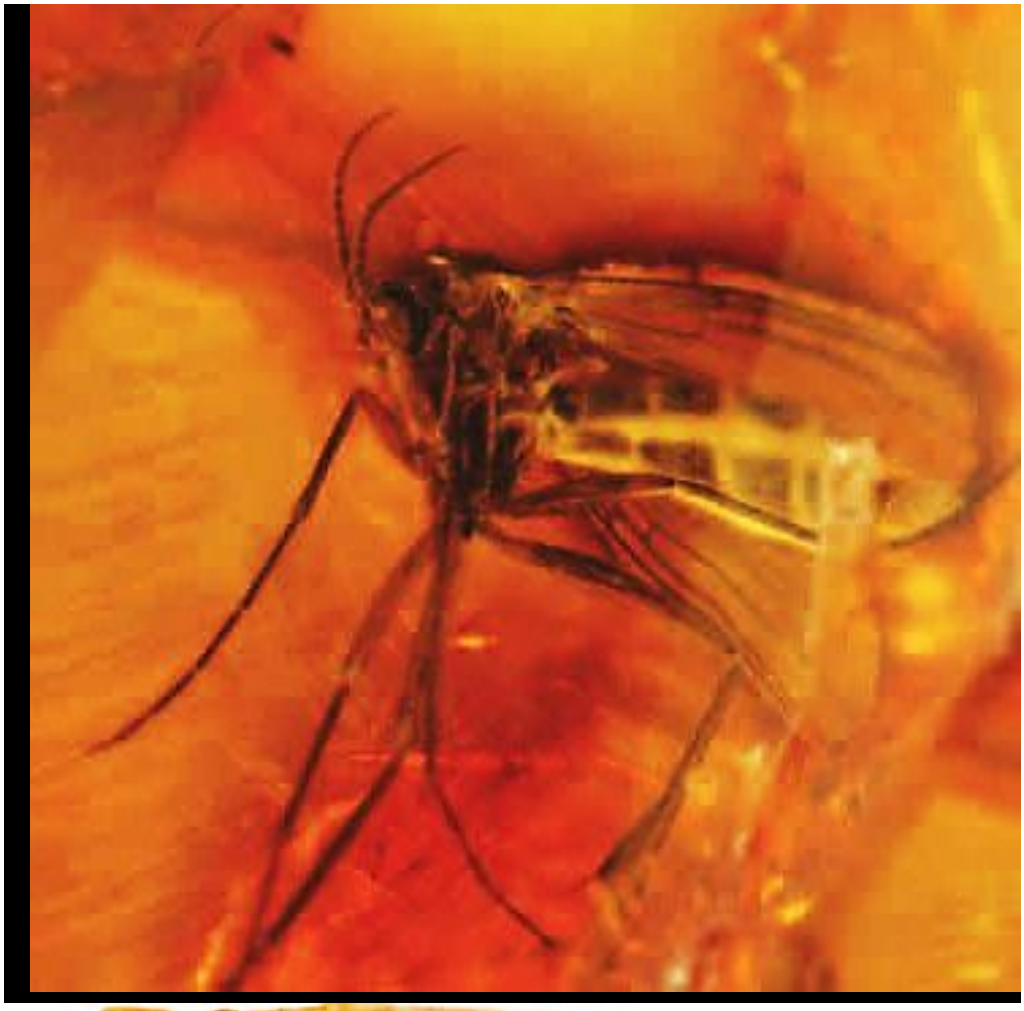

پشه

دوره: سیوزوئیک- ایوسینی

عمر: 50ملیون سال

مکان:پولونیا

از روی فسیل ها در می یابیم که پشه ها به طور آنی به وجود آمدهاند. پرواز پشه ها بی نظیر است انسان نمی تواند در ثانیه ده بار دو دستش را از هم بازو بسته کند اما پشه در ثانیه 500 بار بال می زند و باز و بسته شدن دو بال کاملا به طور هم زمان صورت می گیرد و اگر بین بازو بسته شدن بالهایش کوچکترین فاصله زمانی باشد پرواز آن مختل خواهد بود. اما واقعیت این است که این هماهنگی بالها هرگز با اخلال مواجه نمی شود. ظهور ناگهانی این جانور را نمی توان با نظریه تکامل توجیه کرد خصوصا به این دلیل که بال های آن طراحی عجیبی را می طلبد. بنابراین فقط می توان گفت خداوند توانا آن را خلق کرده است.

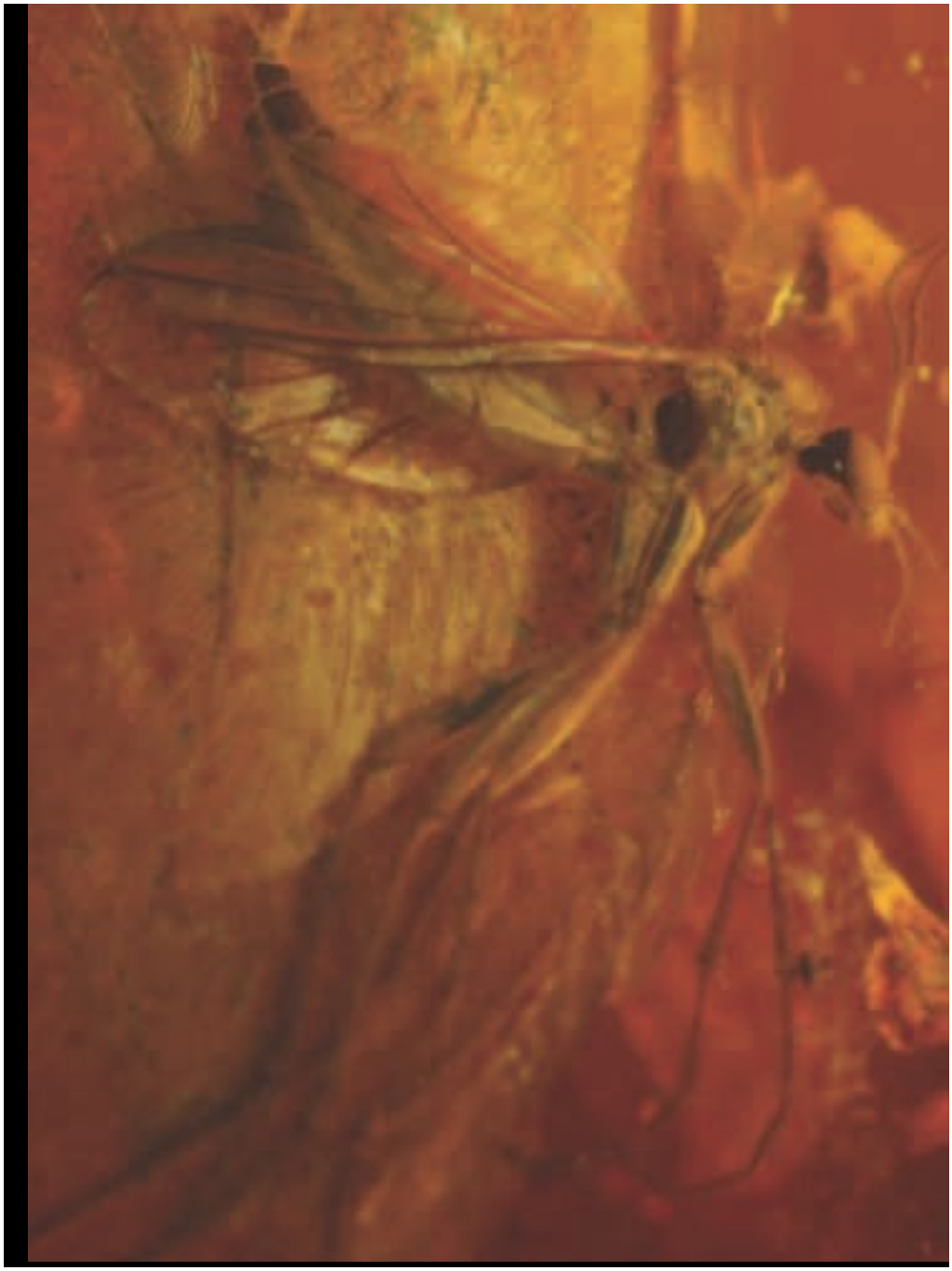

پشه

دوره: سینوزوئیک-ایوسینی

عمر:50میلیون سال

مکان:پولونیا

هیچ تفاوتی بین مگس هایی که 50 میلیون سال قبل می زیسته اند ومگس های امروزی وجود ندارد. یکی از دلایل این امر مگسی است که در کهربای فوق گیر افتاده است.

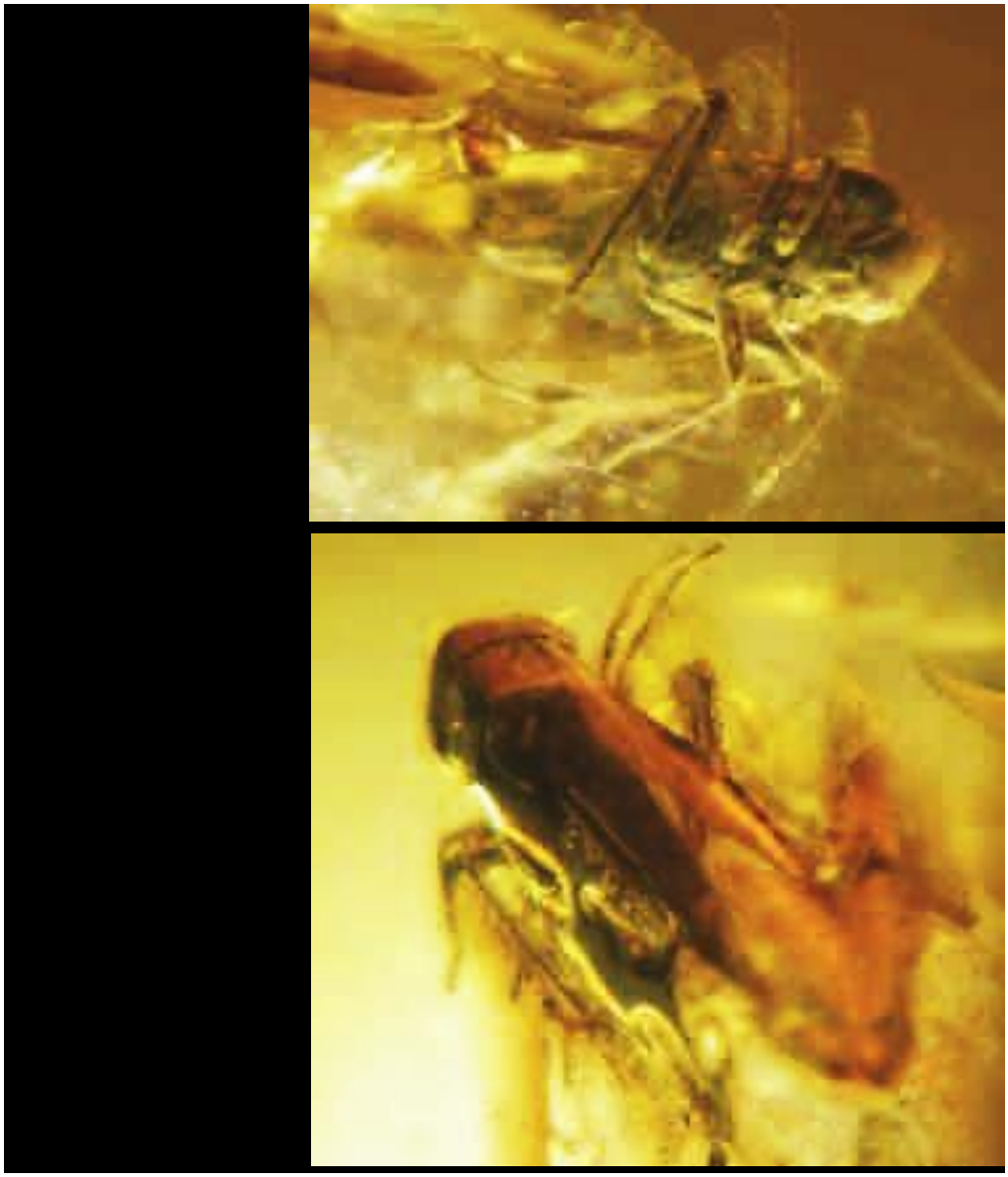

انگل برگ ها

دوره: سینوزوئیک-عصر ایوسینی

عمر:45ملیون سال قبل

مکان: کالینگراد،روسیه

در این عکس حشره انگل برگ را می بینید که 45 ملیون سال از عمر آن می گذرد و تفاوتی با نظایر کنونی اش ندارد. نبود تفاوت بین این دو نشان می دهد که تکامل هرگز به وقوع نپیوسته است.

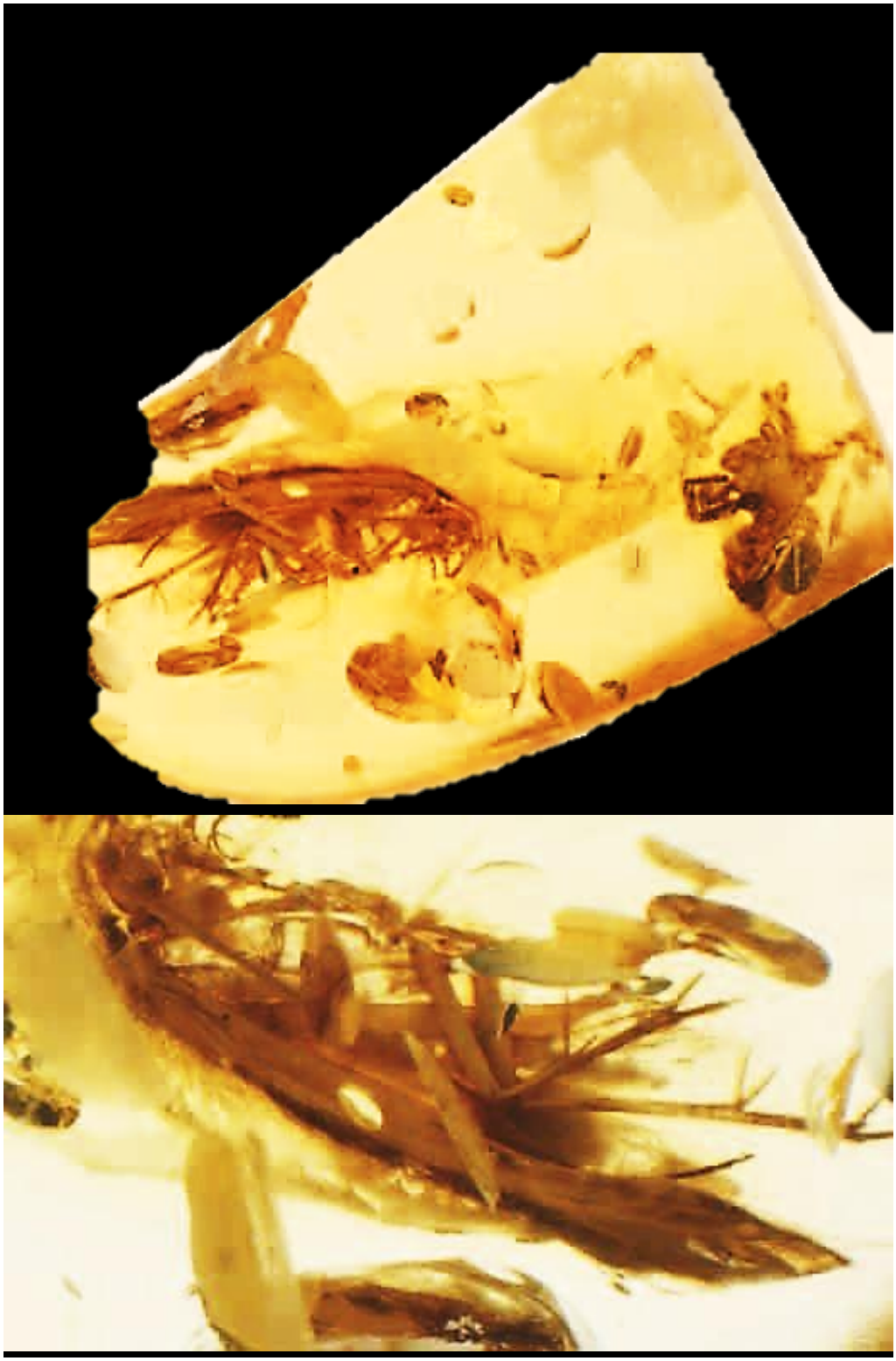

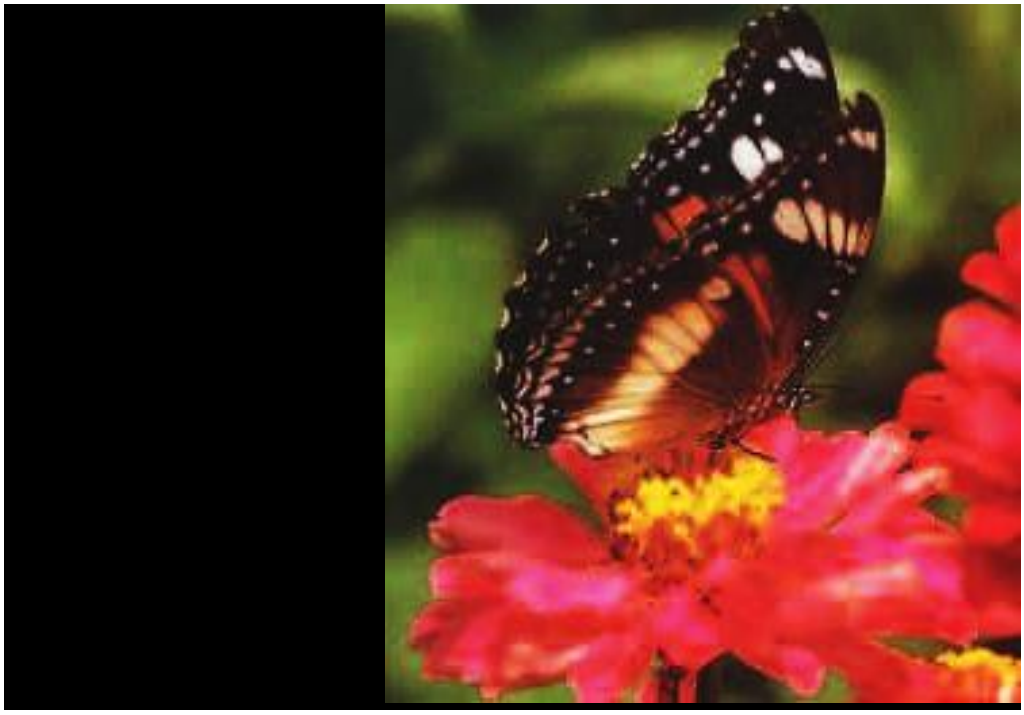

پروانه

دوره:سینوزوئیک-ایوسینی

عمر:50میلیون سال

مکان:پولونیا

این پروانه 50میلیون ساله نشان می دهد که پروانه ها نیز تغییری نکرده اند.

مگس گوژپشت

دوره: سینوزوئیک-ایوسینی

عمر:45 ملیون سال

مکان: کالینگراد،روسیه

دروغ بودن نظریه تکامل را از روی مگس فسیل شده ای می توان دریافت که 45 ملیون سال از عمر آن می گذرد. جانداران سیر تکامل را طی نکرده اند و برخلاف آنچه داروین می گفت از جد مشترک به وجود نیامده اند. هر یک از آنها از آغاز پیدایش کاملا بدون تغییر مانده است این نشان می دهد که جد هر کدام از جانداران به طور کامل آفریده شده و فرزندانش همه صفات وی را به ارث برده اند.

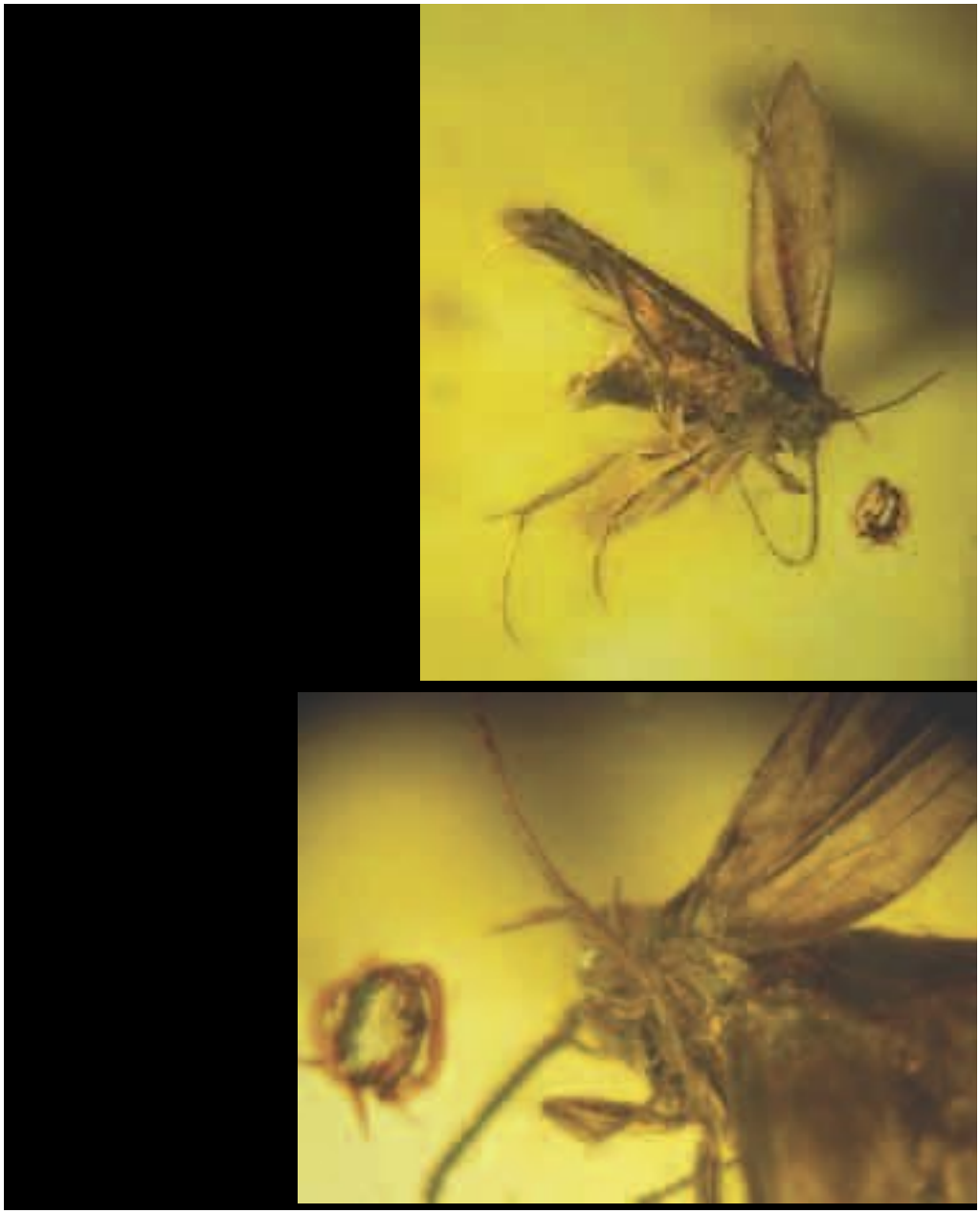

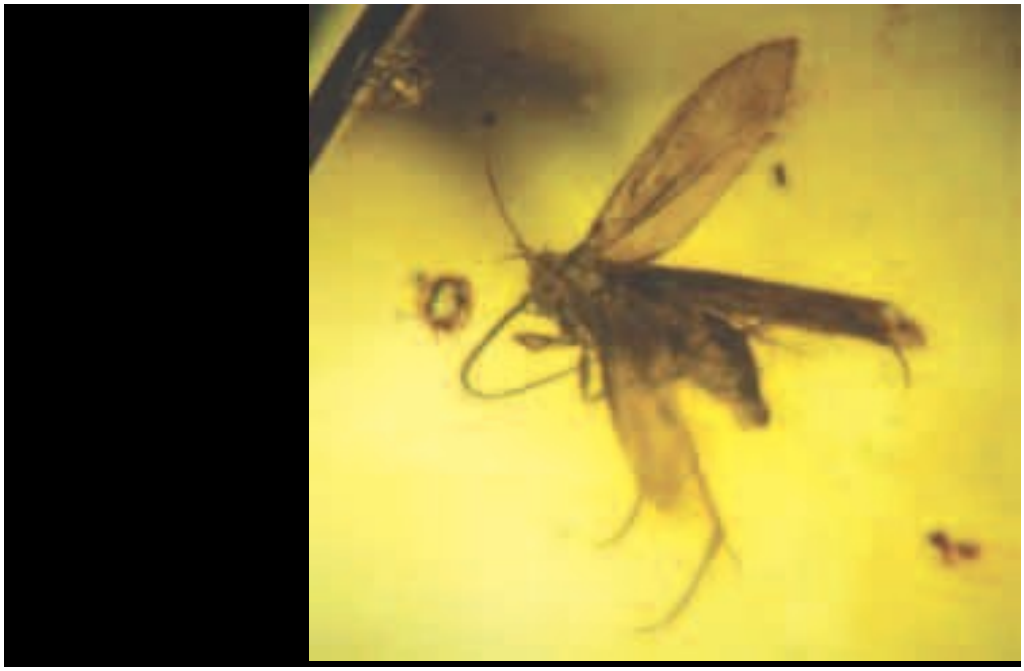

بید

دوره: سینوزوئیک-ایوسینی

عمر:45ملیون سال

مکان: کالینگراد،روسیه

بـا نـبود تـفاوت میان بیدی که ملیون هـا سـال قـبل می زیسته و بیدی که امـروز وجـود دارد پی می بـریم که جانداران از روزی که پدید آمده اند تـا امروز تفاوتی نکرده اند این حقیقت را از روی بیدی که در عکس می بینید و 45 ملیون سال عمر دارد می توان فهمید.

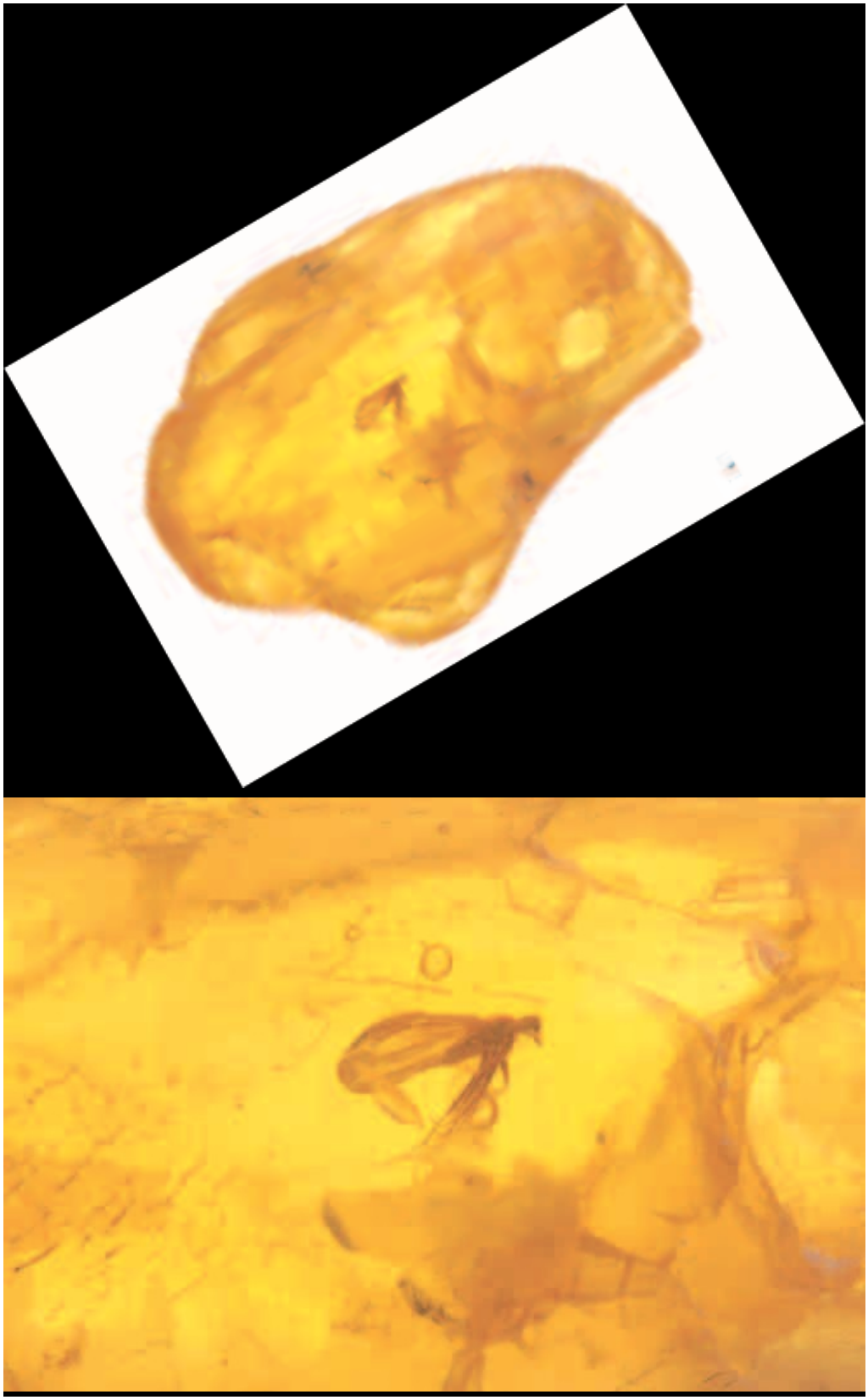

مگس رقاص

دوره: سینوزوئیک-عصر ایوسینی

عمر:45میلیون سال

مکان: کالینگراد،روسیه

جانوران همواره ویژگی های ظاهری خود را حفظ کرده اند یکی از دلایل این امر مگس رقاصی است که 45 ملیون سال قبل می زیسته و مطلقا با نمونه های کنونی خود تفاوتی ندارد.

مورچه بالدار

دوره: سینوزوئیک-ایوسینی

عمر: 45ملیون سال

مکان: کالینگراد،روسیه

مورچه بالداری که در تصویر می بینید و 45ملیون سال عمر دارد از هر لحاظ با نمونه های فعلی برابر است.

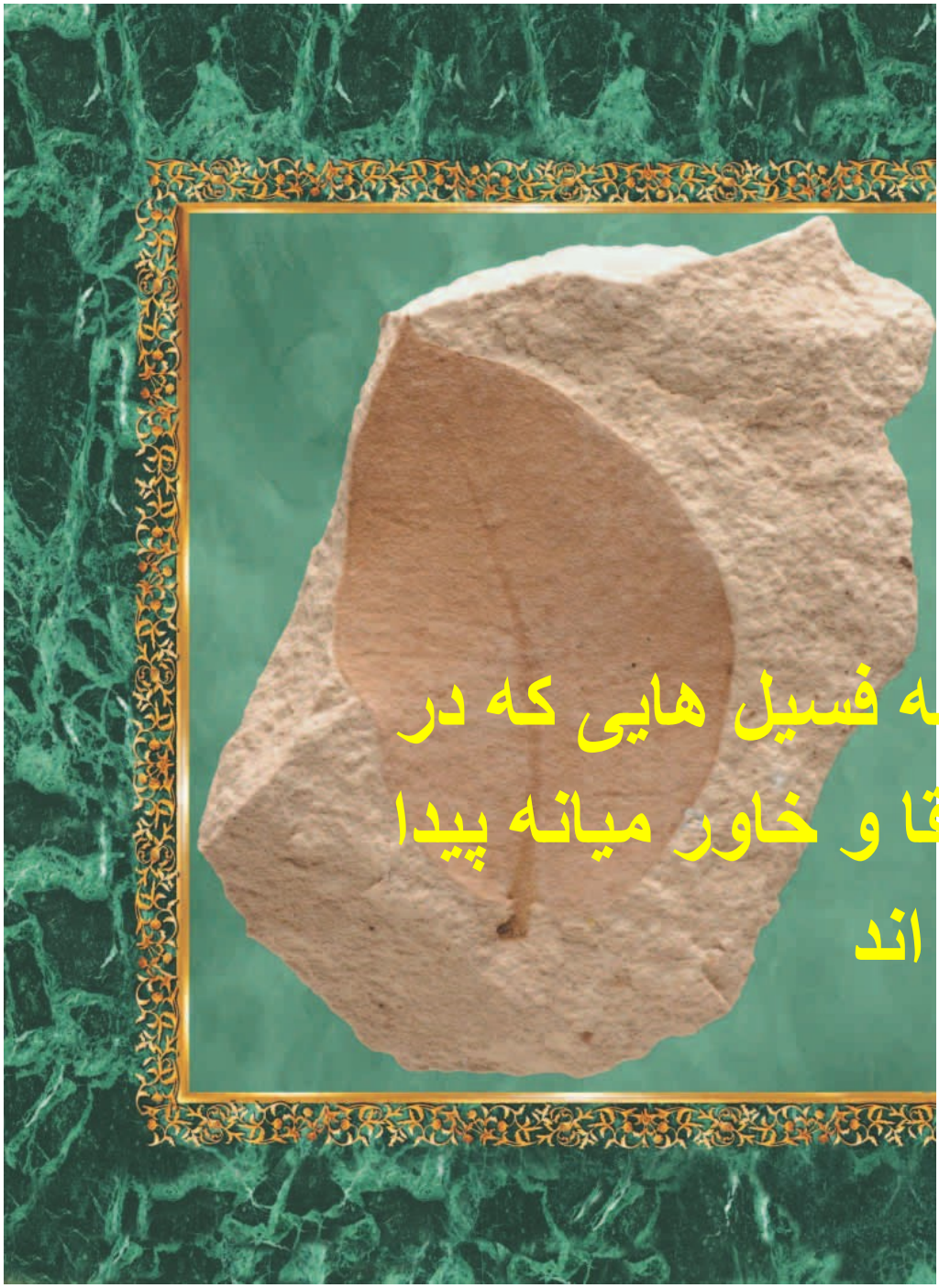

نمونه فسیل هایی که در مغرب دور پیدا شده اند

فسیل های فروانی به خصوص از بندپایانی که بیش از 400ملیون سال قبل می زیسته اند در مغرب(مراکش) پیدا کرده اند. تحقیقات فراوانی که در کوه های اطلس و دیگر نواحی مغرب انجام شده نشان داده است که در مغرب مراکز بسیار غنی فسیلی وجود دارد.

Echinoid بیشترین فسیلی است که در مغرب یافته می شود. این واژه که به معنای خارپوست دریایی است به مجموعه گسترده ای از جانداران دریایی بی مهره اطلاق

می شود این جاداران غالبا در کف دریا زندگی می کنند و بیش از 800نوع دارند و قدیمی ترین نوع آنها به 450 ملیون سال قبل مربوط می شود. این جانور که حدود نیم ملیارد سال است با ساختارهای پیچیده و مکانیزم های پیشرفته بدنش زندگی می کند نظریه تکامل را به کلی رد کرده است. زیرا در دوره ای که داروینیسم،ابتدائی نامیده دارای حیات کاملا پیشرفته ای بوده و از آن مهم تر اینکه تا کنون هیچ تغییری نکرده است بنابراین نمی توان گفت این موجود تکامل پیدا کرده است.

در مغرب فسیل جانوران خشکی مختلف و گیاهان گوناگون را نیز یافته اند.

کوه های اطلس که 2400کیلومتر طول دارند دارای مراکزی سرشار از فسیل هستند. بلند ترین قله این رشته کوه قله طویقال است که در جنوب غرب مغرب واقع شده و ارتفاع آن 4167متر است. احتمالا این کوه ها ملیون ها سال قبل در اثر برخورد دو قاره آمریکا وآفریقا به همدیگر به وجود آمده اند . رشته کوه Appalacheواقع در آمریکای شمالی هم به احتمال زیاد ناشی از همین برخورد است.

فسیل ستاره دریایی 490-442میلیون سال قبل که در هفلا پیدا شده است.

فسیل سوزن ماهی که 144-65میلیون سال پیش می زیسته و فرقی با سوزن ماهی های امروزی ندارد.

خارپوست دریایی

دوره: دوره میانی و دوره کرتاسه

عمر:146-65ملیون سال قبل

مکان: میدان های ایکینوید(خارپوست) ،مغرب

هیچ تفاوتی بین خارپوست دریایی ای که در دوره ما زندگی می کند و اجداد آن که صد ها ملیون سال قبل می زیسته اند وجود ندارد. این فسیل که بین 146تا45 ملیون سال قدمت دارد نشان می دهد موجودات زنده تکامل پیدا نکرده بلکه از لحظه ای که به وجود آمده اند تا کنون دارای همین ساختارها و خصوصیات بوده اند.

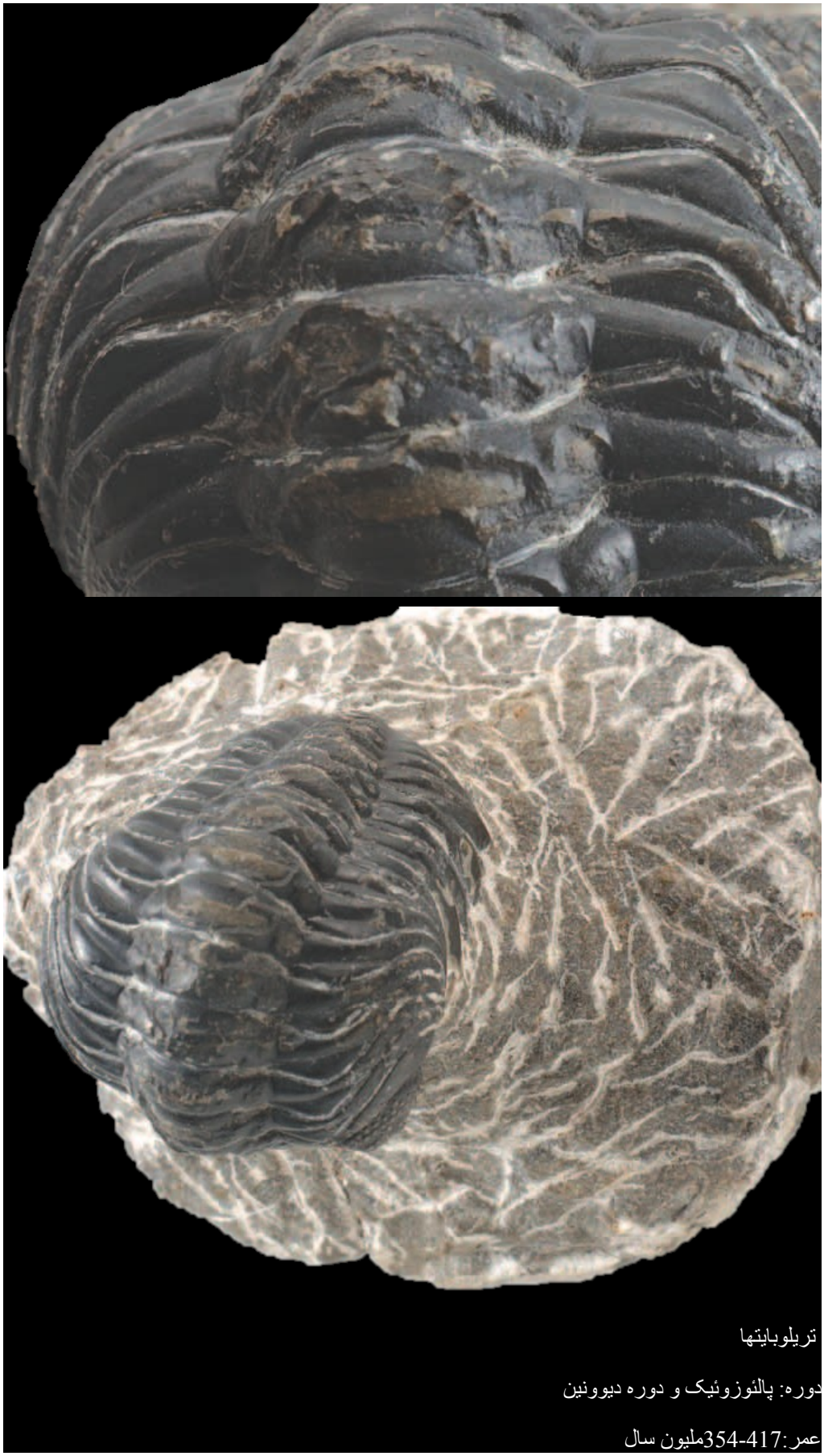

تریلوبایتها

دوره: پالئوزوئیک و دوره دیوونین

عمر:417-354میلیون سال

مکان: رشته کوه اطلس،مغرب

اولین نمونه های تریلوبایت 530ملیون سال قدمت دارد و از آنجا که از حیات پیشرفته ای برخوردار بوده است داروینیسم نمی تواند پیدایش آن را توجیه کند به ویژه اینکه ساختار چشم های این موجود بسیار پیچیده بوده است. در نتیجه این جانور نیز مانند سایر جانداران آفریده خداوند است.

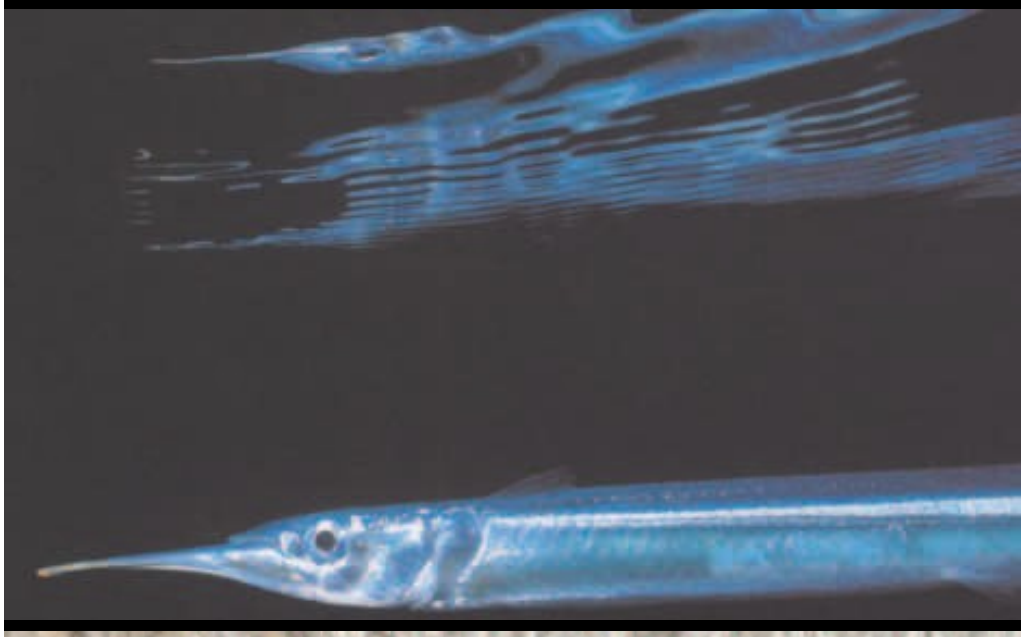

سوزن ماهی

دوره: دوره میانی و کرتاسه

عمر:144-65ملیون سال

مکان: ماسه سنگ دوز،مغرب

این ماهی که 203 میلیمتر طول دارد یک ماهی بالغ بوده و همه جزئیات آن محفوظ مانده است. این ماهی که ملیون ها سال قبل می زیسته با سوزن ماهی هایی که امروزه در دریاها زندگی می کنند تفاوتی ندارد و به همین خاطر نظریه تکامل را نقض می کند.

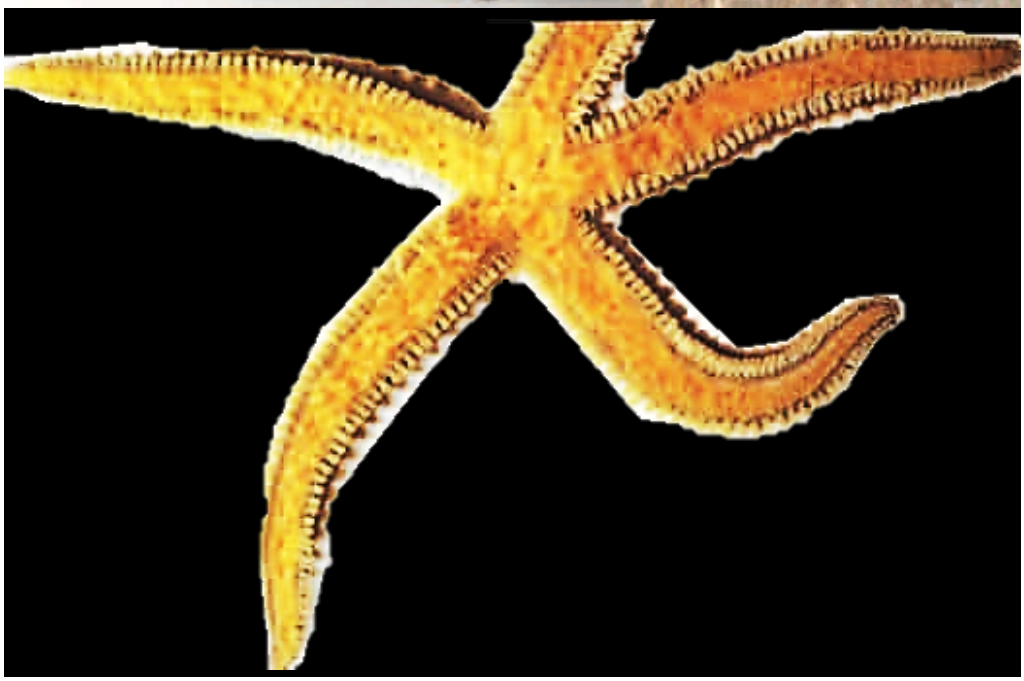

ستاره دریایی

دوره: پالئوزوئیک و اردویچی

عمر:420میلیون سال

مکان: سازند قطوه،مغرب

این نوع ستاره دریایی که به راسته خارپوستان یا Echinodermata تعلق دارد صد ها ملیون سال است که بدون تغییر باقی مانده است. تطابق کاملی بین ستاره دریایی ای که 420 ملیون سال قبل زندگی می کرده و ستاره ای که امروز زندگی می کند وجود دارد این امر را داروینیست ها نمی توانند توجیه کنند حقیقتی که روشن می شود آن است که جانوران تکامل پیدا نکرده اند بلکه همگی آفریده خداوند هستند.

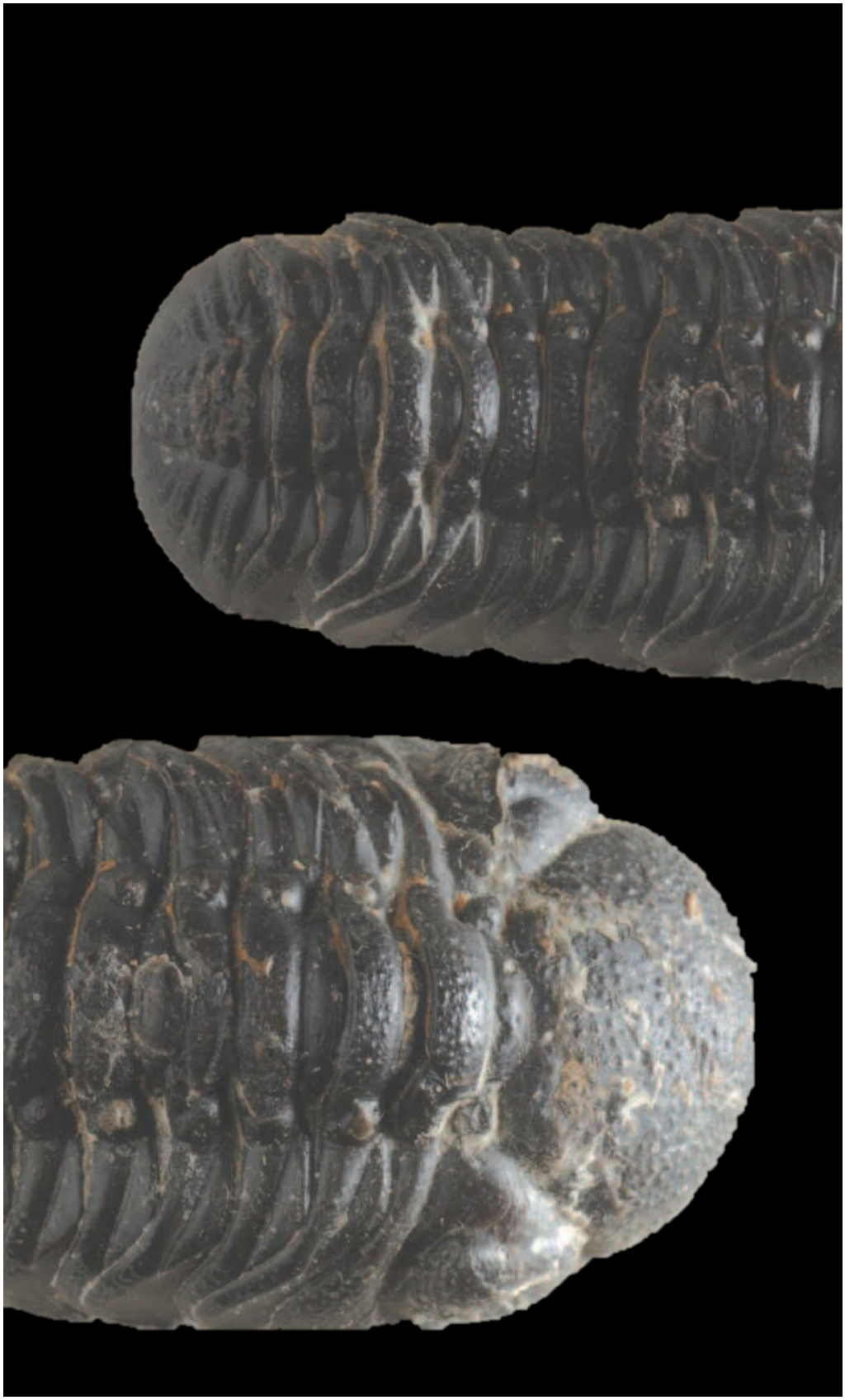

تریلوبایت

دوره: پالئوزوئیک و دوونین

عمر:417-354ملیون سال

مکان: رشته کوه اطلس، مغرب

آرشیو فسیل ها دلیلی برای تایید نظریه داروین ندارد. اما با دقیق شدن در لایه های زمین و آرشیو فسیل ها متوجه می شویم که حیات بر روی کره زمین به صورت ناگهانی آغاز شده است. قدیمی ترین لایه ای که در آن فسیل پیدا شده است لایه کمبری است که 530ملیون سال قدمت دارد. در این لایه بیش از هر فسیل دیگری فسیل های تریلوبایت را می توان یافت . این تریلوبایت ها با این که صد ها ملیون سال قبل می زیته اند دارای چشم های پیشرفته ای بوده که می توانسته با آنها شکار کنند. چشم های آنهااز عدسی های متعددی تشکیل می یافته است. از این رو نظریه تکامل نمی تواند پیدایشناگهانی آن را توجیه کند.

خارپوست دریا

دوره: مسوزوئیک(دوره میانی) و دوره کرتاسه

عمر:95-72ملیون سال

مکان:میدلت، مغرب

خارپوست دریایی امروز دارای خصوصیت های ملیون ها سال قبل خود بوده و چون تغییری نکرده است تکامل موجودات را نقض می کند.

خارپوست دریایی

دوره: مسوزوئیک، دوره کرتاسه

عمر:146-65ملیون سال

مکان: مراکز ایکینوید(خارپوست) ،مغرب

قدیمی ترین نمونه خارپوست دریایی به دوران اردیویچی(490-450ملیون سال قبل) برمی گردد. خارپوست دریایی که با گذشت نیم ملیارد سال تغییری نکرده است نشان می دهد موجودات از ابتدا کامل بوده اند.

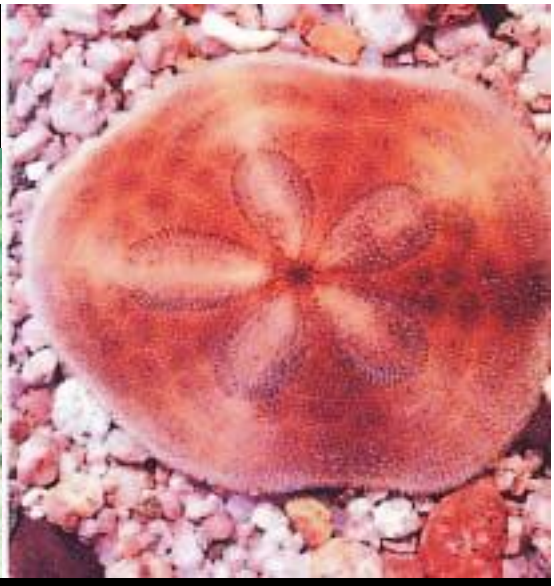

کلیپیستیرویدا

دوره:مسوزوئیک، عصر کرتاسه

عمر:100ملیون سال

مکان: منطقه تاسه، مغرب دور

گونه ای از اکینو درماتا(خارپوستان) استمانند ستاره دریایی و crinoidها و sea cucumber(خیار دریایی). این جاندارن نیم ملیارد سال است وجود دارند و با این وجود تغییری نکرده اند و این امر را نمی توان بر اساس نظریه تکامل توضیح داد.

خارپوست دریایی

دوره: مسوزوئیک و کرتاسه

مکان: منطقه دوز،مغرب

این خارپوست نیز که 95-72ملیون سال قبل می زیسته است تفاوتی با فرزندان امروزی اش ندارد. از این رو نظریه داروین را نقض می کند.

ستاره دریایی

دوره: پالئوزوئیک و اردویچی

عمر:490-443ملیون سال

مکان: سازند حفله،مغرب

این فسیل ستاره دریایی که حدودا 500ملیون سال قدمت دارد یکی از معدود فسیل های ستاره دریایی است که همه جزئیات آن حفظ شده است. هر پنج دست ستاره دریایی کاملا حفظ شده اند. این فسیل نیز مانند سایر فسیل ها نشان می دهد که موجودات زنده در طول صدها ملیون سال تغییری نکرده اند و نظریه تکامل را رد می کند.

خارپوست دریایی

دوره: مسوزوئیک و کرتاسه

عمر:146-65ملیون سال

مکان: میدان های ایکینوید(خارپوست) ،مغرب

این فسیل که در میدان ها ی ایکینوید(خارپوست) مغرب کشف شده و یکی از ادله آفرینش به حساب می آید عمر آن به 146-65ملیون سال می رسد و هیچ تفاوتی با خارپوست های دریایی امروز ندارد.

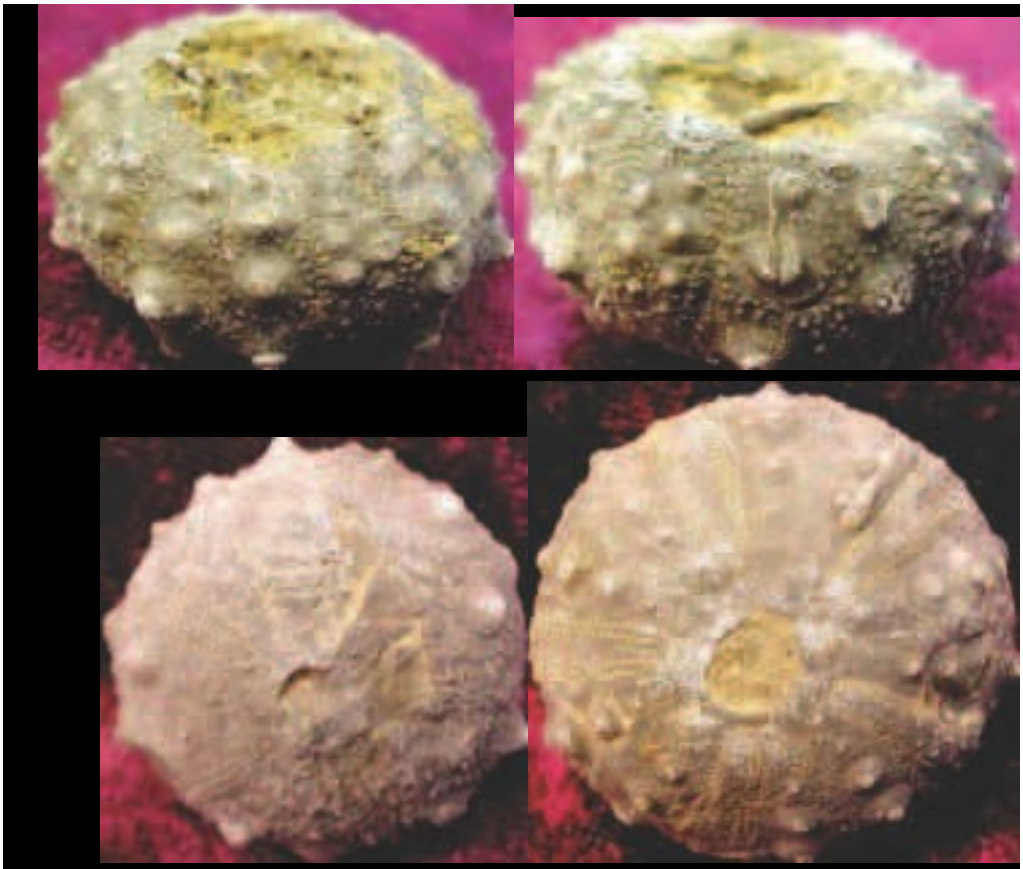

خارپوست دریایی

دوره: مسوزوئیک - کرتاسه

عمر: 95-72میلیون سال

مکان: میدلت،مغرب

این فسیل 65-72 میلیون سال قدمت دارد و یکی از ده ها ملیون فسیلی است که نظریه تکامل را رد می کند. این فسیل ها که از هر لحاظ با خارپوست های دریایی امروز برابری می کنند یکی از دلایلی است که نادرستی نظریه تکامل را به اثبات می رساند.

نمونه فسیل های پیدا شده در لبنان

در لبنان صخره های دوران کرتاسه (144-65میلیون سال قبل) و همچنین سنگ های دوران ژوراسیک(206-144سال قبل) یافت می شود. چون بیشتر سنگ های کوه های لبنان رسوبی هستند از این رو احتمال وجود فسیل در آنها زیاد است. بیشتر فسیل های کشف شده در لبنان به همین دو دوران برمی گردند. سنگ های نزدیک به زمین فسیل های فراوانی از مرجان،اسفنج و ساختار استخوانی سخت پوستان را در خود جا داده اند. فسیل هایی از گیاهان،کهربا وجانوران دریایی دوره کرتاسه نیزدر این منطقه پیدا شده اند.

میدان های فسیلی لبنان از مهمترین مرکزهای فسیل جهان به شمار می آیند. برخی از آنها عبارتند از :خجوله، حاقل و ناموره. در این مکان ها فسیل بیش از 250 نوع ماهی را کشف کرده اند که 150 نوع از آنها شناخته شده اند. فسیل های مهره داران لبنان به دوران سینوزوئیک تعلق دارند(از 65ملیون سال قبل تا کنون).

حفاری های انجام شده در حاقل سرشار از فسیل نشان داده اند که ادعاهای نظریه تکامل به هیچ وجه درست نمی باشند.

حافل
ناموره
دریای مدیترانه
سوریه
فلسطین اشغالی

باید این صخره را با دقت تمام بشکنند تا آسیبی به فسیل نرسد. این عکس به میدان فسیلی حاقل و اعمال در حال انجام را در آنجا نشان میدهد.

فسیلی از ماهی و میگو144-65ملیون سال قبل

همه این فسیل ها نشان می دهند که موجودات زنده در طول تاریخ تغییری نکرده اند. چون فسیل جانورانی که صدها ملیون سال پیش زندگی می کرده اند دقیقا مانند امروز بوده است و این ادعاهای داروین را تکذیب می کند. حقیقتی که علم به آن اشاره دارد این است که موجودات زنده را خداوند آفریده است.

کوسه

دوره: مسوزوئیک و کرتاسه

عمر:95ملیون سال

مکان: حاقل،لبنان

فسیل این کوسه کوچک که خطوط استخوان ها و غضروف هایش به طورکامل حفظ شده است دلیلی بر عدم تکامل جانوران است زیرا فرقی با کوسه های امروزی ندارد.

مارماهی

دوره: مسوزوئیک و کرتاسه

عمر:95ملیون سال

مکان: حاقل،لبنان

مارماهی ای به راسته Angulliformes(مارماهی مانندها) تعلق و بیش از 400نوع دارد. مارماهی ای که ملیون ها سال است تغییری نکرده است بطلان نظریه تکامل را نشان می دهد.

ماهی بالدار

دوره: مسوزوئیک و کرتاسه

عمر:95ملیون سال

مکان: حاقل،لبنان

نمونه زنده فسیل فوق هم هیچ تفاوتی با آن ندارد. جاندارانی که صدها ملیون سال است تغییری نکرده اند تکامل تدریجی را که لازمه نظریه داروین است رد می کنند.

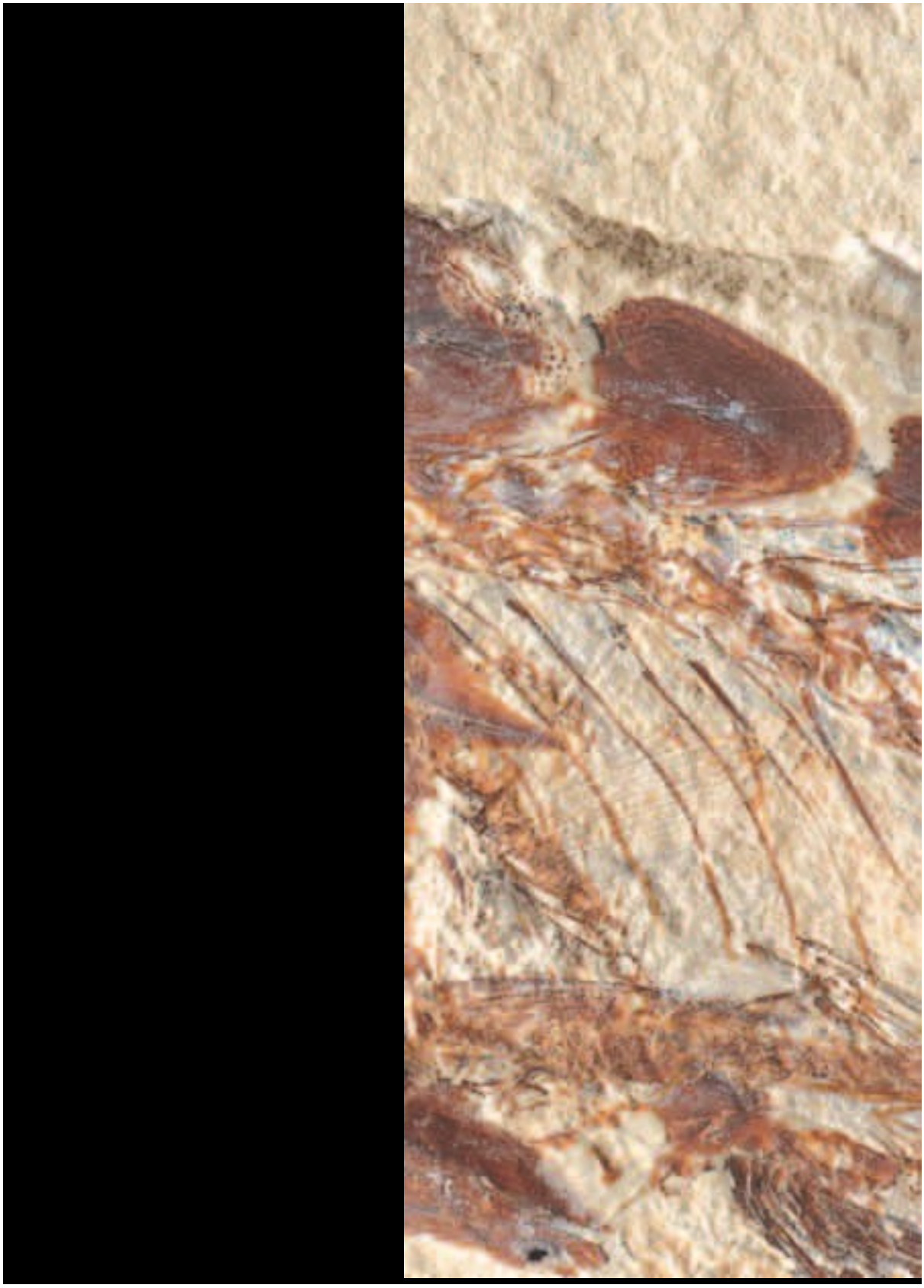

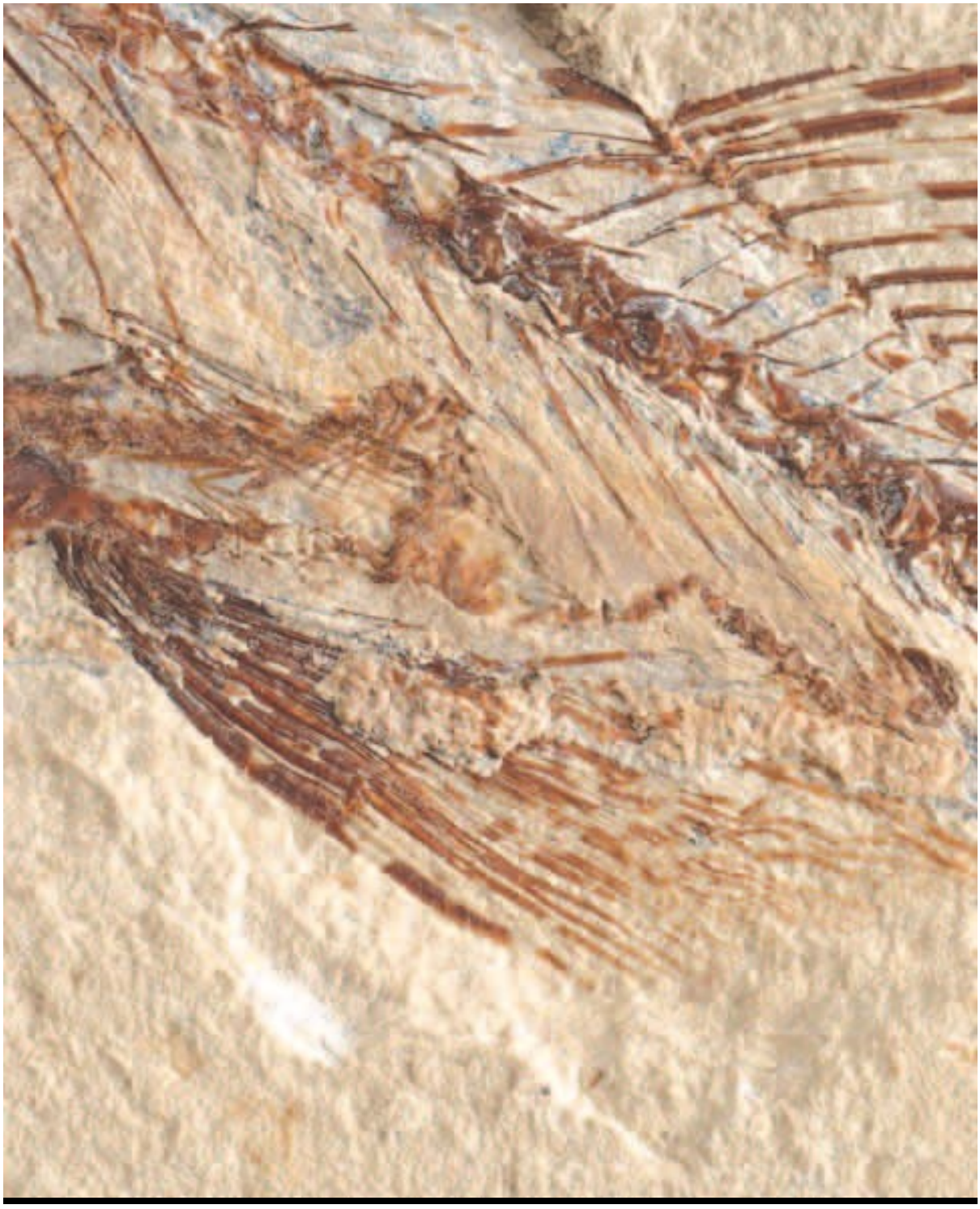

ماهی افعی

دوره: مسوزوئیک،کرتاسه

عمر:95-72ملیون سال

مکان: حاقل،لبنان

این ماهی معمولا در آب های استوائی زندگی می کند و همه فسیل های آن نشان می دهند که در طول ملیون ها سال گذشته تغییری در ساختار آن به وجود نیامده است. این واقعیت که داروینیسم از تفسیر آن عاجز است ثابت می کند موجودات خلق شده اند.

میگو

دوره: مسوزوئیک و کرتاسه

عمر:144-65ملیون سال

مکان: خجوله ، لبنان

در این فسیل یک میگو و ماهی ای کوچکتر از آن همزمان با هم به فسیل تبدیل و ساختار استخوانی و غضروف های هردو ماهی با تمام جزئیاتشان حفظ شده اند.قدیمی ترین فسیل میگو که به راسته بندپایان تعلق دارد به دوران ژوراسیک (206-144ملیون سال قبل)برمی گردد. حقیقت این است که میگو صدها ملیون سال بدون تغییر مانده و مراحل تکامل را نیز هرگز پشت سرنگذاشته است از این رو میگو را نیز خداوند آفریده است.

ماهی بالدار

دوره: مسوزوئیک و کرتاسه

عمر:100ملیون سال

مکان:حاقل،لبنان

این فسیل در میدان حاقل داخل سنگ های آهک کشف و به بهترین وجه حفظ شده است به نحوی که همه خطوط خارجی آن نیز به خوبی مشخص است. غضروف این ماهی که 13سانتیمتر طول دارد 2.6سانتیمتر است و هیچ تفائتی با ماهی های بالدار امروزی ندارد. این تطابق نشان می دهد که جانداران تکامل پیدا نکرده بلکه خلق شده اند.

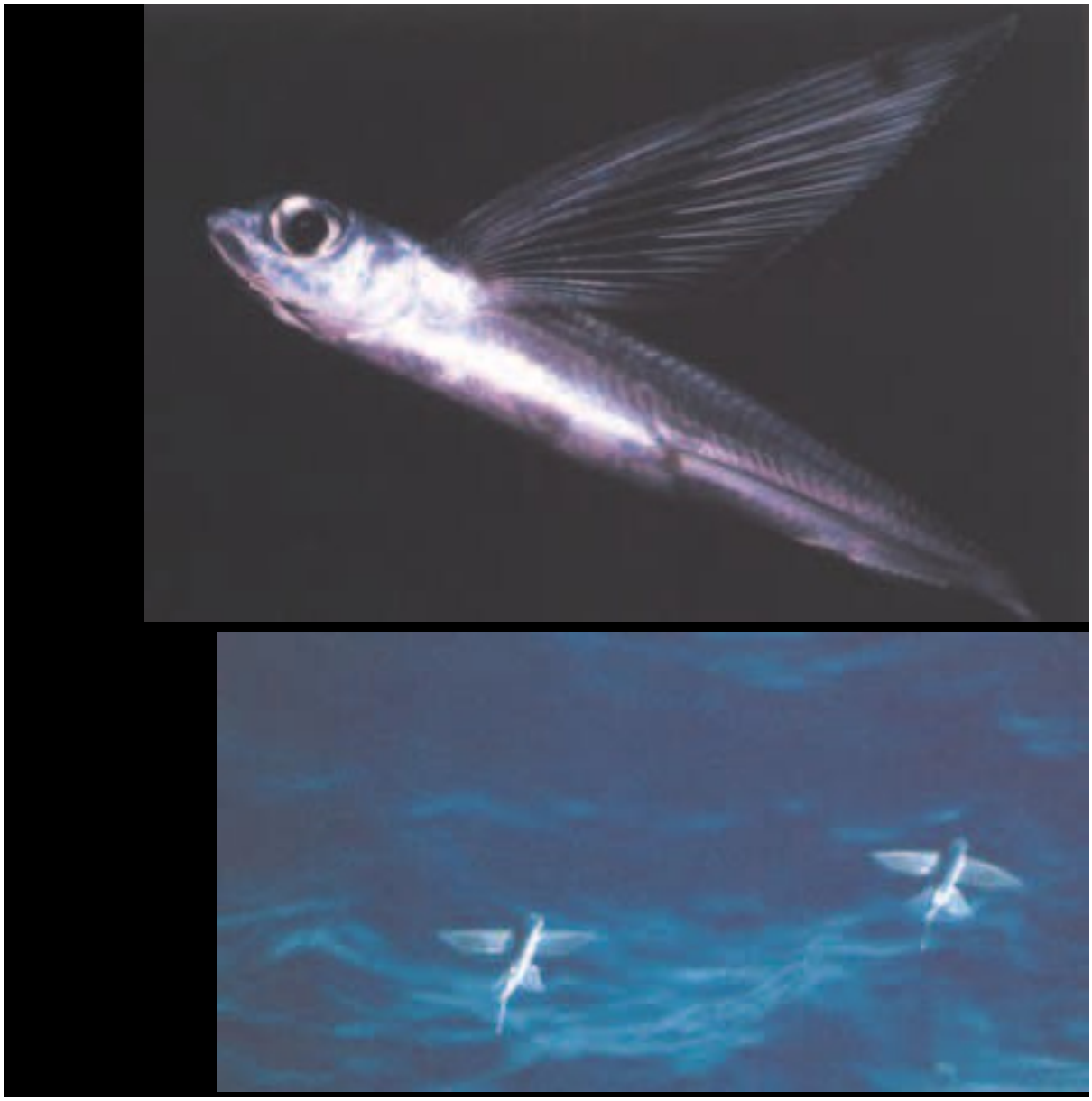

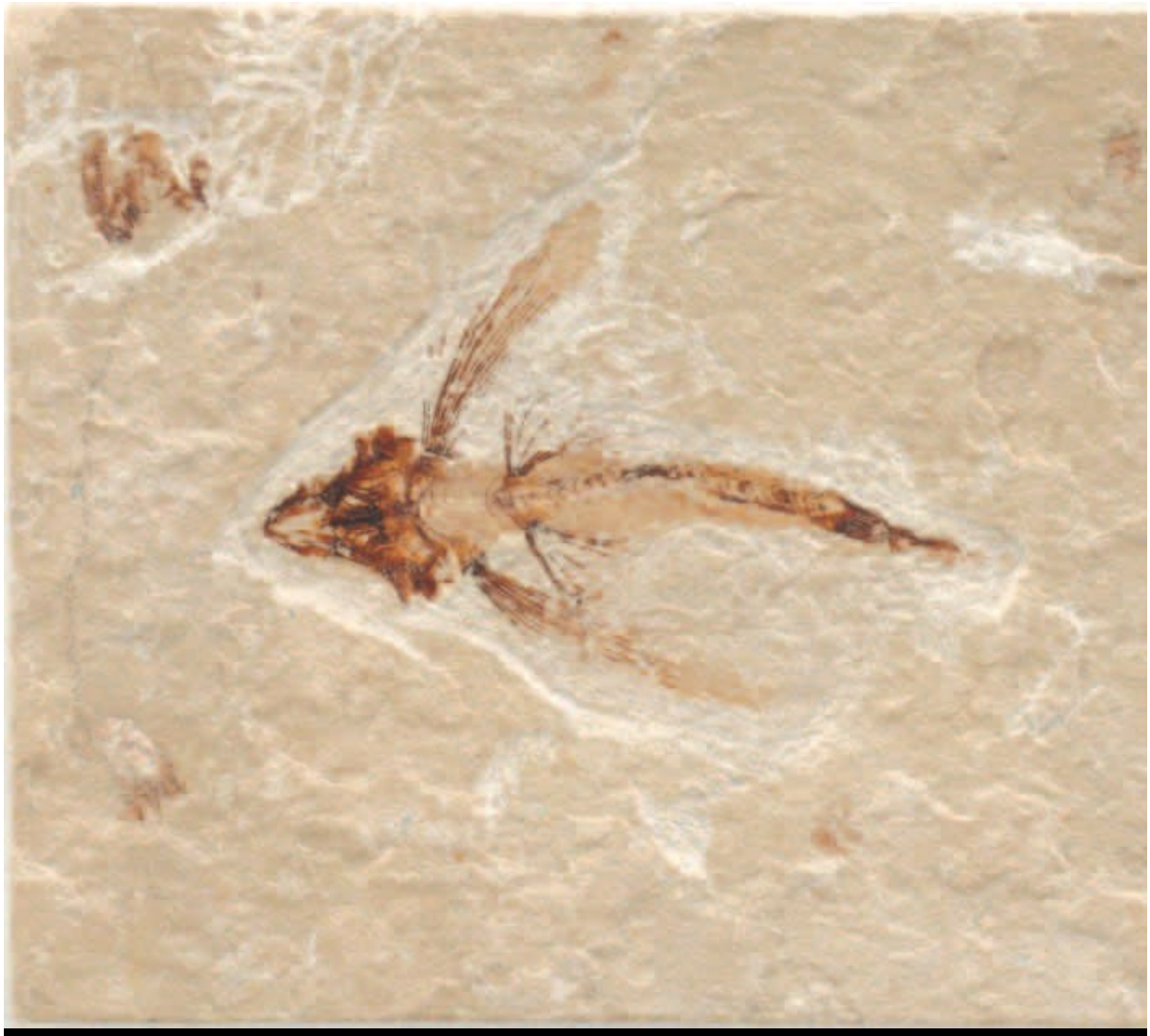

ماهی بادار

دوره: مسوزوئیک و کرتاسه

مکان: خجوله،لبنان

این ماهی به راسته Exocoetideتعلق دارد و می تواند مانند یک پرنده مسافت کوتاهی را بالای آب پرواز کند. با توجه به این فسیل هم در می یابیم که اجداد آن 95-72 ملیون سال قبل تفاوتی با آن نداشته اند به همین خاطر ما مطمئنیم که تکامل تدریجی موجودات واقعیت ندارد.

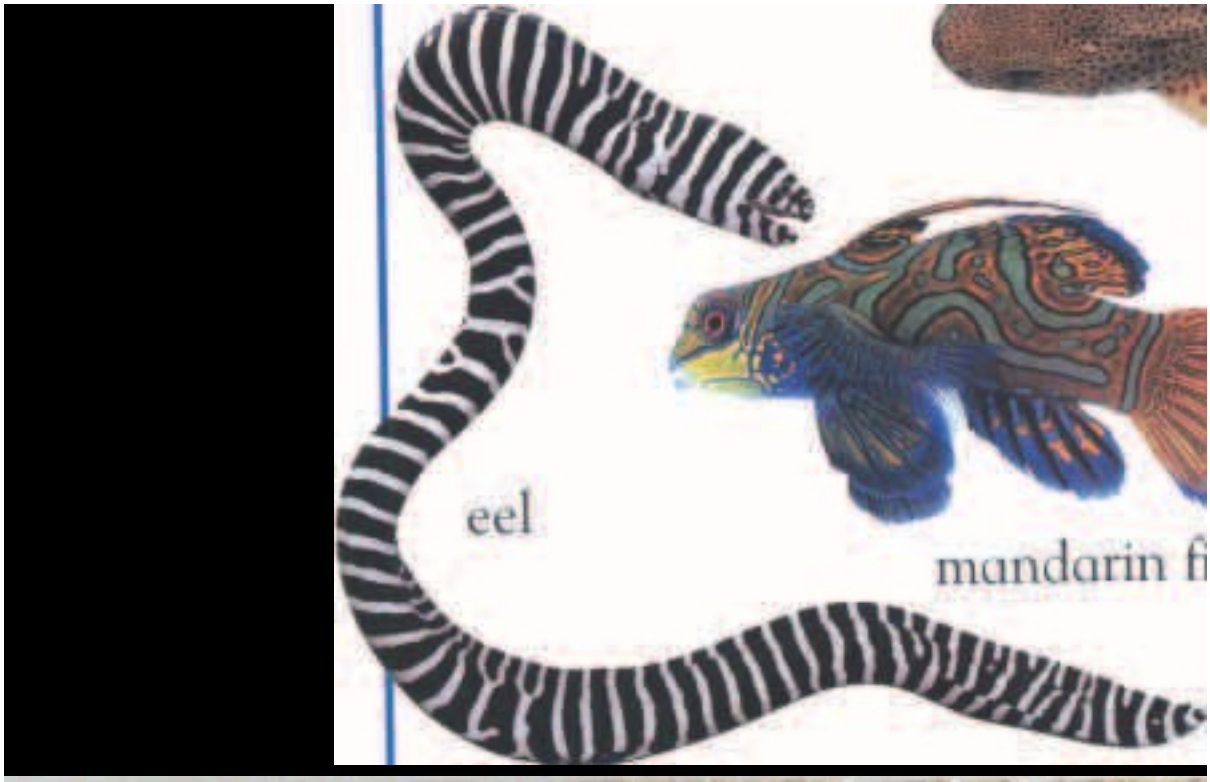

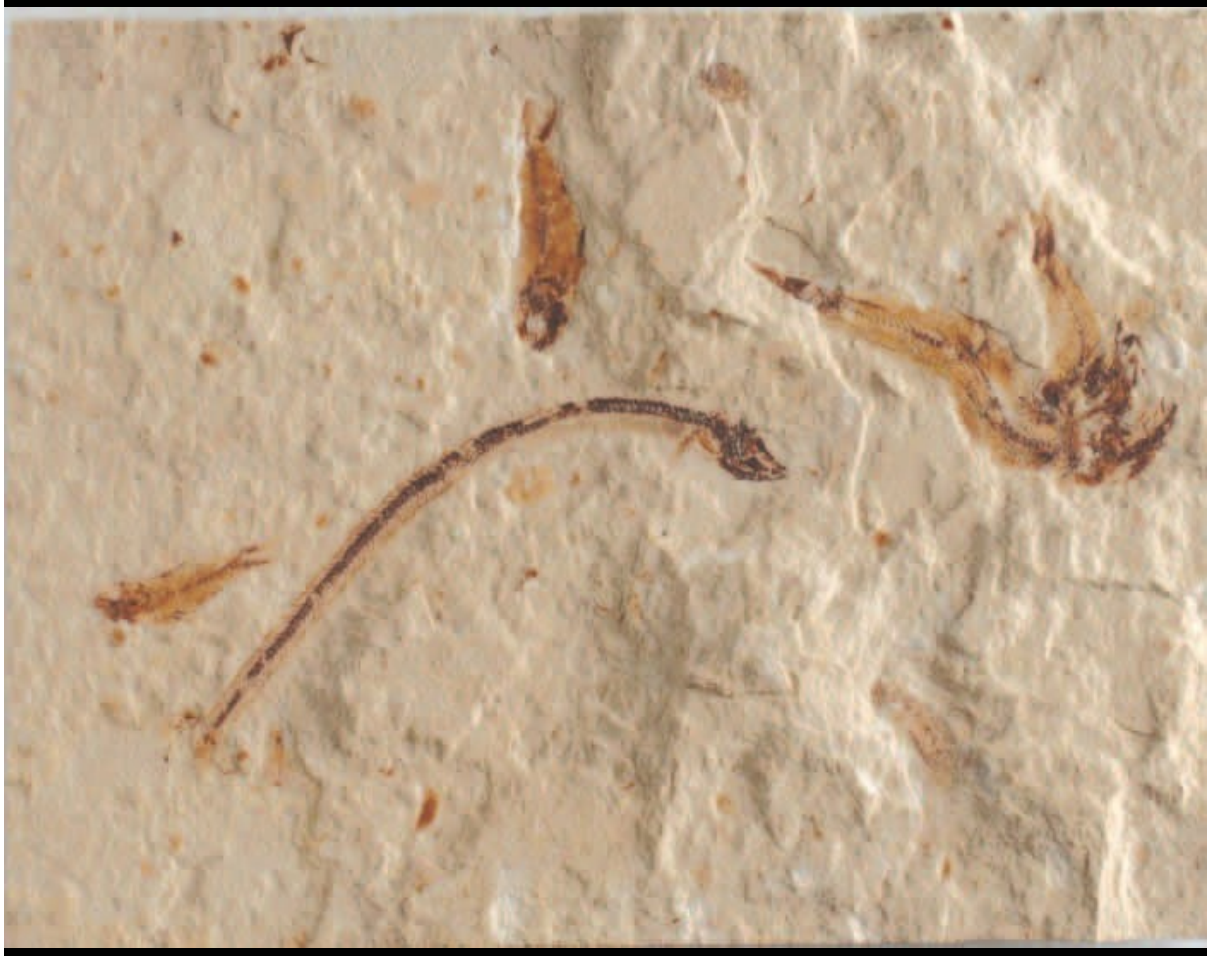

مارماهی

دوره: مسوزوئیک و کرتاسه

عمر: 95-72ملیون سال

مکان:حاقل،لبنان

در این فسیل ماهی های دیگری نیز در کنار مارماهی به چشم می خورند. مارماهی ها معمولا در آب های کم عمق زندگی می کنند اما برخی از انواع آنها در عمق های 4000متری نیز یافت می شوند. طول آنها از 10سانتیمتر تا 3متر متفاوت است. گاهی وزن آنها به 65 کیلوگرم می رسد. در این فسیل می بینیم که مارماهی ای که در95-72 ملیون سال قبل می زیسته است تفاوتی با نمونه های امروزی خود ندارد و این یکی از دلایلی است که نشان می دهد موجودات زنده تکامل پیدا نکرده اند.

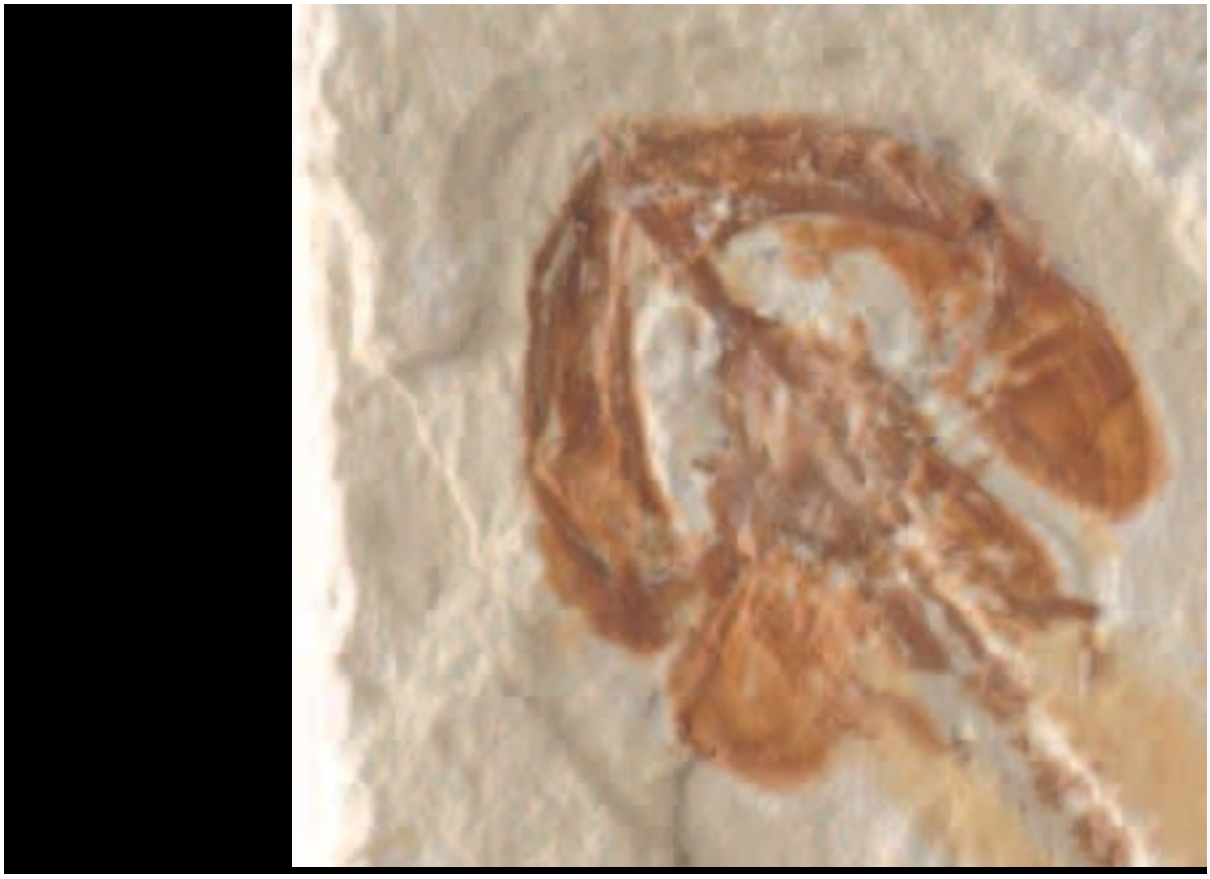

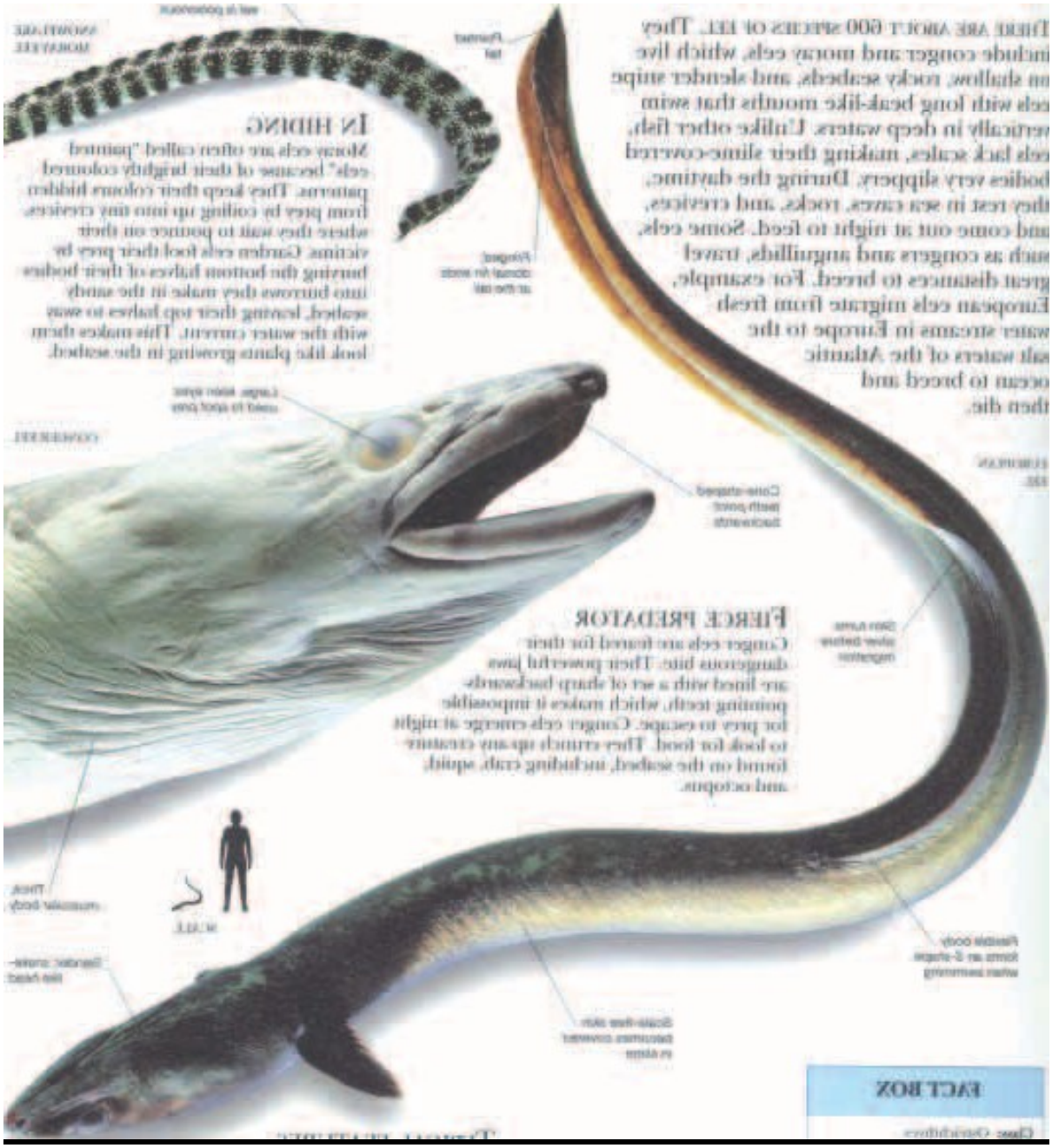

مارماهی

دوره:مسوزوئیک-کرتاسه

عمر:144-65ملیون سال

مکان:خجوله،لبنان

این نوع مارماهی از قدیمی ترین مارماهی های جهان است و"Urenchelys abditus" هم نامیده می شود. سر این فسیل به نحو بسیار خوبی محفوظ مانده و جزئیات بدنش نیز کاملا مشخص است. و با مارماهی های امروزی ذره ای فرق ندارد و چون مارماهی های ملیون ها سال پیش هیچ تفاوتی با امروز نداشته اند بنابراین نظریه تکامل نمی تواند درست باشد.

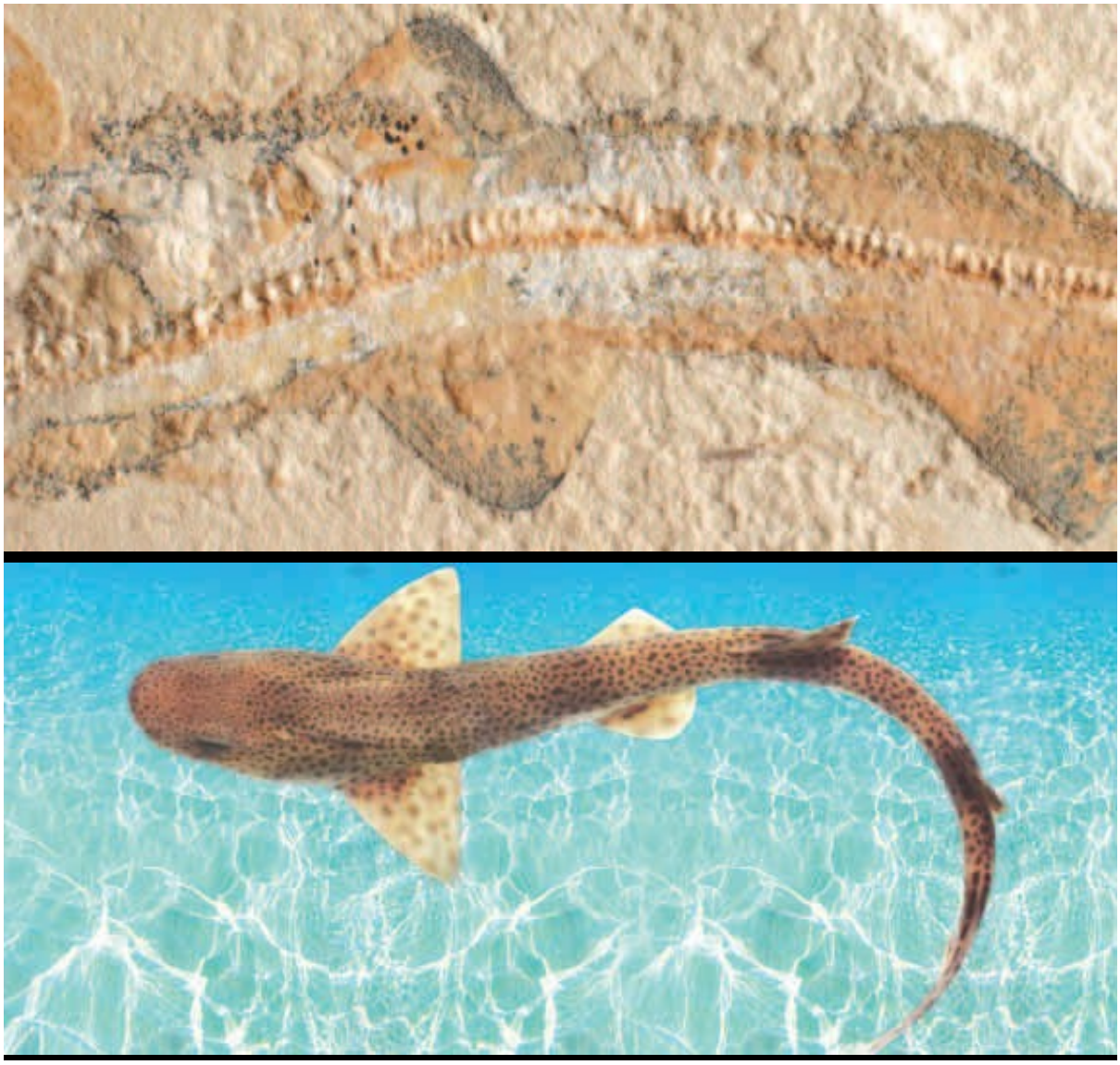

کوسه

دوره: مسوزوئیک – کرتاسه

عمر:75ملیون سال

مکان: حاقل، لبنان

در کوه های لبنان بیش از هر چیزی فسیل انواع کوسه یافت می شود. کوسه جزو ماهی های غضروفی به شمار می آید. استخوان های این گونه ماهی ها فاقد کلسیم است و بافت آن را غضروف تشکیل می دهد به جز دندان ها و گاهی مهره های ستوان فقرات. به همین دلیل است که دندان های کوسه را بسیار بیشتر از ساختاراستخوان بندی اش به صورت فسیل می یابند.

قدیمی ترین فسیل کوسه حدود400ملیون سال قدمت دارد. این فسیل ها مانند فسیل سایر جانداران نشان می دهند که کوسه ها در طول ملیون ها سال تغییری نکرده اند چون آنگونه که داروین ادعا می کند کوسه از تغییر جانوران دیگر پدید نیامده بلکه به طور ناگهانی و با ترکیبی پیچیده به وجود آمده به عبارت دیگر آفریده شده است.

خرچنگ دریایی دبی

دوره:مسوزوئیک، کرتاسه

عمر:98ملیون سال

مکان:لبنان

این جانور دریایی جزو سخت پوستان به حساب می آید و به بسیار کند حرکت می کند و بین 40تا 45سانتیمتر طول دارد و به راسته Scyllaridaeمتعلق است. با گذشت زمان های بسیار طولانی خرچنگ دریایی دبی تغییری نکرده است. این فسیل 98ملیون ساله به خوبی این حقیقت را نشان می دهد.

نمونه فسیل های ماداگاسکار

جزیره ماداگاسکار در اقیانوس هند واقع شده و به ساحل شرق آفریقا نزدیک است. این جزیره از نظر وسعت چهارمین جزیره جهان است و 5%انواع گیاهان و جانوران جهان را درخود جا داده است. در

سواحل شرقی و پست این جزیره سراشیبی های تندی یافت می شود ولی در شمال آن رشته کوهی به نام Tsaratanana وجود دارد که برخی ازقلل آن آتشفشانی هستند.

مطالعات زمین شناسی نشان می دهند که این جزیره 165ملیون سال قبل به آفریقا متصل بوده وبعدا جداشده است. دانشمندانی که در آنجا به کندوکاو پرداخته اند فسیل های زیادی از پرندگان،پستانداران وجانوران دریایی دوره مسوزوئیک(248-65ملیون سال قبل) را کشف کرده اند.

فسیل های کشف شده در ماداگاسکار مانند سایر فسیل ها نظریه تکامل را نقض می کنند. براساس این فسیل ها پیدایش حیات را با نظریه تکامل نمی توان تفسیر کرد زیرا موجودات زنده به طور ناگهانی پدید آمده و ملیون ها سال است که بدون تغییر مانده اند بنابراین آنها خلق شده اند.

در جزیره ماداگاسکار که جنگل های بارانی استوائی و صحرا ها درکنارهم هستند فسیل های زیادی از جانوران دوره های مختلف تاریخی به دست آمده اند. این فسیل ها نشان میدهند که موجودات زنده در طول صدها ملیون سال تغییری نکرده وتکاملی نیافته اند.

فسیل **کلیپیستیرویدا** که 172-168میلیون سال قبل و فسیل حلزون دریایی (Nautilus) که 114 ملیون سال قبل می زیسته و باهمتا های کنونی اشان تفاوتی نداشته اند.

کویلاکانث

دوره: مسوزوئیک، تریاسی

عمر:240ملیون سال

مکان:آمیلوپ،ماداگاسکار

این نوع ماهی که 400ملیون سال عمر دارد داروینیست ها را به سکوت واداشته زیرا در طول 400ملیون سال ساختار آن با وجود تغییرات آب وهوایی و تغییرات محیط تفاوتی نکرده است. این ماهی نظریه تکامل را باردیگر رد می کند و نشان میدهد که موجودات زنده از طریق تکامل به وجود آمده اند.

فسیل این ماهی که در عکس می بینید از دو جزء تشکیل شده است. در این گونه فسیل ها اثر موجود زنده را در هر دو طرف سنگ می توان دید در اینگونه موارد یک روی سنگ را مثبت و روی دیگر را منفی می نامند.

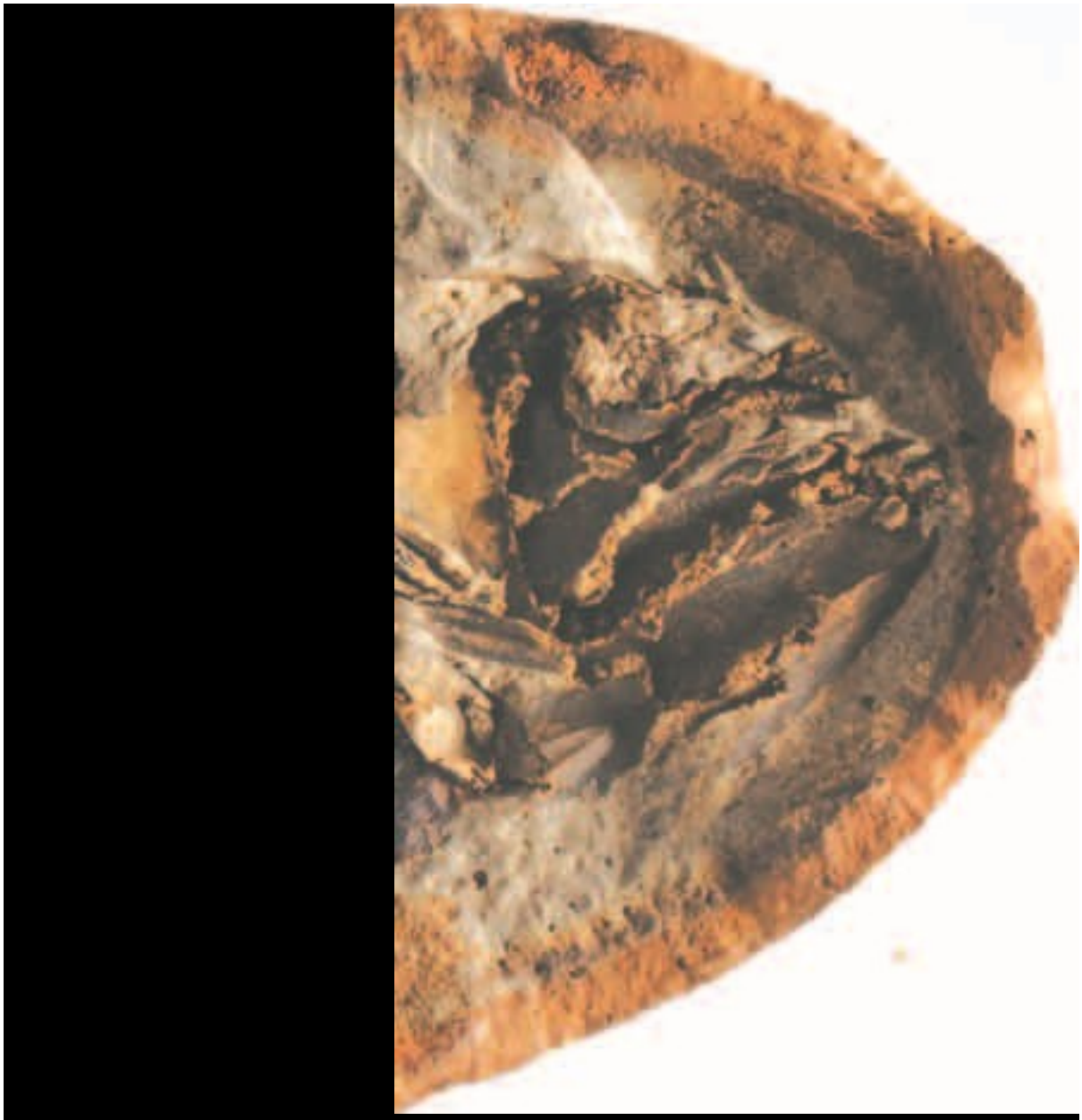

ماهی کویلاکانث یک ماهی بزرگ است که به راسته Osteichthyesتعلق دارد وطول آن به 150سانتیمتر نیز می رسد سراسر بدن آن را پولک های ضخیمی پوشانده است . اولین بار آن را در فسیل های لایه های دوران دوونی پیدا کرده اند بسیاری از دانشمندان تا سال 1938 فکر می کردند این جاندار یک نمونه حد واسط در بین دوزیستان است. آنها ادعا کردند که این ماهی با باله های دو گانه خود بر روی کف اقیانوس ها راه می رفته است و برای تایید این فرضیه استخوان های موجود در باله ها را به عنوان دلیل ارایه می دادند. اما در سال 1938 این ماهی در دریاهای جنوب آفریقا صیدو ادعاهای آنها باطل شد. بررسی هایی که دانشمندان در مورد این ماهی انجام داده اند نشان می دهد که هیچ تغییر و تحولی در آن پدید نیامده است.

صدف دو کفه ای

دوره: مسوزوئیک، دوره ژوراسیک

عمر:208-146میلیون سال

مکان:ماداگاسکار

این فسیل 208-146میلیون سال قبل می زیسته است و تفاوتی با صدف های امروزی ندارد. این یکسانی نشان می دهد که تکامل موجودات واقعیت ندارد و موجودات زنده برای رسیدن به حالت امروزیمراحل حدواسط را پشت سر نگذاشته و از ابتدای پیدایش کامل بوده اند.

حلزون دریایی

دوره:مسوزوئیک،کرتاسه

عمر:113-97ملیونسال

مکان: ماداگاسکار

با نگاه به فسیل ها می بینیم که موجودات تفاوتی با صدها ملیون سال قبل خود ندارند. یکی از این موجودات حلزون دریایی و از آغاز حیاتش تا امروز تفاوتی نکرده است. فسیل فوق 113-97ملیون سال قبل می زیسته و با این وجود تفاوتی با حلزون های دریایی امروزی ندارد.

Nautilus

دوره: مسوزوئیک،کرتاسه

عمر:114ملیون سال

مکان:ماداگاسکار

حلزون های دریایی در150 و 300ملیون سال قبل نیز دقیقا به شکل امروزی خود بوده اند. فسیل فوق 114ملیون سال عمر دارد و می بینیم که تفاوتی با جانداران امروزی ندارد این حقیقت نظریه داروین را رد می کند.

کلیپیستیرویدا

دوره:مسوزوئیک، ژوراسیک

عمر:172-168ملیون سال

مکان:ماداگاسکار

کلیپیستیرویدای فوق 168-172ملیون سال قدمت دارد و هیچ تفاوتی با نمونه های امروزی اش ندارد از این رو متوجه می شویم که موجودات زنده خلق شده و تکامل پیدا نکرده اند.

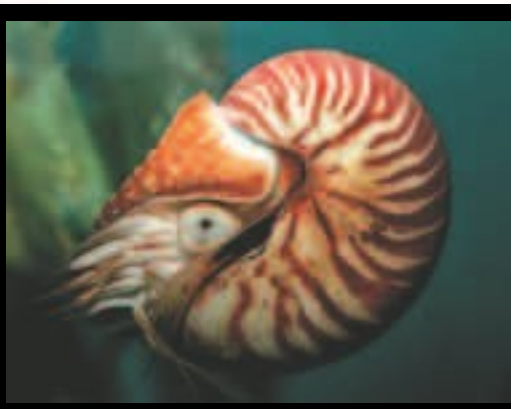

حلزون دریایی

دوره: مسوزوئیک،کرتاسه

عمر: 114

مکان:ماداگاسکار

حلزون دریایی ای که به نظریه تکامل ضربه بزرگی وارد کرده است 300ملیون سال است تغییری نکرده است. در این فسیل نیز می بینیم کهاین جانور تشابه کاملی با اجداد دیرین خود دارد.

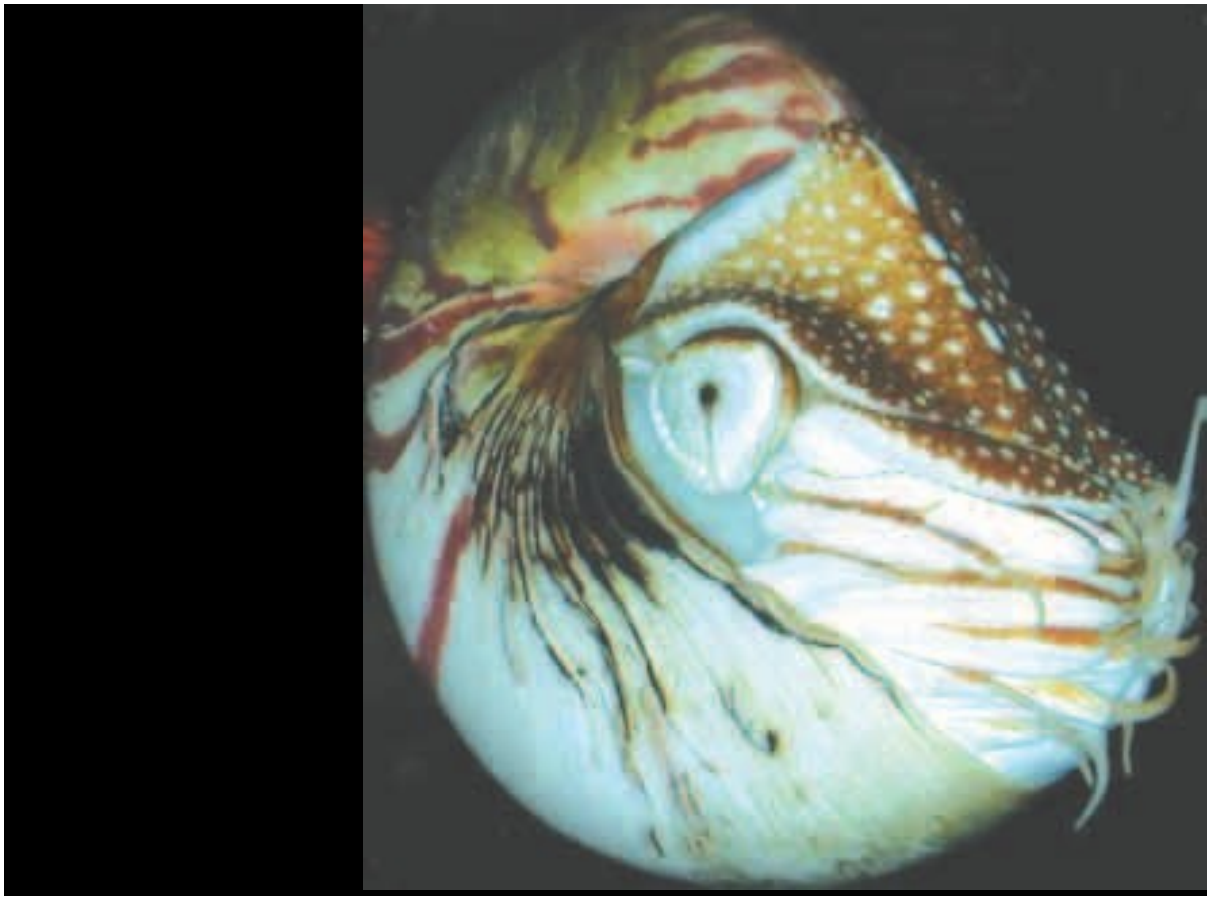

حلزون دریایی

دوره: مسوزوئیک، کرتاسه

عمر:113-97ملیون سال

مکان:ماداگاسکار

حلزون دریایی ای که 113-97ملیون سال قبل می زیسته و فرقی بافرزندان امروز خود ندارد ضربه بزرگی به نظریه داروین وارد می آورد.

BIVAVE (صدف دو کفه ای)

دوره:مسوزوئیک،ژوراسیک

عمر:208-146ملیون سال

مکان:ماداگاسکار

دوره:مسوزوئیک،ژوراسیک

عمر:208-146ملیون سال

مکان:ماداگاسکار

سخت پوستان دریایی نیز از صدها ملیون سال قبل تغییری نکرده اند یکی از آنها صدف است. فسیل فوق 208-146ملیون سال قدمت دارد.

حلزون دریایی

دوره:مسوزوئیک،کرتاسه

مکان:ماداگاسکار

حلزون های دریایی نیز با گذشت صدها ملیون سال از پیدایش نخستین آنها تفاوتی نکرده اند فسیل فوق این امر را تایید می کند.

حلزون دریایی

دوره:مسوزوئیک،کرتاسه

عمر:114ملیون سال

مکان:ماداگاسکار

حلزون دریایی که در دریاهای امروزی به وفور یافت می شود موجودی بی مهره است و تفاوتی با صدها ملیون سال قبل خود ندارد.

نمونه فسیل های پیدا شده در چین ،استرالیا و نیوزیلند

نمونه فسیل های چین

تشکیل کوه ها بخش مهمی از تاریخ زمین شناسی قاره آسیا را تشکیل می دهد کوه های هیمالایا جوانترین کوه های جهان هستند فسیل های موجودات بی مهره دریایی در هیمالایا حاکی از آن است که این منطقه زیر آب بوده است.

مهمترین میدان های فسیلی آسیا در چین قرار دارند. مناطق Liaoning غربی، Yunnan و Shandong مناطق فسیل خیزی هستند و فسیل های زیادی از پرندگان،پستانداران،دوزیستان، خزندگان،ماهی ها،حشرات و گیاهان از آنجااستخراج شده است. هر فسیلی که کشف می شود نشان می دهد جانداران مسیر تکامل را نپیموده اند.

در دو سازند Yixianو Jiufotang واقع در منطقه لیاونینگ انواع خاصی از جانوران را پیدا کرده اند . در هردو سازند نمونه هایی از فسیل های دوره کرتاسه (144-65میلیون سال قبل) کشف شده است.

در این عکس یکی از لایه های سنگی را که فسیل های لیاونینگ را در خود جا داده است می بینید.

سازند Chengjiang که در منطقه یونان واقع شده به دلیل داشتن فسیل های دوره کمبرین(543-490میلیون سال) از اهمیت ویژه ای برخوردار است. از این سازند انواع فسیل ها مانند

گیاهان دریایی،شقایق نعمانی،اسفنج، تریلوبایت و بندپایانی شبیه به تریلوبایت،کرم های حلقوی و سایر کرم ها استخراج شده است که نظریه تکامل را به کلی باطل می کنند. این فسیل ها نشان می دهند که موجودات زنده ای که در دوره کمبرین زندگی می کرده اند از ویژگی های پیچیده موجودات امروزی برخوردار و گاهی به دلیل داشتن اندام های منحصر از آنها سرتر بوده اند. این امر ادعای داروینیسم را که می گوید موجودات به تدریج تکامل یافته اند نقض می کند.

یکی از محل های استخراج فسیل در منطقه یونان چین

Ephemeraپشه

دوره: مسوزوئیک،کرتاسه

عمر:125ملیون سال

مکان: یگزیان،لیاونینگ،چین

پشهEphemera ای که در تصویر می بینید و125ملیون سال قدمت دارد نمونه ای از فسیل های زنده و چون از آن زمان تا کنون تغییری نکرده است گمان های نظریه تکامل را باطل می کند.

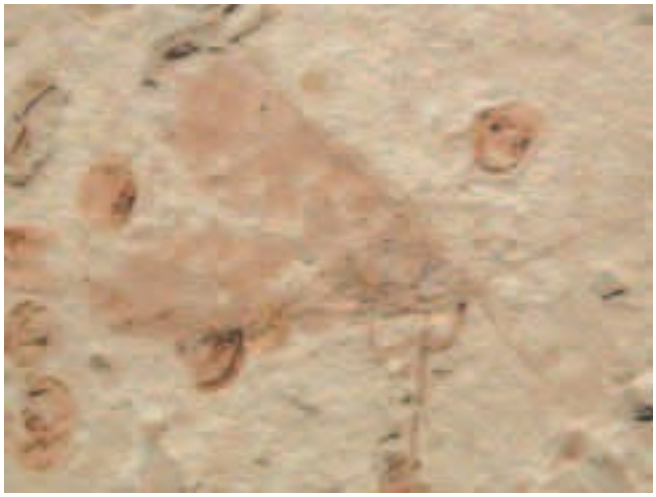

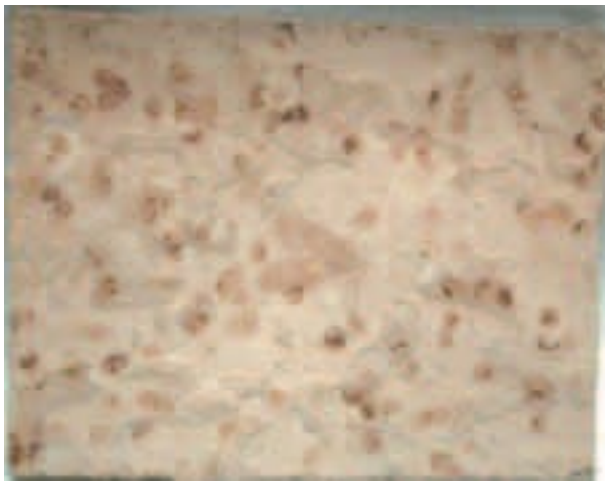

پشه عقرب

دوره: مسوزوئیک،کرتاسه

عمر:125ملیون سال

مکان:سازند یگزیان،لیاونینگ،چین

Mecoptera یا پشه عقرب پشه کوچکی است که طول بال هایش به 50میلیمتر می رسد. چون بر روی شکمش دارای اندامی شبیه به نیش عقرب است به این نام معروف شده است.

فسیل فوق 125 ملیون سال قدمت دارد اما از هرجهت با پشه های عقرب امروزی یکسان است این امر نشان می دهد که این موجودات نیز تکامل نیافته اند.

spittlebug

دوره: مسوزوئیک،کرتاسه

عمر:125ملیون سال

مکان:سازند یگزیان،لیاونینگ،چین

Spittlebug حشره ایست که به خانواده Cercopidea تعلق دارد و لاروهایش را داخل ماده ای بزاق مانند بین برگ های درختان رها می کند.

این حشره کاملا مشابه فسیل خود می باشد به همین دلیل نظریه تکامل را رد می کند.

ملخ گیاه

دوره: مسوزوئیک،کرتاسه

عمر:125ملیون سال

مکان: سازند یگزیان،لیاونینگ،چین

این حشرات به دو نوع تقسیم می شوند یکی از آنها می تواند پروازکند ودیگری نمی تواند. خصوصیت مشترک هردو نوع این است که در طول ملیون ها سال تغییری نکرده اند. ترکیب و ساختارهای پیچیده اشان را نمونه های ملیون ها سال قبل نیز دارا بوده اند. این ویژگی ها ملیون ها سال است ثابت مانده است و این به معنی آن است که موجودات تکامل پیدا نمی کنند.

پشه قلرچ

دوره: مسوزوئیک،کرتاسه

عمر:128ملیون سال

مکان:سازندیگزیان،لیاونینگ،چین

پشه قلرچ که به راسته Dipetra وخانواده Sciaridae تعلق دارد معمولا در آب وهوای مرطوب و در زیر گیاهان کوچک زندگی می کند.

این فسیل 128ملیون سال قدمت دارد این جاندار کامل و فاقد عیبو نقص بوده و با مقایسه آن با نمونه زنده اش در می یابیم که هیچ وقت تغییری نکرده است. فسیلی نیز وجود ندارد که ثابت کند از موجود دیگری مشتق شده به همین خاطر پیدایش آن ناگهانی و از طریق خلقت بوده است.

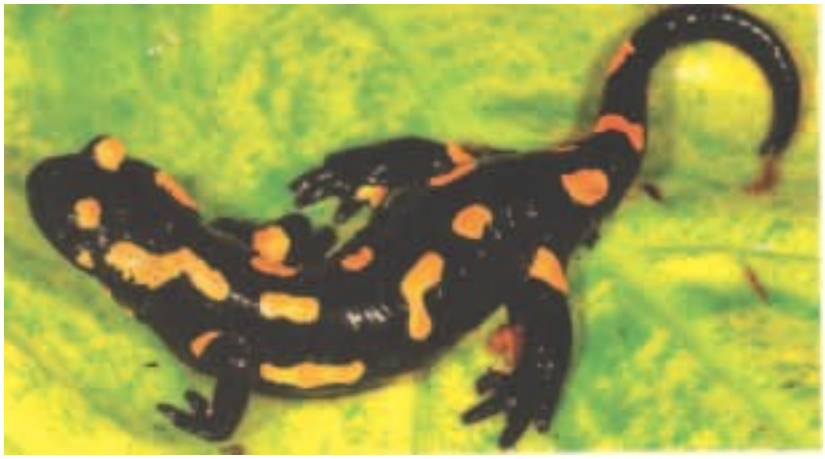

سمندر

دوره:مسوزوئیک،ژوراسیک-کرتاسه

عمر:208-65ملیون سال قبل

مکان:لیاونینگ،چین

در چین فسیل قدیمی ترین سمندرها را یافته اند. این فسیل ها چون بعدا با لایه ای از گدازههای آتش فشانی پوشیده شده اند به شکل بسیار خوبی مصون مانده اند. حتی دربرخی از فسیل ها بافت های نرم جاندار و محتویات معده اش نیز محفوظ مانده است.

این سمندر زنده با فسیل فوق تفاوتی ندارد بنابراین نظریه تکامل که مستلزم تغییر وتحول در جانداران می باشد اشتباه است.

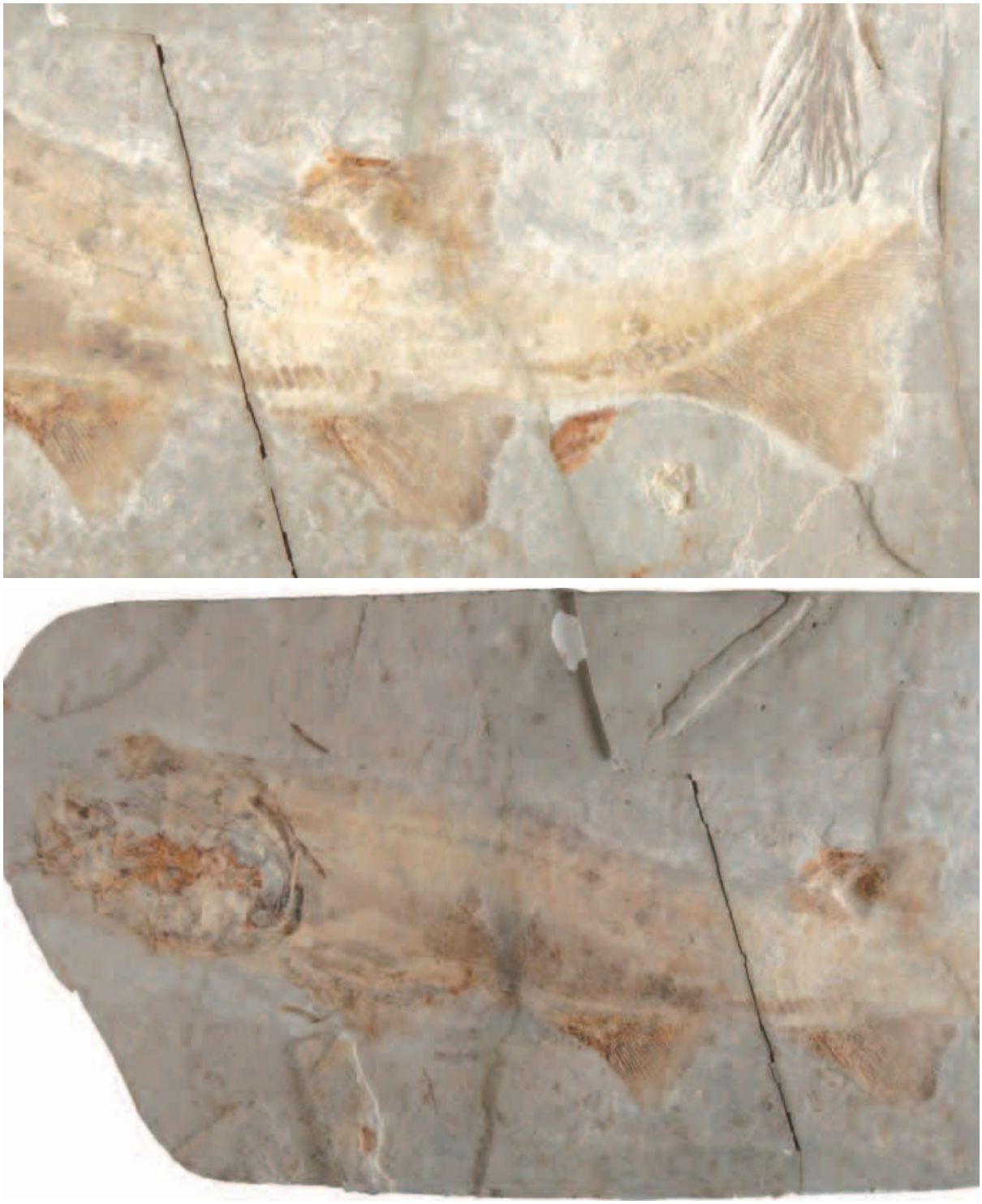

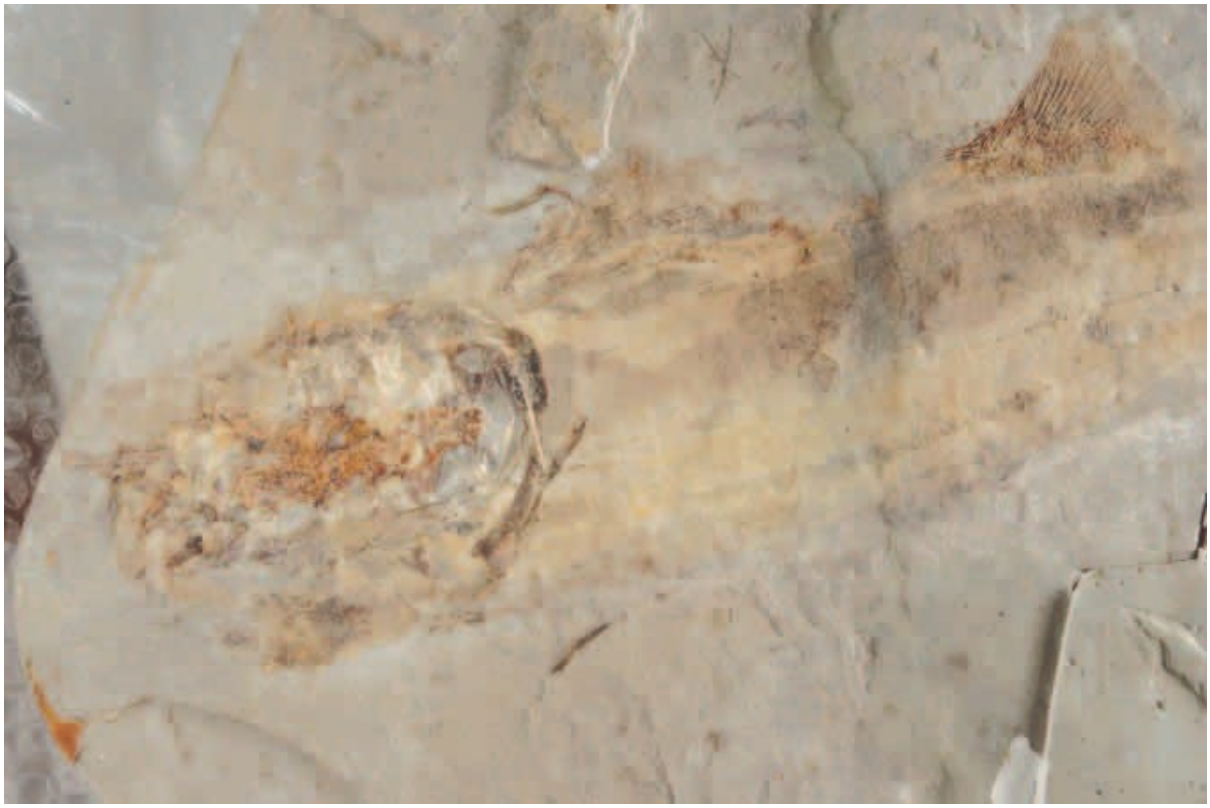

ماهی خاویار

دوره:مسوزوئیک،کرتاسه

عمر:144-127ملیون سال

مکان: سازند جیولونگسونگ،لیاونینگ،چین

فسیلیوجود ندارد که "تکامل ماهی ها" را اثبات کند. همه فسیل ها نشان می دهند که هرگونه به یکباره پدید آمده است.صدها هزار فسیل از بی مهرگان و صدها هزار فسیل از ماهی ها وجود دارد اما حتی یک فسیل حدواسط میان آنها دیده نمی شود.

در بالا تصویر فسیل و نمونه زنده ماهی خاویار را می بینید. آیا کسی می تواند بگوید این دو با هم فرق دارند؟

لاک پشت

دوره:مسوزوئیک،کرتاسه

عمر:146-65ملیون سال

مکان: سازند یگزیان، لیاونینگ،چین

حقیقتی که علم به آن اشاره دارد این است که موجودات زنده تکامل نیافته اند اما طرفداران نظریه داروین این حقیقت را با اصرار شدیدی انکار می کنند. این فسیل با این که قدمت زیادی دارد با نمونه زنده اش هیچ تفاوتی ندارد.

پشهEphemera

دوره:مسوزوئیک،ژوراسیک

عمر:156-150ملیون سال

مکان:بیپیاو،لیاونینگ،چین

پشهEphemera مانند سایر حشرات از آغاز پیدایش ساختارهایش از تغییرات مصون مانده است. تطابق کامل فسیل و نمونه زنده این حشره نیز بر آفرینش صحه گذاشته و تکامل را رد می کند.

دوره:مسوزوئیک،کرتاسه

عمر:125ملیون سال

مکان: سازندیگزیان،لیاونینگ،چین

فسیل سمندر 125ملیون ساله ای که در تصویر می بینید نشان می دهد موجودات هرگز تغییری نکرده اند بنابراین تکامل روی نداده است.

عنکبوت

دوره: مسوزوئیک،ژوراسیک

عمر:156-150ملیون سال

مکان: بیپیاو،لیاونینگ،چین

قدیمی ترین نمونه عنکبوت به 425ملیون سال قبل تعلق دارد که همان عنکبوت آب است اما عنکبوتی که در تصویر می بینید بین156-150ملیون سال عمر دارد وهیچ تفاوتی با عنکبوت های امروزی ندارد داروینیسم نمی تواند این واقعیت را توجیه کند.

خرچنگ ملخ دریایی

دوره:مسوزوئیک، کرتاسه

عمر:125ملیون سال

مکان:سازند یگزیان،لیاونینگ،چین

ملخ دریایی نام نوعی خرچنگ نیز است که در آب های شیرین زندگی می کند.و ملیون ها سال است بدون تغییر به بقای نسل خود پرداخته است. با مقایسه فسیل و نمونه زنده این جانور هیچ تفاوتی ملاحظه نمی شود.

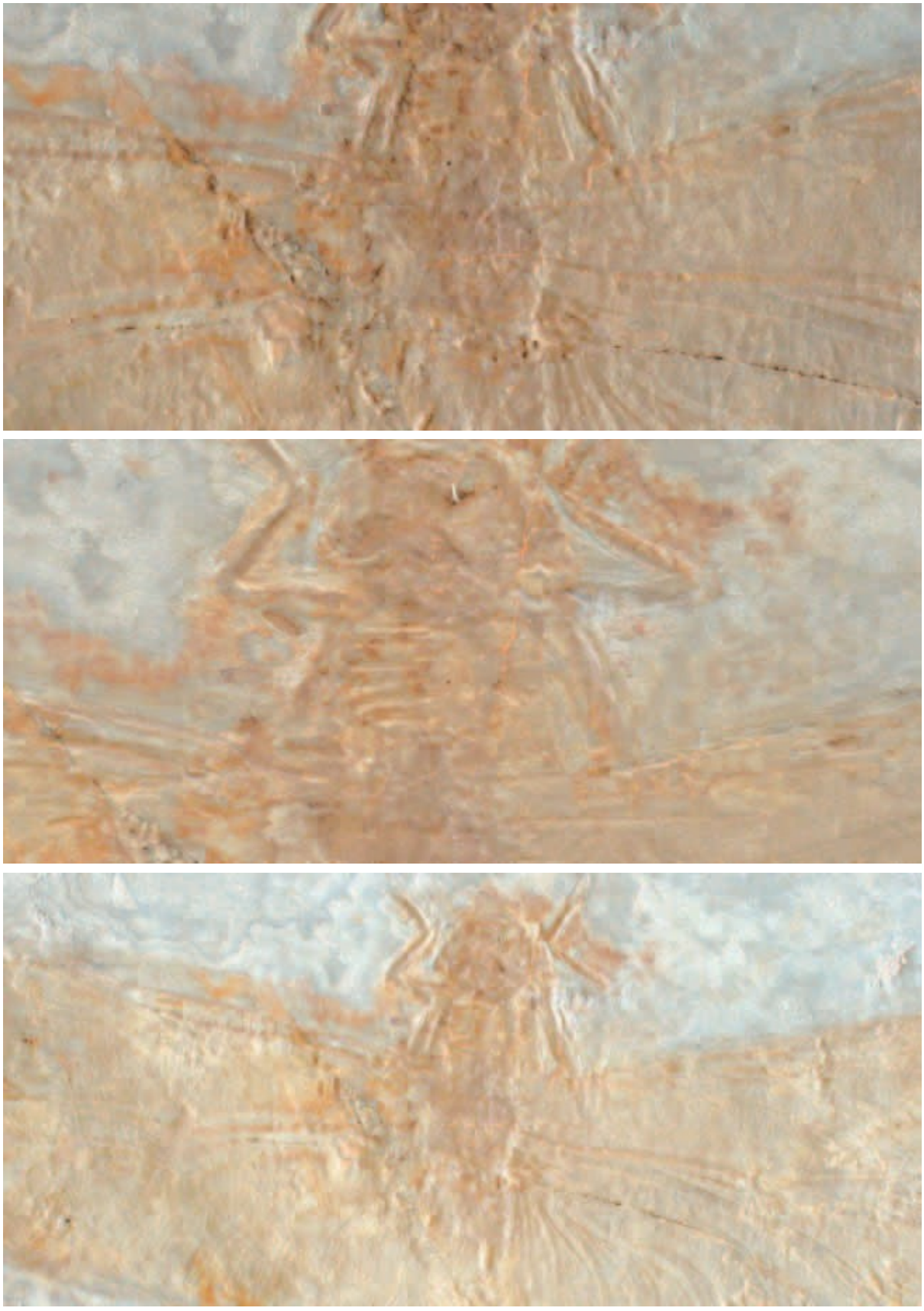

سنجاقک

دوره:مسوزوئیک،ژوراسیک

عمر:156-150ملیون سال

مکان: بیپیاو،لیاونینگ،چین

ساختار بال های سنجاقک که ملیون ها سال است به این شکل محفوظ مانده اند منبع الهام بزرگترین شرکت های هلیکوپترسازی جهان قرار گرفته است. داروینیسم نمی تواند یکسانی فسیل این جاندار با نمونه های زنده اش را توجیه کند.

فسیل لاک پشتی که در عکس می بینید و120ملیون سال قدمت دارد نشان می دهد که لاک پشت نیز مانند سایر موجودات در طول ملیون ها سال تغییری نکرده است.

لاک پشت

دوره:مسوزوئیک،ژوراسیک-کرتاسه

عمر:120ملیون سال

مکان:سازندیگزیان،لیاونینگ،چین

لا پشت با لاک سنگی خود به طور ناگهانی پدید آمده است. برخی از منابع تکامل اینگونه اعتراف کرده اند:" هرچند لاک پشت ها در مقایسه با سایر مهره داران فسیل های بسیار خوبی از خود برجاگذاشته اند اما هیچ فسیل انتقالی ای بین این جانور و خزندگانی که احتمالا اجداد او بوده اند وجود ندارد."

(Encyclopedia Britanica,1992,26/704-705)

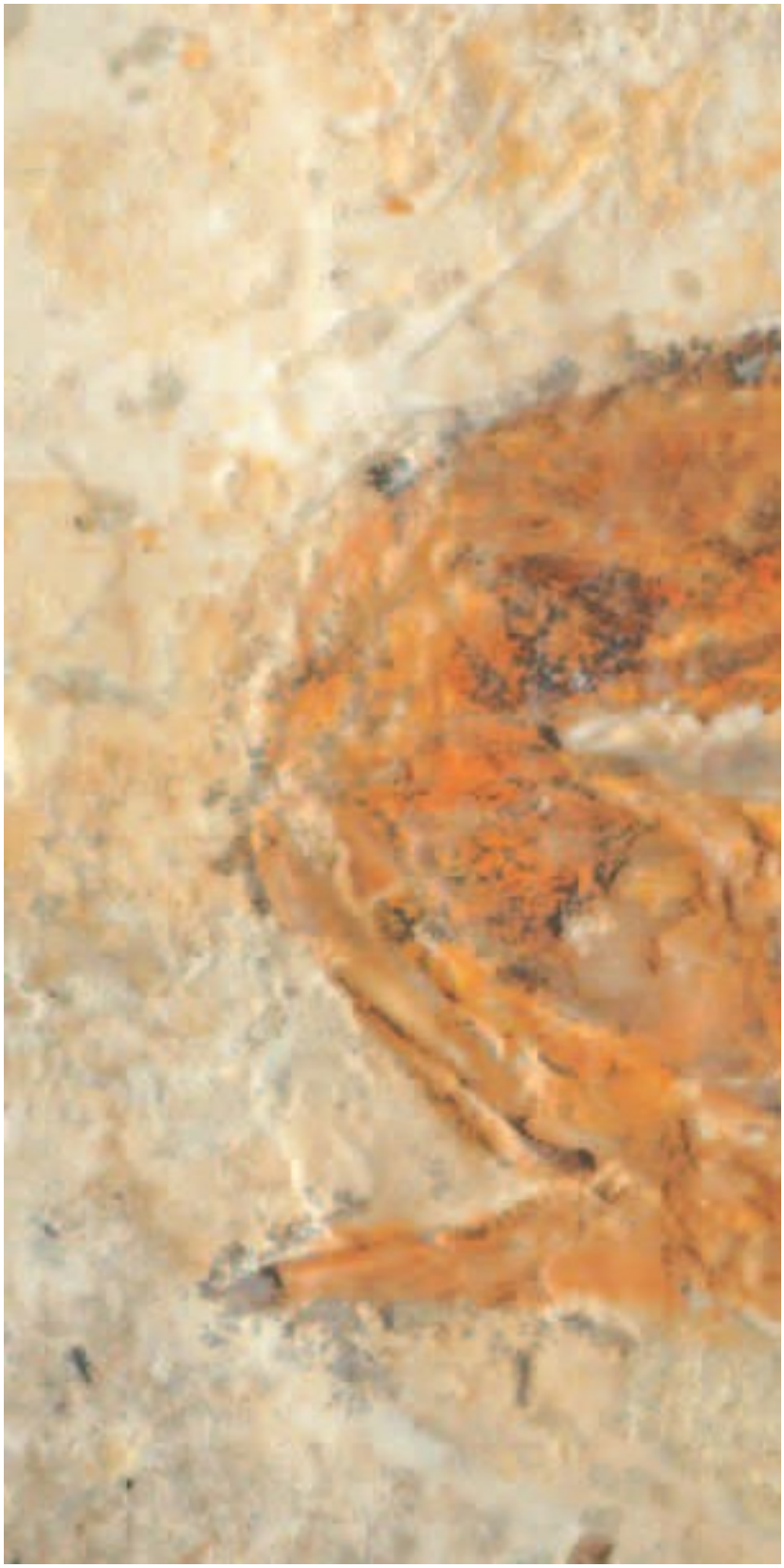

ماهی خاویار

دوره:مسوزوئیک،ژوراسیک

عمر:156-150ملیون سال

مکان: سازند جیوفوتانگ،لیاونینگ،چین

این ماهی عضو خانواده ای است که 20 نوع ماهی را در بر می گیرد. این ماهی بیشتر عمر خود را در دریاها زندگی می کند وگاهی هم به رودخانه ها سر می زند. ماهی خاویار اغلب در اروپا،آسیاو آمریکای شمالی زندگی می کند.

هیچ تفاوتی بین ماهی خاویاری که 156-150ملیون سال قبل می زیسته و ماهی خاویاری که امروز زندگی می کند وجود ندارد. فسیل ها نشان می دهند که قدیمی ترین جد ماهی ها،ماهی و قدیم ترین جد پرندگان پرنده و قدیمی ترین جد انسان ها یک انسان بوده است. لذا همه انواع موجودات زنده ای که می شناسیم با ساختارهای مختلف و بی عیب خود به طورناگهانی پدید آمده اند. موجودات زنده از تکامل به وجود نیامده بلکه آفریده خداوند بلندمرتبه و توانا هستند.

ملخ گیاه

دوره:مسوزوئیک،ژوراسیک

عمر:156-150ملیون سال

مکان:بیپیاو،لیاونینگ،چین

این حشره که 150ملیون سال است ساختارش تغییری نکرده است ادعای داروینیسم را که بر اساس آن موجودات از حالت ابتدائی به حالت کنونی خود تبدیل شده اند رد می کند. چون این موجود نیز با فسیل خود یکسان است.

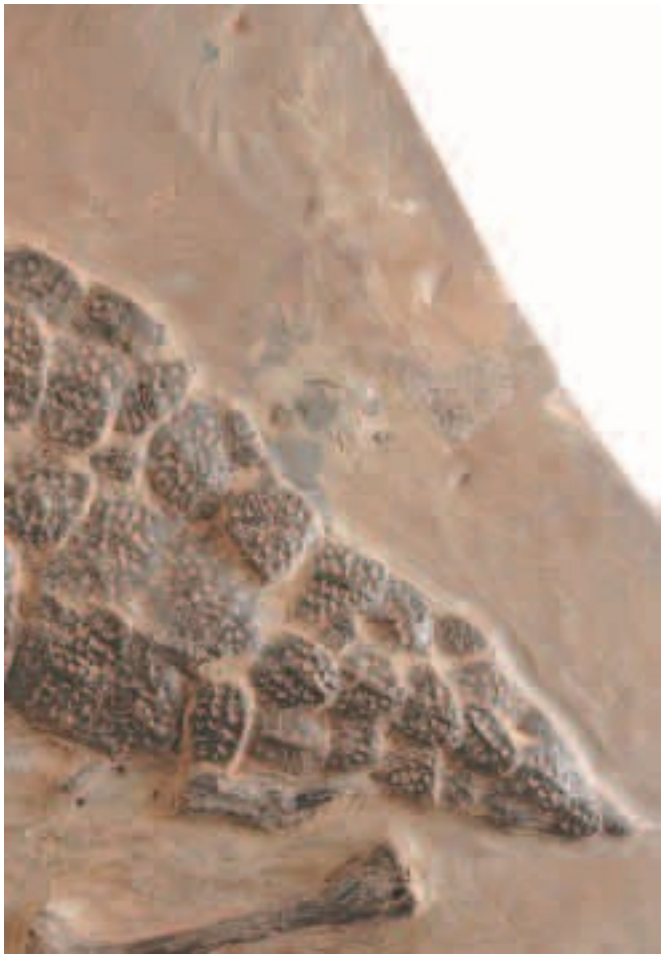

تمساح

دوره:مسوزوئیک،کرتاسه

عمر:100ملیون سال

مکان:آسیا

تمساح ،یک فسیل زنده و به طور ناگهانی پدیدآمده است و بدون آنکه تغییری بکند با گذشت صدها ملیون سال به دوران ما رسیده است(تمساح دارای فسیل هایی است که به 140ملیون سال قبل بر می گردند) نبود تفاوت بین فسیل 100ملیون ساله ای که در تصویر می بینید با تمساح های امروزی با نظریه تکامل درتضاد است.

ماهی خاویار

دوره: مسوزوئیک،کرتاسه

عمر:130ملیون سال

مکان:لیاونینگ،چین

این ماهی 130ملیون سال قبل دارای خصوصیت های امروز خود بوده است و از آن زمان تا کنون تغییری نکرده است. و قبل از آن نیز هیچ فسیل حدواسطی از آن پیدا نشده که نشان دهد از راه تکامل به وجود آمدهاست.

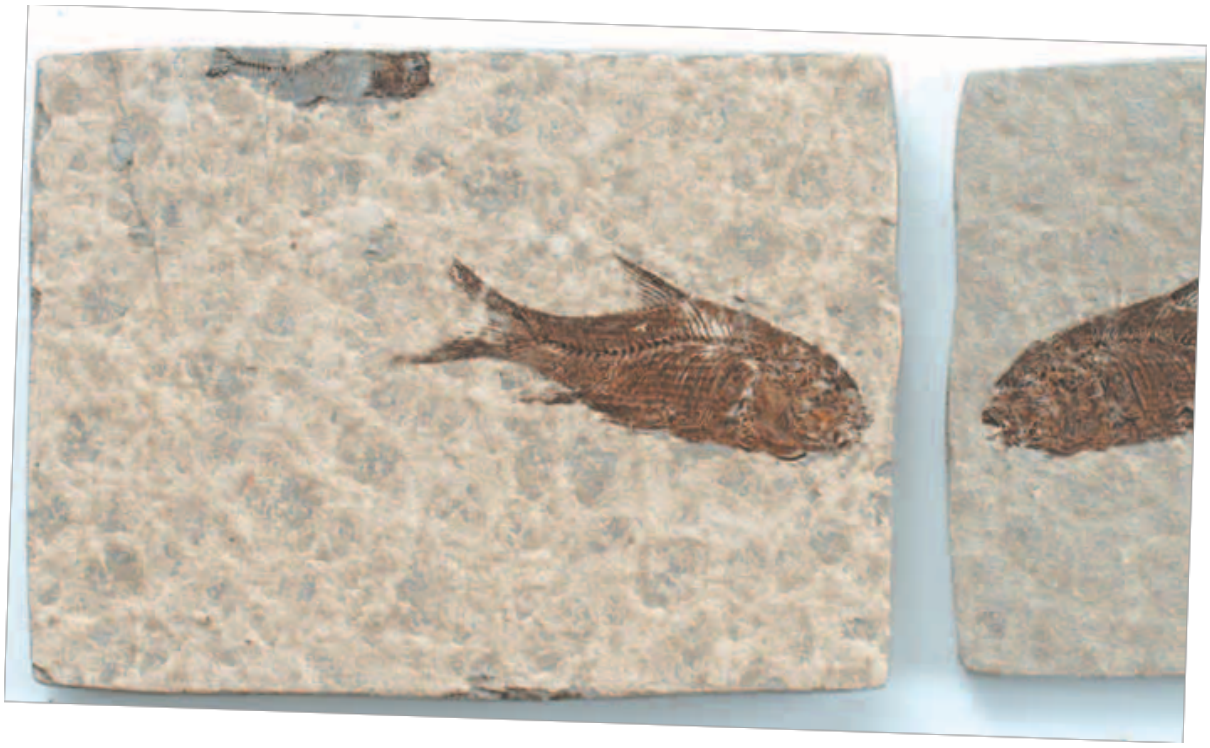

سیاه ماهی

دوره: سینوزوئیک،ایوسینی

عمر:54-37میلیون سال

مکان:هوبای،چین

این ماهی در سواحل اقیانوس اطلس شمالی زندگی می کند و مانند سایر موجودات زنده در طول ملیون ها سال تغییری ننموده و تکاملی پیدا نکرده است. فسیل های این ماهی با خود آن یکسان است. به فسیل فوق توجه کنید.

لاک پشت

دوره: مسوزوئیک،ژوراسیک

عمر:150ملیون سال

مکان:چین

اگر موجود زنده ای در عرض 150ملیون سال تغییری نکرده باشد چگونه می توان ادعا کرد موجودات پیوسته درحال تکامل هستند. لاک پشت هم چون تغییری نکرده ،ارتقا نیافته بلکه آفریده شده است.

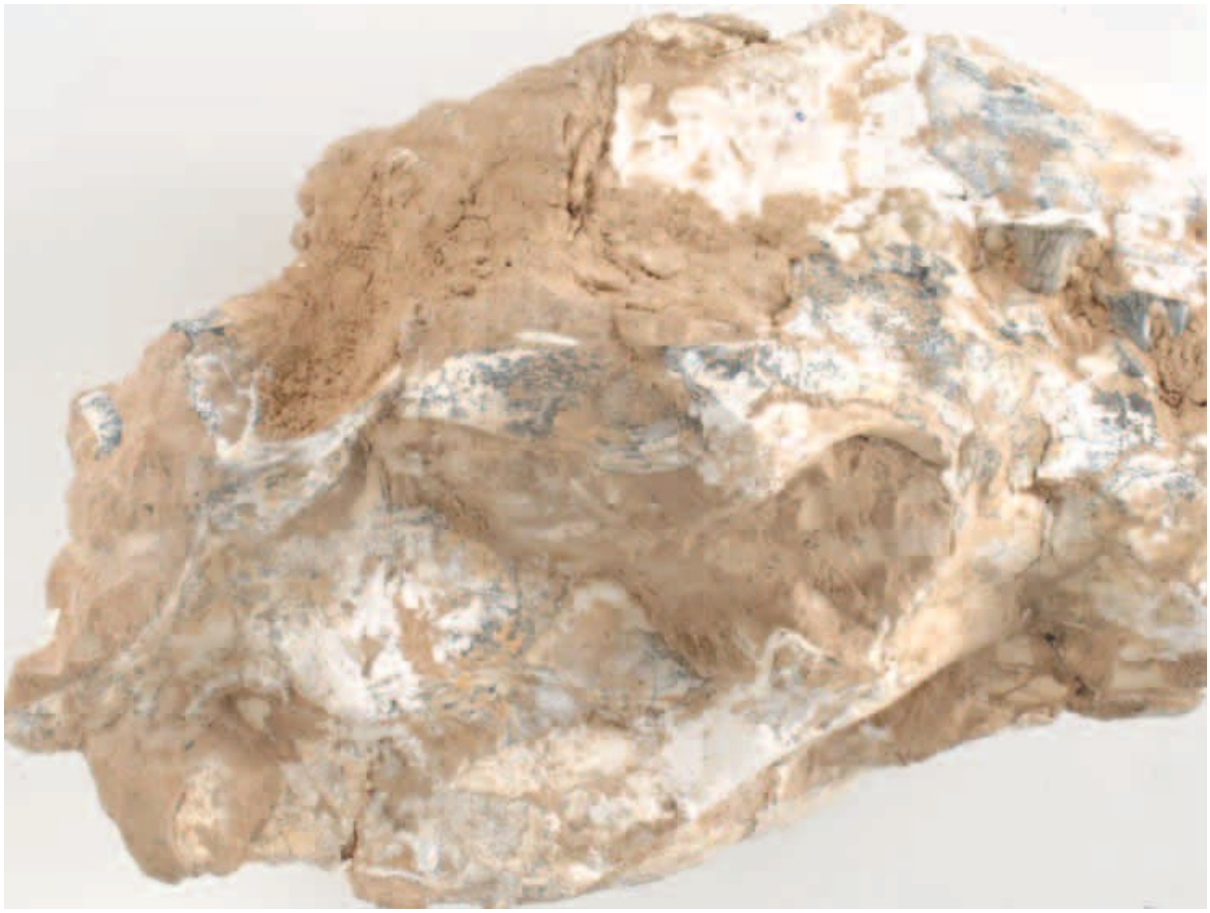

جمجمه کفتار

دوره:سینوزوئیک،دوره میوسینی

عمر:10-5ملیون سال

مکان:ایالت کانسو،چین

کفتار به خانواده Hyaenidaeتعلق دارد این خانواده دارای چهار نوع کفتار است. کفتارها به صورت گروهی زندگی می کنند. هر گروه به طور متوسط هشتاد کفتار را در خود جا می دهد.

این جمجمه که به 10-5ملیون سال قبل برمی گردد دلیلی بر عدم تغییر کفتارهاست.

ماهی خاویار

دوره:مسوزوئیک،کرتاسه

عمر:125ملیون سال

مکان:سازند جیولونکسونگ،لیاونینگ،چین

آرشیوفسیل ها نشان میدهند که ماهی ها نیز مانند سایر موجودات به طورناگهانی برروی زمین پدید آمده اند. ماهی ها با ساختارهای بی عیبشان بدون گذراز مسیر تکامل یکباره آفریده شده اند. فسیل فوق دلیلی براین واقعیت است.

جیرجیرک

دوره:مسوزوئیک،کرتاسه

عمر:125ملیون سال

مکان: سازند یگزیان،لیاونینگ،چین

در طبقه بندی موجودات زنده حشرات در طبقه Insecta که زیرمجموعه بندپایان است قرار می گیرند. قدیمی ترین نمونه حشرات به دوره دوونی (417-354ملیون سال پیش)برمی گردند. ولی در دوره بعدی یعنی دوره کربنی (354-290ملیون سال قبل) تنوع آنها بیشتر شده است. به عنوان مثال جیرجیرک به طور ناگهانی وبا صفات امروزی اش پدید آمده است.Betty Faber از موزه آمریکایی تاریخ طبیعت تاکید کرده است که: "فسیل های جیرجیرک های 350ملیون سال قبل با امروز هیچ تفاوتی نداشته اند"(M.kusinitz, Science World,4/2/1983 p.1)

فسیلی که در تصویر می بینید 125ملیون سال قدمت دارد و نشان می دهد که جیرجیرک ها در طول صدها ملیون سال تغییری نکرده اند.

لارو پشهEphemera

دوره: مسوزوئیک، ژوراسیک

عمر:156-150ملیون سال

مکان: سازند یگزیان،لیاونینگ،چین

پشهEphemera عضو خانواده Efemeropta(موجودات زنده کم عمر) می باشد و عمر آن تنها چند روزیا گاهی چند ساعت است.

در تصویر لارو پشهEphemera را می بینید که با فصیل 150-156ملیون ساله خود تفاوتی ندارد.

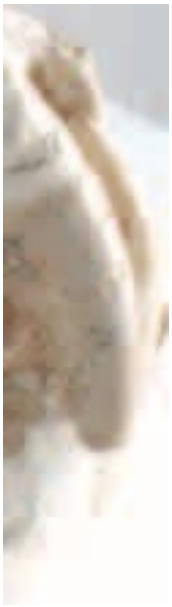

BENGAL TIGERS
Courting tigers rub their cheeks together
Male and female look very similar
CAMOUFLAGE 36
CATS 128
CHEETAHS 136
JAGUARS 217
LEOPARDS 227

جمجمه ببر

دوره:سینوزوئیک، میوسینی

عمر:20میلیون سال قبل

منطقه آسیا

ببر از پستانداران خانواده Felideaاست و80%انواع آن در شبه قاره هند زندگی می کنند. فسیل ببری که می بینید 20میلیون سال قدمت و همه خصوصویت های ببرهای امروزی را دارد.

جمجمه کرگدن

دوره: سینوزوئیک،میوسینی

عمر:20ملیون سال

مکان:آسیا

کرگدن عضو خانواده Rhinocerotidae بوده و اغلب در قاره های آسیا و آمریکا زندگی می کند و در طول ملیون ها سال تغییری نکرده است. جمجمه 20ملیون ساله ای که در بالا می بینید موید همین امر است.

لارو پشهEphemera

دوره:مسوزوئیک،ژوراسیک

عمر:156-150ملیون سال

مکان: سازندیگزیان،لیاونینگ،چین

لاروهای 150-156ملیون سال قبل دقیقا مثل امروز بوده اند. این فسیل نشان می دهد که نظریه تکامل یک سناریوی مخالف با علم است.

نمونه فسیل های استخراج شده از استرالیا

در استرالیا میدان های فسیلی فراوانی وجود دارد که برخی از آنها از سوی سازمان ملل متحد جزو مناطق حفاظت شده اعلام شده اند.

این اعتقاد وجود دارد که استرالیا و قاره قطب جنوب از ابرقاره Gondwanaجدا شده اند. تغییرات آب وهوایی بعد از این جدایی از جمله عوامل تنوع و تراکم حیات در این قاره به شمار می آید. پیدا کردن تعداد زیادی فسیل از میدان های این کشور در شناخت انواع موجودات زنده نقش به سزایی داشته است.معروفترین این میدان ها عبارتند از:

.Riversleigh،Bluff Down،Murgon،Lightning Ridge،Naracoorte

از این میدانها تعداد زیادی فسیل متعلق به دوره سینوزوئیک(از65ملیون سال قبل تا امروز) کشف شده است که از قورباغه های کوچک گرفته تا جانورانی که جثه گاومیش و کیسه کانگرو را دارند در بر می گیرند. درکنار این فسیل ها که برای ما امکان مطالعه تاریخ مهره داران را فراهم می سازد،فسیل هایی از جانداران دریایی دوره قدیمی نیز کشف شده اند(546-251ملیون سال).

AUSTRALIA

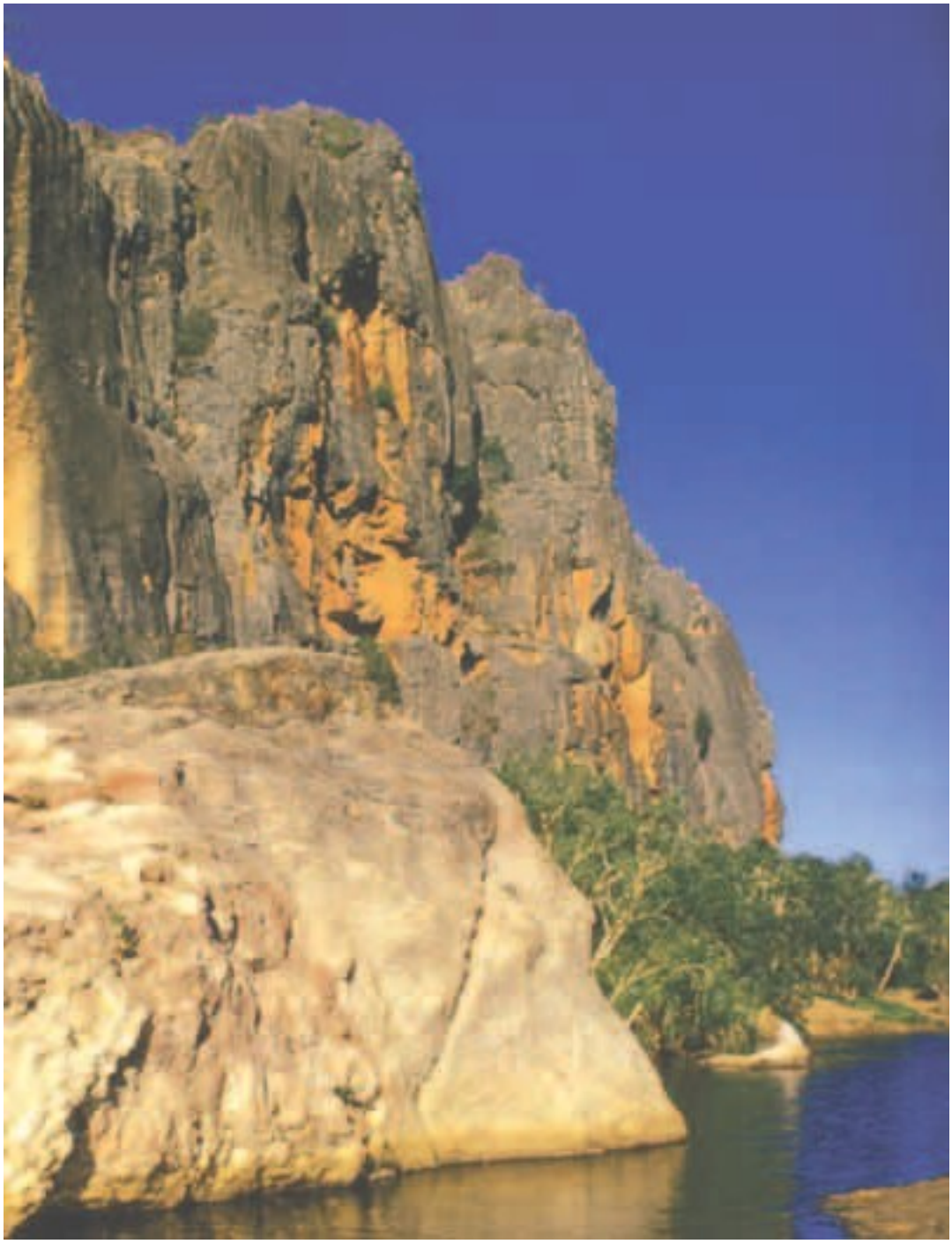

جغرافیای بیولوژیکی استرالیا دارای ویژگی های منحصر به فردی است وحیات جانوری آن عمدتا از خزندگان بزرگ تا کیسه داران را در بر می گیرد. گیاهان استرالیا نیز خاصاینمنطقه هستند و دارای برگ های ضخیم و چسبناک و مقاوم در برابر خشکسالی هستند.

نمونه فسیل های کشف شده از نیوزیلند

بیشتر فسیل های کشف شده در نیوزیلند به جانداران دریایی تعلق دارد و فسیل هایی با کیفیت بالا از انواع جانوران دریایی از این کشور استخراج شده است. اغلب این جانوران در دوران کرتاسه می زیسته اند اما نمونه هایی از آنها نیز در دوره های کمبرین،اردوویچی و پرمین زندگی می کرده اند.

در بین فسیل های نیوزیلند نیز موردی یافت نشده است که نظریه تکامل را تایید کند. بلکه همه شواهد و قراین حاکی از آنند که موجودات به یکباره و با ساختارهای پیچیده به وجود آمده اند یعنی آفریده شده اند و این جانداران در طول ملیون ها سال تغییری نکرده اند.

در این تصویر سنگ های چیست در نیوزیلند را می بینیم که توسط یخ فرسایش پیدا کرده اند. چیست نوعی سنگ دگرگونیست که در هنگام برخورد قاره ها به همدیگر در اعماق زمین تشکیل می شود.

انواع گیاهانی که در منابع حرارتی " Routorua "در نیوزیلند زندگی می کنند از دوران های نخستین تاریخ بدون تغییر به حیات خود ادامه داده اند.

گیاه دم اسبی

دوره:مسوزوئیک،دوره تریاسی

عمر:248-206میلیون سال

مکان:استرالیا

گیاه دم اسبی که در زمان ما زندگی می کند 200میلیون سال قبل نیز به همین شکل بوده است. موجود زنده ای که در طول 200میلیون سال تغییری نیافته و همه خصوصیات آن مصون مانده باشد جایی برای سخن گفتن از تکامل باقی نمی گذارد.

خرچنگ دریایی

دوره:سینوزوئیک،میوسینی

عمر:23-5ملیون سال

مکان: نیوزیلند

فسیل خرچنگ دریایی که ملاحظه می کنید 23-5ملیون سال قبل زندگی می کرده است و چون تفاوتی با خرچنگ های دریایی امروزی ندارد نشان می دهد خرچنگ های دریایی از روزی که به وجود آمده اند تا کنون هیچ تفاوتی نکرده اند و دارای ویژگی های یکسانی بوده اند.

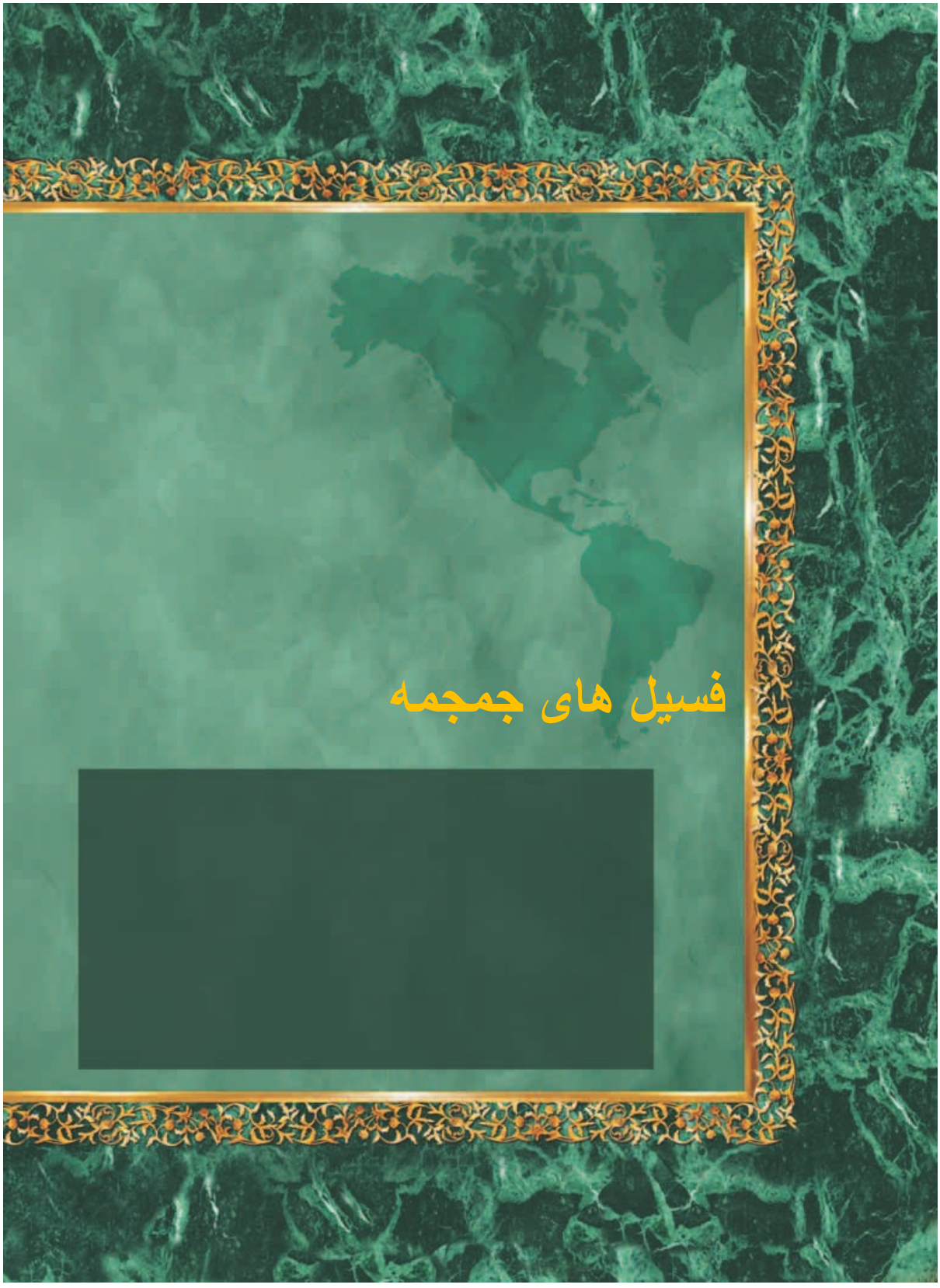
فسیل های جمجمه

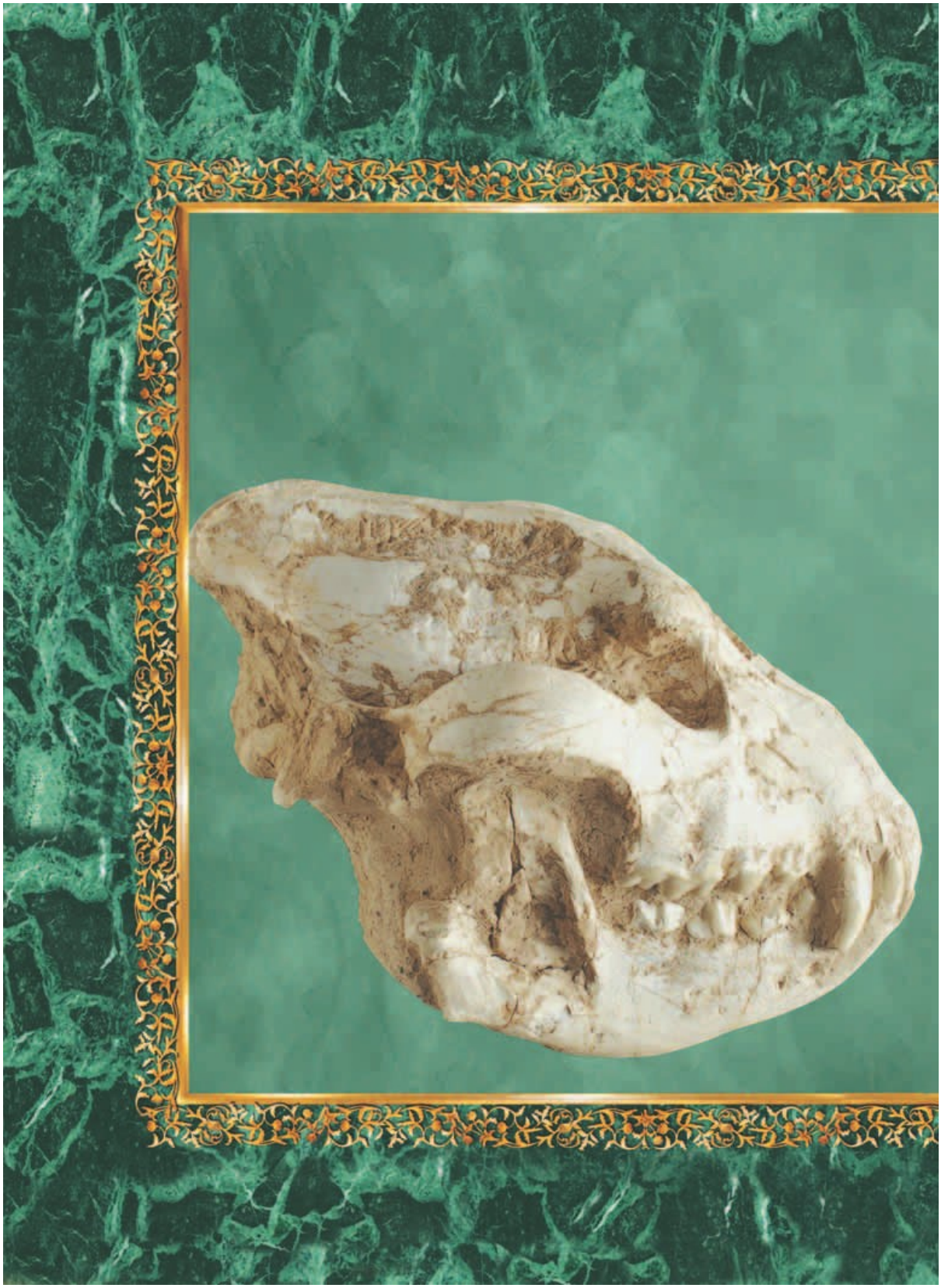

ضربه ای که فسیل های جمجمه به نظریه داروین زدند.

این ادعای داروین که میمون و انسان دارای جد مشترکی هستند توسط اکتشافات علمی زمان ویو پس از او تایید نمی شود. از آن زمان تا کنون که بیش از150سال می گذرد طرفداران این نظریه تمام تلاش خود را به کار بسته اند تا افسانه تکامل تایید شود. اما فسیل های استخراج شده ثابت کرده اند که میمون ها همواره میمون و انسان ها پیوسته انسان بوده اند و میون ها به انسان تبدیل نشده و انسان ها و میمون ها فرزندان یک جد نیستند. و با وجود تبلیغات گسترده داروینیسم و تلاش آن برای تسلط برمحافل آکادمیک بسیاری از دانشمندان این حقیقت را اذعان نموده اند. یکی از این افراد David Pilbeam و یکی از اساتید فسیل شناسی دانشگاه هاروارد است. او معتقد است تکامل انسان گمانی است که به شواهد علمی استنادی ندارد و می گوید: اگر دانشمند باهوشی را که در رشته علمی دیگری متخصص است بیاورید واو را از دلایل ناکافی خود مطلع گردانیم قطعا خواهد گفت:"این موضوع را فراموش کنید دلایل کافی برای ادامه نداریم"(1). ویلیام فیکسکتابی درمورد فسیل شناسی به نامThe Bone Peddlers نوشته است او معتقد است که تکامل انسان را یافته های فسیلی تایید نمی کنند ومی گوید:

"دانشمندان بی شماری می گویند مانباید در مورد اصل انسان شکی به خود راه دهیم. اما ایرادی که به آنها وارد است این است که دلیلی ندارند..."(2)

درمقابل یاس ونومیدی ای که فسیل ها برای داروینیست ها به بار آورده اند تنها کاری که آنها انجام دادند چیدن تکراری ودروغین جمجمه هایی در کنار هم و مطالعه فسیل هایی بودکه مدت ها پیش جعلی بودن آنها به اثبات رسیده بود. اما مطالعاتی که بر روی جمجمه نژادهای مختلف انسان که در گذشته زندگی می کرده اند انجام گرفته نشان داده که آنها همه صفات و خصوصیات امروزی را داشته و آفریده خداوند بوده اند.

همانطور که در فسیل های صفحات قبل دیدیم هرگز تغییری در جسم موجودات روی نداده است ما بر آنیم که نشان دهیم در جمجمه موجودات نیز هرگز تغییری به وقوع نپیوسته است.از نظر داروینیسم حیوانات بی شماری مانند ببر،گرگ،روباه،کرگدن،پاندا،شیرو... در شجره تکامل قرار دارند.اما واقعیت این است که تفاوت ساختاری جمجمه ها لزوما به معنای تکامل آنها نمی باشد. برخی از جمجمههایی که داروینیسم به عنوان شجره نامه تکامل درکنارهم چیده اند به میون هایی تعلق دارند که منقرض شده و برخی دیگر به نژادهای انسانی که اینک از بین رفته اند.

تفاوت جمجمههای نژادهای مختلف انسان یک امر طبیعی است. بنابراین طبیعی است که ساختارپیشانی پاجامیها،انگلیس ها،روس ها،چینی ها، ابورجینی ها(ساکنان اصلی استرالیا)،اسکیموها،سیاه پوست ها،ژاپنی ها و گودی چشم و برآمدگی های ابرو و اندازه جمجمه های آنها با هم تفاوت داشته باشد. اما این تفاوت ها به معنای این نیست که یک نژاد از دیگری تکامل یافته و نژادی را پیشرفته و دیگری را عقب مانده بدانیم. ونژاد ابورجینی تا زمانی که بانژاد های دیگر درنیامیزدهمواره دارای صفات ثابتی خواهد بود و هرچقدر زمان بگذرد بازهم صفات جدید و جمجمه های بزرگتر و خصوصیت های کالبد شکافتی متفاوتی به دست نخواهد آورد.

به عنوان مثال برآمدگی های بزرگ ابرو و پیشانی های مایل به سمت عقب که ازویژگی های جمجمه هـای Homo Erectus که داروینیسم آن هـا را ابـتدائی می دانـند ویژگی ایست که می تـوان آن را در ساکنین اصلی مالزی نیز یافت. بنابراین اگر این گمان درست باشد باید بپذیریم که بومی های مالزی به تازگی از میمون ها تکامل یافته و هنوز انسان کامل محسوب نمی شوند . بنابراین برخی ازویژگی های کالبد شکافتی جمجمه همو ارکتوس که در انسان های امروز هم وجود دارد نشان می دهد که آنها نژاد اولیه نبوده و سناریوی تکامل در خصوص شجره نامه انسان نیز دروغ و افتراست.

خـلاصـه کلام این که نـژاد هـای انـسان که در گـذشـته می زیسته و دارای ویژگی هـای کالـبد شکافتی متفاوتی از انسان های امروز بوده اند دلیلی بر تکامل نیستند. و در هر زمانی نژادهای مختلف انسان دارای ویژگی هـای بـارز و مـتفاوت کالـبد شکافتی بـوده انـد. بـنابـراین جـمجمه آمـریکایی هـا،ژاپنی ها،ابورجینی ها،اسکیموها،سیاه پوستان و پاجامایی ها یکسان نیست. و این واقعیت دلیل براین نیست که نژادی پیشرفته و دیگری عقب مانده و یا پست تر از آن است. اگر هزاران سال دیگر جمجمه یک آمریکایی را که 190 سانتیمتر طول دارد و در قرن 21 زندگی می کند بیابند و در عین حال جمجمه یک ژاپنی معاصر وی را که فقط 160سانتیمتر طول دارد کشف کنند متوجه تفاوت های زیادی بین این دو و در راس آن اندازه جمجمه آنهاخواهند شد. آنها شاید بگویند که آمریکایی ها در نردبان تکامل موجوداتی پیشرفته تر بوده اند اما قطعا این تفسیر اشتباه خواهد بود.

از این گذشته اندازه جمجمه ارتباطی با هوش و ذکاوت ندارد. برخی از انسان ها دارای جسمی کامل و به اصطلاح پیشرفته اند اما از لحاظ عقلی عقب مانده اند. و از طرف دیگر انسان هایی با جسم و جمجمه کوچک وجود دارد که بسیار هم با هوشند. از این رو چیدن جمجمه ها از کوچک به بزرگ و ادعای این که میزان هوش و ذکاوت آنها نیز به همین ترتیب بوده به هیچ وجه صحیح نیست.

تفاوت اندازه جمجمه به معنای تفاوت در هوش و استعداد نیست. و انسانی که فعالیت های پیچیده ذهنی ای را در طول حیاتش تجربه می کند جمجمه اش بزرگتر نخواهد شد بلکه هوش او بیشتر می شود. هوش نیز مطابق با سیستم های داخل مغز تغییر خواهد کرد و نه مطابق با اندازه جمجمه.(3)

فسیل جمجمه کرگدن 20میلیون ساله

فسیل جمجمه ببر 20ملیون سال قبل

تا کنون تغییری در جمجمه هیچ موجود زنده ای روی نداده است

جمجمه موجودات زنده و ساختار آن مانند سایر اندام های بدن در هیچ یک از موجودات تغییر نکرده است. انسان نیز همانند دیگر جانداران تکامل پیدا نکرده و همواره صفت های کنونی را دارا بوده است و جمجمه هایی که تکاملی ها به عنوان دلیلی بر نظریه خود ارایه می دهند یا به میمون های منقرض شده تعلق دارد و یا به نژادهای ازبین رفته انسان که در گذشته زندگی می کرده اند.

فسیل ماهی گل آب(Mudskipper) که37-54ملیون سال عمر دارد.

فسیل قورباغه ای که 50میلیون سال عمر دارد.

فسیل ملخی که 108-92میلیون سال قبل می زیسته است.

خرگوشی که 30ملیون سال قبل می زیسته است.

فسیل ماهی خاردار 54-37میلیون ساله

فسیل زنبور 48-37میلیون سال قبل

فسیل شاه ماهی که48-37میلیون سال قبل می زیسته است.

فسیل حشره عصبیه الاجنحه که125ملیون سال قدمت دارد.

تفاوت جمجمه های نژادهای مختلف انسان

طبیعی است که بنیه جمجمه ژاپنی هاو سیاه پوست ها و همچنین جمجمه اسکیمو ها و آلمانی ها متفاوت باشد اما این امر به این معنا نیست که نژادی نسبت به دیگری تکامل یافته و یا عقب مانده باشد. واضح است که این ادعا دلیلی علمی به حساب نمی آید. بلکه این امر به معنای تنوع در آفرینش خداوند و قدرت او براین کار است.

اصل عدم تغییر انواع جاندران در مورد انسان نیز صادق است. یعنی همانطور که هیچ تغییری در ساختار جمجمه ده ها هزار موجود زنده در طول ملیون ها سال تغییری نکرده جمجمه انسان ها نیز ثابت مانده است. همانگونه که ماهی ها،پرندگان و خزندگان پیوسته به شکل کنونی خود بوده اند انسان ها نیز همواره صفات خود را حفظ کرده اند. در هیچ یک از اعضای موجودات چیزی وجود ندارد که بتوان آن را "تکامل از حالت ابتدائی به حالت پیشرفته "نامید.

هرگاه تکاملی ها در مورد تکامل انسان حرف می زنند حجم جمجمه های کشف شده،برآمدگی های ابرو و وسعت پیشانی را پیش می کشند. و سپس هوش و مهارت های دستی صاحبان آن جمجمه هارا زیر سوال می برند. اما واقعیت این است که انسان ها پیوسته انسان و میمون ها همواره میمون بوده اند. انسان به موجب عقل،هوشیاری و شخصیت و همه ویژگی ها و صفات برتری که خداوند به او عطا نموده ازخلقتجداگانه ای برخورداروازاولین لحظه آفرینش تا کنون همواره انسان بوده است. این واقعیت را علم و عقل ثابت کرده اند.

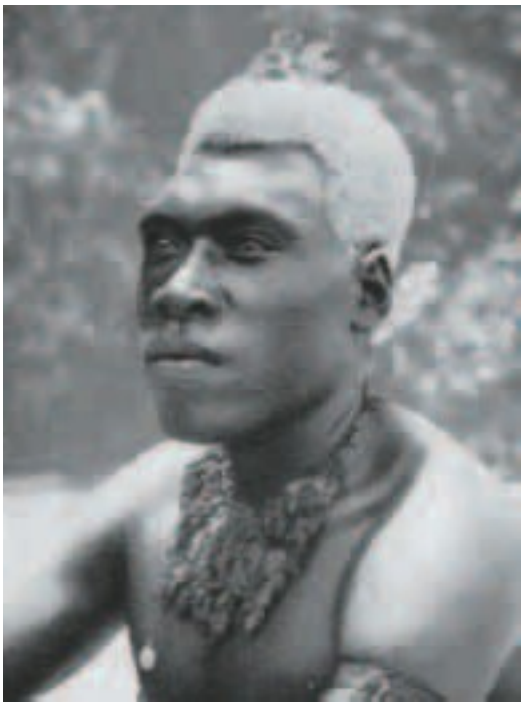

ویژگی های موجود در انسان راست قامت(Homo Erectus) که برآمدگی ابروها و بزرگی جمجمه و عقب رفتن پیشانی باشد امریست که می توان آن را در برخی ازنژادهای انسان امروزی یافت به تصویر این مرد مالزیایی توجه کنید.

نژاد هندو ها همیشه به شکل کنونی خود باقی خواهد ماند مگر آنکه با نژاد دیگری درهم آمیزد و یک انسان اروپایی نیزهرگز تغییر نخواهد کرد و به نژااد دیگری تبدیل نخواهد شد. هرچقدر هم زمان بگذرد نژادها صفتهای جدیدی کسب نخواهند کرد و در نتیجه تکامل نخواهند یافت و حجم جمجمه هرگز از آنچه اینک هست بزرگتر نخواهد شد و خصوصیت های کالبد شکافتی بیشتری به دست نخواهد آورد.

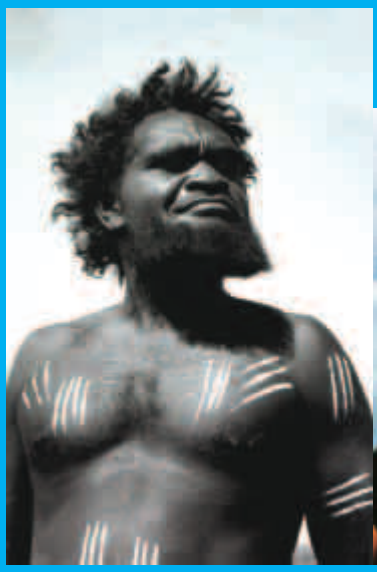

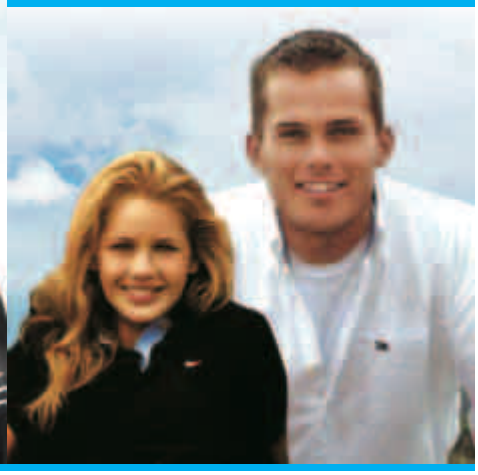

توانایی میمون ها در تقلید به این معنا نیست که آنها به بشرتبدیل می شوند.

از جمله دلایلی که داروینیسم کوشیده تا به عنوان دلیلی برتکامل انسان از میمون ارائه دهند توانایی برخی از میمون ها در تقلید است. آنها قادرند تا حرکاتی را که پیش روی آنها انجام می شود تقلید کند و می تواند با آموزش و تمرین انواع شکل ها را از هم تشخیص وعکس العمل های نسبتا هوشمندانه ای را از خود نشان دهد. اما این بدین معنا نیست که آنها روزی به انسان تبدیل می شوند و اگر اینگونه می بود سایر حیواناتی که به هوش و ذکاوت معروفند با گذشت زمان به انسان تبدیل می شدند. به عنوان مثال طوطی ها می توانند با آموزش مربع را از دائره و رنگ قرمز را از آبی تشخیص دهند و می تواند اشیاء را به ترتیب مطلوبی در کنار هم بچینند. طوطی ها یک توانایی فوق العاده نیز دارند که میمون ها از آن محرومند این توانایی عبارت است از سخن گفتن و تقلید صدا. از این رو بر اساس گمان های غیر منطقی داروینیسم احتمال تکامل طوطی ها به انسان بسیار بیشتر است.

موجود زنده دیگری که به هوشمندی و ذکاوت معروف بوده روباه است از این رو بنابه افکار نامعقول و غیر منطقی نظریه تکامل می بایست حجم جمجمه روباه ها با گذشت زمان افزایش یافته و به موجوداتی به هوشمندی انسان تبدیل شوند.اما این امر هرگز به وقوع نپیوسته و روباه ها علی رغم هوشمندی فراوان همواره روباه باقی مانده اند. برخی از اشخاص آکادمیک این افسانه غیر منطقی را به طرزی عجیب و جدی توجیه می کنند وبرای توضیح آن اصطلاحات علمی و لاتین به کار می برند. اما هرچقدر هم میمون ها مهارت های دستی و هوش خود را تقویت و هراندازه که می خواهند تقلید کنند هرگز به انسان تبدیل نخواهند شدو همواره میمون باقی مانده و می مانند. و انسان به دلیل اینکه خداوند او را محترم آفریده از لحظه اول آفرینش دارای عقل،هوشیاری و شخصیت و همه ویژگی های منحصر به فرد خود و همواره انسان بوده است و این حقیقتی است که علم آن را ثابت می کند.

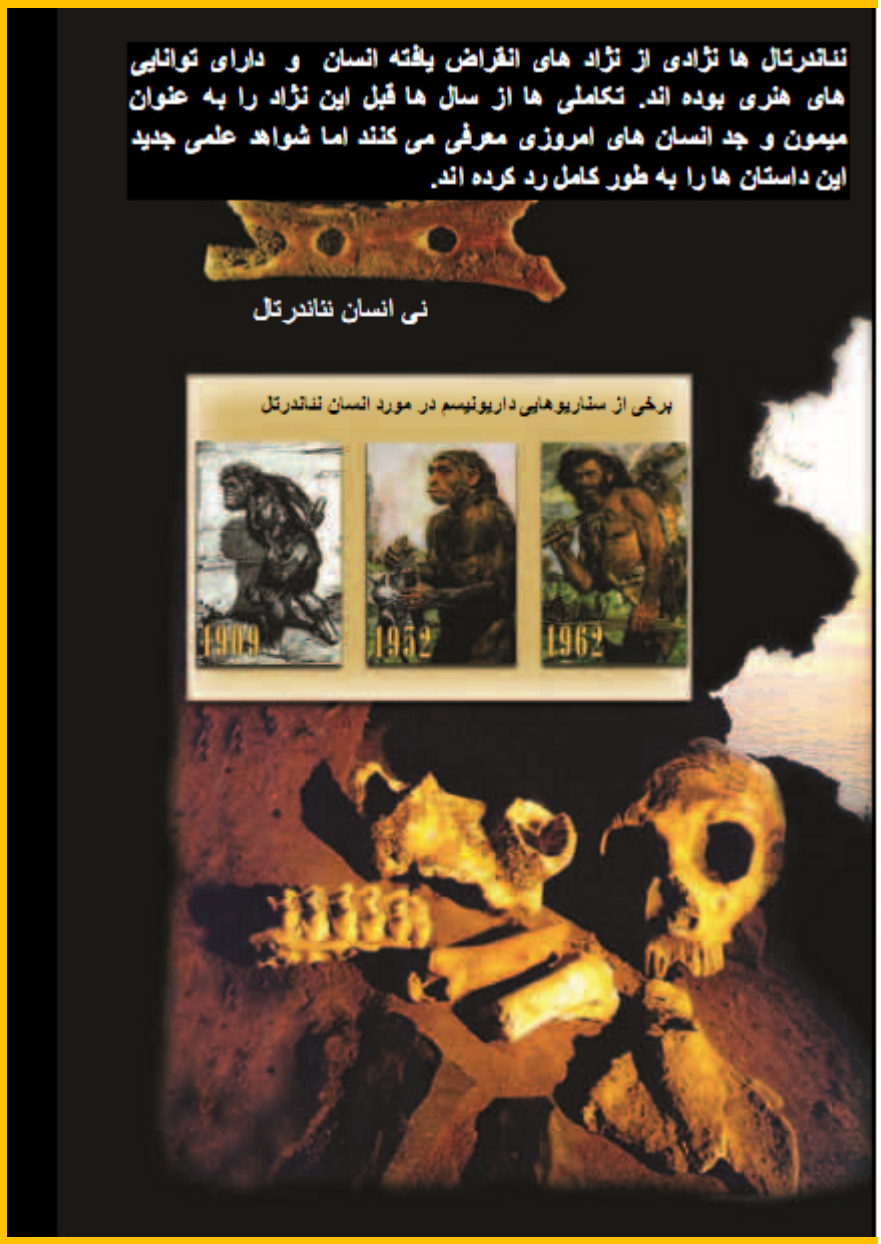

گوناگونی نژاد های بشر که در گذشته می زیسته اند دلیل تکامل نیست

نئاندرتال ها انسان هایی بودند که 100هزارسال قبل به طور ناگهانی در اروپا پدید آمده و حدود 35هزار سال قبل نیز یا از بین رفته و یا با نژادهای دیگر مخلوط شده اند. درمقایسه با انسان امروزی آنها فقط از استخوانبندی نسبتا قوی تر و جمجمه ای بزرگ تر برخوردار بوده اند. اکتشافات علمی نشان داده که آنها از نظر فرهنگ و هوش یک نژاد بشری بوده وتفاوتی با آنها نداشته اند.

انسان Cro-magnon هم 30 هزار قبل می زیسته و دارای جمجمه ای گنبدی شکل و صورتی پهن بوده است. جمجمه این نوع انسان با حجمی بیش از1600سانتیمتر مکعب از جمجمه انسان های امروزی کمی بزرگتر بوده است. این جمجمه ها دارای برآمدگی های ابروی بزرگ و در قسمت پشت آن بر آمدگی ای مشابه با انسان های نئاندرتالی بوده است. تفاوت های فیزیکی نئاندرتال ها و کروماگنون ها را می توان بین نژادهای کنونی نیز یافت. همانگونه که تفاوت های بنیه آمریکایی ها و اسکیموها یا اروپایی ها و آفریقایی ها دلیل براین نیست که برخی از آنها ابتدائی و برخی دیگر پیشرفته اند به همان ترتیب نمی توان تفاوت های ساختاری نژادهای گذشته را دلیل بر عقب ماندگی و شباهت آنها به میمون دانست. این نژادها از طریق ازدواج و درهم آمیختن با

نژادهای دیگر و یا انقراض از صحنه تاریخ محو شده اند. اما این نژادها به هیچ وجه ابتدائی و نیمه میمون نبوده بلکه انسان های کاملی بوده اند.

ونژاد ابورجینی(ساکنین اصلی استرالیا) چون با نژادهای دیگر درهم نیامیخته است همواره ویژگی های خود را حفظ کرده است و به عنوان مثال به نژاد ساکنین اروپای غربی تبدیل نشده است. هرچقدر هم زمان بگذرد این انسان ها هرگز به نحوی تکامل نمی یابند که دارای ویژگی های متمایزی شوند و اندازه جمجمه هایشان از آنچه که اینک هست بزرگتر نخواهد شد و ویژگی های کالبد شکافتی مختلفی را به دست نخواهند آورد.

افسانه تکامل انسان مملو از دروغ است.

در طول تاریخ بیش از 6000نوع میمون می زیسته که بخش بزرگی از آنها منقرض شده اند. امروزه 120نوع از آنها زنده اند. گونه های انقراض یافته میمون که حدود 6000نوعند به منبع مهمی برای تکاملی ها برای فریفتن افکارعمومی تبدیل شده است. آنها فسیل های این میون های انقراض یافته را به عنوان دلیل تکامل ارایه کرده و آن ها را با تفسیر های از پیش تعیین شده می آرایند. آنها سال هاست که از این روش برای افزودن طرفداران خود بهره می گیرند. ما می توانیم برخی از دلایل دروغینی را که داروینیست ها ارایه داده اند برشماریم.

1-انسان پیلت داون(Piltdown) که چارلز داوسون (Charles Dawson) سال1912آن را پیدا و ادعا کرد 500هزار سال عمر دارد. داروینیست ها سال ها آن را به عنوان دلیلی بر تکامل می دانستند. اما مطالعاتی که بعدا انجام شد جعلی بودن آن را به اثبات رساند. جمجمه انسان پیلت داون به مردی که 500سال قبل می زیسته است و فک آن به گوریل اورنگتون معاصری متعلق بود. آنها دندان های انسان را در این فک کاشته بودند و اضافه ها را تراشیده و در دی کرومات پتاسیم غوطه ورساخته بودند تا قدیمی بنماید.

2-در سال 1922Henry Fairfield Osborn مدیر موزه آمریکایی تاریخ طبیعت اعلام کرد که فسیل دندان آسیابی که به دوره پالئوسینی تعلق دارد یافته است. به گمان وی این دندان آسیاب دارای صفات مشترک بین انسان و میمون بود از این رو آن را مرد نبراسکا نامیدند!! از روی همین دندان تصاویری از بدن و جمجمهاینمرد خیالی و حتی خانواده و محیط زندگی اش را نیز رسم کردند. اما در سال 1927 سایر قسمت های استخوانبندی این فسیل را کشف کردند بر اساس این اجزا مشخص شد که این دندان آسیاب به یکی از انواع منقرض شده خوک آمریکایی تعلق داشته و اسم آن

Prosthennops بوده است.

3-یکی دیگر از دروغ های افسانه تکامل که مدت بسیار طولانی استمرار پیدا کرد Ramapithecusبود. این نام به فسیلی اطلاق شد که مثلا اولین انسان تکامل یافته از میون بوده که 14 ملیون سال قبل زندگی می کرده است. این فسیل سال1932 در هندوستان کشف شد و داروینیست ها به مدت 50سال بر روی آن مانور دادند. اما پژوهش ها نشان دادند که دندان های این فسیل از هر لحاظ مانند دندان های شامپانزه های کنونی است. یکی از انواع میمون به نام بابون در کوهستان های اتیوپی زندگی می کند و مانند راماپتکوس دارای صورتی کوچک و گود و دندان های ریز و برنده ای شبیه به دندان های دیگر میمون هاست. در مقاله ای تحت عنوان" بشریت جد خود را از دست می دهد" که در مجله Science منتشر شد آوردند که" راماپتکوس چیزی بیش از یک اورانگتون انقراض یافته نیست".

4- فسیل دیگری در نزدیکی دریاچه Turkana واقع در کنیا کشف و به همین نام شهرت پیدا کرد. داروینیست ها مدت ها کوشیدند تا آن را دلیلی بر تکامل انسان معرفی کنند اما بعدا روشن شد که این فسیل هرگز تفاوتی با انسان های امروزی نداشته است. Alan Walker دانشمند فسیل شناس آمریکایی در این باره گفته است:"یک دانشمند متخصص در کالبد شکافی نمی تواند تفاوتی بین این فسیا و انسان امروزی بیابد"(4)

کودک تورکانا نوع حد واسط بین میمون انسان نبوده بلکه از هر لحاظ انسان محسوب می شود.

5-Lucyاسم فسیل معروفی است که دونالد جانسون دانشمند آنتروپولوژی آمریکایی در سال 1974کشف کرد. بسیاری از داروینیست ها گمان می کردندکه لوسی نمونه حدواسطی بین انسان و میمون است. اما پژوهش های سال ها بعد نشان داد که لوسی یک میمون انقراض یافته است. این نوع میمون ازخانواده Australopithecus بوده که ثابت شده است ارتباطی با تکامل انسان ندارد. مغز این نوع میمون هم اندازه با مغز شامپانزه هاست. همانطور که قفسه سینه و دو استخوان فک آن هم اندازه با شامپانزه بوده است ساق ها و ذراع های آن نیز نشان می دهد که مانند شامپانزه های زنده راه می رفته است و استخوان لگن آن نیز به استخوانلگن شامپانزه ها شباهت دارد.(5)

6-ریچارد لیکی جمجمه ای 2.8ملیون ساله کشف و نام آن را KNM-ER1470 نهاد و سروصدای بسیاری برپا و ادعا کرد که این بزرگترین اکتشاف تاریخ آنتروپولوژی است. این فسیل جمجمه ای کوچک مانند استرالوپیتکوس اما چهره ا مشابه با انسان داشت اما بعد از مدتی مشخص شد که صورت شبیه به انسان اسن فسیل که مدت ها برجلد مجله ها قرار می گرفت حاصل اشتباهی بود که چه بسا به طور عمدی در حین جمع آوری فسیل مرتکب شده بودند. بنابراین این فسیل اکتشافی نشد که نظریه تکامل را تایید کند بلکه به یکی از نمونه های بیشماری از فسیل ها تبدیل گردید که ناتوانی داروینیست ها را مشخص کرده است.

تعداد نیرنگ ها و دروغ هایی که تکاملی ها به کار بسته اند بسیار بیشتر از اینها بوده و همه خبر های مختلفی را که در مورد جد انسان به چاپ رسیده است دربر می گیرد. دست آوردهای علمی داستان تکامل انسان از میمون را به کلی رد می کنند. فسیل های برخی از این جمجمه های بی شمار را ارایه کردیم. این جمجمه ها از جمله دلایلی است که نشان می دهد در طول تاریخ هیچ جانداری به جاندار دیگر تغییر نیافته بلکه همه موجودات دائما با صفاتی که ما می شناسیم وجود داشته اند. در کنار این دلایل توضیحاتی را می آوریم که فرضیات غیر منطقی داروینیسم و مشکلات آن را روشن می سازد. به عنوان مثال از داروینیسم که گمان می کنند موجودات زنده به مرور کامل تر می شوند می پرسیم:چگونه عدم تغییرصفات را که در همه موجودات به روشنی مشاهده می شود تفسیر می کنید؟ این نظریه همچنین نمی تواند توضیح دهد که اگر میمون ها به مرور تکامل یافته و به انسان تبدیل شده اند چرا دیگر موجودات مسیر مشابهی را طی نکرده اند و به موجوداتی موازی انسان تبدیل نشدند به طور مثال چرا خرس ها تصمیم نگرفتند بر روی دو پا راه بروند؟ یا چرا روباه های با هوش تکامل پیدا نکردند و به استاد تبدیل نشدند؟ و یا چرا پانداها به هنرمندانی تبدیل نشدند که قادر باشند کارهای خارق العاده انجام دهند. تکامل که روزی به عنوان یک نظریه علمی مطرح بود در اصل یک ایدئولوژی غیرمنطقی است. اینک روشن شده که داروینیسم بزرگترین افتضاح تاریخ علم و براساس

خرافات و گمان های باطلی که کاملا با عقل ومنطق درتضادند بنا نهاده شده است.جهان در قرن بیست و یکم به شکل واضح تری به سقوط نظریه داروین اعتراف خواهد کرد.

1. تفاوت های کالبد شکافتی فراوانی بین پاهای انسان و میمون وجود دارد. به عنوان مثال:انگشتان پاهای میمون درازترند همچنین کف پاهای میمون برخلاف انسان فاقد انحنااست.

2-بالاتنه انسان عمود است و به صورت قائم بر روی دوپا راه می رود این طرزراه رفتن منحصر به انسان است. اما بالاتنه میمون ها در حین راه رفتن رو به جلو مایل می شود و ازدستان خود نیز استفاده می کند. این شکاف کالبدشکافتی را نمی توان با هیچ چیز پرکرد.

3-همانگونه که در تصویر می بینید در دست میمون ها انگشت میانی دراز نیست . این یکی از ویژگی های بارز دست انسان است. این تفاوت ها کافیست تا ثابت کند انسان ها و میمون ها از جد مشترکی تکامل نیافته اند

.

. Richard E.Leakey , The Making of Mankind , Michael Josef Limited , London , 1981 , P.43 -1
William R.Fix , The Bone Peddlers, Macmillan Publishing Company : New York , 1984 , PP. 150 – -2
.153
. Marvin Lubenow , Bones of Contention , Grand Rapids , Baker , 1992 , P. 136 -3
. Marvin Lubenow , Bones of Contention , Grand Rapids , Baker , 1992 , P. 83 -4

Richard Allan & Tracey Greenwood , Primates and Human Evolution in the textbook : Year 13 -5 .Biology , 1999
. Student Resource and Activity Manual , (Biozone International , Printed in New Zealand .) P.260

جمجمه روباه

دوره:سینوزوئیک،دوره ایوسینی

عمر:6/8ملیون سال

مکان:چین

مکان:چین

تکاملی ها می پندارند که انسان از میمون های موهومی تکامل یافته است و شماری از جمجمه ها را به عنوان دلیلی بر تایید نظریه خود ارایه می دهند. همه جمجمه هایی که در سناریو های خود می آورند یا به انواع انقراض یافته میمون تعلق دارد و یا به نژادهایی از انسان که در گذشته می زیسته و اینک از بین رفته اند. اگر جمجمه هیچ موجود زنده ای در طول تاریخ تغییر نکرده باشد بنابراین این گمان که میمون ها این مسیر پرپیچ و خم را طی کرده اند و به انسان تبدیل شده اند فقط یک نیرنگ است.

به عنوان مثال جمجمه روباه در طول تاریخ هیچ تغییری نکرده است. این را می توان از روی جمجمه 6/8ملیون ساله مقابل دریافت. و هیچ گاه روباه ها برای افزایش هوش و ذکاوت خود جمجمه اش را بزرگتر نکرده است. بلکه روباه ها،گرگها،شیرها و میمون ها همیشه به شکل کنونی خود بوده اند. بنابراین این گمان که گونه ها از یکدیگر مشتق شده اند و این که پدربزرگ انسان میمون موهوم بوده است چیزی بیش از یک دروغ نیست.

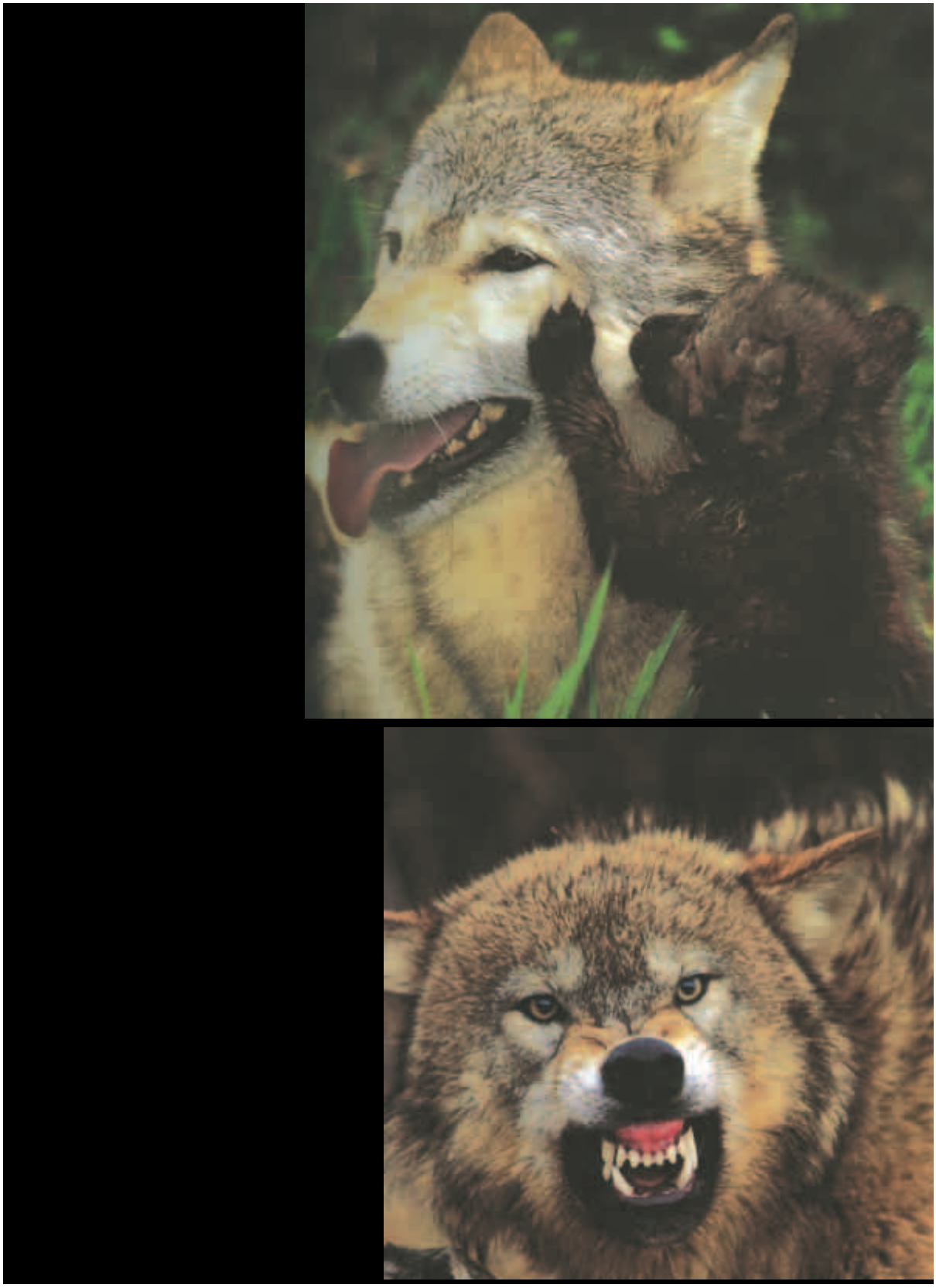

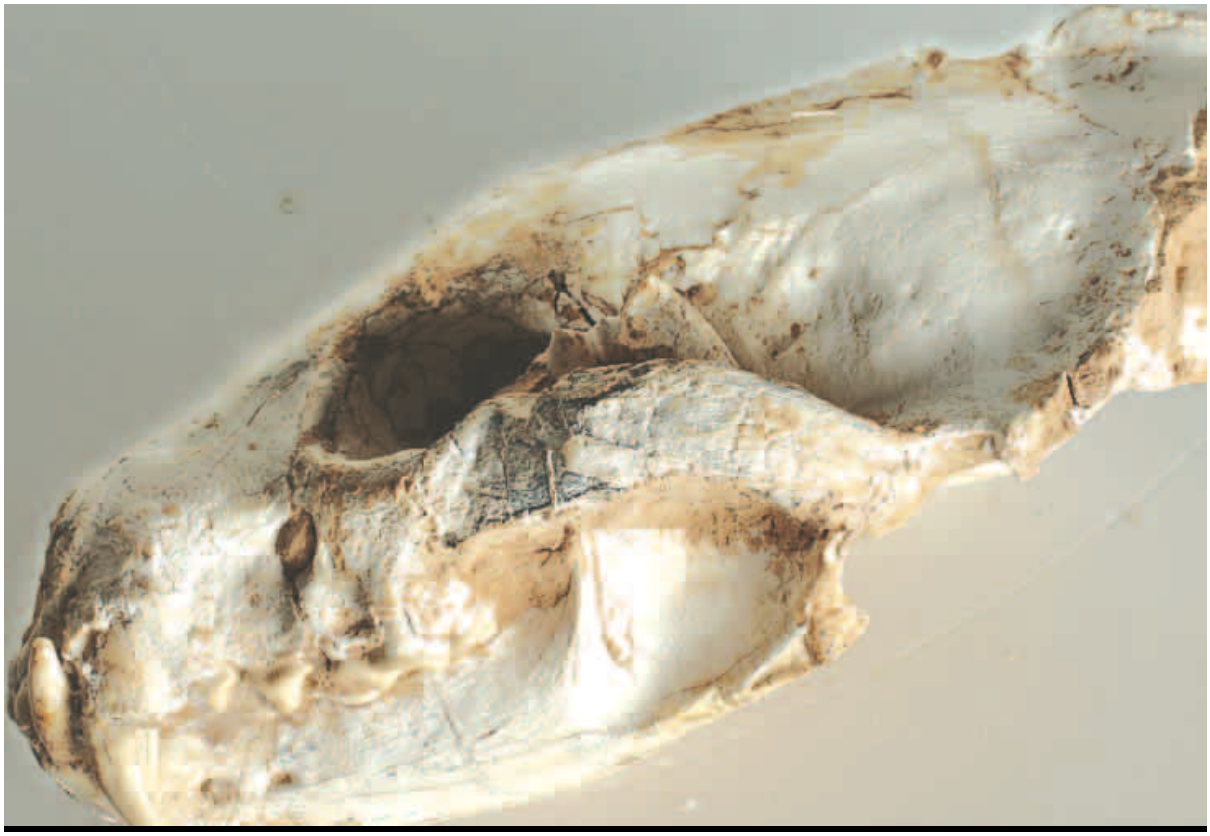

جمجمه گرگ

دوره:سینوزوئیک، دوران ایوسینی

عمر:5/9ملیون سال

مکان:چین

فسیل جمجمه گرگی که می بینید 5/9ملیون سال قدمت دارد و نشان می دهد که جمجمه گرگ ها در طول ملیون ها سال تغییری نیافته و هیچ تغییری هرگز در جمجمه گرگ ها،ببرها،اسب ها و میمون ها و سایر حیوانات روی نداده است. بنابراین ادعای تکاملی ها مبنی براینکه میمون ها ساختارهای کالبدشکافتی خود را تغییر داده و به انسان تبدیل شده اند منطقی نیست. داروینیسم از پایان دهه آخر قرن نوزدهم درقالب علم ،دروغ های فراوانی به انسانیت گفته است. اما در این دوره که علم پیشرفت کردهاست دیگر نمی توان این دروغ را ترویج و ادامه داد.

جمجمه ببر

دوره:مسوزوئیک،دوران کرتاسه

عمر:79 ملیون سال

مکان:چین

تبلیغاتی که رسانه های جمعی درباره نظریه داروین می کنند سرو صدایی بیش نیست و به امید خدا به زودی این نظریه در بین لایه های تاریخ به خاک سپرده می شود. فسیل ها مهمترین دلیلی هستند که ضربه مهلکی به این نظریه وارد می آورند. این افسانه را که همه موجودات از یک جد به وجود آمده و بعد در طول زمان با محیط خود سازگار شده و به شکل کنونی خود در آمده اند فسیل ها به طور قاطع رد می کنند.در بین آرشیو فسیل ها نمی توان اثری یافت که نغییر تدریجی و پیوسته موجودات زنده را تایید کند. هریک از موجودات زنده ویژگی های خودرا در طول ملیون ها سال حفظ کرده است. ببر 79ملیون سال پیش نیز ویژگی های امروز خود را داشته است. این اطلاعات می تواند نظریه داروین را کاملا باطل گرداند.

جمجمه روباه

دوره:مسوزوئیک،دوران کرتاسه

عمر:95ملیون سال

مکان:چین

داروینیسم می پندارد که تصادفات کور در طول ملیون ها سال معجزه می آفریند. آنها فکر می کنند این تصادفات جماداتی مانند سنگ وخاک را به موجودات زنده و گونه های زنده را به دیگر گونه ها تبدیل می کند به عنوان مثال ماهی را به تمساح و تمساح را به دایناسور و دایناسور را به پرنده وخرس را به نهنگ تبدیل می کند. این درحالی است که هیچ کدام از روباه ها،تمساح ها،مگس ها و گیاهانو... چنین تحولی را به خود ندیده اند.فسیل هایی که صدها ملیون سال عمر دارند نشان داده اند که موجودات زنده هرگز تغییر وتحولی نیافته اند. فسیل روباهی که در این تصویر می بینید 95ملیون سال قدمت دارد و به خوبی بطلان نظریه داروین را نشان می دهد.

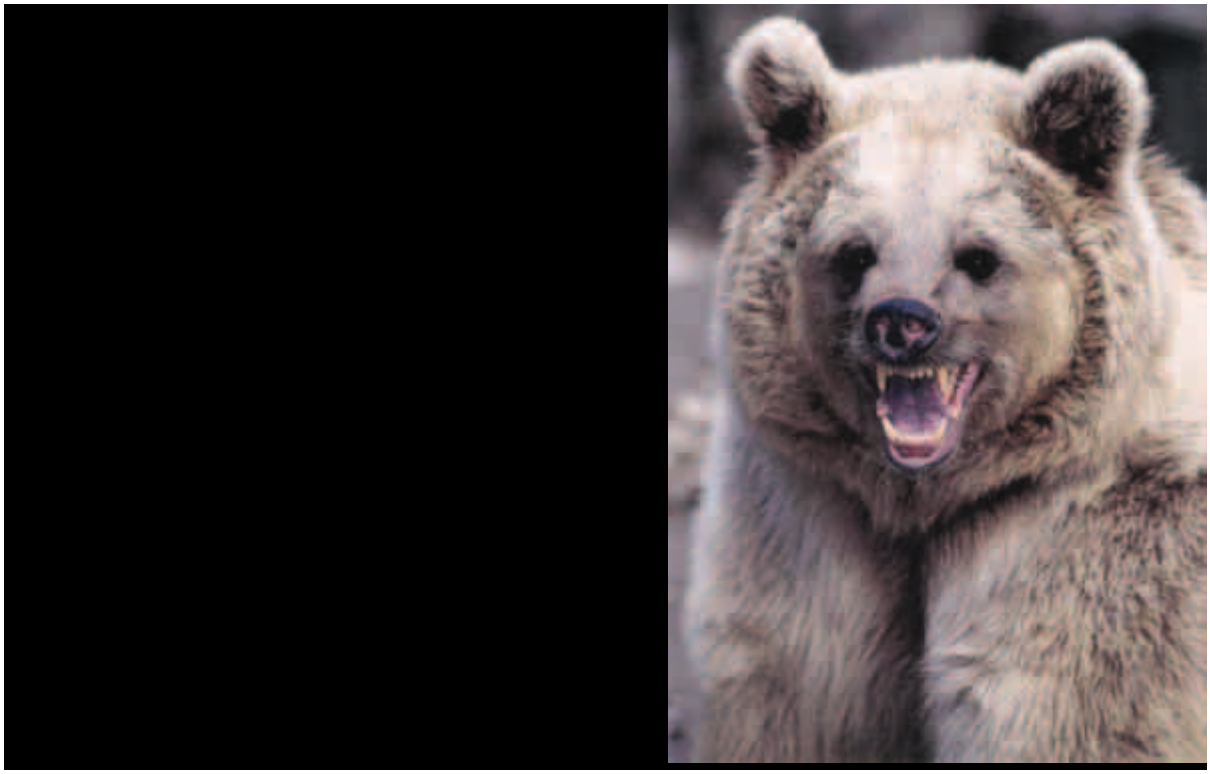

جمجمه خرس خاکستری

دوره:مسوزوئیک،دوران کرتاسه

عمر:90ملیون سال

مکان:چین

خرس خاکستری که به راسته Ursidae متعلق است موهای خاکتری دارد و به ندرت رنگ آن کرمی است. این خرس به طور کل در کوهستان ها و جنگل ها زندگی می کند. تا امروز این نوع خرس به این فکر نیفتاده است که:"چرا هوش خود را کامل نکنم،جمجمه ام را تغییر ندهم و تمدنی برپا نکنم و شهرهایی بنا ننهم و سپس به ایجاد آثار هنری اقدام نکرده و تالیفات ادبی از خود برجا نگذاشته و اکتشافت علمی به انجام نرسانم؟". بلکه خرس ها همیشه خرس بوده اند و به انواع دیگر تبدیل نشده اند. بنابراین

چون همه موجودات نسل خود را با ویژگی های کنونی خود حفظ کرده اند بنابراین فرض اینکه میمون های موهوم به بشر تبدیل شده اند امری خارج از عقل و منطق است. بنابراین این گمان را هیچ سند علمی ای تایید نمی کند.

جمجمه گرگ

دوره:سینوزوئیک،دوران میوسینی

عمر:3/9ملیون سال قبل

مکان:چین

اگر فرضیات تکاملی ها صحیح باشد می بایست در3/9ملیون سال قبل جمجمه گرگ ها متفاوت از امروز باشد. اما همانطور که در نمونه موجود درعکس می بینید تطابق کاملی بین جمجمه گرگ های امروزی و گرگ هایی که در3/9ملیون سال قبل می زیسته اند وجود دارد. ودر طول ملیون ها سال گرگ به این فکر نیفتاده است که :"چرا توانایی هایم را بهبود نبخشم و در اپرا به خوانندگی مشغول نشوم؟"، یا با خود بگوید:" چرا نقشه بنای قصر ها را طراحی نکنم؟" و به مهندس معمار تبدیل شود.همانطور که آرشیو فسیل ها نشان می دهد هیچ تغییر فیزیکی ای در ساختار گرگ ها و هیچ موجود دیگری روی نداده و هیچ موجودی به دیگری تبدیل نشده است. اما داروینیسم می پندارد که تغییری که در ساختار جمجمه و صفات بدن ماهی ها،حشرات،خزندگان،پرندگان و پستانداران روی نداده است در جمجمه میمون های مزبور به وقوع پیوسته و برخی از آنها را به انسان تبدیل کرده است. اما عدم تغییر تمامی گونه ها کافیست تا ثابت کند این زعم فقط یک دروغ است.

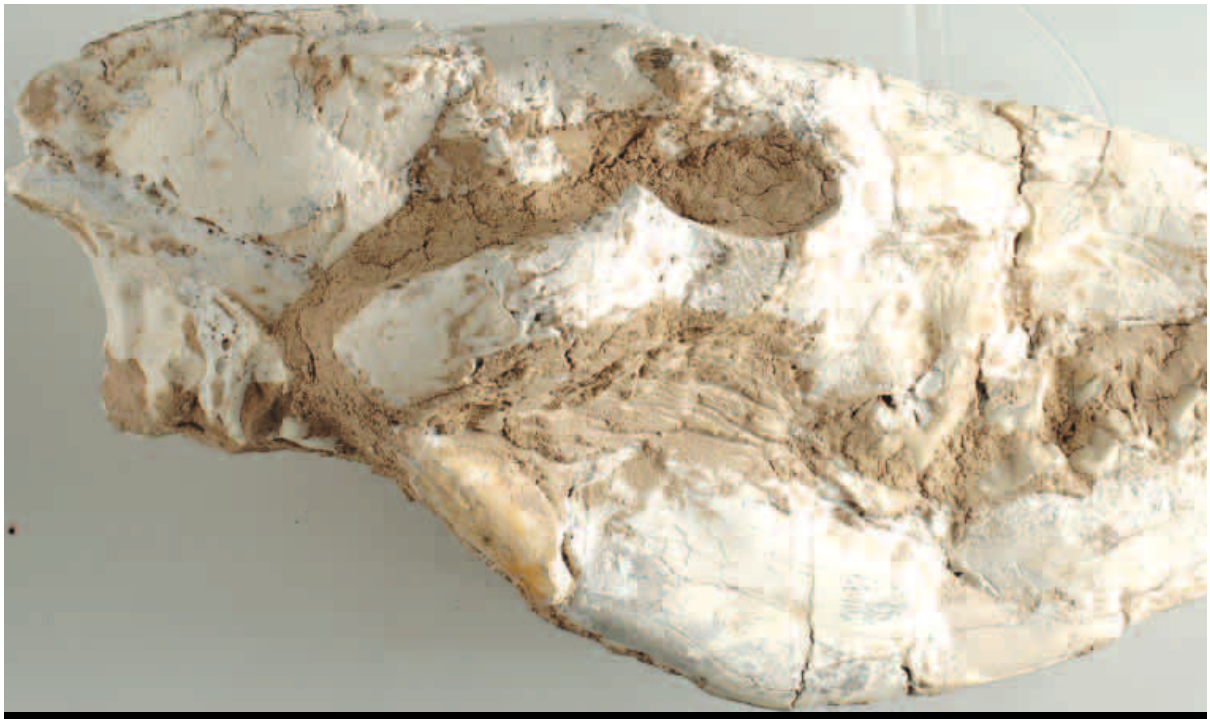

جمجمه روباه قطبی

دوره:سینوزوئیک،میوسینی

عمر:2/8ملیون سال

مکان:چین

داروینیسم اعتقاد دارد که میمون ها با توانایی تقلید ذکاوت خود را تغییر داده و به انسان تبدیل شده اند. درحالیکه در طبیعت گونه های بسیار زیادی وجود دارند که می توانند تقلید کنند و از هوش فراوان برخوردارند. به عنوان مثال روباه ها جانوران بسیار تیزهوشی هستند. اما هرگز اتفاق نیفتاده است که روباهی به دانشمندی تبدیل شده و سلول های تشکیل دهنده خود را درزیر میکروسکوب الکترونی واشکافی کرده بگوید:"من جانور هوشمندی هستم چرا پروفسور نشوم؟" اما روباه ها هرچقدر هم با هوش باشند همواره روباه بوده و خواهند بود. اکتشافات علمی ثابت کرده اند که میمون ها همواره میمون و انسان ها پیوسته انسان بوده اند و اگر داروینیسم هم خود را به کوری بزنند و حقایق علمی را انکار کنند حقیقت تغییری نخواهد کرد. داروینیسم فرو ریخته است و اصل جانوران آفرینش است نه تکامل.

Rounded ears
similar lifestyles, the two
related. The giant pan
to the bear family, wh
panda is part of the
family whose other m
in North and South A
SCALE

جمجمه پاندا

دوره:مسوزوئیک، کرتاسه

دوره:88ملیون سال قبل

مکان:چین

فسیل ها نشان داده اند که پانداها همواره به شکل کنونی خود بوده و هرگز تکامل نیافته اند. یکی از این فسیل ها 88ملیون سال عمردارد. و تا کنون هیچ پاندایی با خود نگفته است:"من که می توانم گاه بر روی پا هایم بایستم چرا برای همیشه به طور عمودی راه نروم؟!". پانداها با گذشت ده ها ملیون سال همه صفات خود را دارا هستند. این حقیقت نه تنها در مورد پاندا بلکه در مورد کل موجودات زنده صادق است و تا کنون هیچ جانداری تکامل را تجربه نکرده است.

همه موجودات زنده ای که امروز وجود دارند و در گذشتگان دور می زیسته اند و آن را در بین فسیل ها یافته ایمنشان می دهد که جمجمه هایشان بدون کوچک ترین تغییری مانده اند. اما طرفداران نظریه تکامل گمان می کنند که جمجمه های این موجودات مراحل فراوانی را پشت سر گذاشته اند و در ابتدا بسیار ناقص بوده و رفته رفته به صورت کنونی خود تکامل پیدا کرده اند. از این رو قبل از این که شکل نهایی خود را پیدا کنند باید مراحل ناقص زیادی را پشت سر گذاشته باشند مثلا فک آنها کمی به راست یا چپ مایل بوده باشد و یا بینی کمی به سمت گونه راست یا چپ کشیده شده و گوش ها هم کمی به سمت پشت تمایل پیدا کرده باشند و یکی از گودی های چشم کمی به بالا رفته باشد و ملیون ها نقص دیگر. درحالیکه هیچ کدام از این گونه موجودات را نمی توان در فسیل ها پیدا کرد. جمجمه همه موجودات زنده در گذشته کامل و کاملا با نمونه های امروزی مطابق بوده است. جمجمه ببری که در این تصویر می بینید 78 ملیون سال عمر دارد و این حقیقت را تایید می کند. تفاوتی بین جمجمه ببرهای گذشته و امروز وجود ندارد.

brown
bear

جمجمه خرس

دوره:مسوزوئیک،کرتاسه

عمر:80ملیون سال

مکان:چین

رسانه ها مصرانه تلاش می کنند داروینیسم را به عنوان یک حقیقت علمی به اذهان عمومی بقبولانند این امر حاصل یک جنگ ایدئولوژیک است. اما تضاد این نظریه فرسوده با دلایل علمی بی شمار یک امرآشکار است. فسیل ها یکی از این دلایل علمی هستند. داروینیسم که گمان می کند انسان و میمون از جد مشترک و واحدی به وجود آمده اند نمی تواند عدم تغییر جمجمه یا ساختار استخوانی هیچ کدام از موجودات زنده را در طول ده ها ملیون سال توجیه کند.

در حالیکه تغییری در ساختار کالبد شکافتی بسیاری از موجودات زنده به وجود نیامده این سوالی بی پاسخ مانده است که میمون ها چگونه تصمیم گرفتند به انسان تبدیل شوند؟ داروینیسم همچنین نتوانسته است جوابی برای این سوال بیابد که :" چرا فقط میمون ها تصمیم گرفتند به موجوداتی تبدیل شوند که بتوانند آواز بخوانند،نقاشی کنند،مجسمه بسازند و ساختمان های غول آسا بنا کنند،فیلم نامه بنویسند،فناوری را به دست بیاورند و تحقیقات فضائی انجام دهند؟!" چرا به عنوان مثال خرس ها تصمیم نگرفتند به موجودات هوشمند دیگری که موازی انسان باشد تبدیل شوند؟. بنابراین همانطور که خرس ها هیچ یک از این ویژگی ها را به دست نیاوردند میمون ها هم به انسان تبدیل نشدند. خرس ها و میمون ها همواره به شکل کنونی خود باقی مانده اند. فسیل خرس فوق 80ملیون سال قبل می زیسته است و با این وجود تفاوتی با خرس های امروزی ندارد و این حقیقت را تایید می کند و در برابر دیدگان قرار می دهد.

جمجمه گرگ سیبری

دوره:مسوزوئیک،کرتاسه

عمر:80ملیون سال

مکان:چین

جمجمه گرگ سیبری که در بالا می بینید ثابت می کند که گرگ های سیبری از 80ملیون سال قبل به شکل امروزی خود بوده و نشان می دهد که موجودات زنده در طول تاریخ تغییری نیافته اند. هربار که فسیلی از این گرگ هاکشف شده نشان داده است که این گرگ ها همیشه کامل و به شکل امروز بوده اند. هیچ دلیلی وجود ندارد که ثابت کند این موجودات به روشی غیر از آفرینش ناگهانی به شکل کنون خود درآمده اند. ادعای رسانه ها مبنی بر وجود یک جد اولیه گرگ سیبریتنها بافته خیال است و بویی از واقعیت نبرده است.

.

داروینیسم و فلسفه ماتریالیسم دو منبع اصلی تروریسم

بیشتر مردم براین باورند که چارلز داروین اولین فردی بود که نظریه تکامل راایراد کرد وفکر می کنند که این نظریه بر دلایل علمی استوار است. اما این نظریه را نه داروین بنا نهاد و نه مدارک و شواهد علمی آن را تایید می کنند. بلکه این نظریه در اصل عبارت است از تطبیق فلسفه کهن ماتریالیسم(مادیگرایی) بر طبیعت. و با وجود اینکه علم این فرضیه را تایید نمی کندفلسفه ماتریالیسمبه طور کورکورانه از آن حمایت می نماید.

اینتعصب به بروز رویداد های بسیار ناگواری انجامیده است. زیرا با انتشار این نظریه ودرپی آن فلسفه مادیگرایی پاسخ سوال" انسان چیست؟" تغییر زیادی کرد. مردم که تا پیش از این می گفتند: انسان مخلوق خداست و باید بنا بر اصولی زندگی کندکه خداوند به او آموخته است" دیگر براین باوربودند که" انسان بر اثر تصادف به هستی پا گذاشته و در اصل جانوریست که در نزاع برای بقا تکامل یافته است" برای این نیرنگ خطرناک بهای بسیار سنگینی پرداخته شد. زیرا ایدئولوژ های رادیکالی مانند: نژادپرستی،فاشیسم،کمونیسم و سایر مکاتب وحشیگر جهان همگی براساس نزاع بنا شده و قدرت خود را از این نظریه می گیرند.

در این مقاله فاجعه ای را که داروین برای بشریت به ارمغان آورد روشن کرده و رابطه آن را با تروریسم که در جهان کنونی یکی ازبزرگترین مشکلات جوامع انسانی است توضیح می دهیم.

دروغ داروین: " زندگی نزاع است"

داروین نظریه اش را با منطق آغاز کرده و می گوید:" تکامل جانداران حاصل نزاع برای بقاست. در این نزاع قوی برنده می شود و ضعیف را به شکست و نابودی محکوم می کند".

وی معتقد بود که در طبیعت تا ابد نزاع و جنگ شدیدی برای بقا برپا خواهد بودو همواره قوی بر ضعیف چیره خواهد شد و این چیزیست که به تکامل منجر می شود.او نظریه خود را در کتابی تحت عنوان " اصل انواع از طریق "انتخاب طبیعی" ارایه نمود.

اتخاب طبیعی عبارت است از باقی ماندن نژاد های برتر درنزاع برای بقا.

علاوه براین داروین فکر می کرد که تنازع برای بقا در بین نژادهای انسان هم صادق بوده وفقط نژاد های برتر می توانند باقی بمانند. ازنظر او دراین نزاع اروپایی های سفید پوست نژاد برتر ونژاد های آفریقایی و آسیایی به شکست محکومند و گفته است که این نژاد ها به زودی شکست خورده و در نزاع برای بقا به کلی منقرض و نابود می شوند.

" در آینده نه چندان دور می بینیم که نژاد های متمدن انسان، نژاد های وحشی را درسراسر جهان ریشه کن می کنند و جای آنها را می گیرند. و در عین حال میمون های شبیه به انسان نیز بی شک ریشه کن می شوند. و فاصله بین انسان و نزدیکترین جانداران به او بیشتر خواهد شد. در نتیجه تنها متمدن ترین نژادهایاروپایی باقی خواهند ماند ...وسپس گونه های بابون که از سیاه پوستان و بومی های استرالیا عقب افتاده ترند "[1]

دانشمند آنتروپولوژی هندی خانم لالیتا ویدیارثی توضیح می دهد که نظریه داروین چگونه نژاد پرستیرا به علوم اجتماعی تحمیل کرد:

" در آن زمان نظریه داروین به ویژه درمورد نزاع برای بقا از سوی دانشمندان علوم اجتماعی با استقبال وسیعی مواجه و باعث شد آنها فکرکنند که بشر مراحل زیادی ازتکامل را پشت سر گذاشته تا به انسان سفید پوست اروپایی رسیده است. در نیمه دوم قرن نوزدهم دیگر نژادپرستی یک واقعیت پذیرفته شده ازسوی بیشتر دانشمندان غرب بود"[2]

منبع الهام داروین نظریه مالثوس در مورد خشونت

منبع الهام داروین در ایراد نظریه اش کتابی است که یک اقتصاد دان بریتانیایی به نام توماس مالتوس نوشت. این کتاب" سخنی در مورد اصل جمعیت" بود. او در این کتاب نوشته است که اگر جمعیت جهان را به حال خود بگذاریم به سرعت رشد می کند وبرای کنترل آن باید به ابزار هایی مانند قحطی، جنگ و بیماری متوسل شویم. و بر اساس این اندیشه وحشیانه برای آنکه عده ای از مردم زنده بمانند دسته ای باید بمیرند. بنابراین لازمه بقاء " جنگ دائمی" است.

در قرن نوزدهم اندیشه های اوبه ویژه از سوی اشراف اروپا به شدت مورد قبول واقع شد. در مقاله " استراتژی علمی ومخفی نازی ها" می توانیم بهمیزان اهمیتی که اروپا برای نظرات مالتوس قائل می شد پی ببریم در این مقاله آمده است:

در اوایل قرن نوزده اشراف اروپا گردهم آمدند وبرای حل مشکل افزایش جمعیت که به تازگی متوجه آن شده بودند به رایزنی پرداختند و کوشیدند بر اساس اندیشه های مالتوس از طریق افزایش مرگ و میر در بین مستمندان این مشکل را حل کنند:

توماس رابرت مالتوس

" به جای اینکه مردم را به رعایت نظافت توصیه کنیم بهتراست آنها را به عادات مخالف آن تشویق نماییم لذا باید خیابان ها را کوچک کنیم و جمعیت خانه ها را افزایش دهیم و تلاش کنیم طاعون دوباره شیوع پیدا کند. در روستا نیز باید خانه ها را در نزدیکی برکه های آب راکد بنا کنیم .مردم را تشویق کنیم خانه ها را به ویژه نزدیک باتلاق های غیر بهداشتی بنا کنند"و هکذا دوالیک.[3]

در نتیجه این سیاست بی رحمانه از شر فقرا که از نظر ایشان در نزاع برای بقا بازنده محسوب می شدند می توانستند خلاص شوند و افزایش سریع جمعیت را کنترل کنند. سیاست" استثمار فقرا" در قرن نوزدهم در بریتانیا به اجرا درآمد و به موجب آن کودکان هشت و نه ساله را مجبور می کردند تا در روز شش ساعت در معادن زغال سنگ کار کنند این امر باعث فوت هزاران تن از آنان شد. اندیشه" تنازع برای بقا" که مالتوس بانی آن بود باعث شد ملیون ها بریتانیایی زندگی بسیار تلخ و ناگواری را تجربه کنند. داروین نیز با الهام از این اندیشه ، نزاع برای بقا را بر طبیعت تطبیق داد.او از این هم فراتر رفت و اعلام کرد که یک قانون ثابت و مشهود درطبیعت آن است که قوی همواره ضعیف را می کشد. او از طریق این نظریه حقیقت آفرینش و بعد از آن همه اصول اخلاقی را که می توانست مانعی برسر راه تنازع برای بقا باشد ازبین برد.

بشریت در قرن بیستم در اثر رواج این افکاربهای بسیار سنگینی پرداخت .این اندیشه ها باعث ترویج خشونت و وحشی گریهای زیادی شد.

قانون جنگل با عث بروز فاشیسم شد

نهال نژادپرستی را داروین در قرن نوزدهم کاشت و در قرن بیستم به بار نشست و نازیسم را به وجود آورد.

به وضوح می توانیم تاثیر این فرضیه را در تفکر نازیسم ببینیم. آدولف هیتلر وآلفرد روزنبرگ که دو بانی اصلی نازیسم بودندبارها در ادبیات خود از واژگانی مانند" انتخاب طبیعی"،" نزاع برای بقا در بین نژادهای بشر" و" ازدواج برگزیده" استفاده کرده اند این واژگان را صد ها بار می توانیم در کتاب اصل انواع داروین ببینیم. هیتلر در کتاب خود به نام " مبارز"(Mein Kampf) همه اندیشه های خود را از داروین الهام گرفتهاست زمانی که تاکید می کند پیروزی با برتراست این تاثیر بسیار مشهود می شود. او به ویژه در مورد جنگ نژادها می نویسد:
" تاریخ در سایه امپراطوری هزاره جدید به عظمت بی نظیری می رسد. که بر تسلسل نژادهایی استوار خواهد بود که طبیعت خود آنها رابر می شمرد."[4]

هیتلر در نشستی که حزب نورمبرگ در سال 1933 برگزار کرد در بین خیل عظیم جمعیت اعلان کرد:" نژاد برتر نژاد پست را مغلوب خواهد کرد. این حقیست که در طبیعت می بینیم و درواقع آن را تنها حق قابل درک می توان دانست"

تاثیر داروینیسم بر نازیها حقیقتی است که اکثر مورخین خبره آن را پذیرفته اند. تاریخ نویسی به نام هیکمان تاثیر داروینیسم بر هیتلر را اینگونه توصیف کرده است:

" هیتلر به تکامل ایمان داشت و به آن عشق می ورزید. هر عقده ای که در درون داشته ،اندیشه تکاملبرای او بسیارمهم بوده است زیرا... در کتاب " مبارز" به روشنی ازافکار خود که از تکامل اثر پذیرفته است پرده بر می دارد. به ویژه این قسمت که به نزاع و بقای برتر و از بین بردن ضعیف ها برای ایجاد جامعه بهتر تاکید می کند."[5]

هیتلر درسایه این تفکر جهان را به خشونتی کشاند که نمونه آن هرگز مشاهده نشده بود. بسیاری از اقلیت های سیاسی ونژادی به خصوص یهود در بازداشتگاه های نازی وحشیگری زیادی را متحمل شدند. در جنگ جهانی دوم که نازی ها آن رابه راه انداختند 55 ملیون تن جان باختند. این تفکر داروین که تنازع را لازمه حیات می داند مسئول بزرگترین تراژدی تاریخ است.

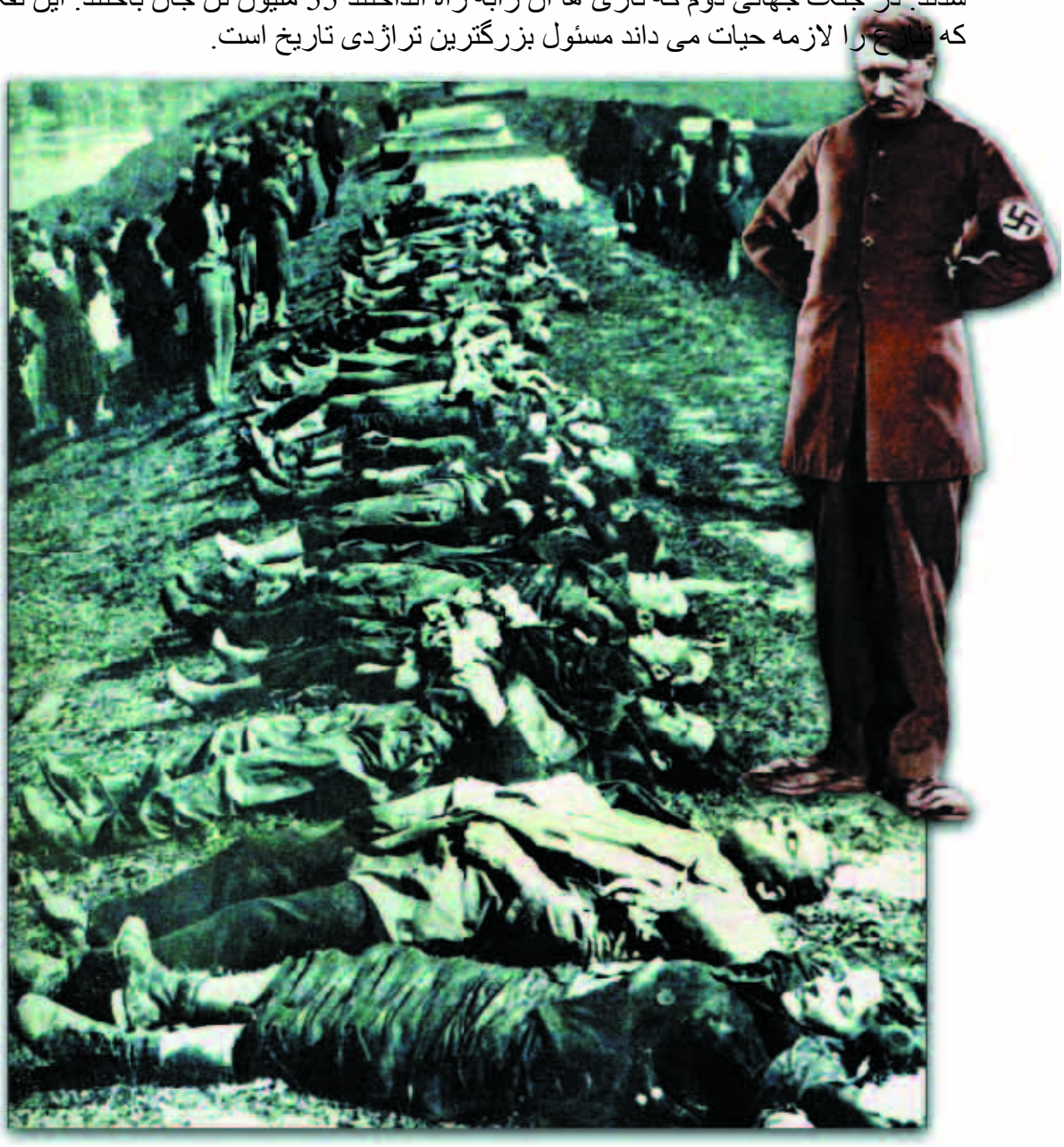

ائتلاف خونین: داروینیسم و کمونیسم

اگر نازی ها را بتوان بازوی راست داروینیسم اجتماعی دانست باید گفت که بازوی چپ آن کمونیست ها هستند. آنها همواره بزرگترین مدافعان نظریه تکامل بوده اند.

قدمتارتباط این دو مکتب به رابطه بانیان آن دو بر می گردد. کارل مارکس و انگلز به محض انتشار کتاب اصل انواع چارلزداروین آن را مطالعه کردند و از ماتریالیسم دیالکتیکی (مادیگرایی جدلی) که کتاب براساس آن نوشته شده بود به وجد آمدند. نامه نگاری هایی که بین مارکس و انگلز انجام شده است ثابت می کند که آنها متفق بودند که نظریه داروین شامل" اساس کمونیسم در طبیعیت" می شود.

انـــگـلـز
تـــحـــت
تـــاثيـــر
نـــظريه
داروي ـــن
كتابی بـــه
نـــام The

Dialectics of Nature (تنازع در طبیعت) نوشت او در این کتاب از داروین تمجید فراوانی به عمل آورده و کوشیده است او را در فصلی به نام" نقشی که کارگران در انتقال از میمون به انسان ایفا کرده اند" در نظریه خود شریک سازد.

کمونیست های روس از قبیل : پلیخانوف،لنین، تروتسکی و استالین همگی مانند مارکس و انگلز از این نظریه دفاع کرده اند. پلیخانوف که بنیانگذار کمونیسم روسیه بود مارکسیسم را تطبیق داروینیسم در علوم اجتماعی می دانست.[6]

تروتسکی گفته است:" کشف داروین بالاترین پیروزی را برای ماتریالیسم دیالکتیک در عرصه مواد ارگانیک به ارمغان آورده است".[7]

آموزه های داروین نقشی اساسی را در تشکیل کادرهای کمونیست بازی کرده است. به عنوان مثال مورخین پی برده اند که استالین درجوانی متدین بوده اما تحت تاثیر کتاب های داروین ملحد شده است.[8]

مائو نیز که بنیانگذار کمونیسم چینی است و دستش به خون ملیون ها انسان آلوده شد به صراحت اعلام کرد:

" کمونیسم چین برگرفته از اندیشه داروین و نظریه تکامل است".[9]

تاریخدانی از دانشگاه هاروارد به نام جیمز ریو پاسی به تفصیل تاثیر نظریه تکامل را بر مائو و سایر سران کمونیسم چین در کتابی علمی به نام چین و چارلز داروین بیان کرده است[10]

خلاصه اینکه رابطه تنگاتنگی بین کمونیسم و تکاملوجود دارد. زیرا این نظریه می گوید که موجودات زنده حاصل تصادف هستند و الحاد را از لحاظ علمی توجیه می کند. ازاین رو یک رابطه قوی بین کمونیسم که یک ایدئولوژی الحادیست و داروینیسم وجود دارد. علاوه براین نظریه تکامل بر این باور است که در طبیعت تکامل از طریق تنازع برای حیات صورت می گیرد و تفکر" ماتریالیسم دیالکتیک" را که یکی از ارکان اساسی تفکر کمونیسم است تایید می کند.

اگر بپذیریم کمونیسم با الهام از "ماتریالیسم دیالکتیک" در قرن بیستم مرگ 120ملیون انسان را رقم زد می توانیم حجم آسیبی را که داروین به سیاره ما زد درک کنیم.

داروینیسم و تروریسم

همانطور که دیدیم تفکر داروینیسم جزء لاینفک بسیاری از ایدئولوژی هایی است که ذر قرن بیستم برای بشریت فاجعه به بارآوردند. داروینیسم به یک " درک رفتاری" و" جهان بینی " تبدیل شدهوبه بسیاری از اندیشه های رایج امروزی سرایت کرده است. نمونه بارز آن در این روز ها همان " جنگ با کسانیست که با ما نیستند" می باشد.

در دنیا مکاتب و جهان بینی های زیادی وجود دارد که به مخالفان خود به به دو صورت تعامل می کنند:

با وجود اختلافات فکری به آنها احترام گذاشته، سعی می کنند یک گفتگوی منطقی با هم داشته باشند.

یا اینکه با آنها از در جنگ در می آیند و برای نابودی آنها مانند حیوان رفتار کنند.

آنچه که ما تروریسم می نامیم در واقع بیان دیگری از روش دوم است.

با بررسی اختلاف بین این دو روش به وضوح تاثیر این فکر را که انسانیک جانور جنگ طلب است می بینیم. هر چند این احتمال هم وجود دارد که افراد و گروه هایی که تفکر نزاع را بری خودانتخاب کرده اند حتی نظریه داروین را هم نشنیده باشند. ولی در پایان به نظری می رسند که اساسش فلسفه داروینیسم است. از این رو شعار هایی مانند" در این جهان بقاء ازآن قویست" و" ماهی بزرگ ماهی های کوچک را می خورد"و" جنگ قدرت است" و" انسان از طریق جنگ به پیشرفت می رسد" را زیاد می شنویم.

واقعیت آن است اگر داروینیسم را کنار بگذاریم هیچ فلسفه ایبرای نزاع باقی نمی ماند. زیرا اسلام، مسیحیت و یهودیت که اکثر انسان ها پیرو یکی از این سه آئین هستند مردم را حتی المقدوراز شکنجه و خشونت برحذر می دارند.

1.چارلز داروین،The Descent of Man،چاپ دوم،نیویورک،A.L. Burt CO صفحه 178.

2.لالیتا براساد فیدیارثی، Racism,Science, and Pseudo-Science، یونسکو،فرانسه،Vendôme،1983 صفحه 54

3.تئودور دی. هال، The Scientific Background of the Nazi «Race Purification » Program، http:// www.trufax.org/avoid/nazi.html

4. L. H. Gann،«Adolf Hitler, The Complete Totalitarian»، پاییز1985،صفحه 24فمطالب وارد شده از کتاب The Long War Against God نوشتهHenry M. Morris،انتشارات بیکر1989 صفحه78

5-هیکمان آر. Biocreation،Science Press، وورثنگتون ،اوهایو،چاپ1983 صفحات 51-52،، Jerry Bergman، داروینیسم و نسل کشی نازی ها، مجله Creation Ex Nihilo 2(Technical Journal 13) صفحات 101-111، 1999

6. Darwinian Evolution and Human History، Robert M. Young،مطالعات تاریخی پیرامون علوم و اعتقادات،1980.

7. Reason in Revolt; Marxism and Modern Science،، lan Woods and Ted Grant ،لندن،1993

8. Alex de Jonge ،Stalin and the Shaping of the Soviet Union ،William Collins Sons & Limited Co،گلاسکو،1987 صفحه22

9. Deutsche Verlags-Anstalt، Kampf um Mao’s Erbe، K. Mehnert،1977

10. جیمس ریو پاسی،Cambridge، China and Charles Darwin ، ماسا چوست،1983

مقدمه

نظریه تکامل چرا؟

برخی از مردم فکر می کنند که نظریه تکامل تنها یک بحث تئوریک است ودر زندگی روزمره انسان ها کاربردی ندارد. این درک وفهم اشتباهیست نظریه تکامل بسیار فراتر از زیست شناسی است و پایه اصلی فلسفه ماتریالیست را تشکیل می دهد.

براساس فلسفه ماتریالیسم هرچیزی فقط ازماده به وجود آمده است و ماده واقعا وجود دارد به عبارت دیگر ماده وجود مطلق است یا اصالت دارد. ازنظریه این فلسفه انسان فقط تودهای ماده است وبا بقیه حیوانات دیگرفرقی نداردو نزاع اساس حیات او را تشکیل می دهد. هرچند رسانه ها تلاش می کنند این فلسفه را به صورت یک نظریه

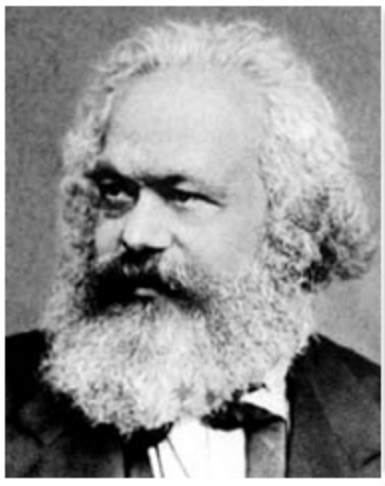

کارل مارکس صراحتا اعلام کرد که نظریه داروین برای ماتریالیسم ودرنتیجه کمونیسم همانند شالوده محکمیست. او در معروف ترین کتابش به نام"سرمایه" اعجاب خود ازداروین را ابراز داشته وحتی کتابش را به او هدیه کرده است. در نسخه خطی این کتاب به زبان آلمانی آمده است:تقدیم به چارلزداروین دوستدار تو کارل مارکس.

علمی جدید معرفی کنند اما ریشه های این نظریه به روزگاران بسیا دور و شاید به آغاز پیدایش انسان برگردد. این فلسفه در یونان قدیم وجود داشت و فلاسفه ملحد قرن هجدهم تنها آن را کشف کردند. در قرن نوزدهم متفکرینی مانند کارل مارکس،چارلزداروین و زیگموند فروید توانستند آن را به صورت رشته های علمی دانشگاهی در آورند. بدین ترتیب برای اینکه زمینه را برای این فلسفه فراهم کنند دانش را دستخوش تغییر و تحول قرار دادند.

دو قرن گذشته خون آلود ترین دوره تاریخ به شمارمی آید ایدئولوژیهای برخاسته از فلسفه ماتریالیسم یا مادیگرایی جهان را در خون غرق کردند. کمونیسم که جان 120ملیون انسان را گرفت به طور مستقیم از این نظریه مشتق شده است. هرچند فاشیسم در بدو پیدایش خود سعی می کرد خود را جایگزینی برای دیدگاه مادی به جهان ارائه دهد اما اعتقاد به پیشرفت از طریق نزاع را در تاروپود آن می توانیم ببینم. آتش تمامی نظام های خونخوار،جنگ های جهانی و کشتارهای دسته جمعی بعدی از خاکستر آن سربرآوردند.

ترویج فلسفه ماتریالیسم بنیان اخلاقفردی و اجتماعی را در هم ریخت. در این فلسفه ارزش هایی مانند عدالت، دوستی،فداکاری،تواضع و امانتداری معنایی ندارد. وانسان هایی که فریب شعار حیات تنازع است را خورده اند تنها اصل قابل قبول برای آنها برخورد منافع بودهاز این رو قانون جنگل بر جهان حکمفرما شده است.

رد پای این فلسفه را می توان درهمه فجایع دو قرن گذشته دید. هر ایدئولوژی ای که اختلافات بین انسان ها را بهانه ای برای نزاع بداند از این فلسفه الهام گرفته است.

تکامل حلقه مفقوده ای بود که فلاسفه مدتها بود به دنبال آن می گشتند. داروین توانست با نظریه خود به ماتریالیسم وجهه علمی ببخشد. کارل مارکس بنیانگذار کمونیسم و ماتریالیسم دیالکتیک از این رو است که تکامل را " اساس تاریخ طبیعت" دانسته است.!

ولی اکتشافات علمی هر روز بیش از پیش نشان می دهند که تکامل خرافاتی بیش نیست و ما وسایر موجودات نه ازراه تکامل که از طریق آفرینش توسط خداوند به وجود آمده ایم.

این کتاب هم این حقیقت را برای مردم روشن می کند. و ازبار اول که در ترکیه چاپ و بعدا به زبان های دیگر ترجمه ومنتشر شد ملیون ها نفر آن را مطالعه کرده و پسندیده اند.این کتب به زبان های انگلیسی،ایتالیایی،اسپانیایی،روسی،چینی،بوسنیایی،عربی،مالزیایی،اندونزیایی و اوردو ترجمه شده است و می توانید آن را به طور رایگان در سایتwww.evolutiondeceit.comداونلود کنید.

ما آرزو می کنیم کتاب " نیرنگ تکامل" بیش از پیش در ابطال اعتقاد ماتریالیسم- داروینیسم نقش داشته باشد، نظریه ای که از قرن هجدهم به بعد انسانیت را به بردگی کشانده است. این کتاب انسان ها را با حقیقت های مهم اما نهفته ای آشنا می کند.

طراحی آگاهانه به معنای آفرینش است

در این کتاب همواره کلمه" طراحی" را به جای آفرینش توسط خداوند خواهید دید. درک هدف اصلی از به کاربردن این کلمه بسیار مهم است. آفرینش هستی به شکلی که امروز مشاهده می کنیم بدین معنی نیست که خداوند برای آفرینش آن در ابتدا طرحی تهیه کرده باشد بلکه خداوند برای خلقت هستی نیاز به طراحی پیشینی ندارد. طراحی وآفرینش را او یک جا با هم انجام می دهد و خداوند هرگاه بخواهدمخلوقی را به وجود آورد تنها به او می گوید" باش" یا" به وجود بیا" وآن مخلوق به وجود می آید.

سوره یس 82

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٨٢﴾

چون به چیزی اراده فرماید کارش این بس که میگوید باش پس [بیدرنگ] موجود میشود (۸۲)

سوره بقره 117

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَإِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ ﴿١١٧﴾

[او] پدید آورنده آسمانها و زمین [است] و چون به کاری اراده فرماید فقط میگوید [موجود] باش پس [فورا موجود] میشود (۱۱۷)

ایمان به افسانه تکامل یکی ازبزرگترین معجزات عصرماست.

ملیون ها جانداری که در دنیا زندگی می کنند همگی دارای خواص کاملامتمایزی هستند و به کلی بایکدیگر فرق دارند علاوه براین ساختار فیزیکی آنها نیز کاملا از یکدیگر جداست و روش رفتار هریک با دیگری فرق دارد. همه این جانوران با دقت اعجاب انگیزی آفریده شده اند. گیاهان وجانوران ازسلول های بسیار ریز وعجیبی به وجود آمده اند و دارای سیستم های شگفت انگیزی هستند. انسان نیز گل سرسبد مخلوقات و دارای صفات و سیستم های مخصوصیس. برای بررسی جانداران شاخه های علمی فراوانی به وجود آمده و هزاران دانشمند درسراسر جهان عمر خود را وقف شناخت آنها کرده اند وهر روز پرده از گوشه کوچکی از آفرینش عجیب این موجودات برمی دارند و سعی می کنند چگونگی به وجود آمدن آنها را کشف کنند.

هرچه دانشمندان بیشتربه واکاوی بدن جانداران می پردازند حقیقت آفرینش آنها از سوی خداوند متعال روشن تر می شود.ولی در کمال تعجب هنوز هم تعدادی از دانشمندان گمان دارند که این موجودات را تصادف به وجود آورده است.

این افراد داروینیست ها هستند و براین باورند که همه پروتئین ها، سلول ها و سیستم های پیچیده ای که به دقت در کنار یکدیگر چیده شده تا جانداران زنده بمانند حاصل یک تصادف است. شگفتی مابیشتر می شود وقتی می بینیم تعدادی از این افراد دارای مقالات زیاد و کتاب های فراوانند که در آنها به پیچیدگی اجزای تشکیل دهنده موجودات و هماهنگی سرسام آور آنها بایکدگر پرداخته اند.

برخی ازاین دانشمندان که شهره آفاق هستند به چیزی باور دارند که باعث می شود به عقل آنها شک کنیم. آنها معتقدند که در اثر واکنش های شیمیایی پروتئین ها به طور تصادفی به وجود آمده اند(این تصادف مثل این است که حروف الفبا را به طورتصادفی دردستگاه تایپ بزنیم و قصیده بدون عیب و نقصی حاصل شود)[2] باز دوباره میلیون ها پروتئین به طور تصادفی در کنارهم چیده شده اند. اسید های آمینه ،DNA،RNA و سایر اجزای درون سلول به طور تصادف به وجود آمده و بعد به طور تصادف در کنار هم قرار گرفته اند تا سلولی با توانایی تولید مثل را به وجودآورند. این تصادف ها در این جا متوقف نمی شوند بلکه دوباره سلول ها به طور تصادفی در کنار هم قرار گرفته و موجود زنده ای را به وجود آورده اند.

این داستان را دانشمندانی باور دارند که نام آنها با احترام و تقدیر یاد می شود. آنها با پافشاری کودکانه داستان خود را تکرار می کنند و کسانی را که آن را باور ندارند به نادانی و غیر علمی بودن متهم می کنند . این تعصب اگر از تعصب قرون وسطایی بیشتر نباشد کمتر نیست.

عجیب است که در بین این دانشمندان حتی کسانی هستند که خود را مسلمان و مومن به خدا می دانند اما به حدی تحت تاثیر این یاوه قرار گرفته که " آفرینش مستقیم موجودات از سوی الله را "غیرعلمی " و اعتقاد به میلیون ها تصادف پی درپی که یک کدام ازآنها نیز اشتباه نبودهرا "علمی" میدانند.

اگر یک مجسمه چوبی یا سنگی را به آنها نشان بدهیم وبگوییم که مواد تشکیل دهنده مجسمه به طور تصادفی در کنار هم قرارگرفته و آن را به وجود آورده اند مسلما ما را دیوانه خواهندخواند. اما از نظرآنهابه وجود آمدن موجوداتی را که هریک به تنهایی معجزه محسوب می شود از طریق تصادف می توان قبول کرد .

خلاصه می توان گفت که این افراد تصادف را معبود و خدای خود قرار داده و برای آن عقل و ادراک لازم برای ایجاد موجودات زنده قائل هستند.ما می گوییم که طراحی دقیق موجودات نشان می دهد خدایی با حکمت و علم آنها را آفریده است

آنها می گویند این هماهنگی بی عیب و نقص حاصل قدرت خلاق میلیون ها تصادف بی اراده است.

دانشمندانی که بر این باورند سرآمد جامعه بشری طلایی ترین عصر تاریخ هستند بنابراین اگر چنین انسان های روشن فکری نمی توانند این حقیقت مسلم راقبول کنند این اگر معجزه خداوند نباشد چیست.

با مطالعه این کتاب شما نیز پی می برید که نظریه تکامل پایه علمی ندارد و روز به روز علم آن را منسوخ می کند.

فصل اول

بیایید تا از قضاوت ها و افکار قبلی خود آزاد شویم

بیشتر مردم هرچه را ازدانشمندان بشنوند زود باور می کنند و حتی به فکرشان هم نمی رسد که دانشمندان نیز جهان بینی و فلسفه خاص خود رادارند. حقیقت آن است که دانشمندان داروینیست عقاید و افکار خود را در پوشش علم به خورد مردم می دهند. به طور مثال با اینکه می دانند حوادث نامنظم فقط بی نظمی ایجاد می کند هنوز هم ادعا می کنند که طراحی دقیقی که در موجودات می بینیم از راه تصادف به وجود آمده است. به عنوان مثال زیست شناسان بزرگی وجو دارند که می دانند مولکول پروتئین بسیار پیچیده تر از آن است که از طریق تصادف به وجود بیاید ولی بازهم یاوه های تکامل را تکرارمی کنند. آنها براین باورند که با گذشت میلیاردها سال در شرایط ابتدائی کره زمین مولکولهای پروتئین یکی پس از دیگری به طور تصادفی به وجود آمده و بازهم به طور تصادفی به هم چسبیده و اولین جاندار را به وجود آورده اند. اما اگر هریک از این اشخاص سه سنگ را ببینند که برروی همدیگرقرار گرفته اند قطعا به دنبال فردی می گردند که آنها راچیده است و هرکس را که بگوید این سنگ ها به طور تصادفی مرتب شده اند بی خرد خواهد نامید.

این افراد که رویداد های بسیار پیش افتاده را به طراحانی نسبت می دهند به راستی چرا از بانی وجود پیچیده خودشان به این راحتی می گذرند و آن رابه تصادف کور نسبت می دهند. این موضع هیچ ربطی به علم ندارد. چون علم در دوراهی همیشه راهی را انتخاب می کند که احتمال وقوع آن بیشتر است. به عنوان مثال برای تفسیر چگونگی وقوع پدیده ای اگردو راه وجود داشته باشد که احتمال وقوع یکی از آنها یک درصد و دیگری نود و نه درصد باشد قطعا راه دوم را برخواهد گزید.

اینک ما برای پیدایش موجودات دو تفسیر داریم. تفسیر اول می گوید که این موجودات پیچیده را خداوند به یکباره آفریده است و تفسیر دیگر همان پیدایش تدریجی و تکامل رفته رفته آنهاست.

امروزه دانشمدان زیست شناسی احتمال تشکیل یک سلول از مواد موجود درطبیعت را به طور تصادفی صفر می دانند این موضوع را ان شاءالله در فصل های بعدی خواهیم دید. این امر به معنای آن است که احتمال تفسیراول صد درصد است. بنابراین موضع علمی آن است که بگوئیم موجودات زنده عمدا به وجود آمده اند به بیان دیگر آفریده شده اند و این یک نتیجه گیری ایمانی نیست بلکه موضعیست که انسان از طریق علم ،فلسفه ومنطق به آن می رسد. بنابراین دانشمندان تکاملی باید ازرای خود برگردند و دانش راقربانی ایدئولوژی خود که ماتریالیسم باشد نکنند و این حقیقت روشن را بپذیرند. در غیر این صورت جهانیان حق دارند این اعتقادات را خرافات بنامند وگرنه نادیده گرفتن همه حقایق برای به کرسی نشاندن یک سناریوی بافته خیال را چه چیزی می توان دانست؟

تعصب کور برای فلسفه ماتریالیسم

براساس فلسفه ماتریالیسم ماده ازآغازیا ازل بوده و تا انته یا ابد خواهدبود،غیر از ماده چیزی وجود ندارد. نظریه تکامل هم که تفسیر طبیعی این فلسفه است در اواخر قرن بیستم همه یافته های علمی آن را نقض کردند اما پیروان این فلسفه که در تمامی جوامع علمی رخنه کرده اند برای بقای ایمان خود تمامی حقایق علمی را تحریف می کنند به نحوی که این نظریه را تایید نماید.

با شنیدن سخن یکی از زیست شناسان ماتریالیست در مورد تشکیل نامنظم ماده سیتوکروم- سی که یکی از آنزیم های ضروری برای حیات است می توانیم به این تعصب کور پی ببریم:

" احتمال تشکیل یک زنجیره سیتوکروم –سی به حدی کم است که می توان آن را صفردر نظر گرفت...مگر آنکه فرض بگیریم نیروهای فرا طبیعی که برای ما ناشناخته اند آن را به وجود آورده باشند. ولی قبول احتمال دوم درخوراهداف علمی نیست. بنابراین ما به احتمال اول بسنده ودرمورد آن بحث و جستجو می کنیم".[3]

می بینیم که این دانشمند با اینکه احتمال تشکیل تصادفی ماده کذایی را از طریق تصادف صفر می داند اما تفسیر دوم را که علم تقاضا می کند نمی پذیرد. می بینیم که اندیشه مادیگرا این دانشمند را که تنها یک نفراز خیل عظیم تایید کنندگان تکامل است مجبور می کند وجود خالقی را برای موجودات که بسیار هم روشن و واضح است انکار نماید. چون اساسا تفکر ماتریالیسم وجودآفرینندهای را که به طورحتم ماده نیست برای گیتی نمی پذیرد.

در نتیجه خوانندگانی که تحت تاثیر جادویی این فلسفه کورکورانه به این دانشمندان اعتماددارند و کتابهایشان را می خوانند نیز بی آنکه خود بدانند همین خوی لجاجت را پیدا می کنند.

دکتر مایکل بیهی از دانشمندان نام آور زیست - شیمیست و نظریه "طراحی هوشمندانه"(intelligent design) را که اخیرا در جوامع علمی مورد استقبال واقع شده است تاییدمی کند. او افرادی را که دربرابر پذیرش طراحی هوشمندانه مقاومت می کنند اینطور توصیف می کند:

"درچهل سال گذشته دانش زیست شیمی رازهای سلول را کشف کرده است. این کشف حاصل زحمات طاقت فرسای ده ها هزار دانشمند است که عمر خود را در آزمایشگاه ها سپری کرده اند. نتیجه همه این تلاش ها بسیارواضح و روشن است: طراحی هوشمندانه! این دستاورد به حدی بزرگ بودکه تصورمی رفت بزرگترین یافته تاریخ علم باشد. ولی در عوض جهان پیچیده درون سلول مورد سکوت عجیبی قرارگرفت. چرا جامعه علم این اکتشاف بزرگ رابا اشتیاق نمی پذیرد؟ رازاین کاردراین است که قبول این باور حتما به قبول وجود خداوند منجر می شود؟[4]

به همین خاطر انبوه دانشمندان داروینیسمی که در مجلات و تلویزیون هر روز می بینیم و احتمالا شما هم ازخوانندگان کتاب هایشان هستید هنوز هم بر اعتقادات خود پافشاری می کنند. همه پژوهش هایی که این دانشمندان انجام داده اند وجود خدایی را لازم می داند اما دریغا که فلسفه ماتریالیسم با رگ وخون آنها مخلوط شده است. ودانشمندانی که هرچیزی را با عقل ومنطق و دلایل روشن قبول می کنند به افرادی احساساتی تبدیل شده اند که خرافات را به صورت حقیقت می بینند. یکی از این افراد به نام ریچارد داوکینز می گوید اگر مردم دیدند که مجسمه ای به سمت آنها اشاره می کند نباید آن را یک

معجزه قلمداد نمایند بلکه باید بگویند که:" شاید همه اتم های بازوی مجسمه به ناگاه در یک جهت دیگر قرار گرفته اند هرچند این احتمال بسیار اندک است اما امکان دارد".5

روانشناسی کافر در طول تاریخ به خوبی درقرآن بیان شده است:

انعام 111

وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلآئِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَّا كَانُواْ لِيُؤْمِنُواْ إِلاَّ أَن يَشَاءَ اللّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ ﴿١١١﴾

و اگر ما فرشتگان را به سوی آنان مىفرستاديم و اگر مردگان با آنان به سخن مىآمدند و هر چيزى را دسته دسته در برابر آنان گرد مىآورديم باز هم ايمان نمىآوردند جز اينكه خدا بخواهد ولى بيشترشان نادانى مىكنند (۱۱۱)

همانگونه که این آیه نشان میدهد روش این دانشمندان نه علمیست و نه تازه بلکه ریشه آن را می توان در تمام جوامع بت پرست تاریخ یافت.

درجای دیگری ازقرآن کریممیخوانیم:

حجرآیه 14-15

وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّواْ فِيهِ يَعْرُجُونَ ﴿١٤﴾

و اگر درى از آسمان بر آنان مىگشوديم كه همواره از آن بالا مىرفتند (۱۴)

لَقَالُواْ إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ ﴿١٥﴾

قطعا مىگفتند در حقيقت ما چشمبندى شدهايم بلكه ما مردمى هستيم كه افسون شدهايم (۱۵)

تلقین دسته جمعی نظریه تکامل

در آیه فوق خواندیم که سحری که چشمان انسان ها را از حقایق پوشانده است آنها را از پذیرش حق باز می دارد. این سحر امروزه تلقین شدید و دسته جمعی رسانه ها و مجلات است و هدفی جز قبولاندن این نظریه قرون وسطایی به عنوان یک واقعیت علمی به مردم ندارد.

این تلقین اثرات سوئی برعقل می گذارد به نحوی که قدرت تشخیص خود را ازدست می دهد و حقایق را آنگونه که دیگران می خواهد می بیند نه آنگونه که هستند. فردی که هیپنوتیزم شده بسیار تلقین پذیر است اگر به او بگویندکه تختی که بر روی آن خوابیده ماشین است او حتی بعد از بیدار شدن نیز آن را واقعا به شکل ماشین می بیند . این مثال قدرت تلقین را نشان می دهد. تلقین یک واقعیت روانشناختی است و در تاثیر آن کوچکترین شکی وجود ندارد. این امر را آزمایش های بی شماری تایید کرده اند.

رسانه ها ومراجع علمی و دانشگاهی به طور پیوسته صحت این نظریه را به مردم تلقین میکنند و آنها را به این باور می رسانند که مخالفت با آن به معنای نادیده گرفتن ساده ترین اصول عقل ومنطق است. دانشمندان نیز از این تلقین در امان نیستندبه ویژه جوانان جویای نامی که می خواهند درجات علمی را طی کنند. آنها برای آنکه بتوانند ابراز وجود نمایند باید این نظریه را به مرور زمان قبول کنند. به همین دلیل این دانشمندان به جای آنکه رسالت خود را دستیابی به حقیقت بدون قضاوت قبلی قرار دهند همه تلاش خود را برای پیداکردن دلیلی برای تایید آن به کار می بندند.

در جهان غرب ابزارهای دیگری برای ترویج این نظریه وجود دارد. درغرب برای اینکه مدارج علمی افراد به رسمیت شناخته یا مقالاتشان در مجلات علمی چاپ شود و یا پیشرفت کنند آنها باید استاندارد هایی داشته باشند. قبول این نظریه در راس این استاندارد ها قرار دارد. این سیستم باعث می شود که این دانشمندان همه عمر خود را صرف یافتن دلیلی برای این نظریه پوسیده بکنند.[6]

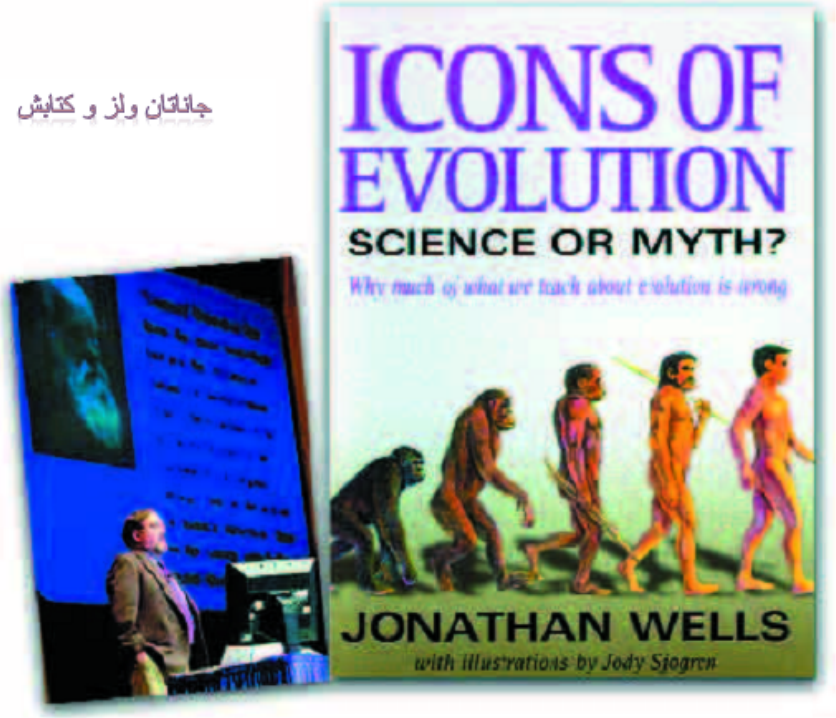

جاناتان ولز و کتابش

این تلاش ها برایاینست کهمردم گمان کنند: هنوزهم نظریه تکامل در مجامع علمی از مقبولیت برخوردار است. به همین خاطر می ببینیم که نظریه داروین نه به این دلیل باقی مانده که علم آن را تایید می کند بلکه به این دلیل که به یک اعتقاد ایدئولژیک تبدیل شده است. وتنها عده کمی از دانشمندان هستند که به خود جرات می دهند اعلام کنند نظریه تکامل اساسی ندارد.

در فصل های بعد اگر خدا بخواهد نشان می دهیم که یافته های دانش نوین به کلی نظریه تکامل را رد و آفریده شدن موجودات زنده توسط

خدا را اثبات می کند. بنابراین از خواننده می خواهیم به خود آید و پرده ای را که مانع از دیدن حقایق می شود ازچشم خود بردارد.

اگر بتوانیم خود را از دام جادویی که ما رابسته است برهانیم با مطالعه این کتاب به یاری خدا می توانیم حقیقت آفرینش را به خوبی درک کنیم و نشانه وجود خداوند را در هرموجودی وحتی در به وجود آمدن خودمان از قطره آبی ببینیم.

فصل دوم تاریخچه نظریه تکامل

ریشه این نظریه را در روزگاران بسیار دور یعنی در اندیشه فیلسوفان بت پرست یونان قدیم باید جستجو کرد. این فلاسفه در تفکرات خود به شدت از تکامل و ارتقای جانداران دفاع کرده اند هدف آنها انکار حقیقت خلقت بوده است.

جالب آنجاست که پایه های دانش شگفت انگیزجدید را نه این فلاسفه ملحد بلکه کسانی پایه گذاری کردندکه به وجود خداوند اعتقاد راسخ داشته اند. از این رو علم امروز در سایه ایمان به خدا به وجود آمده است نه در دامن فلسفه یونان. پیشکسوتان علم برای شناخت بیشتر خداوند وبنای تصوری روشن از رازهای خداوند و اسرارآفریده هایش به کشف هستی همت گماردند. از امثال این دانشمندان می توان لئوناردو داوینجی،کوپرنیکس،کپلر، گالیله ، گوییر (سردمدار فسیل شناسی قدیم) ، لینائوس (بانی علوم گیاهی و جانوری) و اسحاق نیوتنون که او را بزرگترین دانشمند تاریخ علم می دانند همه این افراد نه تنها با وجود ایمان به خدا به مطالعه علم پرداخته اند بلکه کل گیتی و موجودات آن را مخلوق او می دانستند[7] همینطور آلبرت انیشتین که بزرگترین نابغه عصر ما به حساب می آید به خداوند اعتقاد داشت و صاحب این سخن معروف است: نمی توانم بدون ایمانی عمیق جهانی حقیقی را تصور کنم. از این واقعیت می توانیم اینگونه تعبیر کنیم: علم بدون دین لنگ است.[8]

ماکس پلانک که دانشمندی آلمانی و بنیانگذار فیزیک نوین است می گوید: هرکس علم را با جدیت دنبال می کند باید عبارت زیر را که برسردر معبد علم نوشته شده است بخواند:با ایمان خود را آراسته کن، چون یکی از صفات بارز دانشمند،ایمان است.[9]

نظریه تکامل حاصل فلسفه ماتریالیسم است این فلسفه که درقرن نوزدهم با بازخوانی فلسفه یونان باستان رونمایی شد می کوشد از جهان یک تفسیر مادی محض ارایه کند. لازمه این فلسفه آن است که پیدایش موجودات به نحوی توجیه شوند که نیازی به آفریننده احساس نگردد. اما عقل انسان با مشاهده هرسیستمی وجود بنیانگذاری را برای آن ضروری می بیند. این فلاسفه دراواسط قرن نوزدهم توانستند پیدایش جانداران را با نظریه تکامل توجیه کنند.

قوه تخیل داروین

نظریه ای که امروزه دانشمندان اینچنین از آن دفاع می کنند متعلق به دانشمند علوم طبیعی انگلیسی است که داروین نام داشت.

داروین هیچنوع مطالعه تخصصی ای از زیست شناسی نداشته و تنها از روی سرگرمی به مشاهده و مطالعه طبیعت علاقه مند شده بود از این رو در سال 1832 سوار برکشتی اچ.ام.اس. بیگل به یک سفر اکتشافی به دور دنیا رفت که مدت پنج سال به طول انجامید او در این سفراز انواع گوناگون جانداران حیرت زده شد به ویژه نوعی گنجشک حساس که در جزایر گالاپاگوس زندگی می کرد. منقارهای متفاوت این گنجشک باعث شد تا او فکر کند نوک این پرندگان به مرور زمان و در طی نسل ها به شکلی مناسب با شرایط این جزایر درآمده به بیان دیگر با محیط آنجا سازگار شده است. او این اعتقاد را پیدا کرد که خداوند موجودات را به صورت جداگانه نیافریده بلکه همه آنها از یک جد مشترک به وجود آمده اند یعنی برحسب محیطی که در آن قرار گرفته تغییر یافته اند.

فرضیه داروین بر هیچ اکتشاف علمی استوار نبود اما به مرور زمان بیش از آنچه لیاقت داشت بزرگنمایی شد به ویژه اینکه برجسته ترین زیست شناسان ملحد آن موقع از آن پشتیبانی کردند. براساس این نظریه جانداران صفات لازم برای زندگی درمحیط معینی را در طول نسل های متمادی به دست آورده و صفات اضافی را حذف می کنند در نتیجه با گذشت نسل های بسیار زیاد موجودی به وجود می آید که هیچ شباهتی به جاندار اولیه ندارد وتا امروز کامل ترین موجود این فرایند انسان بوده است.

داروین این پروسه را تکامل از راه انتخاب طبیعی نامید و چون فکر می کرد راز پیدایش گونه های جانداران را پیدا کرده است نظریه اش را کمی شاخ و برگ داد و در کتابی به عنوان" اصل انواع به وسیله انتخاب طبیعی" در سال 1859 چاپ کرد.

اما او به خوبی می دانست که نظریه اش از مشکلات عدیده ای رنج می برد وحتی در این کتاب فصلی به عنوان" معایب نظریه" گشوده است. از مهمترین این مشکلات نا همخوانی با آرشیوفسیلها، پیچیدگی اندام های جانوران به نحوی که از طریق تصادف توجیه ناپذیر است(مانند چشم) و غریزه حیوانات می باشد. داروین امیدوار بود پیشرفت علم بتواند گرهی از کارش بگشاید و نومیدانه کوشید توجیهی برای این موارد نیز ارایه دهد.

یک فیزیکدان آمریکایی به نام لیپسون در این باره افزوده است:

وقتی کتاب "اصل انواع" را خواندم دریافتم که داروین ازآنچه تصور می شود اعتماد به نفس کمتری داشته است. در فصل" معایب نظریه" به وضوح این نبود اعتماد به نفس را می بینیم. توضیحات او در مورد چشم برای من فیزیکدان به هیچ وجه خوشایند نیست[10]

وقتی داروین نظریه اش را پیریزی می کرد از نظریات زیست شناسان دیگری که به تکامل اعتقاد داشتند نیز الهام گرفت. یکی از این دانشمندان فردی به نام لامارک[11] بود او اعتقاد داشت که موجودات زنده صفاتی را که در طول حیات کسب می کنند از طریق وراثت به نسل بعدی خود انتقال می دهند. مثالی که او در این باره می زد زرافه بود او اعتقاد داشت که زرافه از موجودی شبیه به گاو وحشی به وجود آمده که در اثر تلاش برای رسیدن به برگ های درختان گردنش بلند شده و آن را به فرزند خود منتقل کرده است در

چارلز داروین

طول نسلها گاوهای وحشی که هربار تلاش کرده اند به برگهای بلند و بلندتر برسند گردن بلندی مانند زرافه کسب کرده اند. تنها کاری که داروین کرد این بود که ازاین وراثت برای توجیه پیدایش **گونه ها** استفاده کرد.

اما چون ابزارهای علمی وتکنولوژیکی در آن زمان درسطحی بسیار ابتدائی قرار داشت هر دوی داروین و لامارک دراشتباه بودند. در آن زمان علم های وراثت،زیست شیمی و.. وجود نداشت بنابراین همه فرضیات آنها تنها از قدرت تخیلشان سرچشمه می گرفت.

درست در زمانی که تازه داشت سرو صدای انتشار کتاب داروین به گوش می رسید ، یعنی درسال1865، یک دانشمند اتریشی به نام گریگوری مندل قوانین وراثت را کشف کرد. با این حال بسیاری تا اواخر قرن نوزدهم ازاین اکتشاف مندل خبردار نشدند ولی یافته های او در اوایل قرن بیستم اهمیت فراوانی یافت و باعث پایه گذاری دانش وراثت شد. کمی بعد از آن ژن ها وکروموزم ها کشف شدند تا این که در دهه پنجاه با کشف مولکول DNA(که حاوی اطلاعات ژنتیکی است) نظریه تکامل دچار بحرانی جدی گردید. این اکتشافات نشان دادند که حیات ازآنچه داروین تصور می کردبسیار پیچیده تر بود.

این نظریه داشت به زبالـه دان تاریخ افکنده می شدولی دست های پشت پرده ای به تجدید و بازسازی نظریه پرداخت و دوباره آن را به بالای منبر علم کشاند. تنها زمانی می توانیم این واقعیت را درک کنیم که بدانیم این نظریه بیش از آن که علمی باشد برای بسیاری اهمیت ایدئولوژیک دارد.

قوانینی که مندل درباره وراث
انداخت که نتوانست از آن ب

علوم اولیه وتکنولوژی درعصر داروین

زمانی که داروین نظریه اش را پی ریزی می کرد علومی مانند زیست شیمی،وراثتو ریاضیات زیست شناختی حتی نامشان هم وجود نداشت وگرنه او جرات نمی کرد قصه کودکانه اش را به زبان بیاورد.این علم ها ثابت کرده اند که اطلاعاتی که از روی آنها نژادها و گونه ها به وجود می آیند در ژن ها موجودند و با تغییر در آنها نمی توان گونه های جدیدی به وجود آورد.

در آن دوره علم شناخت درستی از سلول و مکانیزم های درونش نداشت. اگر داروینمی توانست با میکروسکوپ الکترونیکی به سلول و زوایا و خفایای آن نگاه کند می دانست که پیچیدگی آن به حدیست که نمی تواند از طریق تصادف به وجود آمده باشد. واگر ریاضی زیستشناختی را می دانست پی میبرد که پیدایش مولکول پروتئین که سنگ بنای سلول است از طریق تصادف امری محال است.

در زمان او با میکروسکوپ های اولیه تنها به سطح بیرونی سلول دست یافته بودند. سلول زنده معجزه ایست که همه دانشمندان را در دهشت و تعجب فروبرده است. اگر با میکروسکوپ الکترونی به داخل سلول نگاه کنیم میبینیم که سراسر وجود آن را حرکت و پویایی فراگرفته است وما رابه یاد خانه زنبور عسل می اندازد. هر روز سلول های جدیدی به وجود می آیند و جای ملیون ها سلولی را که می میرند می گیرند. ومیلیارد ها سلول بدن انسان با نظمو هماهنگی کار می کنند تا انسان زنده بماند. این امر بسیار شگفت انگیز است که سلول ها قادرند با هماهنگی عجیبی کارکنند وخود را دوباره بسازند. خداوند سلول هایی را که ما فقط با میکروسکوپ الکترونیکی قادر به دیدن آنها هستیمبه طرز بسیار دقیقی آفریده است. آفرینش خداوند متعال واضح تراز آن است که بتوان انکار کرد.

تلاش های مذبوحانه داروینیسم جدید

با اکتشاف قوانین وراثت نظریه داروین در اوایل قرن بیستم با چالش بزرگی روبه رو شد اما برخی ازدانشمندان وفادار به او تلاش کردند برای برون رفت از آن راه حلی بیابند. ازاین رو در سال 1941انجمن زمین شناسی آمریکا نشستی ترتیب داد. درپایان این اجلاس وپس از گفتگوهای طولانی دانشمندان وراثت(مانند لیدیارد استیونس و تئودو سیاسدویز هانسکی) وجانورشناسانی مانند(ارنست مایر و جولیان هاکسلی) و دانشمندان فسیل شناس قدیمی(مثل جورج گایلورد سیمپسون وگلین ل. جپسن) و دانشمندان متبحر در ریاضیات ژنتیک مانند (رونالد فیشر و سیول رایت) به توافق رسیدند که برای ارتقای نظریه داروین راه کارهای مناسبی پیداکنند.

این تیم از دانشمندان عمدتا بر روی تغییراتی که داروین آن را عامل تبدیل شدن گونه ها به یکدیگر می دانست تمرکز کردند این موضوعی بود که حتی خود داروین هم نتوانسته بود از عهده تفسیر آن

برآید از این رو آن را عمدا به لامارک ارجاع داده بود. آنها در مورد جهش های بی نظم به تفکر پرداختند و درپایان پس از اعمال تغییراتی در این نظریه آن را

(The Modern SyntheticEvolution Theory) نامیدند آنها در واقع پدیده جهش را به نظریه وی افزوده بودند. بعد از مدت کوتاهی این نظریه را نئوداروینیسم (داروینیسم جدید) و بنیانگذاران آن رانئو داروینیست نامیدند.

دهه های بعد از این نظریه را می توان دوره تلاش های مذبوحانه برای اثبات نظریه داروینیسم جدید تلقی کرد. قبل از این همه می دانستند که جهش هایی که به طور طبیعی در جانداران روی می دهد همواره باعث آسیب به آنها می شود. این دانشمندان با انجام هزاران آزمایش خواستند نشان دهند که جهش ها می توانند مفید هم باشنداما همه این آزمایش ها با شکست مواجه شد.

همچنین کوشیدند نشان دهند که اولین موجودات در شرایط اولیه کره زمین به طور تصادفی به وجود آمده اند اما این آزمایش ها هم ناموفق بودند. هر تلاشی که برای اثبات اینکه حیات به طور تصادفی به وجود آمده است انجام می شد ناموفق از آب در می آمد. علم احتمال هم ثابت کرد که حتی یک پروتئین نمی تواند به طور تصادفی به وجود آید. سلول هم که داروین گفته بود مواد موجود در طبیعت در اثر شرایط خاصی با هم ترکیب شده و آن را به وجود آورده اند پیچیده تر از آن بود که بتوان آن را در پیشرفته ترین آزمایشگاه های قرن بیستم به وجود آورد چه رسد به اینکه در طبیعت خود به خود تشکیل شود.

علم فسیل شناسی نیز داروینیسم جدید را رد کرد چون لازمه این نظریه آن بود که موجودات در اثر تغییراتی جزئی در طول مدتهای مدید به یکدیگر تبدیل شده اند. اما در سراسر جهان هرگز یک فسیل حد واسط که مابین دو گونه مستقل باشد پیدانشد. در این اثنا بود که علم کالبدشکافی ثابت کرد گونه ها به حدی بایکدیگر تفاوت دارند که ابدا نمی توانند از یکدیگر مشتق شوند.

از این رو درگذشته تکامل پتانسیل آن را داشت که جای ایمان به خداوند را بگیرد[12]

نئوداروینیسم یا داروینیسم نوین هیچ وقت نظریه ای علمی نبوده بلکه یک اعتقاد ایدئولوژیک است. دکتر میشل روس کانادایی در سخنرانی ای در سال 1993 به این واقعیت اقرار کرد:

" درگذشته وحال تکامل برای ما داروینیست ها ابزاری برای ایجاد یک مذهب سکولار بوده و برای من بسیار روشن است که در واقع تکامل به ناتورالیزم (طبیعت گرایی) متعهد است.."[13]

رازدفاع دانشمندان از این نظریه در این نهفته است که به آن مانند دین می نگرند و نه یک نظریه علمی. یکی از سناریو های خیالی که این افراد برای دفاع از آن ارایه کردند سناریوی" تعادل متقاطع" یا"punctuated equilibrium" بود.

تکامل از طریق جهش

بیشترکسانی که به تکامل ایمان دارند براین باورند که این فرایند موهوم به صورتی بسیار آرام وتدریجی صورت گرفته اما با این حال نظریه اصلاح شده نئو داروینیسم با این فکر مخالف است این

نظریه می گوید که تکامل از طریق جهش هایی و سریع تر انجام گرفته است این روند را" تعادل متقاطع" نامیده اند.

در دهه هفتاد برای اولین بار از این نظریه دفاع شد. نیلز الدردج و استیون گولد دو فسیل شناس معروف آمریکایی به خوبی می دانستند که آرشیو فسیل ها نظریه نئوداروینیسم را نیز به کلی باطل می کند. زیرا در فسیل ها هیچ ردی از تغییر تدریجی پیدا نمی شود. موجودات زنده به یکباره به طور کامل در این فسیل ها ظاهر می شوند و تا زمان انقراض خود همچنان بنیه خود را حفظ می کنند. نئوداروینیسم هنوز هم به امید روزی زنده است که فسیل های حد واسط پیدا شوند. گولد و الدردج نیزکه می دانستند این آرزوی آنها هرگز تحقق نمی یابد سناریوی جدیدی به نام تعادل متقاطع را ایراد کردند. براساس این نظریه تکامل نه از طریق تغییرات گرادیانی بلکه در اثر تغییرات ناگهانی بزرگی صورت گرفته است!.

به عنوان مثال یک دانشمند اروپایی به نام شایندولوف که خط مشی گولد والدردج را دنبل می کرد تصریح نمود که نخستین پرنده ازتخم خزنده ای و در نتیجه یک جهش بسیار بزرگ بیرون آمده است[14]براساس این فرضیه احتمالا برخی از جانوران خشکی در اثر جهش های بزرگ به ابرماهی ها تبدیل شده اند. این فرضیات ازنظر علم وراثت و سایر شاخه های علم همانقدر ممکن است که در داستان ها شنیده ایم قورباغه ها به پادشاه تبدیل شده اند. اما با این حال برخی از دانشمندان که ناچارباید تکامل را از ورطه ای که در آن افتاده بود برهانند این نظریه را که از خود نئوداروینیسم عجیب تر بود پذیرفتند.

هدف اصلی ازایراد این نظریه تفسیر تفاوت زیاد بین فسیل هاست که نئوداروینیسم نیز نمی توانست آن را توجیه کند. خارج شدن اولین پرنده از تخم یک خزنده امر نامعقولیست چون به اعتراف خود داروینیسم تبدیل شدن از نوعی به نوع دیگر مستلزم تغییرات ژنتیکی فراوان است. جهش ژنی نه تنها نمی تواند اطلاعات ژنتیکی مفید به وجود آورد بلکه اطلاعات ژنتیکی موجود را نیز از بین می برد بنابراین جهش های فراوانی که سناریوی " تعادل متقاطع" در نظر گرفته است با عث نابودی حجم زیادی از اطلاعات می شود.

علاوه براین نظریه تعادل متقاطع به دلیل اینکه نتوانست منشا حیات را توجیه کند درگام اول باشکست مواجه شد شایان ذکر است که همین مساله نظریه نئوداروینیسم را نیز برچیده بود. وقتی یک پروتئین به طور تصادفی تشکیل نمی شود چگونه می توان پیرامون تکامل جاندارانی که ازتریلیون ها سلول تشکیل شده اند به مناقشه پرداخت.

در فصلهای آتی به توضیح دو ابزار ومکانیزم خیالی که در نئوداروینیسم مطرح شده اند می پردازیم و سپس به آرشیو فسیل ها نگاهی خواهیم افکند و بعدا در مورد منشا حیات که همه نسخه های نظریه تکامل را باطل می کند بیشتر فکر می کنیم .درپایان هم به امید خداوند خواهیم دید که نظریه تکامل یک قصه موهوم بیشتر نیست که از صد و پنجاه سال قبل جهانیان را فریفته اما در سایه اکتشافات اخیر دفاع ازآن امری محال شده است.

در قرن حاضر ده ها هزار دانشمند از سراسر جهان و بهویژه ایالات متحده آمریکا و کشورهای اروپایی نظریه داروین را رد می کنند.تعداد زیادی کتاب در مورد عدم صلاحیت این نظریه چاپ شده است که در بالا تعدادی از آنها را می بینید.

فسیل های حد واسط وجود ندارند

نظریه تکامل گمان می کند جانداران در اثر جهش های ژنی از نوعی به نوع دیگر تبدیل می شوند. اما علوم جدید نشان داده اند که این ادعا فقط یک دروغ است.
براساس این نظریه جانداران در اثر تغییرات وراثتی به موجودات کاملا متفاوتی تبدیل می گردند اما دستاورد های جدید علمی حاکی ازآانند که این یک دروغ بزرگ است. اگر به راستی این امر واقعیت دارد چرا هر چیزی در طبیعت از روی نظم و نظام دقیقی کار می کند و اگر نژادها و گونه ها از همدیگر مشتق می شوند و به وجود می آیند نمونه های حد واسط بسیار زیادی در طبیعت وجود می داشت اماچرا هیچ کدام ازاین موجودات را مشاهده نمی کنیم؟ وچرا لایه های زمین را مملو از فسیل های این جانوران حدواسط نمی یابیم؟ علم زمین شناسی زنجیره موجودات هم مرتبط را به خوبی نشان نمی دهد. شاید این بزرگترین اعتراضی باشد که بر سر راه نظریه من قرار گیرد.(چارلز داروین، اصل انواع ص172-280)

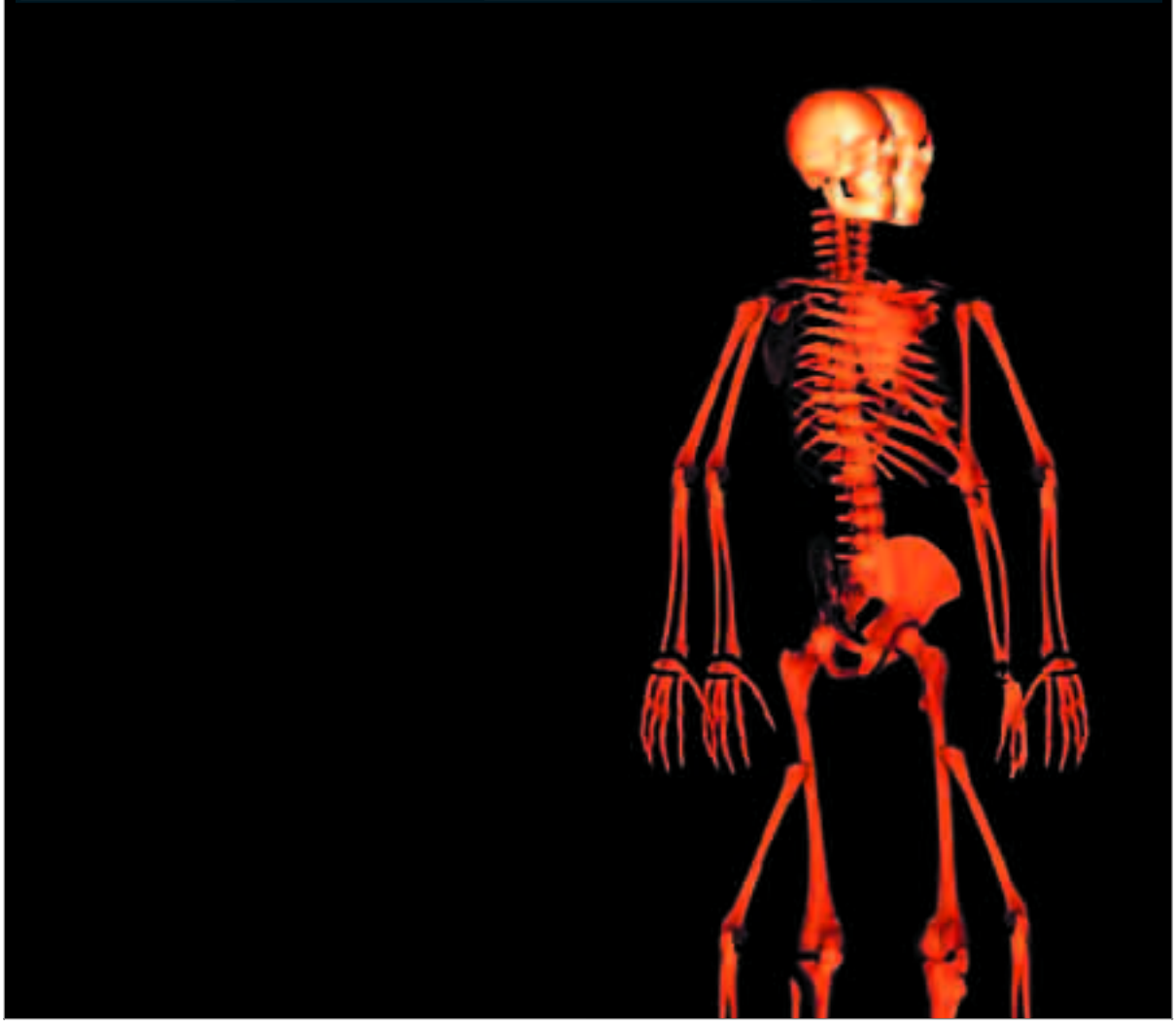

فصل سوم

مکانیزم های خیالی تکامل

نسخه داروینیسم جدید که نظریه غالب در تکامل به شمار می آید می کوشد این روند موهوم را از طریق دو مکانیزم توجیه کند که عبارتند از : انتخاب طبیعی و جهش. براساس این نظریه تغییرات ژنی در موجودات زنده صفات غالب را در اثر انتخاب طبیعی و به کمک جهش به دست می آورند.

با بررسی این دو مکانیزم متوجه می شویم که هیچ کدام نمی توانند در تکامل موجودات نقشی داشته باشند.

انتخاب طبیعی

انتخاب طبیعی که یک فرایند طبیعیست برای دانشمندان قبل از داروین شناخته شده بود آنها آن را مکانیزمی برای حفظ گونه ها و عدم از بین رفتن آنها می دانستند. اما داروین نخستین فردی بود که ادعا کرد این مکانیزم دارای قدرت تکاملی است و همه نظریه اش را بر اساس آن بنا نهاد. نامی که او برای کتاب خود برگیزد اساس نظریه تکامل را تشکیل می دهد یعنی : پیدایش گونه ها در اثر انتخاب طبیعی

اما از آن زمان تا کنون هیچ دلیلی ارایه نشده که نشان دهد انتخاب طبیعی علت تکامل موجودات بوده است. کولین پاترسون بزرگترین دانشمند فسیل شناس موزه تاریخ طبیعی در انگلستان (که خود یکی از معروف ترین داعیان تکامل است) تاکید دارد که تا کنون کسی نتوانسته است ثابت کند انتخاب طبیعی دارای قدرت لازم برای تکامل موجودات می باشد.

" کسی هیچ گونه ای را به واسطه مکانیزم انتخاب طبیعی تولید نکرده است و حتی به آن نزدیک هم نشده است. همه جدال کنونی در چارچوب داروینیسم جدید حول این مساله است.[15]

انتخاب طبیعی اقتضا می کند که جاندارانی که با محیط اطراف خود سازگارترند از طریق تولید مثل به بقای خود ادامه دهند و بقیه از بین بروند.به عنوان مثال در یک گله آهو، آنهایی که چابک ترند و می توانند از چنگال درندگان خود را برهانند باقی می مانند. این امر درست است اما این روند هرچقدر هم تکرار شود باز آهو را به گونه دیگری تبدیل نمی کند.

با نگاهی به حوادثی که داروینیست ها آن را مثال هایی پذیرفته شده از انتخاب طبیعی معرفی می کنند می بینیم که آنها بیش از یک نیرنگ نیستند.

تغییر رنگ در اثر صنعت

در سال 1986دوگلاس فوتویما کتابی تحت عنوان زیست شناسی تکامل منتشر کرد. این کتاب یکی از منابعیست که به وضوح تکامل را از طریق انتخاب طبیعی توجیه می کند. واضح ترین مثالی که این کتاب زده است به پروانه ای مربوط می شود که گویا بعد از انقلاب صنعتی انگلستان تغییر رنگ داده است.

مثال پروانه های انقلاب صنعتی مهم ترین دلیل تکامل از طریق انقلاب صنعتیست. ولی به هیچ وجه تکاملی صورت نگرفته و گونه جدیدی از پروانه ها به وجود نیامده است در سمت چپ درختان و پروانه های رویشان را قبل از انقلاب صنعتی و در سمت راست حالت بعد از انقلاب صنعتی آنها را می بینیم.

براساس روایت این کتاب در آغاز انقلاب صنعتی رنگپوست درختان اطراف منطقه منچستر انگلستان تا اندازه زیادی روشن بود به همین دلیل پرندگانی که از این پروانه هاتغذیه می کردند می توانستند آنهایی را که رنگ تیره داشتند به راحتی شکار کنند. اما بعد از پنجاه سال رنگپوست درختان در اثر آلودگی تیره شد و این بار پروانه های با رنگ روشن راحت تر شکار می شدند. در نتیجه تعداد پروانه هایی که رنگ روشن داشتند کاهش و پروانه های با رنگ تیره افزایش پیدا کردند زیرا به آسانی دیده نمی شدند. داعیان تکامل این مثال را دلیل بزرگی بر نظریه اشان می دانستند و آن را به این ترتیب تحریف کردند: پروانه های روشن رنگ به پروانه های تیره رنگ تکامل یافته اند.

این مثال را به هیچ وجهی نمی توان مثالی بر تکامل دانست چون در نتیجه این انتخاب طبیعی پروانه ها به گونه جدیدی تکامل نیافته اند. زیرا قبل از انقلاب صنعتی نیز پروانه های تیره رنگ وجود داشته اند و تنها نسبت آنها در جمعیت پروانه ها کاهش یافته است. آنها خاصیت یا عضو جدیدی را پیدا نکرده اند. برای اینکه این پروانه ها به پرنده تبدیل شوند حتما باید ژن های جدیدی به آنها اضافه گردد. یعنی باید برنامه ژنی کاملا متفاوتی که دربردارنده اطلاعات ژنی کاملا جداگانه ای است را داراشوند.

با واواکاوی این موضوع افتضاح بزرگی به بار آمد زیرا روشن شد که پروانه های بیدی که کیتلویل بر روی تنه درخت از آنها عکس گرفته بود در واقع پروانه های مرده ای بودند که او با استفاده از چسپ و سنجاق آنها را به تنه درخت وصل کرده و سپس از آنها عکس گرفته بود. او بعدا این بهانه را آورد که چون پروانه ها به جای تنه درخت بر روی شاخه ها می نشینند این کار را کرده است[16]در پایان دهه نود جهان علم متوجه این امر شد. و افسانه تغییر رنگ پروانه ها در اثر صنعت که مدخل " نظریه تکامل" بود ضربه ای به تکاملی ها وارد آورد که تا مدت ها نتوانستند کمر راست کنند. Jerry Coyne در این مورد می گوید:" وقتی متوجه این حقیقت " حقه پروانه های چسپانده شده" شدم همان

احساسی به من دست داد که در شش سالگی فهمیدم هدیه های سال نو را پدرم برایم می خرد نه بابا نوئل"[17]

خلاصه این امر آن است که انتخاب طبیعی نمی تواند اندامی را به موجود زنده ای بیفزاید یا از آن کم کند و یا گونه ای را به گونه دیگر تبدیل کند. داروینیسم از زمان خود داروین تا به امروز دلیلی بزرگتر از تغییر رنگ پروانه ها در اثر صنعتی شدن انگلستان نتوانسته است ارایه دهد.

چرا انتخاب طبیعی نمی تواند پیچیدگی اعضا را تفسیر کند؟

انتخاب طبیعی نمی تواند باعث تکامل موجودات گردد چون نمی تواند اطلاعات ژنتیکی جدیدی را به گونه ها بیفزاید و یا آنها را اصلاح کند و نمی تواند گونه ای را به گونه دیگر تبدیل نماید. مثلا نمی تواند ستاره دریایی را به ماهی و ماهی را به وزغ و وزغ را به تمساح و تمساح را به پرنده تبدیل کند. گولد بزرگترین مدافع اندیشه تکامل در مورد بن بستی که تکامل به آن رسیده است می گوید:

جوهر داروینیسم را می توان در یک عبارت خلاصه کرد: انتخاب طبیعی قدرت به وجود آورنده نظام تکامل است. و کسی انکار نمی کند که انتخاب طبیعی باعث حذف عناصری می شود که توانایی سازگاری با محیط را ندارند اما این نظریه اقتضا می کند که عناصر قادر به سازگاری را نیز به وجود بیاورد.[18]

یکی از روش های گم راه کننده که داعیان تکامل برای قانع کردن ما در مورد انتخاب طبیعی به کار می گیرند این است که به ما القا می کنند این مکانیزم هوشمند است. اما انتخاب طبیعی هیچ گونه هوشیاری ای ندارد چون ازاراده لازم برای تعیین این که چه چیزی برای جانداران مفید و چه چیزی برای آنها مضر است برخوردار نیست. بنابراین انتخاب طبیعی نمی تواند نظام های بیولوژیکی و اندام های بسیار پیچیده را تحلیل کند. این اندام ها و نظام های بسیار پیچیده در نتیجه هماهنگی و همکاری تعداد زیادی از اجزا به وجود آمده اند که حتی اگر یکی از آنها نباشد کل اندام بی خاصیت خواهد بود(مثلا چشم انسان فقط زمانی وظیفه خود را انجام می دهد که همه جزئیاتش وجود داشته باشد.) لذا باید اراده ای که همه این اجزا را گردهم آورده است بتواند آینده را به طور هدفمند پیش بینی و خاصیتی را که لازم است به آن بیفزاید از قبل تعیین کند. این حقیقت که سرانجام نظریه داروین را برانداخت حتی خود وی را نگران کرده بود:

اگر وجود اندام پیچیده ای ثابت شود که ترجیحا از طریق تغییرات فراوان،متوالی و کوچک به وجود نیامده باشد آنگاه نظریه من به کلی فرو خواهد ریخت.[19]

بنابراین هرچند که انتخاب طبیعی افراد ضعیف و در هم ریخته را که توانایی سازگاری ندارند از بین می برد اما نمی تواند گونه ها ،اطلاعات ژنتیکی و اندام های جدید را به وجود آورد به عبارت دیگر نمی تواند باعث تکامل هیچ چیز شود. داروین این حقیقت را قبول کرده بود:

انتخاب طبیعی نمی تواند کاری بکند مگر آنکه فرصت اختلافات مواتی ایجاد نشود[20] به همین دلیل داروینیسم جدید مجبور شد مفهوم جهش را نیز در این نظریه وارد کند تا به آن توانایی ایجاد تغییرات مفید را بدهد. اما همانگونه که به امید خدا خواهیم دید جهش فقط می تواند تغییرات مضر را به وجود بیاورد.

انتخاب طبیعی هیچ کمکی به نظریه تکامل نمی کند چون این مکانیزم هرگز برای هیچ گونه ای اطلاعات ژنتیکی را بهبود نبخشیده و یا ارتقا نداده است. و هیچ گونه ای نمی تواند به گونه دیگر تبدیل شود به این معنا که ستاره دریایی نمی تواند به ماهی تغییر پیدا کند و یا ماهی ها به وزغ و زغ ها به تمساح و تمساح به پرنده تبدیل شوند.

جهش های ژنتیکی

جهش اینگونه تعریف می شود: بریدن ویا جابجایی در مولکول DNA موجود در هسته سلول موجود زنده

که همه اطلاعات وراثی او را در بر دارد را جهش می نامند. این بریده و یا جابجا شدن در اثر عوامل بیرونی مانند تشعشع و واکنش های شیمیایی به وجود می آید. هر جهش یک تصادف است که نئوکلوتید های مولکول DNA را حذف یا جابه جا می کند. در اغلب اوقات این جهش ها تغییرات آن قدر بزرگی را به وجود می آورند که سلول نمی تواند آن را اصلاح کند.

اما داعیان تکامل به ما القا می کنند که جهش یک عصای جادویی است که موجودات زنده را به سوی تکامل پیش می برد حال آنکه در اغلب اوقات این جهش ها مضر هستند. و نمی توانند منجر به چیزی بهتر از مواردی که در هیروشیما،ناکازاکی و چرنوبیل دیده ایم بینجامند یعنی: مرگ ومیر، فلج و ناموزونی .

دلیل این امر هم آن است که ترکیب DNA به حدی پیچیده است که تغییراتنا مننظم نمی توانند به چیزی غیر از خلل در آن بینجامند. رانگانثان در این باره می گوید:

جهش ها کوچک،نامنظم و مضر هستند. بسیار کم روی می دهند و به احتمال بیشتر اگر هم روی بدهند ناموثر خواهند بود. این چهر ویژگی نشان می دهند که جهش ها باعث هیچ پیشرفتی نمی شوند. روی دادن تغییری نامنظم در موجود زنده یا بی اثر خواهد بود و یا مضر. چون تغییر نامنظم در ساعت مچی باعث بهبود عملکرد آن نمی شود بلکه ظن غالب آن است که این تغییر در بهترین حالت خود تاثیری بران نخواهد داشت. زلزله شهر را بهتر نمی کند بلکه باعث نابودی آن می شود.[21]

تا کنون هیچ جهش مفیدی مشاهده نشده و همه آنه مضر بوده اند. یک دانشمند تکاملی به نام ورن ویور در مورد گزارش کمیسون تاثیر تشعشات رادیواکتیو برژنتیک می گوید:

همه از این حقیقت شگفت زده می شوند که همه ژن هایی که دچار جهش شده اند ژن های مضر هستند. مردم فکر می کنند جهش بخش مهمی از تکامل است(یعنی موجودات از طریق جهش به زندگی بهتری دست می یابند) ولی چگونه می توان از جهش هایی که همگی ویرانگرهستند تاثیر مطلوبی حاصل کرد؟[22]

همه تلاش هایی که برای ایجاد جهش های مفید صورت پذیرفته با شکست روبه رو شده اند. چون داعیان تکامل در طول دهه ها آزمایش های زیادی بر روی مگس میوه به منظور ایجاد جهش های مفید انجام دادند. این حشره دارای سرعت تولید مثل زیادیست به همین جهت به آسانی می توان جهش ها را در آن مشاهده کرد. در نسل های متوالی این مگس جهش های زیادی را به وجود آوردند اما هیچ کدام از این جهش ها مفید نبودند. دانشمند داروینیست ژنتیک،گوردون تیلور در مورد این موضوع می گوید:

در سراسر جهان به مدت پنجاه سال آزمایش های فراوانی در تولید مگس میوه انجام شد اما هرگز هیچ کس ظهور گونه جدید... وحتی آنزیم جدیدی را مشاهده نکرد.[23]

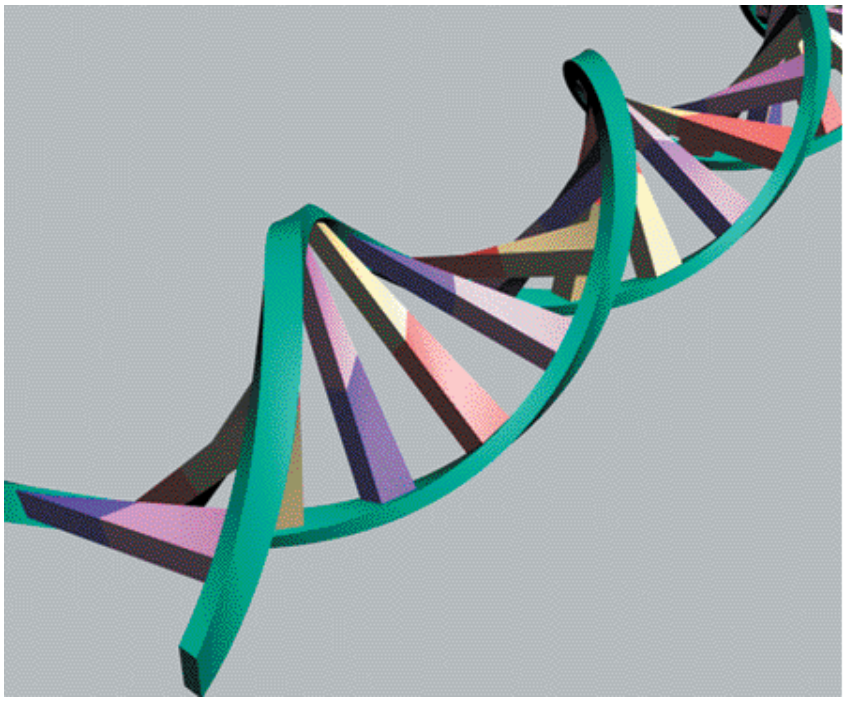

جهش های ژنتیکی به هیچ وجهی نمی تواند اطلاعات جدیدی به دی آن ای بیفزاید:اجزائی که اطلاعات ژنتیکی را تشکیل می دهند وقتی جهش روی می دهد از جای خود کنده یا تخریب می شوند و یا به بخش دیگری از دی آن ای منتقل می گردند. از این رو جهش های ژنتیکی هرگز نمی تواند اندام و یا صفت جدیدی را به موجود زنده اضافه کنند. آنچه در اثر این جهش ها ممکن است روی دهد می تواند امور غیر عادی از قبیل بیرون آمدن پا از پشت و یا گوش از شکم باشد.

دانشمند دیگری به نام مایکل پیتمن در مورد شکست آزمایش هایی که بر روی مگس میوه انجام شده است می گوید:

مورگان،گولدشمیت،مولر و دیگر دانشمندان ژنتیک مگس میوه را در شرایط سختی مانند نور،تاریکی،گرما و سرما و معالجه با مواد شیمیایی و تشعشعات رادیواکتیویته قرار داده اند. همه این امور باعث ایجاد جهش های فراوانی شدند اما همگی آنها مضر و یا بی اثر بودند. آیا این تکامل ساخته دست انسان است؟ در واقع باید گفت نه چون غیر از تعداد کمی از جاندارانی که دانشمندان ژنتیک تولید کرده اند نمی توانند بیرون از شیشه هایی که در آن به وجود آمده اند به حیات خود ادامه دهند. و این جانداران یا می میرند یا عقیم می شوند و یا به طبیعت اصلی خود باز می گردند.[24]

این امر در مورد انسان نیز صادق است. و همه جهش هایی که بر روی انسان صورت گرفته است نتایج مضری در بر داشته اند. وقتی این موضوع مطرح می شود داعیان تکامل آن را در هاله ای از ابهام فرو می برند و می کوشند آن را به عنوان دلیلی بر تکامل ارایه دهند. همه جهش هایی که در

مورد انسان صورت می گیرند باعث نقص عضو می شوند مانند: المغولیه، داون، آلبینیسم (سفیدی پوست و موی بدن)،کوتاه قدی و سرطان می شوند... اما در کتاب های تکامل این جهش ها را نمونه ای از تکامل می شناسانند. بنابراین به راحتی می توان دید که فرایندی که باعث می شود انسان فلج و بیمار شود هرگز دلیلی برتکامل نیست(چون تکامل اقتضا می کند اشکال برتر و توانمند تری به وجود بیایند.)

خلاصه بحث فوق آن است که بنابر سه دلیل اصلی نمی توان جهش ها را ابزاری برای تایید نظریه داعیان تکامل دانست.

1. جهش ها به طور مستقیم باعث ضرر می شوند. منطق ایجاب می کند که دخالت غیر هوشمندانه در یک ترکیب کامل و پیچیده فقط به خرابی آن می انجامد. و در واقع تا کنون هیچ جهش مفیدی صورت نگرفته است.

2. جهش ها هیچ اطلاعات جدیدی را به مولکول DNA ی موجودات زنده اضافه نمی کنند: جهش ها ذرات تشکیل دهنده اطلاعات را از مولکول DNA یا می کنند و یا از بین می برند و یا به جاهای دیگر انتقال می دهند. بنابراین جهش ها نمی توانند برای جانداران اندام و یا صفت جدیدی به وجود بیاورند. و از آنها چیزی جز ناموزونی هایی مانند خارج شدن پا از پشت و یا خارج شدن گوش از شکم حاصل نمی شود.

3. برای اینکه جهش به نسل بعدی منتقل شود حتما باید در سلول های تناسلی جاندار روی دهد: چون هر تغییر نامنظمی که در سلولی و یا اندامی از بدن ایجاد شود امکان انتقال به نسل بعد را ندارد. به عنوان مثال اگر چشم انسان در اثر تشعشع و یا هر عامل دیگری آسیب ببیند این آسیب به نسل های آینده منتقل نمی شود.

خلاصه این که موجودات زنده نمی توانسته اند تکامل یابند. چون در طبیعت هیچ مکانیزیمی برای تکامل وجود ندارد. این نتیجه با آرشیو فسیل ها موافق و به خوبی نشان می دهد این سناریو به دور از حقیقت است.

زیست شناسان داروینیسم که به دنبال جهش مفیدی بودند مگس میوه را از آغاز قرن بیستم تحت آزمایش های گوناگونی قرار دادند اما غیر از مگس ناقص، بیمار و فلج به چیز دیگری دست نیافتند. در پایین سمت راست مگسی را می بینیم که دچار جهش شده و پاهای آن از سر بیرون آمده اند. در بالای دست راست مگسی را می بینیم که بال های آن ناقص هستند. این تنها چیزیست که جهش ها می توانند به بار بیاورند.

فصل چهارم

آرشیو فسیل ها نظریه تکامل را رد می کند

براساس نظریه تکامل همه موجودات زنده از جد مشترکی به وجود آمده اند. به این ترتیب که به مرور زمان گونه ای به گونه دیگری تبدیل شده است و رفته رفته همه انواع جانداران پا به عرصه وجود گذاشته اند. بنا به این نظریه این فرایند ملیون ها سال به طول انجامیده است.

چالش دوره انتقالی

اگر این پدیده خیالی مدتی به این مدیدی طول کشیده است به عنوان مثال: لازم است موجوداتی در دوره انتقالی زندگی کرده باشند که به عنوان مثال نصف آن ماهی و یا نصف آن خزنده باشد یعنی نیمی از صفات آن شبیه ماهی و نیم دیگر شبیه به خزندگان باشد. و یا موجوداتی بین پرنده و خزنده زمانی زیسته که خواص پرندگان و خزندگان را دارا بوده باشند. نظریه تکامل این موجودات خیالی را که گویا در گذشته می زیسته اند اشکال انتقالی می نامند.

اگر این موجودات واقعا وجود داشته اند بنابراین باید جمعیتی آنها میلیارد ها بوده و بقایای بی شماری از آنها به صورت فسیل محفوظ مانده باشد. تعداد این اشکال انتقالی از تعداد موجودات امروزی باید بسیار بیشتر بوده باشد بنابراین بقایای آنها در سراسر جهان باید یافت شود. داروین در کتاب پیدایش گونه ها این امر را اینگونه تفسیر کرده است.

اگر نظریه من صحیح باشد تعداد بیشماری از اشکال حد واسط در گذشته زیسته اند که موجودات همان مجموعه های مختلف را به هم ربط می دهند... در نتیجه دلیلی بر وجود این جانداران در گذشته را نمی توان پیدا کرد مگر در بین فسیل ها.[25]

داروین خود جای خالی این فسیل ها را احساس کرده بود ولی امید داشت در آینده پیدا شوند. او با وجود آرزو هایش فهمیده بود که بزرگترین عیب نظریه اش این اشکال انتقالی مفقود است از این رو در فصل" مشکلات نظریه" در کتاب پیدایش گونه ها نوشته است:

اگر گونه ها در اثر تغییرات بسیار ریز و پیاپی از گونه های دیگر مشتق شده اند چرا ما در هر جایی تعداد بسیار زیادی از این اشکال انتقالی را نمی یابیم؟ و چرا طبیعت در حالت اختلاط قرار ندارد و گونه ها بدین سان متمایز می باشند؟ و چرا به وفورفسیل این موجودات را که باید در لایه های زمین دفن شده باشند نمی یابیم؟ و چرا امروز در منطقه متوسط، که به شرایط زیست متوسط مشخص می شود گونه های متوسطی که اشکال اولیه را به اشکال پیشرفته مربوط می کنند پیدا نمی کنیم؟ این مشکل مدت زمان زیادیست که مرا سردرگم کرده است.[26]

او تنها جوابی که برای این اعتراض آورده است این است که فسیل های کشف شده تا آن زمان کافی نیستند و در آینده حلقه های گم شده کشف خواهند شد.

در سایه ایمان به پیش بینی های داروین فسیل شناسان هنوز هم در سراسر جهان مشغول حفاری و کندوکاو هستند تا شاید فسیلی از یک شکل انتقالی بیابند ولی با وجود تلاش های فراوان هیچ شکل انتقالی ای تا کنون پیدا نشده است. و فسیل های کشف شده به خوبی ثابت می کنند که برخلاف اعتقاد داروینیست ها زندگی بر روی کره زمین به یکباره آغاز شده است. در واقع آنها در حالی که می خواستند نظریه اشان را ثابت کنند ندانسته آن را رد کردند.

فسیل شناس معروف انگلیسی،دریک آگر با وجود اینکه خود از داعیان تکامل است به این موضوع اعتراف کرده است.

ما پس از آنکه آرشیو فسیل ها را از نقطه نظر گونه ها و ترتیب بارها بررسی کرده ایم دریافته ایم که هیچ تکامل تدریجی ای در آنها مشاهده نمی شود، بلکه انفجار ناگهانی مجموعه ای بر روی حساب دیگری مشهود است.[27]

داعی دیگری از داعیان تکامل که مارک سیزارنکی نام دارد در باره این موضوع می گوید:

مشکل اساسی در مورد اثبات این نظریه در آرشیو فسیل ها نهفته است یعنی همان بقایای جانداران که در سازند های زمین محفوظ مانده اند. این آرشیو نمونه های انتقالی ای را که داروین فرض کرده بود هرگز به خود ندید. برعکس در این آرشیو گونه ها ناگهان ظاهر و ناگهان ناپدید می شوند. این امر نظریه کسانی را که می گویند گونه ها را خدا آفریده تقویت می کند.[28]

پیروان داروین نیز همانند وی اینک نومیدانه به آینده چشم دوخته اند تا شاید فسیلی از اشکال انتقالی کشف شود. نیول جرج فسیل شناس و استاد دانشگاه گلاسکوست وی می گوید:

دیگر نمی توان کمبود فسیل را بهانه قرارداد امروزه آرشیو فسیل ها به حدی غنیست که از تکامل پیشی گرفته است.. و در عین حال آرشیو فسیل ها از شکاف های فراوانی به هم آمده است.[29]

زندگی با اشکال متعدد به یکباره بر روی زمین ظاهر می شود.

با مطالعه لایه های زمین و آرشیو فسیل ها روشن شده است که همه جانداران در آن واحد پدید آمده اند. قدیمی ترین لایه ای که در آن فسیل موجودات زنده پیدا شده لایه ایست که در دوران کامبری تشکیل شده و عمر آن حدود 500تا 550ملیون سال است.

موجوداتی که در لایه دوره کامبری پیدا شده اندبی آنکه جدی داشته باشند به طور ناگهانی ظاهر شده اند. فسیل هایی که در این لایه کشف شده اند عبارتند از: حلزون ها، بندپایان،اسفنج ها، کرم های خاکی، عروس های دریایی ، سخت پوستان دریایی و سایر بی مهرگان پیچیده. پیدایش این دامنه وسیع از موجودات پیچیده به حدی ناگهانی است که در ادبیات زمین شناسی آن را انفجار کامبری(Cambrian Explosion) می نامند.

بیشتر اشکال حیات که در این دوره پیدا شده اند دارای نظام های پیچیده ای مانند چشم، آبشش،دستگاه گردش خون و ترکیبات فیزیولوژیک پیشرفته که با نمونه های امروزی خود برابری می کنند بوده اند. به عنوان مثال چشم بندپایان خانه خانه و به هم آمده از عدسی های دوگانه و دارای طراحی بینظیر است. دیوید راپ استاد دانشگاه های هاروارد،روچستر و شیکاگو می گوید: چشمان بندپایان از یک طراحی بینظیر برخوردار است که تنهایک مهندس نورشناسی امروزی که با مهارت های فراوان و به خوبی آموزش دیده است می تواند چنین طرحی را بریزد.[30]

این بی مهرگان پیچیده به طور ناگهانی درکامل ترین صورت و بدون اینکه یک شکل انتقالی بین آنها و جانداران تک سلولی وجود داشته باشد به وجود آمده اند. تا پیش از آنها جانداران تک سلولی تنها شکل حیات بر روی زمین بوده اند.

مجله علوم زمین از بارزترین مطبوعات داروینیسم به شمار می آید. یکی از نویسندگان این مجله ریچارد موناسترسکی نام دارد او معتقد است که انفجار کامبری موجب غافلگیری داعیان تکامل شده است:

نیم میلیارد سال قبل انواع جاندارانی که امروزه می بینیم و به اندازه قابل توجهی پیچیده هستند به طور ناگهانی به وجود آمدند. دراین لحظه که آغاز دوران کامبری است یعنی 550ملیون سال پیش گوئی انفجاری روی داده که دریا ها را مملو از موجودات پیچیده نموده است. شاخه هایی از جانوران بزرگی که امروزه می بینیم در آن زمان عملا به وجود آمده وبه اندازه امروز از یکدیگر متمایز بوده اند.[31]

انفجار کمبری برای نظریه تکامل یک بن بست تلقی می شود. دستاورد های سال های اخیر نشان می دهد که جانور فایلومس که یکی از طبقه بندی های اساسی جانوران به حساب می آید در دوران کمبری به طور ناگهانی به وجود آمده است. مجله "Science" در سال 2001 مقاله ای منتشر کرد در این مقاله آمده است:" بر اساس فسیل های ثبت شده اکثر موجوداتی که امروز می شناسیم در آغاز دوران کمبری یعنی بیش از 545ملیون سال قبل به طور تصادفی به وجود آمده اند" این مقاله توضیح می دهد که باید میدان های فسیلی که همه مراحل تدریجی موجودات زنده را شامل شوند کشف گردند تا

بتوان مجموعه های زنده پیچیده را توجیه کرد اما این امر امکانپذیر نیست. در این مقاله آمده است: این ارتقای متنوع و گسترده مستلزم وجود مجموعه ای زنده (وابتدائی)که قبلا زندگی کرده است می باشد ولی ما هیچ فسیلی دال براین موضوع نداریم.[32]

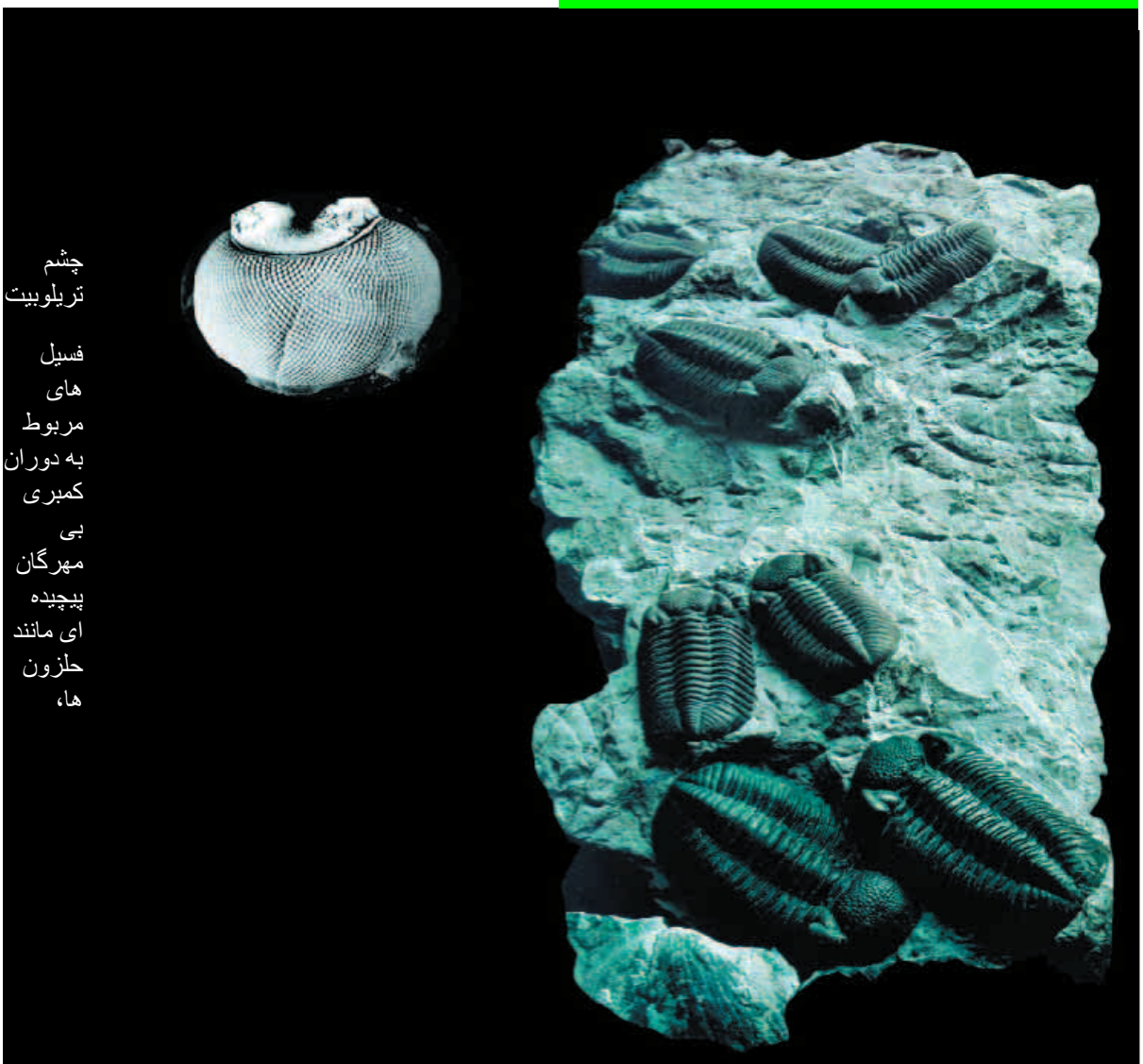

چشم تریلوبیت

فسیل های مربوط به دوران کمبری بی مهرگان پیچیده ای مانند حلزون ها،

بندپایان،اسفنج ها، کرم های خاکی، چترهایدریایی،ستارگان دریایی،صدف های شناگر و زنبق های دریایی را شامل می شوند. نکته قابل تامل این است که همه این موجودات متنوع در یک لحظه و بدون آنکه جد مشترکی داشته باشند ظاهر شده اند. این موضوع را در زمین شناسی " انفجار کمبری " نامیده اند.

چشم های بندپایان نظریه تکامل را با چالشی جدی مواجه کرده است.

350ملیون سال قبل این موجودات با چشم های بی عیب و نقصی به وجود آمده اند. این امر را نظریه تکامل به هیچ وجه نمی تواند توجیه کند مگر آنکه دست افرینشی در کار باشد. چشم این موجود دارای صدها عدسی بوده که همانند شانه زنبور با دقت و هماهنگی عجیبی در کنار یکدیگر چیده شده اند. از سوی دیگر این موجودات با نمونه های فعلی خود هیچ فرقی ندارند و در طول این زمان های دراز دچار تغییر و تحول نشده اند که این هم خود نظریه تکامل را رد می کند. بسیاری از حشرات امروزی دارای ساختار چشمی مشابهی هستند.مانند زنبور و ترغل* . این امر به کلی نظریه تکامل را بی اعتبار کرده است.

R. L. Gregory, Eye and Brain: The Physiology of Seeing, Oxford University Press,1995, p.31 (*)

زمین چگونه به یکباره مملو از این موجودات کامل شد. و چگونه این جاندارن توانستند بدون جد مشترکی پا به عرصه وجود بگذارند. داعیان تکامل همواره می کوشند جوابی برای این سوالات بیابند.

ریچارد داوکینز زیست شناسی است که در دانشگاه آکسفورد تدریس می کند و در عین حال از سرسخت ترین مدافعان نظریه تکامل است او در مورد این حقیقت می گوید:

به عنوان مثال لایه های دوران کمبری که حدودا به 600ملیون سال قبل برمی گردند. قدیمی ترین لایه هایی به شمار می روند که انبوهی از بی مهرگان را در آن یافته ایم. و بسیاری از آنها در اولین ظهور خود بسیار پیشرفته هستند. گوئی که بدون هیچ تکاملی به یکباره سر ازخاک برآورده اند. این رستن ناگهانی مومنین به آفرینش را کمک می کند.[33]

داوکینز ناچار شد بپذیرد که انفجار کمبری دلیلی قوی بر آفرینش است چون پیدایش حیات کامل بر روی زمین را فقط از طریق خلقت می توان توجیه کرد. دوگلاس فوتویاما که دانشمند معروفی است و یکی از بارز ترین داعیان تکامل به شمار می رود او نیز به ناچار به این امر اعتراف کرده است:

موجودات یا به طور کامل به وجود می آیند و یا از طریق تکامل از دیگر موجودات مشتق می شوند. پیدایش آنها به طور کامل به معنای این است یک قدرت بزرگ که برهرکاری تواناست آنها را به وجود آورده است.[34]

داروین خود متوجه این امر شده بوده بود او نوشته است: اگر گونه ها ی زیادی که همگی به یک نژاد یا خانواده تعلق دارند ناگهان حیات در آنها جاری شده باشد ضربه مهلکی به نظریه پیدایش موجودات از طریق روند کند تکامل وارد خواهد آمد.[35] بدون شک دوره کمبری همان ضربه کشنده ای است که داروین از آن می ترسید. دانشمند داروینیست تکاملی استیون بنگستون اعتراف می کند که در طول دوره کمبری حلقه های انتقالی وجود نداشته اند و می گوید: این همان چیزیست که داروین را شرمنده کرده و ما را شگفت زده کرده است.[36]

همانطوریکه فسیل های ثبت شده نشان می دهد موجودات زنده تکامل نیافته اند بلکه از اول کامل بوده اند به عبارت دیگر آفریده شده اند!

مقایسات جزئی بر معضل دوران کمبری می افزاید.

یکی دیگر از مشکلاتی که سد راه این نظریه شده مقایسات ژنتیکی بین موجوداتی است که داروینیست ها انها را " خویشاوند درجه یک" می نامیدند. بر اساس این پژوهش ها " شکل انتقالی" یا حد واسط نمی توانسته است وجود داشته باشد. مجله(Proceedings of the National Academy of Sciences) در سال 2000مقاله ای منتشر کرد که شش دانشمند آن را امضا کرده بودند در این مقاله آمده است:

تحلیل DNA نشان می دهد که باید برای در ختان Filogenetic تفسیر جدیدی بیابیم ، خانواده های موجوداتی که در ریشه درختان Metazoa زندگی می کنند و در گذشته فکر می کردیم این موجودات (جزئی از درخت و)یکی از پیچیدگی های آن به شمار می آیند اما امروزه ثابت شده که این جانداران در درخت انتقال می یابند و به بالای آن می روند. این واقعیت" اندیشه جاندار حد واسط" در نظریه

تکامل را رد می کند و ما را برآن می دارد تا در اصول پیچیدگی موجودات Bilateria(موجودات زنده ای با اجسام موازی) بازنگری کنیم.[37]

نویسندگان انتقالی این مقاله گفته اند که برخی از خانواده هایی که آن را " نوع انتقالی" می دانستند ازجمله بی مهرگان دریایی مانند اسفنج،Cnidarian وCtenophor براساس پزوهش های ژنتیکی ارتباط با گونه های دیگر ندارند و خود جانداران مستقلی هستند. آنها همچنین در خصوص درختانی که حاصل تکامل می دانستند ابراز"ناامیدی" کرده اند:

در خصوص موجودات فیلوژنی با ریشه های جزئی یافته های مهمی به دست آمده است. که مهمترین آنها امحای جانور"Urbilateria" یعنی آخرین جد مشترک جاندارBiletaria و خانواده " گونه انتقالی" اسفنج وCnidarianوCtenophor از وجود است...و در نتیجه این امر خلا بزرگی در درخت ریشه هایی که به جانورUrbilateriaمی انجامد است...بنابراین ما با خلا جد برای این موجودات مواجه شده ایم این موضوع باعث نا امیدی ما شده است.[38]

موجودی که در سمت چپ می بینیم یکی از جاندارانی است که ناگهان در دوره کمبری به وجود آمده است. در سمت چپ هم یکی از گیاهان دوره کمبری یعنی(**Hallucigenia**) را میبینیم. موجود اولی دارای پوسته سخت ودیگری دارای خارهای درازی بوده است که آن را از گزند های احتمالی حفظ می کرده اند. اما چیزی که داروینیست ها را متاعجب ساخته این است که در آن زمان که هیچ شکارچی ای وجود نداشته این سیستم حفاظتی چگونه تکامل یافته است. بنابراین ظهور این جانداران را از طریق انتخاب طبیعی نمی توان توجیه کرد.

فصل پنجم

حکایت انتقال از آب به خشکی

دانشمندانی که به تکامل اعتقاد دارند می گویند که بی مهرگانی که در دوران کامبرین ناگهان به وجود آمدند در طول ده ها ملیون سال به ماهی تبدیل شدند. اما در اینجا نیز هیچ موجود انتقالی ای بین این دو دسته از جانداران که تفاوت های بنیادی بسیاری با هم دارند وجود ندارد. به عنوان مثال بافت های سخت بی مهرگان در خارج و بافت های سخت ماهی ها در داخل بدن است. بنابراین چنین پروسه ای اگر واقعا صورت پذیرفته باشد میلیاردها گام لازم داشته است به عبارت دیگر برای به وجود آمدن ماهیان از موجوداتی که بسیار متفاوت از آنها هستند میلیارد ها شکال انتقالی لازم است.

داعیان تکامل بیش از 140سال است که برای یافتن فسیل های این موجودات بینابین سینه زمین را می شکافند. و میلیون ها فسیل از بی مهرگان و میلیونها فسیل از ماهیان یافته اند اما حتی یک فسیل از موجودی بین این دو نیافته اند.

فسیل شناس تکاملی ،جرالد تود این حقیقت را در مقاله ای به نام: "تکامل ریه و منشا ابر ماهی ها" اذعان کرده است:

گونه های سه گانه فرعی از ماهیان بزرگ به طور هم زمان در بایگانی فسیل ها ظاهر می شوند. ساختاراین ماهی ها تفاوت زیادی با هم دارند و کاملا زره پوش هستند. این ماهی ها چگونه پدیدار شدند و چه چیزی باعث این اختلاف بزرگ شده؟ و چگونه آنها زره دارشده اند؟ و چرا هیچ اثری از اشکال اولیه آنها نیست؟[39]

سناریوی تکامل یک قدم فراتر می نهد و ادعا دارد که ماهی ها در مرحله بعدی به دوزیستان تبدیل شده اند. اما این مرحله نیز فاقد هرگونه دلیل است چون فسیل هیچ موجودی یافت نشده است که نصف آن ماهی و نصف دیگر آن دوزیست باشد. یکی از معروف ترین دانشمندان معروف تکاملی ،روبرت کارول مولف کتاب "فسیل های مهره داران و تکامل" این حقیقت را با کمی تردید بیان کرده است: ما فسیلی از موجوداتی که بین ماهی های ریپیدیستین(rhipidistian fish)(که کارول آنها را جد چهارپایان می داند) و دوزیستان اولیه نداریم.[40]دو دانشمند فسیل شناس تکاملی ،کولبرت و مورالس در مورد سه خانواده اصلی دوزیستان یعنی قورباغه ها،سمندر ها وcaecilians افزوده اند:

هیچ دلیلی نداریم مبنی بر وجود دوزیستانی که به دوران های قدیمی برگردند و ویژگی های را که انتظار داریم در جد مشترک موجودات امروزی موجود باشد داشته باشند. درنتیجه قدیمی ترین نوع قورباغه ها، سمندر ها و سیسیلی ها تا حد بسیار زیادی به نمونه های زنده اشان شباهت دارند...[41]

تا 50سال قبل داعیان تکامل معتقد بودند که این موجودات واقعا وجود دارند و یک ماهی با نام کولاکانث(Coelacanth) را به عنوان دلیل می آوردند. آنها عمر این ماهی را 410ملیون سال تخمین زده بودند وان را یک موجود حد واسط با ریه اولیه و مغز پیشرفته می دانستند که دستگاه گردش خون و دستگاه گوارش آن برای زندگی در خشکی مناسب و حتی دارای ابزاری اولیه برای راه رفتن نیز بوده است. محافل علمی این تفسیر ها را به عنوان یک حقیقت علمی مطلق پذیرفته بودند و آن را یک شکل انتقالی در جریان انتقال از آب به خشکی می دانستند.

در 22 دسمامبر سال 1938 در اقیانوس هند اتفاق جالبی روی داد . گروهی از ماهیگیران یک نمونه زنده از این ماهی را که پیش از این فکر می کردند در 70ملیون سال قبل منقرض شده است صید کردند. این واقعه ضربه مهلک دیگری به نظریه تکامل وارد آورد. دانشمند فسیل شناس تکاملی ج.ل. اسمیت در این باره گفته است. او اگر یک دایناسور زنده را هم پیدا می کرد همین اندازه شگفت زده

می شد[42] در سال های بعدی بیش از 200ماهی از این نوع در سراسر جهان صید شد.

ماهی های کولاکانث زنده طینت عجیب داروینیسم را برملا ساخت. روشن شد که برخلاف ادعای آنها این ماهی ریه اولیه ومغز بزرگ نداشته و قسمتی را که آنها ریه می نامیدند تنها یک غده روغنی بوده است.[43]این ماهی که داروینیسم فکر می کرد در حال تبدیل شدن به خزنده و برای بیرون رفتن از آب آماده است در اعماق اقیانوس ها زندگی می کند و هرگز از 180متر بیشتربه سطح آب نزدیک نمی شود[44]

در سمت راست ماهی کولاکانثی که در سال1938 صید شد و در سمت چپ فسیل آن را می بینید که به 410ملیون سال قبل بر می گردد. داعیان داروینیسم بر اساس این فسیل می خواستند وجود مرحله انتقالی ازآب به خشکی را ثابت کنند. در شکل های پایین نمونه های زنده این ماهی را در آب می بینید.

مثالی بر رد نظریه داروین

فسیلی از یک لاک پشت دریایی که صد و ده ملیون سال قبل در برزیل می زیسته است. می بینیم که با لاک پشت های امروزی هیچ فرقی ندارد

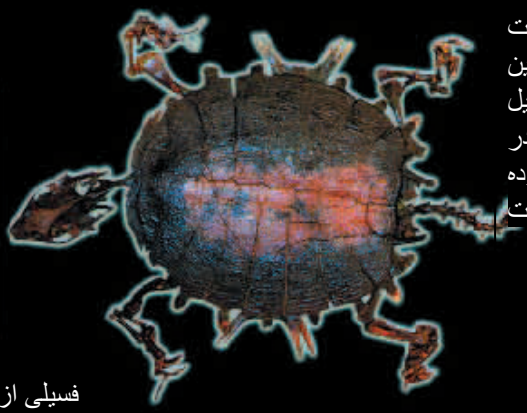

فسیلی از یک لاک پشت که در آب های شیرین زندگی می کند این فسیل 45 ملیون سال قبل در المان زندگی می کرده است

The dawn of life,Orbis Pub, London 1972

نظریه داروین هرگز نتوانست چگونگی پیدایش خانواده های اصلی موجودات زنده مانند خزندگان و ماهی ها را توجیه کند. اینک می بینیم که این نظریه نمی تواند حتی پیدایش سایر موجوداتی که در زیر این طبقه بندی ها قرار می گیرند را توجیه کند. برای نمونه لاکپشت یکی از خزندگان است. با نگاهی به فسیل های بالا می بینیم که درگذشته های دور لاکپشت ها با فرزندان خود که معاصر ما هستند هیچ فرقی نداشته اند. مطبوعات تایید کننده نظریه تکامل خود اعتراف می کنند:" با توجه به اینکه فسیل لاکپشت در مقایسه با سایر مهره داران بسیار بهترمصون مانده است ما هیچ فسیل لاکپشتی نمی یابیم که یک نمونه حد واسط بین این گونه و سایر خزندگانی که می گویند از آن تکامل یافته است نمی بینیم

.Encyclopedia Britanica,1992,Tome 26,704-705

هیچ کدام از لاک پشت هایی که در آب های شیرین و یا دریا زندگی می کنند تکامل نیافته اند.

چرا انتقال از اب به خشکی غیر ممکن است؟

داعیان تکامل معتقدند که روزی روزگاری یکی از آبزیان به طریقی توانسته است به خشکی گام بگذارد و سپس در طول نسل ها یه موجودی سازگار با خشکی تبدیل شده است:

1. تحمل وزن خود:
آبزیان مشکلی در تحمل وزن خود ندارند اما موجودات خشکی تقریبا 40% انرژی خود را صرف تحمل وزن خود می کنند. از این رو اگر یک آبزی به خشکی مهاجرت کند باید سیستم عضلانی خاصی سامان دهد تا بتواند وزن خود را تحمل کند. این چیزی نیست که بتواند توسط جهش هایی به وجود آید.
2. حفظ دمای بدن: دامنه تغییرات دمای خشکی نسبت به آب بسیار بالاتر است از این رو جانداران خشکی دارای سامانه برای ثابت نگاه داشتن دمای بدن خود می باشند. بنابراین موجودی که آب را ترک می کند پیش از هرچیز باید بدنش را به چنین سیستمی مجهز کند تا بتواند در برابر بالا و پایین رفتن های دما مقاومت کند. عقل سالم این ادعا را رد می کند که ماهی ها به مجرد گام گذاشتن به خشکی به واسطه جهش های کور این قابلیت را به دست آورده باشند.

3 - استفاده ازآب: باید هنگامی که جانور از دریا به خشکی می رسد پوستش به نحوی تغییر کند که آب از دست دهد یعنی امکان تبخیر آب را داشته باشد تا جانور همواره نیاز به آب را احساس کند. این هم به این دلیل است که در خشکی منابع آب محدود بوده و جانور همیشه به آب دسترسی ندارد لذا از آنجا که فعل و انفعالات درون آن به آب نیاز دارند باید احساس تشنگی کرده و به دنبال آن برود.

4 - کلیه ها
جاندران دریایی می توانند فضولات را به مصرف برسانند به ویژه آمونیاک موجود در بدن خود را مصرف می کنند زیرا در محیط زندگی آنها آب همیشه در دسترس است. بنابراین این جانداران دستگاه کلیوی ای دارند که با نبدیل اوره به امونیاک آن را در بدن ذخیره می کنند و از حداقل مقدار آب ممکن استفاده به عمل می آورند. اما کلیه های جانوران خشکی به هیچ وجه از این قابلیت برخوردار نیست بلکه برای ادامه کار خود بایستی آب را به صورت متعادلی در اختیار داشته باشند. در این صورت با قاطعیت می گوییم که جانورانی که در دریا زندگی می کنند اگر به خشکی راه یابند هلاک می شوند.

5- دستگاه تنفسی:
ماهیان در داخل آب با عبور دادن آب از آبشش هایشان اکسیژن محلول در آن را گرفته و نیاز خود به اکسیژن را

فصل ششم

اصل پرندگان و پستانداران

براساس نظریه تکامل حیات از دریا پدید آمد و سپس به واسطه دوزیستان به خشکی منتقل شد. این سناریو همچنین معتقد است که دوزیستان به تدریج به خزنده یعنی جاندارانی که فقط در خشکی می زیند تبدیل شدند. اما چون این دو راسته از جانوران دارای ساختارهای به کلی متفاوتی از هم هستند باز هم عقل سلیم به این نظریه شک می کند. مثلا اینکه نوزاد جانداران دوزیست تنها در آب می تواند و نوزاد خزندگان فقط در خشکی می تواند رشد کند. از این روی این فرضیه که دوزیستان به خزندگان تبدیل شده اند بی اساس است زیرا بدون نوزاد ایده آلی که بتواند رشد کند و به زندگی ادامه دهد امکان حیات برای هیچ گونه ای وجود ندارد. از این گذشته مانند تمام موارد دیگر در این جا نیز گونه های حدواسطی بین این دو راسته جانور وجود ندارد. به همین دلیل هم دانشمند داروینیست، رابرت کارول که در مطالعه فسیل مهره داران سرآمد است می گوید: خزندگان ابتدائی با دوزیستان کاملا فرق داشته اند و تا کنون اجداد آنها پیدا نشده اند.(45)

اما سناریو های داعیان تکامل که به شکست محکوم شده است پایانی ندارد. داروینیست ها که معتقدند پرندگان نیز تکامل پیدا کرده اند به ناچار اجداد آنها را همین خزندگان انگاشته اند. اما با این وجود هیچ یک از مکانیسم های متمایز پرندگان در این جانداران وجود ندارد. مهمترین مشکلی که دانشمندان معتقد به تکامل با آن برخورد می کنند مسئله بال است. یکی از دانشمندان ترک که از داعیان این نظریه است امکان تکامل بال ها را انکار کرده می گوید:

ویژگی مشترک بال و چشم آن است که هیچ کدام از این دو تا زمانی که تکامل نیابد نمی تواند وظیفه خود را انجام دهد . چشمی که نصف آن تکامل یافته است نمی بیند و بالی که نیم مسیر تکامل را پیموده است جاندار ار به پرواز وا نمی دارد. اما این که چگونه این دو عضو به وجود آمده

اند همواره یکی از اسرار طبیعت باقی مانده است و نیاز به توضیح دارد.[46]

بدین ترتیب هیچ کسی نمی تواند توضیحی برای چگونگی تبدیل پاهای قدامی خزندگان به بال هایی که وظیفه پرواز را به بهترین وجهی انجام می دهند ارائه دهد.

علاوه بر این بال فقط یکی از اعضایی است که پرندگان در پرواز ازآن استفاده می کنند آنها برای پرواز نیاز به اعضای دیگری نیز دارند. به عنوان مثال استخوان پرندگان به مراتب سبک تر از استخوان های خزندگان است یا شش های آنها به طور کاملا متفاوتی کار میکند آنها دستگاه استخوانبندی و عضلانی بسیار متفاوتی دارند همچنین دستگاه گردش خون و قلب آنها بسیار خاص است. هریک از این ویژگی ها به اندازه بال برای پرواز مهم است برای اینکه جانداری توانسته باشد پرواز کند همه این دستگاه ها باید به یکباره به وجود آمده باشند درنتیجه فرضیه تبدیل شدن خزندگان به پرنده گمراه کننده و بی اساس است.

حال فرض کنید این سناریوی خیالی و غیرممکن صحیح باشد اینک این سوال پیش می آید که چرا دانشمندان معتقد به تکامل نتوانسته اند تا کنون فسیلی بیابند که نصفه بالی داشته باشد و یا تک بال باشد؟ تا این داستان خودشان را تایید کنند.

شش مخصوص پرندگان

پرندگان شش هایی دارند که با شش های خزندگانی که گمان می کنند اجدادشان هستند بسیار مغایرت دارند. مکانیسم کارکرد ریه پرندگان به کلی با سایر جاندارن خشکی تفاوت دارد. دم و بازدم هوا در جانوران خشکی غیر پرنده از یک لوله صورت می گیرد. اما در پرندگان بدین نحو است که هوا از لوله جلوی وارد ریه و از لوله پشتی از آن خارج می گردد. حکمت خداوند متعال از چنین آفرینشی آن است که جاندار در حین پرواز به مقدار اکسیژن زیادی نیاز دارد. در نتیجه غیر ممکن است که ریه آنها از ریه خزندگان تکامل یافته باشد زیرا پرنده ای که دارای ریه خزنده باشد در هنگام پرواز خفه می شود.

پر پرندگان، اندامی است که نظریه تکامل نمی تواند توضیحی برای آن بدهد.

نظریه تکامل که ادعا می کند پرندگان از خزندگان به وجود آمده اند نمی تواند تفاوت های فاحش میان این دو گونه را توجیه کند. پرندگان به کلی ساختارهای متفاوتی از خزندگان دارند به نحوی که ساختار تنفس و اسکلت بندی آنها کاملا مجزاست علاوه بر این پرندگان بر خلاف خزندگان خون گرم هستند. یکی دیگر از این شاخصه ها که نظریه تکامل را با چالشی جدی مواجه کرده است پر می باشد پر یکی از ویژگی های انحصاری پرندگان می باشد.
بدن خزندگان با زره ولی بدن پرندگان با پر پوشیده شده است. کسانی که بر این باورند که خزندگان اجداد پرندگان هستند نمی توانند توضیح دهند که چگونه در اثر تکامل زره سخت آنها به پرهای لطیف تبدیل شده است.
ا.ه. بروس، استاد فیزیولوژی و بیولوژی عصبی دانشگاه کنکتک که خود یکی از طرفداران نظریه داروین است این واقعیت را پذیرفته است و می گوید: همه صفات مربوط به پر و زره – از سطح ژنی گرفته تا رشد و تشکیل بافت ها- به طور کامل با هم فرق دارند(1). وی به مطالعه ساختار پروتئینی پر پرندگان پرداخته و ثابت کرده است که پرندگان در بین مهره داران متمایزند (2).
در بین فسیل ها هم دلیلی نمی یابیم که نشان دهد پر از زره به وجود آمده باشد. بلکه پر به طور کاملا ناگهانی در فسیل هاپدیدار می شود به نحوی که نمی توان انکار کرد که شاخصه اصلی پرندگان است استاد بروس نیز به همین نتیجه رسیده است(3). علاوه بر این تا کنون در پوست خزندگان ترکیبی متعلق به پر یافت نشده است(4).
البته در سال 1996 داروینیست ها پس از کشف فسیل دایناسوری در چین به نام sinosauroptryxکه به گمان ایشان دارای پر بوده است غوغایی به پا کردند اما در حدود یک سال بعد به زودی کشف شد این فسیل کاملا بی ربط بوده و فاقد هرگونه ترکیبی مشابه با پر بوده است.(5)
از سوی دیگر با مطالعه دقیق پر پی می بریم که دارای ساختاری فوق العاده پیچیده است که نمی تواند از طریق تکامل به وجود آمده باشد. ویدوشا، دانشمند کالبدشناس پرندگان امروزه بر این باور است که همه خاصیت های پر کاملا ایرودینامیکی می باشد. این ترکیب فوق العاده سبک است و می تواند ارتفاع بگیرد وبا کاهش سرعت به آسانی به وضع سابق خود برگردد. او می گوید: نمی دانم عضوی که مخصوص پرواز است در مراحل نخستین تکامل بنا به چه ضرورتی و چگونه پدیدار شدهاست.(6)
البته ظرافت و منحصر به فرد بودن پر باعث شده بود که

ویژگی های جانور Archaeoptryxحاکی از آنند که یک پرنده کامل بوده است.

تا همین اواخر این نظریه که آرکوپتریس نیم پرنده ای با توانایی محدود در پرواز بوده از طرفداران زیادی در بین داروینیست ها برخوردار بود.از آنجا که سینه آن به بزرگی پرندگان کنونی که به خوبی پرواز می کنند نبود آنها می پنداشتند که نمی توانسته است به خوبی پرواز کند در حالیکه می دانیم سینه بزرگ شاخصه همه پرندگان می باشد اعم از آنانکه به خوبی پرواز می کنند و آنانکه نمی توانند پرواز کنند حتی خفاش نیز که از پستانداران است دارای سینه ی برجسته ایست.

در سال 1992 فسیل هفتم این جانور پیدا شد که شگفتی همه داروینیست ها را برانگیخت. دلیل این شگفتی آنها سینه بزرگ آن بود.

مجله طبیعت(nature) در این باره نوشته است:

فسیل هفتم آرکوپتریکس نیز که در سال 1992 کشف شد دارای برجستگی مستطیل مانندی در ناحیه سینه است البته وجود این برجستگی از قبل احتمال می رفت اما به یقین نرسیده بودیم. دراین فسیل همچنین عضلات نیرومندی مشهود است که از آن برای پرواز استفاده می شده است.[47]

این کشف این ادعا را که آرکوپتریک نیم پرنده ای بوده که به خوبی قادر به پرواز نبوده است رد کرد.

از طرف دیگر نحوه ترکیب و به همپیوستگی پر های این جانور نشان می دهد که به خوبی پرواز می کرده است. چگونگی قرار گرفتن پر های این موجود با پرندگان کنونی فرقی ندارد و خود نشان می دهد که کاملا به پرواز مسلط بوده است. دانشمند فسیل شناس معروف کارل دانبار در این باره گفته است: پر های آرکوپتریکس اصلی ترین عامل در طبقه بندی آن به عنوان یک پرنده است.[48] حقیقت دیگری که وجود پر از آن پرده برداشت خون گرم بودن جانور بود که خود یکی دیگر از شاخصه های پرندگان است می دانیم که خزندگان و دایناسور ها جانداران خونسردی بوده اند که

دمای بدنشان متاثر از محیط اطراف بوده در حالیکه در پرندگان بدن به خودی خود دمایش را تنظیم می کند یکی از وظایف پر نیز حفاظت از این دماست. بنابراین وجود پر بدین معناست که پرنده برای ثابت نگه داشتن دمای بدن به آن احتیاج داشته است.

داروینیست ها بر این اعتقادند که دایناسور کوچکی به نام ویلوسلاپتور یا درومیسور تکامل یافته و با ظاهر شدن دو بال بر آن به آرکوپتریکس تبدیل شده است . این داستان را در تمامی رسانه های وابسته به داروینیسم می یابیم.

ویژگی های آرکوپتریکس نشان می دهند که به راسته پرندگان تعلق داشته است.

1.نحوه قرار گرفتن پر های این جاندار مخصوص پرواز است.
2-استخوانهای آن مانند پرندگان امروزی توخالی است.
3-مجرد اینکه زبان داشته است به معنای تکامل آن از خزندگان نیست زیرا در گذشته های دور پرندگان زبان دار فراوانی می زیسته اند.
4- امروزه نیز پرندگانی زندگی می کنند که در بال های خود چنگال دارند.
5-ملاحظه شده است که فسیل هفتم این جانور در سینه خود استخوانی دارد که شبیه به پرندگان امروزیست.

گمان های داروینیست ها در مورد دندان های آرکوپتریکس و چنگال های آن

دندان ها و چنگالهای روی بال این موجود دو دستاویز داروینیسم برا ی این ادعاست که از خزندگان تکامل یافته است.

وجود چنگال بر روی بال و دندان به این معنا نیست که پرنده با نوعی از خزندگان خویشاوند است. می دانیم که امروزه دو گونه از پرندگان با نام های taouraco وhoatzinزندگی می کنند که بر روی بال آنها چنگال وجود دارد و از آن برای آویزان شدن به شاخه های درختان استفاده می کنند. این دو پرنده هیچ یک از صفات خزندگان را دارا نیستند. به همین خاطر صرف اینکه آرکوپتریکس در قسمت بال چنگال داشته دلیل بر این نیست که با خزندگان نسبتی داشته است.

وجود دندان نیز نمی تواند دلیلی بر حد واسط بودن جانور باشد یکی از حقه هایی که داروینیسم بدان متوسل می شود این است که وجود دندان یکی از شاخصه های خزندگان است در حالیکه می دانیم لزوما هر خزنده ای دندان ندارد و هر پرنده ای بی دندان نیست. و اگر درفسیل های نزدیک به عصر آرکوپتریکس دقیق شویم پی می بریم که تعداد زیادی از پرندگان آن دوران دندان داشته اند به نحویکه می توان آنها را در گونه پرندگان دندان دار طبقه بندی کرد. همچنین تحقیقات دانشمندان متخصص در علم کالبد شکافی پرندگان نشان داده است که ترکیب دندان های آرکوپتریکس به کلی با جد مزعوم آن یعنی دایناسوری به نام theropod فرق دارد. مارتین، استوارد و وتستون که از معروف ترین دانشمندان این شاخه علم هستند می گویند:" رویه دندان های آرکوپتریکس و سایر پرندگان دندان دار مسطح و ریشه آنها پهن است در حالیکه دندان های تروپود، دایناسوری که فکر می کنند جد این پرنده بوده، همانند دندانه های اره نوک تیز و ریشه پهن هستند"[49] پژوهشگران نیز با مقایسه استخوان مچ این جانور با دایناسور تروپود در یافتند که هیچ شباهتی میان آنها وجود ندارد.[50] همچنین نتایج تحقیقات دانشمندان دیگری که در زمینه کالبد شکافی

پرندگان زبده هستند مانند تارسیتانو،هیخت و والکر نیز حاکی از آن است که وجود وجه تشابه هایی بین این پرنده و جد موهوم آن کاملا نادرست است و جان اوستروم در این خصوص به خطا رفته است.[51]

از همه این بحث ها می توان نتیجه گرفت که آرکوپتریکس به هیچ وجه یک نمونه انتقالی نبوده بلکه متعلق به گونه خاصی از پرندگان تحت عنوان **پرندگان دندان دار** بوده است.

آرکوپتریکس و فسیل سایر پرندگان قدیمی

در حالیکه به مدت ده ها سال داروینیسم آرکوپتریکس را بارز ترین نمونه تکامل می پنداشت فسیل هایی در سال های اخیر کشف شد که متعلق به پرندگانی مشابه با آن بودند.

در سال 1995 دو دانشمند چینی به نام های لیونهای هو وزونگهی زهو که در فسیل های مهره داران متخصصند فسیلی از یک پرنده جدید کشف کردند و نام confuciusornisبرآن نهادند. این پرنده تقریبا معاصر آرکوپتریکس بوده است یعنی 140 ملیون سال قدمت دارد اما فاقد هر نوع دندانی در دهانش بوده منقار و پر های آن با پرندگان امروزی هیچ فرقی نداشته است . با اینکه استخوانبندی این پرنده کاملا مشابه با پرندگان امروزیست اما بر روی بال های خود چنگال دارد. این نوع پرنده بر خلاف سایر پرندگان دارای استخوانی به نام pygostyleبوده که وظیفه محکم کردن پر های قسمت زیرین بدن را بر عهده داشته است. نکته جالب این جاست که این پرنده که در زمان آرکوپتریکس (که به ادعای داروینیسم جد همه پرندگان امروزیست) می زیسته دارای صفات یکسانی با پرندگان امروزی بوده است. این کشف همه ادعا های تکامل مبنی بر این که جد اولیه همه پرندگان آرکوپتریکس بوده است را باطل نمود[52]

در نوامبر سال 1996 فسیل پرنده دیگری در چین کشف شد که بیش از پیش تکامل را به چالش کشید. هو، مارتین و ویدوچیا در مجله science کشف این پرنده را که 130 ملیون سال قدمت داشت و liaooingornisنامیده شد اعلام کردند. این فسیل با پرندگان امروزی هیچ فرقی ندارد به جز اینکه پرنده موسوم به usorni دارای دندان است. به عنوان مثال استخوان سینه این پرنده نیز محل اتصال عضلات پرواز بوده است یعنی چیزی که در همه پرندگان امروزی می بینیم. کشف این فسیل نشان داد که پرندگان دندان دار به هیچ وجه نمونه ابتدائی پرندگان کنونی نبوده بلکه خود گونه ای جداگانه و عاری از هر نقصی بوده اند[53] بعدا در مجله discover طی مقاله ای صریحا به این موضوع اشاره شد: عنوان مقاله از این قرار بود: پرندگان از کجا آمده اند؟ این فسیل می گوید که از خزندگان به وجود نیامده اند.[54]

یکی دیگر از فسیل هایی که نظریه تکامل را باطل کرد مربوط به پرنده ای موسوم به eoalulavis است که به لحاظ قدمت حدود سی ملیون سال از آرکوپتریکس جوانتر است و به حول وحوش 120ملیون سال پیش بر می گردد. ساختار هایی را که این پرنده برای پرواز مورد استفاده قرار می داده است امروزه در پرندگانی که به کندی پرواز می کنند می بینیم.[55]

با مشاهده آرشیو فسیل ها پی می بریم که فسیل پرندگان یافته شده نمونه های حد واسطی نیستند که از یکدیگر به وجود آمده باشند بلکه بسیاری ازآنها در یک عصر می زیسته اند. تنهاچیزی که روی دادهاین است که برخی از گونه های این پرندگان مانند آرکوپتریکس وکونفوسیوسورنس منقرض شده و برخی دیگر تا امروز زنده اند.

خلاصه اینکه وجود برخی از صفات گوناگون در آرکوپتریکس ابدا به معنای این نیست که یک شکل انتقالی بوده بلکه همانطور که دو دانشمند معروف داروینیست یعنی استیون گولد و نایلز الدریج که از اساتید دانشگاه هاروارد هستند می گویند: "آرکوپتریکس جانداریست با صفات مخلوط

ولی به هیچ وجه نمی توان آن را صورت حد واسطی قلمداد نمود."[56]

از جهت دیگر "تضاد زمانی" بیشترین لطمه را به نظریه تکامل زده است . یکی از زیست شناسان بنام آمریکایی "جاناتان ویلز" در کتابی به نام "icons of evolution" (نماد های تکامل) می گوید که آرکوپتریکس به " نماد مقدس" تکامل تبدیل شده و این درحالی است که شواهد کشف شده می گویند که " این موجود اصلا یک جاندار اولیه به حساب نمی آید". یکی از دلایلی که او ارایه می کند این است که دایناسور theropod (دارای دوپا) که همه آن را جد آرکوپتریکس می دانند به لحاظ دوره زیست جوانتر از آرکوپتریکس است. هر چند می دانیم که تشابهاتی با آرکوپتریکس دارد اما یک واقعیت را نمی توان انکار کرد و آن این است که ثروپود در دوران بعد از آرکوپتریکس می زیسته است.[57]

ارتباط خیالی پرندگان و خزندگان

کسانی که به تکامل معتقدند تصور می کنند که پرندگان تکامل یافته خزندگانند و از همین روی نیز آرکوپتریکس را یک نمونه حد واسط معرفی می کنند اما دانشمند معروفی به نام ویدوچیا که در دانشگاه کارولینای شمالی کالبد شکافی پرندگان را تدریس می کندبا اینکه خود به داروینیسم ایمان دارد وجود خویشاوندی بین پرندگان و خزندگان را انکار نموده می گوید:

" بسیار خوب من جمجمه پرندگان را به مدت 25 سال مورد مطالعه و بررسی قرار داده ام و تا کنون نتوانسته ام وجه شباهتی بین جمجمه آنها و خزندگان بیابم...نظریه تکامل پرندگان که ادعا می کند پرندگان از موجودات چهارپایی به وجود آمده اند به نظر من لکه ننگی برپیشانی علم فسیل شناسی در قرن بیستم است."[58]

AlanFeduccia استاد دانشگاه کارولینای شمالی

لاری مارتین نیز که متخصص پرندگان قدیمی در دانشگاه کانزاس است در گفتگویی پیرامون این قضیه که پرندگان و دایناسور ها دارای اصل مشترکی هستند می گوید:

" اگر به ناچار و از روی ضرورت تایید کنم که پرندگان و دایناسور ها دارای منشا یکسانی هستند هر بار که در مورد آن حرف بزنم احساس خجالت خواهم کرد"[59]

پیدایش مگس

داعیان تکامل می گویند دایناسور ها برای شکار مگس مجبور بوده اند که دو پای جلویی خود را از زمین بلند کنند و برهم بزنند این رفتار آنها در طی ملیون ها سال باعث شده است تا دو پای جلویی رفته رفته کوچک شده و به بال هایی برای پرواز تبدیل شوند انها بدین ترتیب پدیده پرواز و پیدایش آن را توجیه می کند اما سوالی که به ذهن می آید این است که آن مگس پرواز را چگونه آموخته است ؟ می دانیم که پرواز مگس بسیار ایده آل و بی نقص است . ما انسان ها در ثانیه ده بار می توانیم پلک بزنیم اما مگس در ثانیه 500بار بال می زند . جالب است که هر دو بال آن کاملا هماهنگ و دریک زمان از هم باز وبسته می شوند. اگر کوچکترین ناهماهنگی بین این دو بال وجود داشته باشد مگس تعادل خود را از دست می دهد ونمی تواند پرواز کند.
لذا این دانشمندان بهتر است قبل از اینکه پرواز خزندگان سنگین وزن را توجیه کنند به ما بگویند که این موجود کوچک چگونه به پرواز در آمده است.
رابرت واتن زیست شناس انگلیسی در مقاله ای تحت عنوان" طراحی مکانیکی بال حشرات" می گوید:" هر چه بیشتر در بال حشرات دقت کنیم بیشتر به زیبایی و بی نظیر بودن آن پی می بریم. این طراحی دارای کمترین اختلالاست. مکانیسم پرواز اجزای لازم برای آن را به طرز شگفت انگیزی با هم هماهنگ می کند.حشرات مجهز به سیستمی هستند که دو دستور را به دو بال در آن واحد و به صورت یک دستور صادر می کند و به آنها امکان بهره گیری حداکثر از هوا را می دهد و تا کنون هیچ تکنولوژی ای به وجود نیامده که با آن رقابت کند"[1]
از طرف دیگر حتی یک فسیل وجود ندارد که دلیلی برای تکامل حشرات و مگس ارایه دهد. جانور شناس مشهور فرانسوی، پیر گراس نیز به این امر واقف است که می گوید:" ما در خصوص پیدایش حشرات نادانیم"[2]

1 Robin J. Wootton, «The Mechanical Design of Insect Wings», Scientific American, v. ,263 November ,1990
p.120
2 Pierre-P Grassé, Evolution of Living Organisms, New York, Academic Press, 1977 p.30

نمونه ای از بازی تکامل: دایناسورها در نتیجه تلاش برای شکار حشرات بال در می آورند.!!

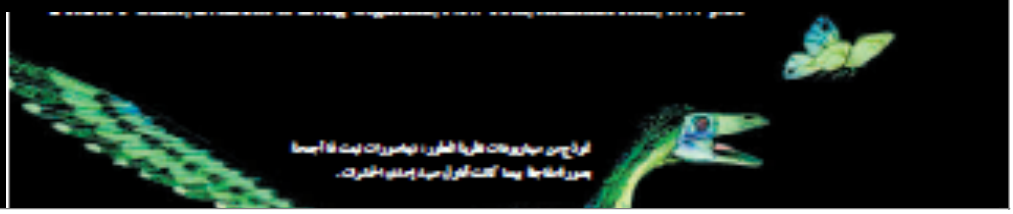

خلاصه مطلب گذشته این است که سناریوی تکامل پرندگان که فقط براساس آرکوپتریکس استوار می باشد چیزی جز تعصب و تلاش برای به کرسی نشاندن اندیشه ای از پیش تعیین شده نیست.

پیدایش پستانداران

همانگونه که قبلا بیان شد بر اساس نظریه تکامل جانورانی که از دریا ها بیرون خزیدند رفته رفته به خزندگان تبدیل شدند این خزند گان نه تنها به پرندگان تکامل یافتند بلکه اجداد پستانداران نیز به شمار می آیند!. اما می دانیم که تفاوت های فاحشی بین خزندگان و پستانداران وجود دارد. خزندگان موجوداتی خونسرد هستند بدن آنها با زرهی محافظت می شود و از طریق تخم گذاری تولید مثل می کنند اما پستانداران بر عکس: خونگرم هستند و بدنشان را مو می پوشاند و از طریق تولد نوزاد زنده تولید مثل می کنند.

یکی دیگر از تفاوت های اساسی پستانداران با خزندگان در آن است که فک پایین آنها فقط از یک استخوان تشکیل شده است در حالی که در خزندگان در دو طرف فک پایین سه استخوان کوچک وجود دارد. تفاوتی دیگری که بسیار حائز اهمیت است این است که گوش میانی پستانداران دارای سه استخوان است(چکشی،سندانی،رکابی) در حالی که گوش میانی همه خزندگان فقط یک استخوان دارد. بنا برادعا های طرفداران داروین فک پایین و گوش میانی خزندگان به تدریج به فک پایین و گوش میانی پستانداران تبدیل شده است. اما محال است کسی بتواند توضیح دهد که چگونه گوشی با یک استخوان به گوشی که دارای سه استخوان است تبدیل شدهو در حین این فرایند وظیفه شنوائی خود را به طور کامل انجام داده است. البته بازهم هیچ فسیل حد واسطی که ارتباطی بین خزندگان و پستانداران برقرار کند وجود ندارد. به همین دلیل راجر لوینف یکی از دانشمندان فسیل شناس می گوید: تبدیل خزندگان به پستانداران که حداکثر در طول یک یا دو نسل انجام گرفته است یکی از نقاط ضعف ما به حساب می آید![60]

جورج گایلورد یکی از مهم ترین دانشمندان تکامل که خود بنیان گذار نظریه تکامل جدید است این گونه شگفتی خود را ابراز می دارد:

" شاید عجیب ترین رویداد تاریخ انتقال از دوران مسوزوئیک یعنی عصر خزندگان به دوران پستانداران باشد گوئی که پرده نمایش را بالا برده و پایین آورده اند و شخصیت های به کلی متفاوتی به نام پستانداران ظاهر شده اند در این دوره دایناسور ها نقشی بر عهده ندارند و سایر خزندگان نیز بیشتر شبیه سیاهی لشکرند .پستانداران که در دوره هایی قبلی جایی نداشتند اینک یکه تاز میدانند[61]

از طرفی زمانی که پستانداران به صورت ناگهانی ظاهر شدند به یک یا دو گونه محدود نمی شدند تا بتوان آنها را حاصل تکامل از یکدیگر دانست. انواع مختلف پستانداران مانند: اسب ها، نهنگ ها، خفاش ها، موش ها و... در مقیاس زمانبندی زمین شناختی به یکباره پدید آمدند به نحویکه به لحاظ زمان لازم برای تکامل نیز غیر ممکن است آنها از همدیگر به وجود آمده باشند. جانور شناس تکاملی اریک لومبارد در مجله تکامل(evolution) می گوید:

"کسانی که سعی دارند بین انواع پستانداران یک پیوند تکاملی برقرار کنند ناکام خواهند ماند"[62]

همچنان که می بینید همه شواهد و قراین حاکی از آنند که موجودات به صورت ناگهانی و عاری از هر عیب و نقصی به وجود آمده اند و به هیچ وجه نمی توان آنها را حاصل فرایند کند و تدریجی تکامل که مستلزم ناقص بودن اولیه جانداران است دانست. بلکه اقیانوس ها و دریاها به یکباره مملو از انواع موجوداتزنده و سپس خشکی ها آکنده ازجانوران متنوع و اخیرا انسان خلق شد.

آری انسان نیز به یکباره به این کره خاکی گام نهاد و به هیچ وجهی داستان خیالی ایرا که او را تکامل یافته میمون می داند توسط دلایل و شواهد علمی تایید نمی شود.

خفاش ها

داروینیسم معتقد است تمامی جانداران جد مشترکی دارند در حالیکه تنها در بین راسته پستانداران گونه های بسیار متفاوتی از قبیل خرس، خفاش، موش و نهنگ وجود دارند. این گونه ها علاوه بر اینکه با یکدیگر بسیار متفاوتند به سیستم های کاملا منحصر به فردی مجهزند که نمی تواند در اثر تکامل به وجود آمده باشد. خفاش پستانداری است که دارای دستگاه رادار بسیار پیچیده و حساسی است به نحوی که فناوری پیشرفته امروز به ناچار از آن تقلید کرده است کسی نمی تواند ادعا کند چنین سیستم حساس و پیشرفته ای را تکامل به وجود آورده است. در کنار این می بینیم که در همه فسیل های گوناگون خفاش که هریک به دورانی مربوط می شود آنها با همین شکل

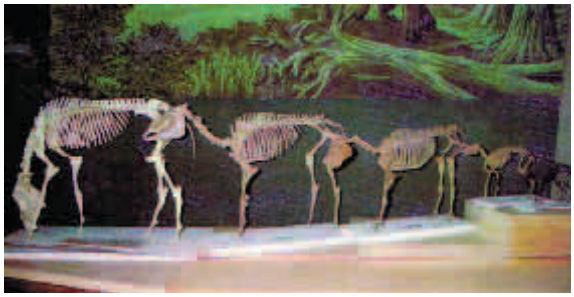

این مراحل تکامل اسب است که در یکی از موزه های تاریخ طبیعت به نمایش گذاشته شده است. این مراحل به صورت خیالی رسم شده اند و در آرشیو فسیل ها نمی توان دلیلی برای آن یافت.

افسانه تکامل اسب

تا چندی پیش داروینیسم سعی داشت از طریق ارائه فسیل هایی اسب را محصول سیری تکاملی جلوه دهد. اما امروزه بسیاری از دانشمندان معتقد به تکامل، به این نتیجه رسیده اند که تکامل اسب اساسی ندارد. داعی تکامل بویش ریسنبرگر که در کنفرانس چهار روزه ای که در سال 1980در موزه تاریخ طبیعی فیلد در شیکاگودر باره ناکارآمدی های نظریه تکامل منعقد شد و 150تن از دانشمندان داروینست در آن حضور یافتند به سخنرانی پرداخت و ضمن سخنان خود گفت که:سناریوی تکامل اسب با آرشیو فسیل ها هم خوانی ندارد و تا کنونی کسی تغییر تدریجی ای در این فسیل ها مشاهده نکرده است. وی افزود:

مدتهاست که می دانیم داستان سلسله وار تکامل اسب که موجودی تک سم و بزرگ است از موجوداتی به کوچکی روباه که در پاهای خود چهار انگشت دارند اشتباه است. بر اساس این داستان این فرایند از پنجاه میلیون سال قبل شروع شده است . ما با مطالعه این فسیل ها پی می بریم موجودات به جای آنکه به صورت تدریجی تغییر کرده باشند بر همان شکل اولیه خود باقی مانده اند تا اینکه منقرض شده و یا به عصر کنونی ما رسیده اند.[1]

فسیل شناس معروف و مدیر موزه تاریخ طبیعی انگلستان، کولین پیترسون زمانیکه از نمایشگاه روند موهوم تدریجی تکامل دیدن به عمل آورد ابراز کرد:

داستانهای تخیلی بسیاری در مورد حقیقت حیات وجود دارد. یکی از این داستان ها که شاید بیش از 50 سال است بر سر زبان ها می چرخد و در کتاب های درسی تکرار می شود داستان تکامل اسب است. این افسانه به تاریخ پیوسته است به ویژه که می دانیم کسانی که خود به انتشار آن همت می گمارند می دانند که ماهیتش چه اندازه برحدس و گمان استوار است[2]

داروینیست ها بارها فسیل هایی را که هر یک به جانور

فصل هفتم

توجیهات فریبنده فسیل ها

پیش از اینکه به طور مفصل به اعتقاد واهی تکامل انسان از میمون بپردازیم لازم است که روش اطلاع رسانی داروینیسم را که توانسته است این باور را به عموم مردم بقبولاند توضیح دهیم. روش آنها بر باز سازی بدن موجودات زنده از روی فسیل استوار است اما جالب است بدانید که آنها برای آنکه کل بدن موجودی را باز سازی کنند فقط به یک تکه استخوان که از اعماق زمین بیرون آورده اند اکتفا می کنند.!!به عبارت دیگر آنها اگر تکه استخوانی بیابند از روی آن موجودی را باز سازی می کنند که ما بین انسان و میمون است. به همین دلیل همه نتیجه گیری های آنها در این زمینه حاصل حدس و گمان است زیرا فسیل ها اغلب به صورت ناقص و در هم یافت می شوند. دیویدپیلبیم که از دانشمندان انتروپولوژی دانشگاه هاروارد است می گوید:"دست کم در عرصه فسیل ها که حوزه تخصصی من است می توانم بگویم که این نظریه- نظریه تکامل- بر اساس حدس و گمان بنا نهاده شده است تا داده ها و دلایل روشن."[63]

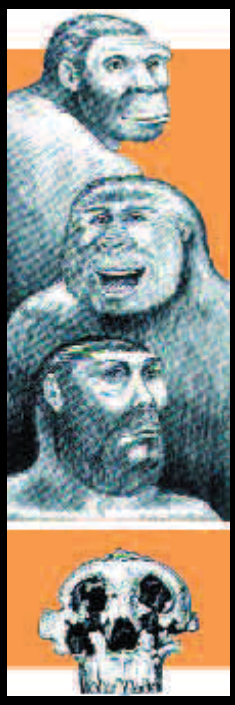

سه تصویربازسازی شده کاملا مختلفی که از یک جمجمه رسم شده است.

- داروینیست ها در بازسازی چهره ی جمجمه ها استادند!!! یکی از توانایی های بارز آنها این است که بین یک جمجمه و چندین صورت های مختلفی شباهت برقرار می کنند.فسیلی که به اوسترالوپتوکوس معروف است را در این تصویر می بینید که از بالا به پایین سه تصویر مختلف از آن رسم شده است یکی از این تصاویر را موریس ویلسون رسم کرده که در مجله ساندی تایمز چاپ 5 آوریل سال 1960به چاپ رسیده است تصویر دیگر توسط باکر رسم شده و در مجله نشنال جیوگرافیک چاپ سپتامبر 1960 چاپ شده است.

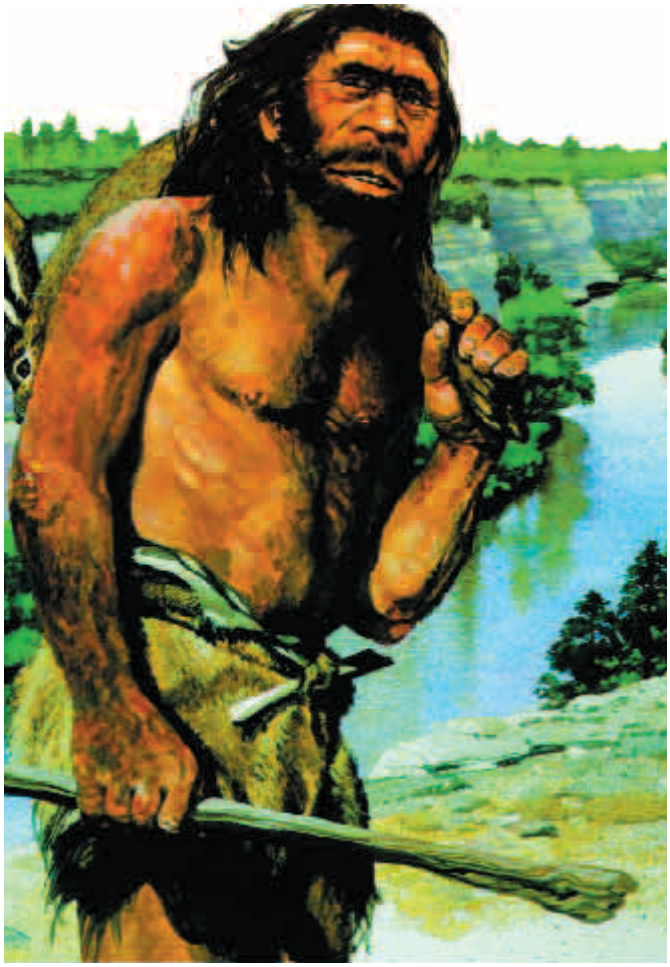

این یکی از تصاویر به اصطلاح بازسازی شده طرفداران تکامل است . با مشاهده این تصویر که احتمالا از روی تکه استخوانی طراحی شده است می توانید به قوه تخیل آنها پی ببرید .

می دانیم که مردم به شدت تحت تاثیر اطلاعات تصویری قرار می گیرند به همین دلیل آنها با دیدن نمونه های بازسازی شده که در اصل زاده خیال این افراد است فکر می کنند که چنین موجودات میانهای واقعا در گذشته می زیسته اند .

بنابراین لازم است موضوع مهمی رابیان کنیم و آن این است که : از روی تکه های استخوان نمی توان به جزئیات جثه هیچ جانوری پی برد این کار مستلزم دسترسی به بافت های نرم جاندار است که آن هم به سرعت تجزیه و نابود می شوند . به همین دلیل بازسازی بافت های نرم و جزئیات بدن جاندار تنها به قوه تخیل فرد بستگی دارد . ارنست آ . هوتن استاد دانشگاه هاروارد این گونه می نویسد :

" تلاش برای باز سازی اجزای نرم بدن و صورت بیهوده است . زیرا ترکیب های نرمی مانند گوش،چشم و لب هیچ اثری از خود بر روی استخوانهای مربوطه بر جای نمی گذارند.و فرد می تواند از جمجمه یک انسان نیاندرتال تصویر یک شامپانزه و یا یک فیلسوف متفکر را رسم کند. و تا کنون بازسازی هایی هم که از چهره جمجمه های پیدا شده به عمل آمده است هیچ ارزش علمی ای ندارد و تنها برای منحرف کردن و تحت تاثیر قرار دادن عوام مورد استفاده قرار گرفته است. بنابراین به هیچ وجه نمی توان به این بازسازی ها اطمینان کرد"[64]

داعیان تکامل به حدی بر خلق داستان هایی برای فریفتن عوام اصرار دارند که گاهی از یک جمجمه چندین چهره متفاوت رسم می کنند. ازجمله این موارد می توان به صورت های گوناگونی که از فسیل موسوم به میمون آفریقای جنوبی یا Australopithecus robustusو همچنین جمجمه Zinjanthropusرا نام برد.

از این جعل و تحریفات فقط می توان یک نتیجه گرفت : داروینیسم نمی تواند برای اقناع مردم دلیل علمی ای ارائه دهد از این روی به جعل و دستکاری اسناد علمی دست می یازد.

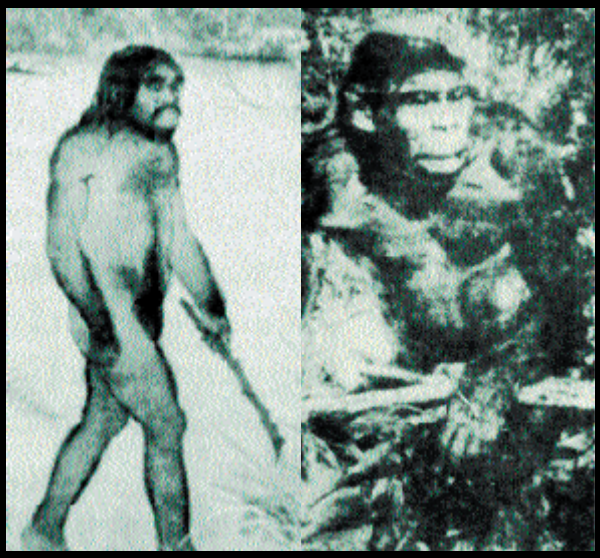

این دو تصویر را که کاملا با هم تفاوت دارند دانشمندان داروینیست برای یک جمجمه که به مرد جاوا معروف است رسم کرده اند می بینیم که این اساتید باز سازی فسیل ها را از روی خیال و اوهام خود انجام می دهند.

تصویر سمت چپ: توسط موریس ویلسون

از *From Ape to Adam The Search For The Ancestry of Man,Herbert Wendt*

در سمت راست: توسط استیون م. استانلی

از *Human Origins*

فصل هشتم

جعلیات تکاملی ها

هیچ دلیل قطعی ای برای چگونگی صورت انسان میمون نما وجود ندارد و تاکنون فسیلی پیدا نشده است که چنین چهره ای را تایید کند. تنها کاری که داروینیست ها انجام می دهند این است که از روی قوه خیال خود اشکالی را رسم می کنند و با استفاده از برتری رسانه ای خود آن رابارهای بار تکرار می کنند بدین ترتیب همه فکر می کنند که این امر یک واقعیت علمی است و کسی جرات اعتراض به آن را ندارد. آنها از این بیم دارند که مبادا روزی کسی از آنها دلیل علمی و شواهد لازم را بخواهد. بارزترین نمونه جعلیات آنها فسیلی است که به انسان پیلت داون معروف است این فسیل بزرگترین آبروریزی تاریخ علم به شمار می آید.

انسان پیلتداون: فک گوریل و جمجمه انسان

در سال 1912 پزشک معروف و فسیل شناسی به نام چارلز داوسون فسیلی را به جهان علم شناساند که ادعا میکرد در حفره ای در پیلتداون انگلستان آن را پیدا کرده است. این فسیل عبارت بود از جمجمه انسانی که فک آن کاملا شبیه فک گوریل بود. این فسیل غوغایی در بین داروینیست ها بر پا کرد. به ویژه آنکه چونادعا می کردند عمر آن پانصدهزارسال تخمین زده شده است در بسیاری از موزه ها آن را به نمایش گذاشتند. قریب به چهل سال کتابها و مقالات فراوانی در باره این انسان نوشته شد چیزی در حدود پانصد رساله دکترا از آن به رشته تحریر در آمد تصاویر بازسازی شده گوناگونی از آن رسم کردند و آن را مهمترین دلیل بر تکامل انسان از میمون تلقی کردند[65]
دانشمند فسیل شناس آمریکایی ،هنری فیرفیلد اوسبورن در دیدار از موزه بریتانیا در سال 1935 گفت: همواره باید به خاطر داشته باشیم که طبیعت مملو از تناقض هاست و این فسیل کشف شگفت انگیزی در مورد انسان اولیه به حساب می آیند.[66]

در سال 1949 کنت اوکلی(که در بخش فسیل های موزه بریتانیا کار می کرد) بر آن شد تا برای تعیین عمر این فسیل از روش فلورین که اخیرا ابداع شده بود استفاده کند. وی در این آزمایش در کمال تعجب متوجه شد که فک جمجمه فاقد هر نوع فلورین بوده که به معنای آن بود که تنها در حد چند سال در زیر خاک مدفون بوده است و خود جمجمهنیز تنها حاوی مقدار کمی فلورین بود و این نشان می داد که حداکثر چند هزار سال در زیر خاک مدفون بوده است.

مطالعات زمان سنجی اخیرکه از طریق تست فلورین انجام شد نشان داد که عمر جمجمه از چند هزار سال تجاوز نمی کند و محققان دریافته اند که دندان های موجود در استخوان فک(که متعلق به یکی از انواع گوریل به نام اورانگ اوتان است) به طور مصنوعی فرسایش یافته اند ونیز ابزارهای کشف شده همراه این فسیل همگی ابزار های ساده وکپی شده ای هستند که با استفاده از وسایل فولادی تیز شده اند[67] وینر در سال 1953 به طور مفصل در مورد این جمجمه تحقیق کرد به همگان نشان داد که این جمجمه جعلیست زیرا جمجمه مربوط به انسانی بود که 500 سال قبل می زیسته است در حالیکه فک آن مربوط به اورانگ اوتانی بود که به تازگی مرده بود همچنان او به این نتیجه رسید که نخست دندان ها را در یک ردیف چیده و سپس به فک افزوده اند و سپس مفصل هایی را به آن اضافه کرده اند تا شبیه فک انسان شود. وآنگاه کل جمجمه را با ماده دی کرومات پتاسیم پوشانده اند تا حالت عتیقه مانندی به خود بگیرد و برای آنکه این ماده را مخفی نگاه دارند آن را در خوابانیده اند.گروس کلارک که یکی از اعضای تیم بود که این دروغ علمی را کشف کرد نتوانست تعجب خود را پنهان کند و می گوید: دلایل واضحی کشف شد که نشان می دهد نوعی سایش مصنوعی روی داده است این دلایل به حدی واضح است که انسان با خود می گوید: چرا قبل از این به چنین دروغی پی نبرده اند؟[68] بعد از این کشف انسان پیلت داون را در حالیکه بیش از چهل سال در موزه بریتانیا به نمایش گذاشته بودند از آنجا منتقل کردند.

چانه غول و جمجمه انسان

این فسیل ها را چارلز داوسون پیدا کرد سپس آنها را به سر آرتور اسمیت وود وارد تحویل داد.

بعدا اجزای آن را به هم چسپاندند تا آن جمجمه معروف به وجود آمد.

تصاویر بازسازی شده فراوانی از آن رسم کردندو در حدود پانصد مقاله در مورد آن نوشتند وآن را در موزه بریتانیا به نمایش گذاشتند.

انسان نبراسکا : دندان خوک

در سال 1922 هنری فرفیلدو اوسپورن اعلام کردند که در غرب نبراسکا،نزدیک به سنیک بروک دندان آسیابی پیدا کرده است که به دوران پالئو سینی مربوط می شود. عده ای گمان کردند که این دندان دارای صفات مشترک انسان و میمون است بحث های علمی عمیقی شروع شدو بعضی از محققان گفتند که این دندان به انسان راست قامت جاوا مربوط می شود Pithecanthropus erectus و بعضی دیگر هم بر این باور بودند که این دندان بیشتر به دندان انسان شبیه است. آنها این فسیل را انسان نبراسکا نامیدند و برای آن نام علمی Hesperopithecus haroldcookiرا برگزیدند.

بسیاری از کارشناسان علنا اوسپرن را تایید و تنها بر اساس همین دندان تصاویر متفاوتی از سر و جسد انسان نبراسکا رسم و حتی در کمال تعجب تصویر زن و فرزندان آن را نیز در محیط طبیعی اش باز سازی کردند!!!.

تصویر موجودی که در عکس فوق می بینید تنها بر اساس یک دندان رسم شده است و در مجلهIllustrated London Newsدر شماره 24 حزیران سال 1922 چاپ شده است همینک ثابت شده است که این دندان نه به گوریل یا انسان بلکه مربوط به نوعی خوک منقرض شده است از این رو بسیاری از آرزو های داروینیسم با ناکام ماند.

همه این سناریوها تنها بر اساس یک دندان صورت گرفته است. محافل تکاملی به نحوی در این باره اغراق کردند که زمانیکه محققی به نام ویتایم برایان به این تصاویر بازسازی شده اعتراض کرد به شدت مورد انتقاد قرار گرفت.

در سال 1927 دیگر اجزای موجود موسوم به انسان نبراسکا یافت شد براساس این اجزا دندانی که قبلا کشف شده بود نه متعلق به انسان بود و نه میمون بلکه به نوعی خوک خشکی

منقرض شده مربوط می شد که سابقا در آمریکای شمالی می زیسته است و نام علمی آن prosthennopsld می باشد. ویتیام گریگوری در مجله scienceمقاله ای تحت عنوان هسپیروپایتکوس: نه انسان است و نه میمون منتشر کرد و در آن به بررسی این اشتباه پرداخت[69] بعدا به سرعت تصاویر مربوط به هسپیروپایتکوس و خانواده اش را که توسط هارولد کوکی رسم شده بود از ادبیات تکامل حذف کردند.

اوتابینگای محبوس در قفس

داروین بعد از نوشتن کتاب نژاد انسان (The Descent of Man) که در آن ادعا کرد انسان از موجوداتی شبیه به میمون به وجودآمده است همواره درتلاش بود فسیل هایی از جاندارانی که فیمابین انسان ومیمون بودند بیابد. طرفداران وی به این اکتفا نکردند آنها معتقد بودند که چنین نمونه هایی را نه تنها باید درفسیل ها جستجو کرد بلکه حتی در جهان امروزی نیز می توان نمونه های حد واسط فراوانی یافت. این تفکردر آغازقرن بیستم باعث ایجاد حوادث اسفباری شد که وحشتناک ترین آن ها دستان مرد کوتاه قدی به نام اوتا بینگا بود.

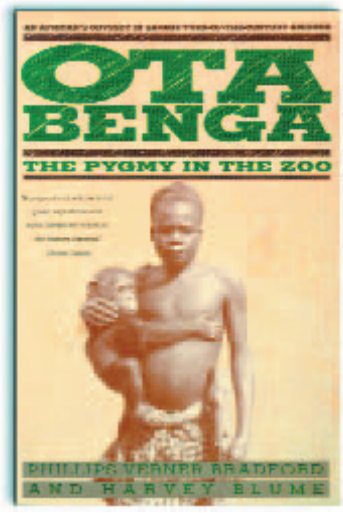

در سال 1904 یکی از پژوهشگران اوتا بینگا را در کنگو شکار کرد. اوتا بینگا به زبان محلی معنی دوست می دهد او مردی متاهل و دارای دو فرزند بود. آنها بعد از این که او را به زنجیر کشیدند به آمریکا انتقال داده و در نمایشگاه بین المللی سنت لوئیس او را همراه با تعدادی شامپانزه درقفسی به عنوان نزدیک ترین شکل انتقالی میمون به انسان در معرض عموم قرار دادند. دوسال بعد او را به باغ وحش پرونکس در نیویورک منتقل کردند مدیر آنجا،دکتر ویلیام هورنادای با افتخار سخنرانی دور و درازی در مورد آن ایراد کرد و گفت که به وجود این نمونه انتقالی در باغ وحش خود افتخار می کند و با وی همانند یک حیوان در قفس رفتار کردند. اوتا بینگا

نیز که نمی توانست این رفتارهای توهین آمیز را تحمل کند سرانجام به حیات خود پایان داد.[70]

انسان پیلتداون، نبراسکا ، اوتابینگا و... همگی نمونه هایی از جعلیات داروینیسم به حساب می آید و می بینیم که آنها برای به کرسی نشاندن نظریه خود که جایگاهی در علم ندارد به هر کاری اقدام می کنند. آنها از هیچ کاری دریغ نمی کنند تا نظریه تکامل را علمی و موجه جلوه دهند.

فصل نهم

سناریو تکامل انسان

در فصل های گذشته دیدیم که در طبیعت مکانیسمی وجود ندارد که بتواند موجودات را از طریق تکامل به وجود بیآورد و به وضوح دیدیم که همه موجودات با ساختار های ایدهآل خود به یکباره پا به عرصه وجود گذاشته اند یعنی همگی به طرز خاصی آفریده شده اند. و می بینیم که تکامل انسان افسانه بوده و هرگز به وقوع نپیوسته است.

بنابر این داعیان تکامل بر چه اساسی ادعا می کنند میمون جد انسان است؟

واقعیت این است که فسیل هایی وجود دارد که به آنها امکان خیال پردازی های فراوانی می دهد. در طول تاریخ حدود شش هزار نوع میمون زندگی می کرده اند که اکثر قریب به اتفاق آنها منقرض شده اند در حال حاضر تنها 120نوع میمون وجود دارد. فسیل های سایر گونه های منقرض شده میمون منبعی غنی برای تکاملی ها به شمار می آید تا آنها را به عنوان نمونه های حد واسط معرفی کنند. آنها از طریق چیدن جمجمه های میمون های منقرض شده به ترتیب کوچک به بزرگ و نیز قرار دادن جمجمه های برخی از نژادهای منقرض شده بشری در کنار آنها توانسته اند عوام فریبی کنند و بگویند که:میمون های امروزی و انسان ها دارای جد های مشترکی هستند و محیط زندگی باعث شده است تا برخی از

آنها به انسان و برخی دیگر به میمون های امروزی تبدیل شوند.

اما همه شواهد کالبد شناختی،پالئونتولوژیکی و بیولوژکی نشان می دهد که هیچ قرابتی بین انسان و میمون وجود ندارد و آنها نتوانسته اند دلیل قانع کننده ای ارائه دهند که خویشاوندی این دو جاندار را ثابت کنند غیر از جعل،دروغپردازی و گمراه کردن کار دیگری بروز نداده اند.

آرشیو فسیل ها به ما می گوید که در طول تاریخ انسان پیوسته انسان و میمون نیز همجنان میمون بوده است. و بسیاری از فسیل هایی که داروینیست ها به عنوان اسلاف انسان به ما معرفی می کنند چیزی غیر از برخی نژادهای منقرض شده انسان نیست که تا روزگاران بسیار نزدیکی یعنی در حدود ده هزار سال قبل می زیسته اند و سپس از بین رفته اند. به علاوه همه صفات کالبدی آنها با انسان های کنونی منطبق است.

به علاوه انسان و میمون تفاوت های کالبدی بسیار متفاوتی دارند که یکی از آنها راه رفتن بر روی دو پاست در ادامه می بینیم که این ویژگی یکی از خصوصیات انحصاری انسان است و هیچ جاندار دیگری دارای این خاصیت نمی باشد.

شجره نامه خیالی انسان

همچنانکه می دانیم بر اساس ادعای داروینیسم انسان امروزی از مخلوقاتی شبیه به میمون تکامل یافته و این فرایند آرام چهار تا پنج ملیون سال طول کشیده است. بنابراین لازم است تا در این مدت زمان دور و دراز حالت های انتقالی فراوانی به وجود آمده باشد. برهمین اساس آنها فهرستی از چهار جد خیالی برای انسان تدارک دیده اند که به ترتیب ذیلند:

1. میمون جنوبی Ausralopithecine
2. انسانی که قادر به استفاده از ابزار بوده است Homo habilis
3. انسان راست قامتHomo erectus
4. انسان عاقلHomo sapiens

داعیان تکامل آنجه را که جد مشترک میمون و انسان می دانند اوسترالوپیتکوس(یعنی میمون آفریقای جنوبی) می نامند. البته میمون های آفریقای جنوبی انواع متفاوتی دارند ولی چیزی بیش از گونه ای از انواع میمون نیستند که منقرض شده اند برخی از این گونه ها عظیم الجثه و برخی دیگر دارای بدن نحیفی بوده اند.

همانطور که در فهرست می بینیم بقیه مراحل دارای پیشوند Homo می باشد این پیشوند به معنای انسان است. موجوداتی که بنابرتقسیم بندی داروینیسم در این گروه قرار می گیرند از بقیه متکامل تر بوده و از قرار معلوم با انسان های کنونی تفاوت چندانی نداشته اند.

انسان جاوا،بکین و لوسی نیز که به وفور در رسانه ها می بینیم نیز بر اساس اعتقاد داروینیسم در یکی از گروه های فوق قرار می گیرند.

پیش از این گمان می رفت که راماپیتکوس نیز یکی دیگر از اشکال انتقالیست که باید در شجره نامه افسانه ای انسان وارد شود تا اینکه پی بردند نوعی میمون بوده است بنابراین آن را از فهرست خارج کردند.[71]

دانشمندان به تازگی دریافته اند که میمون آفریقای جنوبی، انسان قادر به استفاده از ابزار، انسان راست قامت و انسان عاقل همگی در یک دوره می زیسته اند اما زیستگاه آنها متفاوت بوده است. وجالب تر اینکه انسان به اصطلاح راست قامت تا دوره بسیار نزدیکی به ما زنده بوده است و همچنین انسان موسوم به نیاندرتال و انسان معاصر نیز در یک دوره و یک منطقه با هم می زیسته اند. بنابراین نتیجه می گیریم که این شجره نامه تنها زاییده تخیل طرفداران تکامل است.

از طرف دیگر فسیل ها مارا متوجه پروسه تکامل نمی کنند. و فسیل هایی را که این دانشمندان جد انسان می نامند یا نژادهای دیگری ازبشر هستند که انقراض یافته اند و یا انواع از بین رفته دیگری از میمون ها می باشند.

اگر می خواهید به قدرت خیال انسان پی ببرید به تصویر راماپیتکوس درفوق بنگرید که داروینیست ها تنها از روی استخوان دو تکه ای فک آن را رسم کرده اند می بینیم که با استفاده از این استخوانهای دوگانه که در سمتچپ پایین تصویر می بینیم تصویر خانواده و محیط زندگی آن را نیز رسم کرده اند.

David Pilbeam,"Humans Lose an Early Ancestor", Science,Nisan 1982,p.6-7

در بالاتصاویر رسم شده میمون آفریقای جنوبی را می بینیم که داروینیست ها با قلم خیال پرداز خود به تصویر کشیده شده اند . این تصاویر هیچ اساسی ندارند. درحقیقت

میمونهای آفریقای جنوبی گونه هایی از میمون های منقرض شده اند.

اوسترالوپیتکوس: گونه ای از گونه های میمون بوده است

کلمه اوسترالوپیتکوس به معنی میمون جنوبی است که تقریبا چهار ملیون سال قبل پا به عرصه وجود نهاده و به مدت یک ملیون سال زیسته است.

همه میمون های آفریقای جنوبی منقرض شده اند اما شباهت زیادی با میمون های امروزی دارند برای نمونه جمجمه آنها به اندازه جمجمه شامپانزه های امروزی و بعضا کوچکتر بوده است . پاها و دست های این نوع میمون ها برای گرفتن شاخه های درختان به نحوی که از آن آویزان شوند مناسب بوده است از دیگر شاخصه های این نوع جانداران قامت کوتاه آنها است که در حدود صدو سی سانتیمتر بوده است یعنی درست مانند شامپانزه های امروزی .البته قد جانور مذکر همواره از مونث بزرگتر بوده است همچنین شاخصه ایی از قبیل جمجمه ها، نزدیکی چشم ها، تیزی دندان های آسیاب،ساختار فک، دراز بودنساعد ها و کوتاه بودن پاها همگی نشان می دهند که این جانوران با میمون های امروزی تفاوتی نداشته اند.

داعیان تکامل ادعا می کنند که با وجود شباهت های زیادی که این موجودات با میمون ها داشته اند اما برخلاف آنها بر روی دو پا راه می رفته اند.

دانشمندانی مانند ریچاردلیکی و دونالد یوهانسون ده ها سال قبل این ادعا را مطرح کرده اند اما امروزه بسیاری از پژوهشگران با واکاوی دقیق اسکلتبندی آنها به این نتیجه رسیده اند که این فرضیهاساسی در علم ندارد. معروف ترین دانشمندان علم کالبد شناختی انگلستان وآمریکا به ترتیب لوردسولی زوکرمان و پروفسور چارلز اوکسنارد بعد از انجام پژوهش های زیادی که بر روی فسیل هایمتعددی از این جانداران انجام دادند به این نتیجه رسیده اند که میمون های آفریقای جنوبی نیز درست به شیوه میمون های امروزی راه می رفته اند.

لورد سولی زوکرمان با حمایت دولت بریتانیا به مدت پانزده سال به همراه تیمی متشکل از پنج متخصص ساختار

استخوانبندی این جانداران را مورد مطالعه و بررسی قرار داد وی با اینکه خود یکی از داعیان تکامل بود به این نتیجه رسید که میمون های آفریقای جنوبی تنها گونه ای از میمون های منقرض شده هستند و بر روی دو پا راه نمی رفته اند[72]چارلز اوکسنارد نیز به روش مشابهی به این نتیجه رسید که ساختار اسکلت این جاندار بسیار شبیه به اورنگ اوتان های امروزی است[73] تا اینکه در همین اواخر یعنی سال 1994 تیمی از دانشگاه لیورپول برای دستیابی به نتیجه قطعی در این زمینه به تحقیق پرداخت و سرانجام به طور قطع به این نتیجه رسیدند که میمون های آفریقای جنوبی بر روی چهاردست و پا راه می رفته اند.

محافل تکامل نیز کم کم پذیرفتند که اوسترالوپیتکوس جد انسان نیست. مجله علم و زندگی فرانسوی نیز در شماره ماه می 1999 این موضوع را یاد آور شد. یکی از مهمترین فسیل ها که متعلق به راسته australopithecus afarensisمی باشد لوسی نام داشت و کانون توجه داروینیسم بود. مجله مذکور در مقاله ای به عنوان" خدا حافظ لوسی" بیان کرده که لازم است میمون را از شجره نامه انسان خارج کنیم. در این مقاله که بر اساس فسیلی از اوسترالوپیتکوس به نام StW573نوشته شده است می خوانیم که: نظریه جدیدی به وجود آمده است که براساس آن اوسترالوپیتکوس ارتباطی به پیدایش انسان ندارد و باید آن را از شجره نامه حذف کرد. بنابراین انسان هایی که گمان می رفت فرزند این جاندار هستند و پیشوند هومو را داشتند باید ازآن جدا شوند. نژاد اوسترالوپیتکوس و هوموها جزو یک شاخه نیستند. و گونه بشر همچنان باید به جستجوی اجداد خود بپردازد.[74]

خلاصه آنکه هیچ پیوندی میان میمون های جنوبی و انسان وجود ندارد و آنها صرفا گونه های انقراض یافته میمون می باشند.

نژاد اوسترالوپیتکوس شبیه شامپانزه است.
اولین فسیل لوسی که "AL288-1" نام گرفت در اتیوپی پیدا شد . داروینیست ها مطابق معمول غوغا ی زیادی به پا کردند که موفق به یافتن موجودی میمون مانند شده اند که

انسان قادر به استفاده از ابزار میمون از آب در آمد

بعد از اینکه شباهت زیاد ساختار استخوانبندی و جمجمه میمون های آفریقای جنوبی وشامپانزه ها ی امروزی ثابت و نیز معلوم شد که این جانداران همانند میمون های امروزی بر روی چهار دست و پا راه می رفته اند دانشمندان فسیل شناسی که به نظریه داروین معتقد بودند خود را با مشکلی جدی رو به رو یافتند. دلیل این مشکل هم واضح بود داروینیسم معتقد بود که انسان راست قامت حلقه مفقوده بین میمون آفریقای جنوبی و انسان امروزیست. همانگونهکه از اسم این انسان پیداست موجودی را که انسان راست قامت می نامیدند استخوانبندی عمود و جمجمه ای دو برابر جمجمه میمون های آفریقای جنوبی داشت. بنابراین تبدیل مستقیم میمون افریقای جنوبی به انسان راست حتی در نظریه داروین هم امکانپذیر نیست و حتما باید حد واسطی بین این دو موجود با این تفاوت های فاحش وجود داشته باشد. بدین ترتیب اندیشه انسان قادر به استفاده از ابزار یاHomo Habilisمتولد شد.

در دهه شصت خانواده لیکی که همگی به شکار فسیل مشهور بودند فسیل موسوم به انسان قادر به استفاده از ابزار را پیدا ودر سلسله تکامل انسان وارد کردند. بنا به تعریف آنان این موجود دارای جمجمه ای بزرگتر از میمون های آفریقای جنوبی بوده بر روی دوپا راه می رفته و همچنین ابزار های چوبی و سنگی را به کار می گرفته است. بنابراین از نظر آنها این موجود احتمالا جد انسان بوده است.

اما در اواخر دهه هشتاد نمونه های دیگری از این گونه کشف شد که توجه محققین بسیاری از قبیل برنارد وود و لورنگ بریس را به خود جلب کردند .آنها با انجام پژوهش های فراوان بر روی این فسیل ها اعلام کردند که به دلیل شباهت بسیار زیاد آن با میمون های آفریقای جنوبی بهتر است آن را میمون قادر به استفاده از ابزار بنامیم یعنی به جای اصطلاح homo habilis از اصطلاح Australopithecus habilis استفاده کنیم. شباهت هایی که این محققین متوجه آن شدند عبارتبود از دست های دراز، پا های کوتاه و استخوانبندی

شبیه به میمون ها، همین طور انگشتان دست ها و پاهای آن برای آویزان شدن از درختان طراحی شدن بودندو نیز فک پایین آنها بسیار شبیه فک پایین میومن های امروزی و متوسط حجم جمجمه حیوانات بالغ آن600سانتیمتر مکعب و این نشان می دهد که موجود مزبور یک میمون تمام بوده است. بنابراین فسیلی را که داروینسیت ها آن را انسان قادر به استفاده از ابزار می نامیدند چیزی غیر از گونه ای از میمون های آفریقای جنوبی نیست.

پژوهش هایی که در سال های بعد صورت گرفت نشان دادکه انسان قادر به استفاده ازابزار هیچ فرقی با میمون آفریقای جنوبی نداشته است. بعد هاروشن شد که جمجمه فسیل OH62و اسکلتی که همراه آن توسط تیم وایت پیدا شد دارای کوچک ودارای ساعد های دراز و ساق های کوتاه بوده که همانند میمون های امروزی برای بالا رفتن از شاخه های درختان از آنها بهره می گرفته است.

مطالعات مفصلی که دانشمند آنتروپولوژی آمریکایی، هالی اسمیت در سال 1994 انجام داد نشان داد که انسان قادر به استفاده از ابزار نه انسان که میمون بوده است. وی پس از تحلیل و بررسی دندان های میمون های جنوبی وانسان قادر به استفاده از ابزار و انسان راست قامت و انسان نئاندرتال بیان کرد:

پژوهش هایی که درخصوص طیبعت و بنیه تکامل دندان ها نشان دادند که استرالوپیتکوس و هوموهابیلس دو گونه از میمون های آفریقای جنوبی بوده اند و امادر خصوص انسان راست قامت و انسان نیاندرتال باید گفت که هردو دقیقاصفاتی شبیه به انسان های امروزی داشته اند.[75]

در همان سال فرد سبور،برنارد وود، فرانز زونفیلد(و سایر متخصصین کالبد شکافی) همگی از روش متفاوتی به همین نتیجه رسیدند. این روش بر تحلیل کانال های شبه دائره ای موجود در گوش داخلی انسان و میمون که مسئولیت حفظ تعادل را بر عهده داردمبتنی بود. کانال های موجود در گوش انسان راست قامت تفاوت بسیار زیادی با کانال های موجود در گوش میمونها دارد که آنها هم به صورت مایل به جلو حرکت می کنند.

این پژوهش ها نشان داد که کانال های گوش داخلی استرالوپیتکوس و انسان قادر به استفاده از ابزار با کانال گوش داخلی میمون های امروزی هیچ فرقی ندارد. ولی نتایج بررسی گوشداخلی انسان راست قامت حاکی از آن بود که با گوش انسان های امروزی یکسان است.[76]

این بررسی ها به دو نتیجه مهم رسیدند که عبارت بودند از:

1-فسیل های انسان قادر به استفاده از ابزار در واقع به انسان متعلق نبود بلکه به گونه ای از میمون هایآفریقای جنوبی مربوط می شد.

2-انسان قادر به استفاده از ابزار و میمون آفریقای جنوبی هردو به صورت مایل به جلو راه می رفته اند و هیچ پیوندی میان آنها و گونه های انسانی وجود ندارد.

انسان رودولف: چهره چسپانده شده به آن اشتباه است

اصطلاح انسان رودولف (Homo Rudolfensis) اسمی است که به چند تکه استخوانی اطلاق می شود که در سال 1972 کشف شد. این اسم بعدا به نژاد موهومی که آن را در بر می گرفت نیز تعمیم پیداکرد. دلیلش هم آن است که این استخوانها را در کنار رودخانه ای در کنیا به نام رودولف پیدا کردند. بیشتر فسیل شناسان براین باورند که صاحب این استخوانها نه گونه ای جداگانه بلکه به معنای واقعی کلمه انسان بوده است.

ریچارد لیکی ،کاشف آن اسمش را KNM-ER1470 نهاد و عمرش را حدود 2.8ملیون سال تخمین زد و اعلام کرد این فسیل بزرگترین کشف تاریخ آنتروپولوژی است و تبعات اعجاب انگیزی به دنبال خواهد داشت. او می گفت که جمجمه فسیل مانند میمون های جنوبی کوچک و صورتش شبیه به انسان بوده و بنابراین حلقه گم شده بین انسان و میمون های آفریقای جنوبی است. اما بعد از مدتی روشن شد که صورت شبیه به انسان این فسیل نتیجه اتصال اشتباهی و چه بسا عمدی اجزای جمجمه بوده است. پروفسور تیم پروماج که مطالعاتی بر روی چهره انسان انجام داده است این حقیقت را با محاسباتی که به کمک رایانه انجام داد در سال 1992 کشف کرد و گفت:

زمانیکه برای نخستین بار ساختار جمجمه KNM-ER1470 بازسازی کرده اند اجزای صورت را به نحوی در کنار هم قرار داده اند که شبیه به صورت مسطح انسان معاصر باشد. اما بررسی های اخیر نشان داده که زمانی که این موجود زنده بوده مانند میمون ها برجستگی هایی در چهره داشته بلکه به میمون های آفریقای جنوبی شبیه بوده است.[77]

فسیل شناس داروینیست،کرونین در این باره گفت: در این فسیل که به صورت تقریبی بازسازی شده است کوچکی جمجمه و بزرگ بودن دندان های جلویی به چشم می خورد که نشان می دهد فسیل KNM-ER1470 در این صفت های ابتدائی با میمون های آفریقای جنوبی مشترک بوده است. فسیل KNM-ER1470– مانند دیگر انواع انسان های ابتدائی – دارای صفات مشترک فراوانی با میمون های کوچک آفریقای جنوبی بوده است. این صفت ها را نمی توان در انسان های پیشرفته یا راست قامت مشاهده کرد.[78]

لورنگ براس از دانشگاه میشیگان نیز بعد از تحلیل هایی که از فک این فسیل و دندان های آسیاب آن به عمل آورد افزود: بزرگی فک و پهنای سطح دندان های آسیاب نشان داده اند که این جمجمه دقیقا صورتی مشابه با میمون های آفریقای جنوبی و دندان های او را داشته است.[79]

ولی پروفسور آلان والکر دانشمند فسیل شناس دانشگاه جان هابکینز که به اندازه لیکی بر روی این جمجمه مطالعه داشته گفته است که نباید این موجود را در زیر انواع انسانی مانند انسان قادر به استفاده از ابزار و انسان رودولف طبقه بندی کرد بلکه باید آن را درردیف انواع میمون های آفریقای جنوبی قرار داد.[80]

خلاصه این که طبقه بندی هایی مانند انسان قادر به استفاده از ابزار "که می گویند قدیم ی ترین نوع انسان بوده" یا Homo Rudolfensis که برخی کوشیده اند آن را حد واسط بین میمون های جنوبی و انسان راست قامت معرفی کنند امری تخیلی است. حقیقتی که امروزه بسیاری از پژوهشگران به آن ایمان آورده اند این است که همه این جانداران در واقع عضو خانواده میمون های جنوبی هستند. در سال 1999 دو دانشمند آنتروپولوژی به نام های برنارد وود و مارک کولارد که خود داروینیست می باشند مقاله ای را در مجله science به چاپ رساندند و روشن کردند که طبقه بندی انسان قادر به استفاده از ابزار و Homo Rudolfensis یا همان فسیل KNM-ER1470 خیالی و غیر صحیح است و

لازم است تا فسیل های طبقه بندی شده تحت این نام ها را در طبقه بندی میمون های جنوبی وارد کرد:

تا چندی پیش انواع فسیل های مختلف را با استناد به اموری از قبیل تصورات ذهنی،حجم مغز،قدرت تکلم و مهارت در ساخت اشیاء از سنگدر گروه های انسانی طبقه بندی می کردند. گذشته از چند استثناء تعریف این نژاد "انسانی" را جزو شجره نامه تکامل انسان پذیرفته و انسان بودن آن را امر غیر قابل انکاری می دانستند. اما اکتشافات نوین و تعلیقات افزوده به آن حد و مرز مشخصی برای پالئو آنتروپولوژی(به ویژه آنتروپولوژی خاص اصل دیرین انسان و تکامل او) تعیین کرد که معیارهایی را که براساس آن این طبقه بندی ها را وارد شجره نامه تکامل انسان کرده بودند باطل اعلام شد. از نظر تطبیقی هم انواع شبیه به انسان که فسیل شده اند را براساس یک یا چند معیار انسان دانسته اند..اما امروزه ثابت شده که هیچ کدام از این معیار ها قانع کننده نیست موضوع حجم جمجمه نیز مشکلات فراوانی به وجود آورده است چون به لحاظ آنتروپولوژیکی حجم مغز اهمیت خاصی ندارد و نمی توان از روی آن در مورد قدرت تکلم قضاوت کنیم زیرا دلایلی وجود دارد که مناطق مخصوص سخن گفتن برخلاف آنجه که در گذشته تصور می شد در مغز قرار ندارند...

انسانhomo habilus گونه ی دیگر ازمیمون است.

طرفداران نظریه تکامل برای مدت های مدید ادعا می کردند که موجوداتی که آنها انسان homo habilus می نامیدند بر روی دو پا و به صورت راست قامت راه می رفته اند و آنها با این ادعای خود گمان می کردند که حلقه گم شده ی تکامل انسان از میمون را یافته اند. ولی فسیلی را که تیم وایت کشف و OH62 نام گذاری کرد این ادعا ها را بر چید زیرا اجزای این فسیل به خوبی نشان می داد که دارای دست های دراز و پاهای کوتاه بوده است یعنی چیزی که ما امروزه در میمون ها شاهد آن هستیم.

نتیجه تحلیل گوش های داخلی نشان داد که انسان نمی تواند تکامل یافته میمون باشد.

پژوهش گران با بررسی و مطالعه گوش داخلی بهاین نتیجه رسیدند که موجوداتی که حد واسط بین انسان ومیمون می دانند پیوندی با انسان نداشته بلکه میمون محض بوده اند و گوش داخلی هریک از فسیل های میمون آفریقای جنوبی و انسان homo habilus دارای کانال هایی شبیه به میمون های امروزی بوده اند ولی گوش داخلی آنجه را که به نام انسان راست قامت می شناسند کاملا شبیه به گوش داخلی انسان های امروزی بوده است.

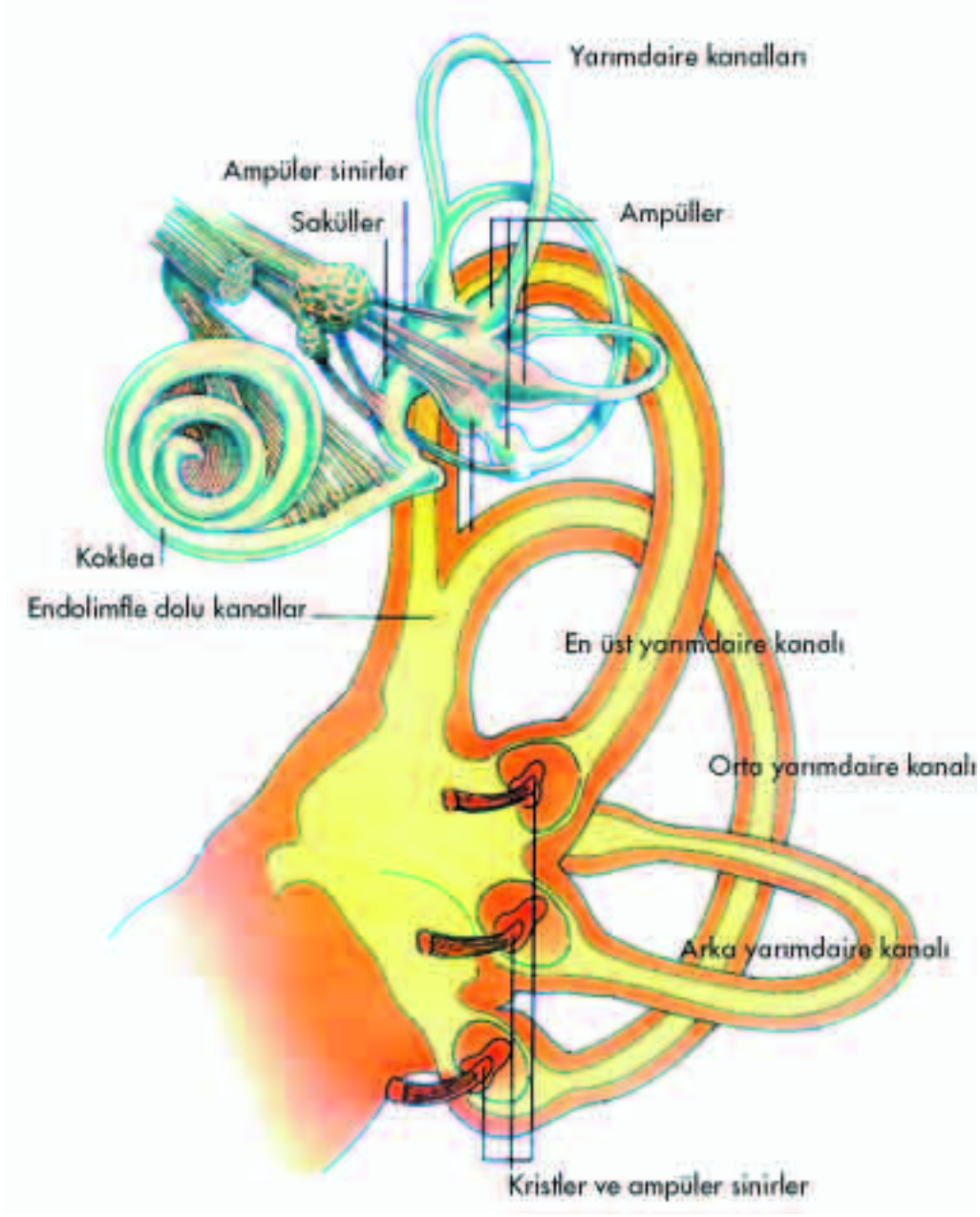

به عبارت دیگر اگر فسیل های جدیدی که از انسان همو هبیلوس و همو رودولفنسیس را به نسل انسان بیفزاییم نسل نژاد او جالب نخواهد بود به همین خاطر باید انسان را انسان Homo Habilus وHomo Rudolfensis جدا بدانیم... ما پیشنهاد می کنیم که هریک از گونه های انسان homo habilus و انسان رودلف را در زیر مجموعه میمون های جنوبی طبقه بندی کنند"[81]

خلاصه مطالب فوق این است که طبقه بندی انسان رودلفو انسان قادر به استفاده از ابزار به عنوان نمونه های حد واسط بین انسان و میمون تنها در خیال می گنجد و محققان تازه به این نتیجه رسیده اند که آنها نوع هایی از میمون های آفریقای جنوبی بوده اند و تمام مطالعات کالبد شکافتی این مهم را تاکید می کنند.

اینک بعد از اتمام فسیل های میمونی به فسیل های بشری می پردازیم.

انسان راست قامت و همه مراحل بعد از آن انسان هستند.

بر اساس طرحی که طرفداران تکامل رسم کرده اند تکامل داخلی انسان به انواع زیر تقسم می شود:

به ترتیب انسان راست قامت،انسان عاقل دیرینف انسان نیاندرتال، انسان کروماگنون (Cro-Magnon) و در آخر انسان معاصر.

همه این مراحل در واقع نژادهای گوناگون بشر هستند و تفاوت بین آنها از تفاوت بین یک فرد اسکیمو و یک سیاه پوست یا مغول با اروپایی فراتر نمی رود.

دانشمندان داروینیست ادعا دارند که انسان راست قامت ابتدائی ترین نوع انسان است. واژه erect به معنای راست و عمود است بنابراین Homo erectusیعنی انسانی که بر روی دوپا و به صورت عمودی راه می رود. زیرا داروینیست ها متوجه شدند که همه فسیل های مربوط به این موجود بر خلاف اجداد موهومش به صورت عمودی راه می رفته اند. باید بدانیم که تفاوتی میان استخوانبندی این موجود و انسان های کنونی وجود ندارد.

داروینیست ها تنها به خاطر کوچک بودن جمجمه(900-1100سانتیمتر مکعب) و برآمدگی ابروها انسان راست قامت را ابتدائی میداند. و این در حالی است که بسیاری از انسان های امروزی دارای برآمدگی ابرو وجمجمه های کوچکی هستند مانند کوتوله ها و نژادهایی ازقبیل بومی های استرالیا.

یک حقیقت انکارناپذیر آن است که هوش و ذکاوت ربطی به اندازه جمجمه ندارد بلکه به هماهنگی داخلی مغز مربوط می شود[82]

نخستین نمونه های انسان راست قامت عبارتند از فسیل های بکین و جاوا که هردو در آسیا کشف شده اند که به مرور اهمیت خود را از دست دادند زیرا انسان بکین در واقع قطعه هایی از سنگ گچ بود که همه خصوصیات خود را از دست داده بود و انسان جاوا نیز عبارت بود از یک جمجمه و تکه استخوانی که در چند متری آن کشف شده است و معلوم نیست که آن دو به یک موجود متعلق هستند یا خیر. به همین دلیل فسیل های یافت شده در آفریقا اهمیت مضاعف پیدا کرد.

شاید معروف ترین نمونه پیدا شده در آفریقا که به انسان راست قامت مربوط می شود عبارت باشند از:

Narikotome homo erectusیا پسر ترکانا Turkana Boyکه در نزدیکی دریاچه ترکانا در کنیا کشف شد. معلوم شد که فسیل به پسر دوازده ساله ای مربوط می گردد که قدش به 183 سانت می رسیده است. ترکیب عمودی استخوان بندی این فسیل با انسان های امروزی تفاوتی ندارد. به همین دلیل دانشمند فسیل شناس آمریکایی آلن والکر گفته است که شک دارد هیچ دانشمند فسیل شناسی بتواند بین ساختار استخوانبندی این فسیل و انسان معاصر تمایز قایل شود.[83]وی در مورد جمجمه اش نیز گفته که بیش از هر چیز به جمجمه نئاندرتال ها شبیه است[84] و همانطور که در فصل بعد خواهیم خواند انسان نئاندرتال هم یک نژاد انقراض یافته بشری است.

حتی ریچارد لیکی که یکی از داعیان تکامل است نیز بیان کرده که تفاوت انسان راست قامت با انسان های امروزی تنها در حد تفاوت بین دو نژاد انسان است:

فسیل ها در شکل جمجمه، برجستگی صورت و پرپشت بودن ابرو ها تفوت هایی دارند اما این اختلافات تنها در حد تفاوت های بین نژاد های انسان های امروزی است که در جغرافیا های گوناگون زندگی می کنند. این تفاوت ها زمانی به وجود می آید که دسته ای از انسان به مدت های بسیار طولانی دور از دیگران زندگی کنند.[85]

پروفسور ویلیام لاولن از دانشگاه کونکتیکت مطالعات کالبدشناختی گسترده ای را بر روی اسکیموها و ساکنین جزایر الیوت انجام داده و متوجه تشابه غیر عادی بین این انسان ها و انسان راست قامت شده و در آخر به این نتیجه رسیده است که همه این نژاد های مختلف در واقع نژادهای گوناگون انسان عاقل یا همان انسان معاصر هستند:

وقتی به تفاوت های زیادی که نژادهای منزوی انسان کنونی مانند اسکیمو ها وبوشمان با دیگر انسان ها دارند و همه می دانند که آنها جزو انسان های عاقل به حساب می آیند فکر می کنیم ناچاریم بپذیریم که نمونه های کشف شده از انسان راست قامت نیز جزو انسان های عاقل امروزی یعنی هوموساپینس بوده اند.[86]

مهندس های دریای که از عمر آنها 700هزارسال می گذرد:

THIS WEEK

Ancient mariners

Early humans were much smarter than we suspected

OUR ancestors made organised sea journeys more than 700 000 years earlier than previously thought—and they probably used language to coordinate their efforts.

This surprising new theory comes from palaeoanthropologist Mike Morwood and his colleagues at the University of New England in northern New South Wales. It is the result of an intriguing find during their exploration of an ancient lake bed at Mata Menge on the island of Flores

ash surrounding the tools were between 800 000 and 880 000 years old. Fossil plants and animals found near the tools dated from the same period.

The researchers believe the tools were used by the ancestral human species *Homo*

دریانوردان قدیمی

در تاریخ چهاردهم ماه مارس 1998در روزنامه New Scientistاین مطلب چاپ شد:" انسان های اولیه بیش از آنچه فکر می کردیم عاقل بوده اند" این خبر به این موضوع اشاره دارد که کسانی را که داروینیست ها انسان های راست قامت نامیده اند در هفتصدهزار سال قبل به دریانوردی مشغول بوده اند. بنابراین نمی توان آنها را اولیه دانست زیرا مطمئنا دارای معلومات و فناوری بوده اند تا بتوانند کشتی بسازند و به علاوه برای آنکه روابط دریایی خود را سامان دهند حتما فرهنگ نیز داشته اند.

در سال های گذشته به تدریج محققان گفتندکه تعریف طبقه خاصی به نام انسان راست قامت درست نیست زیرا تفاوت های بیولوژیکی آن با انسان های امروزی در حدی نیست که آن را از گونه انسان مجزا بدانند. در مجله American Scientist بحث وجدل های مربوط به این موضوع و نتایج حاصل از کنگره سال 2000به اختصار آورده شده است:

اکثر شرکت کنندگان در این کنفرانس که در Sneckenberg برگزار شد به این بحث و جدل ها پرداختند آن هم به دلیل تب رقابتی بود که " میل فورد ولبوف" از دانشگاه میشیگان و"آلن زورن" از دانشگاه کانبرا ودیگر همکارانشان به راه انداخته بودند. این دو نفربه شدت طبقه بندی انسان راست قامت را غیر منطقی می دانستند و معتقد بودند که این طبقه به عنوان گونه خاصی باید حذف شود. ونژاد انسان تنها گونه ایست که از حدود دوملیون سال پیش در گستره های وسیع تا حدودی وجود داشته و به انواعی تقسیم شده است که به لحاظ بیولوژیکی همگی انسان بوده و زیرگونه تلقی نمی شوند. موضوع این کنفرانس این بود: چیزی به نام انسان راست قامت وجود ندارد.[87]

از طرف دیگردر سناریوی تکامل شکاف بزرگی میان انسان راست قامت-که از نژاد انسان است- و میمون های جنوبی و انسان قادر به استفاده از ابزار و انسان رودولف- که از نژاد میمون هستند وجود دارد. این بدین معنی است که انسان های اولیه به طور ناگهانی و بدون تکامل تدریجی در آرشیو فسیل ها ظاهر می شوند و این به روشنی یعنی آنها آفریده شده اند.

ولی اعتراف به این حقیقت برای فلسفه و ایدئولوژی خودکامه تکامل بسیار دشوار است. بنابراین این داعیان می کوشند تا انسان راست قامت را که به تمام معنا انسان بوده است یک موجود نیمه میمون نشان دهند. به همین خاطردر بازسازی آن ویژگی های میمون را به آن نسبت می دهند و به همین شیوه ویژگی های انسانی را به میمون های آفریقای جنوبی و موجودی که آن را انسان قادر به استفاده از ابزار می نامند می دهند. آنها به این طریق سعی می کنند انسان را به میمون نزدیک کنند و شکاف بزرگ بین این دوگونه کاملا متمایز از جانداران را پر کنند.

نئاندرتال ها

نئاندرتال ها به نوعی از بشر اطلاق می شود که در حدود صد هزار سال قبل به طور ناگهانی در اروپا پدیدار و به آرامی منقرض و یا در ملت های دیگر ادغام شدند به طوری که از 35هزار سال قبل دیگر اثری از آنها به دست نیآمده است. و تنها تفاوتی که با انسان های امروزی دارند این است که هیکل و جمجمه آنها کمی بزرگتر بوده است.

نئاندرتال ها یک نژاد از بشر بوده و امروزه تقریبا همه به این امر اعتراف کرده اند. داعیان تکامل تلاش می کنند آنها را انسان های اولیه معرفی کنندولی واقعیت این است که آنها هیچ تفاوتی با یک انسان قوی کنونی نداشته اند. یکی از دانشمندان معروف که نامش اریک ترینکاوس ومتخصص فسیل شناسی دانشگاه نیومکزیکوست در این باره نوشته است:

مقایسه بقایای استخوانی نئاندرتال با انسان های امروزی هیچ نشانه ای بهما نمی دهد تا بر اساس آن به این نتیجه برسیم که توانایی های کلامی،فکری و دستی اش از انسان های امروزی کمتر بوده است.[88]

انسان نیاندرتال (منسوب به نیاندرتال در آلمان) انسانی بزرگ جثه است:

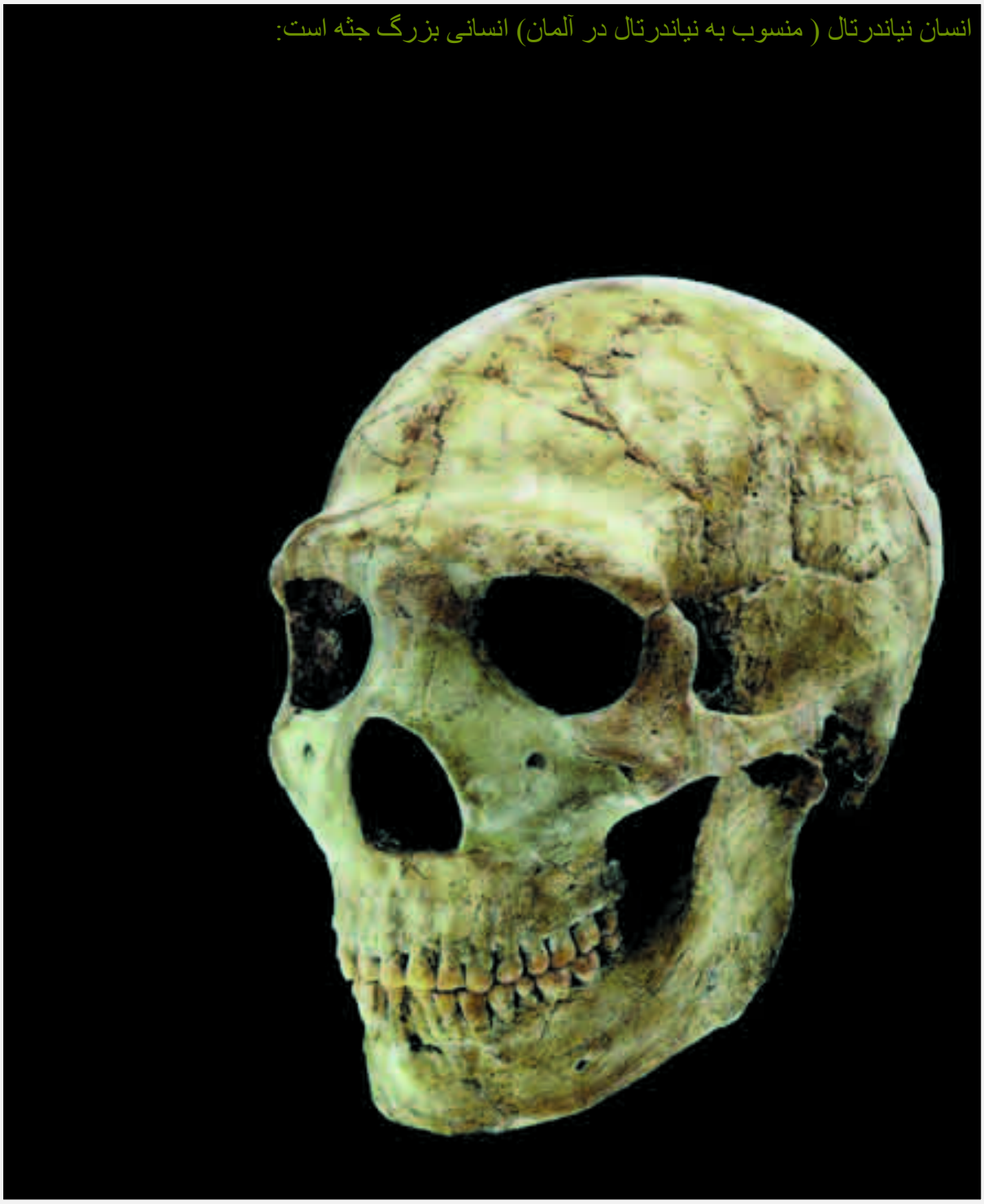

ز

به همین دلیل اکثر پژوهشگران معاصر انسان نیاندرتال را نوعی فرعی ازانسانهای امروزی دانسته و آن را نژاد نیاندرتال انسان عاقل می نامند(Homo sapiens neandertalensis). اکتشافات علمی ثابت کرده است که نیاندرتال ها مردگان خود را دفن کرده و ابزارهای موسیقی می ساخته و با انسان های امروزی که درآن زمان می زیسته ارتباطات فرهنگی داشته اند. لذا دقیقا می توان گفت که نیاندرتال ها یک نژاد قوی بشر بوده که به مرور زمان منقرض شده اند.

انسان عاقل قدیمی،هومو هیلدربرجنسیس، انسان کروماگنونی

در سلسله تخیلی تکامل، انسان عاقل قدیمی(Homo Spaiens Archaic) آخرین مرحله تکامل قبل از انسان معاصر است. در واقع داعیان تکامل در مورد این انسان چیز زیادی برای گفتن ندارند زیرا تفاوت های بسیاراندکی با انسان های امروزی دارند. حتی برخی از محققین معتقدند که نمونه های این انسان تا به امروز زنده اند و به بومی های استرالیا اشاره می کنند. زیرا آنها نیز دارای ابروهای

برجسته،فک پایین مایل به جلو و جمجمه ی کمی کوچکتر هستند. اکتشافاتی به عمل آمده که نشان می دهد چنین انسان هایی درزمان های نه چندان دور در برخی از شهر های ایتالیا و مجارستان زندگی می کرده اند.

انسان موسوم به هومو هیلدربرجنسیس نیز جزو انسان های عاقل قدیم بوده اند. دلیل این تفاوت اسمی به اختلاف مفاهیم نزد داعیان تکامل بر می گردد. همه طبقه بندی های زیر هومو هیلدربرجنسیس نشان می دهد که آنها انسان هایی شبیه به اروپائی های امروز بوده اند که نخست در انگلستان و سپس در اسپانیا از پانصد هزار تا صد هزار سال قبل می زیسته اند.

برآوردها نشان می دهند که انسان کروماگنون در سی هزار سال قبل می زیسته و جمجمه گنبدی شکل و پیشانی عریض داشته است. جمجمه انسان بالغ آن به 1600 سانتی متر مکعب می رسیده است که از جمجمه انسان های امروزی بزرگتر بوده و دارای ابرو هایی برآمده همچنین استخوان های پشت آنها برجسته بوده که یکی از ویژگی های بارز انسان راست قامت و نیاندرتال است.

با وجودیکه انسان کروماگنونی یک نژاد اروپایی به حساب می آید شکل جمجمه و حجم آن شبیه به برخی از نژاد های آفریقایی و استوائی امروز بوده است. به همین دلیل برخی آنها را یکی از نژادهای قدیمی آفریقا پنداشته اند. برخی از اکتشافات پالئو انتروپولوژیکی نشان می دهند که نژاد های کروماگنونی و نیاندرتالی در هم آمیخته و پایه نژاد های امروزی را بنا نهاده اند. به همین دلیل حتی امروز هم نمونه های آنها را در آفریقا،منطقه سالوت ودوردوین در فرانسه می بینیم. همچنین مشابه این نژاد ها در لهستان و مجارستان دیده می شوند.

گونه هایی که با اجداد خود هم عصر بوده اند!!!!

همه آنچه که تاکنون دیدیم تصویر روشنی را در جلوی چشم ما قرار می دهد و آن این است که سناریوی تکامل فقط خیال است. زیرا برای وجود چنین شجره نامه ای باید انسان به تدریج از میمون به انسان تبدیل شده باشد. لذا باید فسیل این گونه های حد واسط هم پیدا شود. زیرا تفاوت های بسیاری بین میمون و بشر وجود دارد که از آن جمله می توان ساختار استخوان ها،اندازه جمجمه و طرز راه رفتن به طور مایل یا عمودی را نام برد همچنین به بحث جدیدی که در سال 1994در مورد گوش داخلی صورت گرفت که بر اساس آن میمون های جنوبی،انسان قادر به استفاده از ابزار را در رده میمون و انسان راست قامت را در رده انسان قرار دادند.

اکتشاف بسیار مهمی وجود دارد که نشان می دهد این شجره نامه نمی تواند درست باشد و آن این است که گونه هایی را که داروینیست ها معتقند اجداد یا فرزندان یک دیگر بوده اند به طور هم زمان می زیسته اند. زیرا اگر بپذیریم که میمون های جنوبی به انسان قادر به استفاده از ابزار و آنها هم به نوبه خود به انسان راست قامت تبدیل شده اند حتما باید در دوره های متوالی زیسته باشند. ولی ما این ترتیب زمانی را در فسیل ها نمی یابیم.

بنابر برآورد های داعیان تکامل میمون های آفریقای جنوبی بین چهار تا یک ملیون سال قبل می زیسته اند. و از طرف دیگر انسان قادر به استفاده از ابزار بین 1.7تا 1.9 ملیون سال قبل زندگی می کرده اند. و انسان رودولف نیز که گویا از انسان قادر به استفاده از ابزار تکامل یافته تربوده عمری ما بین 2.5 تا 2.8 ملیون سال بوده است. این یعنی انسان رودولف یک ملیون سال قبل از انسان قادر به

سوزنی با عمر 20000سال

یک فسیل شگفت انگیز که نشان می دهد انسان های نیاندرتال در دوره زندگی خود با لباس و پارچه آشنا بوده است. یعنی ده ها هزار سال قبل. این سوزن تقریبا 26000سال عمر دارد.

(D.Johanson, B. Edgar, From Lucy to Language, p.99)

آلن والکر این حقیقت را تایید کرده می گوید:دلایلی از شرق آفریقا به دست آمده که نشان می دهد تعدادی از میمون های آفریقای جنوبی تا مدتها به حیات خود ادامه داده اند به نحوی که معاصر با انسان قادر به استفاده از ابزرار وسپس انسان راست قامت بوده اند.[89]لوئیس لیکی فسیل هایی از میمون های جنوبی،انسان قادر به استفاده ازابزار وانسان راست قامت در نزدیکی یکدیگردر منطقه اولدفای جورج و در لایه دوم زمین کشف کرده است.[90]

واضح است که چنین شجره نامه ای نمی تواند واقعیت داشته باشد. استیون جای گولد که خود از داعیان تکامل است متوجه این چالش شده و گفته است:

سه نژاد از جانداران شبیه به انسان به طور هم زمان می زیسته اند یعنی میمون های آفریقای جنوبی،میمون های قوی جنوبی و انسان قادر به استفاده از ابزار. بنابراین این ها از یکدیگر به وجود نیآمده ا ند در این صورت چه بر سر نردبان تکامل خواهد آمد؟ از این گذشته هر یک از این جانداران در طول حیات خود تمایلی به تکامل نداشته است.[91]

در انتقال از انسان راست قامت به انسان عاقل نیز هیچ شجره نامه منطقی ای وجود ندارد. دلایلی وجود دارد که هر دوی این موجودات تا 27هزار سال قبل نیز می زیسته اند. حتی نمونه هایی از آنها پیدا شده است که فقط ده هزار سال سن دارند. دربالاقی در استرالیا جمجمه هایی پیدا شده است که تنها 13 هزار سال عمر دارند. و در جزیره جاوا نیز جمجمه ای از انسان راست قامت پیدا شده که عمر آن 27 هزار سال است.[92]

تاریخ سری انسان عاقل

حقیقت شگفت انگیزی در مورد انسان عاقل امروزی وجود داردکه بیش ازهر چیز دیگری نظریه تکامل را زیر سوال می برد و آن این است که کشفیات پالئوآنتروپولژیکی نشان می دهند که اشخاصی در روزگاران بسیار دور یعنی در حدود یک ملیون سال قبل می زیسته اند که ازهر لحاظ شبیه ما بوده اند.

لوئیس لیکی دانشمند معروف پالئو آنتروپولوژی اولین کسی است که متوجه این امر شده است. وی در سال 1932 در کناردریاچه ویکتوریا بکین به فسیل هایی دست پیدا کرد که به دوره پالئوستو سینی میانی که تقریبا یک ملیون سال قبل است بر می گشتند و هیچ تفاوتی با انسان امروزی نداشتند.[93]

از آنجا که این کشف شجره نامه تکامل را درست برعکس می کند برخی از دانشمندان پالئو آنتروپولوژی آن را رد کرده اند اما لیکی اصرار داشت که محاسباتش درست بوده است.

درست زمانی که این کشف داشت به باد فراموشی سپرده می شد یعنی در سال 1995فسیلی دراسپانیا پیدا شد که ثابت کرد عمر انسان عاقل امروزی بسیار بیشتر از چیزی است که فکر می کردند. این فسیل را سه دانشمند پالئو آنتروپولوژی از دانشگاه مادرید درغاری به نام گران دولینا در منطقه اتابورکای اسپانیا پیدا کردند. این فسیل صورت یک کودک یازده ساله بودکه از هر لحاظ شبیه انسان های امروزی بود و800هزار سال از مرگ او می گذشت. این داستان را مجله Discover چاپ ماه دسامبر سال 1997 به تفصیل آورده است.

مجله دیسکاور یکی از مشهورترین مجله ها در جهان تکامل است. این مجله در شماره مربوط به دسامبر 1997 بر روی جلدش صورت انسانی را چاپ کرده که 800هزار سال از عمر ش می گذرد و برروی آن عنوانی پر از شگفتی نوشته است:" آیا این چهره گذشتگان ما بوده است؟"

فیرارص که سرپرستی گروه اکتشافی غار گران دولینا را به عهده داشت اعتقاداتش متزلزل شد وگفت:

ما انتظار داشتیم چیزبسیار بزرگی بیابیم... شاید یک چیز ابتدائی که پانصد هزار سال از عمر آن می گذرد وشبیه کودک تورکانا می باشد ولی ما یک چهره کاملا امروزی رو به روی خود یافتیم. پیداکردن چیزی غیر منتظره از این قبیل از آن چیزهایی است که وجودت را به لرزه می آورد...

نکته عجیب آنجاست که چیزی راکه فکر می کردی به زمان حاضر مربوط می شود متعلق به گذشته است. این امر مثل پیدا کردن یک ضبط صوت در غار گران دولینا است. این امر بسیار شگفت انگیز است و کسی انتظار پیدا کردن کاست و یا دستگاه ضبط صوت در دوره پالئو ستوسینی را ندارد. همین طور پیدا کردن چهره امروزی در آن زمان بسیار عجیب است. به همین خاطر وقتی اینچهره را دیدیم بسیار تعجب کردیم.[94]

این فسیل نشان دادکه عمر انسان عاقل امروزی به 800 هزا سال قبل بر می گردد. زمانی که دانشمندان تکامل ازشوک این فسیل به خود آمدند. اعلام کردندکه این فسیل به گونه مختلفی مربوط می گردد آن هم به این دلیل که مطابق با شجره نامه تکامل انسان، امکان ندارد انسان عاقل در 800 هزار سال قبل زندگی کرده باشد. به همین دلیل نوع خیالی ای تعریف نموده و اسم آن را انسان سلف Homo antecessor گذاشتند و جمجمه اتابورکا را در این رده قرار دادند.

کلبه ای که 1.7 ملیون سال قدمت دارد ولی با این وجود بسیار شبیه به کلبه هایی است که بومی های آفریقا از آن استفاده می کنند.

کلبه ای که عمر آن 1.7 ملیون سال و رد پای انسانی که 3.6 ملیون سال قدمت دارد!

اکتشافات زیادی وجود دارد که قدمت انسان عاقل را حتی به قبل تراز 800 هزار سال نیز می برد. یکی از این اکتشافات را لوئیس لیکی در اوائل دهه هفتاد در منطقه اولدوفی جورج انجام داد. در این منطقه و در طبقه دوم زیر زمین لیکی کشف کرد که میمون جنوبی، انسان قادر به استفاده از ابزار و انسان راست قامت به طور هم زمان می زیسته اند. ولی چیز عجیب تری که لیکی پیدا کرد ساختمانی بود که درهمان لایه وجود داشت. او به بقایایی از کلبه سنگی دست یافت که کسی جز انسان عاقل نمی توانست آن را به وجود آورده باشد به ویژه آنکه چنین بنایی هنوز هم در برخی مناطق آفریقا مورد استفاده قرار می گیرد. بنابراین کشف لیکی انسان عاقل امروزی، انسان قادر به استفاده از ابزار، انسان راست قامت و میمون آفریقای جنوبی با همدیگر در 1.7 ملیون سال قبل زندگی می کرده اند.[95]

شکی نیست که این اکتشافات نظریه تکامل را که بر اساس آن انسان تکامل یافته موجوداتی شبیه به میمون مانند میمون آفریقای جنوبی است رد می کند.

اکتشافات دیگری ریشه انسان امروزی را به 1.7 ملیون سال پیش بر می گرداند. یکی از مهمترین اکتشافات ردپاهایی است که ماری لیکی در سال 1977 در منطقه لاتولی تانزانیا پیدا کرد. ماری لیکی آن رد پا ها را در لایه ای کشف کردکه 3.6ملیون سال قدمت دارد. نکته جالب آن جاست که این ردپا با رد پای انسان های کنونی هیچ تفاوتی ندارد.

بعدا دانشمندان دیگری مانند دون یوهانسون وتیم وایت نیز به مطالعه این رد پا ها پرداختند و به نتایج مشابهی دست یافتند. وایت در این باره نوشت:

"شکی نیست که این ردپاها کاملا شبیه رد پای انسان های امروزی است و اگر برروی سواحل کالیفورنیا بود و از یک کودک چهارساله در مورد آن می پرسیدی بلافاصله جواب می داد که شخصی در آنجا راه رفته است ونمی توانست بین آن و رد پای انسان های دیگر تمایز قال شود. حتی شما نیز نمی توانید تشخیص دهید.[96]

لوئیس روبینز(ازدانشگاه شمال کالیفرنی) پس از بررسی جای پا ها افزود:

" قوس پا بالاست ومعلوم است که کوچکترین شخص این گونه قوس پایش از قوس پای من بیشتر بوده است. انگشت شصت پا بسیاربزرگ ومجاور انگشت دوم است... انگشتان پا همانند انگشتان پای انسان به زمین فشار آورده اند. این امر در هیچ گونه ای وجود ندارد.[97]

مطالعات فراوانی که پی در پی بر روی رد پا ها انجام گرفته است همگی نشان می دهندکه متعلق به انسان وآن هم از نوعامروزی بوده است. راسل تاتل بعد از بررسی این جای پا ها گفته است:

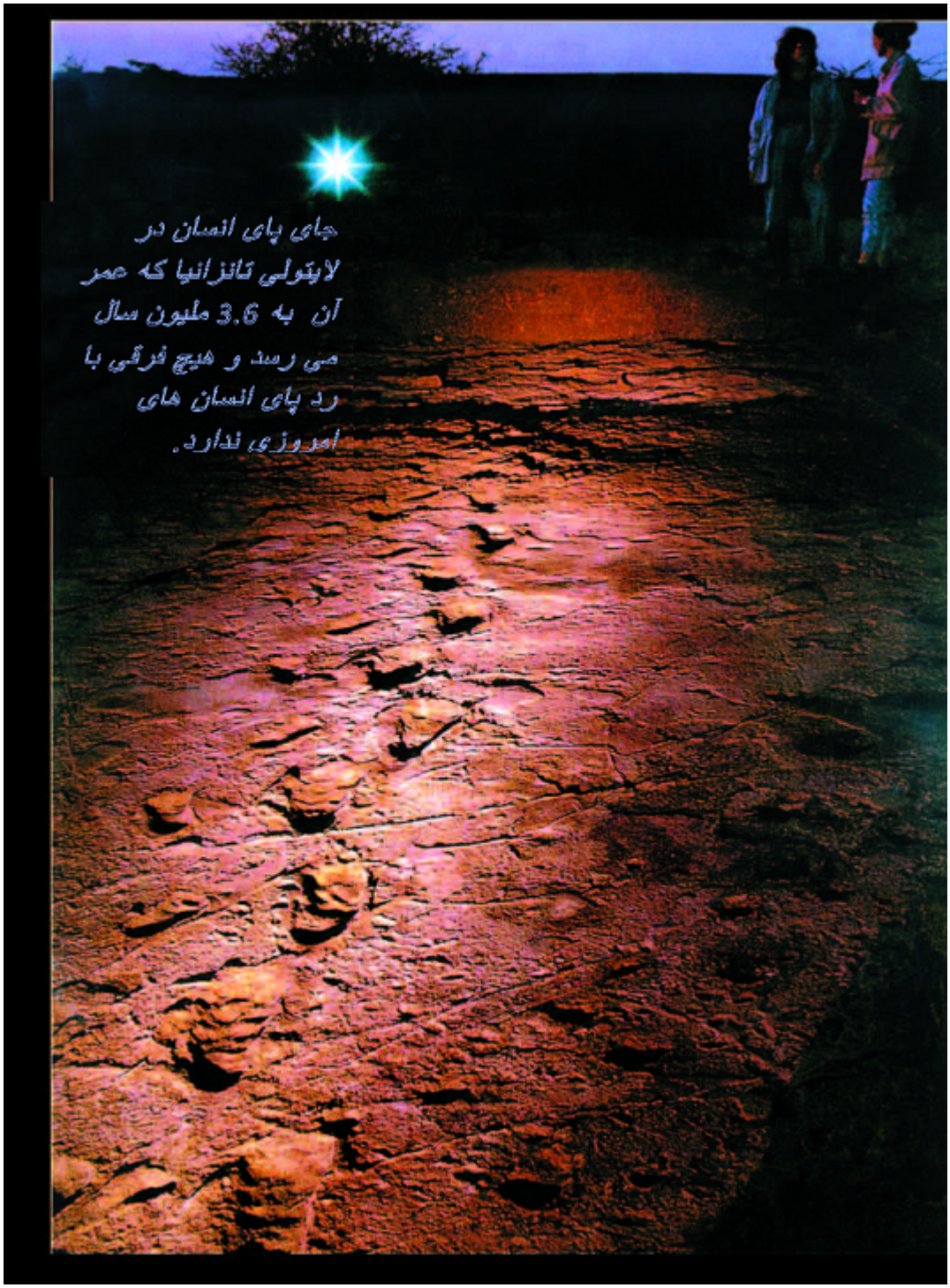

این آثار به انسان عاقل(هوموساپینس) مربوط می شود...و نمی توان آن را ازرد پای انسان های امروزی جدا کرد.[98]

فک انسان 2.3 ملیون ساله

مطالعات بی طرفانه ایکه برروی رد پاها انجام گرفته است بدون شک آنها را متعلق به انسان می داند. 20جای پا متعلق به یک انسان ده ساله و 27 جای پا نیز مربوط به یک انسان جوانتراست که هردو کاملا شبیه ما بوده اند.

این ردپا ها بحث وجدل فراوانی در بین داعیان تکامل برانگیخت زیرا آنها نمی توانستند قبول کنند که در 3.6ملیون سال قبل انسان های امروزی بر روی زمین راه می رفته اند. تا اینکه در دهه نود آنها اعلام کردند از آنجا که بنا برنظریه آنها در آن برهه انسان عاقل وجود نداشته است پس ردپاها باید متعلق به میمون های آفریقای جنوبی باشد.راسل تاتل در مقاله ای که در سال 1990 منتشر کرد نوشت:

" این ردپا ها که در منطقه G لاتولی پدا شده اند3.5ملیون سال قدمت دارند وبه ردپای انسان های معاصر شبیهند...اگراین ردپاها تا این اندازه قدیمی نبودند می گفتیم که متعلق به مجوداتی از نسل خود ما بوده اند... اما به دلیل مشکل سن ناچاریم بپذیریم که متعلق به مخلوقی به نام لوسی و از نسل افرانسیس است."[99]

خلاصه این که غیر ممکن است چنین رد پاهایی که 3.6ملیون سال عمر دارند متعلق به میمون های جنوبی باشد. و تنها علتی که باعث شده است آنها اعتقاد پیدا کنند که این جای پا ها را میمون های آفریقای جنوبی برجا گذاشته اند همان لایه آتشفشانی است که3.6 ملیون سال قدمت دارد و این رد پا ها را در خود ثبت کرده است. به بیان بهتر تنها به این خاطر به میمون هی جنوبی نسبت داده شده اند که فرض کرده اند انسان نمی توانسته در آن دوران وجود داشته باشد.

تاویل هایی که داعیان تکامل در مورد رد پا ها ارائه کرده اند حقیقت مهمی را روشن می سازد و آن این است که: آنها از طریق اکتشافات علمی از نظریه خود دفاع نمی کنند بلکه هر اکتشافی را بر اساس آن توجیه می کنند. ایشان هر اکتشافی را که مخالف با نظریه داروین باشد یا کم اهمیت جلوه می دهندو یا آن را تغییر می دهند به نحوی که به تایید آن بیانجامد.به همین دلیل فرضیه تکامل را نمی توان یک نظریه علمی دانست شاید تعصب نام بهتری برای آن باشد.

معضل راه رفتن بر روی دوپا که نظریه داروین را به چالش کشیده است.

علاوه بر فسیل های زیادی که ارائه شد ونظریه داروین نتوانست آنها را توجیه کند ویژگی های کالبد شناختی انسان و میمون به حدی ازهم دورند که افسانه تکامل انسان از میمون را برای همیشه باطل خواهد کرد. یکی از بارز ترین این ویژگی ها راه رفتن بر روی دو پاست.

زیرا انسان راست قامت بر روی دو پا راه می رفته است. زیرا این نوع راه رفتن نوع بسیار خاصی است که در هیچ گونه دیگری یافت نمی شود. البته جانداران دیگری وجود دارند که می توانند برای مدت کوتاهی بر روی پاهای عقب خود راه بروند مانند خرس ها و میمون ها به عنوان مثال زمانی که می خواهند به منبع غذا برسند . ولی هیکلهای درشت آنها باعث می شود که به جلومایل شده وباز هم بر رو چهار دست وپا راه بروند.

بسیارخوب آیا راه رفتن بر روی دو پا از طرز از راه رفتن بر روی چهار دست و پا کامل تر است؟

از آنجا که راه

تحقیقاتی که بر روی کالبد انسان و میمون انجام شده است نشان داده اند که غیرممکن است میمونی که به طور مایل راه می رود تکامل یابد و به صورت عمودی راه برود.

رفتن بر روی چهار دست و پا آسان تر و سریع تر است این تکامل منطقی نیست. همه می دانند که یکی از ضعف های اساسی انسان همان سرعت کند راه رفتن اوست. اونمی تواند همانند یوزپلنگ با سرعت 125 کیلومتر در ساعت بدود و یا مانند میمون از روی شاخه های درختان بپرد. راه رفتن انسان بر روی زمین بسیار کند تر از راه رفتن میمون است بنابراین اگر تکامل یک قانون باشد منطقی است که موجود دو پا تکامل یافته و برای سرعت و چالاکی بیشتر کم کم بر روی چهار پا راه برود.

مشکل دیگری که نمی توان با نظریه تکامل آن را توجیه کرد این است که برای وجود چنین تکاملی بایستی جانوری وجود داشته باشد که به هر دوصورت راه برود تا به مرور زمان یکی از طرز راه رفتن ها حذف شده و دیگری که برتر است تقویت شود و باقی بماند.

رابین کرامپتون، دانشمند پالوآنتروپولوژی انگلیسی پس از بررسی هایی که به کمک نرم افزارهای رایانه ای در سال 1996 انجام داد به این نتیجه رسید که: هرموجودزنده ای یا باید کاملا بر روی دو پا راه برود و یا بر روی چهار پا.[100]زیرا غیر ممکن است طرز راه رفتنی بین این دو وجود داشته باشد و این امر باعث هدر رفتن انرژی می شود.

تفاوتهای بین انسان و میمون فقط به این محدود نمی شود. چیزهای دیگری وجود دارد از قبیل : حجم مغز، توانایی تکلم و...الین مورگان دانشمندپالوآنتروپولوژی و ازداعیان تکامل است وی می گوید:

چهار راز بزرگ در مورد بشر وجود دارد:

1-چرا بر روی دوپا راه می رود؟

2-چرا خز و مویش را از دست داد؟

3-چرا صاحب این مغزبزرگ شد؟

4-چرا نطق را یادگرفت؟

وجواب تکراری به این سوال ها این است:

1. ما به هیچ وجه نمی دانیم.
2. ما به هیچ وجه نمی دانیم.
3. ما به هیچ وجه نمی دانیم.
4. ما به هیچ وجه نمی دانیم. البته فهرست سوالات می تواند بیشتر ازاین باشد ولی جواب همه آنها یکی است.[101]

نظریه تکامل یک اعتقاد غیر علمی است

لورد سولی زوکرمان یکی از معروف ترین دانشمندان ایالات متحده است. او سال های متمادی را صرف مطالعه بایگانی فسیل ها نموده و تحقیقات زیادی را به عمل آورده و به دلیل خدمات ارزنده ای که به جهان علم نموده است به او لقب لورد را اعطا نموده اند. او پس از سال ها پژوهش بر روی

فسیل های مربوط به سناریوی تکامل انسان سر انجام به این نتیجه رسید که چنین شجره نامه ای نمی تواند واقعی باشد.

او طیفی برای دانش ها رسم کرد که از دانش های علمی تا غیر علمی را در بر می گرفت. بنا براین نخست شیمی و فیزیک،سپس زیست شناسی و بعد علوم اجتماعی هستندکه بر پایه معلومات و اطلاعات ملموس بنا نهاده شده اند ازنظر وی این رشته ها علمی تر هستند و در طرف اول طیف قرار می گیرند. در طرف دیگر طیف ادراک غیر محسوسات ازقبیل حس ششم و الهام و بعدازهمه تکامل انسان می آید. او منطق خود را اینگونه توضیح می دهد:

حال از ثبت حقیقت موضوعی به زمینه هایی می رسیم که در آن فرض را بر این گذاشته ایم که از علم زیست شناسی جانوری پیروی می کنند. مثل ادراک ازراهی غیر از حواس یا تفسیر تاریخ فسیل های انسان که در آن هر چیزی ازنظر فردی که به آن اعتقاد دارد ممکن خواهد بود واو می تواند چندین شیء ضدونقیض را در آن واحد قبول کند.[102]

رابرت لوکیه نویسنده مجله (Discovering Archeology) که یکی از مهمترین نشریاتی است که به موضوع اصل انسان می پردازددر مقاله ای می گوید:" بحث در مورد اصل انسان هم روشنائی دارد و هم حرارت". و درادامه اعتراف " تیم وایت" دانشمند فسیل شناس معروف را آورده است:" به دلیل سوالاتی که تا به حال نتوانسته ایم پاسخی برای آنها بیابیم بسیار متضرر شده ایم"[103]

نا کارآمدی نظریه تکامل در توضیح اصل و منشا انسان و عدم توقف تبلیغاتی که در این مورد شده ازجمله موضوعاتی است که در این مقاله به آن پرداخته اند:

تقریبا شاخه ای در علم وجود ندارد که در آن بحث ومجادله فراوانی در مورد منشا انسان نباشد. نخبگان فسیل شناسی نیز در مورد خطوط اساسی و اصلی اصل و نسب انسان با هم اختلاف دارند. البته هر از گاهی توجیه جدیدی پیش می آید که سر و صدای زیادی هم ایجاد می کند اما به زودی با کشف شدن فسیل جدیدی اعتبار خود را ازدست می دهد.[104]

"هنری جی" از نویسندگان مجله " طبیعت" نیز از مدتها قبل این حقیقت را بیان کرده است.

این نویسنده معروف درکتاب (In Search of Deep Time) که آن را در سال 1999منتشر کرد نوشته است:"همه دلایل مربوط به تکامل انسان که به پنج تا ده ملیون سال برمی گردد آن قدر اندک است که می توان آن را در صندوق کوچکی جا داد". نتیجه ای که جی به آن دست یافته بسیار جالب است:

نمودار تکامل انسان که بر اساس روابط پدران و فرزندان رسم شده است درست به مثابه آفرینش انسان بر اساس قوانینی است که از قبل وجود داشته اند... وجمع کردن چند فسیل و ادعای اینکه آنها یک سیر تدریجی را طی کرده اند یک فرضیه علمی نیست که با آن بتوان به حقیقت دست یافت. بلکه صرفا داستانی است که ارزشی به اندازه قصه های کودکانه دارند. این داستان هرچند آرامش بخش است ولی علمی نیست.[105]

بنابراین چه دلیلی دارد که بسیاری از دانشمندان تا این اندازه به نظریه تکامل چسبیده اند؟و چرا برای زنده نگه داشتن نظریه خود با وجود تناقض های فراوان حداکثر تلاش خود را می کنند؟

داستان تکامل شاهدی علمی ندارد و
این تصاویر تنها بافته ذهن افسار
گسیخته تکاملی هاست.

این سوال یک جواب روشن دارد آنها می ترسند به این حقیقت اعتراف کنند که : انسان را الله آفریده است. چون آنها فکر می کنند با وجود چنین روندی در به وجود آمدن انسان دیگر مفهوم خلقت بی معنا خواهد بود.

به همین دلیل آنها خود و جهانیان را از طریق رسانه هایی که با آنها همکاری می کنند فریفته اند. و اگر نتوانند دلایل لازم را بیابند به جعل ونقاشی های تخیلی می پردازند و مردم هم گمان می کنند چنین فسیل هایی واقعا وجود دارند.رسانه ها با پخش این تصاویر و جعلیات افسانه تکامل را به ضمیر ناخود آگاه مردم می قبولانند.

معضل مولکولی در نظریه تکامل

در فصل های گذشته نشان دادیم که چگونه بایگانی فسیل ها نظریه داروین را رد می کند. ولی واقعیت این است که نظریه تکامل بدون این امر هم با معضل های جدی ای مواجه است. یکی از این معضل ها آن است که نمی تواند به این سوال پاسخ دهد که حیات چگونه در کره زمین به وجود آمد.

بنا براین نظریه در طول میلیارد ها سال فشار ،دما ، صاعقه و... به طور تصادفی باعث ایجاد واکنشی بین مواد شیمیای موجود در طبیعت شدند این مواد با هم ترکیب شده و سلولی را به وجود آوردند.

قبل از هرچیز این ادعا که حیات صرفا به معنای قرار گرفتن چند ماده در کنارهم می باشد غیر علمیست زیرا تا کنون کسی موفق نشده است حتی در پیشرفته ترین آزمایشگاه ها از چیدن همه مواد غیرزنده لازم برای به وجود آمدن سلول در کنار هم یک سلول زنده به وجود بیآورد. حیات از حیات به وجود می آید و هرسلول زنده ای از سلول قبل از خود به وجود آمده است.

حال که عاقلترین انسان های جهان نمی توانند با روی هم قراردادن مواد بیجان یک سلول زنده را درست کنند تصادف کور چگونه می تواند این کاررادر میلیارد ها سال قبل کرده باشد. در فصل های بعدی می بینیم که این ادعا با ساده ترین اصول علم ومنطق در تضاد است.

افسانه سلولی که تنها دراثر تصادف به وجود آمد

اگر فردی بپذیرد که امکان دارد یک سلول تنها دراثر تصادف بر روی کره زمین به وجود آمده است مسلما می تواند داستان مشابهی را نیز باور کند داستان یک شهر:

روزی آب باران مقداری خاک رس را که در زمین لم یزرعی بین صخره ها را پر کرده بود خیس کرد. با طلوع خورشید گل رس خشک شد و شکل جامد و محکمی به خود گرفت. صخره های دوروبر گل رس از هم شکافتند و آجر زیبا و مقاومی به وجود آمد. این آجرسال های سال منتظر ماند تا آجر دیگری ساخته شود.این وضعیت ادامه پیداکرد تا صدها هزار آجر به وجود آمد. در این مدت مدید هیچ کدام از آجرهای ساخته شده ازبین نرفتند. ودر طول هزاران سال با وجود بادوباران و طوفان وتگرگ و دراثر گرمای سوزان وسرمای طاقت فرسا هیچ یک از این آجرها ترک برنداشت وآسیبی ندید. بلکه درهمان جا منتظر آجربعدی ماند.

وقتی تعداد آجرها به مقدار مناسب رسید در اثر عوامل طبیعی مانند باد وطوفان بر روی هم چیده شدند. در این اثنا موادی مانند سیمان و شن هم با عوامل طبیعی دیگری دست به دست هم دادند تا ملاطی به وجود آید و بین آجرها را پر کنند وآنها را به هم بچسپانند. در عین حال سنگ آهن موجود در زمین از زیر رفته رفته به شکل شالوده در میآمد. تا اینکه ساختمانی به وجود آمد.ولی می دانیم که ساختمان فقط از اجر و سیمان تشکیل نمی شود بقیه مواد از کجا آمده اند؟ جواب آسان است از داخل زمینی که این ساختمان بر آن بنا نهاده شده است. زیرا در زمین سیلیکون برای ساختن شیشیه و مس برای سیم برق و آهن برای اسکلت و ستون ها و لوله وجود دارد. و تنها چیزی که لازم است تعدادی عوامل طبیعی است تا آنها را در جای مناسب خود قرار دهند. کارهای تزئیناتی و دکوراسیون داخلی بنا را نیز بادها و باران ها و زلزله ها انجام دادند.

همه چیز به طور مطلوب پیشرفته بود گوئی که آجر می دانست چیز هایی به نام شیشه، لوله و کابل وجود دارند زیرا جای همه آنها را در حین چیده شدن خالی گذاشته بود.

حال اگر تا این جا رابپذیری به راحتی می توانی قبول کنی که سایر بناهای شهر،کارخانه ها، اتوبانها،پیاده روها و خطوط ارتباطی و حمل و نقل آن چگونه به وجود آمدند.اگر هم اطلاعات فنی شما در حد خوبی باشد می توانید چگونگی پیدایش و تکامل سیستم فاضلاب را در آن در چند جلد بررسی کنید. در این صورت به شما جائزه ای به پاس مطالعات فراوان اعطا خواهد شد ومی توانید خود را نابغه ای بدانید کهبشریت از نور آن بهره می گیرند.

نظریه تکامل هم می گوید سلول به واسطه تصادف به وجود آمد. پیچیدگی درون سلول اگر بیشتر از پیچیدگی یک شهر نباشد کمتر نیست.

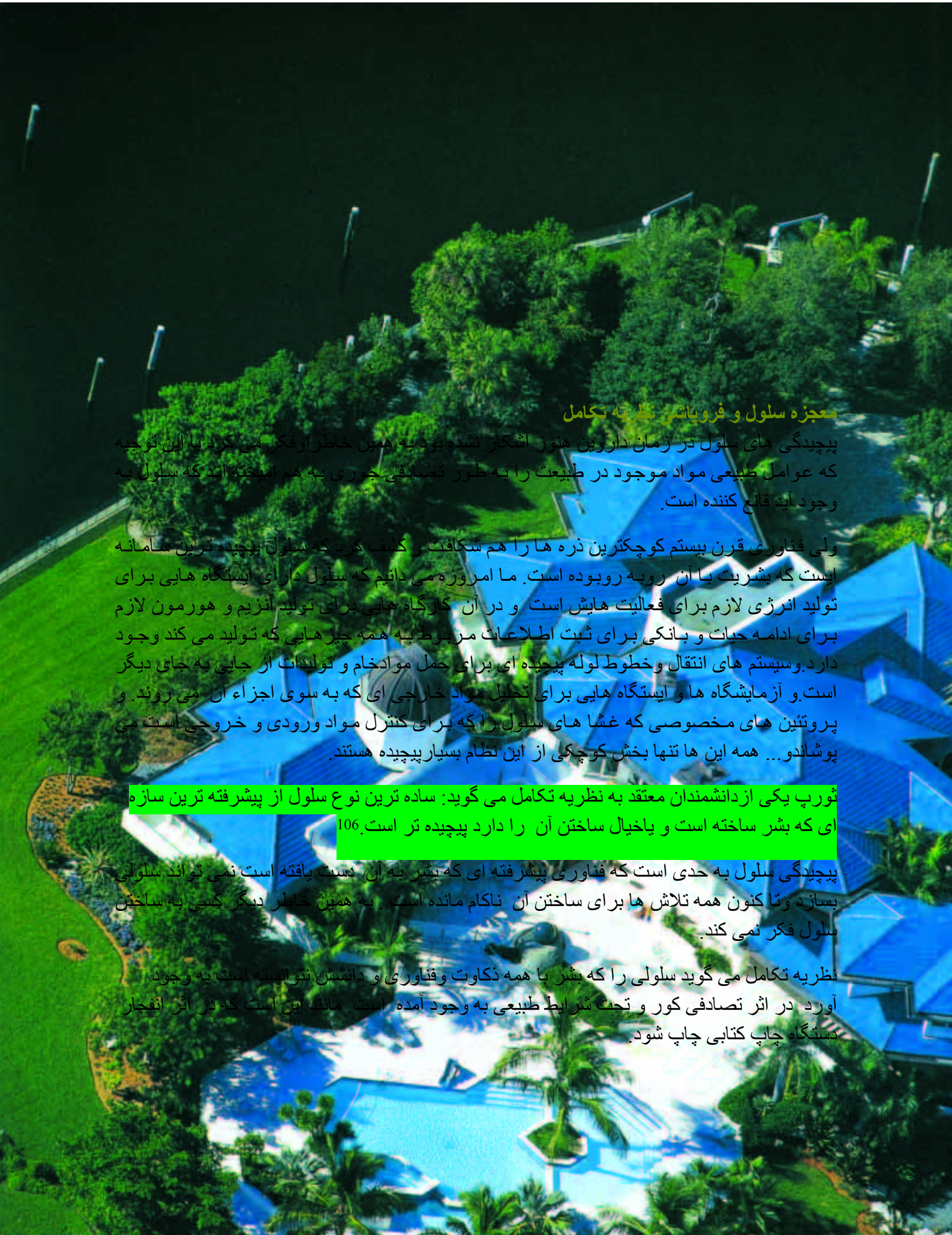

معجزه سلول و فروپاشی نظریه تکامل

پیچیدگی های سلول در زمان داروین هنوز آشکار نشده بود به همین خاطر او فکر می کرد با این توجیه که عوامل طبیعی مواد موجود در طبیعت را به طور تصادفی جوری به هم آمیخته اند که سلول به وجود آید قانع کننده است.

ولی فناوری قرن بیستم کوچکترین ذره ها را هم شکافت و کشف کرد که سلول پیچیده ترین سامانه ایست که بشریت با آن روبه روبوده است. ما امروزه می دانیم که سلول دارای ایستگاه هایی برای تولید انرژی لازم برای فعالیت هایش است و در آن کارگاه هایی برای تولید آنزیم و هورمون لازم برای ادامه حیات و بانکی برای ثبت اطلاعات مربوط به همه چیز هایی که تولید می کند وجود دارد.وسیستم های انتقال وخطوط لوله پیچیده ای برای حمل موادخام و تولیدات از جایی به جای دیگر است.و آزمایشگاه ها و ایستگاه هایی برای تحلیل مواد خارجی ای که به سوی اجزاء آن می روند. و پروتئین های مخصوصی که غشا های سلول را که برای کنترل مواد ورودی و خروجی است می پوشاندو... همه این ها تنها بخش کوچکی از این نظام بسیارپیچیده هستند.

ثورپ یکی ازدانشمندان معتقد به نظریه تکامل می گوید: ساده ترین نوع سلول از پیشرفته ترین سازه ای که بشر ساخته است و یاخیال ساختن آن را دارد پیچیده تر است.[106]

پیچیدگی سلول به حدی است که فناوری پیشرفته ای که بشر به آن دست یافته است نمی تواند سلولی بسازد وتا کنون همه تلاش ها برای ساختن آن ناکام مانده است. به همین خاطر دیگر کسی به ساختن سلول فکر نمی کند.

نظریه تکامل می گوید سلولی را که بشر با همه ذکاوت وفناوری و دانشش نتوانسته است به وجود آورد در اثر تصادفی کور و تحت شرایط طبیعی به وجود آمده است. مانند این است که در اثر انفجار دستگاه چاپ کتابی چاپ شود.

یکی از دانشمندان ریاضی و نجوم انگلستان که خود از داعیان تکامل است در مصاحبه ای که در نوامبر 1981 با اوانجام شد سخن جالبی برزبان آورد. نام او سر فرد هویل است از نظر او پدید آمدن حیات بدین شکل مانند این است که طوفانی به قبرستان ماشین ها بوزد و از مواد موجود در آنجا یک بوئینگ 747بسازد.[107]

یکی از دلایلی که تکامل نمی تواند نحوه به وجود آمدن سلول را تفسیر کند پیچیدگی مفرط آن است. زیرا سلول برای بقای خود نیازمند همکاری و هماهنگ مستمر مولکول های آلی بسیاریست(organelles).اگر یکی از این مولکول ها ازکار بایستد سلول نمی تواند زنده بماند. زیرا سلول فرصت انتظارمکانیسم خود به خودی مانند انتخاب طبیعی یا جهش را ندارد.

بنابراین اولین سلول بایستی همه مولکول های آلی و وظائف لازم را دارا بوده باشد و این معنایی جز این ندارد که آفریده شده باشد.

ل

همانطور که می بینید ساختار یک سلول بسیار پیچیده تر از آن است که بتواند توسط یک تصادف به وجود آید

لیزوزوم میتوکندری غشای سلول غشای هسته سازما هسته
سیتوپلاسمی

پروتئین ها تصادف را نقض می کنند

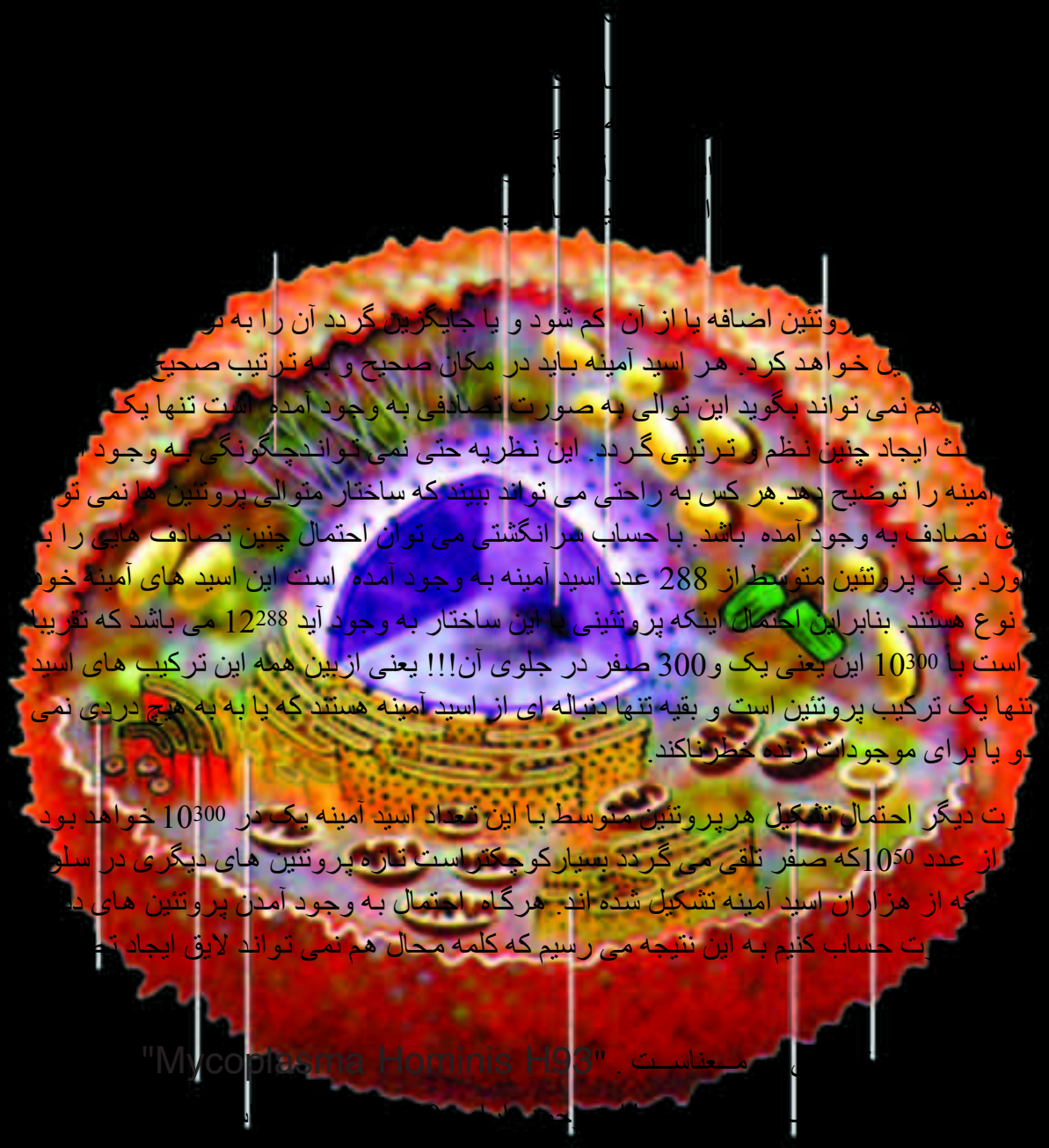

روتئین اضافه یا از آن کم شود و یا جایگزین گردد آن را به ر
ی خواهد کرد. هر اسید آمینه باید در مکان صحیح و به ترتیب صحیح
هم نمی تواند بگوید این توالی به صورت تصادفی به وجود آمده است تنها یک
ث ایجاد چنین نظم و ترتیبی گردد. این نظریه حتی نمی تواندچگونگی به وجود
امینه را توضیح دهد.هر کس به راحتی می تواند ببیند که ساختار متوالی پروتئین ها نمی تو
ق تصادف به وجود آمده باشد. با حساب سرانگشتی می توان احتمال چنین تصادف هایی را ب
ورد. یک پروتئین متوسط از 288 عدد اسید آمینه به وجود آمده است این اسید های آمینه خو
نوع هستند. بنابراین احتمال اینکه پروتئینی با این ساختار به وجود آید 12^{288} می باشد که تقریبا
است با 10^{300} این یعنی یک و300 صفر در جلوی آن!!! یعنی ازبین همه این ترکیب های اسید
تنها یک ترکیب پروتئین است و بقیه تنها دنباله ای از اسید آمینه هستند که یا به به هیچ دردی نمی
و یا برای موجودات زنده خطرناکند.

ت دیگر احتمال تشکیل هرپروتئین متوسط با این تعداد اسید آمینه یک در 10^{300} خواهد بود
از عدد 10^{50}که صفر تلقی می گردد بسیارکوچکتراست تازه پروتئین های دیگری در سلو
که از هزاران اسید آمینه تشکیل شده اند. هرگاه احتمال به وجود آمدن پروتئین های د
ت حساب کنیم به این نتیجه می رسیم که کلمه محال هم نمی تواند لایق ایجاد ت

"Mycoplasma Hominis H93" معناست .

این ارقام کاملا علمیست و داعیان تکامل نیزبه آن اذعان دارند. حتی خود آنها معتقدند که احتمال تشکیل تصادفی یک پروتئین مانند این است که گوریلی تاریخ بشر را بنویسد و تعداد اشتباهاتش صفر باشد[108]آنها با این وجود به جای پذیرش تفسیر آسان ترکه همان خلقت است از این امر محال دفاع می کنند.

بسیاری از داعیان تکامل به این حقیقت اعتراف می کنند چون هارولد بلوم که یکی از دانشمندان معروف تکامل است می نویسد:

تشکیل خودبه خود پلی پپتید که یکی از کوچکترین پروتئین هاست امری بالاتر از هر احتمالیست.[109]

داعیان تکامل می گویندچون تشکیل پروتئین در مدت زمان های دور و دراز صورت گرفته است پس ناممکن نیست. ویلیام استوکچ دانشمند زمین شناس آمریکایی در کتاب (Essentials of Earth History) می گوید: این احتمال آنقدر کم است که در طول میلیارد ها سال و در میلیارد ها سیاره که هریک با محلولی سرشاراز اسید های آمینه ضروری پوشیده شده باشندبازهم پروتئینی به وجود نخواهد آمد.[110]

همه این ها به چه معناست؟پیری ویفر استاد شیمی به این سوال جواب می دهد:

وقتی انسان به احتمال تشکیل تصادفی ترکیبات بزرگی از اسیدهای آمینه موجود در یک برکه آبی در حال تبخیر که در روزگاران بسیار کهن وجود داشته می اندیشد عقل شک می کند که زندگی امکان دارد به این طریق شروع شده باشد. بنابراین خوشایند تر است که فکرکنیم این امر بانی عظیم با طرحی خارق العاده داشته است.[111]

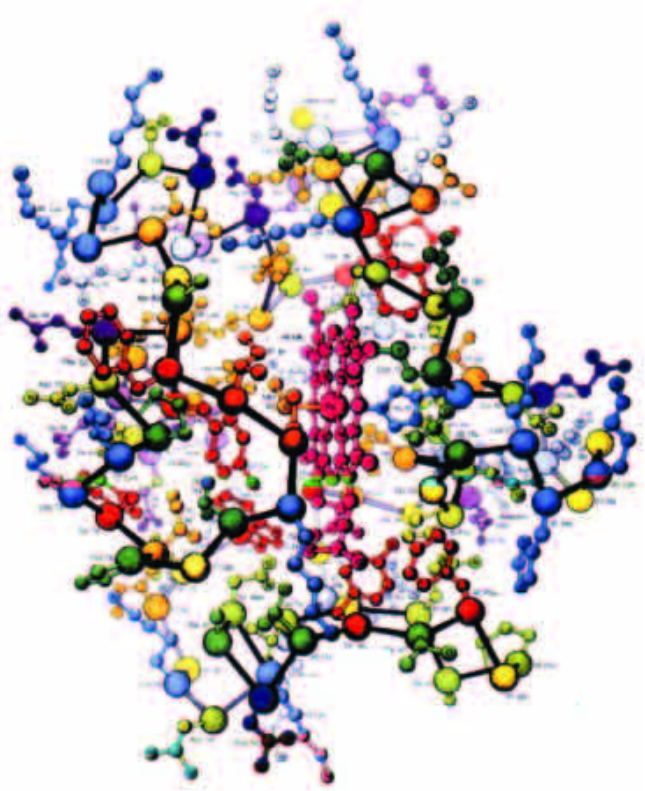

پروتئین سیتوکروم دارای س
وجود آید دانشمند زیست ش
که: احتمال تشکیل تصادفی
دکمه ها را بزند و به طور

پس وقتی محال است اسیدهای آمینه به طور منظم جمع شوندو پروتئینی را به وجود بیاورند احتمال اینکه چند ملیون پروتئین به هم وصل شوند تا سلول انسانی را به وجود بیاورند چندین میلیاردبرابر کوچکتر است .از این ها گذشته پروتئین تنها ماده تشکیل دهنده سلول نیست و مواد دیگری نیز در ساختار سلول سهیمند مانند چربی ها،نوکلئو اسید ها، کربو هیدراتها و مواد شیمایی مانند الکتولیت که همگی با نسبت دقیق و هماهنگ با یکدیگر کار می کنند.

رابرت شابیرو، استاد شیمی دانشگاه نیویورک و کارشناس نوکلئو اسیدها به محاسبه احتمال تشکیل دوهزار نوع پروتئین موجوددر یک باکتری پرداخته است(در سلول

اعترافاتی از داعیان تکامل

ذ

1936

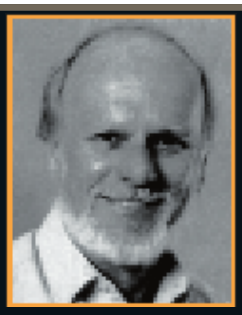

پروفسور جفری بادا:"بزرگترین راز تا به حال این است که حیات چگونه به وجود آمد".

پروفسور آ.اوبارین:

" ما نمی توانیم توضیح دهیم حیات چگونه به وجود آمده است".

انسان دویست هزار نوع مختلف پروتئین وجود دارد) جواب عبارت بود از: یک در 10^{40000} یعنیده به توان چهل هزار و این رقم در تخیل نمی گنجد و به معنای یک و 40000صفر درجلوی آن است.[112]

چاندر ویکرا ماسنگی ، استاد ریاضیات کاربردی و نجوم در دانشکده ماردیف،ویلز می گوید:

احتمال تشکیل حیات از مواد بیجان از یکی که در مقابل آن 40000صفر قرار دارد یک است این عدد آن قدر بزرگ است که برای دفن داروین ونظریه اش کافی است. حال اگر شروع حیات بی نظم نبوده پس باید یک عقل هدفمند پشت آن بوده باشد.[113]

سر فرد هویل هم در باره این ارقام این گونه می نویسد:

پیدایش حیات از سوی فردی عاقل و آگاه به حدی واضح است که انسان تعجب می کند چرا در سطح گسترده مورد قبول واقع نمی شود. روشن است که این امر بیشتر به دلیل مسائل روانی است تا علمی.[114]

دلیل این که هویل از کلمه "روانی" استفاده می کند آن است که داعیان تکامل شرطی شده اند و نمی توانند قبول کنند که حیات خلق شده است. هدف این افراد انکار وجود خداست از این رواز سناریو های نامعقولی که حتی خودشان اذعان می کنند غیر ممکن هستند دفاع می کنند.

پروتئین های دست چپ

حالا بیایید سناریوی تکامل پروتئین هارا کنار بگذاریم.

ترتیب درست اسید های آمینه به تنهایی برای تشکیل پروتئین کافی نیست. و باید هر کدام از بیست نوع اسید آمینه تشکیل دهنده پروتئین ها دست راست یا چپ باشد. زیرا دونوع اسید آمینه وجود دارد که نسبت به هم متقارن هستند گوئی که تصویر همدیگردر آئینه هستند (left-handed acid) اسیدهای دست چپ و (right-handed acid)اسید های دست راست که نسبت به همتقارن آئینه ای (mirror symmetry)دارند. پژوهش های علمی از حقیقت مهمی پرده برداشته است بر اساس این کشف همه اسیدهای آمینه تشکیل دهنده پروتئین های جانوری و گیاهی از ساده ترین موجود زنده گرفته تا پیچیده ترین آنها دست چپ هستند و اگر یکی از اسید های آمینه موجود در پروتئینی دست راست باشد آن پروتئین کارائی خود را ازدست می دهد. در برخی از آزمایش ها به باکتری اسیدهای آمینه دست راست تزریق شده است ولی فورا آن اسید آمینه را شکسته و از بین برده است گاهی هم از ترکیبات شکسته شده اسیدهای آمینه دست چپ درست کرده است.

اسید های آمینه راست و چپ می توانند بایکدیگر ترکیب شوند ولی برای آنکه حیات به وجود آمده باشد تنها باید اسید های آمینه چپ در کناریکدیگر قرار بگیرند. انتخاب هوشمند اسیدهای آمینه چپ چالش بزرگی برای نظریه داروین به حساب می آید این انتخاب محدود و آگاهانه در این نظریه هیچ توجیهی ندارد.

این خاصیت پروتئین ها تکامل را بیش از پیش پریشان می کند. زیرا برای تشکیل یک پروتئین نه تنها باید اسیدهای آمینه با تعداد مشخص،ترتیب معین و پیوند سه بعدی مناسب به هم وصل شوند بلکه باید همه آنها دست چپ باشند و حتی یک اسید آمینه راست بین آنها نباشد. از سوی دیگر " انتخاب طبیعی" هم اگر درست باشد این قابلیت را ندارد که یک اسید آمینه راست را در ساختارپروتئین بپذیرد و درنسل های بعدی آن را حذف کند چون به محض ورود اسید آمینه راست دیگر پروتئین از کار می افتد و بدون پروتئین سلولی به وجود نمی آید که بتواند تولیدمثل کند به عبارت دیگر نسلی به وجود نمی آید.

در دائره المعارف علمی بریتانیا (Brittanica Science Encyclopedia) که آشکارا و با قدرت از تکامل دفاع می کند آمده است. اسیدهای آمینه همه جانداران وسنگ بنای پلیمرهای پیچیده ای مانند پروتئین ها دارای نامتقارنی دست چپ هستند. این دائره المعارف در ادامه می گوید این امر مثل اینناست که سکه ای را یک ملیون بار به هوا بیاندازیم و هر بار یک روی آن بیاید!!!! همچنین می نویسد غیر مکن است انسان بتواند بفهمد چرا پروتئین ها راست یا چپ شده اند ولی هر چه باشد ارتباطی جادوئی با منشا حیات دارد.[115]

اگر سکه ای یک ملیون بار پشت سر هم بالا انداخته شود و هر باریک رویش بیاید احتمال تصادف منطقی است یا دخالتی هوشمندانه؟ هر چند جواب واضح است اما چون داعیان تکامل منکر خلقت می شوند باز هم همان گزینه غیرمنطقی را انتخاب می کنند.

در نوکلئوتید ها، کوچکترین واحدهای اسید نوکلئیک یعنی DNAوRNA نیزمانند اسید های آمینه نامتقارنی مشابهی وجود دارد. ولی در آنجا فقط اسید های آمینه راست به کار می روند. این هم واقعیت دیگری است که هر گز نمی توان از راه تصادف پیدایش آن را توجیه کرد.

خلاصه این که با بررسی احتمالاتی که تا کنون خواندیم به این نتیجه می رسیم که توجیه پیدایش حیات از راه تصادف غیرممکن است. احتمال به وجود آمدن مولکولی که دارای چهارصد اسید آمینه است و همه اسیدهای آمینه آن چپ باشند.یک در 2^{400} است که معادل یک در 10^{120}می باشد. دانشمندان تعداد الکترون های موجود در کل جهان را 10^{79} حساب کرده اند که عدد بسیار بزرگی است ولی باز هم از تعداد احتمالات ما کمتر است.احتمال اینکه این اسید های آمینه در جایی و به نحوی قرار گیرند که حاصل آن یک مولکول پروتئین باشد را قبلا حساب کردیم. احتمال کل می شود حاصل ضرب این دو احتمال که عدد بسیار بزرگتری خواهد شد. حالا اگر پروتئین های بزرگتر را درنظر بگیریم محاسبات از تصور خارج خواهد بود.

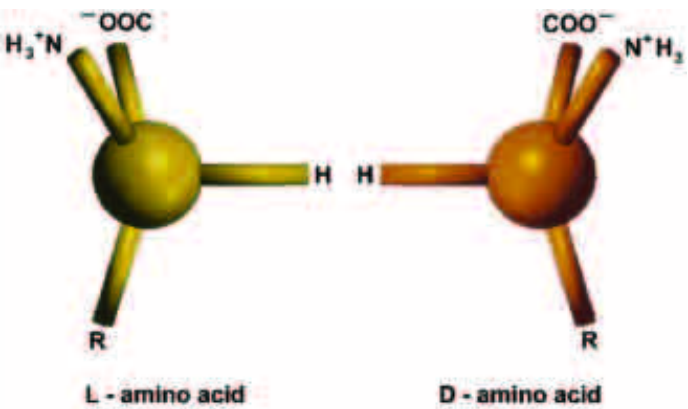

پیوند صحیح امری حیاتی است

علاوه براینکه اسیدهای آمینه باید با تعداد مناسب و در جای مناسب خود قرارگیرند و با ساختارسه بعدی مناسب(راست یاچپ) به هم بچسبند. این امر هم به این دلیل است که مولکول های اسید آمینه دارای چندین بازو هستند وتنها از بازوهای معینی باید به هم بچسبند. اینگونه پیوند را peptide bond می نامند. اسید های آمینه از بازوهای مختلف به هم وصل می شوند ولی برای تشکیل پروتئین حتما باید از بازوهای معینی به یکدیگر وصل گردند.

تصور کنید همه اجزای ماشینی در جای مناسب خود نصب شده باشند فقط یکی از چرخ ها را به جای اینکه با پیچ ومهره وصل کنند با سیمی ببندند به نحوی که محورچرخ به زمین بچسبد.مشخص است که این ماشین اگر دارای پیشرفته ترین فناوری ها هم باشد نمی تواند کوتاه ترین مسافت را هم طی کند.درمورد پروتئین هم این گونه است اگر پیوند اسیدهای آمینه آن غیر پپتاید باشد کلا بدون استفاده خواهد بود.

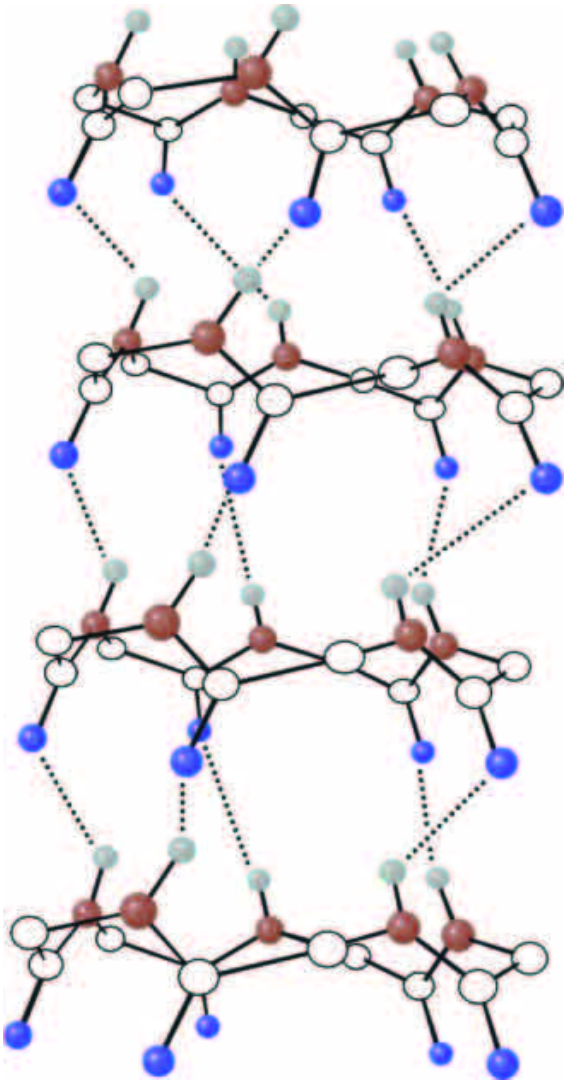

تحقیقاتی که بر روی پیوند تصادفی اسیدهای آمینه صورت گرفته نشان داده است که فقط پنجاه درصداسیدهای آمینه به صورت پپتاید با هم پیوند برقرار می کنند وبقیه از طرق دیگری باهمم پیوند داده و به پروتئین تبدیل نمی شوند. بنا براین باید از بین اسیدهای آمینه دست چپ انتخاب کرد و با پیوند پپتاید آنها را به هم چسپاند. احتمال این امر نیز به اندازه همان احتمال انتخاب پروتئین های چپ است یعنی برای مولکولی که چهارصد اسیدآمینه داردیک در 2^{400}می باشد که بر دو تقسیم گردد زیرا اولین پروتئین که بقیه را به خود جذب می کند انتخابی نیست لذا این عدد را بر 2 تقسیم می کنیم می شود2^{399}.

احتمال صفر

همانطور که در زیر می بینیم احتمال تشکیل تصادفی مولکول پروتئینی که 500اسید آمینه دارد برابر است با یک در 10^{950} این عدد ازقوه ادراک بشر خارج است. این رقم فقط برروی کاغذ وجود دارد ودرعمل تحقق یافتن چنین احتمالی صفر است. در علم آمار هم تحقق یافتن احتمالاتی کوچکتر از یک در 10^{50} برابر صفر است در حالی که عددی که ما به دست آوردیم از این بسیار کوچکتر است. به عنوان مثال مولکول هموگلوبین از 574 عدد اسیدآمینه تشکیل شده است. و این در حالی است که در میلیاردها سلول بدن در حدود 250ملیون مولکول هموگلوبین وجود دارد.

اگر اسید های آمینه به طور آزمون و خطا با هم در آمیخته شوند برای تحقق 10^{950} بارترکیب آنهاعمر زمین کفاف نمی دهد.

آیا درطبیعت ابزاری برای آزمون و خطا وجود دارد؟

همانطور که دیدیم تعداد احتمالات سر به فلک کشید و تحقق چنین احتمالاتی عملا غیر ممکن است. این راهی است که داعیان تکامل در آن به بن بست می رسند زیرا در طبیعت ابزار آزمون و خطا وجود ندارد.

امکان ندارد مولکول پروتئینی که دارای 500 اسید آمینه است تشکیل شود مگر در یک محیط طبیعی ایده آل که قابلیت آزمون وخطا داشته باشد که چنین محیطی وجود ندارد. زیرا احتمال تشکیل آن یک در 10^{950}است.

منظور از آزمون وخطا این است که یک دست پنهان پانصد اسید آمینه را با هم ترکیب کند وقتی ترکیب حاصل پروتئین نشد بایددوباره این پانصد اسید را با ترتیبی مغایر با حالت قبلی در کنار هم بچیند. و این کار را آنقدر انجام دهد تا به پروتئین برسد. باید اسید های آمینه را هر بار تا پیوند شماره 499 با هم ترکیب کند و ازآن به بعد دیگر پیوند ها را متوقف کند. و نگذارد ماده ای غیر از اسید آمینه وارد پیوند ها شود.

داعیان تکامل ادعا می کنند که اسید های آمینه در طبیعت از طریق واکنش هایی به وجود می آیند و بعد با هم ترکیب شده و پروتئین ها را به وجود می آورند.اما در عمل واکنش هایی که در طبیعت انجام می شوند تنها تغییراتی ساده و ابتدائی وموادی معین و محدود به وجود می آورند. و برای به وجود آوردن مواد شیمیایی پیچیده نیازمند آزمایشگاه ها و تجهیزات پیشرفته وحتی کارخانه های بزرگ هستیم.دارو هایی که مصرف می کنیم از این دست ترکیبات هستند و با این وجود ساختارپروتئین بسیار پیچیده تر از داروها هستند.

اگرفرض کنیم پروتئینی هم به طور طبیعی و تصادفی به وجود آمده باشد برای بقا باید به محیط دیگری منتقل و در شرایط خاصی از آن نگهداری شود وگرنه یا از هم شکافته و یا با جذب مواد دیگر به ماده کاملا متفاوتی تبدیل می گردد.

تلاش های مذبوحانه تکاملی ها برای توجیه پیدایش حیات

داعیان تکامل همواره در پاسخ به سوال" حیات چگونه به وجود آمد؟" طفره می روند وخیلی ساده از روی آن رد می شوند.

اگر ثابت شود یکی از مراحل تکامل امکان ناپذیراست کل نظریه ازبین می رود. به عنوان مثال اگر بدانیم که تشکیل تصادفی پروتئین غیرممکن است دیگر لازم نیست جمجمه انسان ومیمون را در دست گرفته و شباهت آنها به یکدیگر را بررسی کنیم.

چگونگی پیدایش موجود زنده از مواد غیر زنده آن قدر مهم است که داعیان تکامل تا مدت ها جرات نزدیک شدن به آن را نداشتند با این وجود در ربع دوم قرن بیستم مطالعاتی در این خصوص صورت گرفت. آنها آزمایش هایی را در محیط آزمایشگاه انجام دادندکه بااستقبال واقع نشد ولی مهمترین آزمایش در این مورد را یک دانشمند آمریکایی به نام دکتر میلردر دانشگاه شیکاگو همراه با هارولد یوری در سال1953 به انجام رساند.این آزمایش را به نام هردو دانشمند گاه یوری و گاه میلر می خوانند.

با اینکه اینک بیش ازنیم قرن از آن زمان می گذرد و دانش و تکنولوژی چند برابر شده است هیچ کس درزمینه تکامل مولکولی آزمایشی انجام نداده است و هنوز هم در کتاب ها برای دفاع از این نطریه تجربه میلر را تدریس می کنند.

احتمال تشکیل یک پروتئین از طریق تصادف صفر است

برای تشکیل یک پروتئین مفید سه شرط لازم است:

شرط اول:باید همه اسید های آمینه موجود در پروتئین از نوع درست و دارای توالی درست باشند.

شرط دوم: همه اسید های آمینه موجود در زنجیره پروتئین دست چپی باشند.

شرط سوم:همه اسید های آمینه از طریق پیوند شیمیائی موسوم به پپتاید به هم پیوند خورده باشند.

برای اینکه پروتئین تشکیل شود این سه شرط باید به طور هم زمان به وجود آید بنابراین احتمال کل تشکیل پروتئین برابر است با حاصلضرب احتمال تحقق هریک از این شروط.

به عنوان مثال پروتئینی که 500 اسید آمینه دارد:

احتمال اینکه اسید های آمینه دارای توالی صحیح باشند:

درترکیب پروتئین ها بیست نوع اسید آمینه وجود دارد. از این رو احتمال اینکه همه اسید های آمینه به طرز درست انتخاب شوند عبارت است از:

$1/20^{500}$که برابراست با $1/10^{650}$

و این یعنی از ده به توان 650 احتمال یک مورد درست خواهد بود.

احتمال اینکه اسید های آمینه دست چپ باشند:

احتمال اینکه اسید آمینه چپ باشد=1/2

احتمال اینکه همه اسید های آمینه در آن واحد دست چپی باشند=$1/2^{500}$ این عد برابر است با $1/10^{150}$

احتمال پیوند اسید های آمینه از طریق پیوند پپتاید:

اسید های آمینه این قابلیت را دارند که از طریق پیوند های مختلفی با هم ترکیب شوند اما تنها پیوند های پپتاید تشکیل پروتئین می دهند. بر اساس تحقیقات احتمال اینکه اسید های آمینه از پیوند شیمیایی پپتاید با هم پیوند برقرار کنند پنجاه درصد است. بنابراین:

احتمال ترکیب دو اسید آمینه از طریق پپتاید=1/2

و احتمال ترکیب کل اسید های آمینه از طریق پپتاید =$1/2^{499}$ که تقریبا برابر است با $1/10^{150}$

وحاصل ضرب نهایی عبارت است از:

$1/10^{150} \times 1/10^{150} \times 1/10^{650} = 1/10^{950}$

آزمایش میلر

هدف میلر از این آزمایش این بود که ثابت کند در شرایط میلیاردها سال قبل کره زمین اسید های آمینه می توانسته اند به صورت تصادفی به وجود آیند.

او مخلوطی از گاز های هیدروژن، بخارآب، آمونیاک ومتان را در محفظه ای قرارداد. این گازها درحالت طبیعی با هم واکنش نمی دهند ازاین رو میلریک منبع تخلیه الکتریکی نیز به محفظه افزود تا به مثلا شبیه ساز صاعقه باشد. او به مدت یک هفته این مخلوط را در دمای صد درجه سانتیگراد جوشاند. بعد از یک هفته مشاهده شد که سه عدد از اسیدهای آمینه به طور مصنوعی به وجود آمده اند. این آزمایش دربین داعیان تکامل هیاهوی زیادی به پا کرد به نحوی که گفتند" میلر حیات می آفریند"و این در حالی بود که او در شرایط آزمایشگاهی تنها چند مولکول بی جان را تشکیل داده بود.

داعیان تکامل بعد سناریوهای جدیدی طراحی کردند آنها گفتند اسید های آمینه در طبیعت به طور تصادفی به وجود می آیند بعد این اسید ها به طور تصادفی با هم ترکیب شده و پروتئین ها را به وجود می آورند پروتئین ها هم به نوبه خود به هم ملحق شده و به شکل غشای سلول در می آیند تا این که کل سلول به وجود می آید.

اما بعد ها آشکار شد که میلر در آزمایش خود تقلب کرده بود.

چرا آزمایش میلر با شکست مواجه شد؟

این آزمایش ازچند جنبه مشکل داشت:

1-او با استفاده از دستگاهی به نام (cold trap) بلافاصله پس از تشکیل اسیدهای آمینه آنها را از محیط خارج می کرد. چون در غیر این صورت اسید های آمینه فورا متلاشی می شدند.

روشن است که میلیاردها سال قبل چنین ابزار هوشمندی در طبیعت وجود نداشته است بنابراین اسید های آمینه اگر هم تشکیل شده باشند درجا تجزیه شده اند. شیمیدانی به نام ریچارد بلیس در این باره می گوید:" اگر این دستگاه وجود نداشت ترکیبات شیمیائی ای که به وجود آمده بودند در اثر تخلیه الکتریکی از بین می رفتند."[116]

و میلر قبلا هم آزمایش هایی انجام داده بودولی چون دستگاه cold trapرا به کار نمی برد به نتیجه ای دست نیافته بود.

2- شرایط جوی ای که میلردر آزمایشگاه به وجود آورده بود غیرواقعی بود. دانشمندان در دهه هشتاد گفتند که او می بایست به جای متان و آمونیاک از نیتروژن و دی اکسیدکربن استفاده می کرد. میلر هم پس از مدتها سکوت اعتراف کرد که شرایط جوی ای که در آزمایش مورد استفاده قرارداده بود واقعی نبود.[117]

حال چرا میلر ازبین این همه گاز آمونیاک را برگزیده بود؟ جواب روشن است: چون بدون آمونیاک هیچ اسید آمینه ای به وجود نمی آید. کوین مکین در مقاله ای که در مجله Discover منتشر شد این را افشا کرد:

" میلرو یوری جو زمین را با مخلوطی از گازهای آمونیاک ، متان و... شبیه سازی کرده بودند. ولی مطالعات جدید نشان داده است که در آن زمان زمین بسیارداغ و عمدتا از آهن و نیکل مذاب تشکیل شده بود. بنابراین اتمسفر آن زمان می بایست عمدتا از نیتروزن، دی اکسیدکربن و بخار آب تشکیل شده باشد. این ها مانند آمونیاک و نیتروژن برای تولید مولکول های آلی مناسب نیستند.[118]

دو دانشمند آمریکایی به نام ج.پ. فریس و س.ت. چن آزمایش میلر را با مخلوطی از گازهای دی اکسیدکربن، هیدروژن،نیتروژن و بخار آب تکرار کردند اما حتی یک مولکول اسید آمینه نیز به دست نیاوردند.[119]

3-حقیقت دیگری که آزمایش میلر را از اعتبار می اندازد این است که در زمانی که تکاملی ها می گویند اسیدهای آمینه تشکیل شده اند اکسیژن موجود در جو به حدی زیاد بوده که آنها را از بین می برده است. این را از روی رگه هایی از آهن اکسید شده در صخره های مربوط به 3.5 میلیارد سال قبل در یافته اند.[120]

همچنین بر اساس مطالعات جدید ثابت شده که مقدار اکسیژن در آن زمان بسیار بیشتر و مقدار تابش اشعه فرابنفش ده هزاربرابر بیشتر از چیزی بوده است که تکاملی ها ادعا می کنند. این تابش شدید موجب تجزیه بخار آب و دی اکسیدکربن و در نتیجه رها شدن اکسیژن شده است.

اتمسفر مصنوعی آزمایش میلر ترکیبی متفاوت از اتمسفر میلیارد ها سال قبل کره زمین داشت.

این وضعیت کاملا با آزمایش میلر مخالف است. اگر وی در آزمایش خود اکسیژن را نیز به کار می برد متان با اکسیژن ترکیب و تشکیل دی اکسیدکربن و آب را می داد و آمونیاک نیز به نیترژن و آب تبدیل می شد. از سوی دیگر جوی که اکسیژن ندارد لایه اوزون هم ندارد به همین خاطر اسید های آمینه اگر فرضا تشکیل هم می شدند در اثر تابش شدید اشعه فرا بنفش از بین می رفتند یا به ترکیبات شیمیایی دیگری تبدیل می شدند.

4-آزمایش میلر اسید های آمینه راست را به وجود آورد[121] وجود این اسید آمینه ها در واقع به مثابه رد نظریه تکامل اززبان خودش است چون در تشکیل پروتئین اسید های راست نقشی ندارند. علاوه

براین تشکیل امینو اسید در آزمایش میلر درشرایطی بودکه برای حیات مناسب نیست. در واقع این محیط کاملا اسیدی بودو هر نوع مولکول مفید را اکسید و متلاشی می کرد.

همه این حقایق یک حقیقت را نشان می دهند و آن این است که نمی توان ادعا کرد که آزمایش میلر ثابت کرده است در شرایط ابتدائی کره زمین موجودات زنده به صورت تصادفی شکل گرفته اند. این آزمایش فراتر از یک آزمایش دقیق ، کنترول شده وهدفمند برای تشکیل اسیدهای آمینه نبوده است. مقدار انرژی ای که به سیستم داده شد نه خیلی زیاد و نه خیلی کم بود بلکه درست به مقداری بود که بتواند به تولید اسید های آمینه بیانجامد. دستگاه آزمایش ایزوله بود به نحوی که به هیچ کدام ازمواد مضر که می توانست اسید آمینه ها را تهدید کند اجازه نشت نمی داد. هرگونه عنصر یا ترکیبی که احتمال وجود آن در زمین کهن وجود داشت اما می توانست روند واکنش ها راتغییر دهد در آزمایش وارد نشده بود. اکسیژن که باعث اکسید شدن اسید های آمینه می شود تنها یکی از این مواد بود حتی در این شرایط کنترول شده هم اسید های آمینه به وجود آمده ازبین می رفتند و این مکانیسم cold trap بوی که مانع متلاشي شدن آنها شد.

امروز حتی خود میلر هم قبول کرده که آزمایش که در سال 1953 انجام داد بسیار کوچکتر از آن بود که بتواند منشا حیات را توضیح بدهد.

این آزمایش در واقع این ادعا را رد کرد که" زندگی در اثر تصادف های نا آگاهانه پدیدار شده است". اگر آزمایش کاملا درست هم انجام شده باشد تنها نتیجه درستی که از آن می توان گرفت این است که اسید های آمینه تنها در محیط کنترول شده آزمایشگاه که در آن همه شرایط به دقت توسط دخالت آگاهانه طراحی شده اند به وجود می آید.

امروزه حتی دانشمندان تکاملی هم آزمایش میلر را به کلی رد می کنند.

هارولد یوری که آزمایش میلر را همراه دانشجوی خود استانلی میلر طراحی و تنظیم کرد در این موضوع اعتراف جالبی دارد:

هر چه بیشتر در مورد حیات به بحث و بررسی بپردازیم بیشتر به این واقعیت پی می بریم که زندگی پیچیده تر ازآن است که ازطریق تکامل به وجود آمده باشد.همه ما اعتقاد پیدا کرده ایم که زندگی از مواد بی جان موجود درطبیعت تکامل یافته است ولی پیچیدگی آن به حدی است که حتی نمی توانیم در تخیل هم بگنجانیم که به این روش به وجود آمده است.[122]

منابع داروینیسم هم آزمایش میلر را رد می کنند.

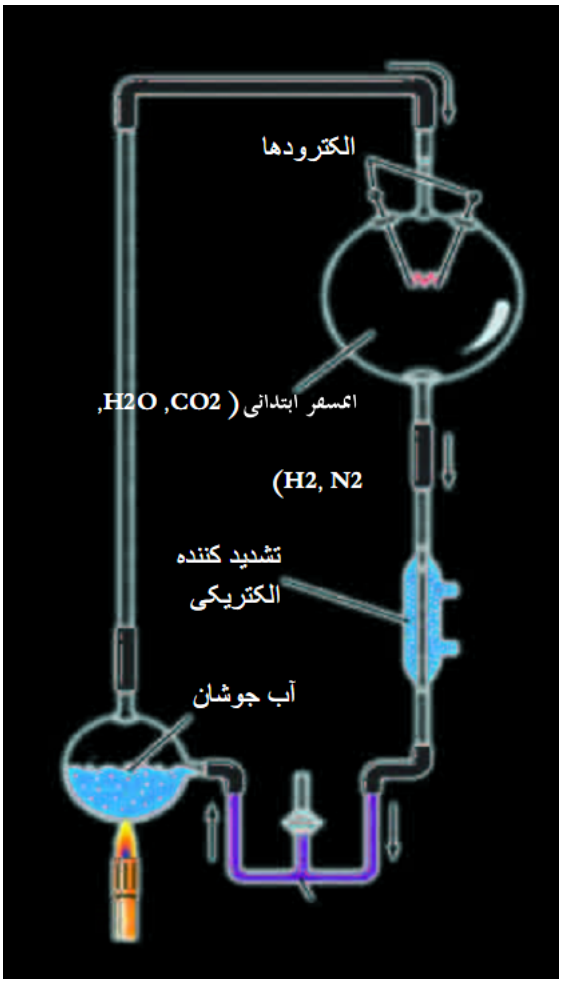

امروزه حتی دانشمندان تکاملی هم آزمایش میلر را به کلی رها کرده اند. در شماره فوریه 1988 مجله EARTHکه به طرفداری ازنظریه داروین معروف است تحت عنوان " گلدان حیات" آمده است:

امروزه دانشمندان زمین شناسی بر این باورند که دی اکسیدکربن ونیتروزن بخش وسیعی از جو ابتدائی زمین را تشکیل می داده اند. و واکنش پذیری این دو گازازگازهایی که میلر در سال 1953 استفاده کرده بود کمتر است. وحتی اگر اتمسفر میلر صحیح هم بوده باشد چگونه می توان توضیح داد این اسید ها با هم ترکیب شده و پلیمرهای پیچیده ای مانند پروتئین ها رابه وجود آورده اند. حتی خود میلر هم از حل این قسمت بازماند و با عصبانیت گفت:" این یک معضل است چگونه این پلیمرها را میسازید؟ این امر به این آسانی ها نیست."[1]

همانطور که دیدیم خود میلر به این نتیجه رسیده است که آزمایش او نمی تواند برای منشا حیات توضیحی بیابد. در ماه مارس سال 1998 مجله National Geographic در مقاله ای به عنوان "ظهور حیات در زمین" آمده است:

امروزه بسیاری از دانشمندان شک دارند جو کره زمین در آغاز با آنچه میلردر آزمایش خود شبیه سازی کرده بود یکسان باشد. آنها فکر می کنند که جو اولیه به جای هیدروژن،متان و آمونیاک از نیتروژن و دی اکسیدکربن تشکیل شده است.

این برای شیمیدان ها خبر خوبی نیست زیرا وقتی دی اکسیدکربن و نیتروژن را در معرض آتش قرار می دهند تعداد بسیار اندکی مولکول آلی به وجود می آید. که معادل یک قطره رنگ دهنده غذایی در یک استخر شناست.دانشمندان نمی توانند تصور کنند زندگی از این سوپ رقیق درست شده است.[2]

نه آزمایش میلرو نه هیچ تلاش دیگری نمی تواند به سوال چگونگی آغاز حیات در کره زمین پاسخ دهد. زیرا همه تحقیقات انجام شده در این زمینه نشان داده اند که امکان پیدایش تصادفی زندگی وجود ندارد وتاکید می کنند که حیات آفریده شده است.

1. Earth, «Life's Crucible», February, 1998 p.34
2. National Geographic, «The Rise of Life on Earth»,
March, 1998 p.1.68

اتمسفر ابتدائی کره زمین و پروتئین ها

به رغم همه تناقض هایی که در بالا دیدم داعیان تکامل هنوز هم برای توجیه تشکیل تصادفی اسید های آمینه به آزمایش میلر استناد می کنند. آنها هنوز هم سعی دارند مردم را با تظاهر به این که مساله حل شده است فریب دهند.

اما با این وجود داعیان تکامل با مشکلی بسیار بزرگتر ازتشکیل اسید های آمینه مواجه شده اند و آن به وجود آمدن پروتئین هاست که سنگ بنای موجودات زنده اند و هریک از صدها اسید آمینه که به طور مرتب و معین در کنار هم چیده شده اند تشکیل شده اند.

این ادعا که پروتئین ها به طور تصادفی به وجود آمده اند بسیار غیر منطقی تر از تشکیل تصادفی اسید های آمینه است. تا کنون از طریق احتمال و ریاضی نشان دادیم که محال است پروتئین ها به وجودآیند اینک به لحاظ شیمیایی نشان می دهیم که تشکیل پروتئین ها در شرایط ابتدائی زمین غیر ممکن بوده است.

ساخته شدن پروتئین در آب غیر ممکن است.

وقتی اسید های آمینه دور هم جمع می شوند تا پروتئین ها را به وجود بیاورند پیوند خاصی به نام پپوند پپتاید تشکیل می دهند در حین این پیوند یک مولکول آبی آزاد می شود.

و این حقیقت بدون شک این نظریه را که می گوید حیات در آب شکل گرفته است را رد می کند. زیرا بر اساس اصل شا تلیه در شیمی (Le Châtellier Principle) امکان ندارد واکنشی که آب آزادمی کند(فرایندcondensation)در محیط آبی روی بدهد. این یکی از غیرممکن ترین انواع واکنش های شیمیائی است.

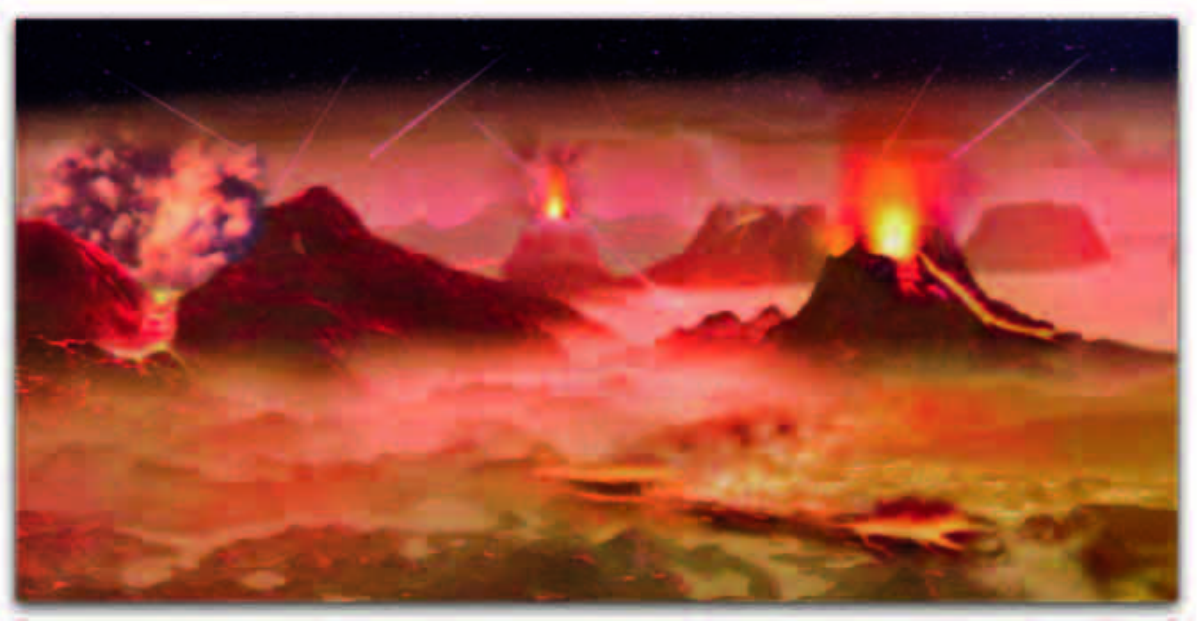

اینسخن که حیات خود به خود در شرایط ابتدائی زمین به وجود آمده یکی ازبزرگترین خطا هایی است که داروینیست ها مرتکب شده اند.آنها کوشیده اند این اعتقاد خود را به هرطریقی ثابت کنند یکی ازاین راه ها همان تجربه میلر است. ولی این ادعا ها در برابر اکتشافات علمی دوام نیاورد و خیلی زود فرو ریخت. پژوهش هایی که در دهه هفتاد قرن بیستم صورت گرفت نشان دادند که آب و هوای آن برهه از به هیچ عنوان برای تشکیل حیات مناسب نبوده است.

بنابراین اقیانوس ها برخلاف آنچه ادعا می کنند به هیچ وجه مکان مناسبی برای تشکیل حیات نبوده اند زیرا بنا براصل شاتلیه فرایند تشکیل پروتئین از اسید آمینه نمی تواند در محیط های آبی روی بدهد بنا براین اقیانوس ها نامناسب ترین جا برای تشکیل و شروع حیات هستند.[123]

یک آزمایش نا امید کننده دیگر: آزمایش فوکس

داعیان تکامل برای مواجهه با مسالهآب که برای باطل کردن نظریه اشان به تنهایی کافی است شروع به ایجادسناریو های جدیدی نمودند. فوکس هم که یکی ازبرجسته ترین دانشمندان تکامل است به ایراد نظریه زیر پرداخت. براساس نظریه او اسید های آمینه بلافاصله بعد از تشکیل باید به تپه های نزدیک آتشفشان انتقال پیدا کرده باشند وحرارت آتشفشان باعث تبخیر آب بالای تپه شده است. اسید های آمینه موجود بر بالای تپه که دیگر در محیط غیر آبی قرار داشته اند اقدام به تشکیل پروتئین ها نموده اند.

این نظریه نتوانست کمکی به داروینیسم بکند زیرا همه می دانند که اسید های آمینه تاب تحمل چنین دما های بالایی را ندارند. فوکس هم نا امید نشد و توانست در محیط آزمایشگاه و در شرایط کاملا خاص با گرم کردناسید های آمینه آنها را ترکیب کند ولی با این وجود نتوانست به پروتئین برسد

سیدنی فوکس و تعدادی دیگر از پژوهشگران با استفاده از فناوری های حرارتی خاصی توانست اسید های آمینه را در محیط خشک با هم ترکیب کند و اسم پروتئین را بر آنها بگذارد. اما این پروتئین ها هیچ شباهتی به پروتئین های موجود در جانداران نداشتند. پروتئین هایی را که فوکس به وجود آورده بود عبارت بودند از توده های نامرتبی که به هیچ دردی نمی خوردند و حتی اگر صحت این ادعا ثابت شود که این مولکولها در زمانهای آغازین به وجود آمده اند کسی نمی تواند آنها را تجزیه کند.

ماده غیر زنده نمی تواند حیات را به وجود آورد.

1. Fred Hoyle, the Intelligent Universe, New York, Holt, Rinehart & Winston, 1983, p. 256
2. Andrew Scott, "Update on Genesis", New Scientist, vol. 106, May 2nd, 1985, p. 30

آزمایش فوکس حتی در محافل تکامل هم مورد قبول واقع نشد زیرا زنجیره اسید آمینه هایی را که بهتر است" شبه پروتئین" یا proteinoid بنامیم در شرایط طبیعی به وجود نیامده بود به عبارت دیگر هنوز هم به سنگ بنای موجودات زنده که همان پروتئین ها هستند دست پیدا نکرده بود. در مجله ای به نام (Chemical Engineering News) که در دهه هفتاد رواج زیادی داشت از آزمایش فوکس این گونه یاد شده است:

سیدنی فوکس و محققان دیگری توانسته اند تا با استفاده از دستگاه های حرارتی خاصی در شرایط که دردوران اولیه زمین در طبیعت وجود نداشته است اسید های آمینه را ترکیب و شبه پروتئین هایی را درست کنند این ترکیبات ابدا شباهتی با پروتئین جانداران ندارند و چیزی بیش از توده های نامنظم و

بی فائده نیستند. وحتی اگر هم فرض کنیم در دوران های آغازین چنین ترکیباتی به وجود می آمده اند حتما از بین می رفتند.[126]

ترکیبات به دست آمده از آزمایش فوکس نه تنها شباهتی به پروتئین ندارند بلکه دراثرتابش اشعه فوق بنفش که در آن دوران بسیار زیاد بوده و سایر عوامل مضر طبیعی ازبین می رفته اند. و بنا بر اصل شاتلیه چنین پروتئین هایی در محیط های آبی اصلا امکان تشکیل ندارند تا بعدا ازبین بروند.

مولکول معجزه:DNA

تا کنون نشان دادیم که داروینیست ها در سطح مولکولی با چالش های جدی ای مواجهند و تا به حال نتوانسته اند تشکیل اسید های آمینه را توجیه کنند چه رسد به پروتئین ها. حال می خواهیم ترکیب بزرگتری از ساختار تو درتوی سلول را بررسی کنیم ونشان دهیم سلول توده ای از پروتئین ها نیست. بلکه یک مکانیسم زنده با صدها سامانه پیشرفته و به حدی پیچیده است که انسان نمی تواند به رازهای آن پی ببرد. داعیان تکامل حتی نمی توانند چگونگی پیدایش سنگ بنای سلول ها را تفسیر کنند.

هنوز داروینیسم در تبیین تشکیل سنگ بنای سلول انگشت به دهان مانده بود که علم وراثت ساختارهایی بسیار پیچیده تر به نام دزوکسی ریبونوکلوئیک اسید DNAو ریبو نوکلوئیک اسیدRNA را کشف کردند. کار های دو دانشمند به نام جیمزواتسون و فرانسیس کریک در سال 1955عصر جدیدی را در زیست شناسی آغازکرد. به همین دلیل بسیاری از دانشمندان به تحقیق در این علم روی آوردند و امروزه پس از سال ها تحقیق ساختار DNAتا حد زیادی شناخته شده است.

مولکول موسوم به دی ان ای در هر صد ملیون تریلیون سلول بدن ما وجود دارد این سلول نقشه ساختن کل جسم را در بر دارد از ویژگی های بیرونی گرفته تا اعضای داخلی بدن همگی با نظام کدگذاری خاصی در آن ثبت شده اند این کد گذاری به صورت توالی چهار مولکول خاص به وجود آمده است. این مولکول ها نکلوئوتید یا "پایه" نامیده می شود و آنها را با حروف ابتدائی نامشان اسم می برند یعنیA,T,G,C" " تمامی تفاوت های بین انسان ها به دلیل تفاوت توالی این چهار مولکول است. در واقع دی آن ای یک بانک اطلاعاتی تشکیل شده از این چهارمولکول می باشد.

کوچکترین جزئیان انسان نیزدر این مولکول به صورت توالی این چهارمولکول کدگذاری شده است. علاوه برصفاتی مانند قد،چشم، مو و رنگ پوست این مولکول حاوی طرح 206 استخوان، 600عضله ،100 میلیارد سلول عصبی یا نرون،1000تریلیون پیوند بین نرون های مغزو 97000 کیلومتر رگ و 100 تریلیون سلول موجود در جسم است. اگر بخواهیم معلومات موجود در دی ان ای را در کتاب بگنجانیم به 900 جلد کتاب 500صفحه ای نیاز داریم. همه این معلومات در ترکیباتی به نام ژن ثبت شده که برروی دی آن ای قرار دارند.

در جسم انسان 10تریلیون سلول وجود دارد که در هسته هر کدام مولکولی به نام DNAوجود دارد جسم انسان دارای سیستمی دقیق و عاری از نقص است. همه اطلاعات مربوط به یک عضو از ویژگی های ظاهری گرفته تا عملکرد داخلی دریکی از کدهای داخلی DNAثبت است.

چرا امکان ندارد دی آن ای به صورت تصادفی به وجود آمده باشد؟

جا دارد به قضیه دقیقی اشاره کنیم و آن این است هر خطایی در نوکلئوتید باعث می شود ژن به وجود آمده از آن بی فائده باشد. و با توجه به این که در بدن انسان دویست هزار ژن وجود دارد که از

ملیون ها نوکلئوتید تشکیل شده اند. بنا براین امکان ندارد این ژن ها در حالت تصادفی به ترتیب صحیح قرار گیرند. فرانک سالزبیری زیست شناس تکاملی در این باره می گوید:

هر پروتئین به طور متوسط از 300 اسید آمینه تشکیل شده است یک زنجیره از ژن های مربوط به اسید های آمینه موجود درDNAاز 1000 نوکلئوتید تشکیل می شود.و با توجه به این که چهار نوع نوکلئوتید در زنجیره DNA وجود دارد. این نوکلوئتید ها در یک زنجیره هزار تایی به 4^{1000}صورت می توانند در کنار یکدیگر قرار گیرند با بکارگیری قوانین ساده لگاریتمی پی می بریم که 4^{1000} عدد بسیار بزرگ و از قوه تخیل انسان خارج است.[127]

با استفاده از قوانین ساده لوگاریتمی پی می بریم که این عدد برابر است با 10^{600} این هم به معنای رقمی است که600 صفر در مقابل عدد یک دارد. می دانیم یکی که 12 صفر در روبه رو دارد

تـریلیون خـوانـده می شـود حـال می تـوانیم تـصور کنیم که این عـدد چـقدربـزرگ اسـت. یک دانـشمند فرانسوی به نام پول اوگر می گوید امکان ندارد دیزوکسی ریبو نوکلئیک اسید و ریبونوکلوئیک اسید به صورت تصادفی به وجود بیاید:

بـاید درک روشنی از مـراحـل تشکیل مـولکول هـای پیچیده ای مـانـند نـئوکلئوتیدهـا در اثـر واکنش هـاس شیمیایی داشته باشیم این دومرحله باعث ایجاد نئوکلئوتیدها یکی پس از دیگری می شوند و این امر ممکنی است. اما چیده شدن آنها به ترتیبو توالی خاصی محال است.[128]

حتی فرانسیس کریک که سال ها بـه تکامل مولکولی اعتقاد داشت پس از کشف مولکول دی آن ای گفت: امکان نـدارد چنین مـولکول پیچیده ای بـه طـور خـود بـه خـود و در نتیجه یک فرایند تکاملی بـه وجود آمده باشد:

هر فرد صـادقی که اطـلاعـات کنونی مـا را در اختیار داشته باشد حتما خـواهد گفت که پیدایش حیات برروی کره زمین فقط از طریق معجزه امکانپذیر بوده است.[129]

دانشمند تکاملی ترک ، علی دیمیر سوی نیز مجبور شد اعتراف کند:

در حقیقت احتمال تشکیل پروتئین و اسید نوکلئیک(DNA,RNA)بسیار کم است. ولی فرصت پیدایش یک زنجیره پروتئینی معین آن قدر کوچک است که در خور وصف نجومی است.[130]

در این نقطه یک چالش جدی بروز می کند و آن این است که اسید ریبونوکلئیک تنها به کمک آنزیم ها تکرار می شود. آنزیم ها نوعی پروتئین هستند که خود ازروی کد های موجود در اسید نوکلئیک تولید می شوند. وچون هر یک بـه دیگری بستگی دارد پس یا بـاد برای شروع این چرخه هر دو هم زمـان موجود بوده باشند و یا اینکه یکی از آنها قبل از دیگری خلق شده باشد.

دانشمند زیست شناس آمریکایی جاکوبسون در این باره می گوید:

رهنمود های لازم برای تکرار نقشه، و برای انرژی و استخراج اجزاء از محیط فعلی، و برای تداوم رشد و برای مکانیزم پاسخ گوئی که دستورات را به رشد ترجمه می کند ... حتما باید در اولین لحظه شروع حیات وجود می داشتند. این هماهنگی و یکپارچگی میان رویدادها به حدی است که ناچار باید دخالتی خدایانه درکار بوده باشد.[131]

ماکت مولکول DNA ، واتسون و کریک

او این بیانات را دوسال بعد ازکشف DNA توسط واتسون فرانسیس کریک ابراز نمود. اما با وجودی که همه علوم پیشرفت کرده اند داعیان تکامل هنوز هم نتوانسته اند راه حلی برای این مشکل بیایند. دو دانشمند آلمانی به نام های جانکر و شیرر گفته اند که ساختن هریک از مولکول های مورد نظر به صورت تکامل شیمیائی نیازمند شرایط خاصی است. و احتمال تشکیل آنها از راه ترکیب به شیوه های گوناگون برابر صفر است:

تا کنون هیچ آزمایشیطراحی نشده است که در آن بتوانیم به همه مولکول های لازم برای تکامل شیمیایی دست یابیم. بنابراین باید مولکول ها را درجاهای مختلف ساخت و سپس آنها را به مکان دیگری برای واکنش منتقل کرد تا از عوامل مضری مانند انحلال در آب و یا تجزیه توسط نور جلوگیری شود.[132]

خلاصه این که نظریه تکامل از اثبات هریک از مراحل در سطح مولکولی عاجز است. پیشرفت های علمی هم به جای اینکه پاسخ به این سوالات را آسان کنند برپیچیدگی آنها افزوده اند بنابراین چاره ای جز کنار گذاشتن این نظریه وجود ندارد.

جای بسی شگفتی است که داعیان تکامل به این سناریو های محال باوردارند گوئی که هریک حقیقتی علمیست و به تعبیر خودشان آنها با انکار حقیقت سازگار شده اند از این رو چاره ای جزاعتقاد به امورغیر ممکن ندارند. یک زیست شناس استرالیایی به نام مایکل دنتون به این حقیقت پی برده و کتابی

تحت عنوان: تکامل، نظریه ای در چالش(Evolution: A Theory in Crisis) نوشته است وی می گوید:

ازنظر یک شخص شکاک این اندیشه که برنامه ژنی موجودات زنده (که دارای یک ونیم ملیون داده که با تعداد حروف تقریبا هزارجلد کتاب که همگی به صورت رمزهای تلگرافی نوشته شده اند برابر است ورشد و تشکیل میلیاردها سلول را درهرجاندار پیچیده فرماندهی و کنترول می کنند) از طریق یک عملیات نامنظم به وجود آمده است توهین به عقل است اما داروینیسم این اندیشه را بدون کوچکترین شکی قبول دارد![133]

تلاش دیگر داروینیسم : جهان اسید ریبونوکلئیک.

وقتی در دهه هفتاد کشف شد که گاز های موجود در جو ابتدائی زمین نمی توانسته اند اسید آمینه ها را به وجود بیاورند تکامل ضربه شدیدی خوردو بعدا روشن شد که آزمایش هایی که فوکس ومیلر در مورد جو اولیه زمین انجام دادند کاملا اشتباه بوده اند. به همین دلیل در دهه هشتاد داعیان تکامل تلاش های دیگری کردند نتیجه این تلاش ارائه سناریوی جهان اسید ریبونوکلوئیک(The RNA World) بود که براساس آن پروتئین ها در اولین مرحله تشکیل نشده اند بلکه مولکول های اسید نوکلوئیک قبل از آنها تشکیل شده اند.

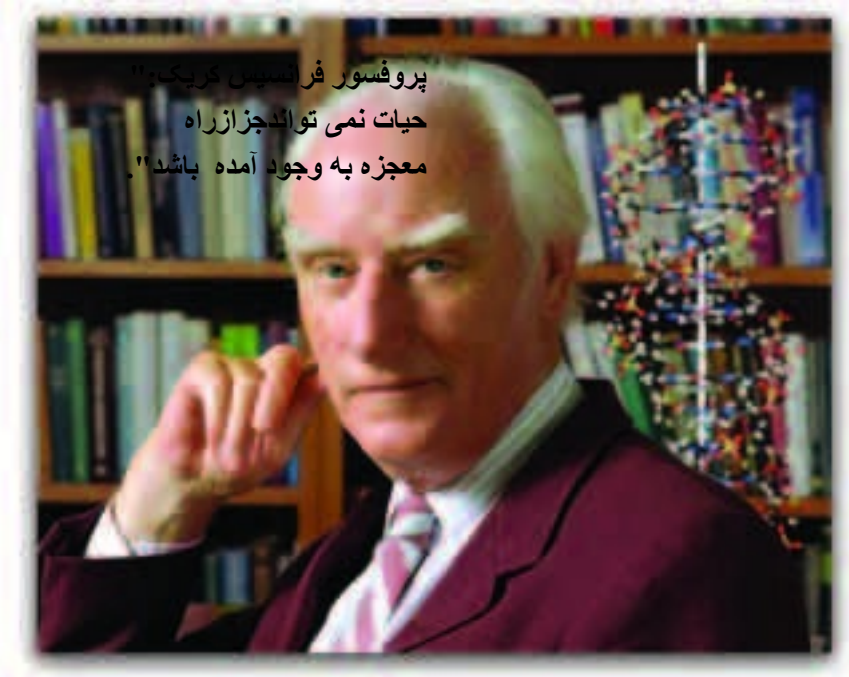

این سناریو که توسط والتر گیلبرت، شیمیدان دانشگاه هاروارد درسال 1986و بر اساس یکی از کشفیات توماس چک در مورد ریبوزوم تهیه شد می گوید میلیاردها سال قبل یک مولکول RNAکه توانایی تولید مثل داشت خود به خود به وجود آمد. بعد این مولکول در اثر عوامل خارجی شروع به تولید پروتئین کرد. از این رو لازم بود تا این اطلاعات را در مولکول دومی ذخیره کند به همین خاطر مولکول DNA به وجود آمد.
این سناریو که از زنجیره ای از غیرممکن ها تشکیل شده است نمی تواند منشا حیات را توضیح بدهد وتنها مشکل را بزرگتر کرده و سوالات بی پاسخ فراوانی را بر می انگیزد:

1.وقتی تشکیل تصادفی یکی از نوکلئوتید های RNA امکان پذیر نیست چه طور می توان تصورکرد که با چیده شدن آنها در کنار همدیگر RNA به وجود آمده باشد یک دانشمند تکاملی به نام جان هورگان ناممکن بودن تشکیل تصادفیRNA را اعتراف می کند:

هرچه بیشتر محققان مفهوم جهان RNA را مورد بررسی قرار می دهند مسایل بیشتری بروز می کند. RNA در آغاز چگونه به وجود آمد؟ وقتی در آزمایشگاه و دربهترین شرایط نمی توان RNA وترکیباتش را تولید کرد چگونه در طبیعت تولید آن ممکن است؟[134]

2.حتی اگر فرض کنیم به صورت تصادفی هم به وجود آمده باشد چگونه این اسیدریبو نوکلوئیک که تنها از زنجیره ای نوکلئوتید تشکیل شده است تصمیم گرفته است نسخه ای از خود تهیه کند و به وسیله کدام مکانیزمی از عهده این کار برآمده است؟ و نوکلئوتید های لازم برای ساختن نسخه خود را از کجا آورده است؟ دو تن ازدانشمندان تکاملی به نام های جرالد جویس و لیزالی اورگال کتابی به عنوان (In the RNA World) نوشته اند آنها در این کتاب از یاس خود از این سناریو می گویند:

"بحث در نقطه ای متمرکز شده که اصلا نمی توان از آن خارج شد... این نقطه همان ظهور سحر آمیزRNAاست که گویا توانسته است کپی خود را به وجود آورد ...از میان مخلوطی از پلی نوکلئوتید های پیچیده ظاهر می شود... این امر نه تنها برخلاف علم شیمیست بلکه فکرخوش بینانه ما را که بر اساس آن RNA مولکولیست که می تواند خود را شبیه سازی کند رد می کند.[135]

3-حتی اگر فرض کنیم اسید ریبونوکلئیک توانمندی شبیه سازی در جهان ابتدائی راداشته است و برای این کار به انواع اسیدآمینه دسترسی داشته است و همه این غیرممکن ها به طریقی ممکن شده اند هنوز هم شرایط برای تشکیل حتی یک پروتئین نا هموار است. این هم به این دلیل است که اسید ریبو نوکلئیک تنها حاوی اطلاعات ساخت ترکیبات پروتئینی است و نه خود پروتئین ها.وجود اسید آمینه برای تشکیل پروتئین کافی نیست. ماشینی را فرض کنید که به صورت خود به خود قطعاتش دور هم جمع شده و به ماشین تبدیل می شوند تنها به این دلیل که طرح آن بر روی کاغذ وجود دارد.

واضح است تا کارخانه وکارگران وجود نداشته باشند ابدا قطعات ماشیتن برروی هم چیده نخواهند شد. در کاگاه ریبوزوم هم به وسیله آنزیم های فراوانی پروتئین ها تشکیل می شوند. ریبوزوم هم یک مولکول آلی درون سلول است که خود از پروتئین تشکیل می شود. بنابراین این تصور باعث می شود که بگوییم ریبوزوم هم درآن واحد و به صورت تصادفی به وجود می آید. جاک مونود دارای جائزه نوبل بوده و یکی از مدافعان سرسخت تکامل به شمار می رود او دراین باره می گوید که تشکیل

پروتئین را به هیچ وجه نمی توان تنها با استفاده از اطلاعات موجود در داخل اسیدنوکلئیک مقدور دانست وی می گوید:

کد موجود در DNAوRNA اگر ترجمه نشود معنیش را از دست می دهد. ابزار ترجمه همزمان که مخصوص سلول هم هست از پنجاه ترکیب با مولکول های درشت تشکیل شده که آن هم به نوبه خود در DNA کد بندی شده است. ترجمه کد و انتقال آن بدون این ترکیبات امکانپذیر نیست. اما این چرخه خالی تا چه زمانی باید ادامه داشته باشد؟ تخیل این امر هم بسیار سخت است.[136]

یک زنجیره اسیدریبونوکلئیک در جهان اولیه چگونه می توانسته است این تصمیم رابگیرد؟ واز چه وسایلی برای تولید پروتئین که ساختن آن نیازمند همکاری پنجاه ذره مخصوص است استفاده می کرده است؟ داعیان تکامل جوابی برای این سوالات ندارند.

دکتر لزلی اورگل که یکی ازهمکاران استانلی میلر و فرانسیس کریک از دانشگاه سان دیگوی کالیفرنیاست در مقاله ای به نام (The Origin of Life) که در مجله (American Scientist)در اکتبر سال 1994منتشر شد می گوید:

قبلا اشاره کردیم که این سناریو می توانستروی داده باشد اگر اسید ریبو نوکلئیک دارای دو خاصیت می بود نخست: توانایی شبیه سازی بدون کمک پروتئین ها و دوم توانایی انجام هریک از گام های ساخت پروتئین.[137]

واضح است که توانایی انجام چنین عملیات های پیچیده ای از مولکولی مانند DNA تنها در قدرت تخیل داعیان تکامل می گنجد. و از سوی دیگر حقیقت های علمی ملموس به وضوح نشان می دهند که فرضیه جهان اسید ریبونوکلئیک که توجیه جدید داروینیسم برای پیدایش حیات دراثر تصادف است خرافاتی بیش نیست.

حقیقت حیات بسیار بزرگتر ازتوده ای مولکول است

بگذارید فرض کنیم همه این محال ها به وقوع پیوسته و مولکول پروتئین در محیط خشن اولیه زمین به وجود آمده باشد. ولی در حقیقت تشکیل مجرد پروتئین کافی نیست. زیرا این پروتئین می بایست هزارها و ملیون ها سال در این محیط باقی بماند تا مولکول دیگری مانند آن تولید شود و همه این ها براثر تصادف روی بدهد!! و این پروتئین ها باید همچنان در انتظار بمانند تا ملیون ها پروتئین تشکیل شود آن هم در محیطی که تحت تابش شدید اشعه فوق بنفش قراردارد و فرایند های مکانیکی شدیدی در جریان است. بعد این پروتئین ها با هم متحد شده و مولکول های تشکیل دهنده سلول را به وجود آورند.و در تمام این مدت هیچ ماده خارجی ومضری و یاسلسله پروتئین بی فائده ای دراین مولکول های تشکیل دهنده سلول دخالت نکند...بعد حتی اگر این مولکولهای آلی بتوانند به صورت متجانس وهماهنگ در کنار هم چیده شوند باید حتما همه آنزیم های ضروری را در کنار خود داشته و غشای سلولی ای به دور خود بپیچد تا محیط داخل آن از سیال خاصی پر شود که فضای ایده آل را برایش فراهم کند. حتی اگر همه این ها ازروی تصادف ایجاد شوند آیا در این توده حیات به وجود خواهد آمد؟

پاسخ این است که پژوهش ها نشان داده است برای حیات تنها اتحاد مواد ضروری کافی نیست

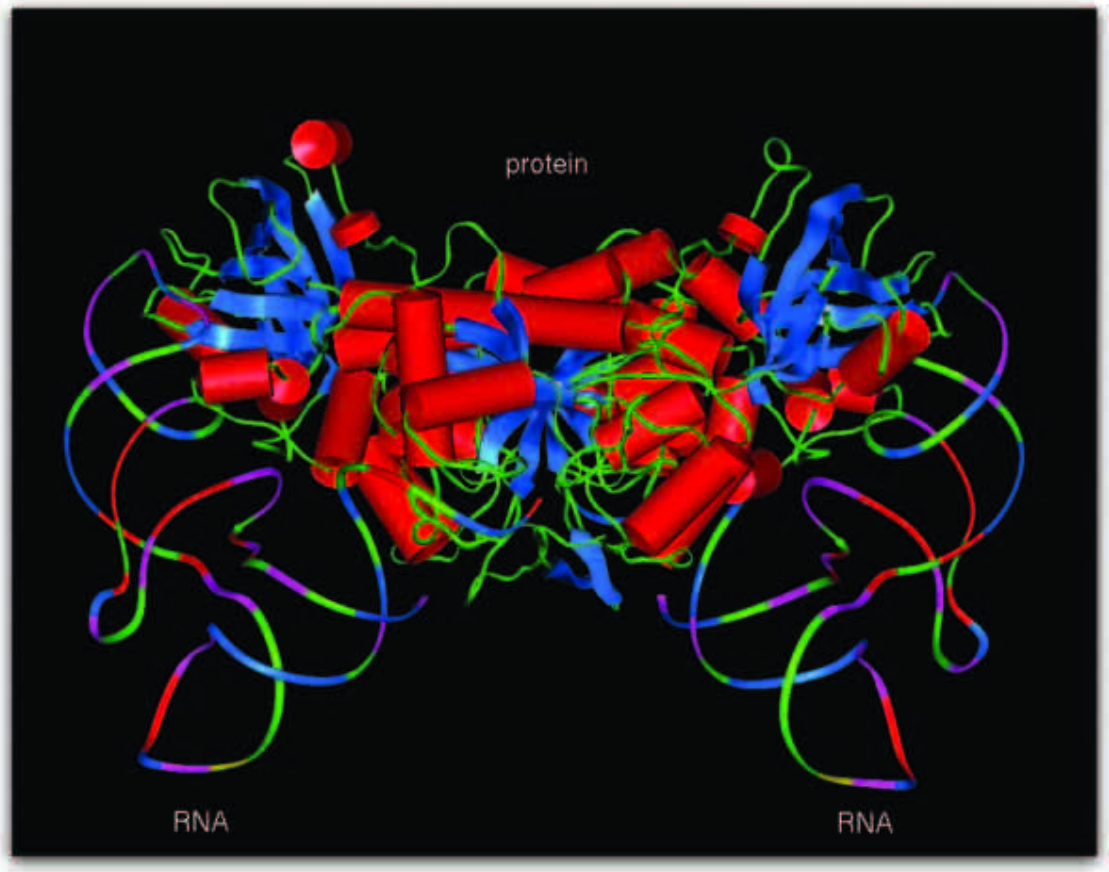
protein
RNA
RNA

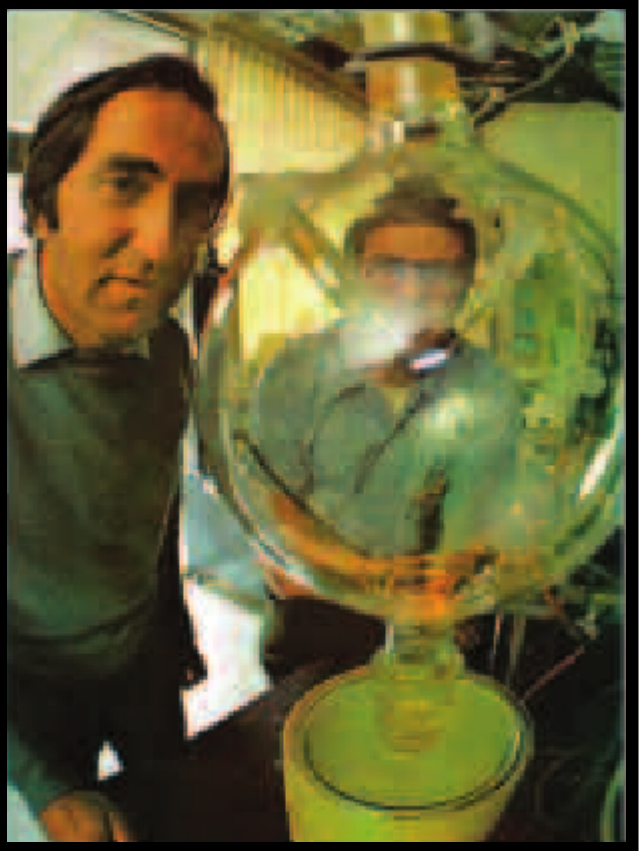

است؟در

حال حاضر بهتر است به جای پاسخگوئی متحیر و هراسان بمانیم"[3]

1. Leslie E. Orgel, "The Origin of Life on Earth", Scientific American, vol 271, October 1994, p. 78
2. John Horgan, "In the Beginning", Scientific American, vol. 264, February 1991, p. 119
Douglas R. Hofstadter, Godel, Escher, Bach: An Eternal Golden Braid, New York, Vintage Books, 1980, p.548 .3

حتی اگر همه پروتئین های لازم برای حیات را داخل یک لوله آزمایشگاه بگذاریم یک سلول زنده به وجود نخواهد آمد. همه تلاش هایی که دراین زمینه انجام گرفته با شکست مواجه شده است و همه آزمایش ها ومشاهدات بیانگر آنند که حیات فقط از حیات به وجود می آید. و این که حیات از موجودات غیر زنده ای به وجود بیاید فقط در آرزوهای داعیان تکامل می گنجد.

به همین دلیل اولین حیات در کره زمین هم باید ازموجود زنده ای به وجود آمده باشد واین از همان معنای اسم حی خداوند سرچشمه گرفته است زیرا حیات فقط با مشیت او ادامه و خاتمه می یابد. تکامل تنها در تفسیر پیدایش حیات خطا نکرد بلکه در تفسیر چگونگی تشکیل مواد لازم برای حیات و اتحاد آنها با یکدیگر نیز مرتکب اشتباه شد.

چاندرا کراماسنگی حقیقتی را که با آن مواجه شده است این گونه بیان می کند:

"از آن زمان که به عنوان یک دانشمند تربیت می شدم. مغزم در معرض شستشوی شدیدی قرار گرفت تا اعتقاد پیدا کنم که علوم نمی تواند به هیچ وجهی خلقت را تایید کند بنابراین لازم بود تا این فکربه طرز دردناکی ریشه کن شود. در حال حاضر هم دلیلی عقلی نمی یابم که نظریه ایمان به خدا را رد کند. ما عادت کرده ایم فکرمان باز باشد و الان با همین فکر باز به این درک رسیدهایم که تنها جواب منطقی برای حیات،خلقت است نه این سیر بی نظم و بی هدف.[138]

در فصل قبل دیدیم که تشکیل حیات از راه تصادف غیر ممکن است. اما بیایید فرض کنیم همه این محال ها ممکن شده اند: فرض می کنیم سلولی در ملیون ها سال قبل به همه آن چیزهایی که برای حیات لازم داشته است دست یافته باشد وبه طریقی به حیات رسیده است. با فرض همه این ها بازهم نظریه تکامل فرو می پاشد: چون اگر این سلول برای مدتی هم زنده باشد سرنوشتی جزمرگ ندارد و با مرگ آن چیزی به نام حیات باقی نخواهد ماند و همه چیز به نقطه اول بر می گردد و امکان تولید مثل نمی یابد و بعد از مرگ خود نسلی برجا نمی گذارد.

سیستم وراثت تنها شامل یک زنجیره DNA نمی شود بلکه باید ترکیبات زیر در محیط باشند:آنزیم هایی که بتوانند کد DNA را بخوانند و اسید نوکلئیک ناقل RNA که بعد از خواندن این کد تولید می شود،ریبوزوم که مطابق با این کدبه RNAمی چسبد تا شروع به تکثیر کند و اسید نوکلئیک مبدلRNA که این اسیدهای آمینه را به ریبوزوم تبدیل می کند تا در عملیات تکثیر مورد استفاده قرار دهد و آنزیم های پیچیده ای که بتوانند عملیات های واسطه گرانه زیادی را انجام دهند. چنین فضائی تنها می تواند درمکانی ایزوله و کاملا تحت کنترول مانند سلول به وجود بیاید که تمامی مواد خام لازم و انرژی های مطلوب برای این کار در آن وجود دارد.

بنابراین مواد آلی تنها زمانی می توانند تکثیر شوند که به صورت سلولی کامل با همه اعضایش در آمده باشند. این سلول هم باید در محیط مناسبی قرار داشته که بتواند با آن ماده و انرژی تبادل کند. این به عبارت دیگر به این معناست که سلول اولین باربا همه ترکیباتش به یکباره ظاهر شده است.

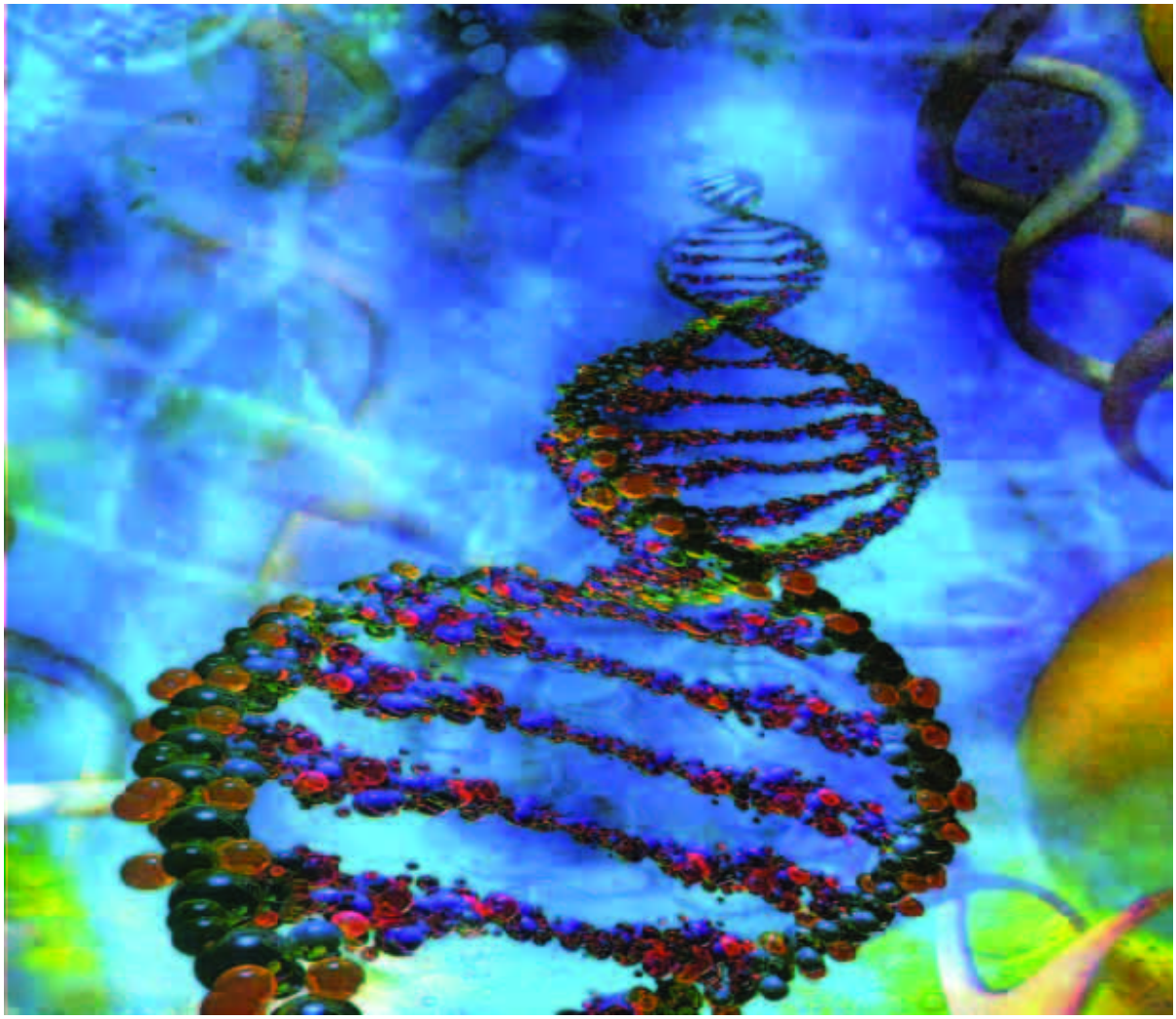

خرافات سیستم باز

خرافت نظریه بی نظمی

The Mystery of Life's Origin

1. Jeremy Rifkin, Entropy: A New World View, New York, Viking Press, 1980, p.6
2. J. H. Rush, the Dawn of Life, New York, Signet, 1962, p 35
3. Roger Lewin, “A Downward Slope to Greater Diversity”, Science, vol. 217, 24.9.1982, p. 1239
4. George P. Stravropoulos, “The Frontiers and Limits of Science”, American Scientist, vol. 65, November-December 1977, p.674
5. Jeremy Rifkin, Entropy: A New World View, p.55
6. For further info, see: Stephen C. Meyer, “The Origin of Life and the Death of Materialism”, 1. Jeremy Rifkin, Entropy: A New World View, New York, Viking Press, 1980, p.6
2. J. H. Rush, The Dawn of Life, New York, Signet, 1962, p 35
3. Roger Lewin, “A Downward Slope to Greater Diversity”, Science, vol. 217, 24.9.1982, p. 1239
4. George P. Stravropoulos, “The Frontiers and Limits of Science”, American Scientist, vol. 65, November-December 1977, p.674
5. Jeremy Rifkin, Entropy: A New World View, p.55
6. For further info, see: Stephen C. Meyer, “The Origin of Life and the Death of Materialism”, The Intercollegiate Review, 32, No. 2, Spring 1996
7. Charles B. Thaxton, Walter L. Bradley & Roger L. Olsen, The Mystery of Life’s Origin: Reassessing Current Theories, 4. edition, Dallas, 1992. chapter 9, p. 134
8. Ilya Prigogine, Isabelle Stengers, Order Out of Chaos, New York, Bantam Books, 1984, p. 175
9. Robert Shapiro, Origins: A Sceptics Guide to the Creation of Life on Earth, Summit Books, New York: 1986, p. 207The Intercollegiate Review, 32, No. 2, Spring 1996
7. Charles B. Thaxton, Walter L. Bradley & Roger L. Olsen, The Mystery of Life’s Origin: Reassessing Current Theories, 4. edition, Dallas, 1992. chapter 9, p. 134
8. Ilya Prigogine, Isabelle Stengers, Order Out of Chaos, New York, Bantam Books, 1984, p. 175
9. Robert Shapiro, Origins: A Sceptics Guide to the Creation of Life on Earth, Summit Books, New York: 1986, p. 207

فصل یازدهم

طراحی تصادفی وجود ندارد

به وجود آمدن یک ترکیب پیچیده آن هم به طور ناگهانی چه معنایی می تواند داشته باشد؟

برای پاسخ به این سوال مثالی می زنیم: بیایید تا سلول را از لحاظ پیچیدگی به اتومبیل پیشرفته ای تشبیه کنیم(اما در واقع سلول ازپیشرفته ترین ماشین ها هم پیشرفته تر است) حالا تصورکنید روزی به جنگلی می روید که هیچ انسانی به آنجا پانگذاشته است ناگهان دربین شاخ و برگ درختان یک ماشین آخرین مدل پیدا می کنید. آیا اولین چیزی که به نظرتان می رسد این است که مواد موجود در جنگل در طول ملیون ها سال به هم ترکیب شده و آن ماشین را به وجود آورده است؟ چون مواد خام ماشین عبارتند از آهن و پلاستیک و... که بالاخره از خاک و مشتقات آن به وجود آمده اند.آیا فکر می کنید این مواد به طور تصادفی استخراج و در کنار هم چیده شده اند تا ماشین را به وجود بیاورند؟

بی شک هر انسانی که بهره ای از عقل سالم برده باشد می داند که ماشین محصول یک طراحی هوشیارانه است یعنی ساخت کارخانه ایست و از وجود آن در جنگل تعجب خواهد کرد. زیرا پیدایش ترکیب پیچیده ای مانند ماشین به طور ناگهانی و بدون هیچ عیب و نقصی دال برساخت آن از سوی یک اراده هوشیار وآگاه است. بنابراین ترکیب پیچیده تری مانند سلول یقینا ساخته قدرتی آگاه ترو داناتر یعنی خداوند متعالاست.

داعیان تکامل هم با این باور که تصادف می تواند طراحی دقیقی را به وجود بیاورد کل علم و دانش را زیر سوال می برند. از جمله دانشمندان معروفی که به صراحت این امر را بیان کرده اند جانورشناس فرانسوی پیر گراسیه است او سابقا رئیس دانشگاه علوم فرانسه بود. علیرغم اینکه گراسیه یک ماتریالیست است اعتقاد دارد که نظریه داروین نمی تواند پیدایش حیات را توجیه کند ودر باره منطق تصادف که اساس داروینیسم است می گوید:

اعتقاد به وجود جهش هایی برای فراهم نمودن هر آنچه که حیوان یا گیاه به آن نیاز دارد بسیار مشکل است داروینیسم پا را از اینفراتر گذاشته می گوید که برای تکامل حیوان باید هزاران هزار جهش صورت بگیرد. یعنی باید معجزات به امور عادی تبدیل شوند وحوادثی روی بدهند که بسیار از واقعیت دورند تخیل جرم نیست اما نباید علم را بیالاید.[139]

او مفهوم تصادف نزد داعیان تکامل را این گونه توصیف می کند: تصادف در زیر پوشش الحاد به خدایی تبدیل شده و پرستیده می شود.[140]

تباهی فکر ومنطق داعیان تکامل فقط نتیجه این است که آنها از تصادف برای خود خدایی ساخته اند خداوند متعال در قرآن کسانی را که غیر از او مخلوقات دیگری را می پرستند فاقد توانایی تشخیص عقلی معرفی می کند:

سوره اعراف آیه 179

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لاَّ يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لاَّ يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لاَّ يَسْمَعُونَ بِهَا أُوْلَئِكَ كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُوْلَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴿١٧٩﴾

و در حقیقت بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریدهایم [چرا که] دلهایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمیکنند و چشمانی دارند که با آنها نمیبینند و گوشهایی دارند که با آنها نمیشنوند آنان همانند چهارپایان بلکه گمراهترند [آری] آنها همان غافلماندگانند (۱۷۹)

چشم انداز داروین

علاوه بر همه دلایل علمی ای که تاکنون بیان کردیم بیایید تا با مثال ساده ای که حتی کودکان هم می توانند آن را بفهمند پوچی این نظریه را نشان دهیم.

تکامل گمان می کند حیات در اثر تصادف به وجود آمده است بنابراین ذرات غیر زنده با هم ترکیب شده و سلول را به وجود آوردند وسلول ها به هم پیوستند و جانداران را به وجود آوردند جانورانا تکامل یافتند و به انسان تبدیل شدند.

اگر ما همه عناصر لازم برای تشکیل موجود زنده اعم از کربون و نیتروژن و فسفور و پتاسیم را جمع کنیم تنها توده ای ماده بی استفاده خواهیم داشت. هر نوع واکنشی براین مواد انجام دهیم باز هم به موجود زنده ای تبدیل نخواهند شد.

به داعیان تکامل پیشنهاد می کنیم بشکه های بزرگی فراهم کرده و آنها را از مواد لازم برای تشکیل موجودات زنده پر کنند. و حتی موادی را که درشرایط طبیعی وجود ندارد اما در بدن جانداران یافت می شوند را نیز به این مواد بیفزایند. وهرچه قدر پروتئین هم که احتمال تشکیل هر مولکول آنها به طور تصادفی 10^{-950} است اضافه کنند این مواد را با هم مخلوط کرده و در کنترول شده ترین شرایط و با مدرن ترین تجهیزات و تحت نظر بزرگترین دانشمندان این مواد را نگاه دارند. آنها آزادند که مخلوط را تحت هر شرایطی از قبیل دما و فشار و رطوبت و.. قرار دهندو هر چه قدر هم می خواهند به آن زمان بدهند.

هر چه قدر هم این کار را انجام بدهند باز از این معجون انسانی بیرون نخواهد امد. و هیچ کدام از جانداران اعم از میمون، زرافه، شیر، زنبور عسل، ماهی، در خت خرما، موز، پرتقال، سیب، انجیرف زیتون، انگورو.. به وجود نخواهد آمد وحتی یک سلول از آن تشکیل نمی شود.

خلاصه بحث این است که ذرات بی جان نمی توانند موجودات زنده را به وجود آورند و نمی توانند تصمیم بگیرند این سلول به دو عدد تکثیر شود و تصمیمات دیگری را بگیرند تا اینکه دانشمندانی به وجود آیند که میکروسکوپ الکترونی بسازند تا به وسیله آن ترکیب سلول های جسم خود را مطالعه کنند. ماده توده ای غیر آگاه و فاقد حیات است و در آن حیاتی به وجود نمی آید مگر به واسطه قدرت خداوند بزرگ.

ولی نظریه تکامل که عکس این را ادعا می کند بیش از یک سفسطه نیست و با کمی تفکر در گمان های داعیان تکامل این حقیقت را روشن می کند.

اگر داروینیست ها حجم زیادی از همه مواد لازم برای تشکیل بدن موجودات را با هم مخلوط کنند و بعد آن را تحت هر شرایطی که می خواهندنگاه دارند آن را حرارت دهند یا سرد کنند و یا حتی داخل آن طوفانی مصنوعی بسازند و حتی میلیاردها سال به آن وقت بدهند باز هم نمی توانند سلولی به وجود بیاورند چه رسد به پروانه، اسب ، شیر و سایر موجودات. چه رسد به این که انسان صاحب اندیشه و اختراع را به وجود بیاورند.

امکانات موجود در چشم وگوش

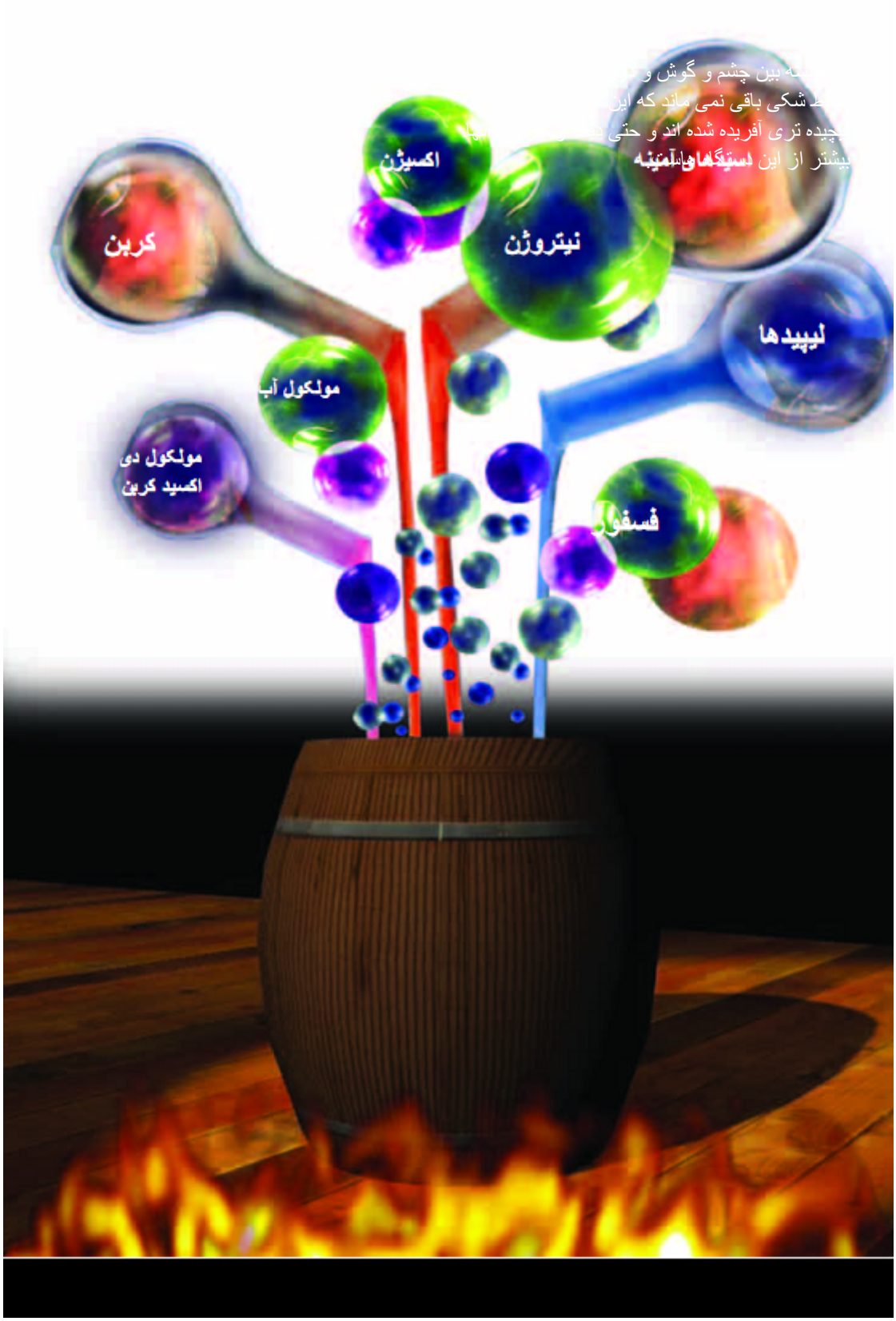
اکسیژن
کربن
نیتروژن
لیپیدها
مولکول آب
مولکول دی
اکسید کربن
فسفو

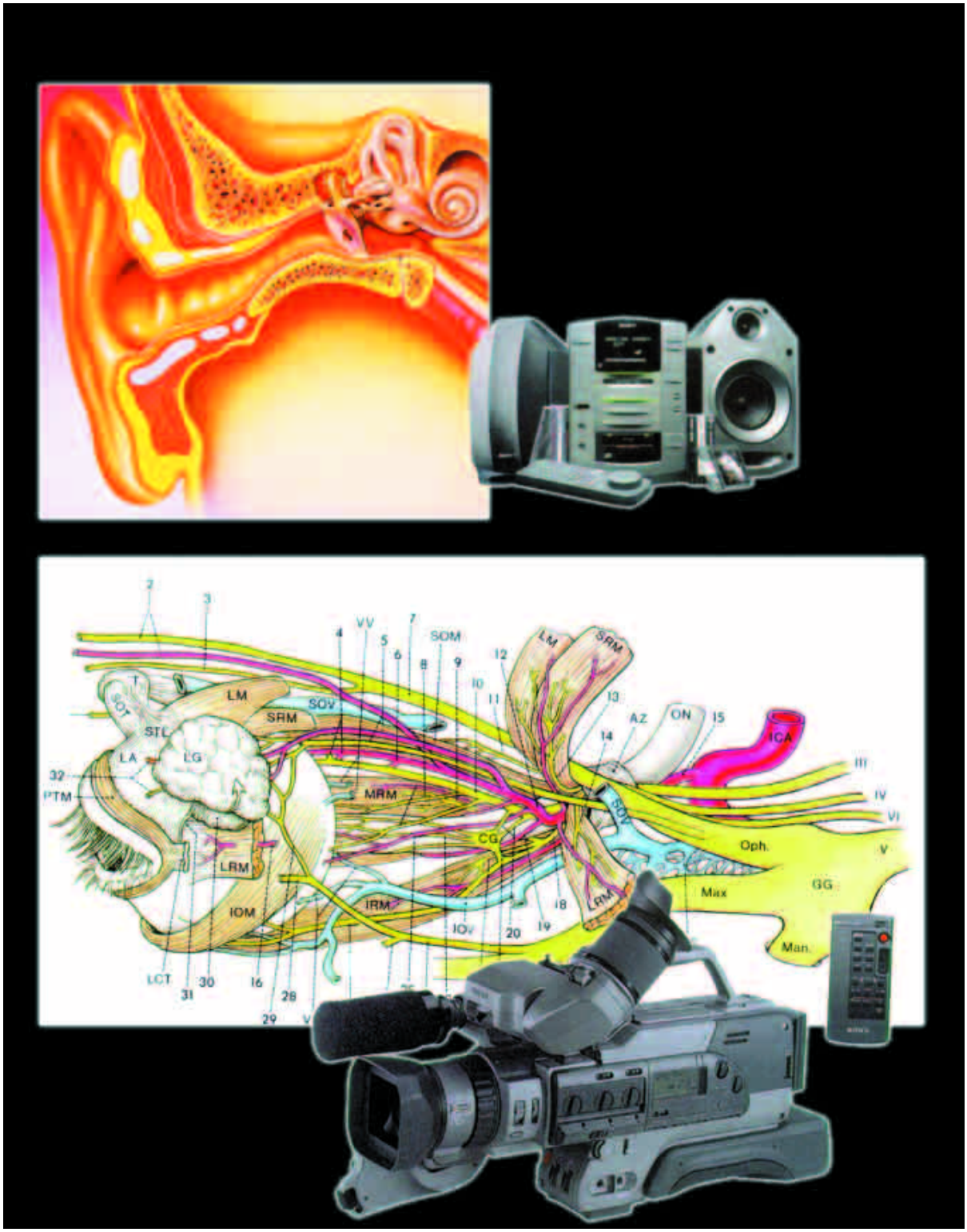

فناوری و امکانات موجود درچشم و گوش

یکی دیگر از موضوعاتی که نظریه داروین نمی تواند توجیهی برای آن بیاورد چگونگی احساس در چشم وگوش است قبل از اینکه وارد بحث چشم شویم لازم است به این سوال پاسخ دهیم که چگونه می

بینیم؟ نور منعکس شده از اجسام به شبکیه که در انتهای چشم قرار دارد می تابد. سلول های موجود در شبکیه این پرتوها را به کدهای الکتریکی تبدیل می کنند. سپس اعصاب این کد ها را به قسمتی در انتهای مغز که مرکز ببینایی نامیده شده است منتقل می کنند. بعد از سلسله ای عملیات این کدها به تصویری تبدیل می شود که می بینیم. و اینک بعد از اینکه این اطلاعات فنی را ارایه کردیم بیایید کمی به این موضوع بیاندیشیم.

مغز در جای تاریکی قرار دارد همین طور مرکز دیدن و اصلا هیچ نوری به آن وارد نمی شود اما در داخل این تاریکی شما جهان در خشانی را می بینید.

این رویت به حدی واضح است که قرن بیستم با همه امکانات و فناوری هایش نتوانسته است مانند آن را به وجود بیاورد.

کمی به این کتاب، دو دستی که آن را گرفته و یا به اطراف نگاه کنید آیا چنین وضوح و کیفیت دیدی را در بهترین تلویزیون ها یا مانیتور ها دیده آید. آنجه می بینید تصویری شفاف و سه بعدی است. مهندسین بیش از صد سال است که می کوشند تا چنین دیدی را ایجاد کنند برای این کار کارخانه های بزرگ ساخته و آن را به انواع تجهیزات مجهز کرده اند و پژوهش های زیادی به انجام رسانده اند اما باز هم تلویزیون ها کیفیتشان به دید طبیعی انسان نمی رسد از این ها گذشته تصویر آنها سه بعدی است. ولی چشم ما اشیا را به صورت سه بعدی می بیند و حتی عمق آنها را هم تشخیص می دهد. تصویر تلویزیون ها تلخ است اما آیا در چشمان شما تلخی وجود دارد؟

ده ها هزار مهندس در طول بیش از صد سال کوشیدند تا تصویری سه بعدی به وجود آورند اما نتوانستند . درست است توانستند که تلویزیون هایی به وجود آورند که تصاویر را به صورت سه بعدی نمایش می دهند اما شما فقط با عینک های خاصی می توانید آن را ببینید. وجه پشتی تصویر تلخ و وجه جلویی آن همانند دیوار صاف است. و نقصی در آن وجود دارد چه در ابزار تصویربرداری و چه در خود تصویر به وجود آمده.

این شفافیت در تصویر را داعیان تکامل باز هم به تصادف نسبت می دهند. و اگر ما به آنها بگوییم که تلویزیون موجود در خانه اشان از روی تصادف به وجود آمده چه خواهد گفت؟ و چگونه ذرات می توانند کار را بکنند که هزاران شخص نتوانسته اند انجام دهند.

ده ها هزار مهندس مدتهاست که می کوشند با تمام امکانات موجود تصویری شفاف بسازند اما غیر از تلویزیون های موجود به چیزی دست نیافته اند.

اگر ابزار های تصویر برداری که بسیار ابتدائی هستند نمی توانند از روی تصادف به وجود آمده باشند پس چشم و تصویر ایجاد شده در آن به طریقه الاولی نمی تواند از راه تصادف به وجود آمده باشد. چشم طراحی ای بسیار پیچیده تر از تلویزیون را می طلبد و این شفافیت، طراحی و تصویر چیزی غیر از آفرینش خداوند نمی تواند باشد.

این امر در مورد گوش هم صحت دارد گوش خارجی از طریق لاله گوش امواج صوتی موجود در محیط را جمع آوری می کند و آن را به گوش میانی می فرستد. گوش میانی هم به نوبه خود لرزش های صوتی را تقویت کرده و آنها را به گوش داخلی می فرستد. گوش داخلی این لرزش ها را به کد

های الکتریکی تبدیل و به سوی مغز روانه می کند و سرانجام عمل شنیدن در مغز در قسمت مربوط به آن صورت می گیرد.

و اما اگر دستگاه حساسی را در مغز کار برای مقایسه میزان سرو صدا با جهان بیرون آن کار بگذارند خواهیم فهمید که آرامش کامل بر مغز حکم فرماست.

بیایید بار دیگر به مقایسه فناوری انسان در شنیدن و با آنجه که در مغز و گوش انسان وجود دارد بپردازیم. انسان سال هاست می کوشد صدا را با همان کیفیت موجود در طبیعت ضبط و صادر کند. این تلاش ها به اختراع دستگاه های ضبط صوت و دستگاه های بسیار حساس صوتی انجامیده است. اما با این وجود کیفیت این دستگاه ها هنوز هم به کیفیت صدایی که گوش می شنود نرسیده است. به پیشرفته ترین دستگاه های ضبط صوت بنگرید. آنها در هنگام ضبط صدا حتما باید مقداری از آن را از دست بدهند وگرنه قبل از شنیدن آن صدای گوش خراشی به شنیده می شود.اما صداهایی که حاصل فناوری موجود در گوش انسان هستند شفاف، بی نظیر و کاملند این صداها برخلاف اصوات حاصل از دستگاه های ضبط ساخته انسان همراه با پارازیت و یاخشخش نیستند. این حالت از آغاز خلقت آدمی تغییری نیافته است.

خلاصه: صدایی که می شنویم و تصویری که می بینیم دارای کیفیتی بسیار برتر از مدرن ترین دستاورد های بشری می باشد. حال که امکان ندارد دستگاه های ضبط و پخش صوت و تصویربه صورت تصادفی به وجود آمده باشند چگونه سیستم های پیشرفته تر از آنها می تواند حاصل تصادف کور باشند.

دقت طراحی چشم و گوش که تنها دو اندام از جسم پیچیده بشر را تشکیل می دهند همانند سایر موجودات زنده دلیلی بر خلقت و قدرت شخصی است که آن را به وجود آورده است.

به این دلیل به بحث و بررسی چشم و گوش پرداختیم که داعیان تکامل توانایی درک آفرینش را ندارند و اگر انتظار دارید آنها بتوانند به نحوی پیدایش این دو سیستم را برای شما توجیه کنند هرگز توضیحی منطقی از آنها نخواهید شنید. حتی خود داروین که از طراحی بی نظیر جانداران در شگفت بود به عجز خود در این زمینه اعتراف می کند. او در نامه ای که در تاریخ 3 آوریل سال 1860 نوشته است این گونه می گوید: اندیشیدن به چشم از شور وهیجان من نسبت به تکامل می کاهد![141]

فصل یازدهم

نظریه تکامل دارای جادویی ترین تاثیر در تاریخ جهان بوده است.

هر خردمندی که قبل از به کارانداختن عقل تحت تاثیر ایدئولوژی خاصی قضاوت نکند به آسانی در می یابد که نظریه تکامل چیزی جز یک گمان محال نیست و از خرافات موجود در جوامع دور از علم تاثیرپذیرفته است.

کسانی که به نظریه تکامل باور دارند در واقع معتقدند که اساتید اندیشمند و مخترع، دانشجویان ودانشمندانی مانند انیشتین، هنرمندانی مانند فرانک سیناترا وچارلتون هستون و موجودات ظریفی مانند آهو و گل میخک به مرور زمان از توده ای مولکول و مواد بی جان سر بر می آورند. به ویژه این که کسانی که به این نظریه ایمان دارند خود بهره ای از علم و فرهنگ برده اند. از این رو تعبیر" جادویی ترین تاثیر" به جاست. چون در تاریخ جهان هیچ اعتقادی تا به این حد انسان ها را از تفکر و منطق دور نکرده است و پرده ای به این ضخامت بر چشمانشان نیفکنده که مانع از دیدن حقیقتی به این روشنی شود.این باور نیز به اندازه پرستش توتم در قبایل آفریقایی، عبادت خورشید در قوم سبا، عبادت بت ها در قوم حضرت ابراهیم(ع) و عبادت گوساله طلایی در میان قوم موسی(ع) دور از عقل است . خداوند در قرآن در مورد انسان هایی سخن گفته است که توانایی فکرکردن را از دست می دهند و نمی توانند حقایق را ببینند. به عنوان مثال:

بقره6-7

أَلَمْ يَرَوْاْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ مَّكَّنَّاهُمْ فِي الأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّن لَّكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاء عَلَيْهِم مِّدْرَارًا وَجَعَلْنَا الأَنْهَارَ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُم بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِن بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ ﴿٦﴾

آیا ندیدهاند که پیش از آنان چه بسیار امتها را هلاك کردیم [امتهایی که] در زمین به آنان امکاناتی دادیم که برای شما آن امکانات را فراهم نکردهایم و [بارانهای] آسمان را پی در پی بر آنان فرو فرستادیم و رودبارها از زیر [شهرهای] آنان روان ساختیم پس ایشان را به [سزای] گناهانشان هلاك کردیم و پس از آنان نسلهای دیگری پدید آوردیم (۶)

وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُواْ إِنْ هَذَا إِلاَّ سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧﴾

و اگر مکتوبی نوشته بر کاغذ بر تو نازل میکردیم و آنان آن را با دستهای خود لمس میکردند قطعا کافران میگفتند این [چیزی] جز سحر آشکار نیست (۷)

اعراف179

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لاَّ يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لاَّ يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لاَّ يَسْمَعُونَ بِهَا أُوْلَئِكَ كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُوْلَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴿١٧٩﴾

و در حقیقت بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریدهایم [چرا که] دلهایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمیکنند و چشمانی دارند که با آنها نمیبینند و گوشهایی دارند که با آنها نمیشنوند آنان همانند چهارپایان بلکه گمراهترند [آری] آنها همان غافلماندگانند (۱۷۹)

خداوند در سوره حجر می فرماید که برخی از انسان ها آنگونه سحر شده اند که حتی در صورت دیدن معجزات روشن ایمان نمی آورند.

حجر14-15

وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّواْ فِيهِ يَعْرُجُونَ ﴿١٤﴾

و اگر دری از آسمان بر آنان میگشودیم که همواره از آن بالا میرفتند (۱۴)

لَقَالُواْ إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ ﴿١٥﴾

قطعا میگفتند در حقیقت ما چشمبندی شدهایم بلکه ما مردمی هستیم که افسون شدهایم (۱۵)

جادوی تکامل هم بیش از 150 سال است که انسان های بسیار زیادی را گرفتارکرده است به نحویکه نمی توانند حقایق را دریابندوقدرت تفکر آنها را سلب کرده و سناریوهای باورنکردنی را به آنها قبولانده است. امروزه انسان ها براین باورند که ذرات نا آگاه می توانند تصمیم بگیرند و باعث به وجود آمدن جهانی با این نظم وهماهنگی شوند و کره زمین را که از هر لحاظ برای حیات مناسب است به وجود آورند و موجودات زنده ای را که به سیستم های پیشرفته خارج از تصور انسان مجهزند ایجاد کنند. بنابراین تنها تعبیر در خور این امر همان سحر و افسون است.

ما امروزه اعتقادات کسانی را که در روزگاران دور تمساح ها را می پرستیده اند سخیف می دانیم آیندگان داروینیسم را همین اندازه عجیب خواهند دانست زیرا براساس این نظریه ذرات جامد بی احساس براساس تصادف جانداران را به وجود آورده اند.

خداوند متعال در سرگذشت موسی(ع) و فرعون از کسانی سخن می گوید که با تاثیر از بینش ملحدانه برای تاثیر بر مردم از سحر وجادو استفاده می کردند. وقتی موسی(ع) رسالت خود را به فرعون ابلاغ کرد از اوخواست تا در ملا عام با ساحران وی مقابله کند.حضرت موسی از جادوگران خواست تا مهارت های خود را به نمایش بگذارند. او سپس برهان خود را ارایه و نتیجه سحر آنها را به کلی باطل کرد خداوند از این امر با تعبیر تلقف ما یافکون یاد می کند.

این داستان در آیات 116تا119 سوره اعراف آمده است.

امروزه نیز داروینیست ها با نیروی سحرآمیزی افکارعمومی جهان را درپوشش علم فریفته اند اما اگر از افکار پوچ خود دست برندارند رسوا خواهند شدو تاثیر سحر آنها به کلی ازبین می رود.

مالکوم موگریج(Malcom Muggeridge) فیلسوف ملحدی بود که تا شصت سالگی تحت تاثیر نظریه داروین قرار داشت اما سرانجام متوجه شد که آیندگان در باره این نظریه چگونه خواهند اندیشید. وی می گوید:

" من خودم به این درک رسیدم که در کتاب های تاریخ تکامل را مورد تمسخر قرار خواهند داد و نسل آینده با شگفتی به پذیرش ساده لوحانه این نظریه از هم گسیخته خواهد نگریست."[142]

این آینده بسیار نزدیک است و بشریت به زودی خواهد فهمید که تصادف خدا نیست و تکامل بزرگترین نیرنگ وجادوی تاریخ بوده است. مردم به سرعت از دام این سحر رها شده و با تعجب می اندیشند که چگونه آنها فریب آن را خورده بودند.

فصل دوازدهم

فروپاشی تکامل در برابر حقایق

در فصل های گذشته به بحث و بررسی پوچی نظریه تکامل از دیدگاه فسیل شناسی و زیست شناسی مولکولی پرداختیم . در این فصل قصد داریم تعدادی از مظاهر و مفاهیم بیولوژیکی را که طرفداران تکامل برای دفاع از نظریه اشان ارایه می دهند بررسی می کنیم. این مفاهیم از آنجهت مهمند که نشان می دهند داعیان تکامل برای دفاع از نظریه خود به داده ها و دلایل علمی استناد نمی کنند. و همچنین نشان می دهد که آنها برای ترویج اعتقادات خود به جعل و دروغ هم پناه می برند.

تنوع و انواع

تنوع(variation) یکی از اصطلاحات علم وراثت است و به یک پدیده وراثتی اطلاق می گردد که افراد را در نژاد خاصی قرار می دهد و یا بین راسته ها و افراد تمایز قرار می دهد. همه انسان های روی زمین دارای اطلاعات وراثتی یکسانی هستند ولی با این وجود رنگ چشم بعضی ها آبی، وموی برخی دیگر قرمز، و بعضی ها بینی دراز و برخی هم قامتی کوتاه دارند... این ها براساس احتمال این اطلاعات وراثتی هستند.

داعیان تکامل از تفاوت های افراد یک نژاد سوء استفاده کرده و آن را دستاویزنظریه خود قرار می دهند. این درحالیست که تنوع هیچ ارتباطی به ارتقاء ندارد. تنوع تنها حاصل جفت شدن اطلاعات وراثتی موجود است و هیچ اطلاعات جدیدی به آنها نمی افزاید.

تنوع فقط در دامنه اطلاعات وراثتی صورت می گیرد. این دامنه در در علم وراثت" حوض وراثت " می نامند. همه ویژگی های موجود در حوض وراثتی نژاد خاصی این امکان را دارند در اثر تنوع به اشکال مختلفی بروز کنند. به همین دلیل در اثر تنوع امکان دارد در بین خزندگان گونه ای با دم درازتر و پاهای کوتاه تر به وجود بیاید. اما این قابلیت هر گز نمی تواند با افزودن بال و پر آنها را به پرنده تبدیل کند. نظیر این گونه تغییر را تنها با افزودن اطلاعات جدید به حوض وراثت می توان انجام داد که تنوع فاقد این توانمندیست.

داروین وقتی نظریه اش را اعلام کرد فکر نمی کرد تنوع این محدودیت را داشته باشد او در سال1844 در مقاله ای گفت.

بسیاری از نویسندگان فکر می کنند تنوع موجود در طبیعت محدودیت دارد. ولی من برای این ادعا دلیلی نمی بینم[143] و در کتاب" منشا گونه ها" مثال های زیادی از تنوع را به عنوان بزرگترین مدرک برای نظریه خود برشمرده است.

مثلا او فکر می کرد که پرورش دهندگان گاو که نژاد های گوناگون گاو را با هم در می آمیزند تا بتوانند گاوهای شیرده تری را به وجود آورند سرانجام گاو را به گونه دیگری تبدیل می کنند. مثالی که

در زیر نام می بریم و آن را در کتاب مذکور بیان کرده است می تواند به بهترین وجهی نشان بدهد که داروین واقعا معتقد بود که تنوع محدودیتی ندارد.

اصلا بعید نیست با ارتباط روزافزون خرس ها با آب پوزه آنها بزرگو بزرگتر شود و در نهایت موجود عظیم الجثه ای شبیه به ماهی به وجود آید. [144]

دلیل اینکه داروین این مثال عجیب و غریب را آورده است اطلاعات اندکی بود که در زمان حیات وی وجود داشت. ولی دانش در قرن بیستم اصلی را به نام اصل ثبوت اطلاعات وراثتی کشف کرد. این هم در نتیجه آزمایش هایی است که بر روی موجودات زنده انجام شد. این اصل نشان داد که همه تلاش هایی که برای تولید گونه های جدید صورت می گیرد با شکست مواجه می شود.

داروین در مورد گونه ها دو مفهوم را با هم اشتباه گرفته بود:تغییرات داخل یک گونه و تشکیل یک گونه جدید. به عنوان مثال او با ملاحظه تفاوت بین نژاد های سگ این نتیجه را گرفته است که روزی سگ به گونه جدیدی تبدیل خواهد شد. حتی امروزه نیز متفکران تکامل تلاش می کنند تفاوت ها بین نژادهای جانور خاصی را نوعی تکامل تلقی کنند.

تغییراتی که در گونه ها به وجود می آید تکامل به حساب نمی آید

همین طور ثابت شده است که نژاد های جانداران حدود مشخصی دارند وبه هیچ وجه نمی توانند از آن تخطی کنند. به همین دلیل محال است پرورش دهندگان گاو برخلاف آنچه داروین فکر می کرد از راه به هم آمیختن نژاد های مختلف آن گونه جدیدی به وجود آورند.

نورمان ماکبث کتابی به نام "بازسازی محاکمه داروین" دارد او در این کتاب می گوید: جوهر مساله در این است که آیا گونه ها بدون محدودین متنوع می شوند. به نظر می رسد گونه ها ثابت باشند. همه ما از یاس پرورش دهندگانی شنیده ایم که به نقطه ای رسیده و نمی توانند از آن تجاوز کنند و در یافته اند که جانوران و گیاهان بعد از چند نسل به نقطه شروع خود می رسند با وجود گذشت دو سه قرن آنها به گل های رز آبی یا شقایق های نعمانی سیاه دست نیافته اند.[145]

لوتر پیربانک یکی از با کفایت ترین متخصصان پرورش نیز به این حقیقت رسیده و گفته است که: تکامل موجود در موجودات حدو حدودی دارد و از قانون خاصی تبعیت می کنند.[146] دانشمندی دانمارکی به نام جانسون می گوید:

تنوعی که داروین و والاس بر روی آن تاکید کرده اند در عمل تا نقطه ای ادامه می یابد که از آن فراتر نمی تواند برود. بنابراین این تنوع راز تکامل پیوسته نیست.[147]

گنجشک "دُوری" که داروین در جزایر گالاپاگوس دیده نیز نمونه ای از این تنوع است و دلیلی بر وجود تکامل یا جهش در این پرنده وجود ندارد. مشاهداتی که در سال های اخیر بر روی این پرنده انجام گرفته برخلاف فرضیه ای که داروین در نظریه اش بیان کرده بودهیچ تغییر بزرگ و نامحدودی در آن را به اثبات نرسانده است. از این جالب تر این که اکثر گونه هایی که داروین برای این پرنده در نظر گرفته بود یعنی 14 گونه ای که فکر می کرد در واقع اختلافات بسیار کمی با یکدیگر دارند اختلافاتی که بین اعضای یک گونه وجود دارد و تنها به واسطه ازدواج دو عضو نر و ماده آن گونه به وجود می آیند. و منقار های گوناگون گنجشک دوری که منابع تکامل بر روی آن تبلیغات گسترده ای انجام می دهند نیز تنها تفاوت های عادی بین اعضای یک گونه است و نه تکامل آن.

دو تن از دانشمندان به نام های پیتر و رزماری برای یافتن دلایلی بر تکامل راهی جزایر گالاپاگوس شدند و سالهای زیادی از عمر خود را در آنجا ماندند و به مطالعه گنجشک دوری پرداختند ولی مطالعات آنها بازهم نشان داد که چیزی به نام تکامل در این جزیره صورت نگرفته است.[148]

ادعاهای داعیان تکامل در مورد مقاوم شدن در برابرآنتی بیوتیک

داعیان تکامل ادعا می کنند که اگر باکتری ها در برابر داروها و حشرات در برابر سموم DDT مقاوم می شوند علت آن است که این موجودات با جهش هایی نسل های بعدی خود را کامل تر می کنند. این ویژگی های باکتری و برخی جانداران در واقع به دلیل تنوع است و قبل از قرار گرفتن در معرض سموم نیز ژن مربوط به مقاومت در برابرسم را داشته اند.

داروینیسم بسیار کوشید تا این پدیده را " تکامل باکتری برای سازگارشدن" معرفی کند. ولی این امر از طریقی کاملا متفاوت با تکامل صورت می گیرد. دکتر لی اسپنتر(Lee Spenter) دانشمندی از فلسطین اشغالیست که کتاب معروفی به نام Not by Chance در سال 1997منتشر کرد او یکی از برجسته ترین کسانیست که در این موضوع به مطالعه پرداخته است. او می گوید که مقاوم شدن باکتری از راه دو مکانیزم کاملا متفاوت انجام می گیرد که هیچ کدام از آنها ربطی به نظریه تکامل ندارند. این دو مکانیزم عبارتند از:

1) انتقال ژن های مربوط به مقاومت که عملا در باکتری وجود دارند.
2) باکتری در اثر نبود اطلاعات وراثتی به نوعی سم تبدیل می شود.

او مکانیزم اول را در مقاله ای در سال 2001 این گونه شرح داده است:

برخی از جانداران ذره بینی ژن هایی مربوط به مقاومت در برابر سم را دارند. این نوع مقاومت از راه تغییر شکل مولکول آنتی بیوتیک یا دفع آن از سلول صورت می گیرد. جانداران دارای این ژن ها می توانند آن را به باکتری های دیگر نیز انتقال دهند. هرچند مکانیزم مقاومت تنها در برابر آنتی بیوتیک خاصی است اما اکثر باکتری های پاتوژنیک توانسته اند مجموعه ای از این ژن ها را در خود جمع کنند که به آنها توانایی مقاومت در برابر آنتی بیوتیک های گوناگون را می بخشد.[149]

اسپنتر در ادامه می گوید" این امر دلیلی بر تکامل نیست"

کسب مقاومت آنتی بیوتیکی به این روش ... کاملا مغایر با جهش های ژنی لازم برای تکامل است.برای تکامل لازم است ژن های جدیدی به ژنوم واز آنفراتر به بیوکوزم(biocosm) افزوده شوند اما درانتقال افقی ژن ها تنها ژنهایی شرکت می کنند که در برخی گونه ها وجود دارند.[150]

بنابراین در اینجا تکاملی صورت نگرفته است زیرا هیچ اطلاعات ژنتیکی ای تولید نشده وتنها اطلاعاتی ژنتیکی موجود بین تعدادی از باکتری ها رد و بدل شده است. نوع دوم مقاومت که در اثر جهش به وجود می آید نیز دلیلی بر تکامل نیست. اسپنتر می نویسد:

گاهی جاندار ذره بینی از راه جایگزین شدن تصادفی یک نوکلئوتید در برابر یک آنتی بیوتیک مقاوم می شود.استرپتومایسین(streptomycin) که توسط آلبرت اسکاتز وسلمان واکسمن در سال 1944 کشف شد آنتی بیوتیکی است که باکتری ها می توانند در مقابل آن مقاوم شوند. جهش ژنی ای که باکتری ها از راه آن در برابر استرپتومایسین مقاوم می شوند نمی تواند همین مقاومت را در برابر د.د.ت ایجاد کند.(تئوری نئوداروینیسم) نوع جهشی که به استرپتومایسین مقاومت می دهد در ریبوزوم نمود کرده و ساختار مولکولی آن را با آنتی بیوتیک ناهمگون می کند. این تغییر در سطح ریبوزیم باکتری روی می دهد وباعث می شود آنتی بیوتیک نتواند به آن بچسبد در نتیجه نتواند کارایی خود را انجام دهد این تغییر ساختار در واقع از دست دادن یک ویژگی و به عبارت دیگر از دست دادن نوعی اطلاعات ژنتیکی است. نکته اصلی اینجاست که تکامل از طریق چنین جهشی حاصل نمی شود. زیرا چنین جهش هایی فقط باعث از دست رفتن اطلاعات ژنتیکی می شوند.[151]

خلاصه این که جهشی با تغییر ساختار ریبوزوم یک باکتری رادر برابر استرپتومایسن مقاوم کرد. دلیل این کار در واقع "تجزیه" ریبوزوم از طریق جهش است.. و هیچ اطلاعات ژنتیکی جدیدی به باکتری افزوده نمی شود بلکه برعکس ساختار ریبوزوم تجزیه ومی توان گفت که باکتری فلج می گردد(همچنین ثابت شده است که ریبوزوم یک باکتری جهش یافته از ریبوزوم باکتری عادی ناتوان تر است.)چون این "فلج شدن" مانع چسبیدن آنتی بیوتیک به سطح باکتری می شود مقاومت آنتی بیوتیکی به وجود می آید.

هیچ جهشی ژن های جدیدی را به وجود نمی آورد.حشرات هم از طریق مشابهی در برابر حشره کش ها و من جمله د.د.ت مقاوم می گردند. در اغلب موارد ژن های مقاوم سازی که در باکتری وجود دارد مورد استفاده قرار می گیرند. زیست شناس تکاملی، فرانسیسکو آیالا به این واقعیت اعتراف کرده می گوید:" ژن های لازم برای مقاومت در برابر علف کش ها به وضوح در تمامی حشراتی که با این مواد مورد هجوم قرار گرفتند وجود داشت."[152]موارد دیگری از مقاوم شدن که توسط جهش توجیه شده اند همانند ریبوزمی که در بالا بیان شد همگی پدیده هایی هستند که باعث" از دست رفتن اطلاعات ژنتیکی" در حشرات می شوند.

بنابراین نمی توان ادعا کرد که مکانیزمهای امنیتی در باکتری ها و حشرات شواهدی برصحت نظریه تکامل به حساب می آیند. زیرا این نظریه اقتضا می کند از طریق جهش افزونه های ژنتیکی جدیدی به وجود آیندو اسپنتربه خوبی توضیح داده است که نه مقاومت آنتی بیوتیکی و نه هیچ پدیده دیگربیولوژیکی در اثر جهشی که نظریه نئو داروینیسم بیان می کند به وجود نمی آیند.

جهش های لازم برای تکامل در سطح ماکرو هرگز مشاهده نشده است. برخلاف تئوری نئو داروینیسم هیچ جهش تصادفی ای اطلاعات جدیدی را در سطح مولکولی به ژنوم نمی افزایند. من سوالی می پرسم و آن این است: آیا جهش هایی که تا کنون مشاهده شده اند این نظریه را تایید می کنند؟ جواب سوال روشن و منفی است.[153]

دسیسه اعضای وستیجیال(بی استفاده)

در ادبیات داروینیسممفهوم " اعضای وستیجیال" تا مدت های مدیدی به عنوان دلیل محکمی بر نظریه تکامل محسوب می شد. اما وقتی متوجه عدم صحت آن شدند به آرامی آن را کنار گذاشتند با این وجود برخی از تکاملی ها هنوز هم به آن اعتقاد دارند و آن را به عنوان دلیل روشنی شاخ و برگ دهند.

عبارت" اعضای وستیجیال" برای نخستین بار در حدود یک قرن پیش ارایه شد. زیست شناسان متوجه شدند که در بدن برخی جانداران اندام هایی وجود دارد آنها فکر می کردند این اعضا هیچ کارکردی ندارند وجانداران آنها را از اجداد خود به ارث برده بودند و به دلیل عدم استفاده به مرور به وستیجیال تبدیل شده بودند.

این ادعا کاملا غیر علمی وفاقد پشتیبانی علمی بود. این " اندام های بی کاربرد" در واقع اندام هایی بودند که هنوز کاربرد آنها کشف نشده بود. از این رو لیست بلند بالای تکاملی ها از اندام های بی کاربرد به تدریج آب رفت. س.ر. اسکادینگ به تکامل اعتقاد دارد ولی با این وجود در مقاله ای با عنوان" آیا اندام های بی کاربرد دلیلی برتکامل هستند؟" که در مجله *Evolutionary Theory* چاپ شده است می نویسد:

چون به طور شفاف نمی توانیم اندام های بی کاربرد را شناسایی کنیم و چون این بحث از لحاظ علمی بی اعتبار است من به این نتیجه رسیده ام که اندام های بی کاربرد به هیچ وجهی دلیلی بر تکامل نیستند.[154]

فهرست اندام های بی کاربرد را یک کالبد شناس آلمانی به نام R. Wiedersheimدر سال 1895تهیه کرد این فهرست در ابتدا چیزی در حدود صد عضو و از جمله آپاندیس و coccyxرا در بر می گرفت اما به مرور با پیشرفت دانش روشن شد که همه اندام های موجود در این فهرست در واقع کاربرد های بسیارمهمی دارند. به عنوان مثال آپاندیس که اندامی بی فائده تلقی می شد ، مرکز مهمی برای تولید گولبول های سفید که علیه بیماری های موجود دربدن مبارزه می کنند از آب در آمد. این حقیقت در سال 1997 روشن شد: اندام ها و بافت های دیگری مانند غده تیموس، کبد،طحال،آپاندیس، نخاع استخوان، مجموعه های لمفاوی کوچک(مانند لوزه ها،Peyer's patchدر روده کوچک) همگی جزئی از سیستم لنفاوی هستند و همگی با عوامل خارجی بدن مبارزه می کنند."[155]

بعدها کشف شد که لوزه ها به ویژه قبل از بلوغ نقش به سزائی در پیش گیری از عفونت گلو ایفا می کنند. همچنین دانشمندان پی بردند که **coccyx** که آخرین مهره ستون فقرات است از استخوانهای اطراف pelvis محافظت می کند و محل تلاقی تعدای از ماهیچه های کوچک است و به نشستن انسان کمک شایانی می کند. غده تیموس نیز که یکی از اندام های بی کابرد تلقی می شد ثابت گردید که با فعال کردن سلول های T دستگاه ایمنی بدن را به کار می اندازد.**pineal gland**مسئول تولید هورمون

هـای بسیار مهمیست.**thyroid gland** رشد پیوسته کودکان را میسر می سازد **pituitary gland** عملکرد بسیاری از غدد ترشح کننده هورمونها را کنترول و تنظیم می کند. داروینست هاهمه این ها را اندام های بی کاربرد تلقی می کردند. حتی برجستگی هلال مانندی که در چشم وجود دارد و داروین آن را یک عضو بی استفاده می دانست در سال های اخیر ثابت شد که درتمیز و روان کردن کاسه چشم نقش دارد.

داعیان تکامل در مورد اندام های بی کاربرد مرتکب اشتباه منطقی شدند.

آنـها ادعـا می کردند که این اندام ها را انسان از اجداد خود بـه ارث برده است در حـالی که برخی از موجوداتی را که این افراد پدران خود می نامیدند فاقد این اندام ها هستند!!!. مثلا برخی از میمون ها که داروینیسم فکر می کند پدر انسان است فـاقد آپـاندیس است. زیست شناس معروفی بـه نـام انـوس بـا نظریه اندام های بی کاربرد مخالف و به این امر اشاره کرده است:

انسان آپاندیس دارد ولی میمون ها که خویشاوندان دور انسان هستند فاقد آن هستند. آپاندیس بار دیگر در پستاندارانی مانند اپوسوم پدیدار می گردد. طرفداران تکامل چگونه می توانند این امر را توجیه کنند؟[156]

خلاصه این که سناریویی که تکاملی ها برای اندام های بی کاربرد در نظر گرفته بودند گذشته از این که عملا خطا بودن آن ثابت شده دارای چند اشتباه منطقی ست. بنابراین نتیجه می گیریم که در انسان اندام بی استفاده ای وجود ندارد زیرا به طور تصادفی از موجودات دیگری به وجود نیامده است بلکه در شکل کنونی خود و به صورت عاری از هر عیب و نقصی آفریده شده است.

خرافات Homology

در زیست شناسی تشابهات بین گونه های متفاوت را Homology می نامند. داروینیسم می کوشد این تشابهات را دلیلی بر تکامل معرفی کنند.

داروین فکر می کرد موجوداتی که اندام های مشابهی دارند دارای ارتباط تکاملی هستند و این اندام ها باید از یک جد مشترک به آنها به ارث رسیده باشد.بنابرای چون کبوتر و عقاب هر دو بال دارند لذا باید این دوو سایر پرندگان همگی از یک پرنده مشتق شده باشند.

هومولوژی یک بحث عوام فریبانه است که هیچ دلیلی به جز تشابه ظاهری گونه ها ندارد. به همین دلیل هم از زمان داروین تا به امروز کسی جرات بازپردازی و اصلاح آن را به خود نداده است. و هیچ وقت فسیلی از جد مشترک هیچ دو موجود مشابهی پیدا نشده است. علاوه براین امور زیر نشان می دهد که هومولوژی هرگز دلیلی برتکامل نیست.

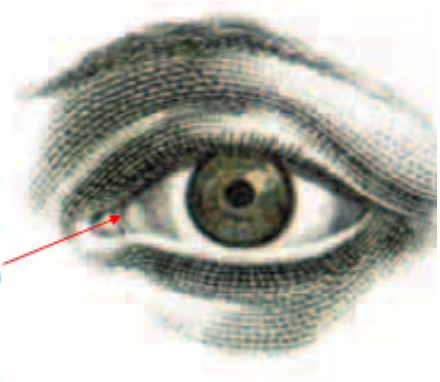

اندیشه " اندام های وستیجیال" از لحاظ علمی رد شد. داروینیسم بر روی این فکر تبلیغات گسترده ای انجام می داد. امروزه دانشمندان دریافته اند که برآمدگی موجود در چشم که شکلی هلال مانند دارد و داروین آن را اندامی بی مصرف می دانست در واقع چشم را مرطوب و تمیز نگاه می د ارد.

با بررسی نکات زیر نشان می دهیم که همولوژی دلیلی برتکامل نیست:

1. وجود تشابه در اندام های نژادها و گونه های مختلف که داعیان تکامل خود نتوانسته اند هیچ رابطه تکاملی بین آنها برقرار کنند.
2. اطلاعات ژنتیکی برخی از جانداران که اندام های مشابهی دارند بسیار متفاوت است.
3. رشد جنینی هر یک از موجودات هومولوژیک با یکدیگر تفاوت دارند. اینک هریک از این نکات را جداگانه برررسی می کنیم.

اندام های مشابه در گونه های متفاوت

اندام های زیادی بین موجودات مختلفی مشترک هستند اما داعیان تکامل نمی توانند هیچ پیوندی تکاملی میان این موجودات برقرار کنند. بال یکی از این اعضاست که علاوه برپرندگان برخی از پستانداران مانند خفاش و بسیاری از حشرات از آن برخوردارند. حتی در بین دایناسور ها هم گونه های پرنده ای وجود داشته که امروزه منقرض شده اند.ولی داعیان تکامل هیچ نوع قرابتی رابین این چهار دسته متفاوت از موجودات نمی بینند.

مثال شگفت انگیز دیگر چشم است که در بین تمامی موجودات مشترک است. مثلا انسان و اختاپوس دو گونه کاملا متفاوت هستند و کسی تا کنون هیچ نوع خویشاوندی و نزدیکی ای بین این دو قایل نشده است اما با این وجود چشم های هر دو از هر لحاظ شبیه به هم بوده و مانند هم عمل می کنند. اما حتی داعیان تکامل خود نیز بر این باورند که این دو موجود به هیچ وجهی دارای جد مشترکی نیستند. از این مثال ها زیاد است که خود نشان می دهد این ادعا که صرفا تشابه اندام های دو موجود به معنای آن است که آن دو از یک پدر زاده شده اند بی معناست و شاهدی علمی ندارد.

تشابه عجیب در بین اندام های موجودات به یکی از معضلات جدی تئوری تکامل تبدیل شده است. به عنوان مثال یکی از داعیان سرشناس تکامل در این خصوص اعتراف جالبی دارد. این فرد فرانک سالزبوریست و می گوید:

" عضو پیچیده ای مانند چشم در موجوداتی کههیچ قرابتی با هم ندارند مانند مهره داران، بی مهرگان و... چندین بار به وجود آمده است. حتی فکر کردن به این که چنین ترکیب پیچیده ای برای اولین بار به وجود بیاید بسیار مشکل است چه رسد به این که در هر خانواده یک بار به طورجداگانه به وجود آمده باشد این چیزیست که نظریه ترکیبی امروز می گوید! اندیشیدن به این امر باعث سرگیجه می شود."[157]

با وجود این که جانداران زیادی اندام های مشترک فراوانی دارند اما نمی توان گمان هم کرد که این ها با هم رابطه ای تکاملی داشته باشند. دو طبقه بزرگ از پستانداران یعنی placentals وmarsupials تنها مثالی از این دست می باشند. تکاملی ها براین باورند که در آغاز پیدایش پستانداران این تفکیک صورت گرفت و سپس هر یک از این دو راسته مسیر تکاملی خود را پیمود. اما جالب است بدانید که " جفت" هایی در این دو راسته وجود دارند که تقریبا یکسانند. زیست شناسان آمریکایی ،Dean Kenyon و Percival Davis،در این باره گفته اند.

تکاملی ها براین باورند که گرگ ها،گربه ها،سنجاب ها, ground hogs, anteaters, molesو موش ها هر یک دو بار تکامل یافته اند یک بار در پستانداران placental و بار دیگر به طور کاملا جداگانه در پستانداران کیسه دار این امر بر پیچیدگی موضوع می افزاید که فرایندی به نام جهش های تصادفی و انتخاب طبیعی دوبار به طور کاملا جداگانه به نتایج کاملا مشابهی رسیده است.[158]

وجود این تشابه غیر عادی که داعیان تکامل نمی توانند آن را به عنوان همولوژی توجیه کنند نشان می دهد که ادعای اینکه موجوداتی با اندام های مشابه جد مشترکی دارند باطل و بی اساس است.

ساختار چشم انسان
ولی نمی توان ادعا
داروینیست ها نیز
چشمانی شبیه به

بنابراین در غیر این صورت چطور می توان وجود تشابه بین جانداران را توجیه نمود؟ واقعیت این است که جواب این پرسش حتی قبل ازاینکه داروین با نظریه اش جهان علم را آلوده کند نیز وجود داشت.Carl Linneausو Richard Owen که هر دو از رجال علم هستند براین باورند که این تشابه در واقع به دلیل " تشابه در آفرینش" است. یعنی این اعضای متشابه یا ژن های متشابه نه به طور تصادفی به وجود آمده که برای ادای وظیفه خاصی خلق شده اند. ولی تفسیر های علمی جدید به هیچ وجه توجیه جد مشترک را برای جاندارانی که اعضای مشابه دارند نمی پذیرد بلکه تنها تفسیر درست آن را " آفرینش مشترک" می داند. به عبارت دیگر حقیقت آفرینندگی خداوند محرز می گردد.

معضل تشابه اطلاعات ژنتیکی

اگر گمانهای داروینیسم مبنی بروجود جد مشترک برای موجوداتی با اعضای هم سان را جدی بگیریم باید کد ژنتیکی وDNA آنها نیز همسان باشد . ولی واقعیت برخلاف این است. در اغلب اوقات کد ژنتیکی اندام های مشابه بسیار با هم فرق دارند. و کدهای ژنتیک DNA دو موجود اگر شبیه هم باشند نیز به اندام های کاملا متفاوتی مربوط می شوند.

Michael Denton پروفسور استرالیایی بیوشیمی در کتا بش،Evolution: A Theory in Crisis ودر بـــخـــشthe genetic impasse of the evolutionist interpretation of homology می نویسد:" ساختارهای مشابه در موجودات معمولا با کدهای غیر مشابه ژنتیکی کد گذاری شده اند ومفهوم هومولوژی را به ندرت می توان در جنین ها نیز مشاهده کرد"[159]

مثال معروفی که جا دارد از آن یاد کنیم و می توان آن را در تمامی کتب مدرسه که در مورد تکامل نوشته شده اند بیابیم " شباهت پنج انگشت" است. چون می توان در پاهای جلو و عقب همه چهارپایان مهره داری که در خشکی زندگی می کنند پنج انگشت بیابیم. حتی اگر تشابهی به انگشت هم نداشته باشند ساختار استخوانی همه آنها پنج تایی است. اما آیا دقت کرده اید که دست ها و پاهای قورباغه، سمندرو سنجاب و میمون نیز به همین شکل است به عبارت دیگر می توان همه آنها را پنج انگشتی دانست. حتی ساختار استخوانبندی خفاش ها و پرندگان نیز تقلیدی از همین شکل است. داعیان تکامل ادعا کرده اند که همه این جانداران که هریک جزو راسته جداگانه ای طبقه بندی شده اند دارای جد مشترکی هستند. در قرن بیستم کتاب های فراوانی به زعم اینکه دلیل محکمی بر تکامل یافته اند به ترویج این خرافات پرداختند. اما کشفیاتی که در مورد ژن ها صورت گرفت این ادعا را به زباله دان تاریخ افکند. چون در هریک از این موجودات ژن های مربوط به این پنج انگشت به کلی با هم فرق دارند.William Fix که خود از داروینیست های سرشناس است در مورد فروپاشی نظریه تکامل در سطح مولکولی می گوید:

" در کتاب های قدیمی می خواندیم که چون شکل ظاهری انگشتان در موجودات از انسان گرفته تا پرندگان و خفاش همگی پنج تایی و مشابه است پس باید همگی از جد مشترکی به وجود آمده باشند. آن جد مشترک باید ژنی داشته که بعد ها با جهش هایی دچار تغییر و تحول شده و ساختارهای کمی متفاوت به وجود آورده است. در این صورت می بایست ژن مربوط به این ساختار پنج تایی در همه موجودات شباهت بسیار زیادی به هم داشته باشد. اما متاسفانه واقعیت چیز دیگریست. این ساختار پنج

تایی در هر موجودی به وسیله ژن کاملا متفاوتی اداره می شود. از این رو باور "اندام های مشابه موجودات میراث جد یکسانیست" به کلی فرو ریخت.[160]

از دیگر سوی برای اینکه مفهوم هومولوژی درست باشد باید این اعضای مشابه در مراحل جنینی نیز یکسان باشند اما در واقع این اعضا در مراحل جنینی هیچ شباهتی با هم ندارند.

در سمت راست Smilodon(ببر دندان خنجری) و در سمت چپ Thylacosmilus(گرگ تاسمانی) را می بینیم این دو جانور که یکی از انها به پستانداران placenta و دیگری به کیسه داران متعلقند بسیار به هم شبیهند. شباهت بیش از حد دندان ها و جمجمه این دو موجود داروینیسم را به تنگ آورده است.

گرگ تاسمانی و موجود شبیه آن که در آمریکای شمالی زندگی می کرده است

شباهت کامل پستاندار کیسه دار و placental ضربه بی نهایت بزرگی به همولوژی (همسانی اندام ها) زد. به عنوان مثال تشابه زیادی بین گرگ تاسمانی که از کیسه داران بوده و گرگ آمریکای شمالی که از placental هاست. می بینیم که جمجمه های ایشان بسیار شبیه است. این تشابه زیاد بین دو نوع جانور که هیچ قرابتی بین آنها نیست فرضیه همولوژی را رد کرده است.

در پایان می گوییم که فکر هومولوژی که داروین آن را مطرح کردو دلیلی برتکامل می پنداشت به هیچ وجه برهانی قاطع و ساطع نبوده و با دستاوردهای علمی روز هیچ تناسب ندارد. لذا می توان مشاهده کرد که علم هربار بیش از پیش تکامل را در مضیقه قرار می دهد.

بطلان زعم هومولوژی در مولکولها

آیا در سطح مولکولی بین اندام های همسان موجودات همولوژی وجود دارد؟ به عبارت دیگر آیا (Molecular Homology) که داعیان تکامل بسیار ازآن دم می زنند واقعیت دارد؟ آنها می گویند که کد های ژنتیکی DNA یا ساختار و ترکیبات پروتئینی نژادهای مختلف جانداران شبیه به هم هستند و این تشابه نشان می دهد که همگی از جد مشترکی به وجود آمده اند. به عنوان مثال در رسانه های آنها بسیار می شنویم و می خوانیم که تشابه زیادی بین DNA انسان و میمون وجود دارد بنابراین نوعی ارتباط تکاملی بین انسان ومیمون باید وجود داشته باشد.

یکی از مواردی که بر درباره آن بیشترین تبلیغات انجام می شود این است که انسان 46 کروموزوم و برخی انواع میمون می دانند شامپانزه ها 48 کروموزوم دارند. داعیان تکامل نزدیکی بین تعداد کروموزوم های انسان ومیمون را نشانه تکامل می دانند. اما اگر این منطق درست باشد باید بگوئیم که تعداد کروموزوم های موجود در برخی جانداران حتی از این هم به انسان نزدیکترند مثلا سیب زمینی تعداد کروموزوم هایش از شامپانزه و گوریل هم به انسان نزدیکتر است.سیب زمینی هم مانند انسان 46 کروموزوم دارد. این مثال واضح و کمی هم مسخره است ولی نشان می دهد که نزدیکی شمار کروموزوم های دو موجود دلیلی بر خویشاوندی آنها نیست.

پروفسور مایکل دنتون " تکامل: نظریه ای در بحران

بنابراین موجوداتی که در ظاهر به هم بسیار شبیهند در سطح مولکولی تشابهی با هم ندارند. مثلا ساختار پروتئین Cytochrome-C(که یکی از پروتئین های لازم برای تنفس است) حتی در موجوداتی که به یک راسته تعلق دارند به طور عجیبی با هم فرق دارند. پژوهش هایی که انجام شده نشان داده اند که تفاوت بین دو گونه مثلا خزنده از تفاوت بین گونه ماهی و پرندگان نیز بیشتر است. مطالعات دیگری نشان داده اند که تفاوت مولکولی بین پرنده ای با دیگری از تفاوت آن پرنده با پستانداران بیشتر است. مطالعه دیگری

ثابت کرده که تفاوت مولکولیبین دو باکتری که بسیار شبیه به هم هستند از تفاوت پستانداران و دوزیستان و یا تفاوت پستانداران و حشرات بیشتر است.[161] مقایسه های دیگری بین هموگلوبین، میوگلوبین، هرمونها وژن ها صورت گرفته و نتایج مشابهی حاصل شدهاست.[162]

دکتر مایکل دنتون در مورد این نتایج و یافته های مشابه آن می گوید: هر گونه از جانداران در سطح مولکولی منحصر به فرد وایزوله است و حد واسطی بین آنها وجود ندارد. مولکولها نیز همانند فسیل ها نتوانستند نمونه های حد واسطی را که زیستشناسان تکاملی از مدت ها قبل به دنبال آن می گشتند ارایه دهند. در سطح مولکولی جاندارانی وجود ندارد که جد مشترک و یا در مقایسه با نزدیکانشان پیشرفته و یا ابتدائی باشند... شکی نیست که اگر این اطلاعات مولکولی یک قرن قبل وجود داشت نظریه تکامل مطلقا مورد قبول واقع نمی شد.[163]

فروپاشی درخت حیات

پژوهش هایی که در دهه هفتاد قرن بیستم در مورد کدهای ژنتیکی صورت گرفت به نوبه خود عدم کارآیی نظریه تکامل را به اثبات رساند.در گذشته تنها ترتیب وتوالی پروتئین ها لحاظ می شد اما در این آزمایش ها توالی RNA ریبوزومی (rRNA) مورد بررسی قرار گرفتند. دانشمندان تکاملی ادعا کردند که از یافته های این آزمایش ها " درخت حیات" را رسم کرده اند اما از نتایج آن ناخرسند بودند. براساس مقاله ای که در سال 1999دو دانشمند فرانسوی به نام های Hervé Philippe و Patrick Forterre نوشتند:" با وجود توالی های بیشتر و بیشتر به این نتیجه رسیدند که خویشاوندی تکاملی پروتئین ها نیز مانند درخت rRNA یکدیگر را نقض می کردند"[164]

در کنار مقایسه rRNAکد های DNA موجودات زنده را نیز با هم مقایسه کردند اما نتایج برخلاف درخت حیاتی بود که داروینیست ها از قبل پیشنهاد کرده بودند. زیست شناسان مولکولی James A. Lake, Ravi Jain and Maria C. Rivera در سال 1999 در مورد این مقاله گفتند:

دانشمندان شروع کردند به تحلیل ژن های مختلف جانداران و در یافتند که ارتباط آنها با یکدیگر مغایر با درخت تکاملی بود که تنها با بررسی rRNA به دست آورده بودند.[165]

مقایسه پروتئین ها، rRNAها و ژنها نظریه تکامل را تایید نمی کنند. Carl Woese یک زیست شناسبنام و از اساتید دانشگاه ایلینویس آمریکا می گوید:" خویشاوندی تکاملیدر رویارویی با یافتههای مولکولی کاملا رنگ باخته است."

ما می توانیم این جوانب نا همگون با تکامل گونه ای را در همه جای درخت هستی(درخت پیدایش هستی)، در ریشه ها و شاخه های آن و حتی در بین مجموعه های اصلی نیز مشاهده کنیم.[166]

بررسی ها و مطالعاتی که بر روی مولکول ها انجام می شود به نفع نظریه تکامل نیست بلکه کاملا در تضاد با آن قرار دارد این امر را مجله Sceince در سال 1999 در مقاله ای تحت عنوان" آیا وقت آن است درخت حیات را از بیخ و بن برکنیم؟" تایید کرد.

در مقاله دیگری که امضای الیزابت پنیسی نیز بر آن وجود دارد رسما اعلام شد که تحلیل ژنی و مطالعاتی که دانشمندان داروینیست برای توسعه و تبیین " درخت تکامل" انجام دادند نتایج کاملا متفاوتی حاصل شد." داده های علمی جدید تصویر تکامل را تار کرد":

تا یک سال قبل، زیست شناسانی که درمورد ژن هایی که از نو مرتب شده و به شش جاندار ذره بینی متعلق بودند تحقیق می کردند امیدوار بودند این مطالعات نقشه های از قبل پذیرفته شده تاریخ اولیه حیات را تایید کنند اما آنچه یافتند آنها را به حیرت واداشت. مقایسه ژن های موجود در آن هنگام باعث پریشانی بیشتر شد و نتوانست تصویر واضحی از چگونگی پیدایش مجموعه های بزرگتر ایجاد کند. در رده بندی میکروبی جدید 8 مجموعه وجود داشت که ازقبل مشوش تربود.

دانشمندان تکاملی گمان می کردند که در سه عالم اصلی بتوانند به آغاز حیات دست یابند...پژوهش گران می خواستند با مقایسه ترتیب DNA وژن های گوناگون تفاصیل جدیدی به این درخت ساده بیفزایند. اما کلیر فریسر که رئیس دانشگاه تحقیقات ژنتیک در راکویلیست می گوید:" همه چیز از حقیقت دور بود". اما برعکس این مطالعات باعث شد تا گونه های بسیار بیشتری در آغاز حیات کشف شود که از یک سو با یکدیگر در تناقض بودند و از سوی دیگر با درخت rRNA "[167]

خلاصه این که هر چه دانشمندان بیشتر در مورد مولکول ها به تحقیق و تفحص می پرداختند مفهوم تشابه بیش از پیش رنگ می باخت. این پژوهش ها که بر روی پروتئین ها، ژن ها وrRNAها انجام شد ثابت کرد که موجوداتی را که خویشاوند می دانستند درواقع بیگانهبودند. در سال 1996 ،88 دنباله پروتئینی مورد بررسی قرار گرفت که نشان می داد خرگوش ها به پستانداران نزدیکترند تا به جوندگان. در سال 1998 13 ژن از 19 جانور مختلف بررسی شد که نشان می دادخارپشت دریایی بهطنابداران(گونه ای جانور دریایی که در یکی از مراحل زندگی به جای ستون فقرات دارای طناب عصبی کوچک و توخالی در پشت است) نزدیکند و مطالعه دیگری در سال 1998که بر روی 12 پروتئین انجام شد گاو ها را به نهنگ نزدیک تر می دانست تا به اسب.

هر چه بیشتر در سطح مولکولی تحقیق می شود فرضیات نظریه تکامل بیش از پیش رد می شوند. جاناتان ولز این وضعیت را در سال 2000 اینگونه توصیف می کند:

" عدم توافق بر درختی که بر اساس تحلیل مولکول های مختلف به وجود آمده است تکامل گونه ها را به سوی فاجعه می کشاند."[168]

اگر تکامل گونه ها به سوی فاجعه کشیده می شود کل نظریه تکامل راهی جز این در پیش ندارد(مقصود از تکامل گونه ای وجود " خویشاوندی" دربین جانداران است که پیش فرض اصلی و اولیه نظریه تکامل می باشد.)

بار دیگر علم اشتقاق موجودات از یکدیگر را رد می کند و ثابت می کند که هرمجموعه و خانواده ای از جانداران به شکل کاملا متفاوتی خلق شده است.

خرافات recapitulation theory

با وجود این که منابع علمی از مدت ها قبل فرضیه موسوم به recapitulation theory را رد کرده اند اما برخی از نشریات داروینیست هنوز هم آن را به عنوان یک حقیقت علمی نگریسته ترویج می دهند. این اصطلاح به معنای تکرار رشد و نمو است و اولین بارتوسط فردی به نام ارنست هیگل در اواخر قرن نوزدهم به کار رفته وبه این معنی است که افراد هر مجموعه از همه مراحل رشد و نمو را که اجداد شان طی کرده اند در زندگی خود پشت سر می گذارند.

هیگل در این نظریه پیشنهاد کرد که جنین های موجودات زنده در طول رشد خود همه مراحلی را که اجداد شان برای رسیدن به کمال طی کرده اند می پیماید. او فکر می کرد که جنین انسان در شکم مادرش به ترتیب صفات ماهی ، خزنده و انسان را به خود می گیرد.

در سال های اخیر ثابت شد که این نظریه کاملا اشتباه است. آنچه را که در مراحل اولیه رشد جنین آبشش می پنداشتند در واقع مراحل آغازین کانال گوش میانی، غده جاردرقیه و غده تیموس است. همچنین ثابت شد که بخشی از جنین که شبیه کیسه المح است در واقع کیسه ایست که خون لازم برای جنین را فراهم می کند و بخش دیگر راکه هیگل و پیروانش دم می پنداشتند در واقع ستون فقرات است و به این خاطر که قبل از پیدایش پا ها به وجود می آید شبیه دم می گردد.

چیزی که بیان شد در همه مجامع علمی معروف است و داعیان تکامل نیز آن را قبول دارند. یکی از بانیان نئوداروینیسم که جورج گایلورد سیمپسون نام دارد می گوید:

"هیگل پیدایش انسان را آشفته نمود. امروزه به لحاظ علمی ثابت شده است که جنین ها مراحل تکامل پدرانشان را تجربه نمی کنند.[169]

ارنست هیگل (Ernest Haeckel)حقایق علمی و تصاویر جنین انسان را تحریف کرد تا بتواند نظریه تکامل را ازمنظر جنین شناختی تایید کند. اما او رسوا شد

در مقاله ای که در مجله (American Scientist) آمده است می خوانیم:

" نظریه تکامل جانداران به کلی مرد. هر چند در دهه بیست از آن به عنوان یک بحث نظری جدی حرف می زدند اما در دهه پنجاه از تمامی منابع علمی حذف شد.[170]

متاسفانه ارنست هیگل یک شیاد از آب درآمد و مشخص شد که تصاویر مراحل رشد جنین را طوری دست کاری کرده است که با نظریه تکامل هم خوانی داشته باشد. تصاویر دروغین هیگل نشان می داد که جنین انسان وماهی متشابهند. وقتی جعلی بودن تصاویر ثابت شد او تنها دفاعی که توانست از خود بکند این بود که داروینیست های دیگری نیز همان کار وی را تکرار کرده اند:

بعد از اعتراف به " جعل تصاویر" باید خودم را محکوم و پوچ بدانم. البته در کنار خود صد ها تن جنایتکاراز برجسته ترین دانشمندان را در قفس اتهام می بینیم زیرا تمامی تصاویری که در کتب و مجلات علمی می بینم همگی غیر دقیق بوده و به طریقی دست کاری شده اند و می توان آنها را هم جعلی دانست.[171]

بله صد ها جنایتکار وجود دارد که در بین آنها پژوهش گران برجسته و دانشمندان معروفی هستند و در کارنامه اعمال خود جعل ها و دروغ های فراوانی ثبت کرده اند. آنها هدف خود را دفاع از نظریه تکامل قرار داده اند حتی اگر دلیلی علمی برای اثبات آن وجود نداشته باشد باید آن را به وجود آورند.

تصاویر دروغین جنین

در مقابل تصاویر دروغینی راا که هیگل رسم کرده تا تشابه بین جنین های بشری و ماهی ها را به اثبات رساند می بینیم. با مقایسه آن با تصاویر حقیقی جنین انسان پی می بریم که بخش بزرگی از اعضا را عمدا اضافه کرده اند.

(Francis Hitching, The Neck of the Giraffe: Where Darwin Went Wrong, p. 205).

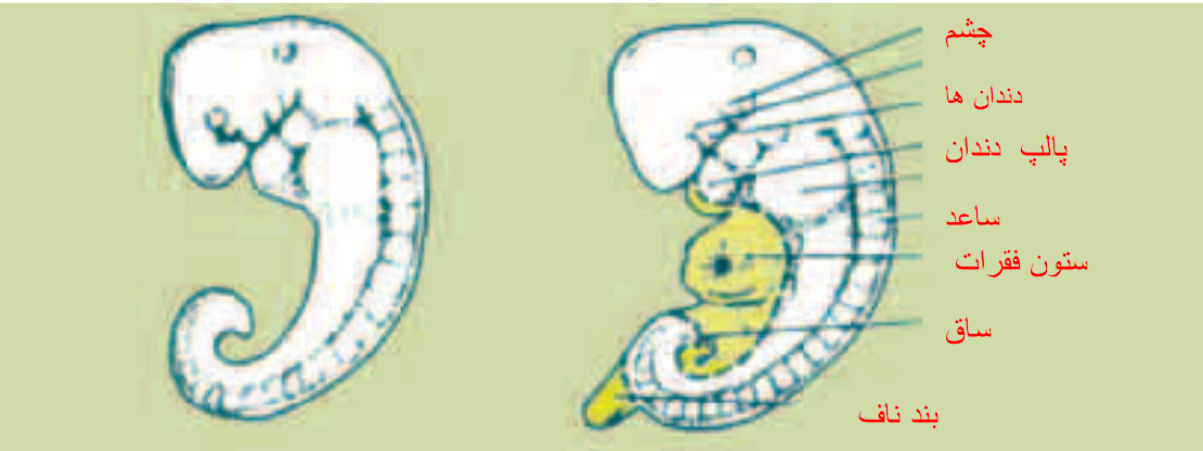

فصل سیزدهم: نظریه تکامل یک نظریه ماتریالیست و الحادی است

نظریه تکامل: از ضروریات ماتریالیست والحاد

همه اطلاعاتی که در این کتاب بیان کردیم ثابت می کند که نظریه تکامل را یافته ها و شواهد علمی ای نه تایید که رد می کند. اینک می توانیم بگوییم که نیرویی که این نظریه را سر پا نگه داشته است علم نیست. دانشمندان هم از آن جهت از این نظریه دفاع می کنند که ناچارند در برابر عامل جوهری دیگری به نام فلسفه ماتریالیسم سر تسلیم فرود آورند.

فلسفه ماتریالیسم یکی از قدیمی ترین مکاتب فکریست و اساس آن براین بنا شده که ماده یک ذات مطلق است. براساس این نظریه ماده ازلی بوده و هر آنچه وجود دارد تنها از ماده درست شده است. طبیعیست که چنین مکتبی ایمان به وجود آفریننده ای را نفی می کند از این رو از دیرباز ماتریالیسم دشمن سرسخت تمامی مکاتبی بوده که به خدا ایمان داشته اند.

یکی از راههای سنجش صحت یک فلسفه مطالعه دیدگاه های آن در مورد علم آن هم به روشی علمیست. مثلا یک فیلسوف قرن دهم می توانست فکر کند که حیات از درختی در سطح ماه به وجود آمده و همه موجودات زنده از شاخه های آن آویزان بوده و بعدا به زمین سقوط کرده اند. برخی از مردم هم به این نظریه ایمان آورده و آن را مبنای زندگی خود قرار می دادند. اما در قرن بیستم زمانی که انسان به ماه سفر می کند جایی برای مطرح کردن چنین فلسفه ای وجود ندارد. زیرا می توان از طریق مشاهده و تجربه از وجود چنین درختی در سطح ماه اطلاع حاصل کرد.

اینک می توانیم درستی نظریه ماتریالیسم را بررسی کنیم . ما می توانیم امروزه از طریق علم بفهمیم که آیا ماده ازلی بوده یا خیر و آیا ماده می تواند خود رابدون وجود خالقی سامان دهد و یا موجود زنده ای بیافریند؟

واقعیت آن است که فلسفه ماتریالیسم با ایراد نظریه Big Bang فرو ریخته است زیرا این نظریه می گوید که ماده در اثر انفجار بزرگی از نیستی یا عدم به وجود آمده است. اما این که ماده می تواند در

خود نظم و ترتیب به وجود آورد و حیات تشکیل دهد این همان نظریه تکامل است که گمان می کنیم این کتاب آن را به اذن خداوند برچیند.

اگر شخصی نخست به فلسفه ماتریالیستی ایمان داشته و سپس دانشمند شده باشد هرگز از این فلسفه دست بر نمی دارد حتی اگر علم آن را نقض کند. بلکه می کوشد تا می تواند از آن دفاع کند. این همان تنگنایی است که امروزه داعیان تکامل در آن گرفتار آمده اند.

عجیب است که هر از گاهی یکی از آنها به این امر اعتراف می کند. به عنوان مثال استاد ژنتیک معروفی به نام ریچارد لیونتن که در دانشگاه هاروارد هم تدریس می کند در درجه اول خود را ماتریالیست می داند تا دانشمند. او می گوید:

این گونه نیست که ابزار ها و قوانین علمی ما را مجبور به پذیرش تفسیری مادی از جهان کند بلکه برعکس ما می خواهیم بحث ها و مفاهیمی به وجود آوریم که نتایج ماده گرایانه نتایج ماده گرایانه به دنبال داشته باشد هر چند این رفتار برخلاف اصول است. از این گذشته ماتریالیسم یک مفهوم مطلق است بنابراین نمی توانیم اجازه بدهیم تفسیری خدایی در میدان ظاهر شود.[172]

تعبیر بدیهی (a priori) که لیونتن در این اعتراف به کار گرفته بسیار مهم و به یک پیشفرض اشاره دارد که بر هیچ علمی بنا نشده است. زیرا هرگاه اندیشه ای حتی در نبود هیچ اطلاعاتی علمی صحیح تلقی شود بدیهی خواهد بود. همان طور که لیونتن اعتراف کرد ماتریالیسم یکی از فرضیات بدیهی داعیان تکامل است از این رو آنها می کوشند تا دانش را تسلیم آن کنند. و از آنجا که ماتریالیسم ایمان به خالق را به تاکید رد می کند آنها به تنها جایگزین ممکن می چسبند که همان تکامل باشد و اعتنایی هم نمی کنند که حقایق علمی آن را بار ها رد کرده است.این دانشمندان به گفته خود چون آن را بدیهی می دانند قبولش کرده اند.

این موضع عجیب با عث شده است تا داعیان تکامل باور کنند واقعا ماده کور وکر می تواند خود را به وجود آورد. این باورنه تنها برخلاف علم بلکه در تضاد با منطق نیز هست رابرت شاپیرو، دانشمند شیمی دانشگاه نیویورک و کارشناس DNA اعتقادات داروینیست ها و ایمان پنهان ایشان به ماتریالیسم را این گونه توصیف می کند:

باید به یک اصل در تکامل برسیم که بر اساس آن مخلوطی از مواد شیمیایی لازم برای تشکیل بدن ما به دستگاهی یا عضوی تبدیل شود که توانایی بازآفرینی و تکرار را داشته باشد(مانند RNA,DNA) ما در این صورت می توانیم این اصل را تکامل شیمیایی یا تنظیم خود به خود ماده بنامیم. اما تا کنون کسی نتوانسته است این اصل را به دقت و تفصیل تعریف کند و حتی کسی نتوانسته است برای وجود آن دلیلی بیاورد. ایمان یه وجود این اصل از ایمان به ماتریالیست دیالکتیک سرچشمه می گیرد.[173]

ماتریالیسم دیالکتیک نقشی اساسی در سناریوهای مربوط به منشا حیات بازی می کند... بنابراین حیات بالاخره باید به نحوی به وجود آمده باشد. در این خصوص به رغم نبود هیچ دلیلی برآنچه که ماتریالیست ها می گویند و با وجود این که همه دلایل برضد آنهاست همچنان از عقیده خود دفاع می کنند.

تبلیغات خاصی که در رسانه ها ومجلات غربی بر روی تکامل صورت می گیرد از ضروریات این ایدئولوژیست. امروزه تکامل برای آنها به اصلی تبدیل شده است که نمی توانن آن را کنار بگذارند. موسساتی که استاندارد های علمی را تعیین می کنند آن را به امر مقدسی تبدیل کرده که کسی جرات ندارد از آن انتقاد کند.

دانشمندانی هستند که خود را موظف به دفاع از این نظریه می دانند یا دست کم به آن اعتراضی نمی کنند تنها به این خاطر تا اعتبار علمی خود را از دست ندهند. در آکادمی های دولت های غربی افراد برای اینکه به درجه استادی برسند ناچارند مقالات خود را در مجلات علمی معینی چاپ کنندو مجلاتی که به زیستشناسی مربوط می شود همگی تحت سیطره حامیان تکامل است که اجازه نمی دهند مقاله ای در آن ها منتشر شود که کلمه ای برخلاف تکامل نوشته است. از این رو هر زیست شناسی مجبور است مطالعات خود را در چارچوب این نظریه انجام دهد. آنها در مرتبه بعد جزئی از نظام بزرگی هستند که تکامل را یک ضرورت ایدئولوژیک می داند بنابراین آنها از همه تصادف های ناممکن که تا کنون در این کتاب مورد بحث قرار دادیم دفاع می کنند.

اعترافات ماتریالیسم

هومر ون دیثفورت، یک زیست شناس آلمانی و نمونه بارز یک داروینیست متعصب است. او بعد از این که یکی از ترکیبات پیچیده در بدن جانداران را بر می شمارد در مورد تشکیل تصادفی این ترکیبات می گوید:

آیا این امکان وجود دارد که این هماهنگی و سازگاری زاییده تصادف باشد؟ این در مورد تکامل جانداران سوالی اساسی به حساب می آید. پاسخ مثبت به این سوال به معنای ایمان به علوم طبیعی جدید است. می توانیم بگوییم کسی که علوم طبیعی جدید را باور دارد اختیاری جز جواب مثبت ندارد زیرا او می خواهد پدیده های طبیعی را به طور قابل فهمی تفسیر کند لذا سعی دارد آنها را بدون توجه به امور متافیزیکی و تنها در قالب قوانین طبیعی توجیه نماید. ولی با این وجود تفسیر هر چیزی با قوانین طبیعت (یعنی با استفاده از تصادفات) بیانگر عجز او در پناه بردن به هر چیز دیگریست. لذا غیر از ایمان به تصادف چکار باید بکند؟[174]

همانگونه که دیثفورت گفت مکتب ماتریالیسم علمی می کوشد زندگی را از طریق انکار دخالتی خارق العاده یعنی آفرینش تفسیر کند این تفسیر اصل اساسی این مکتب به شمار می رود. بااعتقاد به این اصل وقوع محال ترین احتمال ها را هم به آسانی می توان پذیرفت. این تفکر متکلف را در همه اعمال حامیان تکامل می توان دید. استاد علی دمیر سوی هم یکی از معروف ترین داروینیست ها ی ترکیه است. همانطور که در صفحات قبل بیان کردیم او گفته است که احتمال تشکیل پروتئینCytochrome c– که برای حیات ضروریست بسیار ضعیف و برابر است با احتمال نوشتن کتاب تاریخ بشریت توسط یک میمون با ماشین تایپ است![175]

داروینیسم و ماتریالیسم.

دلیل اصلی دفاع از نظریه داروین با وجودهمه تناقضاتی که با علم دارد این است که ارتباط تنگاتنگی با ماتریالیسم یا ماده گرایی دارد. داروین فلسفه ماتریالیسم را بر علوم طبیعی تطبیق داد. تایید کنندگان این فلسفه(و قبل از همه مارکسیست ها) به طرز خاصی از داروینیسم دفاع می کنند.یکی از مهمترین مدافعان تکامل زیست شناسی به نام

دوگلاس ویوتیماست او گفته است. نظریه ماتریالیسم مارکس در مورد تاریخ یک رکن و نظریه تکامل داروین هم رکن دیگر ماده گراییست. این اعتراف واضحیست که اهمیت نظریه تکامل نزد حامیان آن را برای ما بیان می کند.ایکی دیگر از حامیان تکامل یعنی استیون گولد که فسیل شناس مشهوریست گفته است: داروین فلسفه ماتریالیسم ثابتیبرای طبیعت ارائه داد[2] لیون تروتسکی که یکی از رهبران انقلاب کمونیستی روسیه و همراه لنین بود افزوده است: اکتشاف داروین بیشترین کمک را به نزاع در مورد مواد ارگانیک نمود[3]اما درپایان داروینیسم کمکی به ماتریالیسم نکرد بلکه مقدمه سقوط همیشگی آن را فراهم نمود.

1. Douglas Futuyma, Evolutionary Biology, 2nd ed. Sounderland, MA; Sinauer, 1986 p.3
2. Alan Woods and Ted Grant, “Marxism and Darwinism”, Reason in Revolt : Marxism and Modern Science , London, 1993.
.Alan Woods and Ted Grant, “Marxism and Darwinism” , London ,1993 .3

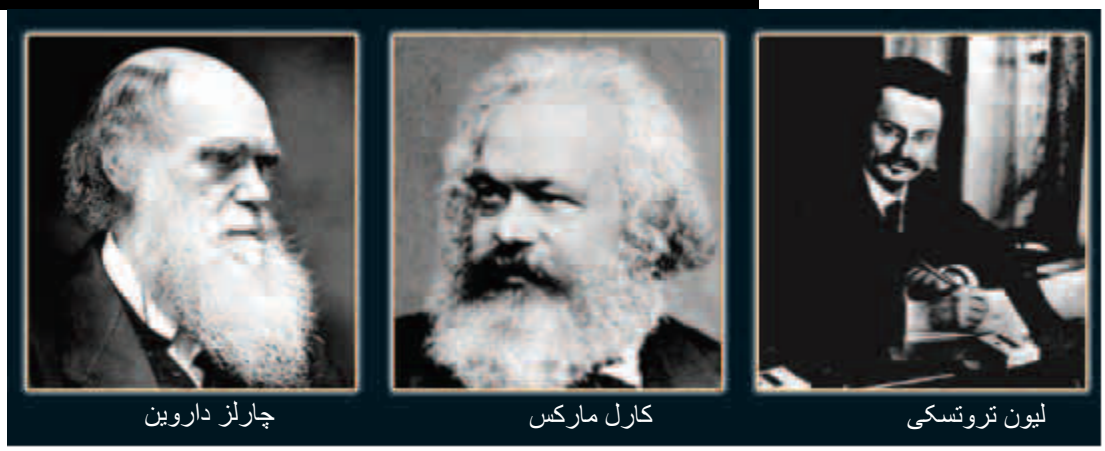

چارلز داروین کارل مارکس لیون تروتسکی

شکی نیست که قبول این احتمال به معنای کوبیدن ساده ترین اصول عقل به دیوار است. چون تنها وجود یک حرف بر روی کاغذ به معنای آن است که انسانی آن را نوشته است. وقتی انسان کتابی در مورد تاریخ انسان می بیند مطمئن می شود که نویسنده ای دارد و هیچ عاقلی گمان نمی کند که چنین کتاب بزرگی حروفش به طور تصادفی در کنار هم ردیف شده اند!

اما نکته عجیب آن است که دانشمندی مانند علی دمیرصوی که به تکامل اعتقاد دارد این گونه فرضیات نا معقولی را پذیرفته است.

حقیقت این است که احتمال تشکیل زنجیره Cytochrome-c احتمال بسیار کوچکی و تقریبا صفر است یعنی اگر لازمه ایجاد حیات تشکیل یک زنجیره باشد احتمال تشکیل آن در کل عمرگیتی یک بار است. مگر این که نیرو های ماوراء الطبیعه ای که از قوه ادراک ما خارج است در این کار دخالت کرده باشند. قبول این فرض با اهداف علمی سنخیت ندارد به همین جهت مجبوریم فرض نخستین را قبول کنیم![176]

دمیرصوی می گوید که احتمال یک امر محال را قبول می کند تا دخالت نیروهای ماوراء الطبیعه را انکار کند یعنی تا آفرینش توسط خدا را نفی کند. واضح است که چنین مکتبی هیچ ربطی به علم و دانش ندارد. چیز دیگری که بسی جای شگفتیست آن است که دمیرصوی وقتی در مورد میتوکندری

در سلول حرف می زند به صراحت تصادف را می پذیرد حال آنکه این نتیجه گیری کاملا با روش تجربی و علمی ناسازگاراست:

اصل مساله این است که میتوکندری چگونه به این ویژگی دست یافته است زیرا احتمال دست یافتن به این خاصیت از طریق تصادف حتی اگردخالت فردی هم در کار باشد آن قدر کم است که عقل نمی تواند آن را قبول کند. آنزیم هایی که تنفس را ممکن می سازند در همه واکنش ها به عنوان عوامل عمل می کنند و اصل مکانیزم را تشکیل می دهند. سلول حتما باید این آنزیم ها را داشته باشد وگرنه تنفس صورت نمی پذیرد. برای جلوگیری از پذیرفتن یک فرض دشوارتر یا غیبگوئی ناچاریم بپذیریم که آنزیم های تنفس قبل از اینکه سلول برای اولین باردر معرض اکسیژن قرار گرفته وجود داشته اند . علیرغم این که این نوع تفکر کاملا برخلاف علم زیست شناسیست.[177]

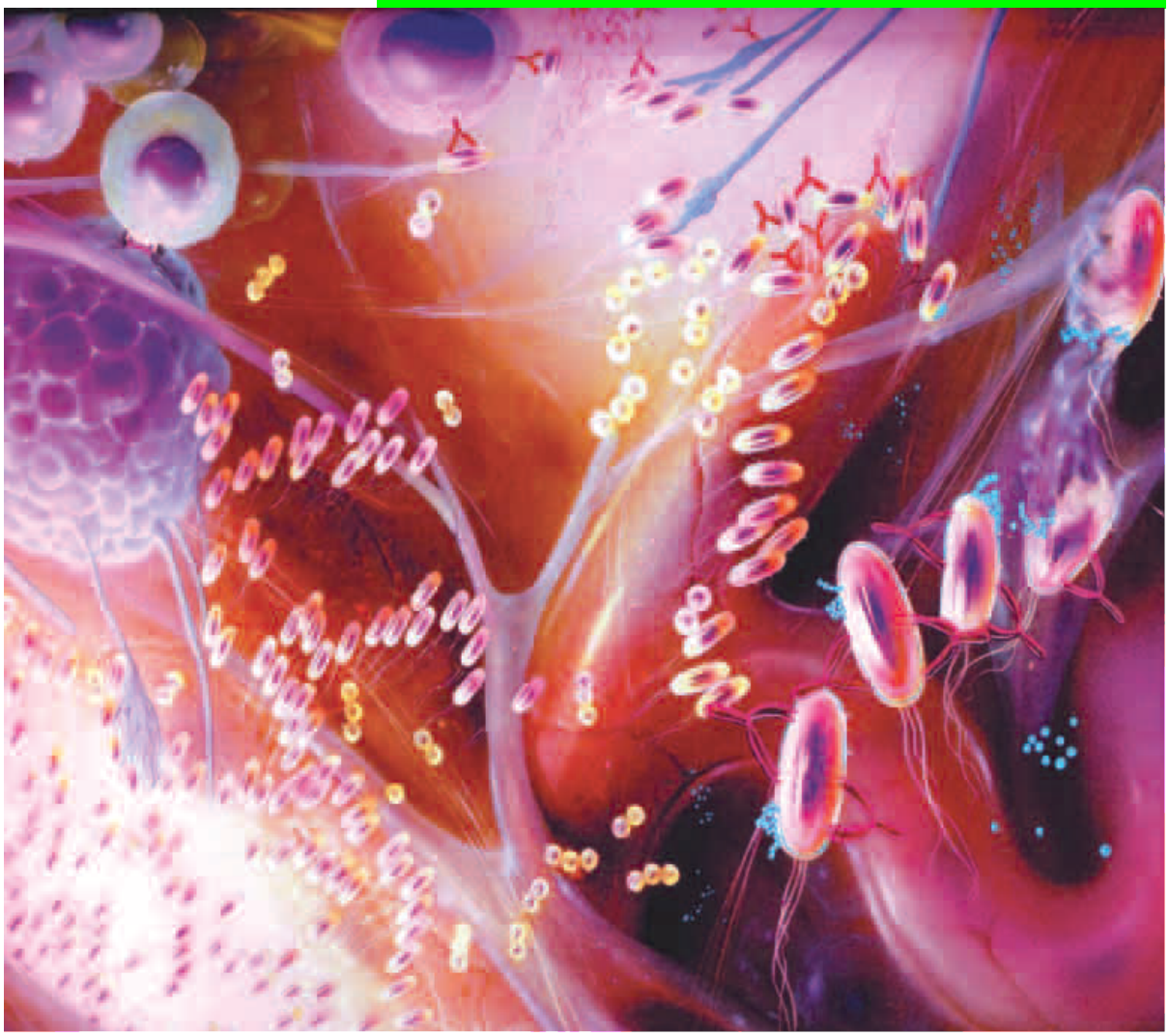

با توجه به مطالبی که تا کنون آوردیم نتیجه می گیریم که تکامل نظریه ای نیست که بعد از مطالعات علمی (و روش تجربی) به آن رسیده باشند. بلکه جوهر و اساس آن را فلسفه ماتریالیسم تشکیل داده است وبه تدریج علیرغم همه دلایل علمی ای که آن را رد می کند به یک جهان بینی تبدیل شده است.

بار دیگر از نوشته های تایید کنندگان تکامل می توانیم بفهمیم که همه این تلاش ها برای پنهان کردن این حقیقت است که همه جانداران را خداوند ساخته است.

داعیان تکامل آن را علمی جلوه داده اند اما باید دانست که این نظریه علم نیست بلکه فلسفه ماتریالیسم است. ماتریالیسم به شدت هرچیزی را که فراتر از ماده باشد رد می کند. اما علم مستلزم قبول این امر نیست. علم یعنی مطالعه طبیعت و نتیجه گیری درست از آن . اگر این مطالعات نشان دادند که طبیعت مخلوق است حتما باید به ان گردن نهاد این وظیفه هر دانشمند واقعی است.نه دفاع از محال بنا به اعتقادات ماتریالیستی که به قرن نوزدهم برمی گردد.

سقوط فلسفه ماتریالیسم از لحاظ علمی

این فلسفه شالوده نظریه تکامل را تشکیل می دهد. در قرن نوزدهم ماتریالیسم رایج شد براساس این نظریههمه چیز فقط از ماده تشکیل شده و ماده از ازل وجود داشته است وتا ابد وجودخواهد داشت و حتی حیات را نیز با واکنش های بین ماده توجیه کرد. اما اکتشافات قرن بیستم اشتباه بودن این اندیشه را به طور کامل روشن کردند. زیرا یک نظریه علمی بسیار قوی به نام انفجار بزرگ به وجود آمد که نشان می داد جهان در حدود پانزده میلیارد سال قبل از عدم در اثر انفجاری به وجود آمده و از ازل موجود نبوده است. این نظریه نشان می دهد که مواد طبیعی جهان در اثر این انفجار از نیستی به وجود آمده اند به عبارت دیگر خلق شده اند.یکی از نخستین تاییید کنندگان فلسفه ماتریالیسم فیلسوف ملحدی به نام آنتونی فلوست که این گونه اعتراف می کند:

معروف است که اعتراف برای روح مفید است به همین دلیل اعتراف می کنم که یک ملحد با مشاهده اجماع جهانی معاصر در مورد انفجار بزرگ احساس تنگنا می کند. زیرا دانشمندان با دلیل می گویند که جهان آغازی داشته است.[1]

انفجار بزرگ روشن کرده است که در آن آفرینش کنترل شده ای در هر مرحله وجود داشته است. از روی نظامی که بعد از این انفجار به وجود آمده و به حدی منظم است که نمی تواند نتیجه انفجار بدون کنترولی باشد. پول دیوید پزشک معروفیست که در این باره گفته است:" گیتی کنونی که در مقابل تغییرات بسیار حساس است -اگر در مورد آن به اندازه کافی فکر کرده باشند- به نظر می رسدکه طبیعت ثوابت اساسی آن را تعیین کرده است هماهنگی آن در موارد گوناگون مهمترین دلیل بر عنصر طراحی گیتی است".[2] یک استاد نجوم آمریکایی نیز در این باره گفته است: وقتی همه دلایل را مرور می کنیم در ذهن این مفهوم تداعی می شود که باید یک نیروی ما فوق طبیعت در این کار دست داشته باشد.[3] فرضیات ماتریالیسم مبنی بر پیدایش حیات در اثر تعدادی واکنش در رویارویی با اکتشافات علم رد شده است. به ویژه نمی توان پیدایش داده های ژنتیکی را که خواص موجودات زنده را تعیین می کنند توسط عناصر مادی محض تفسیر کرد. یکی از بزرگان تکامل که جورج ویلیامز نام دارد در مقاله ای که در سال 1995 منتشر کرد در این باره می گوید:

زیست شناسان تکاملی نتوانسته اند بفهمند که آنها با دو امر متفاوت روبه رو هستند. یکی از آنها مربوط به اطلاعات است و دیگری مربوط به ماده زیرا ژن بسته ای از اطلاعات است و چیز ساده ای نیست. این توصیف کمیاب ، ماده و اطلاعات را دو چیز جدا از هم می گرداند که می توان هر یک از آنها را جداگانه مورد بررسی قرار داد.[4]

این موضوع دلیلی است که نشان می دهد حکمتی غیر طبیعی اطلاعات ژنتیکی را به وجود آورده است. چون ماده نمی تواند خود باعث ایجاد اطلاعات شود. مدیر دانشگاه فیزیک و تکنولوژی آلمان فدرال یعنی پروفسور ورنر گت می افزاید:

همه آزمایش ها نیاز به موجودی متفکر را احساس می کند که ادراک و ابداع خود را آزادانه به کار بسته است. در طبیعت قانون یا عملیات و تکرار شناخته شده ای وجود ندارد که به طور خود به خود اطلاعات را در ماده به وجود آورد.[5] همه این حقایق علمی نشان می دهد که جهان و همه موجودات زنده را خالقی آفریده است که دارای علم و قدرت بی نهایت است یعنی الله آنها را آفریده است. آرتور کسلر که از معروفترین فیلسوفان قرن بیستم است در مورد ماده گرایی می گوید: دیگر این فلسفه نمی تواند بگوید یک فلسفه علمیست.[6]

1. Henry Margenau, Roy A. Vargesse.

Cosmos, Bios, Theos. La Salle IL: Open Court Publishing,

1992, 241.

2. Paul Davies .God and the New Physics.New York, Simon &

Schuster, 1983, p.198

3.Hugh Ross. The Creator and the Cosmos.Colorado Springs,

Co: Nav Press, 1993 pp 15-114

4.George C. Williams . The Third Culture : Beyond the

Scientific Revolution , New York ,Simon & Schuster, 1995

p 42-43

5. Verner Gitt. In the Begining Was Information. CLV,

Bielefeld, Germany, p. 107,141.

6. Arthur Koestler, Janus: A Summing Up, New York, Vintage

Books,1978, p. 250

تبلیغات گسترده برای تکامل

فصل چهاردهم

رسانه ها مرتعی غنی برای نظریه تکامل

تا آنجا که خواندیم نظریه تکامل بر هیچ سند علمی ای بنا نهاده نشده است. اما بیشتر مردم در سراسر جهان ازاین امر اطلاعی ندارند و فکر می کنند که نظریه تکامل یک حقیقت علمیست. دلیل این گمراهی به طور عمده رسانه ها هستند که همواره این نظریه را ترویج می دهند. از این رو باید چگونگی این تلقین ها را برشماریم.

با نگاهی به رسانه های غربی متوجه می شویم که در همه خبرهایشان اشاره ای به تکامل وجود دارد. رسانه های سازمان یافته و مجلات معروف و موثق این موضوعات را به شکل دوره ای پخش می کنند. ومردم با گوش دادن به این رسانه ها خود به خود به این یقین می رسند که این نظریه یک حقیقت علمی ثابت است و جایی برای بحث و بررسی ندارد.

خوانندگان عادی با مطالعه این اخبار فکر می کنند که تکامل مانند یک قضیه ریاضی اثبات شده است. رسانه های داخلی وبومی نیز اخبار رسانه های جهانی را به سرعت تکرار می کنند. این رسانه ها با عناوین فخیمی اخبار خود را پخش می کنند مثلا در مجله تایم می خوانیم:

کشف فسیلی که شکاف بین زنجیره فسیل ها را پر می کند.

یا مجله Nature اشاره می کند که دانشمندان آخرین یافته های خود در مورد تکامل را رو می کنند.

مسلما " دستیابی به حلقه گم شده زنجیره تکامل "کاملا بی معنیست چون هیچ جنبه ای از این نظریه به اثبات نرسیده است و همه دلایلی را که تا کنون ارایه کرده اند ثابت شده ساختگی است. این امر تنها به رسانه ها محدود نمی شود بلکه منابع علمی دائره المعارف ها و کتابهای زیست شناسی را دربرمی گیرد.

خلاصه این که رسانه ها و موسسات آکادمیک که در راستای اهداف مجامع قوی ضد دین کار می کنند، از هرلحاظ دیدگاه تکامل را قبول داشته ومی خواهند آن را به مردم تحمیل کنند. تلقین و تکرار باعث شده است تکامل به نوعی اعتقاد و ایمان تبدیل شود به همین جهت انکار نظریه تکامل برخلاف اطلاعات و حقایق علمی تلقی می شود.

اما با وجود معایب فراوان این نظریه و با وجود حقایق که نمی تواند آن را توجیه کند تا جایی که حتی دانشمندانی که به آن اعتقاد دارند نیز به این کمبود ها اعتراف کرده اند با وجود همه این ها ما امروزه کسی را نمی بینیم که در رسانه ها یا در محافل علمی از آن انتقاد کند. بسیاری از مجلاتی که در غرب به عنوان منابع معتبر علمی پذیرفته شده اند مانند National Geographic, Nature Focus , و... نظریه تکامل را مانند یک مکتب فکری پذیرفته و می کوشند آن را به عنوان یک حقیقت مسلم جلوه دهند.

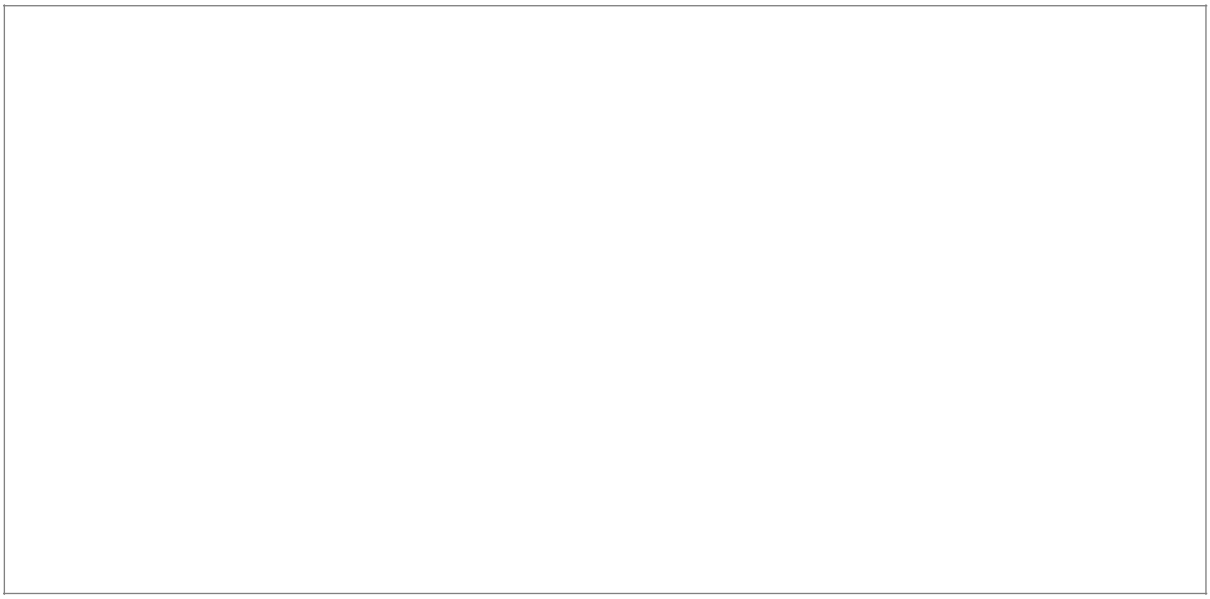

داعیان تکامل از شستشوی مغزی ای که رسانه ها برایشان فراهم می کنند کمال استفاده را می برند.بسیاری از مردم بدون فکر و اندیشه به تکامل ایمان می آورند حتی آنها به خود جرات نمی دهند سوالاتی از قبیلی چگونه؟ و چرا؟ را نیز مطرح کنند.

داعیان تکامل از هرچیزی برای رنگ ولعاب دادن به دروغ های خود استفاده می کنند. به عنوان مثال برجسته ترین کتاب های ایشان پدیده انتقال از آب به خشکی را که شاخص ترین پدیده نظریه تکامل است به طرز مسخره ای توجیه می کنند. این نظریه می گوید حیات در آب آغاز شده است و اولین موجوداتی که به وجود آمدند ماهی ها بودند و براساس این نظریه روزی ماهی ها خود را به بیرون از آب پرتاب کردند.(سببی که اغلب به آن استناد می کنند خشکسالیست) بدین ترتیب ماهیانی که خشکی را برای زندگی انتخاب کردند به جای باله صاحب پا و به جای آبشش دارای ریه شدند.

اما اکثر کتاب های تکامل به چگونگی این رویدادها اشاره ای نمی کنند. وحتی در برجسته ترین کتاب های علمی هم توصیفی برای این پدیده نمی یابیم و تنها به این عبارت که حیات از آب به خشکی انتقال یافت اکتفا می شود.

اما این انتقال چگونه روی داد؟ می دانیم که ماهی ها نمی توانند بیش از چند دقیقه خارج از آب زنده بمانند. و اگر هم بپذیریم که این خشکسالی موهوم به نحوی ماهی ها را به خشکی کشانده چه چیزی در انتظار آنها بوده است؟ واضح است که همه آنها بعد از چند دقیقه می مرده اند. حتی اگر این پدیده ده ها ملیون سال به طول انحامیده باشد بازهم همین پاسخ را خواهیم یافت. زیرا عضو پیچیده ای مانند ریه نمی تواند به طور ناگهانی و در اثر جهش هایی به وجود آید.

تنها چیزی که داعیان تکامل می گویند این است که انتقال حیات از آب به خشکی و از خشکی به هوا صورت گرفته است اما آنها هیچ توضیحی برای این تغییرات ناگهانی ندارند. و در مورد نحوه شکل گیری اندام پیچیده ای مانند گوش و چشم سکوت اختیار کرده اند.

با سوء استفاده از علم و مفاهیم علمی به راحتی می توان برروی مردم کوچه و بازار تاثیر گذاشت. برای اینکار فقط لازم است تصویری خیالی از حیوانی که در آب می زیسته و حیوانی که در خشکی می زیسته و گویا از آن پدید آمده و نمونه ای فیما بین این دو بکشید سپس نام های لاتینی برای آنها انتخاب کنید. و سپس کمی دروغ بگوئید که: جانور ایوستئینوپترون نخست به رابیتستیان کروسوبتیرجیان و سپس به ایوشیوستیگا تبدیل شده است این فرایند ها ملیون ها سال به طول انجامیده است. اگر این عبارات را هم یکی از دانشمندان که عینکی با شیشه های ضخیم برچشم دارد همه موهایش سفید شده است بر زبان براند دیگر کار خود را می کند. رسانه هایی که همه تلاش خود را برای ترویج این اعتقاد خود به کار می گیرند این اخبار را با شور و هیجان خاصی به گوش جهانیان می رسانند.

فصل پانزدهم

نتیجه: تکامل تنها یک نیرنگ است

دلایل وقوانین علمی زیادی وجود دارد که تکامل را نقض می کنند که در این کتاب توانستیم فقط برخی از آنها را بیاوریم. ولی همین قدر هم مارا به حقیقت بسیار مهمی می رساند و آن این است که: نظریه تکامل هرچند پوشش علم به تن دارد اما از نیرنگی فراتر نیست. و فقط برای دفاع از فلسفه ماتریالیسم به وجود آمده و ترویج داده شده و نیرنگی است که براساس شستشوی مغز،تبلیغات، جعل و دروغ پابرجا مانده است. اینک می توانیم آنچه را در فصل های گذشته گنجاندیم به ترتیب زیر خلاصه کنیم:

فروپاشی نظریه تکامل در مراحل اولیه اش

نظریه تکامل نظریه ایست که در اولین گام های خود شکست خورده است دلیل آن هم این است که داعیان تکامل نمی توانند برای تشکیل حتی یک پروتئین توجیه مناسبی بیاورند. نه قوانین علم احتمال ونه قوانین فیزیک و شیمی پیدایش تصادفی تکامل را تایید نمی کنند.

پس وقتی تشکیل یک پروتئین به طور تصادفی امکان ندارد آیا معقول است فکر کنیم ملیونها پروتئین به طور تصادفی گردهم جمع شده و سلول زنده ای را به وجود آورده اند. و میلیاردها سلول جمع شده تا موجود زنده ای را که ماهی ها باشند به وجود بیاورند. سپس این ماهی با خروج از آب به خزنده و این خزندگان به پرنده و غیره تبدیل شده اند.و به این ترتیب ملیون ها نوع موجود زنده در طول تاریخ به وجود آمده اند؟

این خرافات غیر منطقی را داعیان تکامل باور راسخ دارند. البته این اعتقاد ایشان نه از علم که از یک نیروی درونی و روانی سرچشمه می گیرد. آنها تا کنون موجودی بینابین نیافته اند که مثلا نصف آن خزنده و نصف دیگر آن ماهی باشد. آنها نتوانستند ثابت کنند که حتی یک مولکول پروتئین و یا حتی یک اسید آمینه که واحد سازنده پروتئین می باشد در شرایط اولیه کره زمین به طور تصادفی به وجود آمده است.انها حتی با همه تکنولوژی ها و آزمایشگاه های پیشرفته ای که دارند نتوانسته اند یک مولکول پروتئین را به وجود آورند. بلکه برعکس ثابت کرده اند که عملیات تکامل هرگزدر سطح کره زمین صورت نگرفته است.

در آینده هم نمی توان نظریه تکامل را ثابت کرد.

تنها چیزی که داروینیسم به آن دل خوش کرده این است که شاید زمان بتواند مشکلات آنها را حل کند. اما علم نمی تواند نظریه ای را که کوچکترین ارتباطی با علم و منطق ندارد به مرور زمان حل کند تا حالا که هرچه علم پیشرفت کرده است دلایلی که بطلانی این نظریه را ثابت می کنند بیشتر شده است.

با پیشرفت علم روز به روز خفایا و زوایای سلول شناخته تر و پیچیدگی آن بیشترو معلومشده است که آنگونه که زیست شناسی ابتدائی زمان داروین باور داشت ساختاری نیست که به طور تصادفی به وجود آمده باشد

وضوح این امر و با این وصف پافشاری برخی براینکه حیات به طور تصادفی آغاز شده است چه بسا در آینده با عث احساس حقارت شدیدی گردد. افکار عمومی حقیقت را درمی یابند و مدت زیادی طول نخواهد کشید که کسانی که با چنگ ودندان از این نظریه دفاع می کنند نخواهند توانست سرشان را بلند کنند.

روح مانع بزرگی بر سر راه نظریه تکامل

گونه های زیادی از جانداران در روی کره زمین وجود دارند که به همدیگر شبیهند. مثلا جانوران زیادی به اسب یا گربه می مانند. یا ساختار بسیاری از حشرات هم یکسان است. این تشابه برای هیچ کس عجیب نیست اما تشابه میمون با انسان چرا این قدر جلب توجه کرده است به نحوی که آن را

تاییدی بر نظریه داروین می انگارند وجوه تشابه ظاهری بین دو موجود امری طبیعی است و چیزی را ثابت نمی کند. به عنوان مثال تشابه زیادی بین سوسک کرگدن و جانور کرگدن وجود دارد اما آیا می توان گفت این دو موجود با یکدیگر خویشاوندند؟

بنابراین از روی تشابه ظاهری بین میمون و انسان نمی توان ادعا کرد که میمون ا ز دیگر جانوران به انسان نزدیکتر است. اگر معیارهوش و ذکاوت هم با شد می توان گفت که عنکوبتی که با تار هایش شاهکارها به وجود می آورد و یا زنبور عسلی که شانه ای زیبا معماری می کند بسیار با هوش تر از میمون و حتی از چند لحاظ از انسان پیشرفته ترند.

صرف نظر از تشابه ظاهری فرق زیادی بین انسان و میمون وجود دارد. چون در درجه اول میمون یک حیوان است و از لحاظ درک وفهم فرقی با اسب و یا سگ ندارد. اما انسان موجودی عاقل و اگاه با اراده ای قویست و می تواند بیندیشد،سخن بگوید، درک کند و تصمیم بگیرد وتوانایی کنترل امور را دارد. هیچ یک از این ویژگی ها را موجودات دیگر ندارند. و این آن چیزیست که بین او و سایر موجودات تفاوت زیادی انداخته است. حتی جانورانی که بیشترین شباهت به انسان را دارا می باشند از این مزایا محرومند.

خدا هرچه را آنگونه که بخواهد می آفریند

اگر سناریوی را که داعیان تکامل فکر می کنند درست هم باشد هیچ اتفاقی نمی افتد و عظمت خدا را از سوی دیگری به اثبات می رساند. زیرا در هریک از مراحلی که تعریف کرده اند باید یک معجزه روی داده باشد. و تنها یک اراده خلاق و آگاه می تواند عامل ایجاد این تغییرات بوده باشد. ایجاد چنین مراحلی از طریق تصادف نه بعید بلکه محال است.

از طریق قوانین احتمالات و قوانین شیمی و زیست ثابت کردیم که محال است مولکول پروتئینی از راه تصادف تشکیل شود. حال اگر اصرار دارند چنین مولکولی در آن شرایط به وجود آمده است ناچار باید وجود ارداه باری تعالی را پذیرفت. چون هیچ منطقی و علمی تبدیل آبزیان رابه موجوداتی که در خشکی بتوانند ادامه حیات دهند نمی پذیرد. و اگر هم زمانی ماهیان به بیرون از آب خزیده و به خزنده تبدیل شده باشند تنها در پرتو قدرت خداوندی بوده است.

موضوع کاملا روشن است: حیات نتیجه طراحی بی مثل و مانند خالقی بسیار تواناست. این خالق همان الله است پروردگار آسمانها، زمین و هر آنچه که بین آنهاست.

فصل بیستم

سلسله کنفرانس هایی که موسسه تحقیقات علمی:SRF ترتیب داده است

فعالیت هایی برای آگاه کردن جامعه از دروغ نظریه تکامل

تبلیغات برای نظریه تکامل که در سال های اخیر شدت گرفته خطری است که ارزش های اخلاقی وجامعه انسانی را تهدید می کند. موسسه تحقیقات علمی این حقیقت را به طور کامل درک کرده و مسئولیت آگاه کردن جامعه ترکیه را به عهده گرفته است.

کنفرانس اول- استانبول

اولین کنفرانس از این سلسله در چهرم آوریل 1998در شهر استانبول تحت عنوان" فروپاشی نظریه تکامل: حقیقت آفرینش" صورت گرفت. در این کنفرانش دانشمندان برجسته و متخصصان زیادی از سراسر جهان حضور یافتند. این اولین نشستی در ترکیه بود که نظریه تکامل به طور علمی مورد بازبینی قرار داد. حضورمردم ترکیه در این کنفرانس به حدی بود که بسیاری از مردم نتوانستند محلی در سالن کنفرانس بیایند از این رو از تلویزیون برنامه های آن را دنبال می کردند.

سخنران های معروفی از داخل و خارج در این کنفرانس شرکت کردند.پس از اینکه این موسسه انگیزه های ایدئولوژیکی پشت این نظریه را توضیح داد یک فیلم مستند که توسط خود موسسه تهیه شده بود پخش شد.

بعد از این دکتر دوان گیش(Duane Gish)و دکتر کنث کامینگ (Kenneth Cumming) که دو دانشمند با شهرت جهانی از موسسه پژوهش های آفرینش(Institute for Creation Research) و متخصص در زیست شیمی و فسیل شناسی به ایراد دلایل قوی خود در نظریه تکامل پرداختند.در طول کنفرانس هم یکی از دانشمندان معروف ترکیه به نام دکتر جواد بابونا معجزات موجود در هر یک از مراحل آفرینش انسان را با اسلاید ارائه و فرضیات تکامل مبنی برتصادف را با دلایل روشن ریشه کن کرد.

کنفرانس دوم- استانبول

کنفرانس دوم سه ماه بعد از اولین کنفرانس در تموز سال 1998 در سالن جمال رشیدری استانبول برگزار شد. سخنرانان- که شش تن از آنها آمریکایی و فردی از ترکیه بود- با بیانات خود نشان دادند که چگونه دانش نوین نظریه داروینیسم را به کلی رد کرده است. این سالن که ظرفیت هزار نفر را داشت کاملا پر شده بود.

در زیر خلاصه ای از مطالب بیان شده در سخنرانی ها را آورده ایم:

مایکل پ. گیروارد(Michael P. Girouard)،استاد شیمی دانشگاه ساوثرن لوئیزیانیا در سخنرانی ای تحت عنوان" آیا امکان دارد حیات به صورت تصادفی به وجود آمده است؟" از طریق مثال هایی ترکیب پیچیده پروتئین ها را که سنگ بنای حیات هستند توضیح داد خلاصه بحث آن بود که امکان ندارد بدون نقشه و طرحی ماهرانه به وجود آمده باشند.

دکتر ادوارد پودرو(Edward Boudreaux)، استاد شیمی دانشگاه نیو اورلئاندز در کنفرانسی تحت عنوان " نظم در شیمی" بیان کرد که برای تشکیل حیات حتما لازم است که برخی از عناصر شیمیائی از راه آفرینش در کنار هم چیده شوند.

دکتر کارل فیلرمانز(Carl Fliermans) دانشمند بسیار شناخته شده ای در ایالات متحده آمریکا و استاد زیست شناسی مولکولی در دانشگاه ایندیانا ست. او با حمایت وزارت دفاع آمریکا پژوهش هایی در مورد" از بین بردن آثار سوء زباله های شیمیایی به کمک باکتریست" انجام می دهد و توانسته است در سطح زیست شناسی مولکولی پندارهای داروینیسم را منسوخ نماید.

دکتر ادیب کها تنها سخنران ترک کنفرانس بود او استاد زیست شیمی است و اطلاعاتی اساسی در مورد سلول زنده ارایه داد و از طریق دلایل روشن توانست ثابت کند که سلول نمی تواند بدون طراحی دقیق و ابتکار به وجود آمده باشد.

دکتر دیوید منتون استاد کالبد شناسی دانشگاه واشنگتن است او سخنرانی ای ایراد کرد که توسط کامپیوتر به طور لذت بخشی همراهی می شد وموضوع آن تفاوت کالبدشناختی بین پر پرندگان و پولک های خزندگان بود و ثابت کرد پرندگان از نسل خزندگان نیستند.

دکتر دوان گیش: سخنرانی ای تحت عنوان " پیدایش انسان" ایراد کرد. وی که از کارشناسان معروف و متخصص در مطالعات مربوط به نظریه تکامل است پیشنهاد تکامل انسان از میمون را به کلی رد کرد.

دکتر جان موریس(John Morris) رئیس موسسه پژوهش های آفرینش(Institute for Creation Research) که دانشمند زمین شناس معروفیست. او سخنرانی ای در باره جهت گیری های پنهان و فلسفه پشت پرده نظریه تکامل ارایه کرد. وی روشن کرد که این نظریه به جهان بینی و آئینی نوتبدیل شده که پیروانش با تعصب فراوان از ان دفاع می کنند.

بعد از شنیدن این کلمات حضار تاکید کردند که تکامل عقیده ایست که علم همه جوانب آن را رد می کند. علاوه براین نمایشگاه پلاکاردها تحت عنوان " فروپاشی نظریه تکامل: حقیقت آفرینش" نیز که موسسه تحقیقات علمی آن را به پا داشته بود و در سالن جمال رشید ری برگزار شده بود توجه

بسیاری را جلب کرده بود. این نمایشگاه از 35پلاکارد تشکیل می شد که هریک یا دلیلی بر آفرینش بود و یا یکی از گمان های تکامل را رد می کرد.

کنفرانس سوم:آنکارا

کنفرانس سوم در دوازدهم ژوئیه 1998در سالن کنفرانس های هتل شیرتون در آنکارا برگزار شد. سخنرانان شرکت کننده در این همایش سه آمریکایی و یک ترک بودند آنها دلایل روشن و قطعی ای از دانش جدید ارائه کردند که نشان می داد داروینیسم باطل است.

با وجود اینکه سالن شیرتون تنها گنجایش نه هزار نفر راداشت اما 25000نفر برای شرکت در کنفرانس در سالن حاضر شده بودند همچنین در بیرون از سالن مانیتور هایی نصب شده بود تا کسانی که نمی توانستند جایی داخل سالن برای خود بیابند ازبیرون آن را دنبال کنند. نمایشگاه پلاکارد های کنفرانس هم که در مجاورت کنفرانس تحت عنوان" فروپاشی نظریه تکامل: وحقیقت آفرینش"برپاداشته شده بود نظر بسیاری را به خود جلب می کرد. در پایان کنفرانس هم شرکت کنندگان از تاثر خود از سخنرانان حرف می زدند که خود نشان می داد که مردم از روشن شدن واقعیت نظریه تکامل و حقیقت آفرینش به شدت خوشحال هستند.

هنوز هم در داخل و خارج از کشور از این کنفرانس ها که برگرفته از کتاب های هارون یحیی می باشند برگزار می شود. نوشته های او بالغ بر شش هزار صفحه است. در ترکیه از سال 1998 همایش های بسیاری از این دست برگزار شده است. در خارج از کشور از اتریش تا کانادا و از انگلستان تا مالزی همایش هایی در این مورد برگزار شده و تعداد شرکت کنندگان در آنها به بیش از یک ملیون نفر رسیده است.

فصل شانزدهم

حقیقت آفرینش

در فصل های گذشته این کتاب دلایل ترویج نظریه داروین را که ادعا می کند حیات خلق نشده است بیان کردیم. و نشان دادیم که داعیان تکامل برای تایید نظریه خود دلایل علمی را تحریف و دست کاری می کنند. و دیدیم که چگونه برخی از شاخه های علم جدید مانند(دانش های فسیل ، زیست شیمی و کالبد شکافی) چگونه از حقیقت بسیار روشنی که همان آفرینش جاندارن از سوی خداست پرده برداشتند.

واقعیت این است که انسان برای درک این موضوع نیازی به مطالعه دستاوردهای پیچیده ای که دانشمندان در کارگاه های زیست شیمی به آن رسیده اند و یا اکتشافاتی که فسیل شناسی و زمین شناسی به بار آورده اند ندارد. نشانه های حکمتی فرا تر از عقل و ادراک انسان که همانند خورشید روشن است می توان در هر موجود زنده ای دید. در طراحی جسم حشره بسیار کوچک و ماهی بسیار ریزی

در اعماق دریا نوآوری و تکنولوژی بسیار پیچیده ای نهفته که انسان تا کنون نتوانسته است مانند آن را بسازد. برخی از جاندارن که از نیروی عقل بی بهره اند وظایفی را به جا می اورند که انسان از انجام آن عاجز است.

بدون شک این حکمت بزرگ و این طراحی بی نظیر و نقشه بی نقص که بر همه طبیعت حاکم است با دلیل روشن وجود خدا را ثابت می کند. او به همه موجودات زنده ویزگی ها و خواصی بخشیده است تا نشانه های قدرت خود را به انسان بنمایاند.

زنبور عسل و معماری زیبای لانه اش

همه می دانیم که زنبور عسل بسیار بیشتر از نیاز خود عسل تولید می کند و آن را در خانه ای مومی ذخیره می کند. شکل این خانه ها یک شکل هندسی منظم و شش ضلعیست. آیا تا کنون فکر کرده اید که چرا زنبور عسل خانه اش را به شکل هشت یا پنج ضلعی درست نمی کند.

ریاضیدانانی که تلاش کرده اند به این سوال پاسخ دهند به نتیجه شگفت انگیزی رسیده اند. شکل شش ضلعی مناسب ترین شکل هندسی است که می تواند بیشترین مساحت ممکن را مورد استفاده قرار دهد.

خانه شش ضلعی کمترین مقدار موم را برای ساخت لازم دارد و امکان ذخیره بیشترین عسل ممکن را فراهم می کند. بنابراین زنبور عسل بهینه ترین شکل هندسی را مورد استفاده قرار می دهد.

شیوه

ساخت این خانه های شش ضلعی توسط زنبور عسل هم بسیار جالب است: زنبور عسل ساخت این سازه را از دو یا سه مکان مختلف شروع می کند سپس شروع به بافتن زنجیره ای از خانه ها را از این دو یا سه جا شروع می کند با وجود اینکه زنبور های زیادی به ساخت بنا مشغول می شوند کار آنها کاملا بر یکدیگر تطبیق می شود با جمع شدن و برخورد خانه های شمعی درنقطه ای که دقیقا در مرکز بنا قرار دارد کار ساخت آن به پایان می رسد. جوش دادن این اشکال با مهارت خارق العاده ای صورت می گیرد به نحوی که ابدا کسی نمی تواند محل جوش را پیدا کند.

با مشاهده این اجرای زیبا به جز اعتراف به وجود اراده خدا که راهنمای آن است کاری برای ما باقی نمی ماند داعیان تکامل سعی می کنند این کار را غریزه جانور و تنها یکی از ویژگی های آن بشناسانند. اگر غریزه هم باشد و این غریزه بر همه زنبور ها به نحوی مسلط باشد که با این هماهنگی

با یکدیگر کار معنایی به جز تسلط یک حکمت و قدرت عظیم که بر همه این مخلوقات حاکم است ندارد.

به عبارت بهتر خدای پاک و والا که این مخلوقات ریز را آفریده آنچه را که باید انجام دهد به او الهام نموده و این حقیقتی است که قرآن کریم از چهارده قرن پیش به ما خبر داده است:

سوره نحل 69-68

وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ﴿٦٨﴾

و پروردگار تو به زنبور عسل وحی [=الهام غریزی] کرد که از پارهای کوهها و از برخی درختان و از آنچه داربست [و چفتهسازی] میکنند خانههایی برای خود درست کن (۶۸)

ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِن بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِّلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٦٩﴾

سپس از همه میوهها بخور و راههای پروردگارت را فرمانبردارانه بپوی [آنگاه] از درون [شکم] آن شهدی که به رنگهای گوناگون است بیرون میآید در آن برای مردم درمانی است راستی در این [زندگی زنبوران] برای مردمی که تفکر میکنند نشانه [قدرت الهی] است (۶۹)

زیبایی مهندسی مورچه سفید

هیچ کس نمی تواند با مشاهده خانه مورچه سفید که آن را به طور عمودی بر روی زمین می سازد بر تعجب خود غلبه کند زیرا خانه های این مورچه که ارتفاعی بین پنج تا شش متر دارد یک شاهکار معماری به حساب می آید. این جاندار به دلیل ساختار بدنی اش نمی تواند در روشنی روز و زیر نور آفتاب از لانه اش بیرون بیاید از این رو لانه اش همه موارد لازم برای آن را در بر می گیرد. در آن سیستم تهویه، و کانال ها و راهروهایی برای لاروها را در خود گنجانده است، اماکنی خاص برای تولید قارچ ، خروجی های اضطراری، اتاق هایی خاص برای هوای گرم و اتاق هایی برای هوای سرد و خلاصه این که در آن همه چیزی گنجانده شده است و عجیب تر از همه این است که مورچه سفید که همه این امکانات جالب را ساخته نابیناست.[178]

مورچه سفید دارای ویژگی عجیب دیگریست: هرگاه خانه ای راکه مورچه در مراحل اولیه ساخته است به دو قسمت تقسیم کنیم و سپس آنها را دو باره به هم بچسبانیم مورچه کار خود را به نحوی ادامه می دهد که گوئی هرگز به دو نیم نشده است گوئی که منبع واحدی دستور می گیرد.

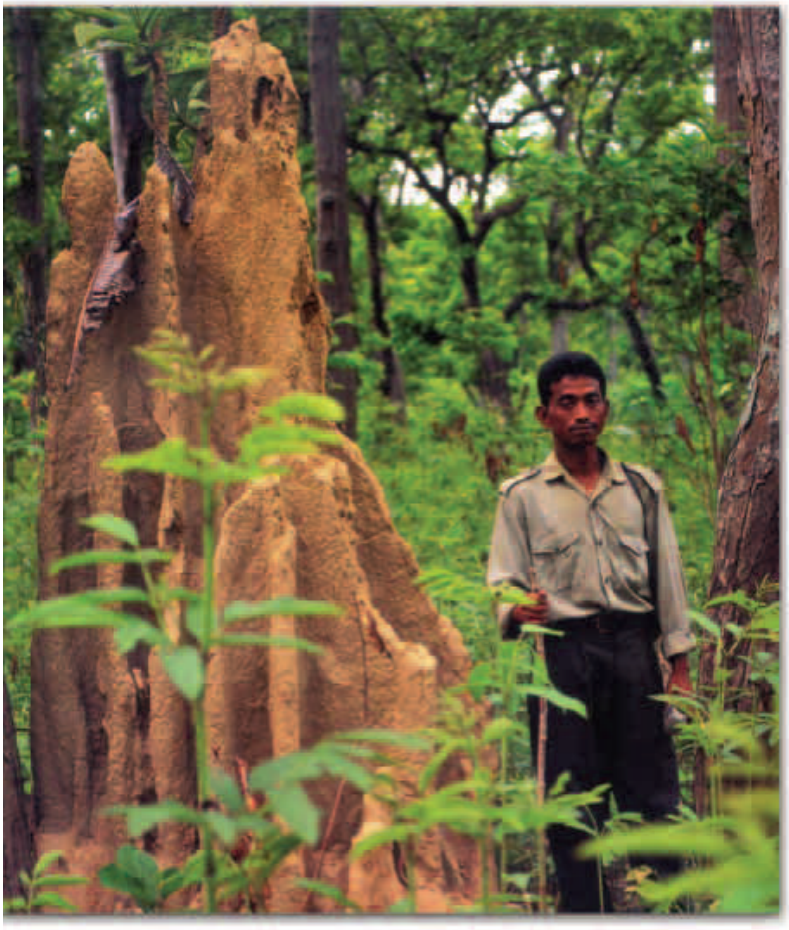

دارکوب

همه می دانند که دارکوب لانه اش را در دل تنه درختان نقر می کند. اما چیزی که کمتر کسی در مورد آن فکر می کند این است که چگونه او دچار خونریزی مغزی نمی شود. این عمل او مانند این است که ما میخی را با سر به دیوار بکوبیم. اگر انسان این کار را بکند نخست مغزش صدمه می بیند و بعد خونریزی داخلی می کند اما دارکوب می تواند 38-43 ضربه در زمانی بین 2.10 تا 2.69ثانیه بر تنه درخت بکوبد بدون آن که صدمه ای ببیند.

تفسیر این پدیده این است که سر این موجود مناسب این کار آفریده شده است. در جمجمه آن سیستمیست که از شدت ضربات می کاهد و آنها را جذب می کند این سیستم از بافت های نرمی تشکیل شده است که در بین استخوانهای جمجمه قرار دارد و با عث این کار می شود.[179]

سیستم رادار خفاش

خفاش می تواند با بهره گیری از سیستم صوتی شگفت انگیزی در تاریکی شدید پرواز کند این سیستم را Sonar می نامیم.خفاش به کمک این سیستم اجسام اطرافش را از طریق بازتابش امواج صوتی شناسایی می کند. انسان میانسال به سختی می تواند صدا هایی با فرکانس بیست هزار هرتز را بشنود در حالیکه خفاش صدا های با فرکانس پنجاه تا دویست هزار هرتز را می شنود. صدا ها را در همه جهت می فرستد کهمتوسط آن بیست تا سی بار در ثانیه است. امواج باز تابیده بسیار قوی هستند به نحوی که نه تنها متوجه وجود اجسام در اطرافش می شود بلکه مکان دقیق شکار در حال پرواز را نیز دقیقا شناسایی می کند.[180]

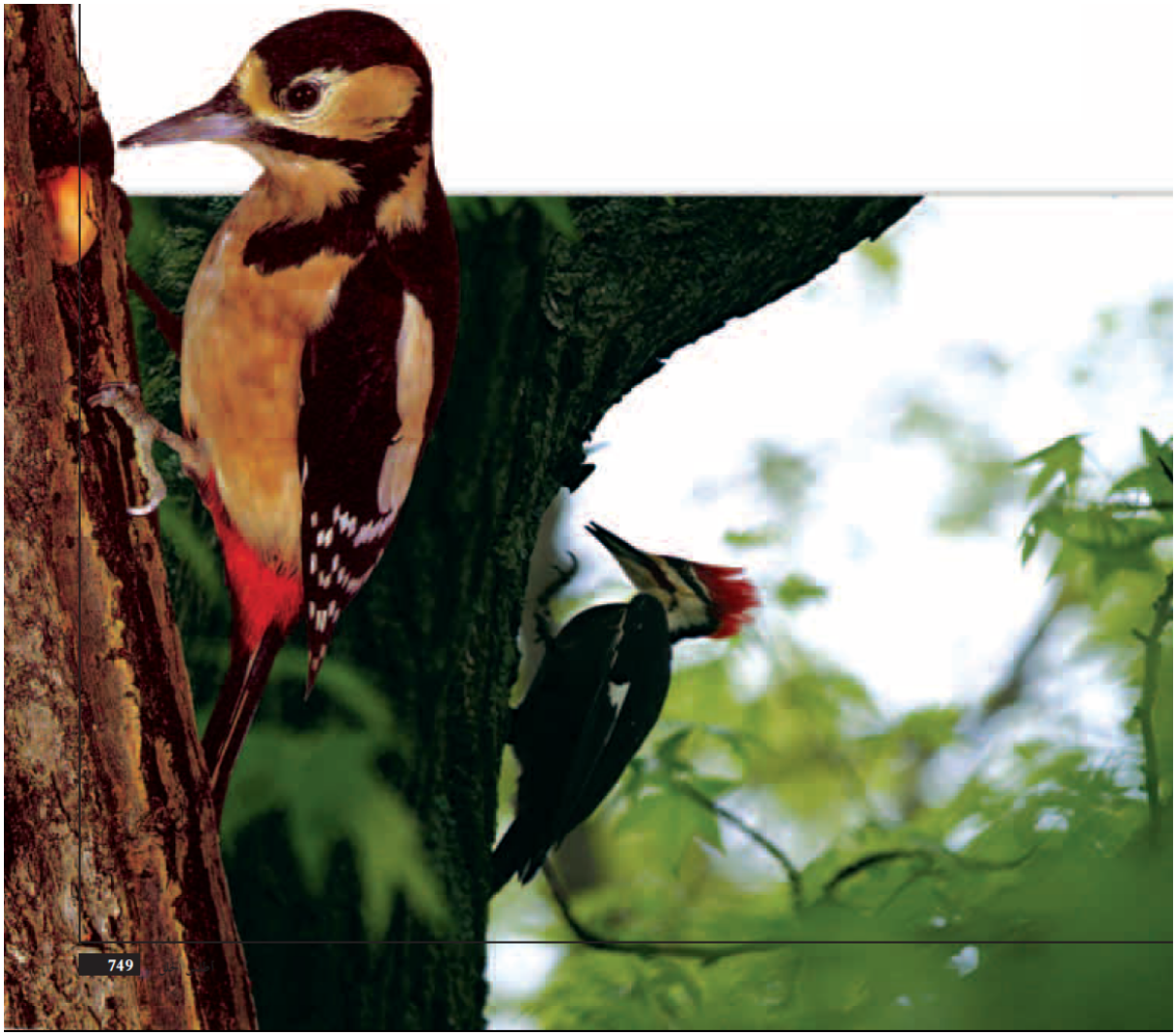

طراحی پشه

آنچه ما از پشه می دانیم این است: جانداریست که پرواز می کند. ولی واقعیت امر آن است که مراحل رشدش را در زیر آب می گذراند سپس بر اساس یک طرح بی نظیر در حالی از آب بیرون می آید که همه اندام های لازم را داراست.

پشه با استفاده از حواس خاصی که برای تعیین مکان شکار به کار می رود پرواز می کند. او در این کار شبیه یک جنگنده است که به دستگاه های سنجش حرارت، رطوبت، گاز و بو مجهز است. وحتی قادر است در تاریکی مطلق محل شکار خود را با احساس کردن حرارت خارج شده از بدن او شناسایی کند.

تکنولوژی آشامیدن خون در این جاندار از چندین سیستم به شدت پیچیده تشکیل می شود. او پوست را با چنگال هایی که از شش تیغه درست شده اره و سوراخ می کند. او در طول عملیات سوراخ کردن

ماده ای از خود ترشح می کند که پوست را بی حس می نماید از این رو انسان تا پایان مکش خون متوجه نیش آن نمی گردد. این سیال از لخته شدن خون هم جلوگیری کرده تا پشه بتواند به مکیدن ادامه دهد.اگر یکی از عناصر تشکیل دهنده این سیستم وجود نداشته باشد پشه نمی تواند از خون تغذیه کند در نتیجه نمی تواند به حیات ادامه داده و نسلش را حفظ کند.

این موجود ریز با اینکه اندازه ای بسیار کوچک دارد اما دارای طراحی بسیار زیباست و این خود نشانه روشنی بر آفرینش است. قرآن کریم هم پشه را نشانه وجود خدا نزد خردمندان دانسته است:

بقره 26

إِنَّ اللَّهَ لاَ يَسْتَحْيِي أَن يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُواْ فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُواْ فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلاَّ الْفَاسِقِينَ ﴿٢٦﴾

خدای را از اینکه به پشهای یا فروتر [یا فراتر] از آن مثل زند شرم نیاید پس کسانی که ایمان آوردهاند میدانند که آن [مثل] از جانب پروردگارشان بجاست ولی کسانی که به کفر گراییدهاند میگویند خدا از این مثل چه قصد داشته است [خدا] بسیاری را با آن گمراه و بسیاری را با آن راهنمایی میکند و[لی] جز نافرمانان را با آن گمراه نمیکند (۲۶)

نهنگ

پستانداران همیشه باید تنفس کنند به همین دلیل آب محیط مناسبی برای آنها نیست. اما نهنگ یک پستاندار است که در آب زندگی می کند و توانسته است با استفاده از دستگاه تنفسی اش که از جانداران خشکی بسیار برتر است بر این مشکل فائق آید. نهنگ تنا در یک دم هفتاد درصد از هوایی را که تنفس می کند بالا می کشد از این رو هربار تا مدت زیادی از تنفس بی نیاز است. این جاندار در عین حال مقدار زیادی از اکسیژن را درعضلات خود ذخیره می کند این امر به دلیل وجود ماده ای به نام(Myoglobin) امکان یافته است. با بهره گیری از این سیستم ها یکی از انواع نهنگ به نام(Gin-Back) می تواند تا عمق پانصد متری پایین برود و به مدت 40 دقیق بدون تنفس به شنا کردن ادامه

دهد.[181] از طرف دیگر سوراخ بینی نهنگ برخلاف پستاندارانی که در خشکی زندگی می کنند در بالای سرش قرار دارند تا بتواند به آسانی تنفس کند.

پرندگان شکارچی تیز بین

قوه بینایی پرندگان شکاری به حدی تیز است که در حین پرواز می توانند مسافت ها را با هم مقایسه کنند. چشم های بزرگ این پرنده دارای سلول های بینایی بیشتری نیز هست و در نتیجه تصویر بهتری ارایه می دهد. در چشم پرنده شکاری بیش از یک ملیون سلول بینایی وجود دارد.

شاهین هایی که در ارتفاع هزاران متر پرواز می کنند از آن بلندی می توانند عملیات تفتیش سطح زمین را اجرا کنند. همانگونه که جنگنده ها می توانند اهداف خود را از هزاران متر دور تر شناسایی کنند چشمان شاهین نیز می توانند کوچکترین تغییر در رنگ ها و ریز ترین حرکت ها را تشخیص دهند. زاویه دید شاهین بسیار باز و در حدود سیصد درجه است همین طور می تواند اجسام را هشت برابر بزرگتر ببیند. شاهین می تواند از ارتفاع چهار هزار و پانصد متری مساحتی در حدود سی هزار هکتار را تفتیش و

جستجو کندو خرگوشی را که در بین گیاهان مخفی شده است را ببیند. شکی نیست که طراحی چشمی با این قابلیت های بزرگ تنها می تواند به صورت خاص برای این مخلوق طراحی شده است.

حیواناتی که در زمستان به خواب می روند.

جانورانی که دارای خواب زمستانی هستند گاهی درجه حرارت بدنشان با محیط هم دما می شود اما باز هم زنده می مانند. چگونه چنین چیزی ممکن است؟

پستانداران خون گرم به واسطه دستگاه های تنظیم دمای پیشرفته ای که دارند همواره دمای بدنشان ثابتی است. با این وجود برخی از این جانوران مانند موش سنجابی که در حالت عادی دمای بدن آن چهل درجه است در خواب زمستانی دمای بدنش کمی بالاتر از دمای محیط می شود. عملیات متابولیسم دربدن به مقدار چشمگیری کاهش می یابد، تنفس جانور بسیار کند می گردد تعداد ضربا ن قلب از سیصد عدد در دقیقه به هفت تا ده بار در دقیقه کاهش می یابد. حرکاتی که در حالت عادی انجام می داد متوقف می شود. فعالیت های الکتریکی مغز نیز به حدی کم می شود که نمی توان آن را ملاحظه کرد.

یکی از خطرات بی تحرکی انجماد بافت ها با تشکیل ذرات یخ در خون است: اما به دلیل ویژگی های خاصی که در بدن این حیوانات وجود دارد خطری برای آنها به شمار نمی آید. ومایعاتبدن آنها دارای ذرات شیمیایی سنگینی است که درجه انجماد آن را پایین می آورند از این طریق اورا از خطر حمایت می کنند.[182]

ماهی های برق دار

برخی از انواع ماهی ها مانند مار ماهی و سفره ماهی خار پشت الکتریسیته ای تولید و از آن برای دفاع از خود و یا فلج کردن شکار خود استفاده کنند. در بدن همه موجودات و حتی انسان هم مقداری الکتریسیته تولید می شود اما آنها نمی تواند این نیرو را کنترل و مورد بهره برداری قرار دهد. ولی موجوداتی که ذکر کردیم در بدن خود دارای جریان الکتریکی به شدت پانصد ولت هستند که در حالیکه کوچکترین آسیبی به خود آنها نمی رسد می توانند آن را علیه دشمنانشان به کار گیرند. این ماهی ها بعد از مدتی مانند باطری ای که شارژ شده باشد انرژی ای را که بیرون داده اند باز می یابند. آنها از این نیروی الکتریکی استفاده های دیگری نیز می کنند مانند جهت یابی در اعماق دریا، شناسایی اجسام دور وبرشان. آنها سیگنالهای الکتریکی ای از خود ساطع می کنند وقتی این سیکنالها به جسم صلبی برخورد می کنند معلوماتی از آن جسم را به ماهی می دهند. از این روش آنها به مسافت بین خود و آن جسم وهمچنین اندازه آن پی می برند.[183]

نقشه هوشمندانه حیوانات برای مخفی شدن:استتار

یکی از ویژگی های بارز جانوران برای حفظ حیات پنهان شدن یا استتار است. آنها به دو دلیل اصلی می خواهند استتار کنند: کمین کردن برای شکار و جلوگیری از شکار شدن. استتار از چند لحاظ با دیگر روش های مخفی شدن فرق دارد: هوش فراوان، مهارت، زیبایی و هماهنگی.

روش های استتار جانوران واقعا شگفت انگیز است. محال است بتوان حشره ای را که بر روی یکی از شاخه های درختان و یا در زیر برگ آنها پنهان می شود تشخیص داد. شپش برگ که از عصاره گیاه تغذیه می کند برای مکیدن ساقه های گیاهان خود را به شکل خاری در می آورد. او از این روش برای فریفتن پرندگان که سرسخت ترین دشمن آن به شمار می روند استفاده می کند و مانع از فرود آمدن آنها بر روی گیاه می گردد

ماهی مرکب دارای لایه ضخیمی در زیر پوستش است که حاوی کیسه هایی از روغن رنگارنگ وکشسانی به نام کروماتوفورز است. این رنگها غالبا زرد، قرمز، سیاه یاخاکستری هستند. هر گاه احساس خطر بکند سلول های حاوی رنگ منبسط می شود و رنگ مناسب را به پوست می بخشد بدین ترتیب رنگ صخره ای را که بر آن قرار دارد به خود می گیرد و به بهترین وجه استتار می کند. این دستگاه استتار به حدی دقیق کار می کند که حتی می تواند جسم خود را مانند پوست گور خر راه راه کند.

تار عنکبوت

یکی از انـواع عنکبوت که (Dinopis) نـام دارد دارای مـهارت خـاصی در صیادی اسـت. این عنکبوت برخلاف سایر هم نوعانش که تار هایی تنیده و منتظر افتادن شکار در آن می ایستند بلکه تارهای بسیار ظریفی می بافد و آن را بر روی شکارش می افکند سپس آن را به دور ش محکم می بندند. حشره به دام افتاده هم نمی تواند برای نجات خود کاری از پیش برد. تارهای آن دارای قابلیتی است که شکار هرچه بیشتر بجنبد بیشتر به آن می چسبد. او برای ذخیره کردن غذایش تارهای بیشتری به دور آن می بافد گویی آن را بسته بندی می کند.

عنکبوت چگونه می تواند توری به این محکمی با طراحی و ترکیب شیمیایی منحصر به فرد ببافد؟ غیر ممکن است که عنکبوت بتواند این مهارت را آنگونه که داروینیسم می گوید از راه تصادف محض به دست آورد. چون عنکبوت دارای قدرت یادگیری و یاد آوری و عقل نیست و روشن است که خدای متعال چنین مهارتی را به او بخشیده است.

تار عنکبوت معجزات فراوانی در داخل خود پنهان کرده است. ضخامت آن در حدود یک هزارم میلیمتر است و ازسیم هم ضخامت با آن محکم تر اما بسیار سبکتر است. اگر تار عنکبوتی دور کره زمین را ببندد تنها 320 گرم وزن خواهد داشت*. فولاد که در همه پروژه های صنعتی به کار می رود محکمترین ماده ایست که انسان توانسته است بسازد اما عنکبوت می تواند در داخل جسم خود ماده ای محکم تر از آن دست کند. انسان در ساختن فولاد از تجربه و دانش هزاران ساله خود استفاده می کند اما عنکبوت از کدام تکنولوزی و تجربه ای برای ساختن تارهایش بهره می گیرد؟ می بینیم که همه فناوری های بشر به پای ابزار هایی که عنکبوت در اختیار دارد نمی رسد.

(*) “Structure and Properties of Spider Silk”, Endeavour, Jan 1986, p. 42.

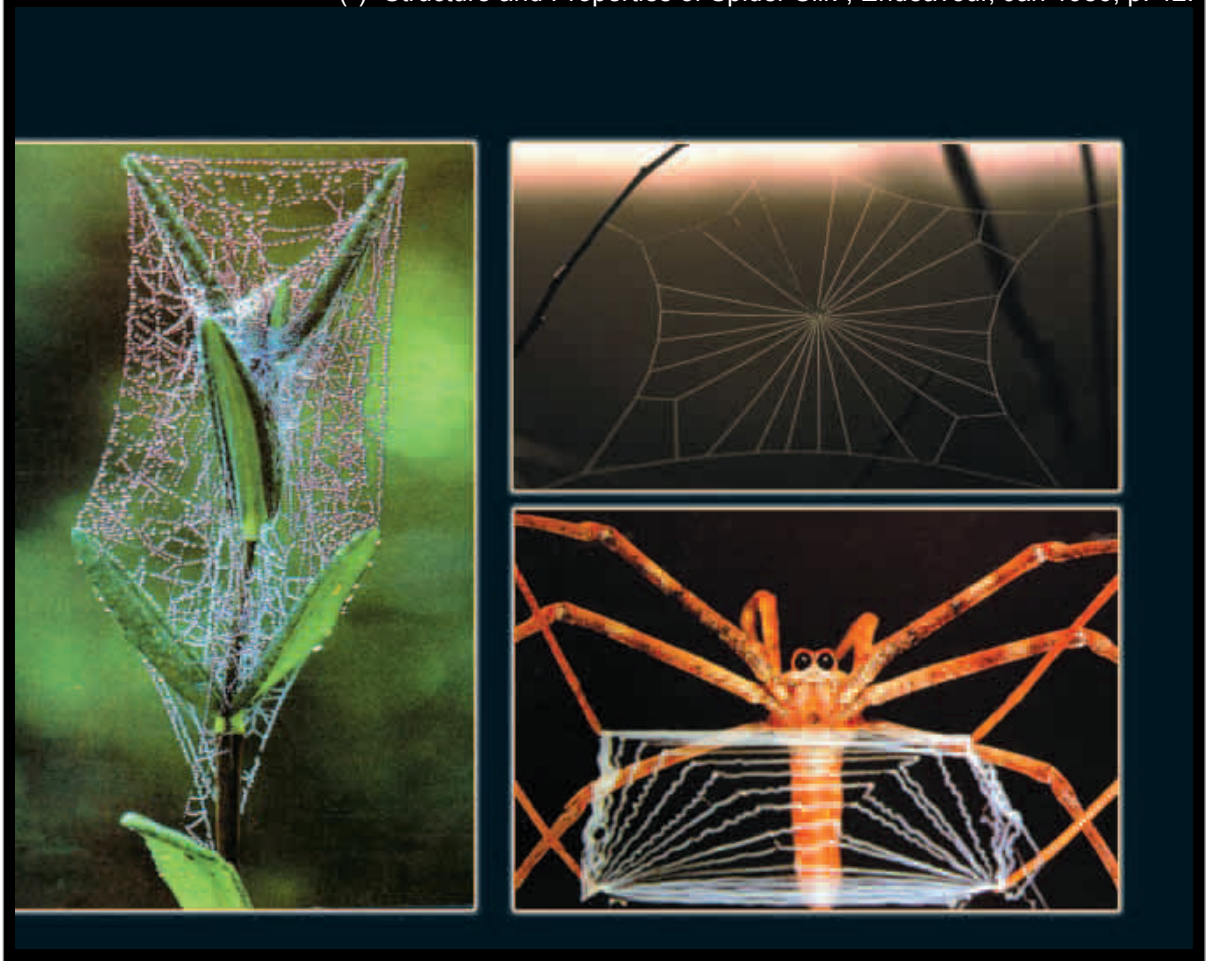

سیستم مخصوص انجماد

انجماد وزغ یک پدیده زیستی بی نظیریست. چون وزغ منجمد شده کوچکترین نشانه های حیات را هم از خود نشان نمی دهد. ضربان قلب، تنفس و گردش خون آن به کلی متوقف می شود اما با ذوب شدن یخ بار دیگر حیات در آن به خروش می آید گوئی که از خواب برخاسته است.

دلیل این امر آن است که در بدن آن مکانیزمی صورت می گیرد که گلوکوز ذخیره می کند. وزغ بسیار شبیه به بیمار دیابت است. مقدار قند در خونش گاهی بسیار بالاست و به 550میلی مول بر لیتر می رسد(این مقدار معمولا در بین وزغ ها1-5 میلی مول بر لیتر است و در انسان بین 4-5 میلی مول برلیتر می باشد). این گلوکوز بالا در حالت عادی مشکلات عدیده ای به بار می آورد. اما در وزغ منجمد شده این قند بالا مانع از بیرون رفتن آب در سلول ها می گردد. غشای سلولی در وزغ در مقابل گلوکوز نفوذپذیری بالایی دارد به طوری که گلوکوز به آسانی می تواند وارد آن شود. این امر باعث کاهش دمای انجماد شده از این رو مقدار بسیارکمی از مایعات داخل جانور یخ می بندد. همچنین ثابت شده است که گلوکوز می تواند سلول های یخ بسته را تغذیه کند. در این دوره گلوکوز علاوه براین که سوخت طبیعی بدن به حساب می آید بسیاری از واکنش های متابولیسم مانند تولید اوره را متوقف می کند. این کار از تمام شدن منابع غذایی مختلف سلول جلوگیری می کند.

اما این مقدار بالای گلوکوز چطور می تواند به طور ناگهانی به وجود آید؟ جواب بسیار عجیب است زیرا این جاندار از سامانه ی مخصوصی برای این کار برخورداراست. به محض اینکه یخ بر روی پوست ظاهر می شود پیامی به کبد می فرستد که گلیکوژن موجود در آن را به گلوکوز تبدیل کند. هنوز هم کسی از ماهیت این پیام چیزی نمی داند. پنج دقیقه بعد از دریافت پیام سطح شکر در خون به طور منظم بالا می رود.

شکی نیست که وجود سامانه ای که سوخت و ساز بدن را به یکباره تغییر می دهد به نحوی که همه نیازمندی های آن برآورده شود ممکن نیست و هیچ تصادفی نمی تواند چنین سیستم پیشرفته ای به وجود آورد مگر اینکه خالق عظیمی برای آن نقشه ای بدون خطا در نظر گرفته باشد.

پرنده درنا

پرندگان مهاجر فناوری های پیشرفته ای در پرواز به کار می گیرند تا کمترین انرژی ممکن را به مصرف برسانند. یکی از این پرندگان درناست. این پرنده که 92% از زندگی خود را

برفراز دریاها می گذراند طول بالهای آن درحالتی که گسترده شده باشند به 5/3متر می رسد. مهمترین شاخصه پرنده درنا چگونگی پروازش است: او می تواند ساعت ها بدون بال زدن به پرواز ادامه دهد. او این کار را از طریق معلق ماندن در هوا با گستراندن بال ها و استفاده از نیروی باد انجام می دهد.

با این که گستراندن بالهایی به طول سه و نیم متر نیازمند انرژی زیادیست اما درنا می تواند ساعت ها به همین صورت باقی بماند. این کار به سیستم کالبدشناختی ای بر می گردد که خداوند از آغاز پیدایش به او عطا کرده است. در طول پرواز بال های درنا ثابت است از این رو نیازی به نیروی عضلانی زیادی ندارد. این بالها به کمک لایه ای ماهیچه ای که پرنده را در امر پرواز کمک می کند باز می مانند. به همین دلیل مقدار انرژی ای که در پرواز مصرف می شود کاهش می یابد. چون بال نمی زند و برای باز نگه داشتن آنها هم هیچ انرژی ای مصرف نمی کند نیروی باد برای آن منبع نامحدود انرژی به حساب می آید. به عنوان مثال اگر یک درنای ده کیلوگرمی هزار کیلومتر را طی کند چیزی در حدود یک در صد از وزن خود را از دست می دهد که درصد بسیار ناچیزیست. انسان هم به تقلید از این پرندگان هواپیماهای بادبانی را ساخته که از روش شگفت انگیز آنها برای پرواز استفاده می کند.

سیستم های گوناگون برای دیدن

بسیاری از حیوانات دریایی برای شکار و دفاع از خود بیش از هرچیزی به قوه بینایی قوی نیاز دارند. از این رو بیشتر حیوانات دریایی چشم هایی دارند که بسیار پیچیده و مخصوص دید در زیر آب طراحی شده اند.

در زیر آب به خصوص از عمق سی متر به پایین دیدن سخت تر می شود اما با این وجود جاندارانی که در این اعماق زندگی می کنند دارای چشمانی مخصوص آن شرائطند.

جانداران دریایی برخلاف جانوران خشکی دارای عدسی های کروی هستند که به طور کامل برای شرایط خاص آب های فشرده ای که در آن می زیند طراحی شده اند. جانوران خشکی از چشمان بیضی شکل برخوردارند. چشم های کروی با شرایط زیر آب سازگارترند زیرا برای دیدن اشیای نزدیک به درد می خورند. وقتی چشم ها بر روی اجسامی که در دور قرار دارند متمرکز می شوند سیستم عدسی ها کاملا به عقب کشیده می شوند. این کار توسط عضلات خاصی که داخل چشم قرار دارند صورت می گیرد. شکست نور در آب یکی دیگر از دلایل کروی بودن چشمان ماهی ها هاست. چون تراکم مایع درون چشم دارای همان تراکم آب است لذا در حین انعکاس تصویر تشکیل شده بیرون از چشم هیچ شکست نوری صورت نمی گیرد. به همین دلیل عدسه چشم کاملا بر تصویر جسم خارجی بر روی شبکیه متمرکز می گردد. بنابراین ماهی درون آب برخلاف انسان بسیار تیز بین است.

برخی از جانوران که در اعماق آب ها زندگی می کنند مانند اختاپوس برای جبران کمبود نور دارای چشم های درشتی هستند. بنابراین ماهی های چشم درشتی که در اعماق پایین تر از سیصد متر زندگی می کنند برای دیدن موجودات اطراف خود باید چشمک زدن های آنها را دریافت کنند و باید در برابر

نـور آبی که تـا اعـماق زیاد آب نـفوذ می کند نیز حـساس بـاشـند. بـه همین دلیل است که سلول های حساس ذر برابر نور آبی زیادی در چشم های این ماهی ها وجود دارد.

با توجه به این مثال ها در می یابیم که هر موجود دارای چشم هایی است که مناسب با نیاز هایش طراحی شده اند.همچنین این حقیقت ثابت می کند که این چشم ها دقیقا آنطور که باید از طرف خالقی یکتا و حکیم آفریده شده اند.

مهاجرات دشوار

مـاهی هـای سـالـمون که در اقیانـوس آرام زنـدگی می کنند دارای ویژگی زیبایی هستند آنـها این تـوانـایی را دارنـد که بـه رودخـانـه ای که در آن متولد شده اند برگردند. آنها بعد ازاینکه بخشی از زندگی خود را در دریا می گذرانند برای تولید مثل به محل تولد خود بر می گردند.

زمـانیکه این مـاهی هـا سفر خـود را در ابتدای تـابستان شروع می کنند رنـگ آنـها قرمز براق است اما در انتهای سفررنـگ آنـها به سیاهی می گرایـد.آنـها در آغاز به ساحل نزدیک می شوند تا راحت تر بتوانند خود را به رود خانه برسانند. در تمام طول رودخانه محل تولد خود همواره برخلاف جهت آب شنا می کنند از آبشار ها ی دشوار عبور می کنند و همه موانع را پشت سر می گذارند.

در طول این سفر مـاهی مـاده تخمک ها و مـاهی نر مـایع منی را بـاخود حمل می کند تـا اینکه بـه محل تولد خود برسند در آنجا مـاهی مـاده سه تـا پنج هزار تخمک را در آب رهـا می کند و مـاهی نر نیز بـه بـارور کردن آنـها می پـردازد. در طـول سفر آنـها مـشقات زیادی را تحـمل می کنند. مـاهی مـاده فـشار زیادی را متحمل و در نتیجه بـاله های زیرینش فرسوده و رنـگ هر دو جانور مـاده و نر بـه سیاه تبدیل می شود. بـعد همه آنـها می میرنـد امـا نسل جدیدی از مـاهی هـای سـالـمون چشم بـه جـهان می گشایند و رهسپار سفر اجداد خود می شوند.

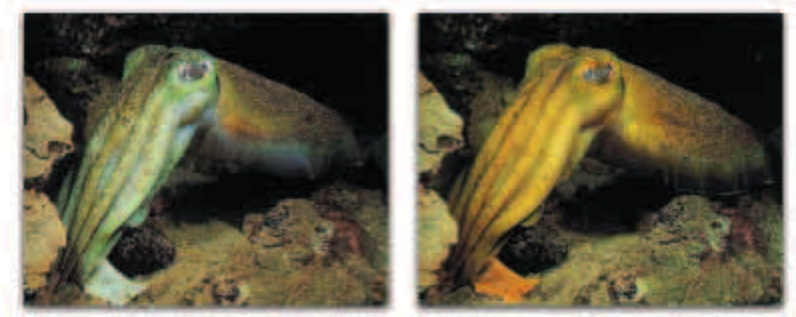

در سمت چپ ماهی مرکب را می بینیم که رنگی شبیه به ماسه دارد و در جهت راست همان ماهی با مشاهده غواصان احساس خطر کرده و رنگ زرد به خود گرفته است

ولی ماهی سالمون چگونه می تواند این سفر را به انجام رساند و بعد از خارج شدن از تخم چگونه به دریا رسید و چگونه توانست راه بازگشت را بیابد... این سوال ها هنوز هم بی پاسخ مانده اند. هرچند حدس و گمان هایی وجود دارد اما پاسخی قطعی برای آن پیدا نشده است. چه چیزی ماهی های سالمون را وا می دارد یک سفر تقریبا چهار هزار کیلومتری را در پیش گیرند تا به مکانی برسند که نمی شناسند؟ واضح است که ارداه والایی بر همه این موجودات زنده حاکم است که همانا اراده خدای تعالی است.

زیبایی طراحی پر پرندگان

پر پرندگان در نگاه اول ساده به نظر می رسد اما با کمی دقت متوجه پیچیدگی انها می شویم. این اندام بسیار سبک و در عین حال مقاوم است و در برخورد با آب خیس نمی شود.

برای اینکه پرندگان بتوانند پرواز کنند باید در حد امکان وزن آنها کم باشد. پر پرندگان از پروتئینی به نام کراتین تشکیل شده است که این امر را ممکن کرده است. در هر طرف از ساقه پر رگ هایی وجود دارد که بر هریک از این رگ ها چهار صد موی باریک و بر روی آنها نیز موهای باز هم باریک تری وجود دارد که تعداد آنها به هشتصد عدد می رسد.

در هر پر چیزی در حدود سیصد ملیون موی باریک وجود دارد که تعداد آنها در کل بدن پرنده تقریبا هفتصد میلیارد است.

پر آنقدر محکم در جای خود ثابت شده که با هر تکانی یا حرکتی کنده نشود و در برابر باد، باران و برف مقاوم گردد. علاوه بر این پر موجود در شکم پرنده با پرهای بال و دمش فرق دارد. پرهای دم بزرگترند تا جهت حرکت را ثابت نگه دارند و در حین فرود مانند ترمز عمل کنند. اما پر بال برای آن طراحی شده اند که مساحتی زیر بال پرنده و در نتیجه نیروی بالارونده را افزایش دهد.

ماهی مرکب

در زیر پوست این جاندار به صورت تراکمی موادی روغنی به نام " خانه های رنگ دهنده" وجود دارد. اغلب رنگ این مواد زرد، قرمز یا خاکستری است. وقتی به شکل بیرونی نگاه می کنیم می بینیم که سلول ها کشیده تر می شوند و پوست رنگ مناسبی به خود می گیرد این امر هم با دستوری که مغز صادر می کند متوقف می شود. ماهی مرکب از این طریق می توان استتار بسیار موفقیت آمیزی انجام دهد آن هم به طریقی که رنگ صخره ای را که بر آن قرار دارد تقلید می کند.

این سیستم به شکلی استادانه و در سطح بسیار بالایی کار می کند تا ماهی ام الحبر بتواند رنگ های اطراف خود را تقلید کند این ماهی حتی میث تواند رنگ پوست الاغ وحشی را نیز تقلید کند.

کوالا

روغن موجود در برگ درختان اوکالیپتوس(که از برگ ها و شکوفه هایش برای درمان برخی از بیماری ها استفاده می کنند) نوعی سم است. این سم در واقع نوعی وسیله دفاعی در برابردشمنان این گیاه است. اما جانوری به نام کوالا(که عضو خانواده کیسه داران است) بر آن غالب آمده است . این جانوران از این برگ ها به چند منظور استفاده می کنند: آب و غذای خود را از آن تامین کرده و از آن برای خود سرپناه می سازند. کوالا نیز مانند سایر پستانداران نمی تواند سلولز موجود در گیاهان را هضم کند و وظیفه هضم این ماده برعهده جانداران ریزیست که در داخل دستگاه گوارش آن زندگی می کنند. این جانداران در محل تلاقی روده بزرگ و کوچک به وفور یافت می شوند، یعنی در نقطه روده کور (caeceum). روده کور عجیب ترین بخش دستگاه گوارش کوالاست و در واقع مانند اتاقیست که سلولز در آنجا تخمیر شده تا میکروبها آسانتر بتوانند آن را هضم کنند.

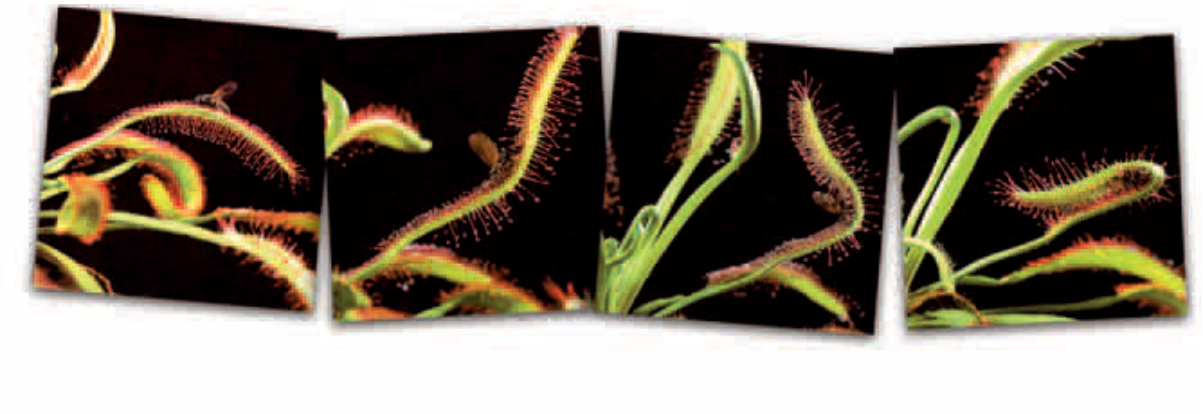

در شکل گیاه سونداو را می بینیم که باز است اما رفته رفته بسته می شود.

برگ های اکالیپتوس مدت بیشتری در دستگاه گوارش می مانند و کوالا فرصت پیدا می کند تا تاثیر سم موجود در روغن برگ های درختان اکالیپتوس را خنثی کند.

توانایی شکار در حالت ایستایی

گیاهی به نام ساندو(Sundew) که در جنوب آفریقا می روید. برگ های این گیاه شیره چسپناکی را ترشح می کنند و حشرات را به سوی خود می کشانند و می خورند. برگ های این گیاه پوشیده از کرک های قرمز و درازیست در اطراف این کرک ها ماده سیالی وجود دارد که بوی آن حشرات را به خود جلب می کند. این سیال بسیار چسپناک است. حشره ای که به سمت منبع این بو پرواز کند بین کرک ها به دام می افتد بعد گیاه برگ های خود را به روی حشره بسته و آن را می بلعد. گیاه پروتئین لازم را از هضم حشره به دست می آورد.

این موهبت طبیعی که گیاه بتواند بدون حرکت شکار را به سوی خود بکشاند به هیچ وجه در نظریه تکامل توجیه پذیر نیست. امکان ندارد گیاه به طور خود به خود و در اثر آنجه که انتخاب طبیعی می نامند به این قابلیت دست یابد. لذا محال است بتوان حقیقت وجود و عظمت به وجود آورنده این گیاه را انکار کرد.

بیسلک:متخصص راه رفتن بر روی آب

جانورانی که توانایی را هرفتن بر روی آبرا دارند بسیار کمند. یکی از این جانوران بیسلک بوده که در آمریکای مرکزی زندگی می کند در پایین عکس این جانور را می توانید مشاهده کنید. بین انگشتان پاهای عقبی این جانور پوششی پرده مانند وجود دارد که این امکان را برایش فراهم می سازد که برآب ضربه بزند. وقتی حیوان بر روی خشکی راه می رود این پرده ها بالا کشیده می شوند اما وقتی در اثر خطری نیاز به گریز سریع بر روی آب را مشاهده کند این پرده ها فورا نمایان می شوند و سطح تماس پاهایش با آب را افزایش می دهد. این طراحی بی نظیر در بیسلسک دلیل روشنی بر وجود قدرت و اراده خلاقیست که آن را به وجود آورده است.

مارمولک بیسلسک یکی از معدود جانورانیست که می تواند به سرعت بر روی آب راه برود.

فتوسنتز

شکی نیست که فتوسنتز گیاهان کره زمین را برای حیات مهیا کرده است. گیاهان هوایی را که تنفس می کنیم پاک و دمای کره زمین را ثابت نگه می دارند. و نسبت بین گاز های موجود در جو زمین را حفظ می کنند. اکسیژن موجود در کره زمین را گیاهان برای ما به وجود آورده اند همچنین گیاهان بخش بزرگی از سبد غذایی ما را تشکیل می دهند. ارزش غذایی گیاهان به طراحی خاص سلول های آن بستگی دارد ویژگی های دیگر گیاه نیز مرهون همین امرند.

سلول گیاهان برخلاف سلول جانوران می توانند به طور مستقیم از انرژی خورشید استفاده کند آنها انرژی خورشیدی را به انرژی شیمیایی تبدیل و آنها را به روش های منحصر به فردی در قالب مواد غذایی ذخیره می کنند این فرایند را فتوسنتز می نامند. اما در واقعیت این فرایند را سلول ها انجام می دهند بلکه سبزدانه یا کلوروفیل مسئول این کار است. سبزدانه ترکیبی آلی است که به گیاه رنگ سبز می بخشند. این ترکیبات ارگانیک ریز تنها کارخانه در سراسر جهان هستند که انرژی خورشیدی را به ماده آلی تبدیل می کنند.

مقدار ماده ای که گیاهان هر ساله تولید می کند چیزی در حدود دویست میلیارد تن می باشد هزاران رنگدانه موجود در داخل کلوروفیل با سرعت سرسام آوری به کمک نور خورشید واکنش می دهند(چیزی در حدود کسری از هزارم ثانیه). به همین ترتیب تا کنون نتوانسته ایم بسیاری از فرایند های داخل سبزدانه را رصد کنیم.

تبدیل انرژی خورشیدی به انرژی شیمیایی یا الکتریکی یکی از بزرگترین دستاورد های فناوری نوین است و لازمه آن وجود دستگاه هایی در اوج پیشرفت است اما سلول های گیاهان را که نمی توان با چشم غیر مسلح دید از ملیون ها سال قبل این کار را به نحو احسن انجام می دهند.

این سیستم پیشرفته بار دیگر وجود آفریدگار را ثابت می کند. خداوند سیستم سبزدانه را در نهایت پیچیدگی آفریده است. سبزدانه مانند کارخانه بی نظیریست که در مساحتی به کوچکی برگ درختان جا شده است.

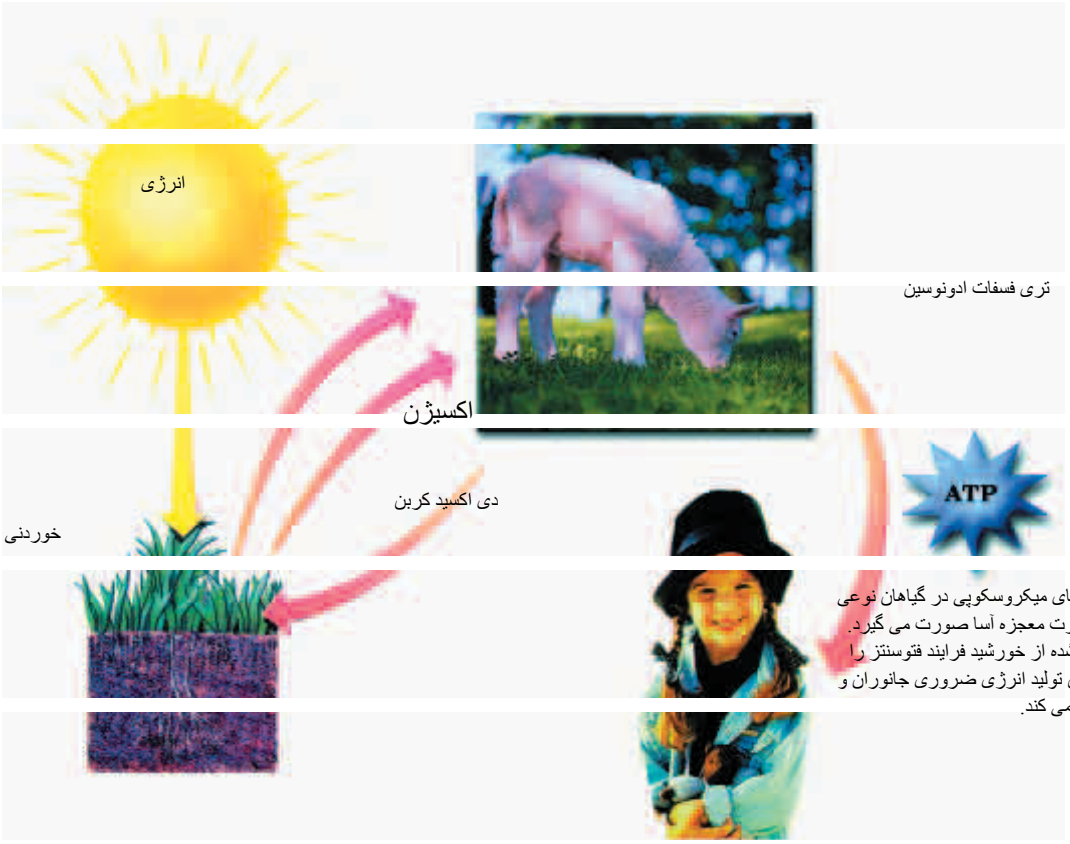

توجه

این فصل ازیکی از راز های بزرگ حیات پرده بر می دارد لطفا با دقت آن را بخوانید زیرا در مورد موضوعیست که تغییری اساسی در دیدگاه شما به جهان بیرون به وجود آورد. موضوع این فصل تنها یک دیدگاه یا موضع جدید ویا یک نظر فلسفی تکراری نیست بلکه یک حقیقت علمی است که علم جدید آن را به اثبات رسانده است و باید هر انسان مومن و غیر مومنی آن را قبول کند.

کسانی که با تامل در جهان اطراف خود می نگرند در می یابند که همه موجودات زنده و بی جان آفریده شده انداما چه کسی این مخلوقات را آفریده است؟

واضح است که "حقیقت آفرینش" که در هر یک از اجزاء هستی نهفته است نمی تواند نتیجه پروسه ای خود به خود باشد. مثلا حشره نمی تواند خود را خلق کند. منظومه شمسی نیز خود را به وجود نیاورده و تنظیم نکرده است. به همین ترتیب موجودات از گیاهان و انسان گرفته تا باکتری ها و گولبول های خون و پروانه ها نیز نمی توانند خود را به وجود آورده باشند. احتمال این که همه این موجودات به طور تصادفی به وجود آمده باشند امریست که حتی در خیال هم نمی گنجد .

به همین دلیل می توانیم به این نتیجه برسیم که هر آنچه چشمان ما می بیند مخلوق است و هیچ یک از این موجودات آفریننده خود نیست. خالق بزرگتر و قوی تر از آن است که دیده شود. این خالق به دلیل قدرتش دیده نمی شود اما با این وجود همه موجودات بر وجود او شهادت می دهند.

کسانی که به وجود خدا ایمان نمی آورند به این امر خیلی اعتراض می کنند آنها می گویند فقط به این شرط به خدا ایمان می آورند که بتوانند او را ببینند.

این افراد که منکر امری می شوند که همه هستی با زبان حال از آن می گوی سعی می کنند دلایل دروغینی ارایه دهند که جانداران آفریده نشده اند. نظریه تکامل نمونه کوچکی از تلاش های نامیدانه ایشان است.

بسیاری از مردم هم هر چند به وجود خدا ایمان دارند اما چون درک نادرستی از قضیه خدا دارند با این افراد همراه شده اند. آنها وجود خدا را انکار نمی کنند اما در مورد مکان وجود خدا اعتقادات منحرفی دارند. بیشتر آنها گمان می کنند که او در پشت سیاره بسیار دوریست و هر از گاهی در امور دنیا دخالت می کند وهستی و انسان ها را به حال خود گذاشته تا سرنوشت خود را با دستان خود رقم بزنند.

کسان دیگری در قرآن کریم خوانده اند که الله در هر جاییست اما فهم نادرستی از این دارند. آنها فکر می کنند که خداوند همانند امواج رادیویی به طور نامحسوسی همه چیز را احاطه کرده است یا مانند هوا در همه جا وجود دارد اما انسان آن را نمی بیند- پناه برخدا.

این مفهوم و هر اعتقاد دیگری که پاسخی برای سوال " خدا کجا ست؟" نمی یابداز پایه اشتباه است. این سوال برخاسته ا ز یک پیش زمینه اشتباه است.

این پیش زمینه به ماده و ماهیت آن مربوط می گردد. اکثر مردم حقیقت چیزهایی را که می بینیم خود ماده می دانند. اما دانش امروزی واقعیتی را کشف کرده که بسیار مهم است. در صفحات بعد اگر خدا بخواهد خواهیم گفت که خداوند این حقیقت را در قرآن کریم بیان کرده است.

جهان علائم الکتریکی

همه معلوماتی که در مورد جهان اطراف خود داریم از طریق حواس پنج گانه به ما منتقل شده است. بنابراین ما فکر می کنیم جهانی که می شناسیم از چیزهایی که با چشم می بینیم یا با دست لمس می کنیم، یا با بینی بو می کنیم یا با زبان می چشیم یا با گوش می شنویم تشکیل شده است. آیا تا کنون فکر کرده ایم که جهان بیرون ممکن است چیزهایی برخلاف آنچه که این حواس به ما منتقل می کنند باشد و ما از آغاز حیات به آنها عادت کرده باشیم.

واقعیت آن است که بسیاری از مطالعات و تحقیقاتی که در شاخه های مختلف دانش انجام گرفته است به وقایعی کاملا متفاوت با آنچه که ما می شناسیم اشاره می کند که باعث می شود ما به حواس پنج گانه واطلاعاتی که به ما می دهند شک کنیم.

برای شروع باید بدانیم که " جهان بیرون" ی که ما می شناسیم از واکنش های مغزدر برابر علامت های الکتریکی به وجود آمده است. همه چیز از رنگ یک سیب قرمز، سفتی چوب، والدین و کل خانواده ، کار و منزل و حتی کتابی که اینک می خوانید از علامت های الکتریکی ای در مغز ما تشکیل می شود و نه چیز دیگری.

" فردریک وستر"(Frederick Vester) آنچه را که علم تا کنون کشف اینگونه توضیح می دهد:

به نظر می رسد علم ثابت کرده باشد که " انسان فقط یک تصویراست" و همه چیزی هایی که بر ما گذشته همگی موقت و فریبنده بوده و همه هستی خیالی بیش نباشد".[184]

برای اینکه این موضوع روشن تر شود بیایید تا حس بینایی را بیشتر مورد بازبینی قرار دهیم.

چگونه می بینیم، می شنویم و می چشیم؟

فرایند دیدن در چنتد مرحله پیاپی صورت می گیرد.باریکه نور که هر جسمی آن را از خود ساطع می کند مانند رنگین کمان چشم به حساب می آید تا بر روی شبکیه که در انتهای چشم قرار دارد منعکس شود. نوری که سلول های عصبی منتقل می کنند به علامت های الکتریکی تبدیل می شود سپس به نقطه بسیار کوچکی در انتهای مغزکه مرکز بینایی نامیده می شود انتقال می یابد. مرکز بینایی این علامت های الکتریکی را دریافت و بعد از چند عملیات به تصویر کاملی تبدیل می کنند. یعنی عملیات دیدن در این مکان بسیار کوچک که در انتهای مغز قرار دارد و بسیار تاریک است و نور به هیچ وجه به آن وارد نمی گردد صورت می گیرد.

اینک این فرایند را که عادی به نظر می رسد می شکافیم. وقتی می گوئیم می بینیم در واقع تاثیر پرتوهایی را که به چشمانمان می رسد و بعد از اینکه آن ها را به علامت های الکتریکی تبدیل می کند به مغز می فرستند. بنابراین آنچه می بینیم چیزی بیش از علامت های الکتریکی نیست. همه چیز هایی که می بینیم همگی در داخل مرکز بینایی که تنها چند سانتی متر مکعب حجم دارد تشکیل می گردد.

این کتاب و همه منظره هایی که در افق می بینید و در میدان دید شما هستند در این قسمت قرار دارد. نکته ای که لازم است ذکر شود و قبلا هم بیان شد این است که هیچ نوری به داخل مغز راه نمی یابد چون ارتباط مستقیمی با نورندارد بنابراین داخل آن تاریکی مطلق حکمفرماست.

به طور مثال وقتی شمعی را می بینیم از آنجا که رابطه مستقیمی بین مغز و نور وجود ندارد داخل آن بی چون و چرا تاریک است اما ما جهانی از رنگ های گوناگون را می بینیم.

دانشمندی به نام (R.L. Gregory) معجزه دیدن را این گونه توضیح می دهد" دیدن یک امر عادی برای ما محسوب می شود ازاین رو ماحتی در خیال خود هم نیازی به تفکر برای حل مشکلاتی که با آن مواجهیم نمی بینیم. اما در واقع باید زیاد به آن فکر کنیم.تصاویری که بر روی چشم می افتند کوچک، مشوش و واژگون هستند اما ما در اطراف خود اجسام را واضح و جدا از هم می بینیم. شبکیه در داخل چشم از این تصویر نسخه هایی بر می دارد و از این طریق جهان بیرون و اجسام مختلف را می بینیم و این یک معجزه است."[185]

این امر در مورد سایر حواس هم صادق است. یعنی هر چیزی که از طریق بویایی، چشیدن، شنیدن یا لمس کردن در یافت می کنیم از طریق سیگنال های الکتریکی به مغز ما می رسد ودر ک آن در مراکز مخصوص هریک از این حواس صورت می پذیرد.

گوش خارجی صداهای اطراف را گرد آورده و به گوش میانی می فرستد. گوش میانی این صدا ها را به صورت لرزش هایی دریافت می کند و به گوش داخلی می فرستد گوش داخلی این لرزش ها را به علامت های الکتریکی تبدیل می کند و به مغز می فرستد در مغز قسمتی نیز مخصوص شنیدن وجود دارد و هیچ رابطه ای با منبع صوت بیرونی ندارد.

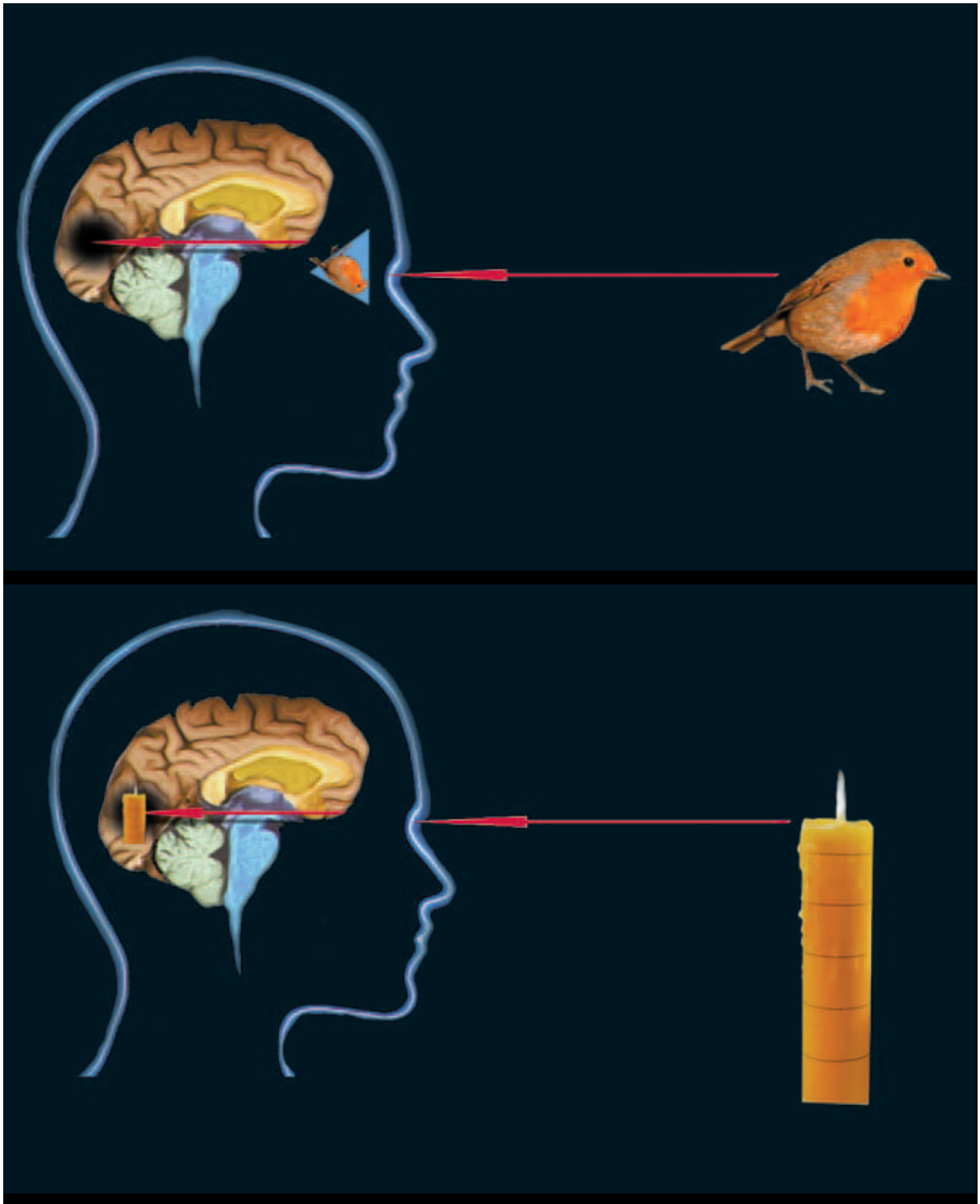

پرتوهای نوری که از جسم بازتاب می یابند به طور واژگون بر روی شبکیه نقش می بندند. این تصویر نیز به سیگنال های الکتریکی تبدیل و به مرکز دیدن در انتهای مغز فرستاده می شود. این مرکز بسیار کوچک است. نور به مغز راه نمی یابد. یعنی ما به وسیله نقطه ای که هیچ ارتباطی با نور ندارد می بینیم.

هرچقدر هم محیط خارجی پرسرو صدا باشد مغز در سکوت و آرامش کامل به سر می برد.

اما با این وجود مغز می تواند نازک ترین صدا ها را هم تشخیص دهد. این به این دلیل است که گوش انسان سالم می تواند همه صدا ها را بدون تشویش بشنود. از صدای خش خش بر گها گرفته تا صدای یک هواپیمای جت. اگر شدت صوت داخل مغز را با دستگاه دقیق اندازه بگیریم در می یابیم مغز یکی از معدود جاهایی است که در آن شکوت مطلق وجود دارد.

ما به روش مشابهی از بوهای اطراف خود آگاه می شویم. ذراتی از اشیای اطراف ما در هوا معلق شده و به موهای گیرنده بسیار کوچکی که در جوف بینی قرار دارد بر خورد می کنند. در این موهای ریز فعل و انفعالاتی به وجود می آید. این انفعالات به صورت علامت های الکتریکی به مغز می رسد. ما همه بوهای خوشایند و نا خوشایند را از بوی در یاها، گل ها، غذا ها و.. گرفته از طریق مغز دریافت می کنیم. در این جا نیز ذرات معلق ابدا به مغز راه نمی یاند. ولی تنها چیزی که به مغز می رسد علامت های الکتریکیست. بنابراین تمام بوهایی را که از کودکی فکر می کردیم از اشیا ساطع می شود در واقع تنها علامت های الکتریکیست.

هشدارها وتهدیدهایی که از اجسام خارجی متوجه ما می شود نیز در واقع تاثیر سیکنال های الکتریکی بر مغزماست. ما در حین سخن گفتن نیز تاثیر این علامت های الکتریکی را در مغز خود می بینیم.

چهار گیرنده شیمیایی مختلف بر روی بخش قدامی زبان قرار دارند. که مخصوص شناسایی طعم های شور،شیرین،تلخ و ترش می باشد. این گیرنده ها بعد از تعدادی واکنش های شیمیایی طعم ها را به سیگنال های الکتریکی تبدیل و روانه مغز می کنند. در واقع طعم میوه یا شکلات تحلیل مغز از سیگنال های الکتریکی است که دریافت می کند. بنابراین ما هیچ اطلاعاتی از یک جسم خارجی مانند

شکولات نـــداریم مـــا حقیقت آن را نمی بینیم، نمی چشیم، لـــمس نمی کنیم و اســـتشمام نمی کنیم بلکه احساسی که بـه مـا دست می دهد تفسیر مـغز از عـلامـت هـای الکتریکیست که در یافت می کند. اگر عصب های چشایی قطع شوند ما حس چشایی خود را از دست خواهیم داد.

این جا حقیقت دیگری نیز آشکار می شود آن این است که طعمی که با خوردن چیزی به ما دست می دهد با طعمی که فرد دیگری دریافت می کند فرق دارد و دریافت ما از صدا با دریافت فرد دیگری تفاوت دارد. لینکولن بارنت این حقیقت را به طریق زیر توضیح می دهد:

" ما نمی توانیم تعیین کنیم که آنچه فردی به عنوان رنگ قرمز می بیند با آنچه که فرد دیگری از همان رنـگ می بیند یکیست یا مـتفاوت از آن است یا آنـچه که او بـه عـنوان (دو(مـوسیقی می شـنود هـمان چیزی باشد که فرد دیگری می شنود. هرگز کسی نمی تواند از این امر اطلاع حاصل کند"[186]

حس لامسه نیز با بقیه حواس بسیار فرق دارد وقتی جسمی را لمس می کنیم همه اطلاعات مربوط به آن از طریق اعصاب حسگر به کد های الکتریکی تبدیل و به مغز فرستاده می شود مغز نیز آن را به شیوه خاص خود تفسیر می کند این فرایند در قسمت مربوط به لمس صورت می گیرد. ما در واقع با لمس کردن چیزی متوجه ظاهر آن نمی شویم بلکه مغز در مرکز مربوط به لمس یک تفسیر قراردادی از آن ارایه می دهد. با لمس اشیای گوناگون مغز تفاسیر گوناگونی ازعلامت های الکتریکی مربوط به هریک ارایه می دهد. مثلا چیزی که ما احساس می کنیم سفت است شاید در واقع نرم باشد اما چون مغز از آغاز با لمس چنین چیزهایی تفسیری از آن ارایه داده و در زبان مادری ما به آن سفت گفته اند ما با لمس هرچیز مشابهی آن را سفت می نامیم. دو تن از مشاهیر فلسفه به نام(B. Russel &L. Wittgeinstein) نظرات خود را به ترتیب زیر نوشته اند:

" کسی نمی تواند در مورد به وجود آمدن لیمو از عدم حرفی بزند. لیمو عبارت است از طعمی که با زبـان می چشیم و بـویی که بـا بینی استشمام می کنیم ورنـگ و شکلی که بـا چـشم می بینیم. این صـفات تنها به درد مطالعه می خورند و علم هرگز نمی تواند به حقیقت جهان پی برده و آن را بشناسد"[187]

عـقل بشـری هـرگـز نمی تـوانـد بـه حقیقت مـادی جـهان پی ببرد.مـا درکی قـراردادی از همه چیزهـای اطـرافـمان داریم این درک را مـغز از تفسیر عـلامـت هـای الکتریکی ای که از طـریق حـواس بینایی، چشایی، بویایی، بساوایی و شناوایی برای ما بـه وجود آورده است. تصویری که ما از یک جسم می بینیم با خود آن جسم تفاوت د ارد ولی ما فکر می کنیم واقعا این جسم به همین شکل است.

جهان بیرون آنگونه که در عقل ما نقش بسته است

حقایق مادی ای که تا الان بیان کرده ایم ما را به نتیجه زیر رسانده است. آنچه ما می بینیم، لمس می کنیم و می شنویم و از آن به " ماده"،" جهان" و"هستی" تعبیر می کنیم عبارت است از علامت های الکتریکی ای که مغز دریافت می کند. و ما مطلقا نمی توانیم به حقیقت ماده ای که در خارج از عقل ما وجود دارد پی ببریم یعنی نمی توانیم ببینیم واقع اجسام اطراف ما چه شکلی هستند اما می توانیم به واسطه حواس پنجگانه خود تفسیری از آن در ذهن داشته باشیم.

کسی که میوه ای را می خورد میوه را آنگونه که هست نمی بیند بلکه مغز تنها یک تصویر قراردادی از آن ایجاد می کند که از علامت های الکتریکی مربوط به میوه، طعم و بوی آن به هم آمده است.

اگر عصب های بینایی به طور ناگهانی قطع شوند تصویر آنها نیز به طور ناگهانی قطع می شوند.(به طور مثال فرض کنید هواپیمایی در حال پرواز است نمایشگر راداری آن را به صورت نقطه گردی نشان میدهد و نمایشگر رادار دیگری آن را به صورت نقطه مربعی نشان می دهد و دیگری به صورتی دیگر اما همه آنها آن را هواپیما می نامند.)

چیز دیگری که لازم به ذکر است این است که مسافت نیز قراردادیست. فاصله تهی میان اجسام را مسافت می نامند جسم ما از این فاصله نیز درکی قرار دادی دارد . به عنوان مثال ستاره هایی را که دانشمندان آنها را چندین ملیون سال دورتر از ما می بینند شاید در واقع آنقدر ها هم دور نباشند. به یاد داشته باشید که جسم شما نیز تصویریست که در ذهن شما به وجود آمده است.

وقتی فکر می کنید صدای تلویزیونی را که در اتاق بغلی است می شنوید اشتباه می کنید چون شما صدای درون مغز خود را شنیده و نسبت به آن واکنش نشان می دهید. هرگز نمی توانید ثابت کنید اتاقی در همسایگی شما هست که از آنجا صدای تلویزیون بلند می شود. صدایی که از چند متر دورتر می شنوید یا صدایی که از مکالمه بین دو فرد در نزدیکی خود می شنوید درواقع صداهاییست که در مرکز بسیار کوچکی که فقط چند سانتیمتر مربع مساحت دارد تولید می شود. بنابراین چیزی به معنی بالا، پایین، چپ و راست بی معناست و صدایی که می شنوید از هیچ کدام از این جهات نمی آید بلکه در مرکز شنوایی مغز به وجود می آید.

همین طور بوهایی که به مشام ما می رسد در واقع ما این بو ها را از دور احساس نمی کنیم. بلکه فقط فکر می کنیم آنجه در پایان از طریق مرکز بویایی به ما می رسد بوی اجسام خارجی است. همین طور که تصویر گلی در مرکز دیدن نقش می بندد بوی آن نیز در مرکز بویایی مغز به وجود می آید. اما در جهان خارجی گلی با این مشخصات وجود ندارد.

جهان خارجی ای که از طریق حواس پنجگانه خود درک می کنیم در واقع چیزی بیش از" علامت های الکتریکی" که به مغز می رسند نیست. در طول زندگی این علامت ها تحت فرایند های مختلفی در مغز قرار می گیرند. ما زندگی می کنیم و به غلط می پنداریم جهان بیرون همانگونه است که ما می بینیم. ما فریب خورده ایم چون فکر می کنیم چیزی که با حواس خود درک می کنیم عینا وجود دارد.

مغز مسئول تفسیر و معنی کردن علامت هاییست که فرض کرده ایم جهان خارج است دریافت می کند. مثلا حس شنوایی را در نظر بگیرید. در واقع مغز است که امواج صوتی بیرون را به مثلا موسیقی تبدیل می کند. به همین ترتیب وقتی که رنگ های مختلف را می بینیم آنجه به مغز ما می رسد تنها علامت های الکتریکی با طول موج های مختلف است مغز این علامت ها را به رنگ ها تبدیل می کند و در جهان خارج هیچ رنگی وجود ندارد. نه سیب سرخ است و نه آسمان آبی و نه درختان سبز. این ها به این صورت دیده می شوند به این دلیل که ما آنها را اینگونه دریافت می کنیم.جهان خارج ساخته و پرداخته ذهن ماست و به کلی به حواس خود ما بستگی دارد.

گاهی خلل ساده ای در شبکیه باعث کوررنگی می گردد برخی از مردم رنگ آبی را سبز و قرمز را آبی و رنگ های دیگر را مانند درجات مختلف رنگ نارنجی می بینند. در این صورت مهم نیست که جسم خارجی رنگارنگ باشد یانه.

متفکر مشهوری به نام Berkeley این حقیقت را این گونه توصیف می کند:

" در آغاز اعتقاد رایج این بود که بوها و رنگ ها واقعا در جهان خارج واقعا وجود دارد...اما بعدها این اعتقاد را کنار گذاشتند و ثابت شد که وجود آنها به چارچوب احساس ما مربوط می شوند."[188]

نتیجه ای که ما می گیریم این است که ما اجسام را به این دلیل نمی بینیم که دارای رنگ خاصی هستند یا اینکه دارای وجود خارجی مستقلیست. در حقیقت همه صفاتی که ما به ماده نسبت می دهیم فقط در درون ما وجود دارد و نه در" جهان بیرون".

دانش محدود بشر

مهمترین نتیجه ای که به آن رسیده ایم این است که علم انسان از جهان خارج واقعا محدود است.

علم ما به جهان بیرون محدود است چون اولا اطلاعات خود از آن را از حواس پنج گانه خود به دست می آوریم و درثانی آنچه به وسیله این حواس دریافت می کنیم دلیلی نداریم با حقایق موجود در این جهان هم خوانی داشته باشد.

به همین جهت امکان دارد جهان حقیقی بسیار متفاوت از چیزی باشد که با حواس خود درک می کنیم بنابراین در این جهان موجودات فراوانی وجود دارند که ما نمی توانیم ببینیم و موجوداتی که می بینیم ابعاد فراوانی دارند که ما نمی توانیم ببینیم. و حتی اگر زمانی هم به دور ترین نقطه این جهان برسیم معرفت ما از این جهان ناقص خواهد بود. و تنها کسی که همه موجودات را به صورت حقیقی اشان

می شناسد همان خداوند سبحان است که آنها را پدید آورده است. و مخلوقات تنها به همان مقدار که الله اجازه بدهد به علم دست می یابند. و قرآن کریم از این حقیقت به ترتیبی که در زیر آمده است پرده بر می دارد:

سوره بقره آیه 255

اللهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لاَ تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلاَ نَوْمٌ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ مَن ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاَّ بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلاَ يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلاَّ بِمَا شَاء وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَلاَ يَؤُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ

﴿٢٥٥﴾

خداست که معبودی جز او نیست زنده و برپادارنده است نه خوابی سبك او را فرو میگیرد و نه خوابی گران آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند آنچه در پیش روی آنان و آنچه در پشتسرشان است میداند و به چیزی از علم او جز به آنچه بخواهد احاطه نمیابند کرسی او آسمانها و زمین را در بر گرفته و نگهداری آنها بر او دشوار نیست و اوست والای بزرگ (۲۵۵)

" جهان خارجی " مصنوعی

تنها جهانی که ما می شناسیم همان است که در اذهان ما وجود دارد. در ذهن ما جهانی به هم آمده از اشکال، اصوات و رنگ ها وجود دارد.

تا حالا به کرات در مورد جهان خارجی سخن گفتیم از جهان ادراکات درون عقل هایمان یعنی همان جهانی که ما می بینیم. ولی تا زمانی که به " جهان خارجی" نرسیم" چگونه می توان مطمئن شد که چنین جهانی واقعا وجود دارد. در واقع نمی توانیم مطمئن شویم تا زمانیکه همه اجسامی که می بینیم مجموعه ای از ادراکات حسی هستند که فقط در اذهان وجود دارند. لذا دقیق تر آن است که بگوئیم تنها جهان موجود همان جهان ادراکات حسی است. تنها جهانی که می شناسیم همان است که درون مغز تشکیل می شود و این تنها جهانی است که به طور یقین می توانیم بگوئیم وجود دارد.

اکتشافات فیزیک
اشاره دارد. مج
دوم 1999این
آیا هستی رقص

ما نمی توانیم بگوئیم که چیزی که در ذهن خود درک می کنیم واقعا نظیر مادی دارد امکان دارد منبع این ادراکات توهم باشدو می توانیم مورد زیر را ملاحظه کنیم: تکنولوژی واقعیت مجازی می تواند در ذهن ما تصویری کاملا خیالی به وجود آورد به این مثال توجه کنید:

دستگاهی را در نظر بگیرید که می تواند علامت های الکتریکی را دریافت و ضبط کند و ما همه اطلاعات مربوط به شیئ مشخصی را (مثلا جسم خود) را با به علامت های الکتریکی تبدیل وبه دستگاه منتقل کنیم. و بگذارید تصور کنیم که مغز شما می تواند خارج از جسم به حیات خود ادامه دهد و باز هم تصور کنیم که می توان بین دستگاه ضبط و مغز(که از بدن جدا شده است) از طریق رابط های الکتریکی(که وظیفه اعصاب را انجام می دهند) ارتباط برقرار کنیم. سپس علامت هایی را که قبلا ضبط شده به آن ارسال کنیم. احساسی که به شما دست می دهد همان است که خودتان ساخته اید و به راحتی باور می کنید که مثلا در حال رانندگی در اتوبان هستید. درک این که انسان تنها عبارت است از مغزش باشد دشوار است زیرا تشکیل چنین جهانی در داخل مغز به چیزی بیشتر از تکنولوژی واقعیت مجازی نیاز ندارد و امکان دارد که منبع آن همانند دستگاه ضبط " ساختگی" باشد همانند مثال سابق.

دانشمند و فیلسوف معروف برتراند راسل می گوید:

" احساسی که هنگام ضربه زدن با انگشتان به میز به ما دست می دهد به اضطراب الکتریکی ای که در الکترون ها و پروتون های موجود در اطراف انگشتان وجود دارد مربوط می شودبر اساس علم فیزیک جدید این امر به دلیل نزدیکی الکترون ها و پروتون های موجود بر روی میز صورت می گیرد. و اگر این اضطراب الکتریکی که در اطراف انگشتان مان صورت گرفته است به هر صورت دیگری روی بدهد دقیقا همین احساس به ما دست می دهد حتی اگر انگشتان ما سطح هیچ میزی را نیز لمس نکرده باشند."[189]

بله بسیار آسان می توانیم گول بخوریم وامکان دارد ادراکات حسی ما هیچ ارتباطی با اجسام حقیقی نداشته باشد. مثلا در خواب اماکن و افراد زیادی را می بینیم که واقعی به نظر می رسند اما در واقع

چیزی بیش از احساساتی نیستند که مراکز حسی مغز درک می کنند. بنابراین تفاوتی جوهری بین خواب و" جهان خارجی واقعی" وجود ندارد و هردو را در عقل مشاهده می کنیم.

ذات درک کننده کیست؟

تا کنون دیدیم که چیزی که ما جهان خارج می نامیم فقط در ذهن ما وجود دارد. در این جا سوالی پیش می آید: اگر همه رویداد های مادی ای که می شناسیم تنها ادراکاتی حسی در داخل مغز هستند بنابراین خود مغز چیست؟ چون مغز هم جزئی از جهان مادیست بنابراین همانند دست و پا و سایر اجزا باید ادراکی حسی باشد.

برای روشن تر شدن موضوع بیایید خواب را مثال بزنیم. اگر ما در حال دیدن خواب باشیم در خیال خود فکر می کنیم که دست، بدن،چشم و مغز داریم و اگر شخصی از شما در حین خواب دین بپرسد"در کجا میبینی؟" می گوئید:" من در مغزم می بینم". و با این وجود از آنجه گفتیم معلوم شد که مغزی هم وجود ندارد. همه چیز خیالیست: بدن،سرومغز. اما موجودی که این تصاویر خیالی را می بیند" مغز خیالی"ای نیست که در خواب می بینیم بلکه موجود بسیار پیشرفته تریست.

می دانیم که فرقی اساسی بین وضعیتی که در خواب می بینیم و وضعیتی که آن را حیات واقعی می نامیم وجود ندارد. بنابراین وقتی در حیات واقعی از شما پرسیده می شود(" در کجا می بینی؟") پاسخ" در مغزم" بدون معنی خواهد بود .همانطور که در مثال سابق هم بی معنا بود. در هردو حالت چیزی که می بیند و درک می کند تکه گوشتی خالی از حیات به نام مغز نیست.

تا کنون بحث ما در مورد تصویری است که در ذهن ما از جهان خارجی وجود دارد. حقیقت مهم آن است که هرگز درک حقیقت جهان خارج امکانپذیر نخواهد بود. اما حقیقت مهم دیگر این است که " اراده" ای که با آن جهان را در داخل عقل خود مشاهده می کنیم خود مغز نیست. مغز مانند صفحه نمایش کامپیوتر است که داده های دریافت شده بر آن نقش بسته و به منظره و صحنه هایی تبدیل می شود. اما اگر دقت کنیم صفحه کامپیوتر خود نمی تواند خود را مشاهده کند و به خودی خود هوشمند نیست.

اگر به تحلیل مغز بپردازیم در آن چیزی جز پروتئین و چربی وجود ندارد این ترکیبات را در همه اعضای زنده دیگری می توانیم بیابیم. یعنی در تکه گوشتی که مغز می نامیم چیزی وجود ندارد که ما را قادر به مشاهده تصاویر مختلف کند و برای ما خودآگاهی و هوش به بار آورد و برای هر یک از ما وجودی به نام " من" به وجود آورد.

جهانی که به وسیله تکنولوژی واقعیت مجازی (Virtual Reality Equipment)به وجود آمده است

حقیقت مجازی یا غیر واقعی عبارت است از پخش برخی از مناظر سه بعدی توسط کامپیوتر خودکارکه باعث می شود انسان فکر کند چنین حالاتی واقعا برای او پیش می آید. از این روش برای مقاصد مختلفی استفاده می شود.

شاید تنها شاخصه این فناوری این باشد که کاربر آن فکر می کند مناظری که می بیند کاملا واقعی هستند به نحوی که در مشاهده این مناظر غرق می شود با استفاده از این ابزار می توان جهانی مادی وزنده که از هرلحاظ شبیه جهانی است که در آن زندگی می کنیم ساخت. هر فردی با استفاده از این ابزار گمان می کند که واقعا پرنده ای را لمس می کند در حالی که این پرنده اصلا وجود خارجی ندارد.

ر.ل. گریگوری (R.L. Gregory) در مورد اشتباهی که بین مردم رایج است سخنی دارد این اشتباه در مورد دریافت تصاویر در مغز است:

" باید از اشتباهی که ما را وا می دارد بگوئیم چشم تصاویر را در مغز به وجود می آوردبپرهیزیم و وجود تصویر در مغز نیازمند چشمی داخلی است تا دیده شود وسپس باید درون آن چشم تصویر دیگری به وجود آیدو الی آخر... تعداد بی نهایتی چشم و تصویر که باعث می شود این کار بسیار ساده لوحانه به نظر برسد".[190]

این همان نقطه اصلیست که ماتریالیسم را که به چیزی غیر از ماده ایمان ندارند به تنگ آورده است:" چشم داخلی ای" که ؛آنچه را می بینیم می بیند و درک می کند و به آن پاسخ می گوید به چه کسی تعلق دارد؟

" کارل پریبرام"(Karl Pribram) در علوم و فلسفه به این سوال مهم پاسخ داده است که باعث می شود ماهیت موجود درک کننده روشن گردد:

" اززمان یونانی ها فیلسوف ها در مورد" شبح موجود در داخل ابزار" و" انسان کوچک درونآدمی"و...فکر می کردند و این سوال را مطرح می کردند که:" من" در کجا قرار دارد؟ چیزی یا

کسی که عقل را به کار می اندازد و درک وشناخت دارد کیست؟ همانطور که قدیس فرانسیس از اسیسی"(Saint Francis of Assisi) می گوید:"آنچه ما به دنبال آن می گردیم همان موجودیست که می بیند".[191]

اینک فکر کنید:کتابی که می خوانید و اتاقی که در آن نشسته اید و همه تصاویری که داخل مغزتان می بینید. آیا مولکول های کور و کر که فاقد آگاهی و هوشیاری هستند این تصاویر را می بینند؟. در این صورت چرا برخی از مولکول ها این خاصیت رادارا و برخی دیگر فاقد آن هستند؟ آیا احساسات، فهم و ادراک و... همگی از برهم کنش های الکتریکی بین این ذرات حاصل می شود؟

وقتی به این سوالات فکر می کنیم در می یابیم که بیهوده است در ذرات به دنبال اراده هستی بگردیم. واضح است که موجودی که می بیند، می شنود و احساس می کند بسیار برتر از ماده است. این موجود یک موجود زنده است و تنها از ماده و تصویر به وجود نیامده است. این موجود بین ادراکات حسیمقابلش با استفاده از تصویر جسمش ارتباط برقرار می کند.

این ادراکات حسی که به آن " جهان مادی" می گوئیم. عبارت است از رویایی که روح آن را می بیند. موجود پیشرفته و باهوشی که این سطور را می نویسد و میخواند تنها توده ای مولکول و ذره و تعدادی واکنش شیمیایی نیست. این موجود همانا " روح " است.

موجود مطلقا حقیقی

همه این حقایق ما را در برابر سوال مهم دیگری قرار می دهد. اگر جهان مادی از چند ادراک حسی که با روحخود در می یابیم تشکیل یافته بنابراین جا دارد بپرسیم این ادراکات را چه کسی به ما القا می کند؟

در پاسخ گوئی به این سوال باید موارد زیر را هم در نظر بگیریم ما ماده را تنها در خیال خود می بینیم و هرگز نمی توانیم به حقیقت خارجی آن پی ببریم. ماده دارای وجود قائم به ذاتی نیست و تا زمانی که ماده تنها یک احساس است پس اینا‌حساس را کسی به ما القا می کند. یعنی منبع این ادراک باید قدرت دیگری باشد یعنی حتما باید آفریده شده باشد. یعنی فرایند آفرینش باید مستمر باشد در غیر این صورت چیزی را که ما ماده می نامیم ناپدید خواهد شد. این مانند تصویریست که در تلویزیون می بینیم فقط تا زمانی که فرستنده کار می کند تصویر دیده می شود. اینک اگر جهان بیرون که ماتریالیسم می گوید از ماده تشکیل یافته فقط تصاویری باشد که ما می بینیم چه کسی این تصاویر را به ما نشان می دهد؟

بنابراین ضرورت وجود خالق بزرگی آشکار می گردد که همه هستی را آفریده است همان هستی که از تعدای ادراک حسی تشکیل گشته است و تا وقتی که بخواهد به خلق ادامه می دهد. خالقی که این دلیل های زیبا را بر آفرینش به ما ارایه می کند حتما دارای قدرت ابدی است. این خالق عظیم خود را به ما می شناساند. او برای ما کتابی فرو فرستاده است و در این کتاب خود را به ما شناسانده است و هستی را توصیف کرده و دلیل وجود ما را بیان داشته است.

این خاق الله تعالی است و کتابش قرآن کریم است.

حقیقت عدم استقرار آسمان ها و زمین و عدم ثبات آنها تنها به این دلیل ممکن است که الله آنها را آفریده است و این هستی زمانی که اوبخواهد ناپدید خواهد شد. این امر در قرآن آمده است:

آیه 41 سوره فاطر

إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَن تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّن بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ﴿٤١﴾

همانا خدا آسمانها و زمین را نگاه مدارد تا نیفتند و اگر بیفتند بعد از او هیچ کس آنها را نگاه نمدارد اوست بردبار آمرزنده (۴۱)

بی شک چیزی که از این آیه می فهمیم این است که جهان مادی به قدرت الله استوار است الله عز وجل هستی،زمین،کوه ها و همه موجودات جاندار و بی جان را آفریده است. و او همان کسی است که آنها را در هر لحظه گرفته و حفظ می کند. صفت آفرینش الله در این جهان مادی آشکار می شود. الله تعالی خالق است به این معنی که هر چیزی را از عدم و نیستی پدید آورده است. این امر روشن می سازد که در خارج از عقل های ما جهانی مادی وجود دارد ولی الله تعالی این جهان را در شکل"خیال" و"سایه"و"مناظر" به ما نشان می دهد که نشان دهنده قدرت و علم نامحدود اوست. در اثر قدرت نا محدود خداوند در آفرینش انسان به هیچ وجهی نمی تواند به جهان بیرون از ذهن خود گام بر دارد و کسی غیر از الله از حقیقت این جهان با خبر نیست.

تاویل دیگر این آیه ازسوره فاطر می تواند این باشد که مناظری را که انسان ازجهان مادی می بیند در هر لحظه محتاج عنایت خداوند است(البته خدا بهتر می داند) و اگر او اراده کند این جهان را بر ذهن ما بپوشاند این جهان نسبت به ما وجود نخواهد داشت و یک بار دیگر از درک و رسیدن به آن عاجز خواهیم ماند.

این حقیقت که انسان هرگز نمی تواند به جهان خارج از ذهن خود گام بر دارد جواب سوالی را که اکثر مردم می پرسند روشن می کند این سوال این است:" خدا کجاست؟"

همانطور که گفتیم بسیاری از مردم به علت ناتوانی در فهم و درک خدا اعتقاد دارند که او در مکانی از آسمانهاست و در امور این جهان دخالت نمی کند(خداوند از این پاک ومبرا و بزرگتر است). اساس این منطق بینشی است که هستی را سراسر ماده میداند و لذا بر این باور است کهخدا در مکانی خارج از این جهان مادی است.

همانگونه که تا کنون فهمیدیم که نمی توانیم به جهان مادی پیرامون خود راهی بیابیم به همین شکل نمی توانیم حقیقت این جهان مادی را درک کنیم. تنها چیزی که می شناسیم همانا آفریدگار همه این ماده است یعنی همان وجود الله متعال. یکی از بزرگان این حقیقت را اینگونه بیان کرده است.

"یگانه هستی مطلق الله است و هر آنچه غیر از اوست سایه است."

زیرا جهانی که میبینیم فقط در اذهان ما وجود دارد و غیر ممکن است بتوانیم به خارج از آن گام برداریم. بنابراین این اعتقاد که الله خارج از جهان مادی ایست و نمی توانیم به او برسیم اشتباه است.

الله در هر جایی قرار دارد و هر چیزی را احاطه کرده است خدای بزرگ این حقیقت را بدین ترتیب بیان کرده است:

سوره بقره255

اللَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لاَ تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلاَ نَوْمٌ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ مَن ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاَّ بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلاَ يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلاَّ بِمَا شَاء وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَلاَ يَؤُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ﴿٢٥٥﴾

خداست که معبودی جز او نیست زنده و برپادارنده است نه خوابی سبك او را فرو مگیرد و نه خوابی گران آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند آنچه در پیش روی آنان و آنچه در پشتسرشان است میداند و به چیزی از علم او جز به آنچه بخواهد احاطه نمیابند کرسی او آسمانها و زمین را در بر گرفته و نگهداری آنها بر او دشوار نیست و اوست والای بزرگ (۲۵۵)

سوره فصلت 47

إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ مِن ثَمَرَاتٍ مِّنْ أَكْمَامِهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنثَى وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَائِي قَالُوا آذَنَّاكَ مَا مِنَّا مِن شَهِيدٍ ﴿٤٧﴾

دانستن هنگام رستاخیز فقط منحصر به اوست و میوهها از غلافهایشان بیرون نمیآیند و هیچ مادینهای بار نمیگیرد و بار نمیگذارد مگر آنکه او به آن علم دارد و روزی که [خدا] آنان را ندا میدهد شریکان من کجایند میگویند با بانگ رسا به تو میگوییم که هیچ گواهی از میان ما نیست (۴۷)

همانطور که بیان شد برخی از مردم در مورد الله باور غلطی دارند آنها فکر می کنند که الله در مکانی از آسمانها است و کاری به امور دنیا ندارد. بنای این باور بر این نهاده شده است که این هستی عبارت است از مجموعه ای از ترکیبات مادی که خدا در بیرون از این جهان مادی قرار دارد. این اعتقاد جوهر برخی از ادیان را تشکیل می دهد.

اما همانطور که توضیح دادیم ماده تنها از احساس تشکیل می شود.تنها وجود یگانه و مطلق خداوند است. معنی این امر آن است که فقط الله وجود دارد و غیر از او کسی نیست و هرچه غیر از اوست سایه ای بیش نیست. الله متعال در هر جایی وجود دارد و ملک او همه جا را در بر می گیرد. قرآن این حقیقت را اینگونه بیان می کند:

255 سوره بقره

اللَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لاَ تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلاَ نَوْمٌ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ مَن ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاَّ بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلاَ يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلاَّ بِمَا شَاء وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَلاَ يَؤُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ﴿٢٥٥﴾

خداست که معبودی جز او نیست زنده و برپادارنده است نه خوابی سبك او را فرو میگیرد و نه خوابی گران آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند آنچه در پیش روی آنان و آنچه در پشتسرشان است میداند و به چیزی از علم او جز به آنچه بخواهد احاطه نمییابند کرسی او آسمانها و زمین را در بر گرفته و نگهداری آنها بر او دشوار نیست و اوست والای بزرگ (۲۵۵)

واین حقیقت را که الله از ماده منزه است و به هرچیزی احاطه دارد را باز هم قرآن کریم برای ما بیان کرده است:

بقره 115

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿١١٥﴾

و مشرق و مغرب از آن خداست پس به هر سو رو کنید آنجا روی [به] خداست آری خدا گشایشگر داناست (۱۱۵)

مادامیکه حوزه شناخت ما زنده به دایره حواس پنجگانه مدود می شود نمی توانیم خدا را ببینیم اما خداوند ما را کاملا و دقیقا می بیند.

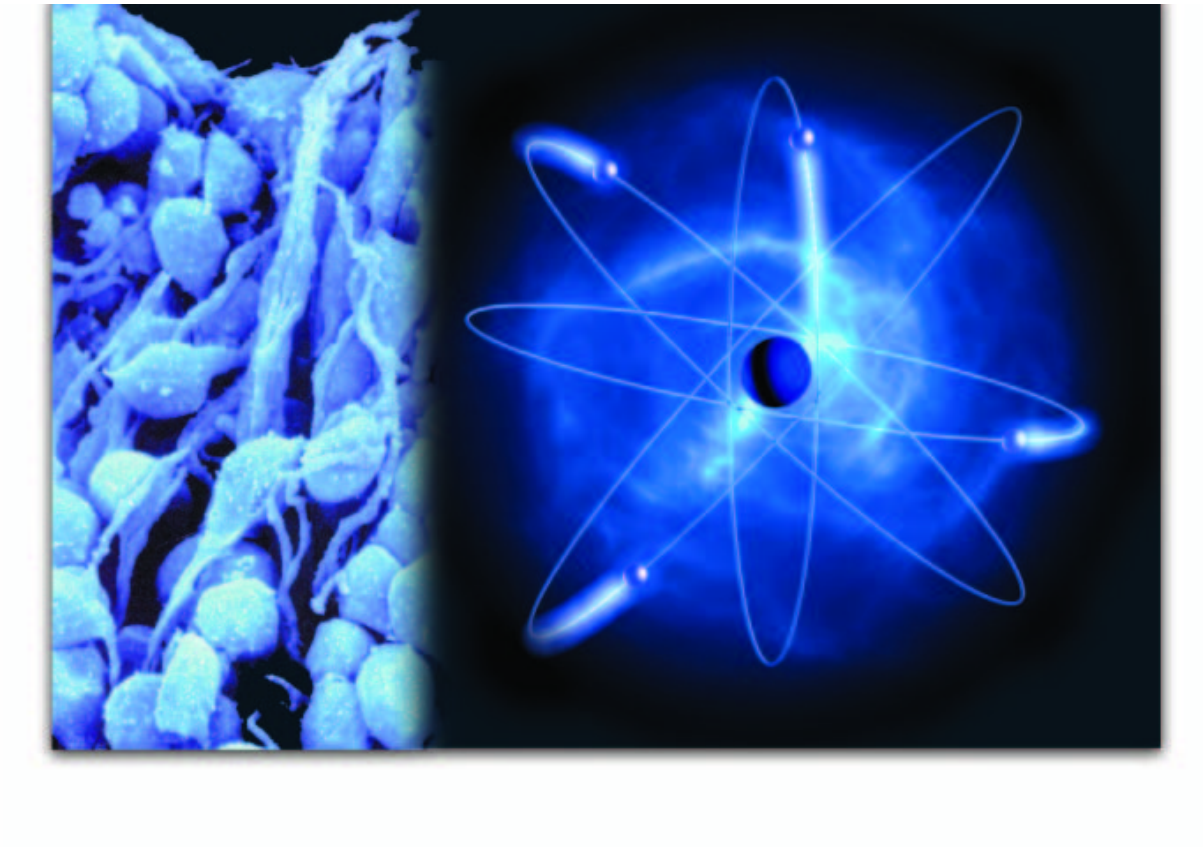

مغز از تعداد بسیار زیادی سلول هر یک از این سلول ها نیز به نوبه خود از پروتئین و مولکول تشکیل شده اند. سامانه عصبی از سلول های عصبی که قبلا نام بردیم تشکیل شده است(بالا سمت چپ). این سلول های عصبی نیستند که درک و هوشیاری را به وجود آوردهاند. با بررسی این سلول ها فقط تعداد بسیار زیادی ذره می بینیم. شکی نیست که ذرات ناآگاه نمی توانند خودآگاهی به وجود آورند. در مغز هیچ قدرتی برای مشاهده اشیاء و ایجاد هوشیاری وجود ندارد. خلاصه این که در این بخش هیچ قدرتی وجود ندارد که" من" را تشکیل دهد(بالا سمت راست). از این جا می فهمیم که روح وجود دارد.

قرآن این حقیقت را با این بیان روشن کرده است:

سوره انعام آیه 103

لاَّ تُدْرِكُهُ الأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿١٠٣﴾

چشمها او را درنمیابند و اوست که دیدگان را درمیابد و او لطیف آگاه است (۱۰۳)

چشم های ما نمی تواند خدا را درککند اما اوحتی به چیزی که در دل نهان کرده ایم احاطه دارد و می داند که افکار و چشمان ما به کدام سمت متوجه می گردد. ما بدون علم او هیچ کلامی برزبان نمی رانیم و حتی بدون مشیت وی نفس نمی کشیم. وقتی ما در جهان تصاویر زندگی می کنیمنزدیکترین موجود به ما هیچ یک از این تصاویر نیست بلکه خداوند سبحان از هر چیزی به ما نزدیک تر است. آیه قرآنی زیر این حقیقت را تاکید می کند.

سوره ق آیه 16

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ﴿١٦﴾

و ما انسان را آفریدهایم و میدانیم که نفس او چه وسوسهای به او میکند و ما از شاهرگ [او] به او نزدیکتریم (۱۶)

وقتی انسان اعتقاد دارد که جسمش از ماده تشکیل شده است نمی تواندااین حقیقت مهم را درک کند اما اگر بداند که چیزی به نام ماده وجود ندارد و همه موجودات اطراف او تنها خیال هستند مفاهیمی مانند داخل و خارج و دور ونزدیک معنی خود را ازدست می دهند. الله انسان را احاطه کرده و از رگ گردن به او نزدیک تر است.

الله انسان را از این نزدیکی مطلق در آیاتی از قرآن اگاه کرده است: سوره بقره 186 در آیه 60 سوره اسراء خداوند یک بار دیگر این حقیقت را تاکید کرده است. انسان به غلط گمان می کند از هر موجودی به خود نزدیکتر است اما الله ازخود ما به ما نزدیکتر است:

سوره واقعه 83-85

فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ ﴿٨٣﴾

پس چرا آنگاه که [جان شما] به گلو مرسد (۸۳)

وَأَنتُمْ حِينَئِذٍ تَنظُرُونَ ﴿٨٤﴾

و در آن هنگام خود نظاره گرید (۸۴)

وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنكُمْ وَلَكِن لَّا تُبْصِرُونَ ﴿٨٥﴾

و ما به آن [محتضر] از شما نزدیکتریم ولی نمیبینید (۸۵)

اما همانطوریکه در این آیات قرآنی بیان شد انسان ها این حقیقت مهم را احساس نمی کنند چون آن را با چشمان خود نمی بینند.

دنیا جهانی است که برای آزمودن انسان آفریده شده است.مردم در طول حیات کوتاه خود رسیدن به حقایقی را تجربه می کنند که هرگز نخواهندتوانست به آن برسند. ولی این ادراک جذاب وجالب به نظر می رسد.

ازسوی دیگر انسان که موجودی سایه مانند است نمی تواند اراده ای مستقل از خداوند داشته باشد. آیه زیر بیان می کندکه هر چه که ما انجام می دهیم درزیر تسلط الله قرار دارد:

سوره صافات آیه 96

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ ﴿٩٦﴾

با اینکه خدا شما و آنچه را که برمسازید آفریده است (۹۶)

قرآن کریم این حقیقت را در آیه دیگری نیز بان کرده است:

سوره انفال آیه 17

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٧﴾

و شما آنان را نکشتید بلکه خدا آنان را کشت و چون [ریگ به سوی آنان] افکندی تو نیفکندی بلکه خدا افکند [آری خدا چنین کرد تا کافران را مغلوب کند] و بدین وسیله مؤمنان را به آزمایشی نیکو بیازماید قطعا خدا شنوای داناست (۱۷)

این آیه نشان می دهد که هر کاری که انسان انجام می دهد به دستور خداوند است برای نمونه انسان نمی تواند تیراندازی کند چون مانند سایه است. خداوند خود در انسان احساس را به وجودمی آورد. اگر انسان فکر کند که کارها رابا اراده خودشانجام می دهد خود را فریفته است(مفهوم اراده را با اختیار اشتباه نگیریم). ولی برای انسان دشواراست آن را قبول کند از این رو خود را مستقل از اراده خداوند می داند. اما حتی انکار این امر نیز به ارداه و مشیت الله است.

هر چه را که انسان مالک آن است وهم و خیال است.

همانطوریکه روشنشد جهان مادی خارج وجود ندارد و بنابر دلایل علمی تنها تصاویری است که الله تعالی آنها را به طور مداوم برای ما پخش می کند. اما با این وجود انسان ها هرچیزی را در این مفهوم نمی گنجانند یا بهتر است بگوییم این را نمی خواهند.

اما اگر با صداقت و شجاعت در این مساله فکر کنیم می بینیم که خانه،ماشین که احتمالا به تازگی هم آن را خریده ای، حساب بانکی، همسر و فرزندان و... همگی جزئی از این جهان خارجی هستند. هرچیزی که میبینیم ،می شنویم ، می بوییم و خلاصه هر چه که با حواس پنجگانه خود درک می کنیم همگی جزئی از این جهان خارجی هستند: سفتی صندلی ای که برآن نشسته ایم، بوی عطر مورد علاقه امان، حرارت خورشید، شکوفه های زیبا و رنگارنگ، پرنده ای که در برابر پنجره پروازمی کند، قایق تندرویی که سینه دریا را می شکافد، باغ حاصلخیزمان، کامپیوتری که پشت آن نشسته ایم، دوربین فیلمبرداری جدید...

این واقعیت دارد زیرا جهانی که ازاین تصاویر تشکیل می شود فقط برای امتحان بشر آفریده شده است. انسان در طول حیات کوتاه خود همواره به شیوه مجازی تحت آزمایش قرار می گیرد. این تصاویرعمدا به صورتی جذاب و زیبا برای انسان پخش می گردند. الله تعالی این حقیقت را در قرآن کریم بیان نموده است:

سوره آل عمران آیه 14

زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاء وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللّهُ عِندَهُ حُسْنُ الْمَآبِ ﴿۱۴﴾

دوستی خواستنیها[ی گوناگون] از زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسبهای نشاندار و دامها و کشتزار[ها] برای مردم آراسته شده [لیکن] این جمله مایه تمتع زندگی دنیاست و [حال آنکه] فرجام نیکو نزد خداست (۱۴)

دین در زندگی بسیاری از انسان ها یک امر جانبی است و آنها بیشتر وقت خود را صرف داشته های خود ازقبیل مال و ثروت و انباشته کردن طلا وجواهرات و حساب های بانکی، ماشین های آخرین سیستم می کنند و یا اگر چنین چیز هایی را ندارند نهایت سعی و تلاش خود را برای بدست آوردن آن می کنند و آخرت را به فراموشی سپرده اند .آنها براین جهان تمرکز کرده و مرگ رااز یادبرده اند.به دنیا چسبیده و نماز، نیکی به مستمندان و ادای عباداتی که آنها را در آخرت خوشبخت می کند فروگذاشته اند. تنها توجیهی که دارند این است:" مسئولیت های سنگینی دارم"،" برای انجام این کارها وقت کافی ندارم"،" بعدانماز می خوانم و زکات می دهم". آنها زندگی خود را با تلاش برای لذت های دنیوی به هدر می دهند. در یکی از آیات قرآنی این خلط مفاهیم آمده است:

سوره روم- آیه 7

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ ﴿۷﴾

از زندگی دنیا ظاهری را مشناسند و حال آنکه از آخرت غافلند (۷)

حقیقتیکه به آن اشاره کردیم وبراساس آن هیچ چیز تصویری بیش نیست اهمیت بسیار زیادی دارد زیرا نشان می دهد که همه علاقه ها و مرز ها بی معناست. اثبات این حقیقت به روشنی نشانمی دهد که هرچیزی که در مالکیت انسان قرار دارد و یا برای به دست آوردن آن تلاش می کند مانند ثروت وفرزندانی که به آن افتخارمی کند،همسری که ادعا دارد از خودش به او نزدیک تراست دوستان نزدیکش ومقامی که به او قدرت واحترام داده است. مدارسی که در آن درس خوانده است، تعطیلات هایی که پشت سر گذاشته است، همه و همه خواب و خیال هستند. از این رو همه تلاش ها و زمانی که صرف می کند و طمعی که چشمانش را کور کرده است مانند گرد وخاک پراکنده خواهد شد.

برخی ازمردم بی آنکه خود متوجه شوند جهل و نادانی خود را آشکار می کنند. آنها زمانی که به داشته های خود از قبیل ممتلکات، هلیکوپترهای شخصی،کارخانه ها،شرکت ها و خانه های خود افتخار می کنند نمی دانند که این چیزهادر واقع وجود ندارند. همه این گونه افراد که در ماشین ها و یا قایق های تفریحی خود فخرفروشی می کنندو گمان می کنند ثروت و مقامشام آنها را بر دیگران برتری داده است باید به خوبی بیاندیشندکه زمانی که می فهمند که موفقیتشان در این امور تنها وهم و خیال است چه حالی به آنها دست می دهد.

چون ما چنین چیزهایی را درخواب زیاد می بینیم. درخواب انسان صاحب ثروت گزافی می شود برماشین های گرانقیمت سوار می شود و جواهرات فراوانی به دست می آورد. گاهی در خواب به مقام های والایی منصوب و صاحب کارخانه هایی می گردد که هزاران نفر در آن کار می کند. و قدرتی به دست می آورند که با آن می توانند انسان های زیادی را به زیر یوغ خودبکشند و لباس هایی برتن می کند که هرکسی آرزوی آن را دارد. انسان ها از افتخار به چیزهایی که در خواب به دست می آورند خجالت می کشند کسانی که به داشته های این جهان افتخار می کنند بعد از اینکه بفهمند این چیزها وجود خارجی ندارند همین گونه خجالت خواهند کشید. چون هردو فقط در تخیل انسان وجود دارند.

کسانی که بایکدیگر به ستیز می پردازند،حقوق دیگران راپایمال می کنند، برای رسیدن به آرزوهای خود رشوه می گیرند و الفاظ زشت بر زبان می رانند، به دیگران حسادت می کنند به خود می بالند،وحشیانه به دیگران می تازند و به آنها ظلم می کنند،دروغ می گویند و حریصانه از اموال خود دفاع می کنند درپی سلطه وقدرت هستند و می خواهند دیگران را به بندگی بکشانند زمانیکه می فهمند همه این ها رویایی بیش نبوده در دنیا و آخرت خوار می گردند.

سوره نساء آیه 126

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا ﴿١٢٦﴾

و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن خداست و خدا همواره بر هر چیزی احاطه دارد (۱۲۶)

تنها یک دیوانه می تواند خوشبختی لایزال جهان دیگر را به پای احساس بریزد.

در این مرحله باید متوجه این امر باشیم. مقصودما این نیست که: چون همه ثروت،فرزندان،همسران و دوستان و مقام که در ما احساس خوشحالی به وجود می آورد زمانی ناپدید خواهد شد بنابراین تلاش برای به دست آوردن آنها بی معنی است. بلکه می گوئیم" هرچه که به نظر می رسد در مالکیت ما قرار دارد در اصل وجود ندارد و تنها تصویریست که خداوندبه ما می نمایاند تا ما را با آن بیازماید." همانطور که دیدید فرق بین این دو سخن بسیارزیاد است.

هرچند انسان می کشد در ابتدا این امر را رد کند وترجیح می دهد خود را فریفته بگوید داشته هایش واقعا وجود دارند. اما روزی به کام مرگ فرو می روییم در چنین روزیست که حقیقت برما آشکار می شود. در چنین روزیست که انسان همه چیز را واقعا می بیند به این آیه قرآن توجه کنید:

سوره ق- آیه 22

لَقَدْ كُنتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنكَ غِطَاءكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ ﴿٢٢﴾

[به او مگویند] واقعا که از این [حال] سخت در غفلت بودی و[لی] ما پردهات را [از جلوی چشمانت] برداشتیم و دیدهات امروز تیز است (٢٢)

کسانی که در دنیا همه تلاش خود را برای به دست آوردن اهداف خیالی کرده اند در آن جهان آرزو خواهند کرد که ای کاش این گونه زندگی نمی کردند.

سوره احقاف آیه 29-27

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُم مِّنَ الْقُرَى وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢٧﴾

و بیگمان همه شهرهای پیرامون شما را هلاك کرده و آیات خود را گونهگون بیان داشتهایم امید که آنان بازگردند (٢٧)

فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَذَٰلِكَ إِفْكُهُمْ وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٢٨﴾

پس چرا آن کسانی را که غیر از خدا به منزله معبودانی برای تقرب [به خدا] اختیار کرده بودند آنان را یاری نکردند بلکه از دستشان دادند و این بود دروغ آنان و آنچه برمبافتند (٢٨)

وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَى قَوْمِهِم مُّنذِرِينَ ﴿٢٩﴾

و چون تنی چند از جن را به سوی تو روانه کردیم که قرآن را بشنوند پس چون بر آن حاضر شدند [به یکدیگر] گفتند گوش فرا دهید و چون به انجام رسید هشداردهنده به سوی قوم خود بازگشتند (٢٩)

ولی انسان عاقل لازم است تا فرصت دارد از حقیقت این هستی آگاهی باید. وگرنه تمام زندگی خود را صرف خواب و رویا خواهد کرد خداوند متعال این افراد را که در پی خیالات یا" سراب" روانه اند و آفریننده خودرا فراموش می کنند این گونه توضیح می دهد:

سوره نور آیه39

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِندَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٣٩﴾

و کسانی که کفر ورزیدند کارهایشان چون سرابی در زمینی هموار است که تشنه آن را آبی میپندارد تا چون بدان رسد آن را چیزی نیابد و خدا را نزد خویش یابد و حسابش را تمام به او دهد و خدا زودشمار است (۳۹)

وجه های بی منطق دیدگاه ماتریالیسم

ازآغاز این فصل روشن کردیم که ماده آنگونه که ماتریالیسم ادعا می کند دارای وجود مطلق نیست. بلکه مجموعه ای از احساسات است که الله آفریده است وما به نوبه خود نمی توانیم به حقیقت آن پی ببریم.اما ماتریالیست ها با تعصب شدیدی با این حقیقت برخورد می کنند و برای دفاع ازدیدگاه خود دلایل باطلی ارائه می دهند.

جورج پولیتزر که یکی از معروفترین مدافعین ماتریالیسم در قرن بیستم است و نسبت به مارکسیسم تعصب خاصی دارد مثال" اتوبوس" را بزرگترین دلیل بر وجود ماده می داند. او می گوید:" حتی فیلسوفانی که معتقدند ماه تنها یک احساس است با دیدن اتوبوسی که به سوی آنها می آید فرار می کنند و این جز اثبات و دلیل وجودماده نیست."[192]

زمانیکه به یکی دیگر از فیلسوفان ماتریالیست گفتند که ماده تنها عبارت است از احساس با پاهایش سنگهایی را لگد زد تا وجود مادی آنها را اثبات کند. او جانسون بود.[193]

فردریک انگلز، استاد پولیتزرکه به کمک مارکس ماتریالیسم دیالکتیک را بنا نهاد مثالی شبیه به وی ارایه داد:" اگر تکه کیکی که می خوریم تنها یک احساس و تصویر خیالیست چرا به ما احساس سیری می دهد."194ج

کتاب های ماتریالیست های معروف مانند مارکس،انگلز و لنین پر از چنین عباراتیست :" وقتی انسان سیلی ای به صورتش برخورد می کند متوجه وجود ماده می گردد."

دلیل این که ماتریالیست ها چنین مثال هایی را می آورند این است که می خواهند عبارت" ماده یک ادراک حسی است" را با" ماده یک جلوه نوریست" تفسیر کنند. آنها گمان می کنند که ادراک حسی به دیدن محدود می شود از نظر آنها حس های دیگر انسان مانند لمس کردن واقعی است. وقتی اتوبوسی به فردی برخورد می کند می گویند:" نگاه کنید اتوبوس به او برخورد کرد. بنابراین فقط یک ادراک حسی نیست". امری که آنها نمی فهمند این است که هر آنچه را که انسان در حادثه ای مثل تصادف اتوبوس احساس می کند مانند سفتی،برخورد، دردو... تنها در مغز اتفاق می افتد.

مثال خواب

چون ما همه شناخت خود از پدیده موسوم به جهان بیرون را از حواس خود گرفته ایم باید دقت کنیم که چیزهایی را که در خواب می بینیم نیز با هر پنج حس خود درک می کنیم اما آنها در حقیقت وجود ندارند.

خواب به بهترین وجهی می تواند این موضوع را توضیح دهد . انسان درخواf رویداد هایی را می بیندکه کاملا واقعی به نظر می رسند. مثلا درخواب می بیندکه از بالای نردبان می افتد و پایش می شکند یا به طرز وحشتناکی تصادف می کند یا می بیند که اتوبوسی او را زیر گرفته است یا برای اینکه سیر شود تکه کیکی می خورد.

کسی که درخواب می بیند اتوبوسی به او زده است ناگاه چشمانش را باز می کند وخود را دربیمارستان بستری می بیند اما او همچنان در خواب است. یا گاهی می بیندکه در اثر تصادف مرده و فرشتگان او را قبض روح کرده اند و زندگی دیگری شروع شده است(این وضعیت با همین تفاصیل در مورد زندگی دنیا نیز صادق است یعنی دنیایی که مانند خواب ازاحساسات تشکیل شده است)

شخصی که در خواب رنگ ها و مناظر را می بیند ، صدا ها را می شنود و وهمه موارد مربوط به آن را احساس می کند. این احساسات و مناظر درخواب کاملا طبیعی به نظر می رسد. وکیکی که درخواب می خورد با این که یک خیال است اما واقعا بهاواحساس سیری می بخشد زیرا سیری هم نوعی احساس است(ترکیبی از حس لامسه در معده و چشایی در زبانو بویایی در بینی). اما این شخص در حین دیدن این خوابها فقط بر روی بستر خود دراز کشیده است. و نردبان، اتوبوس، کیک و بیمارستان هیچ کدام درخارج از مغزاووجود ندارند. فردی که خواب می بیند دقیقااحساساتی را تجربه می کند که در زندگی دارد. چون ما در خواب رویدادهایی را مشاهده می کنیم که " در جهان خارجی" وجود ندارد خود دلیلی بر این است که جهان خارجی واقعی نیز تنها ترکیبی از چند احساس است.

این دلیلیست که هرگز نمی توانیم به ماهیت و حقیقت جهان خارجی پی بریم. این جهان را تنها از طریق وحی می توانیم بشناسیم.

. ماتریالیست ها به ویژه کسانی که از اندیشه مارکس تاثیر پذیرفته اند در رویارویی با این حقیقت دچار خشم می شوندو مثال های سطحی و بی اهمیتی را به تقلید از مارکس و لنین و انگلس می آورند و سخنرانی هایی سرشار از احساسات ایراد می کنند. این آقایان توجه کنند که در خواب نیز این بیانات را ابراز می دارندمثلا ممکن است در خواب کتاب " سرمایه"(Das Kapital) را بخوانند یا در یکی از نشست ها شرکت کنند و حتی با پلیس درگیرشوند وضربه سنگین ودردناکی به سرشان برخورد کند. اما اگر درخواب از آنها بپرسی جواب خواهند داد که آنجه می بینند و احساس می کنند نیز از" ماده مطلق" تشکیل شده است دربیداری نیز درست همانگونه فکر می کنند چیزهایی که می بینند ماده مطلق است. چه خواب باشند و چه بیدار تمام آن چیزهایی که میبینند و احساس می کنند تنها احساس مجرد است و باید بدانند که هرگز نمی توانند به نمود خارجی این احساسات دست پیدا کنند.

مثال ارتباط موازی اعصاب

بیایید تا مثال حادثه تصادفی را که پولیتزر آورده است در نظر بگیریم. اگر ما اعصاب فردی را که زیر گرفته می شود به طور موازی به مغز فرد دیگری که خود پولیتزر باشد وصل کنیم درست در همان لحظه که فرد تصادف می کند پولیتزر نیز تصادف خواهد کرد. و او تمام احساساتی را که فرد زیر گرفته شده تجربه کرد تجربه می کند. مانند این که دو گوشی همزمان به دستگاه پخش وصل شده اند و از هردو یک صدا شنیده می شود. هرچند او در خانه نشسته است اما صدای ترمز اتوبوس و عبور آن ازروی بدن خود را احساس می کند . خونریزی خود را می بیند و خود را در حالی می بیند که وارد اتاق عمل می شود و پاهایش شکسته و دستانش ضعیف شده اند.

اگر اعصاب فرد را به هر تعداد انسان دیگر نیز به طور موازی وصل کنیم همه آنها همان احساس را خواهند داشت واگر او به کما فرو رود دیگران نیز به کما فرو خواهند رفت. اگر زمانی دستگاهی به وجود بیاید که بتواند احساس ها را ثبت کند و ما حس های این فرد را بتوانیم با آن ضبط کنیم و سپس آن را به مغز انسان دیگری وصل کنیم او نیز احساس می کند که تصادف کرده و... دقیقا همه احساسات فرد زیر گرفته شده را موبه مو تجربه می کند.

حال می پرسیم کدام یک از تصادف ها و اتوبوس ها واقعی بوده اند فلسفه ماتریالیسم جوابی برای این سوال ندارد. اما پاسخ صحیح این است که همه این افراد فقط در ذهن خود دچار تصادف شده اند.

اگر اعصاب انگلز را به طور موازی به مغز فرد دیگری وصل می کردند و او کیکی میخورد و سیر می شد آن فرد دیگر نیز فکر می کرد کیکی خورده و سیر شده است. همین طور اگر احساس جانسون را نیز به مغز فرد دیگری وصل می کردند او نیز گمان می کرد با پاهای خود دارد سنگی را لگد می زند.

اگر رابطه اعصاب پولیتزر را با مغزش قطع و آن را به مغز فرد زیر گرفته پیوند دهیم و اعصاب اورا از مغزش جدا و به مغز پولیتزر پیوند دهیم. پولیتزر با اینکه در اتاق خود نشسته است احساس خواهد کرد که زیرگرفته می شود و فرد دیگر برعکس با اینکه در حال تصادف است احساس می کند که پولیتزر است و در اتاقش نشسته است.

انسان نمی تواند از قید احساسات خود رها شود. روح انسان امکان دارد در هرگونه احساسی را تجربه کند اما با این حال شاید هیچ یک از آنها واقعی نباشد. انسان به سختی می تواند این حقیقت را باورکند.

زیرا او فرض کرده است تصاویر سه بعدی ای که می بیند حقیقی است و تقریبا یقین دارد که اجسام این چنینی واقعا وجود دارد. دلیل این امر آن است که همه ما به احساساتی که اندام های حسی برایمان ایجاد می کنند اعتماد داریم .

فیلسوف انگلیسی معروف "دیوید هیوم" نیز افکار خود در مورد این حقیقت را اینگونه بیان می کند:" وقتی با آنچه که" خود" می نامم خلوت می کنم. همواره خودم را در حال احساس کردن گرمی وسردی، نور و تاریکی، دوستی و دشمنی، تلخی و شیرینی و دیگر احساسات می یابم. بدون این احساسات نمی توانم خودم را در مکان و زمان معینی بیابم[195]

چون مطلقا نمی توان از این حواس تجاوز کرد و به ماهیت حقیقی مواد پی برد بنابراین پایه ریزی فلسفه ای مخصوص ماده و از این فراتر این ماده را وجود مطلق دانستن گزاف است... به همین دلیل فلسفه ماتریالیالیسم از نقطه آغاز اشتباه بوده است.

احساساتی که در ذهن ما شکل می گیرد فلسفه نیست بلکه یک حقیقت علمیست

طرفداران ماتریالیسم ادعا می کنند که آنچه که تا کنون بیان کردیم تنها یک دیدگاه فلسفیست. ولی درواقعیت آنچه که میبینیم موادی نیستند که وجود دارند بلکه تنها یک جهان ترسیم شده می باشند. این که " جهان خارج" تنها مجموعه ای از احساسات و ادراکات حسیست مساله ای مربوط به فلسفه نیست بلکه یک حقیقت علمی روشن است. حتی در دانشکده های پزشکی دانشجویان می خوانند که چگونه تصاویر واحساسات در ذهن انسان تشکیل می شوند. این حقیقت را که دانش و به ویژه فیزیک در قرن بیستم به آن رسیده ثابت می کند که ما هیچ راهی برای رسیدن به حقیقت ماده نداریم. زیرا وجود حقیقی مطلقی ندارد و هریک از ما فقط به صفحه نمایشی که در ذهن مان کار گذاشته شده است نگاه می کنیم.

همه کسانی که دانش را قبول دارند بر هر آئینی باشند از بودایی گرفته تا غیر آن وهمه کسانی که دیدگاه دیگری را قبول دارند باید این حقیقت علمی را قبول کنند.ماتریالیست ها که وجود آفریدگاری را برای هستی رد می کنند نمی توانند منکر این حقیقت شوند.

هرچند در زمان انگلز،مارکس و پولیتزر علم پیشرفت چندانی نداشت اما آنها در نپذیرفتن این حقیقت ساده و روشن عذری ندارند. امروز در سایه پیشرفت علم و تکنولوژی و اکتشافات جدید به آسانی می توانیم این حقیقت را درک کنیم.

ماتریالست هارا ترس و وحشت فراوانی فرا گرفته است نه فقطبه دلیل درک این حقیقت بلکه به این علت که این حقیقت بساط فلسفه آنها را برخواهد چید.

بزرگترین ترس ماده گرا ها

اینک مدت نسبتا زیادی از انتشار قضیه ای که در این کتاب گفتیم گذشته است بدون اینکه ماتریالیست های ترکیه پاسخی بیاورند. این قضیه عبارت است از اینکه ماده تنها یک درک و احساس است. ما فکرمی کردیم قضیه را نتوانسته ایم خوب بیان کنیم از این رو برخود لازم دیدم تا کمی بیشتر به توضیح آن بپردازم. اماکمی بعد متوجه شدم از آنجا که این نظریه مورد پسند عموم مردم قرار گرفته است مادیگراها به هراس افتاده اند.

آنها حتی گاهی درکنفرانس ها و نشست های خود علنا ترس خود را ابراز کرده اند. نوشته ها ومقالات آنها حاکی از هراس فراوان آنها و گویای یک بحران فکری در بین ایشان است. نظریه تکامل که بنیان مکتب آنها را تشکیل می دهد به لحاظ علمی ردشد و این شکست بزرگی برای آنها به حساب می آمد اما این بار این قضیه اساس وجوهر ماده را نشانه گرفته بود. آنها آشکارا بیانکردند که این قضیه بزرگترین تهدید برای آنها به حساب می آیدو می تواند فرهنگ مصنوعی آنها را به کلی ازبین ببرد.

یکی از افرادی که شایدازهمه آشکارتر ازترس و هراس خود گفت رینان پکانلو بود که مسئولیت دفاع از این مکتب را به دوش می کشد. او نویسنده مجله " دانش و مدینه فاضله" است(Science and Utopia). او در مقالاتی که در این مجله نوشته است وهمچنین در کنفرانس ها می گوید کتاب " نیرنگ" تکامل بزرگترین تهدید برای مکتب ماتریالیسم است. فصلی که اینک می خوانیم بیش ازهرچیز خشم و هراس پیکانلو را برانگیخته است. او برای خوانندگان و طرفدارانش (که از چند نفر تجاوز نمیکند) رساله ای نوشته که در آن گفته است:" بی هوده پیرو آموزه های مذهب آرمانگرا نگردید و ایمان خود به مذهب ماتریالیسم را حفظ کنید"

او ولادمیر لنین رهبرانقلاب خونین روسیه را به عنوان مثالی برآنچه گفته است بیان می کند. تمام کاری که پکانلو توانست انجام دهد این بود که خوانندگان خود را به خواندن کتاب " Materialism and Empirio-criticism" که لنین آن را یک قرن قبل نوشته است دعوت کند. او نصیحت لنین را اینگونه تکرار کرد:" به این قضیه فکر نکنید و گرنه از ماتریالیسم منحرف ودر جریان دین قرار خواهید گرفت". و در یکی ازمقالاتی که در مجله مزبور نوشته است سخنی از لنین نقل کرده است:" به محض انکارواقعیت ماده که حواس ما از آن خبر می دهند عملا در برابر مذهب ایمانی (فقط به ایمان اعتماد کردن)خلع سلاح می شوید. هر گاه فقط یکی از چنگال های پرنده ای به دام گیر کند کل پرنده به دام می افتد. و طرفداران ما(طرفداران فلسفه Machism که یک فلسفه مدرن مثبت است) همگی به دام آرمانگرایی می افتند یعنی ایمانی رقیق شده می یابند. این زمانی اتفاق می افتد که آنها " احساس" را تصویری از جهان خارجی ندانند بلکه آن را یک" عنصر" مستقل تلقی کنند. این احساس کسی نیست، ذهن کسی نیست، روح کسی نیست و خواسته کسی نیست.[196]

این بیانات به خوبی نشان می دهد که اندیشه ای که لنین از آن می هراسید و تلاش می کرد آن را از ذهن خود و دوستانش دور کند ماتریالیست های امروز را نیز به وحشت انداخته است. چون آنها می

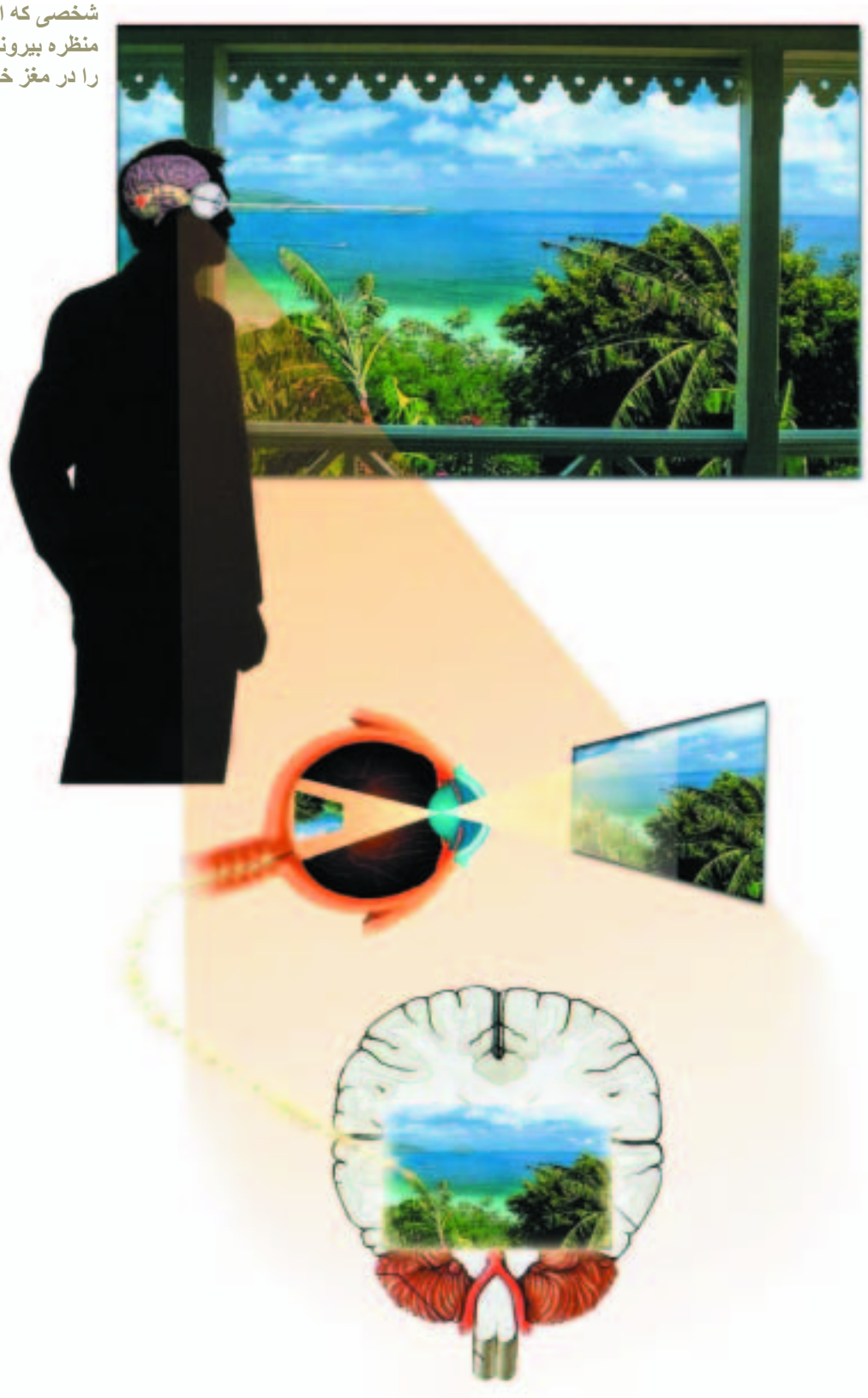

شخصی که از منظره بیرونی را در مغز خو

دانند که امروز این حقیقت روشن تر و بـــه یـقیـن بـسیـار نـزدیک تر از صد سال قبل است. این اولین بار در تاریخ اســـت کـــه ایـــن موضوع آن گونه شفاف بیان شده که کسی نمی تواند در برابر آن مقاومت کند.

امـا بـا این وجـود هـنوز هـم بـرخی ازمـــتـــفکـــریـــن مـادیگرا مـوضعی خـــصمانـــه امـــا سطحی در بـرابـر این حقیقت که مـاده صـرفـا یک تـوهـم اســت می گیرنـد. مـوضـوعی که در ایـن فـــصـل بیـان کردیم در زنـدگی هـــر انـــســـانی مـهمترین امـر بـه حـــســاب می آیـد. مادیگرا ها تا کنون بـا چنین امر شـاقی مواجه نشده اند اما بااین وجود مقالات و نوشته هایشان از ســـطـحی بـــودن افکـار و انـــدیشـه هایشان می گوید.

موضع آنها به حدی سطحیست که انسان به منطق آنها شک می کند. به طور مثال آلاتین سینیل که او نیز از نویسندگان مجله"دانش و مدینه فاضله" است. نامه ای مشابه با رساله پکانلو فرستاده که در آن

نوشته است" فروپاشی نظریه تکامل را رها کنید تهدید حقیقی این است" و می گوید" باید هرچه را که می گوئید تبیین کنید" او نیزدریافته استرکه جهان بینی اش اساسی ندارد. وعجیب تر آنکه این نویسنده خودش درچند سطراعتراف می کند که خود نمی تواند این حقیقت را که تهدیدی تلقی می شود بفهمد.

به عنوانمثال سینیل در مقاله ای که برای دفاع از نظریه خود نوشته است می گوید که او قبول داردکه جهان خارج به هم آمده از تعدادی تصویر و خیال است که در ذهن شکل می گیرد. اما او براین باور است که این تصاویر به دو قسمت تقسیم می شوند بعضی از آنها ساخته و پرداخته ذهنند اما برخی دیگر نمود بیرونی هم دارند این دستهآنهایی هستند که ارتباط ملموسی با خارج دارند. او تلویزیون را به عنوان مثال می آوردو می نویسدکه:

"من نمی دانم که تصاویری که در ذهنم تشکیل می شوند ایا ارتباطی با جهان خارج دارند یا نه اما همین امر در موردتلویزیون هم صادق است. وقتی با شخصی در کامپیوتربه وسیله وب کم چت می کنیم نمی توانیم خود آن شخص را ببینم اما وقتی این فرد را روبه روی خود ببینم می توانیم یقین حاصل کنیم او واقعا وجود دارد و در حال سخن گفتن است"[197]

مقصود این نویسنده آن است که:" اگر به حواس خود شک داریم می توانیم به خود ماده نگاه کنیم و از وجود آن مطمئن شویم" این خلط مبحث است چون ما به هیچ وجه نمی توانیم ماده را ببینیم. و نمی توانیم از عقل خود خارج شویم و از جهان خارج خود اطمینان حاصل کنیم. مثال فردی که در تلویزیون با او حرف می زنیم نیز انحرافی است زیرا نویسنده فکر می کند با دیدن او می توانیم از وجود او یقین حاصل کنیم اما حتی دیدن رو در رو هم وهمی است زیرا از طریق حواس ما صورت می گیرد.

تصور کنید سینیل در خواب با فردی از طریق تلویزیون مصاحبه می کند و بعد با دیدن فرد از این مصاحبه اطمینان حاصل می کند اما هر دوی این رویداد ها فقط در خواب واقع شده است. پکانلو هم هرچقدر تلاش کند و خوانندگان را به خواندن کتاب لنین توصیه کند بازهم نمیتواند انکار کند که این واقعیت ها فقط در ذهن انسان صورت می گیرد.

اما انسان چگونه می تواند اطمینان حاصل کند که تصاویری که درذهن وی نقش می بندند واقعا وجود خارجی دارند شکی نیست که مادیگراها نمی توانند هیچ منبعی بیابند که به ما درمورد جهان خارج اطلاعاتی بدهد.

اما پذیرفتن این امر که همهتصاویر درذهن نقش می بندند و در عین حال نسبت دادن این توانایی به انسان که می تواند به جهان خارج از مغزش گام بردارد نشاندهنده خلل منطق و ضعف ادراک ماتریالیسم است.

اما هر فردی که بهره ای از عقل سالم برده و به دور از قضاوت باشد می داند که نمی تواند با حواس خود از جهان خارج اطلاعی حاصل کند. ولی افسوس که تعصب قوه درک انسان را مختل می کند وگرنه با پا سنگی را زدن کجا می تواند دلیل وجود ماده باشد و اگر این کار بی منطقی نباشد پس به راستی آن را چه باید نامید.

البته نباید از این مواضع و سخن ها تعجب کرد زیرا در طول تاریخ منش همه کافرین و انکارکنندگان همین گونه بوده است. قرآن کریم صفات ایشان را بیان داشته است:

مائده 58

وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلاَةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاَّ يَعْقِلُونَ ﴿٥٨﴾

و هنگامی که [به وسیله اذان مردم را] به نماز مخوانید آن را به مسخره و بازی میگیرند زیرا آنان مردماند که نمیاندیشند (۵۸)

ماتریالیسم در بزرگترین کمین تاریخ افتاده است

ترس و اضطرابی که ماتریالیسم ترکیه را در خود گرفته است گویای این امر است که آنها در آستانه بزرگترین شکست خود در تاریخ قرار دارند. این حقیقت که ماده تنها یک احساس است حقیقتی است که دانش جدید با همهتوانمندی خود به اثبات رسانده است. و ماتریالیسم باید فروپاشی جهان ماده را که از دیرباز بدان چشم بسته و غیر آن را نمی بینند نظاره گر باشند.

در طول تاریخ بشریت ماتریالیسم همواره وجود داشته و آنها به قدری به این فلسفه خود مطمئن بوده که حتی وجود خداوند را نیز انکار کرده اند. از نظر آنها ماده ازلی و ابدی است و آغاز و انتهایی ندارد و نمی تواند خلق شده باشد (و غیر از ماده که با چشم دیده و با حواس دیگر درک می شودچیز دیگری وجود ندارد از این امر اینگونه نیز تعبیر می کنند: ماده اصالت دارد یا قائم به ذات است). و خدارا از روی تکبر و نخوت انکار کرده و به ماده که گمان می کردند واقعا وجود دارد ایمان آورده اند و به حدی به فلسفه خود یقین داشتند که حتی تصور هم نمی کردند که روزی عکس آن ثابت شود.

دلیل این که اینها تا به این حد از حقایق بازگو شده در این کتاب دچار دهشت و هراس شدند نیز همین است. آنچه بیان شد فلسفه آنها را از بیخ و بن بر می کند و مجالی برای مناقشه بر جا نمی گذارد. ماده را که همه افکار و عقاید و باورهایشان را برآن بنا نهاده بودند به یکباره در برابرر چشمان ایشان فروریخت و به افسانه ای غم انگیزتبدیل شد. و زمانی که ماده ای درکار نیست فلسفه مادی چه محلی از اعراب می تواند داشته باشد. هیچ کدام از افراد بشر ماده را ندیده است تا براساس آن فلسفه ای را بنا نهد.

یکی از صفات پروردگار نقشه کشیدن و فریفتن انکارکنندگان است:

انفال 30

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُواْ لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللّهُ وَاللّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ﴿٣٠﴾

و [یاد کن] هنگامی را که کافران در باره تو نیرنگ مىكردند تا تو را به بند كشند یا بكشند یا [از مكه] اخراج كنند و نیرنگ مىزدند و خدا تدبیر مىكرد و خدا بهترین تدبیركنندگان است (۳۰)

خداوند مادیگرا ها را که منکر خداو قیامت شدند فریفت به نحوی که فکر می کردند چیزی به نام ماده واقعا وجود دارد بی آنکه خود متوجه شوند. آنها همه داشته ها خود و جامعه ای که در آن بزرگ شده بودند، مقام ها و.. را واقعی می پنداشتند. و از این فراتر این که آنها در مقابل خداوند دچار تکبر شدند و به جای اینکه بهاو توکل و اعتماد کنند به این ها باور کردند. آنها با این چیز ها در برابر خداوند فخرفروشی کردند خداوند هم بعد ازاینکه ایشان راه گمراهی را برگزیدند آنها را در کفر و طغیان بیشتر یاری کرد. آنها به دلیل ضعفی که داشتند در هر امری متوجه ماده بودند و به دلیل ضعف خود متوجه حضور الله که آنها را احاطه کرده بود نشدند. خداوند نتیجه ای را که کافران به دلیل کفر و عناد خود به آن رسیدند این گونه تعریف می کند:

طور 42

أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ ﴿٤٢﴾

یا مىخواهند نیرنگى بزنند و [لى] آنان كه كافر شدهاند خود دچار نیرنگ شدهاند (۴۲)

این بزرگترین شکستی بود که در تاریخ به آن دچار شدند. آنها در حالیکه بر تکبر خود دربرابر الله افزودند به دامی که خداوند برایشان گسترده بود افتادند و در جنگی که علیه خداوند به راه انداخته بودند دچار شکست واقعا بزرگی شدند. خداوند در این آیه کسانی را که علیه او شوریده اند اینگونه وصف می کند که نمی دانند چه کار می کنند و سرانجام آنها را روشن کرده است:

بقره 9

يُخَادِعُونَ اللّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلاَّ أَنفُسَهُم وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٩﴾

با خدا و مؤمنان نیرنگ مىبازند ولى جز بر خویشتن نیرنگ نمىزنند و نمىفهمند (۹)

در حالی که مشرکین مشغول کشیدن طرح و نقشه هستند متوجه حقیقت مهمی که این آیه زیبا روشن کرده است نشدند که غیر از خود را فریب نمی دهند و هر آنچه را که می بینند نشانه خداست و اینها کور شده اند و نمی توانند او را ببینند. آنها نمی دانستند که همه تلاش هایی که برای جنگ با خدا کرده اند فقط در ذهنشان است از این رو به دلیل حماقت خود در این جنگ شکست خوردند.

مشرکین زمان ما نیز همانند گذشتگان خود به شکست بسیار سنگینی دچار می شوند. قرآن به ما فرموده است که نقشه های آنها رو به زوال است نساء76 همچنین خداوند به مومنین خاطرنشان کرده است که که نقشه و توطئه کفار نمی تواند آسیبی به آنها برساند.

خداوند در آیه دیگری میفرمیاد:

آل عمران 39

فَنَادَتْهُ الْمَلآئِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ ﴿٣٩﴾

پس در حالی که وی ایستاده [و] در محراب [خود] دعا میکرد فرشتگان او را ندا دردادند که خداوند تو را به [ولادت] یحیی که تصدیق کننده [حقانیت] کلمة الله [=عیسی] است و بزرگوار و خویشتندار [=پرهیزنده از آنان] و پیامبری از شایستگان است مژده میدهد (۳۹)

همانطور که این آیه فرموده است ماتریالیسم نیز به سرابی بدل خواهد شد درست در زمانی که به آن افتخار می کنند در می یابند که وهم و خیالی بیش نیست. خداوند نیز آنها را به نحوی فریفت که فکر می کردند تصاویری که خداوند به آنها نشان می دهد واقعی است. همهفضانوردان، زیست شناسان، و فیزیکدانان با همه القاب پرزرق و برقی که دارند چون ماده را خدای خود قرار داده بودند مانند کودکی فریب خورده و ذلیل شدند. آنها فکر کرند که این تصاویر حقیقت دارد و تمام افکار، زندگی و دسیسه های خود را بر اساس آن بنا نهادند و آن را یک" حدیث فکری" نامیدند. آنها به این باور رسیدند که برای سخن گفتن در مورد هستی به اندازه کافی هوشمند هستند و می توانند در مورد آن به بحث و جدل بپردازند و حتی با شناخت محدود خود به خود جرات دادند در مورد وجود خداوند حرف بزنند.

آل عمران آیه 54

وَمَكَرُواْ وَمَكَرَ اللّهُ وَاللّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ﴿٥٤﴾

و [دشمنان] مکر ورزیدند و خدا [در پاسخشان] مکر در میان آورد و خداوند بهترین مکرانگیزان است (۵۴)

در این دنیا می توان ازبرخی کمین ها و دام ها فرار کرد اما دامی را که خداوند پهن کرده باشد به هیچ وجهی نمی توان از آن گریخت. وهرچه تلاش بکنند کسی غیر از خداوند نمی تواند به فریاد آنها برسد.

سوره نساء 173

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُواْ وَاسْتَكْبَرُواْ فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلاَ يَجِدُونَ لَهُم مِّن دُونِ اللّهِ وَلِيًّا وَلاَ نَصِيرًا ﴿١٧٣﴾

اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کردهاند پاداششان را به تمام [و کمال] خواهد داد و از فضل خود به ایشان افزونتر مىبخشد و اما کسانی که امتناع ورزیده و بزرگی فروختهاند آنان را به عذابی دردناك دچار مىسازد و در برابر خدا برای خود یار و یاوری نخواهند یافت (۱۷۳)

ماتریالیسم هرگز فکر نمی کرد در این کمین بیفتد و درقرن بیستم از تمامی فناوری های موجود برای خدمت به اهداف خود استفاده کرد تا مردم را به کفر و سرکشی بکشاند. این تفکر غالب بر آنها را خداوند توصیف کرده است:

نمل50-51

وَمَكَرُوا مَكْرًا وَمَكَرْنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٥٠﴾

و دست به نیرنگ زدند و [ما نیز] دست به نیرنگ زدیم و خبر نداشتند (۵۰)

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٥١﴾

پس بنگر که فرجام نیرنگشان چگونه بود ما آنان و قومشان را همگی هلاك کردیم (۵۱)

خداوند خواست که ماتریالیست ها بفهمند که همه داشته هایشان از زن وفزند وکارخانه ها و پست ومقام و حتی بدن هایشان اصلا وجود ندارد و همه آن چیزی را که داشتند دربرابر چشمانشان ذوب شد و آب رفت و در این حالت آنها به جز روح چیز دیگری نیستند و خود را با الله تعالی رو به رو یافتند و نه در کالبد فانی خود.

درک این حقیقت ناگوارترین چیزی بود که می توانست برای ماتریالیسم روی دهد. درک این که هر چه دارند وهم و خیالی بیش نیست به گفته خودشان" مرگ پیش از مردن واقعی انسان است".

این حقیقت آن ها را تنها و بی کس در برابر الله قرار می دهد. خداوند توجه ما را به این امر جلب می کند که هریک از ما به تنهایی با الله زندگی می کند خداوند می گوید:

مدثر 11

ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا ﴿١١﴾ مرا با آنکه [او را] تنها آفریدم واگذار (١١)

این حقیقت را خداوند در آیات زیادی تاکید کرده است:

انعام آیه 94

وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُم مَّا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاء ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاء لَقَد تَّقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنكُم مَّا كُنتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٩٤﴾

و همان گونه که شما را نخستین بار آفریدیم [اکنون نیز] تنها به سوی ما آمدهاید و آنچه را به شما عطا کرده بودیم پشتسر خود نهادهاید و شفیعانی را که در [کار] خودتان شریکان [خدا] میپنداشتید با شما نمیبینیم به یقین پیوند میان شما بریده شده و آنچه را که میپنداشتید از دستشما رفته است (٩۴)

مریم 95

وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا ﴿٩٥﴾

و روز قیامت همه آنها تنها به سوی او خواهند آمد (۹۵)

این آیات صراحتا می فرمیاند که افرادی که ماده را پروردگار خود قرار داده اند مخلوق خداوند هستند وخواه نا خواه اراده اشان در اختیارخداوند است. و اینک آنها درانتظار روز قیامت به سرمی برند تا به تنهایی برای بازخواست اعمال خود فرا خوانده شوند.

فصل هجدهم

نسبیت زمان و حقیقت قدر

از بحث هایی که تا کنون داشتیم فهمیدیم که جایی وجود ندارد که دارای سه بعد باشدوما بهیچ وجه نمی توانیم به این جهان خارجی که بیرون از عقل و ذهن ماست رخنه کنیم و این جهان فقط در ادراکات حسی ما قرار دارد و زندگی انسان در" بی مکانی" صورت می گیرد. و تاکید برعکس این امر تنها ایمان به خرافاتی است که در تضاد با عقل و منطق قرار دارد و هیچ دلیلی بر وجود جهانی با سه بعد وجود ندارد. این حقیقت فرضیه ای را که اساس نظریه ماتریالیسم را تشکیل می دهد به کلی باطل می کند که براساس آن ماده واقعا وجود دارد و حقیقت مطلق وابدیست دیگر فرضیه ای که پایه دیگر ماتریالیسم را تشکیل می دهد مطلق وابدی بودن زمان استو این هم خرافاتی بیش نیست.

درک زمان

احساسی که ما آن را زمان می نامیم در واقع عبارت است از مقایسه لحظه ای با دیگری و می توانیم آن را با مثالی روشن کنیم: اگر فردی بر چیزی ضربه ای بزند صدایی می شنود و اگر بعد از پنج دقیق همان چیز را دو باره بزند صدایی می شنود که با صدای اولی تفاوت داشت او از وجود تفاوت بین این دو متوجه می شود که بین این دو فاصله ای وجود دارد. این فاصله را زمان نامیده اند. و در هنگام شنیدن صدای دوم صدای اول فقط خیالی است که در ذهنش وجود دارد و خاطره ای بیش نیست. بنابراین انسان با مقایسه لحظه ای که در آن زندگی می کند با آنچه که در خاطره اش داشت "زمان" را درک می کند و اگر این مقایسه صورت نگیرد درکی از زمان نخواهیم داشت.

اگر فردی ازدربیاید داخل و بر روی صندلی ای در وسط اتاق بنشیند ما وقتی به او نگاه می کنیم تصاویر مربوط به گشودن در و آمدن و نشستن را در ذهنخود مرور و با این تصویر فعلی مقایسه می

کنیم. همه این معلومات و حتی تصویر فعلی هم فقط در ذهن صورت می گیرد و بدین ترتیب فکر می کنیم زمان گذشته است. وقتی می گویند فردی سی سال دارد در واقع تراکم اطلاعات مربوط به این فاصله در اذهان وجود داردواگر حافظه ای وجود نداشت انسان به فاصله گذشته زندگی اش اصلا فکر نمی کرد و تنها لحظه ای را که در آن می زیست درک می کرد.

تفسیر علمی بیزمانی

حال می کوشیم این امر را از طریق بررسی نظرات برخی از دانشمندان و اندیشمندانی که در این باره غورو تعمق کرده اند توضیح دهیم. فرانسوا جاکوب، استاد علم وراثت،دانشمند معروف و برنده مدال جایزه نوبل در کتاب (Le Jeu des Possibles) یعنی " بازی ممکن ها" در مورد بازگشت زمان می نویسد: برگرداندن فیلم به عقب باعث شده است تا ما جهانی را خیال کنیم که در آن زمان به عقب بر می گردد، جهانی که در آن مخلوط شیر و قهوه از یکدیگر جدا می شوند. و شیر در هوا معلق شده و به پاکت خود برمی گردد. جهانی که در آن نور از دیوار جدا می شودو در مرکز جمع می گردد به جای اینکه از منبع نور خارج شود. جهانی که در آن سنگ به دلیل تجمع بیش از حد قطرات آب در دست فردی از دست او سقوط می کند و به سنگ این توانایی را می دهد تا ازداخل آب بیرون جهد. درچنین جهانی که مافکر می کنیم نشانه های زمان برعکس می شوند، درواقع عملیات ذهن و طریقه جمع آوری اطلاعات توسط حافظه برعکس شده است. و خود شیء نسبت به گذشته و آینده درست است به نحوی که ما جهان را آن گونه که هست می بینیم".[199]

چون ذهن های ما به سلسله معینی از رویداد ها عادت کرده است جهان به طریقی که بیان شد کار نمی کند و ما فکر می کنیم که زمان همواره به سمت جلو در حرکت است ولی این یک نتیجه گیری نسبی است که ذهن به آن رسیده است. و ما در واقع چگونگی مرور وقت را نمی دانیم و حتی اینکه اصلا وقت می گذرد یا نه و این خود نشان می دهد که زمان یک حقیقت مطلق نیست بلکه تنها یک احساس است.

نسبیت زمان حقیقتی است که انیشتین که بزرگترین دانشمند فیزیک قرن بیستم بود آن را اثبات کرد. لینکولن بارنت در کتاب "هستی و انیشتین" (The Universe and Dr. Einstein) این موضوع را بیان کرده است: انیشتین همانند فضای خالی مطلق مفهوم زمان مطلق جهانی را که به طور مداوم و ثابت در گذر است عمدا مورد غفلت قرار داده است. این زمان از گذشته بی نهایت تا اینده بی نهایت می گذرد. بسیاری از پیچیدگی هایی که در مورد نظریه نسبیت زمان وجود دارد به این دلیل است که برای انسان اعتراف به این واقعیت دشوار است که احساس به زمان همانند احساس رنگ ها و تنها یک حس است. و همانگونه که فضا منظومه ای از اجسام است زمان نیز منظومه ای از رویداد هاست. و بهترین عبارتی که ذات زمان را توضیح می دهد این سخن انیشتین است:" تجارب فرد به صورت زنجیره ای از رویدادها برای ما نمایان می شود و چیزی که به صورت رویداد های تک به یاد میآوریم برحسب معیار " ماقبل" و"مابعد" مرتب شده اند. این رد زمانی به نام" زمان من" دارد که به خودی خود مقیاس نیست. میتوانیم بین رویداد ها و اعداد رابطه ای برقرار کنیم به نوعی که عدد مربوط به رویداد آینده اعداد مربوط به رویداد قبل از آن بزرگتر باشد."[200]

انیشتین بنا به گفته بارنت می گوید که:" هم فضاو هم مکان دو شکل از اشکال طبیعت هستند کهنمی توان آن را از هوشیاری جدا دانست. همان امری که در مورد رنگ و حجم صادق است. و براساس نظریه نسبیت زمان از تسلسل رویداد هایی که با آن(زمان) مقایسه می کنیم مستقل نیست".[201]

چون زمان به ادراک بستگی دارد لذا کاملا به شخص وابسته و ازاین رو نسبیست.

سرعت مرور زمان براساس معیار هایی که برای سنجش آن استفاده می کنیم فرق می کند و دربدن انسان ساعتی طبیعی برای اندازه گیری سرعت زمان به طور معین وجود ندارد. همانگونه که لینکولن بارنت گفت" هانطوریکه رنگی وجود ندارد اگر چشمی برای دیدن آن نباشد چیزی به نام لحظه،ساعت و روز نیز وجود ندارد اگر رویدادی برای تعیین آن وجود نداشته باشد."[202]

نسبیت زمان در خواب ها به شکل واضح تری نمود پیدا می کند،هرچند ما احساس می کنیم چیزی را که دیده ایم ساعت ها به طول انجامیده اما در واقع چند دقیقه یا حتی چند ثانیه طول کشیده است.

درک زمان ازطریق مقایسه بین دو لحظه صورت می گیرد. یعنی ما گذر زمان را از طریق رویداد های معینی مانند کاشت دانه ها و ظهور جوانه،غنچه،شکوفه و گل کامل درک می کنیم ما به این گذر" زمان" می گوئیم. بنابراین زمان با مقایسه لحظه ای که در آن زندگی می کنیم با لحظه قبل از آن درک می شود.

برای این که موضوع روشن تر شود این مثال را در نظر بگیرید. فرض کنید ما را در اتاقی قرار داده اند که فقط دارای یک پنجره است این پنجره هم به طور خاصی طراحی شده است. مامدت معینی را در این اتاق می گذرانیم بر دیوار اتاق ساعتی نصب شده است و بالا و پایین آمدن خورشید را از پنجره می توانیم ببینیم. بعد از گذشت چند روز از مامی پرسند چه مدتی را در اتاق بوده ایم جواب ما براساس اطلاعاتی خواهد بود که از نگاه های خود به ساعت به دست آورده ایم. و از حساب دفعاتی که خورشید طلوع و غروب کرده است. فرض کنید ما حساب کرده ایم سه روز در اتاق مانده ایم.ولی بعد فردی که ما رادراتاق گذاشته است به ما بگوید که ساعتی که در اتاق بود طوری ساخته شده که سریعتر حرکت کند و خورشیدی که در حال طلوع و غروب می دیدم نیز یک تصویرمصنوعی بوده است و ما فقط دو روز را در آن اتاق سپری کرده ایم خواهیم دانست که حساب ما هیچ ارزشی نخواهد داشت. این مثال برای ما تاکید می کند که شناخت ما از سر عت مر ور ز مان فقط به مر جعیات نسبی

رویا نیز امری است که به نوبه خود در ادراک زمان از اهمیت خاصی برخوردار است. انسان در خواب رویداد هایی را می بیند که فکر می کند چندین روز طول کشیده است اما در واقع فقط در عرض چند ثانیه انجام گرفته است.

بستگی دارد. نسبیت زمان یک حقیقت محض است و به روش های گوناگون علمی به اثبات رسیده است. نظریه نسبیت عام انیشتین می گوید که سرعت زمان برحسب سرعت جسم فرق می کند و همچنین برحسب دوری جسم از مرکز جاذبه . هرچه سرعت بیشتر باشد زمان کمتر می شود و حتی آنقدر کند می شود که گوئی متوقف شده است.

انیشتین مثال دیگری نیز زده است: یک دوقلو را در نظر بگیرید یکی ازآنها در کره زمین باقی مانده و دیگری باسرعتی نزدیک به سرعت نور به یک سفر فضایی رفته است او وقتی از فضا بر می گردد می بیند که برادر دوقلویش ازاو مسن تر است. دلیل این امر هم آن است که زمان برای او که با سرعتی نزدیک به نور در حرکت بوده است کند تر گذشته است.

مثال دیگر: فضانوردی 27 سال و پسرش سه سال سن دارد .او بعد ازسی سال به زمین بر می گردد. در این حال عمر پسرش 33 و عمرخودش 30سال خواهد بود.[203]

لازم به ذکر است که نسبت زمان ربطی به سرعت کار ساعت(زمان سنج) ندارد. بلکه این نسبیت به تفاوت فاصله بین کار هر یک از اجسام مادی برمی گردد که بی نهایت کوچک هستند حتی ازاتم ها هم کوچکترند. به عبارت دیگر کوتاهی زمان مانند مشاهده یک صحنه آهسته در فیلم نیست.بلکه در این حالت تپش قلب، تولید مثل سلول ها و فعالیت های مغز کم تر از شخصی است که با سرعت کمتری بر روی زمین راه می رود. انسان زندگی روزمره خودرا پیش می برد و به کوتاهی زمان توجهی نمی کند به عبارت دیگر این کوتاهی روشن نیست تا مقایسه ای صورت بگیرد.

نسبیت در قرآن

یافته های علم جدید نشان می دهد که آنگونه که ماتریالیست ها فکر می کنند زمان یک حقیقت مطلق نیست بلکه تنها یک ادراک حسیست. عجیبتر آن است که این حقیقت را که علم فقط در قرن بیستم به آن رسید قرآن چهارده قرن قبل به بشریت گفته است. در قرآن کریم آیاتی وجوددارد که نسبیت زمان را نشان می دهد.

در آیات زیادی از قرآن کریم می توان حقیقتی را که علم ثابت کرده است دید وآن این است که زمان یک ادراک حسیست که به رویدادها،موقعیت ها و شرایط بستگی دارد به عنوان مثال قرآن کریم به ما می گوید که زندگی انسان روی همرفته زمان کوتاهیست.

اسراء 52

يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلاَّ قَلِيلًا ﴿٥٢﴾

روزی که شما را فرا میخواند پس در حالی که او را ستایش میکنید اجابتش مینمایید و میپندارید که جز اندکی [در دنیا] نماندهاید (۵۲)

یونس 45

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُواْ إِلاَّ سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُواْ بِلِقَاء اللّهِ وَمَا كَانُواْ مُهْتَدِينَ ﴿٤٥﴾

و روزی که آنان را گرد مآورد گویی جز به اندازه ساعتی از روز درنگ نکردهاند با هم اظهار آشنایی میکنند قطعا کسانی که دیدار خدا را دروغ شمردند زیان کردند و [به حقیقت] راه نیافتند (۴۵)

آیاتی وجود دارد که به تفاوت انسان ها در احساس زمان اشاره می کند بعضی از آنها زمان بسیار کوتاهی را خیلی طولانی می بینند و بهترین مثال همان گفتگویی است که در روز قیامت بین مردم جریان می یابد:

مومنون

112-114

قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ ﴿١١٢﴾

مفرماید چه مدت به عدد سالها در زمین ماندید (۱۱۲)

قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَاسْأَلْ الْعَادِّينَ ﴿١١٣﴾

مگویند یك روز یا پارهای از یك روز ماندیم از شما گران [خود] بپرس (۱۱۳)

قَالَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَّوْ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١١٤﴾

مفرماید جز اندکی درنگ نکردید کاش شما میدانستید (۱۱۴)

در آیات دیگری قرآن به ما می گوید که سرعت گذر زمان با اختلاف مکان فرق می کند:

حج- آیه 47

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَن يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِندَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ ﴿٤٧﴾

و از تو با شتاب تقاضای عذاب میکنند با آنکه هرگز خدا وعدهاش را خلاف نمی کند و در حقیقتیك روز [از قیامت] نزد پروردگارت مانند هزار سال است از آنچه میشمرید (۴۷)

معارج آیه 4

تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ﴿۴﴾

فرشتگان و روح در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است به سوی او بالا مروند (۴)

این آیات بدون شک روشن می کند که زمان نسبیست. وبیان این حقیقت در قرآن 1400سال قبل ازاین که کشف شود گواه آن است که از سوی کسی نازل شده است که به زمان و مکان احاطه دارد

عبارت هایی که قرآن درآیات بسیاری به کار برده است نشان می دهد که زمان ادراکی بیش نیست این واقعیت را به وضوح می توان در سوره قصص لمس کرد. قرآن از اصحاب کهف می گوید که بیش از سه قرن به خواب فرو رفتند سپس می فرمایداین گروه بعد ازاین که بیدارشدند فکر می کردند مدت کوتاهی را در آنجا مانده اند و نمی توانستند مدت زمانی را که به خواب فرو رفته بودند اندازه بگیرند.

کهف-11-12

فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا ﴿۱۱﴾

پس در آن غار سالیانی چند بر گوشهایشان پرده زدیم (۱۱)

ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا ﴿۱۲﴾

آنگاه آنان را بیدار کردیم تا بدانیم کدام یك از آن دو دسته مدت درنگشان را بهتر حساب کردهاند (۱۲)

کهف 19

وَكَذَٰلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُم بِوَرِقِكُمْ هَٰذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُم بِرِزْقٍ مِّنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا ﴿١٩﴾

و این چنین بیدارشان کردیم تا میان خود از یکدیگر پرسش کنند گویندهای از آنان گفت چقدر ماندهاید گفتند روزی یا پارهای از روز را ماندهایم [سرانجام] گفتند پروردگارتان به آنچه ماندهاید داناتر است اینك یکی از خودتان را با این پول خود به شهر بفرستید تا ببیند کدام یك از غذاهای آن پاکیزهتر است و از آن غذایی برایتان بیاورد و باید زیرکی به خرج دهد و هیچ کس را از [حال] شما آگاه نگرداند (۱۹)

حالتی که در این آیه بیان شده است دلیلی بر این امر است که زمان تنها یک ادراک حسیست.

بقره259

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِئَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَل لَّبِثْتَ مِئَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِّلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٥٩﴾

یا چون آن کس که به شهری که بامهایش یکسر فرو ریخته بود، عبور کرد؛ (و با خود می)گفت: (چگونه خداوند، (اهل) این (ویرانکده) را پس از مرگشان زنده مکند؟). پس خداوند، او را (به مدت) صد سال میراند. آنگاه او را برانگیخت، (و به او) گفت: (چقدر درنگ کردی؟) گفت: (یك روز یا پارهای از روز را درنگ کردم.) گفت: ((نه) بلکه صد سال درنگ کردی، به خوراك و نوشیدنی خود بنگر (که طعم و رنگ آن) تغییر نکرده است، و به درازگوش خود نگاه کن (که چگونه متلاشی شده است. این ماجرا برای آن است که هم به تو پاسخ گوییم) و هم تو را (در مورد معاد) نشانهای برای مردم قرار دهیم. و به (این) استخوانها بنگر، چگونه آنها را برداشته به هم پیوند مىدهیم؛ سپس گوشت بر آن مىپوشانیم.) پس هنگامی که (چگونگی زنده ساختن مرده) برای او آشکار شد، گفت: ((اکنون) میدانم که خداوند بر هر چیزی تواناست.) (۲۵۹)

این آیه خود نشان می دهد که خداوندی که خالق زمان است قوی تراز آن است که تحت تاثیر این مخلوق قرار بگیرد. ولی انسان گرفتار زمانی است که آفریده دست پروردگار است. انسان حتی نمی تواند مقدار زمانی را که در خواب می گذراند اندازه بگیرد. بنابراین زمان را حقیقتی مطلق دانستن(آنگونه که اندیشه ماتریالیسم منحرف فکر می کند) گمان باطلیست.

تقدیر

نسبی بودن زمان حقیقت دیگری را روشن می کند این نسبیت متغیر است به حدی که مدت زمانی که در نظر ما ملیارد ها سال است ممکن است دربعد دیگری تنها چند ثانیه باشد. ازاین رو مدت زمان زیادی که ازعمرهستی می گذرد ممکن است در بعد دیگری تنها یک ثانیه وحتی کمتر باشد.

اصل تقدیر را که بیشترمردم ازدرک آن عاجز مانده اند ومالتریالیسم هم عمدا نخواست آن را بفهمد در این نکته نهان است. تقدیرعبارت است از علم کامل خداوند به همه رویداد های گذشته و آینده.

برخی از مردم در مورد چگونگی اطلاع خداوند ازرویداد هایی که هنوز به وقوع نپیوسته است سوال می کنند." رویداهایی که هنوز به وقوع نپیوسته اند" رویدادهایی هستند که نسبت به ما هنوز روی نداده اند یعنی از نظر و منظر ما هنوز به وقوع نپیوسته اند. ولی خداوند خارج از زمان و مکان است زیرا هردورا خود آفریده است. نسبت به او(جل جلاله) گذشته، آینده و حال یکیست و نسبت به او همه این رویدادها به وقوع پیوسته اند.

لینکولن بارنت توضیح می دهد که چگونه نظریه نسبیت عام به این حقیت رسیده است و این را در کتاب " هستی و انیشتین" نوشته است. مقصود او از عبارت" ذهن وجودی یا ذهن حاکم برهستی" حکمت و شناخت الله است خداوند به هستی مسلط و چیره است.[204]

خداوند زمانی را که ما در آن زندگی می کنیم ازابتدا تا انتها می شناسد چطور ما اول و آخر یک خطکش را می بینیم و همه تقسیم بندی های بین آن را می بینیم ولی انسان ها این رویدا ها را فقط زمانی تجربه و به عبارت بهتر زندگی می کنند که زمان آن فرا برسد و در این حین تقدیری را که الله تعیین کرده است مشاهده می کنند.

لازم است به اعتقاد رایج اما اشتباهی که در مورد تقدیر در بین مردم وجود دارد اشاره ای گذرا داشته باشیم. آنها فکر می کنند تقدیر چیزیست که الله آن را نوشته است ولی مردم گاهی می توانند آن را تغییر دهند مثلا اگرفردی که دربستر مرگ افتاده است ازبیماری رهایی یابد می گویند او" برتقدیر خود چیره شد". در حالی که کسی نمی تواند تقدیر خود را تعییر دهد وکسی که از مرگ نجات می یابد به این دلیل است که برای او نوشته شده است که از آن نجات یابد. و این تنها خود فریبی است اگر شخصی بگوید بر تقدیر خود پیروز شدم. حتی اگر خاوند برایش ننویسد او نمی تواند چنین سخنی برزبان براند.

زمان هم ازچیزهایی است که درک می شوداما وجود ندارد. وقتی مدت زمانی از نظر شخصی بسیار طولانیست و خیلی دیر می گذرد فرد دیگری آن مدت را بسیارکوتاه می داند. برای آنکه بدانیم حق با کدام یک از این دوست به منابع دیگری مانند ساعت و نتیجه نیاز داریم و بدون این دو نمی توانیم تخمین قاطعی درمورد زمان بزنیم.

تقدیر، دانش ازلی خداونداست که

همه زمانها را در آن واحد جمع کرده است. نسبت به خداوند که بر همه زمان ها و مکان ها احاطه وتسلط دارد همه چیز تعیین ونوشته شده است. ما از روی عبارت های قرآنی در می یابیم که نسبت به خداوند(یعنی برای او و ازنظر او) زمان یکیست و برخی از رویدادها که از نظر ما در آینده روی خواهد داد در ادبیات قرآنی روزگاریست که روی داده و پایان یافته است. به عنوان مثال می بینیم که آیاتی که در مورد محاسبه انسان در روز قیامت آمده است همگی در صیغه ماضی هستند.

زمر آیه73-68

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاء اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُم قِيَامٌ يَنظُرُونَ ﴿٦٨﴾

و در صور دمیده مشود پس هر که در آسمانها و هر که در زمین است بیهوش درمافتد مگر کسی که خدا بخواهد سپس بار دیگر در آن دمیده مشود و بناگاه آنان بر پای ایستاده منگرند (۶۸)

وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاء وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٦٩﴾

و زمین به نور پروردگارش روشن گردد و کارنامه [اعمال در میان] نهاده شود و پیامبران و شاهدان را بیاورند و میانشان به حق داوری گردد و مورد ستم قرار نگیرند (۶۹)

وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٧٠﴾

و هر کسی [نتیجه] آنچه انجام داده است به تمام بیابد و او به آنچه میکنند داناتر است (۷۰)

وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاؤُوهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاء يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَى وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٧١﴾

و کسانی که کافر شدهاند گروه گروه به سوی جهنم رانده شوند تا چون بدان رسند درهای آن [به رویشان] گشوده گردد و نگهبانانش به آنان گویند مگر فرستادگانی از خودتان بر شما نیامدند که آیات پروردگارتان را بر شما بخوانند و به دیدار چنین روزی شما را هشدار دهند گویند چرا ولی فرمان عذاب بر کافران واجب آمد (۷۱)

قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٧٢﴾

و گفته شود از درهای دوزخ درآیید جاودانه در آن بمانید وه چه بد [جایی] است جای سرکشان (۷۲)

وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاؤُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ ﴿٧٣﴾

و کسانی که از پروردگارشان پروا داشتهاند گروه گروه به سوی بهشتسوق داده شوند تا چون بدان رسند و درهای آن [به رویشان] گشوده گردد و نگهبانان آن به ایشان گویند سلام بر شما خوش آمدید در آن درآیید [و] جاودانه [بمانید] (۷۳)

آیات دیگر قرآن در این مورد عبارتند از:

ق21

وَجَاءتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ ﴿٢١﴾

و هر کسی مآید [در حالی که] با او سوقدهنده و گواهدهندهای است (۲۱)

حاقه -16

وَانشَقَّتِ السَّمَاء فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ ﴿١٦﴾

و آسمان از هم بشکافد و در آن روز است که آن از هم گسسته باشد (۱۶)

انسان 12-13

وَجَزَاهُم بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا ﴿١٢﴾

و به [پاس] آنکه صبر کردند بهشت و پرنیان پاداششان داد (۱۲)

مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا ﴿١٣﴾

در آن [بهشت] بر تختها[ی خویش] تکیه زنند در آنجا نه آفتابی بینند و نه سرمایی (۱۳)

نازعات 36

وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَن يَرَى ﴿٣٦﴾

و جهنم برای هر که بیند آشکار گردد (۳۶)

مطففین-34

فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُواْ مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ ﴿٣٤﴾

و[لی] امروز مؤمنانند که بر کافران خنده میزنند (۳۴)

کهف 53

وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُم مُّوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا ﴿٥٣﴾

و گناهکاران آتش [دوزخ] را مىبينند و درمىيابند که در آن خواهند افتاد و از آن راه گريزى نيابند (۵۳)

بنابراین بادقت در این آیات می بینیم که رویداد هایی که بعد ازمرگ به سراغ ما می آید رویدادهایی هستند که روی داده و پایان یافته اند دلیل آن هم این است که خداوند مانند ما محدود به دایره زمان نیست. زیرا او همه رویداد ها را در بی زمانی نوشته است: و مردم همه این رویدادها را تجربه کرده و می کنند و خواهند کرد. و این که هر چیز بزرگ و کوچکی از روی دانش الله روی می دهد و در کتابی نوشته شده است در این آیه آمده است:

یونس-61

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِن قُرْآنٍ وَلاَ تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلاَّ كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَن رَّبِّكَ مِن مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الأَرْضِ وَلاَ فِي السَّمَاء وَلاَ أَصْغَرَ مِن ذَلِكَ وَلا أَكْبَرَ إِلاَّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿٦١﴾

و در هیچ کاری نباشی و از سوی او [=خدا] هیچ [آیهای] از قرآن نخوانی و هیچ کاری نکنید مگر اینکه ما بر شما گواه باشیم آنگاه که بدان مبادرت مورزید و هموزن ذرهای نه در زمین و نه در آسمان از پروردگار تو پنهان نیست و نه کوچکتر و نه بزرگتر از آن چیزی نیست مگر اینکه در کتابی روشن [درج شده] است (۶۱)

نگرانی ماتریالیسم

آنچه در مورد منشا و اصل ماده، بی زمانی و بی مکانی در این فصل گنجاندیم در واقع حقایق بسیار واضحی هستند. و گفتیم که این حقایق نوعی فلسفه و اندیشه و فکر محض نیست بلکه واقعیت های علمیست که نمی توان آنها را انکار کرد. عقل ومنطق نمی توانند هیچ دلیلی علیه این قضیه ارایه کنند: کل هستی با همه مواد و عناصر تشکیل دهنده اش وهمه انسان هایی که در آن می زیند تنها یک وهم و خیال است. هستی مجموعه ای ازادراکات حسیست.

درک این حقیقت برای ماتریالیست ها دشوار است مثلا اگر به اتوبوس پولیتزر برگردیم. می دانیم که هرچند پولیتزر به خوبی می داندکه نمی تواند از حواس خود خارج شود اما جز درچند مورد به این حقیقت اعتراف نمی کند. مثلا او باور دارد و می گوید که حادثه برخورد اتوبوس با انسان فقط در ذهن روی داده است اما ناگاه بعد از رخ دادن حادثه آن را به جهان مادی بیرون می کشد. خلل منطقی را در این قسمت می توانیم به خوبی ببینیم. دراینجا پولیتزر نیز در همان خطایی که ماتریالیست جانسون مرتکب شده افتاده است:" من با پا سنگ را می زنم و چون پایم درد می گیرد پس سنگ وجود دارد" او نتوانسته است بفهمد که درد کردن نیز فقط یک احساس است و بس.

ترس از عواقبی که با اعتراف به این حقیقت دامنگیر ماتریالیسم می شود دلیل اصلی انکار آنهاست، لینکولن بارنت می گوید که این حقیقت را برخی از دانشمندان درک کرده اند:

" وقتی فلاسفه همه اجسام دورو بر را سایه مانند تصور کردند دانشمندان نیز از زندانی بودن انسان درداریره حواسش آگاهی یافتند".[205]

کوچکترین اشاره به این که ماده وزمان تنها احساس هستند ترس ماتریالیست را برمی انگیزد. زیرا او از این مفاهیم برای خود خدایی ساخته و ایمان دارد که ازماده و زمان(از طریق تکامل) ساخته شده است.

منابع و مآخذ

1. Cliff, Conner, “Evolution vs. Creationism: In Defense of Scientific Thinking”, International Socialist Review (Monthly Magazine Supplement to the
Militant), November 1980.
2. Ali Demirsoy, Kalitim ve Evrim (Inheritance and Evolution), Ankara: Meteksan Publishing Co., 1984, p. 61.
3. Michael J. Behe, Darwin’s Black Box, New York: Free Press, 1996, pp. 232-233.
4.
5. Richard Dawkins, The Blind Watchmaker, London: W. W. Norton, 1986, p. 159.
6. Jonathan Wells, Icons of Evolution: Science or Myth? Why Much of What We Teach About Evolution is Wrong, Regnery Publishing, 2000, pp. 235-
236
7. Dan Graves, Science of Faith: Forty-Eight Biographies of Historic Scientists and Their Christian Faith, Grand Rapids, MI, Kregel Resources.
8. Science, Philosophy, And Religion: A Symposium, 1941, CH.13.
9. Max Planck, Where is Science Going?, www.websophia.com/aphorisms/science.html.
10. H. S. Lipson, “A Physicist’s View of Darwin’s Theory”, Evolution Trends in Plants, Vol 2, No. 1, 1988, p. 6.
11. Although Darwin came up with the claim that his theory was totally independent from that of Lamarck’s, he gradually started to rely on Lamarck’s
assertions. Especially the 6th and the last edition of The Origin of Species is full of examples of Lamarck’s “inheritance of acquired traits”. See Benjamin
Farrington, What Darwin Really Said, New York: Schocken Books, 1966, p. 64.
12.
13. Michael Ruse, “Nonliteralist Antievolution”, AAAS Symposium: “The New Antievolutionism,” February 13, 1993, Boston, MA.
13. Steven M. Stanley, Macroevolution: Pattern and Process, San Francisco: W. H. Freeman and Co. 1979, pp. 35, 159.
14. Colin Patterson, “Cladistics”, Interview with Brian Leek, Peter Franz, March 4, 1982, BBC.
15. Jonathan Wells, Icons of Evolution: Science or Myth? Why Much of What We Teach About Evolution is Wrong, Regnery Publishing, 2000, pp.
141-151
17. Jerry Coyne, “Not Black and White”, a review of Michael Majerus’s Melanism: Evolution in Action, Nature, 396 (1988), pp. 35-36
18. Stephen Jay Gould, “The Return of Hopeful Monsters”, Natural History, Vol 86, July-August 1977, p. 28.
19. Charles Darwin, The Origin of Species: A Facsimile of the First Edition, Harvard University Press, 1964, p. 189.
20. Ibid, p. 177.
21. B. G. Ranganathan, Origins?, Pennsylvania: The Banner Of Truth Trust, 1988.
22. Warren Weaver, “Genetic Effects of Atomic Radiation”, Science, Vol 123, June 29, 1956, p. 1159.
23. Gordon R. Taylor, The Great Evolution Mystery, New York: Harper & Row, 1983, p. 48.
24. Michael Pitman, Adam and Evolution, London: River Publishing, 1984, p. 70.
25. Charles Darwin, The Origin of Species: A Facsimile of the First Edition, Harvard University Press, 1964, p. 179.
26. Charles Darwin, The Origin of Species, Oxford University Press, New York, 1998, pp. 140, 141, 227.
27. Derek V. Ager,“The Nature of the Fossil Record”, Proceedings of the British Geological Association, Vol 87, 1976, p. 133.
28. Mark Czarnecki, “The Revival of the Creationist Crusade”, MacLean’s, January 19, 1981, p. 56.
29. R. Wesson, Beyond Natural Selection, MIT Press, Cambridge, MA, 1991, p. 45

30. David Raup, “Conflicts Between Darwin and Paleontology”, Bulletin, Field Museum of Natural History, Vol 50, January 1979, p. 24.
31. Richard Monastersky, “Mysteries of the Orient”, Discover, April 1993, p. 40.
32. Richard Fortey, “The Cambrian Explosion Exploded?”, Science, vol 293, No 5529, 20 July 2001, pp. 438-439.
32. Ibid.
33. Richard Dawkins, The Blind Watchmaker, London: W. W. Norton 1986, p. 229.
34. Douglas J. Futuyma, Science on Trial, New York: Pantheon Books, 1983, p. 197.
35. Charles Darwin, The Origin of Species: A Facsimile of the First Edition, Harvard University Press, 1964, p. 302.
36. Stefan Bengston, Nature, Vol. 345, 1990, p. 765.
37. The New Animal Phylogeny: Reliability And Implications, Proc. of Nat. Aca. of Sci., 25 April 2000, vol 97, No 9,pp. 4453-4456.
38. Ibid.
39. Gerald T. Todd, “Evolution of the Lung and the Origin of Bony Fishes: A Casual Relationship”, American Zoologist, Vol 26, No. 4, 1980, p. 757.
40. R. L. Carroll, Vertebrate Paleontology and Evolution, New York: W. H. Freeman and Co. 1988, p. 4.; Robert L. Carroll, Patterns and Processes of
Vertebrate Evolution, Cambridge University Press, 1997, p. 296-97
41. Edwin H. Colbert, M. Morales, Evolution of the Vertebrates, New York: John Wiley and Sons, 1991, p. 99.
42. Jean-Jacques Hublin, The Hamlyn Encyclopædia of Prehistoric Animals, New York: The Hamlyn Publishing Group Ltd., 1984, p. 120.
43. Jacques Millot, “The Coelacanth”, Scientific American, Vol 193, December 1955, p. 39.
44. Bilim ve Teknik Magazine, November 1998, No: 372, p. 21.
45. Robert L. Carroll, Vertebrate Paleontology and Evolution, New York: W. H. Freeman and Co., 1988, p. 198.
46. Engin Korur, “Gözlerin ve Kanatlar›n S›rr›” (The Mystery of the Eyes and the Wings), Bilim ve Teknik, No. 203, October 1984, p. 25.
47. Nature, Vol 382, August, 1, 1996, p. 401.
48. Carl O. Dunbar, Historical Geology, New York: John Wiley and Sons, 1961, p. 310.
49. L. D. Martin, J. D. Stewart, K. N. Whetstone, The Auk, Vol 98, 1980, p. 86.
50. Ibid, p. 86; L. D. Martin, “Origins of Higher Groups of Tetrapods”, Ithaca, New York: Comstock Publising Association, 1991, pp. 485, 540.
51. S. Tarsitano, M. K. Hecht, Zoological Journal of the Linnaean Society, Vol 69, 1985, p. 178; A. D. Walker, Geological Magazine, Vol 177, 1980, p.
595.
52. Pat Shipman, “Birds do it... Did Dinosaurs?”, New Scientist, February 1, 1997, p. 31.
53. “Old Bird”, Discover, March 21, 1997.
54. Ibid.
55. Pat Shipman, “Birds Do It... Did Dinosaurs?”, p. 28.
56. Robert L. Carroll, Patterns and Processes of Vertebrate Evolution, Cambridge University Press, 1997, pp. 280-81.
57.. Jonathan Wells, Icons of Evolution, Regnery Publishing, 2000, p. 117.
58. Pat Shipman, “Birds Do It... Did Dinosaurs?”, p. 28.
59. Ibid.
60. Roger Lewin, “Bones of Mammals, Ancestors Fleshed Out”, Science, vol 212, June 26, 1981, p. 1492.
61. George Gaylord Simpson, Life Before Man, New York: Time-Life Books, 1972, p. 42.
طلس _لخلق
62. R. Eric Lombard, “Review of Evolutionary Principles of the Mammalian Middle Ear, Gerald Fleischer”, Evolution, Vol 33, December 1979, p. 1230.
63. David R. Pilbeam, “Rearranging Our Family Tree”, Nature, June 1978, p. 40.
64. Earnest A. Hooton, Up From The Ape, New York: McMillan, 1931, p. 332.
65. Malcolm Muggeridge, The End of Christendom, Grand Rapids, Eerdmans, 1980, p. 59.
66. Stephen Jay Gould, “Smith Woodward’s Folly”, New Scientist, February 5, 1979, p. 44.
68. Kenneth Oakley, William Le Gros Clark & J. S, “Piltdown”, Meydan Larousse, Vol 10, p. 133.
68. Stephen Jay Gould, “Smith Woodward’s Folly”, New Scientist, April 5, 1979, p. 44.
69. W. K. Gregory, “Hesperopithecus Apparently Not An Ape Nor A Man”, Science, Vol 66, December 1927, p. 579.
70. Philips Verner Bradford, Harvey Blume, Ota Benga: The Pygmy in The Zoo, New York: Delta Books, 1992.
71. David Pilbeam, “Humans Lose an Early Ancestor”, Science, April 1982, pp. 6-7.
72. C. C. Swisher III, W. J. Rink, S. C. Antón, H. P. Schwarcz, G. H. Curtis, A. Suprijo, Widiasmoro, “Latest Homo erectus of Java: Potential
Contemporaneity with Homo sapiens in Southeast Asia”, Science, Volume 274, Number 5294, Issue of 13 Dec 1996, pp. 1870-1874; also see, Jeffrey

Kluger, “Not So Extinct After All: The Primitive Homo Erectus May Have Survived Long Enough To Coexist With Modern Humans, Time, December
23, 1996.
72. Solly Zuckerman, Beyond The Ivory Tower, New York: Toplinger Publications, 1970, pp. 75-94.
73. Charles E. Oxnard, “The Place of Australopithecines in Human Evolution: Grounds for Doubt”, Nature, Vol 258, p. 389.
74.
75. Holly Smith, American Journal of Physical Antropology, Vol 94, 1994, pp. 307-325.
76. Fred Spoor, Bernard Wood, Frans Zonneveld, “Implication of Early Hominid Labryntine Morphology for Evolution of Human Bipedal Locomotion”,
Nature, vol 369, June 23, 1994, pp. 645-648.
77. Tim Bromage, New Scientist, vol 133, 1992, p. 38-41.
78. J. E. Cronin, N. T. Boaz, C. B. Stringer, Y. Rak, “Tempo and Mode in Hominid Evolution”, Nature, Vol 292, 1981, pp. 113-122.
79. C. L. Brace, H. Nelson, N. Korn, M. L. Brace, Atlas of Human Evolution, 2.b. New York: Rinehart and Wilson, 1979.
80. Alan Walker, Scientific American, vol 239 (2), 1978, p. 54.
81. Bernard Wood, Mark Collard, “The Human Genus”, Science, vol 284, No 5411, 2 April 1999, pp. 65-71.
82. Marvin Lubenow, Bones of Contention, Grand Rapids, Baker, 1992, p. 83.
83. Boyce Rensberger, The Washington Post, November 19, 1984.
84. Ibid.
85. Richard Leakey, The Making of Mankind, London: Sphere Books, 1981, p. 116.
86. Marvin Lubenow, Bones of Contention, Grand Rapids, Baker, 1992. p. 136.
87. Pat Shipman, “Doubting Dmanisi”, American Scientist, November- December 2000, p. 491.
88. Erik Trinkaus, “Hard Times Among the Neanderthals”, Natural History, vol 87, December 1978, p. 10; R. L. Holloway, “The Neanderthal Brain:
What Was Primitive”, American Journal of Physical Anthropology Supplement, Vol 12, 1991, p. 94.
89. Alan Walker, Science, vol 207, 1980, p. 1103.
90. A. J. Kelso, Physical Antropology, 1st ed., New York: J. B. Lipincott Co., 1970, p. 221; M. D. Leakey, Olduvai Gorge, Vol 3, Cambridge:
Cambridge University Press, 1971, p. 272.
91. S. J. Gould, Natural History, Vol 85, 1976, p. 30.
92. Time, November 1996.
93. L. S. B. Leakey, The Origin of Homo Sapiens, ed. F. Borde, Paris: UNESCO, 1972, p. 25-29; L. S. B. Leakey, By the Evidence, New York:
Harcourt Brace Jovanovich, 1974.
94. “Is This The Face of Our Past”, Discover, December 1997, p. 97-100.
95. A. J. Kelso, Physical Anthropology, 1.b., 1970, pp. 221; M. D. Leakey, Olduvai Gorge, Vol 3, Cambridge: Cambridge University Press, 1971, p. 272.
96. Donald C. Johanson & M. A. Edey, Lucy: The Beginnings of Humankind, New York: Simon & Schuster, 1981, p. 250.
97. Science News, Vol 115, 1979, pp. 196-197.
98. Ian Anderson, New Scientist, Vol 98, 1983, p. 373.
99. Russell H. Tuttle, Natural History, March 1990, pp. 61-64.
100. Ruth Henke, “Aufrecht aus den Baumen”, Focus, Vol 39, 1996, p. 178.
101. Elaine Morgan, The Scars of Evolution, New York: Oxford University Press, 1994, p. 5.
102. Solly Zuckerman, Beyond The Ivory Tower, New York: Toplinger Publications, 1970, p. 19.
103. Robert Locke, “Family Fights”, Discovering Archaeology, July/August 1999, p. 36-39.
104. Ibid.
105. Henry Gee, In Search of Time: Beyond the Fossil Record to a New History of Life, New York, The Free Press, 1999, p. 126-127.
106. W. R. Bird, The Origin of Species Revisited, Nashville: Thomas Nelson Co., 1991, pp. 298-99.
107. “Hoyle on Evolution”, Nature, Vol 294, November 12, 1981, p. 105.
108. Ali Demirsoy, Kalitim ve Evrim (Inheritance and Evolution), Ankara: Meteksan Publishing Co., 1984, p. 64.
109. W. R. Bird, The Origin of Species Revisited, Nashville: Thomas Nelson Co., 1991, p. 304.
110. Ibid, p. 305.
111. J. D. Thomas, Evolution and Faith, Abilene, TX, ACU Press, 1988. pp. 81-82.
112. Robert Shapiro, Origins: A Sceptics Guide to the Creation of Life on Earth, New York, Summit Books, 1986. p.127.
113. Fred Hoyle, Chandra Wickramasinghe, Evolution from Space, New York, Simon & Schuster, 1984, p. 148.
114. Ibid, p. 130.
115. Fabbri Britannica Bilim Ansiklopedisi (Fabbri Britannica Science Encyclopaedia), vol 2, No 22, p. 519.

116. Richard B. Bliss & Gary E. Parker, Origin of Life, California: 1979, p. 14.
117. Stanley Miller, Molecular Evolution of Life: Current Status of the Prebiotic Synthesis of Small Molecules, 1986, p. 7.
118. Kevin Mc Kean, Bilim ve Teknik, No 189, p. 7.
119. J. P. Ferris, C. T. Chen, "Photochemistry of Methane, Nitrogen, and Water Mixture As a Model for the Atmosphere of the Primitive Earth", Journal
of American Chemical Society, vol 97:11, 1975, p. 2964.
120. "New Evidence on Evolution of Early Atmosphere and Life", Bulletin of the American Meteorological Society, vol 63, November 1982, pp. 1328-
1330.
121. Richard B. Bliss & Gary E. Parker, Origin of Life, California, 1979, p. 25.
122. W. R. Bird, The Origin of Species Revisited, Nashville: Thomas Nelson Co., 1991, p. 325.
123. Richard B. Bliss & Gary E. Parker, Origin of Life, California: 1979, p. 25.
124. Ibid.
125. S. W. Fox, K. Harada, G. Kramptiz, G. Mueller, "Chemical Origin of Cells", Chemical Engineering News, June 22, 1970, p. 80.
126.
127. Frank B. Salisbury, "Doubts about the Modern Synthetic Theory of Evolution", American Biology Teacher, September 1971, p. 336.
128. Paul Auger, De La Physique Theorique a la Biologie, 1970, p. 118.
129. Francis Crick, Life Itself: It's Origin and Nature, New York, Simon & Schuster, 1981, p. 88.
130. Ali Demirsoy, Kal›t›m ve Evrim (Inheritance and Evolution), Ankara: Meteksan Publishing Co., 1984, p. 39.
131. Homer Jacobson, "Information, Reproduction and the Origin of Life", American Scientist, January 1955, p. 121.
132. Reinhard Junker & Siegfried Scherer, "Entstehung und Geschichte der Lebewesen", Weyel, 1986, p. 89.
133. Michael Denton, Evolution: A Theory in Crisis, London: Burnett Books, 1985, p. 351.
134. John Horgan, "In the Beginning", Scientific American, vol. 264, February 1991, p. 119.
135. G.F. Joyce, L. E. Orgel, "Prospects for Understanding the Origin of the RNA World", In the RNA World, New York: Cold Spring Harbor
Laboratory Press, 1993, p. 13.
136. Jacques Monod, Chance and Necessity, New York: 1971, p.143.
137. Leslie E. Orgel, "The Origin of Life on the Earth", Scientific American, October 1994, vol. 271, p. 78.
137. Gordon C. Mills, Dean Kenyon, "The RNA World: A Critique", Origins & Design, 17:1, 1996.
138. Brig Klyce, The RNA World, http://www. panspermia.org/rnaworld.htm
138. Chandra Wickramasinghe, Interview in London Daily Express, August 14, 1981.
139. Pierre-P Grassé, Evolution of Living Organisms, New York: Academic Press, 1977, p. 103.
140. Ibid, p. 107.
141.
142. Malcolm Muggeridge, The End of Christendom, Grand Rapids: Eerdmans, 1980, p. 43.
143.
144. Charles Darwin, The Origin of Species: A Facsimile of the First Edition, Harvard University Press, 1964, p
145. Norman Macbeth, Darwin Retried: An Appeal to Reason, Boston: Gambit, 1971, p. 101.
144. Loren C. Eiseley, The Immense Journey, Vintage Books, 1958, p. 186.
. 184.
146. Norman Macbeth, Darwin Retried: An Appeal to Reason, Harvard Common Press, New York: 1971, p. 33.
147. Ibid, p. 36.
148. Loren Eiseley, The Immense Journey, Vintage Books, 1958. p. 227.
149. H. Lisle Gibbs and Peter R. Grant, "Oscillating selection on Darwin's finches", Nature, 327, 1987, pp. 513; For more detailed information, please see
Jonathan Wells, Icons of Evolution, 2000, pp. 159-175.
149. Dr. Lee Spetner, "Lee Spetner/Edward Max Dialogue: Continuing an exchange with Dr. Edward E. Max", 2001, http://www.trueorigin. org/
spetner2.ap
150. Ibid.
151. Ibid.
152. Francisco J. Ayala, "The Mechanisms of Evolution", Scientific American, Vol. 239, September 1978, p. 64.
153.Dr. Lee Spetner, "Lee Spetner/Edward Max Dialogue: Continuing an exchange with Dr. Edward E. Max", 2001, http://www.trueorigin. org/
spetner2.ap
154. S. R. Scadding, "Do 'Vestigial Organs' Provide Evidence for Evolution?", Evolutionary Theory, Vol 5, May 1981, p. 173.

155. The Merck Manual of Medical Information, Home edition, New Jersey: Merck & Co., Inc. The Merck Publishing Group, Rahway, 1997.
156. H. Enoch, Creation and Evolution, New York: 1966, pp. 18-19.
157. Frank Salisbury, "Doubts About the Modern Synthetic Theory of Evolution", American Biology Teacher, September 1971, p. 338.
158. Dean Kenyon & Percival Davis, Of Pandas and People: The Central Question of Biological Origins, (Dallas: Haughton Publishing, 1993), p. 33.
159. Michael Denton, Evolution: A Theory in Crisis, London, Burnett Books, 1985, p. 145.
160. William Fix, The Bone Peddlers: Selling Evolution (New York: Macmillan Publishing Co., 1984), p. 189.
161. W. R. Bird, The Origin of Species Revisited, Thomas Nelson Co., Nashville: 1991, pp. 98-99; Percival Davis, Dean Kenyon, Of Pandas and
People, Haughton Publishing Co., 1990, pp. 35-38.
162. W. R. Bird, The Origin of Species Revisited, pp. 98-99, 199-202.
163.Michael Denton, Evolution: A Theory in Crisis, London: Burnett Books, 1985, pp. 290-91.
164. Hervé Philippe and Patrick Forterre, "The Rooting of the Universal Tree of Life is Not Reliable", Journal of Molecular Evolution, vol 49, 1999, p.
510
165. James Lake, Ravi Jain ve Maria Rivera, "Mix and Match in the Tree of Life", Science, vol. 283, 1999, p. 2027
166. Carl Woese, "The Universel Ancestor", Proceedings of the National Academy of Sciences, USA, 95, (1998) p. 6854
167. Ibid.
168. Jonathan Wells, Icons of Evolution, Regnery Publishing, 2000, p. 51
169. G. G. Simpson, W. Beck, An Introduction to Biology, New York, Harcourt Brace and World, 1965, p. 241.
170. Keith S. Thompson, "Ontogeny and Phylogeny Recapitulated", American Scientist, Vol 76, May/June 1988, p.
171. Francis Hitching, The Neck of the Giraffe: Where Darwin Went Wrong, New York: Ticknor and Fields 1982, p. 204.
172. Richard Lewontin, "The Demon-Haunted World", The New York Review of Books, January 9, 1997, p. 28.
173. Robert Shapiro, Origins: A Sceptics Guide to the Creation of Life on Earth, Summit Books, New York: 1986, p. 207.
174. Hoimar Von Dithfurt, Im Anfang War Der Wasserstoff (Secret Night of the Dinosaurs), Vol 2, p. 64.
175. Ali Demirsoy, Kalitim ve Evrim (Inheritance and Evolution), Ankara: Meteksan Publishing Co., 1984, p. 61.
176. Ibid, p. 61.
177. Ibid, p. 94.
178. Bilim ve Teknik, July 1989, Vol. 22, No.260, p.59
179. Grzimeks Tierleben Vögel 3, Deutscher Taschen Buch Verlag, Oktober 1993, p.92
180. David Attenborough, Life On Earth: A Natural History, Collins British Broadcasting Corporation, June 1979, p.236
181. David Attenborough, Life On Earth: A Natural History, Collins British Broadcasting Corporation, June 1979, p.240
182. Görsel Bilim ve Teknik Ansiklopedisi, pp.185-186
183. WalterMetzner, http://cnas.ucr.edu/ ~bio/ faculty/Metzner.html
184. Frederick Vester, Denken, Lernen, Vergessen, vga, 1978, p.6
185. R.L.Gregory, Eye and Brain: The Psychology of Seeing, Oxford University Press Inc. New York, 1990, p. 9.
186. Lincoln Barnett, The Universe and Dr.Einstein, William Sloane Associate, New York, 1948, p. 20.
188. Orhan Hancerlioglu, Dusunce Tarihi (The History of Thought), Istanbul: Remzi Bookstore, 6.ed., September 1995, p. 447.
189. V.I.Lenin, Materialism and Empirio-criticism, Progress Publishers, Moscow, 1970, p. 14.
189. Bertrand Russell, ABC of Relativity, George Allen and Unwin, London, 1964, pp. 161-162.
190. R.L.Gregory, Eye and Brain: The Psychology of Seeing, Oxford University Press Inc. New York, 1990, p. 9.
192. Ken Wilber, Holographic Paradigm and Other Paradoxes, p.20
192. George Politzer, Principes Fondamentaux de Philosophie, Editions Sociales, Paris 1954, p. 53.
194. Orhan Hancerlioglu, Dusunce Tarihi (The History of Thought), Istanbul: Remzi Bookstore, 6.ed., September 1995, p. 261.
194. George Politzer, Principes Fondamentaux de Philosophie, Editions Sociales, Paris 1954, p. 65.
196. Paul Davies, Tanr› ve Yeni Fizik, (God and The New Physics), translated by Murat Temelli, Im Publishing, Istanbul 1995, pp. 180-181.
196. Rennan Pekunlu, "Aldatmacanin Evrimsizligi", (Non-Evolution of Deceit), Bilim ve Utopya, December 1998 (V.I.Lenin, Materialism and Empiriocriticism,

Progress Publishers, Moscow, 1970, pp. 334-335).
197. Alaettin Senel, “Evrim Aldatmacasi mi?, Devrin Aldatmacasi mi?”, (Evolution Deceit or Deceit of the Epoch?), Bilim ve Utopya, December 1998.
199. Imam Rabbani Hz. Mektuplari (Letters of Rabbani), Vol.II, 357, Letter, p.163.
199. Francois Jacob, Le Jeu des Possibles, University of Washington Press, 1982, p.111.
200. Lincoln Barnett, The Universe and Dr.Einstein, William Sloane Associate, New York, 1948, pp. 52-53.
201. Ibid., p. 17.
202. Ibid., p. 58.
203. Paul Strathern, The Big Idea: Einstein and Relativity, Arrow Books, 1997, p. 57.
204. Lincoln Barnett, The Universe and Dr.Einstein, William Sloane Associate, New York, 1948, p. 84.
.Ibid., pp. 17-18 .205